صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۷۳	۵	در اقطاع	در اقطار
,,	۶	میان	رمان
,,	۷	با ا اس	مماس
,,	۱۱	و قل	و اقلّ
۳۷۳	۱۶	حمر	و بر
,,	۱۶-۱۷	وهویلست	و هویداست
,,	۱۹	سوع	حسوع
۳۷۴	۸	قصا	فصا
,,	۱۴	للمعا تقته	لمعانقه
,,	۲۴	معدلة	معدلیه
۳۷۸	۷	بیه	آبیه
,,	۸	سالت	بسالب
۳۸	۱۱	ید	آمد
,,	۱۲	یلاف	اسلاف
۳۸۱	۵	برطه	قرطهٔ
,,	۶	لمصان	مخلصان
۳۸۲	۴	سلاله عمر درد ؏ ،	وسلالهٔ عمر درر غرر ،
,,	۵	در هوار	در ساهوار
,,	۲۵	لمب	علب
۳۸۳	۲۲	بو	بود
۳۸۵	۵	دا	ادا
۳۸۷	۲۲	فرساد	فرساده
۳۸۸	۱۴	یسمة تمیة	یسمة تمسة
۳۸۹	۱	سدت	مدت
,,	۱۱	اعحاب	رسحاب
,,	۱۲	رمارب	عمارت
۳۹	۲۳	اهمام	و اهمام
۳۹۴	۸	بارگا	بارگاه

285	5	وکسیر اکبر	و اکسیر اکبر
،،	،،	یا خاک را	با خاک راه
187	19	مجلی حال	مجلی جمال
298	7	می	متی
300	14	لله	الله
303	9	حیب	حبیب
304	13	متی	اُمّتی
307	3	عما صدر	عناصر
311	14	شواق	شوق
،،	19	جاد	باد
312	4	اسمت	است
،،	5	جیس	حس
314	1	متاب	مناب
331	22	لا نصاف	الانصاف
340	13	ظاهه	طاهر
،،	20	با النبی	بالنبی
341	17	احدث	احرت
343	22	شا د	شاید
347	20	تاریت	عاریت
،،	21	عقول	معقول
،،	22	میور	ریور
،،	23	رقدام	اقدام
،،	24	امراکب	مراکب
351	15	شمهساهی	سمهساهی
354	3	سلا اله کا بر العظام	سلالهٔ اکابر العظام
359	15	حسب	حسب
360	16	مرحب	مرحمت
374	12	بر دوس بال	بر دوش ربان
370	15	متاث	متاثر
372	1	حث ارل	تحت ازل

۱۷۳	۱	وناد تحلیهٔ	وفا و بحلیهٔ
۱۸۶	۷	معدور	مقدر
۱۹۲	۸	کنلنه	کهیلنه
۱۹۳	۹	جمک	حمک
۲ ۲	۱۳	مسشرین	مسنشرین
۲ ۰	۲۲	توبه	یوته
۲۱	۳	متنب	منشب
۲۱۰	۶	وطی	وصم
,,	۸	ترکت بیان المدح عجزاً لانه	طویت بساط المدح عجزاً لانه
۲۲	۱	مرص حوار حسای صبح	قرص حور حسای صبح
۲۲	۱۳	و الحلافه	و الحلافة
۲۳۲	۲	غیاهت	غیاهب
۲۳۲	۱۵	ما	اما
۲۳۵	۸	لا رمه السرور	لا رمة السرور
۲۳۷	۲۱	العرلی	القرى
۲۳۸	۱۷	الی حدمة المولی من عسکر سکیسر	حواب مکتوب کتب الی حدمة المولی الفاصل سمس الملة والدین محمد لاری من عسکر سکسر
۲۵۶	۱۳	یحق	عقق
۲۶۳	۲	کساده اسب	کشاده اسب
۲۷	۲۱	بکره یسوی	یکره یسوی
۲۷۳	۱۱	بالسهٔ حداد و السهٔ حداد	بالسهٔ حداد و اسهٔ حداد
۲۷۳	۲۵	محسا	بحشد
۲۷۴	۱۶	لا سعت	لاسعت
۲۷۸	۲۳	حابای	حابای
۲۷۹	۱۳	ردالب	ردالت
۲۸۳	۱۲	وقع فیه	وقع فیها

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
١٥٠	۷	اوان	أو انّ
,,	۹	اوان	أو انّ
,,	,,	جب رای	حب و رايي
,,	١٠	بهاو	بهاء
,,	,,	شهدی لی	سهری له
١٥٠	١١	اوان	أو انّ
,,	١١	سرامی مره	سراي محرّة
,,	١٣	او ان	أو انّ
,,	١۴	اوان	أو انّ
,,	,,	بطن حامل	بطن حواملا
,,	١٥	وفی بطنهامنی ومن تعی؟ حمل	فی بطنها المنی ومناي لها جمل
,,	١٩	رصی عزل	رصی لها عزل
,,	٢١	حکما له وجل؟	حکم له و حلّ
,,	٢٢	امس	امّة
,,	٢٣	ممکنه	يمکنه
,,	٢٥	وسائر	و صار
,,	٢۷	دهاک (دهانک) ؟	بهاک
١٥١	١۴	بشا شتک	نشاشک لها
,,	١٨	ثقل	ثقل
,,	٢٠	جس	حبس
,,	٢١	تصمم	و صمّ
,,	٢٨	و ان ثانی	و انّ الثانی
,,	٢٩	اصل	اصلی
,,	,,	انشادک	انشاک
١٥٢	٥	للدواه	الدواه
,,	٦	دعاب	دعاه
١٥٦	٣	سرح سخة	نسخة شرح

Corrigenda

غلط نامه

صحیح	غلط	سطر	صفحه
عبرں	مصبوں	۲۳	٦
طوں	بطوں	۳	۹
Edition	Edition Footnote	٦	۱۳
الا مں	الامں	٦	۲
و صدر والىک للروار مسورا	وصدروا الیک الروار مسورا	۲	۲۸
القمة	العیمة	٦	۳۳
امرأ قوں	امر القوں	۹	۰۳
أله	آله	۹	۷۸
لان النعمة	لان النعمه	۱٦	۷۹
حرم	حرام	۵	۸۱
براعت	براعت ا	۱	۹۳
طیب	طیب	۱۸	۹۷
بودند	بادئد	۲	۱ ۸
حوں	حو	۲۳	۱۱
الحصة	الحیمقه	۲۳	۱۱۳
سعادت	سعادت ؟	٦	۱۱۹
اد البحر	ادا بحر	۱۱	۱۱
فیکوں	فیلوں	۳	۱۳۲
ارموج	امواج	۱	۱۳۰
The same in BH	BH gives Footnote ارموج	۱	،،
دل	ادل	۱	۱۳۷
بدل	بدل (؟]	٦	۱۳۸
اُهدی	اهدی	۳	۱۵

ه

ی

ق

ک

گ

ظ

ع

ف

ص

ض

ط

ر

س

ش

اسماء الرجال والاماکن والکتب

الف

ب

صداع آن ذات قدسی طباع داشت - بیت -

خیمۂ سلطان دل یعنی که تن را تا بود
رخ کیاح و قد ستون و پای میخ و رگ طناب

خیمۂ ذات تو برپا باد در صحرای عمر
واندرو سلطان دل بر ملک صحت کامیاب

تمت بالخیر

خواهد شد و حلی و حلل تسه و استجارب درتن مخدرهٔ [1] فحوای کتاب [2] مخروق ـ ایزد متعال،جل عن السمه و المثال ، صهبای ملاقات بهجت مصاهات آن [3] گنجور کنوز فضایل ، جامع جلایل مسایل و محاسن سایل ، موصل نصال فکر بر هدف مراد ، رامی نبال تدبیر بکمال سداد ، مربع نواظر و اسماع ، مطلع نجوم فواید و ابداع ، منبع زلال افکار صائب ، مجمع مناقب کوا کب ثواقب ، لا زالت السنه السیوف والاقلام علی تحریح معادیه [4] و تعدیل موالیه واردة [5] وجاب نقاط حروف کلامه بطیور ارواح بلغاء ایامه صائده ، را در جام جهان نمای دیده مشهود داراد ، بالنبی وآله الامجاد و صحبه الاسجاد ـ محب معتقد ، که صوری [6] حاسن در حلقهٔ دهان بیان لسان وسحهٔ اسنان [7] نقای آن نقیهٔ نقیهٔ خاندان علم و شرف را خواهانست ، سرایف تحیات صافیه و لطایف تسلیمات وافیه ، که طایران عوالی همم بر مدارج و مصاعد کیف وکم اخلاص آن نتوانید برید ، و اگر برید تیزگام فکرت دامن سعی بر کمر رند بذروهٔ شاهق بیان صفای آن نتواند رسید ، در بال حامهٔ نامهٔ نام در فضای ابلاغ و ارسال روان میدارد ـ این صحیفه المودة در اواخر ذی القعده از دارالسداد محمد آباد سمت سواد یافت مبنی از انکه بعنایت حضرت واجب الوجود و برکت همت آن وافر الفضل و الجود صور آمال ، که تشبید حال بر صفحهٔ صحیفهٔ بال کشیده بود ، در آئینهٔ حصول به احسن وجه مسطور آمد ـ الحمدلله علی فضله وعلی صرف جمیع النعم فیما خلق لاجله ـ بعد عدا بر خاطر عاطر ، که بلا ریب ناظر حال مستورات سرا پردهٔ عیب است ، هویدا باد که دریں حس جهت قبض اموال ، که در تصرف حسن بمحای (؟) ناعی [8] و وتیه محمد گیلانی رحمه الله بود ، سید حسن گیلانی و شهاب الدین گیلانی را وکیل کرده فرستاده شده است ـ متوقع و مترقب آنست که آنجناب اهتمام نموده اموال مذکوره را [9] تسلیم وکیلین مذکورین کرده بدینطرف روان گردانند و اگر دست اجل گریبان حیات یکی را از وکیلین مذکورین بگیرد ، اموال مذکوره را تسلیم یکی ازین دو وکیل نموده مصاحب معتمدان دیگر که همراه اند ، شرافت ارسال ارزانی دارند ، و تواتر ابواب [10] [illegible] سیرت مصحوب [illegible] [illegible] امرام [illegible] فرمایند ـ زیادت بر [illegible] استعارت و ابهام برآمدن ملاذای کلام دو بخش و [illegible] دل مستهام را [illegible]

1. BUL [illegible] 2. BUL [illegible] 3. BUL [illegible]
4. BUL [illegible] 5. BUL and H [illegible] 6. BUL [illegible]
7. BUL [illegible] [illegible] 8. BUL [illegible]
[illegible] 9. BUL [illegible] 10. BUL [illegible]

برتواتر مراحم و مکارم آنحضرت معتمد است ، و ذلک لان الحر ، و ان لم اره لکن سمعت خبره ، و من رأى من الشئ ماثره فقد رأى اکثره - و بالذات اصل و طارف فضل آن دودمان نبی نسب علی حسب را متون دفاتر و احبار سواد شاهد بی عیب و سند بی ریب است - و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء - و این التماس جهت آنست که آن جرا ها از آبا و اجداد رسیده[1] و اگر نه بیرون نام آن به لایق شان این مخلص صفوت نشان است - توقع از خدام با نام آنست که عبار این جرأت[2] و جسارت ، که عارض این اخلاص نامه گشته است[3] ، پاسس کرم عمیم و لطف جسیم محو فرمایند و قلادهٔ حسن عقیدت گمشده را به لآلی قراس سوالی مزین گردانند تا به اصدار فرامین عالی مفتخر و مباهی باشد و در سرگشت مامورات غیر ساهی - زیادت برین چابکسوار قلم در میدان مقال غبار ملال نه انگیخت و صهبای معانی از صراحی دماغ در جام کلام نه ریخت - بیت —

با مست این حدیث که اندر کمال لطف
در لفظ پر حلاوت اهل لسان بماند
بادت بقا که مرغ سخن بهر مدح تو
بر شاخ شکرین زبان آشیان نهاد

---

(۱۴۸)

ما کتب الی بعض افاضل الوزراء[4]

قوت مرام غرام و سورت لوعت دل مستهام بنوعی محیط درون و برون و بعدی شامل حیطهٔ بروز و کمون است که اگر آهنگ عود بیان را مددی[5] بلند برگرداند اوتار حروف بنوک مضراب قلم مقطوع گردد و شعله[6] بسط سخن و ولوع بسمک سماک مرفوع - و اگر از کثرت شعلهٔ لوعت قواد بعضی بر صفحهٔ بیاض سواد نماید ، نص است که جیب جامهٔ عبارت بدست خامه سرگردان امارت بحروق

---

1 The sam in *HG* but *BUL* omits the expression و این التماس ... اجداد رسید

2 *BUL* gives جرات 3 *BUL* omits است 4 The same in *BUL* but *HG* leaves blank space for this superscription.

5 *BUL* gives ... 6 *BUL* gives ...

تیر[1]شب تار شد ، و گلهای چمن جان در دیدهٔ مردم دیده خار آمد و صدای صراخ و عویل از مصیبی رسین بگوس اکلیل رسید و طایر لدت[2] حیات ار قضای وجود و ثبات نه بیدای ہامت باییدای عدم پرید ـ بیت :—

گردون بدود[3] حادثه عالم سیاه کرد
ایام خاک بر سرگردون و ماه کرد
چندان گریست مردم ازین غم که چون حباب
اختر در آب دیدهٔ مردم سیاه کرد

اما[4] چون سهام اراده فاعل مختار را جز سکون و اصطبار و تحمل و قرار هیچ تدبیر نیست وحکم مطاع لازم الاتباع سبحانی را جز سر اطاعت در آستان انقیاد و متابعت نهادن هیچ چاره نه ، صبر و طمانیت را شعار ساخته بدعای دولت ابد[5] پیوند آن حضرت فلک رفعت افرود ، چه[6] اگر از[7] صدمهٔ نکبای حران زمان و رواح چمن جنان ذبول یافته است اما بحمد الله تعالی که آفتاب وجود آنحضرت نسیم سیرت ، فرشته سریرت ، مخضر بال اهل جهانست و مسفر بهال آمال انس و جان ـ بیت :—

گر کوکب منیر فرو شد ز آسمان
خورشید آسمان سعادت مدام باد

بعد از رفع سوز درون و عرض هموم خاطر محزون بعرض سدنهٔ ملایک دیدنه ، که خاطر پاک سان محیط بروز و کمون عالم ادراک و محسود روشنان قباب[8] افلاک است ، میرساند که بعضی از متعلقان بندهٔ[9] درگاه فلک آستان برحکم حب الوطن من الایمان ساکن آن دیار و مقیم عتبهٔ آن شهریار اند ـ اگر ظلال مرحمت وافضال بر مزارع بال آن سکتسیان کسوت اهانت و اذلال مبسوط گردانند ، از مکارم شیم و لوازم کرم[10] آن دیم همم بعید نخواهد بود ـ و بعضی از املاک خاصه ، که از آبا و اجداد ظهرا بعد ظهر میراث است و حضرت سلطان مغفور مبرور دست تعرض ازگریبان آن دور فرموده بودند ، درین وقت بخلاف آن سمت ظهور یافته است و این اهانت[11] و عدم اعانت در افواه بادی و حاضر و مقیم و مسافر افتاده ـ

شعر :— حاشا قریشا و ان الله فضلهم
علی البریه بالاسلام و الدین

اگرچه مخلص اخلاص طویت از اظهار این جرأت و جسارت مرتعد است لیکن

---

1. The same in *BUL*, but *HG* gives در چشم عالم بین 2. *BUL* omits لدت
3. *BUL* gives بدود 4. *BUL* omits اما 5. *BUL* omits ابد
6. *BUL* omits چه 7. *HG* omits از 8. *BUL* gives آفتاب
9. *BUL* omits بنده 10. *BUL* omits کرم 11. *BUL* gives حادثه.

آفتابیست که هرگز نکند میل افول
در جهان دل من مهر رخ روشن تو

بدایع ثنا و عبودیت، که طره زلف حور جنان مسجعه[1] کلک بیان آن باشد، و روائح دعا و مدحت، که پیش نقد گنجینه صموت آن دنانیر دار الضرب آسمان بر محک اعتبار کم عیار نماید، بر جناح های میمون فال صباح و بال طاوس کواکب خلاخل رواج معهود دانسته درهوای‌فضای ابلاغ و ارسال روان میدارد ـ و نوبت حرارت اشتیاق حلمت، که افروخته نفس صعدای[2] فراق ملازمت است، بهچنان محیط برور و کمون دل معلومست[3] که باتصاب زلال کلام و اسکاب سحاب‌اقلام سمت انطفا و صعت اسعا پذیرد ـ توفیق سعادت ملازمت، که فهرست کتاب کمال کرامت است[4]، از حضرت متعال ثبوت تضرع و ابتهال مرزوق باد و ثبوت[5] معوقت و اعتقاد حضرت بیچون حجب موانع دهر بوقلمون بالکلیه مرفوع‌بیت ـ

بخت خواب آلود من بیدار خواهد شد اگر
میزند بر دیده آب روی رخسار ترا

این صحیفة الضراعة و حسن الاعتقاد از دارالسداد[6] محمد آباد در اوایل شوال‌سنت[7] سواد یافت سبی بر آنکه از تاثیر دهر غدار و مرور زمان غیر باز صوری غریب و حالتی عجیب[8] روی نمود که بی سروپا گردیدن فلک مثال آن حالتست و سیل‌عیون کواکب و کسوف ماتم غیاهب از کرب کربت و ملال، و کسوف مهر و خسوف ماه از ارتفاع هجوم دود آه، و صراخ رعد صاعقه و حرقت برق شرار بآتش بارنده از بوادر آن صحبت و ستره و سکوه آن اندوه است ـ عقل پیر ازین حال در حیرت و پیچ گشت و نفس ناطقه ازان[9] احتلال حیران و گنگ که مگر زنجیر ناخن از پای روز[10] رستخیز مرتفع است و علم علامت قیامت بر کتف عالم موضوع تا لسان حال از سر حزع و ملال در مقال[11] آمد که نه آنست و نه این بلکه، بیت ـــ

شخصی که بود اکمل حکام[12] کاینات
آو بافت از تعرض دست اجل وفات

هماکه از ورود این خبر و عروض این اثر جیحون جون از ینابیع[13] عیون جار گشت و مهر بهجت و مسرت از افق خاطر مطلقا متواری، و زور توار در جسم عالم

---

1 The same in *HG* but *BUL* gives عسد 2 The same in *HG* but *BUL* gives محیط رون و دل مکرر معولست 3 The same in *HG* but *BUL* gives موری
4 *BUL* omits است 5 *BUL* gives مو 6 *BUL* gives دارالسلطنه
7 *BUL* omits سنت 8 *BUL* gives صورت غریب و حالت عجیب while *HG* reads صوری غریبو حالتی عجیبی 9 *BUL* gives اماد 10 *BUL* gives مکر ناخن از ما دون سحر
11 *BUL* gives مقال 12 *BUL*-gives احکام 13 *BUL* omits ازینابیع

مکمن غیب در ساحت ظهور سرف قدوم ارزانی داشته است چنانکه ازین حسن
سارالحان سجدات شکر حضرت سان و حمد و ثنای بیحدو پایان بلسان و جنان و ارکان
بعدم رسانیده آمد ـ و بعد از ادای شکر صدقات بیفن و صغر بقریب و بعید و احرار
و عبید واصل گردانیده شد ، چه ، شکر و سپاس بقدوم حسن نعمت موهوب و قرة
بصایر قلوب امری واجب و حکمی لازم است زیرا که عددست [1] طارف که مصاف
بشرف تالد است و کرامت قدوسی سبب مسرت جنان والد و موجب بهجت اقارب
و اباعد ـ اسأل الله تعالی ان یجعل هذا الفرع [2] کاملة و یقارن فضله بفضله و
یصیر مائره علی ورق الصدر قلائد النحر و تیجان الفخر ـ بعد هذا مخفی نماند که
همیشه دریای الیباع سلاطم بود و غصون [3] دوحه اشتیاق متراکم اما چون
بشارت مقدم فرزند سعادت توام رسید ، عین بلقای ولد و والد بطرزی سراید گشت
و شعلهٔ نار شوق بنوعی متصاعد که شمع بیان از سوز رسنهٔ جان قطرات دموع
منسکب است [4] و غم وار از هبوب عواصف دوری و مواصف صبوری مضطرب ـ و
آثار شیخوخت کنار علی علم [5] از رخسارش [6] ظاهر و دست قدرت از تعانق صوری
اصحاب قاصر ، و تطاول دهر جای در بیر بازار عمر امری باهر ـ صهبای تلاق جنبای
از جام حیات این جنهای مسروب باد و کسای هجر از کتف دیده سر عمریب مسلوب

بیت — بخت خواب آلود من بیدار خواهد شد اگر
سرزند بر دیده آب روی رخشان ترا

بعد هذا بر خاطر عاطر هویدا باد که دایره کثرت اشغال محط مرکز بال است و
سپهر دل افروز فراغ حال از غمام غم و ملال سا کن بیت الاحزان وبال ـ بیت ـــ

درد سرم میدهد عقل و مشوش [7] دماغ
کو زرحت [8] یک فروغ و ز همه عالم فراغ

و خلاصهٔ جان در خوف و هراس است که مبادا کرب خلطت اساس علت ناسهٔ افلاس
گردد و اشغال مامور لازم الاختلال [9] سبب استدلال زلال بسواد از سراسیمهال ـ و ازین
معنی عظام ضلوع مکسر است و سیلاب دموع منهمر ـ [10] توقع که همت دریغ ندارند
و در مظان اجابت دعا بر وثوق من تقرب الی شبرا تقربت الیه دراعا بدعای خشوع

1 The same in HG but BUL gives عذری است 2 BUL gives الدع
3 BUL gives وغصو leaving blank space for ن 4 BUL gives الست
5 BUL gives و آثار سحر در کنار علی علم 6 The same in BUL but HG gives رخسا کن 7 BUL omits حال و while HG gives حال مشوش 8 BUL gives کو زحمه 9 BUL gives لازم الاختلال 10 BUL gives منهمر

۳۲ شد بجای خود مرا ساکن‌سدن در هد از انکه
مردم دیده نباشد ساکن الّا جای تار

۳۳ این زمانم یک مراد است از تو ای کان کرم
گر نسد آن حاصل از تو ، حان کند از تن فرار

۳۴ گوسهٔ خواهم که گردم منزوی از کل کون
و آنگهی آرم بخاک کوی وحدت افتخار

۳۵ غیر ازین گر باسدم مقصود اصلی در جهان
جسم دل ار کثرت موسوم بادا پر غبار[1]

۳۶ تا بود سایر سهان وازسیر او راید زمان
باد هریک بر درب آرندهٔ احبارسار

۳۷ تا بود تکوین ممکن تا بود امکان کون
دات تو بادا بعالم کون و ممکن را مدار

۳۸ قصر قدرت باد در رفعت بحدی کاندرو[2]
پردهٔ باسد سما کیوان هندو[3] پرده دار[4]

---

(۱۴۶)

. [5] کتب الی بعض اقاربه لازال هلال امی باله فی سماء الکمال مستنیرا باشعه
سمس تربیته [6] بدرا منیرا مکثرا لعدد الاحماد و موفرا لکمد الحساد .

... مکتوب مسرت مسحون چنان معلوم سد که دریموقت ار برکت حرکت
... ... ر زمان غیر فار حراحت انتظار بمرهم فور مراهم ملتئم[7] گسته
... ... [8] درج سپهر سیار و واسطهٔ قلادهٔ بهجت لیل و نهار است،
... ... است ، یعنی فرزند دلبند و سفا بحس حان مستمد از

---

1. The same in *GY* and *HG*, but *BUL* gi...
2. The same in *GY* and *HG*, but *BUL* gi...
3. *BUL* gives مدق 4. *GY* comes to an en...
there was evidently the name of som...
has, more or less, succeeded in era...
give this and the following letters, ...
6. The same in *HG*, but *BUL* ...
gives ... مرهم مون تمام ملتئم 8 *BUL* ...

۱۹ با وجود فیض دست از حیا ابر افگند
آب غم بر چشم و روی هر یک ارکان نگار

۲۰ گر نه ذات تو بعد ارکان امکان آمدی
نقد امکان بر عکس عقل بودی کم عیار

۲۱ عقل و نفس و چرخ و انجم از عناصر تا نباح
بیکسی سد شاه مذرب را قطار اندر قطار

۲۲ از بلندی های مذرب اندر آغابی که هست
چرخ اعظم از غبار پای مذرب آشکار

۲۳ ملکها گیری بتیغ و دشمنان داری بدار
این[1] همه شاهان سگ کوی تو با این گیرودار

۲۴ ای سلیمان فلک قدر و قضا امری که هست
در امرت گوش هوش انس و جان را گوشوار

۲۵ ملتمس مال است از تو دیگران را لیک من
گنج معنی دارم و مالست گردا گرد مار

۲۶ در شب یلدای هجرت کاروان فکر را
صد شاهکست از سوی صمدم مستعار[2]

۲۷ تا بدورم بر خد لطفت های حمد و شکر
طبع بیرم سوزن است و رشتهٔ عمرست تار

۲۸ تا کنم صید معانی بهر خوان مدحت
عقل مرکب فکر صحرا ، طبع تقادم‌سوار[3]

۲۹ نامه ترجیح اعمال مرا بر کل کون
نقش طغرای ثابت بس بود روز شمار

۳۰ بنده را حالیست کان از حضرت سلطان‌نعت
از سر لطف و کرم یک لحظه حالم گوش‌دار

۳۱ علت غائی ز هندم نیست الا خاک پات
ورنه بی آب بقا در ظلمت آبادم چه کار

---

1 The same in *GY* and *HG* but *BUL* gives ای 2 *BUL* omits this coupl.t. 2 This s ems to be the correct reading, although MSS give ستار 3 *BUL* omits this completely

۶ سد قبای قد قدرت را رایرد در ازل
چرخ اطلس بخیه انجم عقل کل استاد کار

۷ بود جسم سپهر بی نور دور از روی تو
از غبار موکب شد نور عین روزگار

۸ ابتدای اعتبار عالم از دور توشد
گر نبودی دور تو عالم کجا و اعتبار

۹ در خور دیوان قدرت دفتر اوراق چرخ
کلک و محبر ماه و محور عقل کل مجموعدار

۱۰ مهر خوان نعمتت کان تا ابد گسترده باد
حاسد و آه حسد شد هیمهٔ بر دود و نار

۱۱ مطبخت را حمله چرخ ازرق از دود و بخار
محور و قطبش عمود و کهکشان آمد نوار

۱۲ اسپ قدر ترا نعلی از سمجمهای[1] چرخ
خارج المرکز[2] شده بر دست سدیرت سوار

۱۳ گر حوادث در جهان خواهی نیاید مدخلی
باروی تا بست نگرد (؟)[3] عالم امکان درآر

۱۴ آسمان با قصر قدرت زد چو لاف همسری
دست قدرت بین که چون کرد از نحوستش سنگسار

۱۵ واله است دریا و کف بر سر زنان از دست تو
ور نه اطرافش چرا از موج شد زنجیر وار

۱۶ کوه اعنی در محیط بحر بودی مضطرب
گر نه از کوه وقارت یافتی طبعش قرار

۱۷ در زمان دولت و عهد همایونت ندید
کس بجز زلف بتان کشته عالم تار تار

۱۸ گر نسیم خلق تو بر سطح دریا بگذرد
ماهیان در قعر بحر آیند یکسر مشکبار[4]

1. *GY* and *HG.* give [illegible] while *BUL* gives [illegible]. 2. The same in *BUL* and *HG* but *GY* gives خارج المرکز 3. *HG.* gives [illegible] *BUL* give [illegible] and [illegible] respectively. 4. This, as also the succeeding hemistich, is omitted in *BUL*.

دست وامق عمر باق معانق عدرای حصول تلاق باد و مردم دیده سر بکمندحبوط سعاع بصر بر کنگره قصر حطه [1] نطر راق ـ بعد هدا بر خاطر نوار ، که حام‌حهان نمای اسرار است ومسکوه‌مصباح یصی ولولم تمسسه نار ، محی نماند که حون ار گلس فحوای مکتوب فاتحه سلامت دات آن سعادت مصحوب تمسام حان‌نعوت دل رسید ، در بیت الاحران تلهف و تاسف تسم ای لاحد رمح دوسف نادر گست و نعس ناطقه ارین بشارت سانحه گمحسته حصول آمال قانعه را حامر ـ نعس داند که عندلیب لسان برگلهای صفات آن گلس باع دودمان مترنم است و طوطی حان در قفس حهان نسکر حمد و شکر آن ثمره سحره خاندان متکلم ـ و آنحه در باب انلاع قصیده رانقه مسطور بود ، بر ووق‌الهمس و اسعلام‌نسان ارسال سمت‌استحکام یافت ـ همواره گلس خاطر عاطرس مطاف انکار افکار حوروس باد و کیوان قصر قدر بلندس نکتابه سوهنه پسر ارحمندس ممس ـ

قصیده

۱ عس عمرم کر عمار عربت و عم بود تار
سدکنون روس رکحل حاک نای سهریار

۲ سه همانون ساه بهمن اصل دارای که هست
عقل کل را حاطرس درکه اسا مستسار[2]

۳ گر نه درعالم سواد طل حمر او بدی
کی سواد هستی عالم گرفتی اسهار

۴ تاکه بیند همحو او صاحمران در[3]ملک کون
حسم امکان نار ماند تا ابد در انتظار

۵ ار فروغ مهر داسی درسرابستان دهر
بر سریک غصن امکان حرح و انحم تک انار

---

1 The same in *GY* and *HG* but *BUL* gives حطه 2 The same in *BUL* but *GY* and *HG* give مستار Prof H. K. Sherwāni in his recently published monograph *Mahmūd Gāwān* (p 94) accepts مستار as the correct reading but the order of lines given by the learned Professor is not maintained in the *MSS* collated by me for the present edition probably the seven lines quoted are selected to show the particular point in view viz. the excellent character of Humāyūn Shāh

3 The same in *HG* but *GY* and *AH* omit در

اناسل نست حم سقس نکرد و عدار ماه رحان حس اعتقاد را ، که ساکنان حجلهٔ فواد اند ، نوك سر نیر خامهٔ سوس ساحت۔ همواره اطاعت و اتباع آن[1] یادساه سالک طماع فلك ارتفاع بر کافهٔ قطان سطع ارض عین فرض باد و سدان یکران عرسس تمام اقالیم بالطول والعرض ۔ بیت :—

باد سس رحس عرسس دور عالم بیم تگ
عقل کل در لسکر رای حهانگرس یرگ

---

(۱۴۵)

ما کتب الی بعض اقاربه فی الجواب[2]

کتاب فرح وهاب [3] ، ترح سہاب ،آئینهٔ جمال مقال آبیاء[4] الحکمه و فصل الخطاب ، طرهٔ وجهٔ بلاعت آیات کبری ، عرهٔ حبههٔ ان من البیان لسحرا ، ارجناب فضایل لوازم ، خلایل سکارم ، سپهر سپهر کمال دات ، دارک ناج احمل صفات ، مسرق نواقب مناقب ، واسطهٔ عقد اکابر ذوی مراتب ، لا رالت سحایب مواهب الواجب منصبه علی ریاض رعایه من کل جانب وعیاهب موانع المآرب رایله بنور رایه الثاقب وسر فکره الصائب فلانا در احسن ارسه و ایمن آونه سراف وصول و کرامت حلول اررانی داست ، سرایع دعوات عجایب آیات ، که اسان عین احلاص آنرا اعناق مخدرهٔ قبول سدول باسد و حمهور روسان فلک و مقربان سلک را نطارهٔ صقویس غایب مامول ، در امتداد طهور و عروب سمس حصوصا عقیب ادای صلواه حمس سمت مواجهه و صفت مسافهه یافت ۔ اگر دل ملتاع بمیدان سرح التیاع کمال سجاعت و جسارت نماید[5] با بعضی ارکمیت هویت سوق و صبابت درحلل عبارت و کلل کتابت آورد هانا که عنان سمند باد پای عریمت را بااناسل دست حاذکسوار همت داده سیخواهد که بادیهٔ امتناع بموجب بیان وصعوبت یراع طی کرده رخت خیال محال را محمول[6] جمال مقال ساحته بمنهل وحود عمی انتقال دهد ۔ بیت :—

جمال حوصلهٔ بحر سی برد [7] هیهات
جهاست در سر این قطرهٔ محال اندیس

---

1. *AH* omits اطاعت و 2 This letter is not traceable in *AH*
3. *BUL* gives وهامه 4 The same in *BUL*, but *GY* and *HG* give آتیا
5. *HG* gives عاید 6 The same in *BUL*, but *GY* and *HG* give محول
7. The same in *BUL*, but *GY* and *HG* give برم

و وسعه عبودیت این مخلص خالص طویت در دار الصفای عقیدت خانی بحراس
عواطف [1] بهمایون سلطانی مسجل سود ـ سعر —

سلیمان دو ملك بعقد هدهدا
و اصعر ما فی الطایرات الهداهد

بیت — گر بگذرم بخاطر پاك تو دور نیست
خاشاك سر بر دل دریا گذر کند

و دیگر از روی جرأت و اخلاص بندگانه و جسارت و اختصاص مخلصانه بر ضمیر
خدام خورشید تنویر، که ناظر رخسار حسن تدبیر و رافع نقاب عرائس تقدیراست،
عرضه [2] میدارد که چون تعال جوافر مراکب [3] آن سکندر فر هلال آسمان فتح و
ظفر است و روایای آثار خقایس سحیم گه خاه[4] ساکنان بحر و بر، جن و انس و
سروس مایل گل همه بی گوس اند باخبر اسنلای آن فریدون هوس رود بر سوید
بل کواکب سیار مسالك عهر تمام بدن نصر اند با غبار عساکر فتوح مآثرش بجسم
سر بیسد ـ بیت —

ست درار ز مهر غبار موکب او
کسد عیون کواکب همیشه بیداری

و اسعه استحقاق خلافت آفاق [5] از مطلع حسن خورشید اشراق آن سلطان علی
الاطلاق باهر است و بسبب ناصیت وکمرت کفایت بر سجعر جمیع جوانب‌فادر-
نمی است که کمند اطاعت آن مهر اساعت حبل الوریدگردن بنی نوع انسان
خواهد بود و فرقه حساد و دشمنان سر انقیاد و ادعان بر خاك عجز و هوان خواهند
فرسود ـ سفینه رجا در بحر النجا جاریست و طلام برلرل ار[6]جوانب مبانی توکل‌بالکلیه
سواری که عنقریب تمام ممالك شرقا و غربا و جمیع خلائق رعنا و رهبا [7] مسخر
فرمان جهانطاع و مطیع برایع واجب الاتباع گردند [8] ـ

بیت — در جهان حکمت روان و این جهان لشکر خوبش
کن جهان زنده بحکم خاطرای خویشتن

زیادت بریں دراب ساحت مای آن کعبه حاجت را بنوابر سجود امام علم و مامومان

1 The same in *BUL* and *AH* but *GY* omits عواطف while *HG* gives طرائف
2 *AH* gives عرض 3 *AH* gives مرکب 4 *GY* and *HG* give جبا 5 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* omit خلافت آفاق 6 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give زلزله آن 7 *GY* and *HG* omit و رهبا 8 *GY* gives گر اند while *HG* gives گردد

عحب ىدارم ار الطاف حى كه زود كىد
سر عداه ىو ىر حاک درگهب موضوع

ىعد ار عرض حلوص عىودىب ىر حدام ىا ىام ملايک سىدودب معروص مىدارد كه چون حىاب فحر الاماحد حامع المحاسں و المحامد حواحه حمال الدين حسں ، حمطه الله ىعالى عں حوادب الرمں ، ىا مىسور فايص الىور ىىده ىواز و طعراى كراىب فراى عدوگدار ، واسطهٔ [1] قلادهٔ علمه الىاں ، آئىهٔ حمال احلال اىه مں سليماں [2] ، سرف قدوم ىساری مصموم ارزاىى داسته [3] ىاح افتحار ىر مفرق[4] دل ىىدهٔ احلاص ساص موصوع آمد و علم دعاى مستحاب و ثناى ىىحد و حساب محصرب وهاب مرفوع ـ ىىب :—

دره را گفتم ىو حاكى اىں چه ىام و سهرىسب
گفب عسق آفتاىم اىںحىں مشهور ساحب

الحمدلله الدى ابرل على عىده الكتاب و حعله مں عىده [5] لهم لرلفى و حسں مآب ـ ىىب :— آفتاب اىدر ىدحساں لعل سارد سىگ را
حر محاموسى چه گويد سىگ سكر آفتاب

و احل التماس ار درگاه سپهر اساس اىىسب كه سمع حاں ىىدهٔ حوىستں [6] را ، كه درستهٔ حاں سرىں اسب ، ار پرىو ىور [7] اوامر سعادب مطاهر كمسكوه فيها مصباح روسں فرمايد ـ ىىب :—

درويس ىىں ىكلىهٔ خود مىبرد هوس
آں سمع كس ملايكه پروانهٔ صياسب

و رلال كلماب ساسىرالتفاب ىىاب را مصىر سحرهٔ حياب ومثمر ثمرهٔ ثىاب گرداىد [8]، سعر :—

ولو ىصبحوا [9] مىها ثرى قىر مىب
لعاد اليه الروح و اىتعس الحسم

ىا هامهٔ ىقا و قرار اىں ىىدهٔ احلاص سعار ىعمامهٔ اوامر دولت مطاهر مىحل [10] گردد

---

1. *AH* omits گدار واسطه and merely gives عدو ار قلاده 2 *AH* gives می آید سلیمان 3. The same in *AH*, but *GY*, *BUL* and *HG* give داشت
4 *AH* gives بعارق 5. The same in *GY* and *HG*, but *BUL* and *AH* give عدة 6. The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give حق نشین 7. *GY* and *HG* omit نور while *BUL* and *AH* give نور , omitting پرتو 8 The same in *BUL*, but *AH* omits the expression مصبر شجره گردانند , while *GY* and *HG* omit ثمره only
9. *AH* gives نصحو 10 The same in *BUL* and *HG* but *GY* and *AH* give مسجل .

المالک وحوه بوسد صاحکة[1] مسسسرة با گروه سارگان[2] ار بوابب و سارها[3] بر معصی امرس دابر و سایر گرداباد[4] بالبون و الصاد ـ بظم —

گر مهر حسم[5] سهر بحصم بو افگند
گرد کسوف گرد حالس سسسه باد

ور حرح ثابعت سود در محط دهر
کسی او بموج حوادب سکسسه باد

اآل عباد ، که شمع حانش در لگن فواد ار بور حلوص اعتقاد و سعلهٔ سوق‌حدمت آن سکندر سداد رسک فنادیل فناب سبع سداد اسب ، بیب —

بر سمعدان دل ران سمع روان بهادم
با دیدن رحب را سود حجاب حابل

غرایب مدحت و محمدت[6] ، که بور صب صعوب آن مصباح محفل کروبیان عالم فدس باسد ، و عحایب بندگی و عبودیت ، که بیان سان[7] حس عقیدبس ورد السبه محاوران کعبه اس بود ، ار ابتدای ظهور مقدمه عسکر بهار با ابتهای سافهٔ لسکر سب بارد کر طوطی لسان و طوق گردن[8] حامه حان سدارد ـ و بر حالق برایا و عالم خفایا طاهر و هویدا است که غایت مامول دل ابسب که ظلال حلال آن[9] کشاد مسا کل بر وفق الم بر الی ربک کیف مد الطل[*] بر مفارق قطان معموره آب وگل مبسوط و ممدود باسد و بهابت مسئول لسان و مطلوب کلی حان آنکه لوای اسیلای آن سلیمان رمان و فرمان فصا حریابس[10] بر اصقاع و ارباع جهان در اسعلا معادل آسمان و در روای مبابل آوان بود ـ بظم —

حس که دسب مسب سوی آسمان مرفوع
بصدق بیت و فرط بیار و سرط[11] حصوع

1 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give وحو بوسد مسفرة الضاحكة
2 The same in *AH* but *GY* and *HG* give سیار while *BUL* gives ستان
3 The same in *AH* but *GY* *BUL* and *HG* give سیار
4 *GY* and *HG* give گرداند
5 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give گر حسم مهر حشم
6 *GY* and *HG* omit محمدت while *BUL* gives محامدت
7 *GY* and *HG* give تبیان
8 The same in *BUL* *AH* omits لسان while *GY* and *HG* omit طوطی لسان و
9 The same in *AH* *BUL* gives ظلال حلال ظلال آن while *GY* and *HG* omit ظلال حلال
10 The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *AH* give فرمان قدر قدر قضا جریا نش and فرمان قدر قضا جریا نش respectively
11 *GY* and *HG* give سط

رایا دس[1] قاضی محکمهٔ حرخ سادس ، و بهرام با نام با حسام برق انتسام در مصاف بار عاسس برسم سمه سالاری واقف سوءِ فلک حامس،[2] و باهید سعد حاوید با دوایر عطام و حنگهای قسی فلک سیما قام در برم حب رسمس حنیا گر ، و یر دبیر بدوات بدویر و قلم محور و سداد سب و لیقهٔ اسعهٔ کواکب ابور در دیوان اسائس کاتب ساسر بفع و صر و قاصد سریع السیر قمر بطی سارل و قطع مراحل، که بر حسب معرای[3] و القمر قدرناه سارل سوصل صیوف حر[4] و چهرهٔ داس ار اقتباس بور مرحمس[5] بهره ور ، حصرت واحب الوجود و معیص الحیر علی مقتصی الحود حورسید سپهرا ، که حمسید تحب فلک[6] مستدیر اسب ، پیراسون بارگا حلالب و عطمب آن بادساه قیصر مملکب، اسکندر سلکب، سپهساه هوسنگ صولب،ه فریدون دولب، مجمع سرافب افلاطون و رافب فیلقوس ، مطلع کواکب حکمب و حکومب بطلیموس ، باسح عاطفب سحر و حلافب هارون ، فاسح مکاتت معتصم و وطاب ساسون ـ سب :—

حر بهر عین داس با بون نگسب مقرون
کافی که ار حدودس سی[7] مسرل اسب تا بون

آیب سجدهٔ مصحف سهریاری ، حوهر یکتای بی همتای کان ساک داری ، در فرید دریای امکان ، سستحق ایالب ساک کون و مکان ، محدد[8] حهاب عالم بیس و داس ، محدد امکان[9] سان کوسس و بحسس ، بیب :—

ای ر رایب ملک و دیں در بارس و در یرورس
وی سهساه فریدون فر و اسکندر مسس

یا س[10] جعل الله حطبه حطباء[11] الالسه علی سا بر مدارح المحارح باسم بره و صیر[12] دبابیر لاثبیه فی دار الصرب الافواه مسکوکه بالقاب سکره ـ رب کما بورب[13] وحه الارص بالتماع سعاع سفه القاصب وسرب حواهر رواهر حمده فی اردان المسارق والمعارب ، جعل حاطره[14] بافاصه الهامک محسود العقول العسره و وحوه آرایه فی تسحیر

1. The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *AH* give باس 2. The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give برسم سپه سالاری حالس کرسی تدویر[1] حامس

3. The same in *GY* and *HG*, but *BUL* and *AH* omit the phrase برحسب معرای.

4 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give شر 5. The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give وحهش 6 *GY* and *HG* omit فلک

7 Another variant is given as " سه " 8 *AH* gives محدود 9 The same in *HG*, but *GY*, *BUL* and *AH* give محدد ارکان , محدد الکان and محدود ارکان respectively

10 *AH* omits یا س 11 The same in *GY*, *BUL* and *HG*, but *AH* gives حطبهاء 12. *AH* gives سر 13. *AH* gives نورب 14 *HG* gives حاطر .

برآنکه حون احبار سار مسمل بر سلامتی آن ذات معدلت سعار و حربان سلاب[1] سوف صاعقه موادش برسل صدور و ممر طهور کمار و اصداد واصل شد ، ار اسماع این حبر فرحت اثر محقوق رانت مسرت روان بعرق عیوق آسمان رسد و هر تک ار ملائکه ملاء اعلی بندای ادای حمد و ثنا را[2]نگوش هوش مسد ـ و درسوت ار وفور[3] شوق و کمال کلف بر وفق مضمون فا معارف منها ائتلف، زین الاکفاء والاقران معتمد فارسخان نسمت رسالت موسوم گسب تا ابواب استحباب ناتامل رسل و مفاح کتاب مسح باشد و همگی خاطر بطاره ارهار سوق و عرام و مساهده امرار غصون افلام مسشرح ـ زیادت برین درر محبت ار درج بال بدست فکر و بیان حیال در سلک برتیب معال انتظام نه یافت و غبار طلام[4] تقریر و عربر در فصحت میدان بیان ار حربان کمیت قلم و گلگون لسان انگیحته نگست ـ بیت —

باد پایان قلم پی ردہ گشتند اینجا
تا ارسان بصمیرت برسد گرد ملال

همواره سواد هر مرام ، که مرقوم لوحهٔ دل دسمان است ، باب[5]سان آتش سانش بر حسب مجرای فمحونا آیة اللیل درکم عدم سواری باد وگرز حهان حهاس در کاخ[6]صباح عداة و معارق و هامات بیمعز عصاة سوره القارعة را قاری ـ

---

(۱۴۴)

ما کتب الی سلطان محمد ساه الرومی[7]

تا بر وفق تصویر نگارخانه ازل و طبق تقدیر روز نامه دیوان لم یزل مستقر سریر سلطان عالم کبر مهر در وسط اقالیم سبعه وسعه سپهراست که و الشمس تجری لمستقر لها ذالک تقدیر العزیز العلیم ، و کیوان سامی مقام بموجب فحوای نرفع درجات من نساء در پیشگاه بارگاهش دربان ، و برحسب فضائل اس‌که باطلسان فلق و گه با دراعه سفق بر مقتضای للذین اوتوا العلم درجات بر اساع امر قدر

---

1 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give سیلاب 2 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* omit ادای and ادای حمد respectively

3 *GY* and *HG* give موجب وفور 4 *GY* and *HG* omit ظلام 5 The same in *AH* and *BUL* but *HG* and *GY* omit the expression سواد هر مرام که مرقوم لوحهٔ دل دسمان است باب 6 The same in *BUL* and *AH* but *GY* has شاخ

7 The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *AH* give مما کتب الی سن اعاظم السلاطین *GY* and *HG* give this letter *twice* at foll 284 269 and 187 215 respectively

اسامیا لم نرده معرفه
و انما لده ذکرناها

الذی اضطرب الارض من وفور وقاره[1] حتی طهرت فیها الزلازل[2] و تحس البحر من بسط جوده حتی فند[3] من الامواج بالسلاسل[4] ـ رب کما یسرت له ما تعسر[5] علی اعاظم الملوک من فتوح البلاد ، زین فیه تاج فواده بدره موهبه[6] باساء و اراد ، و صیر کنایس اهل الشرک و العناد مهدمه بارقه اقدامه و صاعقه صمصامه الوقاد ـ

بیت :—

آب از مخلوق خصم رود جز ز تیغ تو
نام و نشان آب ز عالم گسسته باد

سرایف دعوات اجابت آیات ، که صورت کلمات قبول سمات آن[7] از ساحسار لسان و دوحهٔ جنان کشجره الجنان من فوقها الازهار[8] نماید ، و لطایف تسلیمات صفوت سیات ، که چمن[9] اخلاص و اتحاد و سلسال مقال موادش نمودار جنات تجری من تحتها الانهار آید ، بر جناح طاؤس مرصع بال شب تار و شهپر همای فال نهار مبلغ و مرسل داشته ـ چون شرح و بیان شوق و ولوع سروی وهم و باروی عقل ممنون بود ، در بسط و ضبط آن شروع نمود ، چه قلهٔ قاف هویتش خارج تصور احساس است و بیرون حیطهٔ تعریف و قیاس ـ بعد مسافت بلاد مانع تلاقی فواد نباد ـ و یقین حاصل و تشکک[10] زایل است که بر مقتضی فحوای کم من اخوین متعاقبان و بینهما فرسخ و کم من محبین[11] متباعدان و من ورایهما برزخ ، بنیان محبت ، که برآوردهٔ دست استاد کارخانهٔ ازل الآزال است ، بعواصف بعد مکان و قواصف طول زمان اختلال نپذیرد وآئینهٔ جلیهٔ[12] تصیرت صورت موالفت سریرت را، باوجود دوری و نفس سرد صوری و عدم تقابل صوری ، به احسن وجه نماید ـ بیت :—

برسد قرب جان را خلل از بعد مکان
زان میان من و او بعد مکان حایل نیست

این صحیفه الموده اواسط ذی قعده[13] از مرحلهٔ ضمیر بمنزل تحریر نزول یافت مبنی

1 The same in *AH*, but *GY*, *BUL* and *HG* give من وفور وقار and من وفور وقاده من وفور وقاه respectively. 2 *AH* gives الزلال 3. *AH* gives فیه 4 The same in *BUL*, but *GY* and *HG* give من الامواج والسلاسل , while *AH* gives بالامواج بالسلاسل 5. *HG* gives یعز 3. The same in *GY* and *HG*, but *BUL* leaves a blank after مو , while *AH* gives موهبة 7. *GY* and *HG* omit آن 8. The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give الانهار and الاتهار respectively. 9. *AH* gives که چون چمن 10. The same in *BUL*, but *GY* and *HG* give تشکل , while *AH* gives تشلك 11. *GY* and *HG* omit من محبین 12. *GY* and *HG* give جلیه 13. The same in *GY* and *HG*, but *BUL* and *AH* give این صحیفة المعقه ـ اوسط ذی القعده and این صحیفة المودة الوداد اوسط ذی القعده respectively.

احباب را بگوهر مست باب عبارت کتاب مسور نه فرموده [1]۔ توقع و تطلع چنانست که ظلام دیاجیر فراق را بانوار مکاتب و انوار اسالیب مسا کل ست بدر منازل لیله القدر گردانند۔ بیت —

ریاب هجر شود روضه مودت خشک
اگر نه واسطه رشحه قلم باشد

همیشه پای همت و رسش بر معارق اعادی ماسی باد و باسعه افکار خاطر وبادس حد وجود اضداد و حساد سلاسی۔ آمین [2]۔

---

(۱۴۳)

ما کتب من لسان السلطان الاعظم سلطان محمد شاه البهمی الی السلطان الاعظم محمد شاه الرومی[3]

الحمد لله الذی اعز[4] عبده ونصر جنده لیکون للعالمین نذیرا و اید بالتوفیق[5] لیجعل له من لدنه سلطانا نصیرا [6] و صیر لمعان حسامه فی ازالة الکفر و ظلامه شمسا و قمرا منیرا، یعنی سلطان مهر اسیلای سپهر اسعلای خلف، افاخم سلاطین سلف، آفتاب فلک جلالت و شرف، بیت —

ای چرخ بر سست درا حلقه هدف[7]
وی گوهر [8] وجود درا عمل کل صدف

منصب سحاب مکارم پادشاهی[9]، مهبط نسیم کرائم لوازم شهنشاهی، خورشید برج اوج اقتدار، در دریای بخلق ناسبه و بحار۔ بیت —

سد قبای قد قدرش را زابرد درازل
چرخ اطلس بخیه انجم عمل کل استاد کار

لجهٔ بحر محیط عواطف، غمام فیض عام عواید و عوارف، منبع زلال فراغ اهل دنیا مجمع ساحت سلطنت و شهامت پی۔ سعر —

---

1 *GY* and *HG* give فرمود الله 2 *AH* ends with this letter although the following letters are to be found earlier 3 The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *AH* give ما کتب علی قول السلطان الی السلطان الروم 4 *BUL* gives عز 5 *AH* gives بتوفیق 6 The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *AH* give لیجعل له سلطانا من لدنه نصیر 7 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give ای تیر افکنام ترا آسمان هدف 8 *AH* gives جوهر 9 *AH* gives شاهی

مما کتب الی بعض افاضل الوزراء[1]

تا کواکب ثواقب ارشاد از مهب صحرای اسحار منثور نظر[2] اولو الابصار
است و عوالی طیور و رواقص مضمون از معصان و مرسان عقائل اشجار ، همواره
حدیقهٔ جهان و روضهٔ خاطر آسمان ، زمان آن جناب فضایل مهر پل حلائل خصایل ،
مدار نجوم سپهر مکارم ، مدار انوار سحاب امجاد ، مطلع مهر کمال خصال[3] ، منبع
مهر زلال خلق ، ممدوح لسان افاخر[4] ، محمود جنان افاضل اکابر ، الذی عطر نسیم
شمیمه مشام الطلاب و استنیر حسب نصله فی الاصوع ثم اشتهر فی الاقطار من الشمس
السعاع ، مظهر ارشاد حصول مرام و مورد انوار نزول الهام باد ـ محب مشتاق ،
که درون درج دلش از جواهر زواهر محبت آن معدن فضایل مملوست و صحف
ثنای آن مکارم مآثر در میان و عیان ندمای ماهر و زبان حاضرش متلو ، عرایس
دعوات عجایب آیات را ، که فاتحهٔ فایحهٔ[5] مصحف اخلاص آن رنگ اذکار سبحه
طراوان پاکان ملک باشد و صحفهٔ صحیفه اختصاصیش محمود خطوط موهوم انتظار
کواکب سیار و نقاط ثوابت فلک ، بادهٔ کال جمعهٔ املاع وارسال میکرداند ـ و
چون ادای کلام کیفیت غرام بصورت ایهام و استخدام و صورت اوراق و اقلام
محض خیال خام بود و تصویر صورت بیان شوقیش بر سطح دیوار طویت فرض محال
نام ، لاجرم شروع دران ممنوع نمود[6] ـ عمر باقی مثمر ثمرهٔ تلاقی باد ـ بالنبی
والصحبه والاولاد ـ بعد عدا بر ضمیر منیر ثاقب ، که واقف سرایر حاضر وغایب
است ، هویدا باد که دریبوقت حضرت فلک رفعت سلطانی ، لازال ظلال مرحمته
مبسوطا علی الاقاصی والادانی ، جناب سیادت مآب سعادت نصاب ، فرزند سید رسل
و سلیل هادی سبل ، امیر مظفر الدین مسعود را ، لا زال کاسمه مسعودا وبالسنة
الاوداء محمودا ، دران طرف برسالت فرستاده اند ـ مقتضی مروت کامل آنجناب و
مرتضی سم فایق مستطابش آنست که در اعانت جناب سید مشار الیه سعی جمیل
اهتمام جلیل بظهور رساند ـ و مدت مدید و عهد بعید است که گلشن خاطر
اصحاب را به ادرار سحاب[7] حطاب مزهر ساخته اند و صومهٔ مطلمهٔ[8] دل مهجور

1 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give مما کتب الی بعض الا فاضل ادام الله 2 The same in *BUL* but *GY* and *HG* give اولی الابصار , while *AH* puts اولوالابصار اعادیهم 3. *AH* omits خصلت 4. *GY* and *HG* give فاخر 5. *AH* omits فایحه ; while *BUL* gives فاتحه و فایحه 6. The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give شروع دران ننمود شروع دران نمود and respectivey. 7. The same in *GY*, *BUL* and *HG*, but *AH* has باد ادرار شحات 8. *HG* gives مظلمهٔ

بسط خاك تا محط فبه الافلاك محرق آید ـ دست موانع ملاقات از حسب خامه‌جات دور باد و دیده دل مهجور از پرتو جمال وصال پرنور ـ بعد هذا[1] بر خاطر عاطر دراك ، که بنور سرعت ادراك ناظر صور حسنات ضمایر و حسنات سرائر است ،واضح وظاهر باد که درینوقت حضرت رایات اعلی ، خلد الله ملکه الی آخرالدنیا ، جناب جلیل الذات ، جمیل الصفات ، مهر سپهر سیادت و قمر برج سعادت ، اسمی مظفر الدین مسعود، لازال فی القلوب مودودا و بالسنه الوارد والصادر محمودا ، را برسالت فرستاده اند ـ جمال سیم و کمال کرم آنجناب مقتضی آنست که در اسعاد و اکرام سید مشار الیه اهتمام تمام دریغ ندارند تا مذکر[2] لسانش بر منابر مخارج دهان مدائح و محامد آنجناب را [3] ذاکر باشد و بر اکناف حواشش طراز حمد و شکر ظاهر ـ و مدت مدید و عهد بعید است که چمن جنان احباب را به زلال سحاب کتاب و اعتجاب کلک مسکین نقاب مختصر نه فرموده اند و انکار افکار مهر انارت را بر منصه زیارت و سریر اسعارت ننموده ـ بیت —

سردفتران عشق که در بزم مکرمت
جوشنه می رحام وفا نوش کرده اند
آیا چه بود شان که بیکبارگی چنین
از دوستان خویش فراموش کرده اند

و باوجود آنکه بر منعم و مسافر روشن و باهر است که ازاهیر ثنای آن وافر مفاخر در بساتین محافل و محاضر از غصون دوحه لسان این محب طاهر است و لآلی مناقب متکاثر از اردان زبان در مفارق آذان بادی و حاضر متناثر ، و مضمر آن مجمع محامد بر صدق این مقال عالم وشاهد , وکفی به شهیدا [4] ـ شعر —

و لو کنت مجاحا الی ذی شهادة
فلی الف عدل من ضمیرک شاهد

بنابرین ترقب و ترصد چنانست که سوالی و سوائر گوش خاطر فاتر بجواهر زواهر کتاب مشنف گرداند و شهرستان دل را بقدوم خبر سلامت ذات آن مکارم سمت مشرف فرماید ـ زیادت برین عندلیب فواد بر گلهای گلشن وداد و اتحاد تغرد نمود و ساحت شوق و اشتیاق را بمعوت دراع براع به پیمود ـ همیشه دست قدرت‌استحقاق و استئناس معانق عذرای کمال آمال باد وجلوه عرایس حصول آنالس در جلوه‌گاه ارشد حال و استقبال بر وفق رضای بال ، بمحمد و آل ـ

1 While binding a leaf numbered from the left as folio No 18 has been wrongly placed before a leaf which should have preceded it. 2 *GY* and *HG* give مذکور 3 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* omit را
4 *GY* and *HG* omit شهیدا

صداقت و التیام درحلی و حلل اسالیب کلام بیاراید ، تا از خاک سبل حوافر خیول رسل دیدهٔ عداه و حساد بالکل بی نور گردد و بلدهٔ [1] محبت معاهدت برعایت لوازم مودت معمور ـ زیادت برین سحاب مصادقت بریاض موافقت [2] متقاطر نداشت و ازهار موالات از اشجار چمن کلمات مسابر ساحت ـ همواره نظر خاطر [3] عالی قدرش بمشاهدهٔ ما هوی نفس الامر مخصوص باد و صنوف صفات اتحاد طرفین موصوف بصفت کانهم بنیان مرصوص ـ

---

(۱۴۱)

۱۰ اکتب الی جناب مولانا اسمٰعیل[4] ـ

تا اقصر خطوط از مرکز بمحیط خط مستقیم است و اقرب طرق در وصول مقصد قویم ، اکتساب شیم جمیل واتصاف بطبع وقاد سلیم ، همواره ذات شریف و عنصر لطیف آنجناب فضایل مآب ، شجرهٔ طیبهٔ محاسن اوصاف ، مرآت صور خفایای الطاف ، طالب مطالب معارف و حکم ، واقف مواقف عرفان کمال شیم ، بیت :ـ

[5]دم کلک تو سنبل بر سمن کارد بوقت دی
دل پاک تو دُرّ عقل رویاند ز قعر یم

الذی صار دره صفته یتیمة تمة [6] بحر الزمان وغره جبهه سیمته مطلع انوار[7] الثناء والاستحسان[8] مسالک بدر بر قصر فلک علو قدر مستقیم باد و کواکب صفات جمیل[9] پیرامون ذات کریمش مستدیم ـ محب مشتاق ، که رخسارهٔ محبت یا کیش انگشت نمای ساکنان کرهٔ خاک و رشک روشنان قباب افلاک است ، سرایف دعوات احبابت نشان ، که فایحهٔ فائقهٔ اخلاص آن مشام جان نفوس ناطقه را معطر دارد و نور وجههٔ اختصاصش از سطح ثری تا سقف سما منور ، بر بال حمامهٔ میمون بال ابلاغ وارسال روان میدارد ـ اگر درهٔ از فورت آتش دل بقوت نفس بقریر و دستبرد[10] قدرت تحریر روشن و مشتعل گرداند ، عناصر خاطر فاتر [11] از یکدیگر متفرق گردد[12] بلکه از سدت تاثیر سوزناک آن سطح

---

1 *HG* gives بلاد 2 The same in *GY*, *BUL* and *HG*, but *AH* gives برحوی ریاض 3 *HG* omits خاطر 4. The same in *GY* and *HG*, but *BUL* and *AH* give الی بعض الافاضل 5 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give در 6. *BUL* gives البحر 7 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give اقمار 8. *AH* gives والاستحقاق 9 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give شمیم 10 *GY* and *HG* repeat twice دستبرد 11. *HG* omits فاتر 12. *GY* and *HG* give گردند .

سر در آیینهٔ حلهٔ بصر عمریت مشهود گردد و امتداد طول عمر و ارتفاع علو قدر اصحاب عمر ممدود ـ

---

(۱۴۰)

ما کتب من قول السلطان محمد الی السلطان محمود الگجراتی خلد سلطانها [1]

احسن[2] کلام ، که قرطهٔ گوش جان و دره تارک لسان باشد ، حمد و سپاس حضرت سلطانی است که اطباق افلاک از اوراق دفتر و دیوان عظمت و کبریای اوست و کرهٔ خاک ذره از[3] ترابِ ساحت درگه قدرت بی انتهای او ـ عقیب[4] آن صلوات متجاوز از دایره تحدید و تسلیمات بیرون از حیطه تعدید بر غایت کارخانه ایجاد عالم و فایده خلقت اولاد آدم ، که گنجور کنوز قرب او ادنی است و سالار کاروان الذین سبقت لهم[5] منا الحسنی ، و بر آل کرام ، که کسوت احسان ایشان بطراز الا المودة فی القربی مطرز است ، و بر اصحاب عظام ، که جمال اکرام شان[6] به سمت رضی الله عنهم و رضوا عنه مشهر ، واصل باد ـ بعد از تقدیم اثبات حمد واجب الوجود و لزوم تردیف درود بر اشرف و اکمل هرچه هست و خواهد بود ، و ابلاغ و ارسال شرایف دعوات اجابت آیات ، که صفت صفوت آن[7] ورد السنه مجامع ملک[8] باشد ، و لطایف تحیات قبول سمات ، که ازاهیر اختصاص شجره طینهٔ اخلاصش رشک کواکب ثوابت گلشن فلک بود ، بر ضمیر منیر ، که بقوت باصره حسن تدبیر ناظر مخدرات سرا پرده تقدیر است ، مخفی نماند که از وصول مکتوب مسرت مصحوب[9] و قدوم خجسته‌اصالت مآب بسالت مناب ، شگوفه نهال فراست ، باکوره باغ کیاست ، خان اعظم نصیر خان،آثار زنگ کدورت از صفحه آیینه دل بالکلیه مسلوب گشت زیرا که فحوای آن متضمن خبر سلامتی آن ذات کامل صفات بود ـ لاجرم غیهب این سحاب ظلام ملال از صفحهٔ بال زایل نمود و دریوزهٔ جهت تشیید مبانی محبت موروث و مکتسب جناب طاهر نسب ، طاهر حسب ، قرة العین سید اسماء‌الله گند سید اولیا ، سید مظفر الدین مسعود را فرستاد آمد تا عذرای ولا و تالف را بی نقاب ریا و تکلف بر منصهٔ بیان نماید و عرایس

---

1 The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *AH* give ما کتب من قول السلطان الی السلطان 2 *AH* gives حسن 3 The same in *AH* and *BUL* but *GY* and *HG* give از 4 *AH* gives عقب 5 *HG* gives سبقتهم 6 *AH* gives اعتاق 7 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give او 8 *AH* gives فلک 9 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give مسرت اسلوب

و مطالب در فضای اعلام کیفیت تحصیل مطالب نه پرید ـ امید واثق است که توفیق قبول رقمی باشد و دیدهٔ حرم و هشیاریس ناظر چهرهٔ تحقیق ـ

---

(۱۳۹)

ما کتب الی بعض اقاربه [1]

نظم :— مارا کشند خیال جمال تو در بصر
شب تا سحر بمیل مژه سرمهٔ سهر
هیچست عمر با غم عشق و شب فراق
یارب شب فراق ترا کی بود سحر

اگرچه جبههٔ امام قلم از سر خضوع در محاریب حروف و مصاف صفوف سطور موضوع است و ماموماں انامل از وفور خشوع دایما در رکوع با ادای صلواة خسوف و کسوف شوق و هجران در مسجد الاقصی بیان تقدیم رسانند ، اما نه عمامهٔ ادای آن برهامهٔ قدرت زبان طباع است و نه کسوت قبای آن بقد انامل و قامت یراع ـ کواکب وصال از مطالع حلیهٔ ماه و سال مامول الظهور است و خورشید امید حصول این مرام از افق صافیهٔ ایام [2] عمر باقی نور علی نور ـ نقاب دوری و حجاب صبر ضروری از چهرهٔ مخدرهٔ وصال صوری مرتفع باد و جواهر زواهر اسباب اجتماع جسمانی در سلک امتداد زمانی بفور عنایت سبحانی مجتمع ، تا باشد که پیش از وقوع جیب جامهٔ حیات بچنگ اجل و طی طوامیر و صحایف آز و امل [3] ، صهبای تلاقی از دست ساقی عمر باقی مشروب شود و ردای اندوه و ملال از دوش هوس و کتف بال مسلوب گردد ـ بعد هذا بر خاطر عاطر [4] که محلای عرایس ضمایر است ، هویدا باد که از ملاقات جناب جامع محاسن الاخلاق و مطلع شموس الاستیهال والاستحقاق سید جمال الدین اسحق [5] ، طال بقاؤه و کثر ارتقائه ، انوار فرحت جزیل و اصناف بهجت جلیل حاصل آمد و غبار تردد ، که بر رخسارهٔ خاطر بواسطهٔ اقوال مردم متناثر [6] بود ، بالکلیه زایل گشت ـ امید که همواره تلقی تربیت اصحاب در ترقی باشد و عنقریب مژدهٔ تولد پسر اصحاب مفاخر اثر نکاح صباح رسد که خاطر فاتر به چندان تعلق باطن و ظاهر بتولد پسر آن حمیده مآثر دارد که بیان آن بقلم و زبان سمت امکان داشته باشد ـ امید که جمال حصول پسر پسندیده

---

1 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give مما کتب الی ابن اخیه ادام الله دولته 2 *AH* omits ایام 3 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give آرزو امل 4 *GY* and *HG* omit عاطر 5 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give استحاق 6. *AH* gives متاثر .

بیت _ بزم مردان عرصه جنگ است وعسرت دار و گیر
باده چون دشمن و جام دمادم تیغ و تیر

و سخهٔ اسعال به هر دو امر سبب تلاطم امواج بحر ملال است و موجب قوت بعضی از امر ذی بال ـ سعر —

دا عدا ملک باللهو مشتغلا
فاحکم علی ملکه بالویل و الحرب [1]
اما تری السمس فی المیزان هابطة
لما غدت[2] برج نجم اللهو و الطرب

رابع آنکه مجالست افاضل و مصاحبت دبیران عاقل و مساورت وزیران کامل مومن و فرستادن رسولان پاک خاطر بلیغ سخن و مطالعه کتب تواریخ ملوک ماضیه و پیدا کردن ملازمان به تحلی باخلاق مرضیه و عنان اوقات [3] بضبط ملک و مال معطوف داشتن و همت عالی بجمع کردن مردان روز مال مصروف گردانیدن[4] اجل اسباب دولت و افضل [5] ادوات تحصیل حشمت و صولت دانند [6] و طلب کمال ادب و احتمال صنوف مشاق [7] نعت عین سعادت انگارند و لهو و طرب و غفلت و لعب عین بساعت و محض شناعت ـ سعر —

ترکنا لاطراف القنی کل شهوة [8]
فلیس لنا [9] الا بهن لعاب [10]
اعز مکان فی الدنا [11] سرج سابح
و خیر جلیس فی الزمان کتاب

و خامس آنکه در کار همکار حازم[12] و هشیار باشد که سلاطین گیلان را مصرف و منفعت و اسباب معرفه و جمعیت از همکاراست و علت از ما فی الضمیر همکار مستلزم فتنه و فساد بسیار ـ زیادت برین سان خامه فرایدفواید لازمه‌الکراست را در سلک سطور نامه نکشید و بیش ازین طایر روان کاتب به سپهر بال اشتعال سادی

---

1 The same in *BUL* but *GY AH* and *HG* give والحرب 2 *GY* and *HG* give لما غدا *BUL* gives لاغدت while *AH* reads لاغدا 3 *HG* gives وقات 4 *AH* gives گردانند 5 *GY* and *HG* give افضال 6 All the *MSS* give دانند 7 *AH* gives شاق 8 The same in *BUL* but *AH* gives الکاره while *GY* and *HG* give دانند 9 The same in *BUL* but *GY* and *HG* omit this hemistich ; while *AH* gives ترکنا لاطراف القنی کل شهوة 10 *AH* gives فلیس لنا الا 11 The same in *GY*, *BUL* and *HG* but *AH* gives لا بهن کتاب 12 *AH* gives فی الدنیا 13 *GY* and *HG* give خادم

تا نقدم شیم ز لیه بر صحیفهٔ مطیفهٔ جمیع سید [1] مستعلی خواهد شست و اول [2] آنست که با حضرت برادر متمنی باشد و چنین اسرع افتاد که مدتی خورشید دولت مرام صولت جلال الدین سلطنه والدوله والدنیا والدین [3] ، خلد الله ملکه ، خلعت سلطنت و رفعت خود را [4] بطراز موافقت آنحضرت [5] مزین می دارد و مشکلات نوازم سلطنت را بمشاورت [6] آنحضرت منحل میگرداند ـ چون ایشان ، که حامی والد اند ، طریق مواخدت و مصادقت مسلوک میدارند [7] ، بامری واجب است که آنحضرت باید بران نقد اخوت [8] را سکهٔ موافقت مسکوک دارد و این معنی موجب ازدیاد مواد سلطنت و جلالت گزین است و مخالفت متضمن مضرت دنیا وآخرت خاصیت ـ ثانی آنکه بر مقتضای حدیث نبوی من استوی یوماه فهو مغبون [9] باید که در اکتساب اخلاق حمیده چنان تلقی نماید که یوما فیوما [10] اسباب استحقاق سلطنتش [11] در ترقی باشد و از مکائد خیل اهل حاسد سواد دیدهٔ اوضاع ماضی برمد حسد معمل گردد و سویدای دل اهل عالم [12] جامد استعلای زمان مستقبل، چنانکه در وصف [13] بعضی اکابر گفته اند ـ

نظم :—

جلال قدر ترا پایهٔ معین نیست

که درحساب تو قرار گیرد رای [14]

بپایهٔ که رسی تا اساس مدح [15] مهم

فراز پایهٔ دیگر بباید باشی پای

و ثالث آنکه نهال ذات بیهال را ، که پروردهٔ جویبار دولت و اقبال است ، به باد هوا و هوس سوی کثرت سکار و شرب خمر و صداع خمار [16] مایل ندارد ـ

شعر :—

و غیر فوادی للغوانی رمیة

و غیر بنانی للرجاج رکاب

---

1 *GY* and *HG* give مشیه 2 *HG* gives واولی 3. *GY* and *HG* give in addition والدین و فاتح , *AH* gives الان 4 *AH* omits را 5. *AH* omits آنحضرت 6. *AH* omits ء 7. *HG* gives میدارند 8 *GY* and *HG* omit نقد while *BUL* gives نقد احوات 9. *GY* and *HG* give من استوی یوما 10 *GY* and *HG* omit the expression فهو مغبون باید که دراکتساب اخلاق حمیده چنان تلقی نماید که یوما فیوما , 11. The same in *GY*, *BUL* and *HG*, but *AH* gives استحقاقش سلطنت 12 *GY* and *HG* give برمد حسد معمل گردد 13 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give آماش 14 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give درصفی 15. *AH* gives پای 16 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give جرح 17. The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give حمر and حمر respectively.

در صدد ولد باشد و آنحضرت در مرتبه والد و جد، مصراع —

سنو که پند پدران هیچ زیان ندارد

و چون والد و اجداد آن فلک رفعت سبحان این فقیر اخلاص طبیعت و شرعت را محض صلاح و سعادت دانسته اند ، لاجرم سلوک طریق سابق مقتضی این جرأت و جسارت لاحق آمد [1] ـ بیت —

باب بزرگوار[2] و اجداد نیکنام
دانسته‌اند بر خود انفاس من[3] همایون

و اوضاع آنجانی بطریقی که [4] اسماع مسرود محل حزم و هوشیاری و مقام تفکر و بیداریست و سبب اینکه بعمود خودحضرت واجب الوجود مستند است که آنحضرت بدون مجامد از والد و اجداد زائدباشد و شراره نائره خاطرش محرق احساد فساد نهاد عدو و حاسد ـ زیادت برین زحساره تعلق دل مستهام در آئینه حلیه کلام نمود و پیش ازین صاحب اوضاع [5] آنجانی را بدراع قلم و تاج خاطر برالم نه نمود ـ همواره بتوفیق حضرت واجب بر اعدا و اضداد غالب باد ـ

---

(۱۳۸)

ما کتب الی بعض ابناء الملوک

نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست‌تر دارند
جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

بر ضمیر منیر و خاطر خطیر هویدا باد که آنحضرت از طرف [6] والد گلست از نهال ذات لهراسپ و گشتاسپ و از طرف دیگر زبده نتایج قابوس و شمگیر و منکچهر که نسل گشتاسپ مالکان ممالک ایران بوده اند و نسل قابوس حاکمان مطلق طبرستان ـ بنابرین واجب است که زلال افعال آبا اوان حضرت مرتسم باشد و سلسال خصال اجداد او [7] مترشح ـ و گفتار و کردارش بطریقی شود که دیده ناج و تخت از مشاهده اخلاق و ملاحظهٔ استحقاقش مانند چشم مهر منجلی بو

---

1 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give جرات و جسارت را لاحق آمد
2 All the *MSS* give باب بزرگوارش و 3 *GY* gives این 4 *AH* omits که
5 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* omit the expression تعلق دل مستهام در آئینه حلیه کلام نمود و پیش ازین صاحب اوضاع 6 The same in *GY* *BUL* and *HG* but *AH* has جانب 7 *AH* omits ازو

ی المهد سطق[1] عن سعادة حده
ابر السحابة ساطع البرهان
ان الهلال اذا رایت نموه
ایقنت بدرا سه ی اللمعان

رطه گوهر ساهت و کرامت و گوهر فرید سلک سعادت و سهامت باد ـ اخلص[2] لمصان ، که جواهر اخلاص درج حماس رسک دراری اطباق آسمان و عقد گردن حواری حمان است ، شرایف دعوات صفوت آیات ، که نور نیا سر صبح قبول از دیاجیر سواد حروف آن مبذول باشد و اعراب الفاظ[3] کلمات سطورش رشک مردم دیده و مژگان حور ، در توالی آیات بهار و لیالی ی عروض ساسه اهال بر جناح حمامه ابلاغ و ارسال معقود میدارد ـ اگر سالار لسان مصقع[4] لسکر منصور بیان البالغ را به خیل و رجل در مصاف ابداع و اختراع حاضر آرد ، و با دبیر بال سحاب مدرار جمال و باران مسلسل معال را سجلا بعد سجل متقاطر دار د ، دره خاکسار را در مواجهه کره ارض بسط آورده باشد و قطره ی مقدار را در مقابله بحر محیط دانسته ـ پروانه توفیق سرافت وصول ، که طغرای منشور حصول جمیع مامول است ، از دیوان اذا اراد شیا ان یقول له کن فیکون باحسن وجه مبذول باد ـ این صحیفه مسجوبه الضراعة والابتها ل اواسط[5] شهر شوال سمت ابلاغ و ارسال یافت مبنی ازانکه خبر کربت اثر وفات پادشاه فلک سطر ملک سیر آسیه جمال کمال ماهداسیر علاء السلطنه و الخلافه ، عطر الله مرقده بنسایم الرحمه والرافة ، بکاخ صماخ رسید و از تموج و تلاطم بحر اندوه و اخلال و از هبوب عواصف مهب بال خلاصه جان مجروح بار زفرت و مجروح ضربه حربه حسرت آمد و انسان عین سمعی بر مقتضای یا ارض ابلعی ماءک ویا سما اقلعی مغروق طوفان دمعی ـ شعر —

فلولا زفرتی اغرقتنی ادمعی
ولولا دموعی احرقتنی زفرتی

اما چون خبر سلامت و استقامت امارت آنحضرت حورسندانارت متارن آن خبر روح ادایت بود ، زلال فرحت استقلال آنحضرت ملک خصال آثار سواد ملال از صفحه لوح بال بالکلیه بزدود ـ و اگرچه بوفات[6] آن سلطان ملک صفات از چشمه سار عیون جیحون چون جاری بود اما از خبر[7] سلامت و ثبات آن شاهزاده فلک ثبات

1 *AH* gives سعله 2 *AH* gives خلص 3 The same in *AH* but *GY* and *HG* give اعراب و نقاط while *BUI* gives اعراب نقاط 4 *GY* and *HG* give مصقاع while *BUL* and *AH* give فصیح 5 *AH* gives واسط 6 *AH* gives الوفات 7 *AH* omits خبر

نعمانهٔ حسن احلاق [1] ، بی تکلف کواکب محب از افق ارسال حواجه مسار الیه طالع گست و نسیم وداد ار مهب وصول سایع و موجب ازدیاد حلوص عقیدت و مستلزم تسقیه و تمیهٔ نهال حس طویت آمد و نارک لسان اودا نتاج مکلل تنا محلی، و رقاب دلهای محلصان سرین بحواهر ولا گسته ، قدوم حواجهٔ موسی الیه بصوب تحیل و احترام و صروب عواطف و اکرام مقرون آمد و مصحوب حناب[2] مسار الیه رین الفصلا بین الانام المتصف بحسن الاحلاص والاهتمام حواجه سمس الدین سیروانی[3] و زین الاسباه و الامساء المعروف بالاعتقاد و لوازم الرکا مولنا سیح احمد حنحی[4] را فرستاده سد تا چمن محبت و موافقت نسحاب ارسال رسل و کمال مصادقت سرسبر گردد و عصون اصول وداد به ریاح ارتیاح ووفور اتحاد مهتر ، و طریق یگانگی ار عبار و حاساک بیگانگی پاک سود و ارهار گلسن موافقت محسود درازی چمن افلاک ید ـ زیادت برین سمند قلم تیرگام در میدان اطناب کلام نتاحت و لوای محبت و یتلاف در مصاف بسط اوصاف مرفوع ساحت ـ همواره قباب افلاک سبعه ار صدای دعای دولت آن سلطان اقالیم سبعه مملو باد و صحایف ثنای بی انتهاس به السنهٔ سکان سما[5] و قطان کرهٔ عبرا متلو ـ

(۱۳۶)

ما کتب الی بعض ابناء الملوک[6]

با قطرات ارواح بنی نوع انسان ار فیضان سحاب ملکوت در اصداف اسباح نارل سد و بعد ار ترتیب دست حود وحود مستخرج ار اصداف ابدان و متصف بواسطهٔ قلادهٔ[7] وحود و امکان ، همواره در دات محاسن صفات آن شاهزادهٔ اعظم و حلاصهٔ دودمان[8] عدل و کرم ، سعاع حورسید فلک ناموس ، قره العین روان کاوس و [illegible] مشرق صبح مراتب احداد ، مطهر اسرار محامد و انوار سداد ، مطلع مهر [illegible] حسینی ، منظر ایوان[9] کمال لطف سبحانی ـ سعر :—

---

1 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give [illegible] بودند 2. *AH* gives حسان 3 The same in *GY* and *HG* [illegible] give حواجه فلان . In letter No 133 his full name [illegible] شیروانی 4 The same in *GY* and *HG*, but [illegible] In letter No 133 his name occurs as [illegible] سما 6 The same in *BUL* and *AH* but [illegible] السلاطین 7 The same in *BUL*, but *GY* [illegible] gives قلاد 8 The same in *BUL* and [illegible] دودمان 9. *AH* omits ایوان .

و عدا دعا قىل ان[1] اتى ىه[2]
ىبشرى روح الامىن بآمىن[3]

لواى ىيان شوق و ولوع دراكىاف الىاظ وكواهل حروف چگونه مرىوع دارد
كه كثرت سورت اشتياق و ىورت حرارت ىراق ىه ىران ىرحه و ىصاب است كه
قوت رىان ىاىىىا و قدرت قلمسودا[4] سىا ىطره ارىحار سلاطم و دره ار عار متراكم
آن درطى تقرير و انشا و رى تحرير[5] ىانشا تواند آورد ـ شعر —

ىىى الرمان ولا ىىط ىشرحه
اىحيط ما ىىى ىما لا ىىعد ؟

ىعد ارىمهيد قواعد محىت و ىشيد ىىيان مودت ىر ىحمر مىر حورشيد حسام اشعه
سهام ، كه حارق معارق ىىات حواطر اعدا و حارح حوارح عىون سراير اهل رىا
است ، واصح و هويدا ىاد كه عرسهر سىهر موالىت ارلى ، كه ىه ىىوىر ارادت
ىركه لم ىرلى روشى و ىىحلى گشىه ىاشد ، ى شىه ىر معىىاى الارواح حىوىمحىدة
ىا ىعارف سىىا ايىلف ار عروص كسىف و روال محروس حواهد ىود و دسىت ىعرض
محاق ىىاق ار ىامى مىا وىاق آن ماىوس ، حصوصا كه لىاس موالىف[6] ارواح بطرار
قرابت[7] اشىاح مقرون ىاىىد و ىىعىه سىىه ار ىىاىس لوارم اىعاد مىشحون ـ لاحرم
آفىاب عالمىاب حىى موالىت عحاب سحاب ىعد مسافت محىى[8] ىحواهد گشت و
مصىاح اىى وداد ، كه ارىهى و كىعىاب موصوع مشكوة فواد است ، ىهواصىف ىمادى
ايام و عواصف ىواىع ىعد مقام مىطى ىحواهدشد ـ بيت —

ىىوىىىقرب روان را حلل ار ىعد مكان
ران مىان ىىى و او ىعلمكان حاىل ىىست

شعر — اما وىادك ى الحىان ىراسح
ان كان ماىىى الحسوم ىراسح

و درىىوقت صدر الاماىل و الاقران ىحر الاماحد ى الرمان حواحه لطف الله ترحان[9]،
صاىه الله عى لحوق الحدثان و اوصله الى تلك الحصرة على وىق مىىى الحىان ،
كه ى الحقيقت حلعت رسالتش على بطرار استحقاق است و عامه داىىش مرىى

---

1 GY omits ان 2. *GY* and *HG* give ىعى ىه *BUL* gives ىسى ىه while *AH* puts ىحىى although in the marginal note *AH* points out اىسا ىاكردن
3. *AH* gives ورح لامى مى 4 *AH* gives سويدا 5 *HG* gives ىحرد
6 *BUL* gives الف 7 *AH* omits قراىت 8 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give ىحىق 9 In letter No. 133 his full name is given as الحواحه حلال الدين لطف الله ترحان

ما کتب من قول السلطان الی سلطان[1] العراق سلطان الاعظم سلطان حسین بیگ [2]

الحمد لله الذی جعل ارسال الرسل و افتتاح السبل علی ابواب المحبه برهانا مبینا و سلطانا حسینا و صیر سلوک طریق الالتیام بین عراه [3] ملوک الاسلام اکمل سببا و احسن نسبا ، خصوصا سلوک در مسالک حسن اعتقاد و شروع در مشارع اخلاص و وداد آن سلطان جمشید مکانت و مکنت ، جامع شرایط و ارکان هویت سلطنت ، محی رفاه فراغ اهل سنت ، مشید بنیان قرار ارباب نقل و فرض ، ئینهٔ حال اقبال انا جعلناک خلیفه فی [4] الارض ، شهریار فغفور درایت بهرام بسالت ، کامگار فریدون جلالت بهمن اصالت ، در درج قدر و مهر برج قضا ،ناسخ صیت سلاطین ماضی بر ووفق یرلیغ تبلیغ ما ننسخ من آیه او ننسها نات بخیر منها ، لازالت المشارق و المغارب من سلسال سیفه القاضب مخضره الارجاء و الجوانب ، و سنان رمحه و نصال سهمه فی معارک الکتایب و مضامیر المحارب محسوده لسنان[5] الشهب و ضیاء الکواکب فی علو قدره تعجز العقل عن ادراک حده و طول عمره و نفاذ امر لا ینبغی لاحد من بعده ـ محب مخلص ملتاع ،که شعاع مهر اخلاص و التیاعش منور بواطن سکان اصقاع و خواطر قطان ارباع است و سیمرغ رواش در هوای رجای اجتماع طایر[6] باجنحهٔ مثنی و ثلاث و رباع ـ بیت :—

بستهٔ دام بلا باد چو مرغ وحشی
طایر سدره اگر در طلب طایر نیست

بدایع ادعیهٔ بی پایان ،که نقاد نیر بازار عالم امکان از مشاهدهٔ خلوص عیار اخلاص آن کلمهٔ شهادت در دهان دارد ، و روایع اثنیهٔ سوره الجنان ،که عیون سحاب برویت سواد سطور کتاب و زلال مجرای خطاب آن از تلاطم مواد رشک سیل باران اشک میبارد ، بربال همایون فال همای صباح و جناح مامول النجاح طاؤس رواح مبلغ و مرسل میدارد ـ امید واثق است که ملایک دبیرخانهٔ فلک درین صورت آن سواد را بر بیاض دیدهٔ حور العین مرسوم گردانند و مفهوم اخلاص ملزم آنرا کروبیان ملاء اعلی در دفتر اجابت و قبول مرقوم سازند ـ شعر :—

1. The same in *AH*, but *GY* and *HG* add السلطان الهند 2 *BUL* gives the superscription thus ما کتب من قول السلطان الی السلطان جاد سلطانهما 3. The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give اعرات 4 The same in *GY*, *BUL* nd *HG* but *AH* gives اکمل ستا و احسن ستا 5 *GY* and *HG* omit ی 6 *AH* ves سنان 7 *AH* gives طاهر

من الله وفضل، لازال سمول اقامته كيل سله[1] اوفر من ان نماس بصواع البدر و السمس، و امتداد رمان بقائه و اعداد آوان ارتقائه اكبر من ان يعد بذراع اليوم والامس -

سعر — و هذا دعاء لا يرد لانه
دعاء لاهل البر و البحر[2] سامل

و بعد اعلاء لواء الدعا و ادراج درر الاخلاص في سلك[3] الثناء فيذكر بلسانه برجيان البراع من خاطر هذا الضاع ان فورة حرارة الاسواق و سورة حرارة الفراق اسرلا بعدر صاد القلم السعوف ان يصيد حمائم بيانه[4] عقاب النطق و سكك الحروف و يستحيل ان يرفع بنان العقل نقاب اساعه عن وجنة مخدره سرح الساعه - فكيف يقدر اللسان ان يظهر عروس وصفها على منصة البيان - فلهذا مد القلم رحله على قدر ذيله وركض فارس البيان على حسب قدرة حمله - شعر —

وان قميصا خيط من نسج تسعة
وعشرين حرفا عن عرامي لقاصر

و يرجو من الله ذي الرحمة والرافة ان لا يحسب بذر[5] كمال المواقعه عن عروض حيلولة ارض بعد المسافة و ساله ان يجعل ساحة مقاربة الارواح محسوده للمعانقه اللاحقة للاشباح[6] و ساحة البعاد[7] مطويه بخطى الفواد و احاديث المصادقه الصحيحة مع بعد المسافه الصريحة مروية في دار حديث الوداد - ولما اجتمعت مواد المودة و المحبت من اتفق المواد انوار المحبة اقتضى وفور الوداد ارسال الرسل و الكتاب و انتاج النسل بورود الخطاب و الجواب - فلهذا ارسل زين الاماثل والاشباه الحافظ عبد الله[8] ليكون بنيان الاتحاد راسخا و اساس المصادقه و المخالصة شامخا - و المامول من تواتر الاتحاد و تكاثر مواد حسن الاعتقاد ان تكون ابواب المودة الجليلة بمفاتيح الكتب الجميلة مفتحة ليصير صدور الاحباب بمشاهدة جمال حسن الخطاب منسرحة و يجلى وجه المحبة بغرار الخط و شامة[9] النقط و يكون زلال نيل الولا محفوظة بسلسال الغراب و السط - اللهم كما جعلت اشعة شموس معدلته رافعة لظلام الظلم عن كافة الانام ، اجعل خيام عمره و جنابه مسيدة باوتاد الابد و اطناب الدوام -

---

1 *AH* gives كيل نيل 2 *BUL* and *AH* give لاهل البحر و البر 3 *AH* gives في السلك 4 *GY* and *HG* give عقاب النقط while *BUL* and *AH* give عقاب النقاط 5 *AH* gives بذرا 6 *AH* gives المعانقة اللاحقة الاشباح 7 *AH* gives البعاد 8 *BUL* and *AH* give عبد الله 9 The same in *AH* but *GY*, *BUL* and *HG* give شامة

و درینوقت از قدوم شریف جناب مجمع[1] شرایف الشمایل و منبع زلال محاسن الخصایل لخواجه جلال الدین[2] لطف الله برهان[3]، اعلی الله له قدرا و کتب سلامة دابه برا و بحرا[4]، انواع مسرت و بهجت و اصناف[5] فرحت و مسرت[6] سایع آمد و کواکب محامد لسان از مطلع فلک جنان لامع - والحق شجره دانش بثمره حسن صفات معروف است و جمال کمال رسالت در صفحه آینه جلالش مشهود عقول و عیون - و درصحبت خواجه مشار الیه قدوة الاقران و زبدة الاماثل[7] فی الزمان خواجه شمس الدین محمد شروانی و سلالة الفضلاء و خلاصة الاشباه والاذکیاء مولنا شیخ محمد احمد را فرستاده آمد تا باشد که بعضی از اختصاص اخلاص این بنده عبودیت شعار خاک روبان آستان آسمان نشان معروض و مرفوع دارند وآفتاب صعوت فواد و تحت اعتقاد این بنده اخلاص مبدأ و معاد از فلک خاطر آن سکندر سداد طلوع نماید[8] -

بیت — خلق چون روز جزا نامه اعمال آرند
رقم مهر تو بر صفحه جان مارا بس

و ملتمس و مامول از درگاه مآرب مبذول آنست که غنچه دل را[9]، که شکوفه گلبن چمن آب و گل است، به هبوب صبای اوامر دولت مظاهر منبع[10] فرمایند و سلک وشاح تربیت را بلالی سلالی فرایض موالی موشح[11] - شعر —

فان تلحق النعمی بنعمی فانه
تزین اللالی[12] فی النظام ازدواجها

زیادت تزیین باستمرار[13] صریر یراع و اصطکاک ابواب اسالیب اختراع بتصدیع سدة درگه فلک ارتفاع نداد و بیش ازین شمع نور اخلاص فواد را در لگن الفاظ و انحصر نسب نداد نه نهاد - همواره درر و نقود ادعیه و اثنیه لایق آن سلطان سلاطین خلایق تنجان مفارق السنه خلایق باد و آثار ابهت و عظمت لاحصر محسود اسلاف و اسعلای سابق - بالنبی المبعوث علی اهل المغارب و المشارق -

---

1 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *AH* omit مجمع 2 The same in *AH* but *GY* *BUL* and *HG* give فلان الدین 3 The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *AH* give قدرت 4 The same in *BUL* but *GY* and *HG* give اعلی الله له قدرا و کتب الخ while *AH* gives علی الله قدر و کتب الخ 5 *BUL* gives اصناف 6 *GY* and *HG* give فرحت و بهجت 7 *AH* gives الاماثل 8 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give وخلاصة الاسا الاذکا 9 The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *AH* give عاید 10 *AH* gives غنچه ولا 11 The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *AH* give متقع 12 The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *AH* give موشح 13 *AH* gives یزین الالی 14 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give باستماع

و سر سار بدرگاه کارسازسکان دار الملک حقیقت و حومهٔ مجار موضوع است و دست دعا با حسوع بال و سرایط بصرع و اسهال بدرگاه حضرت متعال مرفوع که مجوب رایت حورسید آثارش سلاطین عیوق فلک سلکوں باسد و تباسیر صبح مآسرس[1] سور ارباع و اصقاع ربع مسکوں - نظم :—

حنین که رایت بو سایه درجهان افگند
بفر بخت بلند و دعای این مسکین
عجب نباسد اگر لاجورد گردوں را
قصا بخاتم حکم بو درکسد جو نگین[2]

و بر دست اخلاص و عبودیت این بندهٔ صافی طویت واجب و لازم بود که عمامه حدمت آن حیدر کرار بر هامهٔ همت ملفوف داسته عنان عزیمت حزم صمیمت بصوب آن حرم کعبهٔ حرمت و حسمت معطوف سداست و نطاق اجتهاد بر[3] کمر فواد ببست خلوص اعتقاد معقود میساخت با جانکسوار بفس در سدان فکر و حدس گوی سعادت دوجهانی بجوگان همت و تربیت سلطانی می ربود - نظم :—

گفتم که خاک درگه او در کسم بچسم
کان توتیای روسی دیدهٔ من است
بوسم زلال تربیت از جام لطف او
کان اصل سادی دل غمدیدهٔ منست
حرمان مرا ز مقصد اسد بار داست
وین[؟] تیر هم ز طالع سوریدهٔ من است

و یقین است که قلم را قایم مقام قدم داسی و رسول را نایب مناب وصول ساختی و کتاب را ساد مسند رکاب داسی از محدثات[4] سوانع زمان خونست و از مقتضیات[5] عوایق دهر بوقلموں - سعر :—

و لما[6] تعذر ان نلتقی
و طال النزاع و زاد الالم
مسبب الکم برحل الرسول
و خاطبتکم بلسان القلم

---

1 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give صبح تا ثیرش 2. The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give قصا بخاتم تو در کشد چو نگین and قصا بخاتم ته درکشد چو مهر نگینی respectively 3 *AH* gives در 4 The same in *AH*, but *GY* and *HG* give مستحدثات , while *BUL* gives متحدثات 5. *AH* gives مقصیات 6. *AH* gives اتدراع .

فله حلال لىس ثوق حلاله
الاحلال الله حل له الحلال[1]
وله نوال لىس فوق نواله
الا نوال الله عم له النوال[2]

در اطار و اکناف عالم و درکاخ صماخ تمام اولاد آدم واصل باد ، و سلک طول زمان به درر غرر ایام سلطنت آن سلیمان سان منظم[3] ، و سطح باطن فلک مدرس باس سطح ظاهر فلک اعظم ـ شعر —

فلا زال محفوف[4] الجناب موىدا
بمصر عزىز لىس ىحسى زواله
ودام له الاقبال[5] حىث ىوجهت
رکائبه [6] او حىث حط رحاله

وقل عناد؛ که قرطه گوش قوادس از لآلی خلوص دعا و اعتقاد آن حضرت سکندر سداد است و هامه روز حساب و شاس محلی بعمامه بیضای آفتاب سای اخلاص آن سده آسمان رفعت و ارتقا ، بیت —

جان درون خانه دل با دعاىت همدم است[7]
وىن دعا را دست بر دىل اجابت محکم است

خبر عالم کلمات ظاهر و کاشی و واقف خصات و حلمات باهر و [8] باطن واضح و هویدا ست که از ظهور آفت بعد مسافت مردم دىده سمعی غرىق [9] طوفان دمعست و صورت حالش ىىن معال با ارض اىلعی ماء ک و ىا سماء اقلعی ، و از سر صراعت و سوع نفس عست تمام صلوات خمس ىل از ابتدای طلوع [10] تا انتهای غروب شمس مذکر لسان درحلقهٔ دهان[11] مشعول ىذکر محامد و شرمدائح آن فرىدون شون ست و خرىنه سینه بجواهر زواهر لوازم اخلاص دریىه رشک درازی درج فلک شمگون ـ بیت —

گرنه شهد شکرت[12] در کام جان دارم مدام
طوطی نطق من از شهد شهادت باد لال

---

1 *AH* gives حل حلاله 2 *AH* gives عم نواله 3 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give منتظم 4 The same in *BUL* but *GY* and *HG* give معروف while *AH* gives محفوف 5 *AH* gives و دام الله الاقبال 6 The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *AH* give رکائب 7 *AH* gives همدمست 8 *AH* omits باهر و 9 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give مغروق 10 *AH* gives تا انتهای 11 *AH* gives حلقه 12 The same in *BUL* but *GY* and *HG* give گرنه شهد شکرت تو while *AH* omits گرنه and gives ذکر تو

سعر :— سلیاں دو ملک بعقد هدهدا
واصعر ما ی الطایراب[1] الهداهد

همیسه تا حسام آندار حورسید ساری در سام سیاح سمید فام صبح صادق موضوع اسب و مرآب مصقوله ماه در علاف [2] اطلس سقس سب ساه مودوع ، سیر مهر و ماه بوار در رور روس و سب تار بر مقتصی رای جهان آرای سلطانی و مشتهی خاطر دریا مقاطر حاقانی مقدر باد ، بالبنی والاولاد ـ

---

(۱۳۳)

ما کتب الی بعض السلاطین حلد الله ملکه

تا مسور استعلای سلطنت جهان و فرمان قصا امصای [3] حلاف عالم رمان و مکان بطعرای حطاب حاص و ارادب مطلق حعلناک حلیفه ی الارض فاحکم بین الناس بالحق معنوںسب و هامهٔ حکومت و امامت و بارک افاصب سعادت و کرامت بتاج ستیب یوتی ملکه من یساء محلی و مرین و تا قره العین عدل وثمرة الفواد بقای نسل بر حسب اقتصای دیوان قدر و قصا دواماىد و بهال استقامت حال اهل ملل و نحل و ساحسار قرار و ثبات دول بر شجرهٔ امتداد رمان به ارادب بادشاه جب ازل ، صنوان صیب سلطنت و رافت و آوازهٔ معدلت و عاطفت آن پادساه حیدر صفت عمر بصفت، سپهساه جمسید سمت ، حورشید مکرمت ، مجدد صفات اعاظم حلفای سلف، مجدد جهات جهان عظمت و شرف ـ بیت :—

ای بیر انتقام ترا آسمان هدف
وی گوهر وجود ترا عقل کل صدف

ممد حیات قطان سطح حاک ، معدد[4] ادوات دعوات سکان افلاک ، مظهر اسرار[5] قدرت حالق ، محسود روان ملوک سابق ، حورسید فلک معدلت و بدی ، آئینهٔ جمال کمال آتیکم مالم یوت احدا ، مورق بهال آمال نبی نوع انسانی ، مسرق انوار بدایع صنایع سبحانی ، یا من تفاحرت الارض بلصوق نعال حیوله [6] علی فلک الهلال و یتحترب[7] العناصر علی العقل العاسر بوجوده الکامل المفصال ـ سعر :—

---

1. The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give ما ی طایرات
2 *AH* gives ما ه و علاف 3 The same in *GY* and *HG*, but *BUL* and *AH* give قصا مصای 4 The same in *GY* and *HG*, but *BUL* and *AH* give معد
5 *AH* abruptly ends here and begins a new letter, but on folio 223 *b* l 5 the rest of the letter is joined as a part of another letter, which is quite different from the present one 6 *AH* gives نعال حیول 7. The same in *GY* and *AH*, but *BUL* and *HG* give تبحترت .

اعطاف و فواصل الطاف آنحضرت میداند ـ شعر —

بلعت فهل بعد البلوغ نهاية
و سرت الی بحر الندی و انتهی الی

فهل بعد نیل الکل للبعض مطلب
وهل بعلی نعل و قد صلی الوتر

و هانا که خاطر فیاض آن فریدون مثال بر هویت این حال و حقیقت [1] این مقال شاهد و ناظر شوندای بال است ـ شعر —

کانک مطلع فی القلوب اذا ما ساحت باسرارها [2]
و کرات [3] طرفک مرتده الیک بعاصی اخبارها [4]

و درینوقت که رئیس الاماثل والاقران فلان رسید ، اگرچه درلیع جهان مطاع بواسطه آشوب هرمور و آن اصقاع سمت فوت یافته بود ، اما رنگ ملال از آئینه دل ملتاع بصیقل پیام آن گردون ارتفاع انتزاع نمود ـ نظم —

صبا را دو خاصیت عیسوی است
چو جان شود زان بلند آسمان
یکی آنکه زنده کند مرده را
چو با لفظ تو [5] کرده باشد قران
دوم آنکه روشن شود چشم کور
چو سازد ز خاک درت سرمه دان

بنابرین واجب دید که بدین ذریعه جمله خود را ذره وار معروض ضمیر خدام عالی مقدار گرداند ـ توقع وتطلع از خدام ملائک خصائل برامک فضایل آنست که سوالی و سوابر بارسال مراسم سعادت بسائر سر افراز فرمایند و خلعت خاص این خانگدار [6] را بطراز اوامر مفاخر مآثر ممتاز ، تا فرق وجود بنده بتاج افتخار و ابتهاج مشرف گردد وآذان [7] رواشن به درر الفاظ فرمان قضا روان مشنف ـ بیت ـ

چه تفاوت کند ای مهر سپهر افضال
که منور شود از نور تو ام ساحت بال

1 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* omit این 2 *AH* gives با سرها 3 *AH* gives وکرت 4 *AH* gives الیک بعاصی غیوص اخبا ها 5 *AH* gives چو با قافله و 6 The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *AH* give خا کر 7 *AH* gives اذان

فتراک بپرداخت و بر مقتضی اذا لم یدرک الکل لم یترک الکل هامهٔ فرزند
عبدالله را دعامهٔ کرامت اقران [1] بوجه آن آستان مزین و محلی ساخت ـ نظم :ــ

حدیقهٔ صحبت خورشید خو نسیم او را
سوی مصعد دگر از مهبط ادنی آورد
چون سکندر طمعش بود بتاریکی لیک
بر لب آب حیاتش خضر آسا آورد

و غرض کلی و مقصود اصلی آنست که وجود قطرهٔ متالس در بحر مرحمت و افضال
آن سلطان جمشید نوال تربیت یافته در سلک ظهور والد و اجداد منظوم گردد و
نایرهٔ نظر و التفات آن خاقان خورشید صفات در داب ذرهٔ ساتس روشن و معلوم ـ

بیت :ــ بکیمیای نظر چون تو خاک زرسازی
تفاوتی نکند گر وجود او مس شد

و شک نیست که سلاطین فلک لباس را در احیای خانوادهٔ قدیم اساس و انتمای
مخلصان اخلاص استیناس اهتمام تمام و اعتنای مالا کلام بوده است خصوصا پادشاهی
که شرقا و غربا و بعدا و قربا [2] صیت الطافش مانند برید صبا در اقطار و اکناف
گیتی سایر است و جواهر ذکر کمال اخلاقش از بنان لسان آفاق متناثر ـ شعر :ـ

روت عنک اخبار المعالی محاسن
کفت بلسان الحال عن السن الحمد [3]
فوجهک عن بشر و کفک عن عطا
و خلقک عن سهل و رایک عن سعد

چون کمان وثوق رجا با بناگوش هوش ممدود است و کمر همت بر میان بال بندست
خشوع و ابتهال معقود و مسدود که فیضان دیم سیم در رودان حیات و مهاب این
بندهٔ اخلاص توام نسبت با [4] فرزند مذکور مطلقا کم نخواهد بود ـ زیادت برین
قطرات سحاب سفارش از میزاب قلم در مجاری سطور روان ساختن و کمند رجای
دام بر کنگرهٔ کاخ لطف و اکرام آن سلیمان مقام انداختن و هرچه از حدث خیر و
دفع [5] شر و وصول نفع و منع ضر و تلقی ترقی و انتفای تنزل و حصول ثبات و امتناع
تزلزل که در بارهٔ فرزند مذکور سمت ظهور یابد ، این بندهٔ مخلص [6] از حلایل

1. The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give اقران 2. The same in *GY* and *HG*, but *BUL* and *AH* omit شرقا و غربا و بعدا و قربا 3. The same in *GY* and *HG*, but *BUL* gives عن لسن الحمد, while *AH* gives عن لسن عند 4 *AH* omits با 5. *AH* gives دفع 6 The same in *HG*, but *GY* omits بند, while *BUL* and *AH* give بند مخصوص.

ایں نامه مراعت مواد ار دارالسداد [1] محمد آباد، حمت عن العساد ، در اواسط رمضان ، که مصب سحاب غمران است ، بعلم مرگان و ساهی دیده مهجور گریان سمت سواد بافت مبی ار آنکه هر نقد [2] مراد که در کانون مواد بهان بود ار نطر آفتاب سان آن سلطان نوسیروان سان تمام عبار گشته به سکه حصول موصول است و هر در معصود که در صدف سه محی بود بلسب همت آن پادساه جم‌سان در سلک وحود عیان ـ بیت —

سپهرب بکدام دره پیوسب دمی
کان دره به ار هرار حورسند به سد

و حون ار اسدای حال الی هدا الآن نیت دل و مصد حان آن بود که دیده بحت حود را باب روی [2] ملازمت آن درگه بیدار سارد و حسم بیس و داس حوس را حر بر رحسار سدنه بارگه آن سهریار بر روی هیح دیار نه اندارد ، اما دست موانع رمان برگریبان حان اس و حان دراز است و مح دماغ آمال و افکار ار سورب مار عوادی رورگار درگدار [3] ـ سعر —

ماحب آفاق البلاد مطوفا
الا و اتم ی الوری [4] سطلی

سعی الکم ی الحصة و الدی
تحدون [5] می مهو سعی الدهری

با ملاطم امور باملایم و براکم سماب حاسد و لوم لایم موحب بوحه ابں بلاد و مقتصی عریمت این سواد آمد ـ و دریں حیں ، که صحیفه عمر بعنوان وهن العظم می و اسعل الراس سیبا معنون اسب و ار صفحه [6] صحیفهٔ لوح [7] صورب حال معرای معال اصابه الکبر وله دریة صعفا ء معرو و مبیں ، و با وحود قور سحوحیب وصعف مراح و وفور حول و حدم وکثرب اولاد و ارواح [8] اسان عدر بوقف ایں دیار کالسمس ی وسط النهار واصح است و لوامع قبول اعدار ار افق مکارم سر سلاطین نامدار لایح ـ و حون دست موانع بر سسه امکار واقع دید و صورب حال حود در آئسه حلهٔ حرد بسیار سایع ، لاحرم حاطر قاصر را ار نقس نصور دولب ادراک آن سعادت

1 *AH* gives اوسط 2 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* omit روی 3 The same in *GY* and *HG* but *BUL* gives گدار while *AH* reads درگدار 4 *AH* gives ی الدی 5 *AH* gives عددن 6 The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *AH* omit صفحه 7 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* omit لوح 8 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give اردواج

بيت :—
چون بمرلگه عشق رسدم رخت وجود
جز هوای تو بضاعت نبود در باره

صنوف مدحات اصناف آیات، که دماغ جان قدوسیان ملک، نه صدر سینان محافل فلک اند، از فوایح روایح نسیم آن معطر گردد، و صنوف دعوات اجابت بینات، که صفحات حدود کواکب ثواقب و وجنات وجوه صور کواعب از نور ثاقب و ونور مراتبش منور شود، برجناح حمامهٔ صبای صباح و بنافوس زرین بال نسیم رواح ارسال و ابلاغ میدارد - بیت :—

سوی سدره زمن مرغ طاعتی ببرد
که رقعهٔ نه برد [1] از دعای دُر منثار

چون کیفیت و کمیت شوق دل مستهام بحضرت علیه [2] و سدهٔ سنیه، که وسادهٔ رؤس ملوک انامست، ازان بیشتر است که فهم پاک و وهم دراک ببوادی قیاس و احساس سادی بوادی آن را پای ادراک تواند پیمود و یا ناماست متنوعهٔ نظم و نثر و سوت و معوت مقولات عشر معنی مقصود [3] آن مظروف کلام و حروف تواند بود - بیت :—

نه سحر ماند و نه حریر ز دیباجهٔ شوق
نکتهٔ شرح نکردیم بتقریر کتاب

لاجرم از سر عجز حال شمع بسط مقال در اعجمی بال برد سلطان خیال می اورود و رشتهٔ جان را بنار کلاب لوعت آثار میسورد - بیت :—

پیش سلطان خیالت ز آتش دل هر شبی
شمع کافوری فروزم در تن از هر استخوان

غایت مامول و نهایت مسئول از حضرت واجب الوجود و مفیض الخیر علی مقتضی الجود آنست که سعادت دریافت ملازمت حضرت گردون رفعت، که فیاض سلامت دنیا و کرامت عقبی است، پیش از تطاول دست اجل و طی طوامیر اساطیر امل میسر و محصل گرداند - نظم :—

ز بهر دیدن روی تو دیده میخواهم
و گرنه دیده نیاید به هیچ کار مرا
اگر نه در ره وصل تو خرج گردد جان
چه حاصل است ازین جان بیقرار مرا

1 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give سود 2 The same in *BUL*, but *GY* and *HG* omit علیه while *AH* gives بقیه علیه 2 *HG* omits مقصود.

حمگ ہم سہر بسودای داغ او
ار نقطهای اعم و مه پاک کرده راں

بادشاه حندر مآثر سکندر عساکر[1]، سپهساه فاتوس فضائل ناموس حصایل ـ بیت —

داب تو ار بزرگی آن عالمست کاترا
آمد سپهر اعظم در عرب اسوا طل

سد سلاطی کامل نسب، سد رواه احادیث کمال حسب ، مهر سپهر مکارم‌احلاق،
سلطان سلاطین سرىر اسحقاق ـ بیت —

سهمسهی که برای نثار موکب اوست
پر ار حواهر اعم سپهر را اطباق

مالک ملوک الدین انعمت علیهم ، آسه جمال اجابت احعل افئده من الناس‌تهوی
الیهم ، مطلع انوار اسرار ای حاعلک للناس اماما ، قره العین سید اولیا و سلیل
سلطان حطاب عسی ان یبعثک ربک مقاما ـ سعر —

نوالک علم السکب الغماما
و باسک علم الصرب الحساما[2]

و مدرک عرف السمس العالی
و بشرک عرف الزهر ابتساما

الذی ما تقوس الهلال فی العره الا لان یکون من مخالب برانه[3] و ما سر الصبح
طیلسان بیاضه الا لان یکون من عذبات رایاته ، لا رالت[4] ایام سلطنته علی جبهة
ابلق الزمان غرة و سامىر حعاف[5] ممالکه[6] علی تیجان الملوک دره ـ همواره سریر
سلطنت فلک اعلاس به ارکان ثبات و بنا دائم باد و دور فرمان عالی هیمت بر تاج
بخت عالی رسس قائم ، بالذین لا یخافون لومة لائم ـ سده مخلص قدیم ، که کسوت
حیات و بقاس سطرز نظرار احلاص و احتصاص آن خاندانست و حسب دهاس سرار به
به ارزار[7] دعا و ثنای آن دودمان ـ سعر —

سعی لکم فی مضمر القلب و الحسا
سرایر حب یوم تبلی السرایر ـ

1 *GY* and *HG* give عسکر 2. *AH* gives الدیاما 3 *AH* gives مخالب براثه
4 *BUL* and *AH* give لا زال 5 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HC* omit حفاف 6 The same in *BUL* but *GY* and *HG* give ممالکم while *AH* gives ممالکه 7 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give بازار

غبار برداخته تاباسد که ورود حبر سعادت ار ملاقی موجب ازدیاد مواد عمر باقی گردد ز فیض حضرت سعال ار حام جلال آن صاحب کمال مدام نقارا ساقی ـ بنابرین گاه ار صرت کرت در حضض حرمان و حبب است و گاه به سروی بازوی کرم آن وافر سعت ار قعر جاه مساعدت در اوج رجای قربت ـ سعر :ـ

اموت اذا ذکرتک ثم احیی
فلولا ما ذکرتک ما حییت[1]

فاحیی بالمنی و اموت سرقا
فکم احیی علیک وکم اموت

بنابرین حاطر فاتر اگرچه در بوادی حرمان هایم است اما قصر دل را بدعامهٔ کرامت آنجناب قایم میدارد ـ بیت :ـ

سب تاریک و ره وادی ایمن در پیش
آتش طور کجا وعدهٔ[2] دیدار کجاست

زیادت برین ار سینهٔ دل مستهام صهبای لوعت و اوام در حام کلام به ریحت و در مضمار مقال مجواهر قلم کمیت تمهال گرد تصدیع و ملال بر انگیحت ـ همواره درر غرر محامد جمیل و فراید فواید جزیلش[3] ـ مشاکل قراید فوایدش[4] مرطهٔ گوش جان[5] و یتیمهٔ تمیمهٔ لسان باد ـ

---

(۱۳۴)

مما کتب الی بعض السلاطین[6]

تا مراتب سلاطین کامیاب ظاهر جهان برای مقادیر استیلای اولیا و اقطاب رماست و صدف جود بحر بیکران وجود صورت ملایک مسجود والاسکان انسان و روان باعرفان عالی ساس درفرید و گوهر وحید آن ایزد متعال جل شانه وعم درهانه ، که فرازندهٔ خیمهٔ فلک است بعمود محور و طناب مجره و نگارندهٔ سطح باطس نقش و نگار ثریا و نثرهٔ ذات ملک صفات آن سلطان تحت اقالیم جهان ، خورسید آسمان عالم احسان ، جمشید ملک عالیت انسان ـ بیت :ـ

---

1 *AH* reads ما حییت 2 The same in *AH* but *GY*, *BUL* and *HG*, give موعد 3 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* omit فواید 4. The same in *GY* and *HG*, but *BUL* and *AH* omit مشاکل قراید فوایدش 5. *AH* omits جان 6. The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *AH* give مما کتب الی بعض سادات السلاطین ـ

زیادت برین مدام اخلاص بال در خام سفال مقال به رنجب و غبار ملال از حوافر اقلام تیرکام در صحن مضمار کلام نه انگیخت ـ همواره از غصون افعال و اقوال و سجره طیبه مکارم خصال آن سلطنت مآل ثمار کمال استقلال محروس باد و آفتاب [1] خلافت و امانیش از تطاول کسوف و اضلال محروس ـ

---

(۱۳۱)

نسخة مکتوب کتب الی المولی الفاضل العارف مولنا عبد الرحمن جامی

بالفت سلسلل حدیث انسجام در مذاق دل اهل غرام مانند طول حیات شیرین است و داغ جبین جان و آه ممدود جانسان شاهدان عدل محکمه عشق ، و اثر ضرب حسام عشق و سنان طعن سنان شوق بر صفحه جبهه جناب شان خط و حروف منشور دیوان یوم الدین ، از دست ساقی عمر باقی شربت شعایحس تلاق آنجناب فلک جناب ، ملک ملکات ، سیمار هوای فضای راز ، ناظر جمال حقیقت در مرای مجاز ، موضوع مفهومات کل محامد ، ینبوع زلال حل عواید ، بیار زخار فراید فوائد ، فیاض ریاض معارف و حقایق ، صدر نشین محفل و الزمهم کلمة التقوی ، قافله سالار کاروان کانوا احق بها و اهلها ، الذی صار غصون السنة الافاضل منحوتة بازهار مدایحه وحراش قلوب العرفاء مملوة من جواهر زواهر ولایته ، مسروب علیلان بادیه هجران و مرزوق علیلان ادویه حرمان باد ـ بعد از ابلاغ دعوات اخلاص آیات ، که سیمای مرای بیان آن سمع لکن جان باشد و صور نقاط و حروفش قطار دموع وعظام ضلوع نهان ، بر ضمیر پاک ، که سدیات رایات ادراکش مسموح از حبوط سعاع شمس است و ىده دراکش ناظر جمال مخدرات حضرات حسن ، هویدا باد که چون بیان اسلای درد هجران بروف حدود بیان است وسلب نادر آن مانع ظهور عزیز جان و درسو دو ی ماعث نمره صوری از امور ضروری ، لاجرم بر سبیل اضطرار لوازم اضطار را شعار خود کرده است وچشم انتظار در راه کرم کردکار جار ساخته وکاخ صماخ را جهت ورود خبر سار ا عروس

---

1 *GY* and *HG* give و از آفتاب 2 The same in *AH* but *GY* *BUL* and *HG* give مما کتب الی بعض العرفا 3 *AH* gives سلسبیا 4 The same in *BUL* but *GY* and *HG* give [illegible] while *AH* gives [illegible] 5 The same in *GY* *BUL* and *AH* but *HG* gives مرایای 6 *AH* omits باد 7 The same in *AH* but *GY* *BUL* and *HG* give حضرات 8 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give مرو 9 *AH* gives مرو

چون فرايد سرائط وصال در سلک اسداد ايام و لئال عير مجتمع است و نقاب هجر و صوری از چهرهٔ مخدرهٔ بلاى صورى عير مرتفع ، دارالملک حيات را تختگاه ترجى وصال آن فريدون تمثال ساخته است و ساه دست حيان و سطرهٔ حسمان را از عروض حيال عيرآن جمال بالكليه پرداخته - بيت :—

گر وصال دوست نبود باخيالس هم خوسم
خانهٔ درويش را سمعى به از سهتاب نيست

اين نامهٔ اخلاص نشان ار دار السداد محمد آباد در اواخر سهر رمضان لازم الفيضان باقلام مژگان و مداد سواد حسمان محرر آمد سى ار آنكه از نظر مرحمت حضرت پروردگار و اثر همت آن سهريار لآلى آمال [1] ، كه در محرامكان و صدف بال مكتوم بود ، درسلک حصول منظوم است ، الحمد لله الذى افاض من محض لطفه على عبده و زين هامه لسانه بدره التاجسكره و حمده - بعد ار استعلاى لواى ولاى آن خاندان بر دوس بان سمع ملازمان خورسيد نظر برجس اثر ميرساند كه ار استماع عود آنحضرت سمسه السعاع ببرج السلطنه بلده بوليم [2] و اتباع [3] فرمان حضرت والد جهامطاع ارسر رضا و تسليم غنچهٔ دل بسيم اين خبر بسارت اثر سفتح آمد و ساحت سينه از نكهت اين مردهٔ جانپرور منسرح - بيت :—

دل رفته بود و جان سده منت حدايرا
كان دل به سينه آمد و آن جان به تن رسيد

و چون علم رفعت آن دودمان از رايت اطلس فلک اعلى [4] است و شمسه و عذبهٔ آن شمس ضحى و صبح بيضاى اضوا ، و از زمان كيومرث الى الآن مسجوق آن مقارن عيوق سما ، لاجرم بر دمت همت آن خلف سلاطين سلف و سلالهٔ دودمان شرف واجب است كه فرايد محاسن خصايل خود را مناسب درر غرر شمايل اجداد گردانند واسترضاى خاطر عاطر حضرت والد را واسطهٔ قلادهٔ محامد دانند، چه تحصيل سعادت خوشنودى پدر فهرست كتاب نصرت و ظفر است زيرا كه سرافت رضاى اب مستلزم رضاى حضرت رب است ، و حصول دولت رضاى حضرت واجب موجب فوز بجميع مآرب و مطالب - بيت :—

گداى حضرت او باس و بادشاهى كن
مكن مخالفت او و هرچه خواهى كن

1 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give امان 2. *AH* gives بلاه نويسم 3 *AH* gives وا لتياع 4 The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *AH* give ار فلك اطلس اعلى است .

نظر اولو الابصار[1] ، دست مدره هر مراد، که دورن سرا پرده فواد مستر است و درکله ضمیر و حوله خاطر مضمر ، بر سرتر نظر حسی [2] و منصه بصر اسی حائل بال و معاش حال آن شهزاده خورسد اصابت و افادت، واسطه قلاده سلاطین للذین احسنوا الحسنی و زیادة صعدر معمی سجاعت ، مهبت نسیم[3] فصیلت و براعت ، ست ناصب رنات اعادی ، قبله قلوب حاضر و بادی ـ شعر —

ورب الخلافة[4] کابرا عن کابر
موصولة الاسناد بالاسناد

الذی عجز لسان[4] بنی نوع الانسان عن دخول مضائق اوصافه [5] و زلزل اقدام الافکار فی سطف بیان الطائفه الی یوم النساد ـ اخلص [6] خدام بابام ، که از صفای ضمیر صدق و اخلاص ناصیس پیراهن صبح صادق بر تن حور[7] چاك است و نور سهر درون پاکس رشک روشنان قصر افلاك ، اخص دعوات اخلاص آیات ، که درر غرر سلک خضوعش از قطرات دموع قلوب[8] باشد و از لجه عمر خشوع مستخرج و باست و نهان نیاز واز خضرع[9] در درج قبول مودوع و مدرج ، بر مداد لحظات و بعداد خطرات بارگاه آن حمیده صفات مرسل و مرفوع میدارد واز حضرت وهاب ، که واقدان درگاه کرمش کامیاب اند و صنوف دعای بال سان به لسان استکانت و ابتهال مستجاب ، از سر نیاز خواهانست که تا کره خاك مستقر است و حرکات افلاك پیرامون آن مستمر ، حکم واجب الاتباع جهان مطاعش بر تمام اکناف و اقطاع سایر باشد وکواکب سیار در اطراف واقطار فلك دوار بر وفق مراد وطبق میل فوادش دایر ـ و چون دیده عقل دراك از مشاهده هویت خورشید شوق مشتاقی است و باصره وهم و خیال از سطوت نور ذوق متلاشی ، لاجرم حرارت آتش آن باشتیاق قطرات نیسان قلم سطفی نشود وحرقت جانسوز کانون بال باسکاب سحاب مقال[10] منتفی نگردد ـ بیت —

ازان به دیر مغانم عزیز میدارند
که آتشی که نمیرد همیشه دردل ماست

1 The same in *BUL* but *GY* and *AH* give الو لاصارند and او لاصارند while *HG* gives اول لاصارند 2 The same in *GY* and *BUL* but *AH* and *HG* omit حسی 3 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* omit نسیم 4 *AH* gives ورب الخلافة 5 *AH* gives زبان 6 *AH* gives معالی اوصافه 7 *AH* gives علمی 8 *HG* gives حور 9 The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *AH* give مکون 10 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* omit خضرع 11 *HG* omits مقال

دموعس بدست ادعیهٔ لازمه الحسوع ستطم در سلک قبول ـ بعد هدا برخاطر نوار که مطلع کواکب اسرار است ، محی نماند که دست سواد ساهی حایل عروس مراد وقتی میشود که هامهٔ دلس بتاج حس صفات آراسته باسد و در نطر سکان آفاق نطاق استحقاق سلطنت برمیان حان بسته ـ و حصول این فضایل موقوف بصحبت اکابر و افاصل است ـ مامول و مسئول اران در بحر حلافت و دری فلک حکومت و واقف آنست که در اکتساب فضایل و لوازم پادساهی ساعی و مجد باسد و در اجتناب صحبت ارادل باهتمام تمام مجتهد ـ سعر :—

من عاسر الاسراف عاش[1] مشرفا
و معاسر الابرال عیر مشرف
او ماتری الجلد الحقیر مقبلا
بالثغر لما صار جار المصحف[2]

و چون آنحضرت بمحاسن سایل موصوف داسد و باکتساب فضایل معروف ، هرآینه ازهار ثنای حمیل ار ساحسار ربان وصیع و حلیل طاهر حواهد بود و سحاب فیض حضرت متعال بر ساحت بال[3] آن فریدون تمثال متقاطر ـ بیت :—

تو مستعد نطر سو کمال و قابل فیض
که منقطع نشود فیض هرگز ار فیاض

زیادت برین قدم قلم در بساط انبساط نه نهاد و بیش ازین بعرض احلاص بیت و بسط احتصاص طویت تصدیع نداد ـ سعر :—

بقیت بقاء الراسیات[4] الحوالد
و دمت حلیسا للعلی و المحامد

---

(۱۳۰)

مما کتب الی بعض اولاد السلاطین[5]

تا مخدرات ازهار بهار از منظرهٔ قصر جوبین اسجار در تماشگاه جنات تجری من تحتها الانهار در مقتضی معزای فانطر الی آثار رحمه الله کیف یحی الارض بعد موتها مسطور

---

1. *AH* gives وعاش 2 The same in *BUL* and *HG*, but *GY* gives بالثغر لما صار حار while *AH* gives مصحف , بالثغر لما صار حار ارلمصحف 3 The same in *GY* and *HG*, but *BUL* gives حال while *AH* omits it altogether 4. *AH* gives بقاء الاسیات
5. The same in *GY* and *HG*, *BUL* gives blank space; while *AH* gives مما کتب الی بعض بنات الملوك

بود و بسان اسل راسخ و حدران رها سامخ که بدل ماسول معرون سده باسد و ساحت صحسس ارقدوم معسد و ملحد مسوں ۔ ریادت ریں شمع حسارت در احمس عمارت به امروحت و پیس ازیں حله معال برقامت احوال به دوحت ۔ همواره سحاب الطامس بر رباص آ ال سکن اطراف معاطرباد و سهام دلدور بلا برسسه وافر کسه اعدا متواتر ۔ بسند الاوائل والاواحر ۔

---

(۱۲۹)

ما کتب الی بعص اولاد السلاطس ادام الله ظلاله ۔

تا عروس بهار شاهد عقل سحب رائعه و طرار مدهب باوه موسح است و رحسار گل طری و بعسه طری ار سم[1] سحری مرسح ، عرایس امال و بعایس عطمت و حلال اسی حال و ریں مال حصرت سلطان راده سریر سلاله سلاطیں حورسید افادت واسطه ملاده للدس احسنوا الحسی و رياده مله ماقله طلاب عوارف، مسهل غلسلان رلال عواطف، صبح گنی مرور ممالک و ساهی، بهحه مبهحه[2] سلطت و سهسساهی ، مظهر کرا م سحایای احداد ، ىىيحه حواقس کسری براد ، الدی یری ی حبهة ساهه سایل قابوس و حصایل اوکی ، و یسم من روایح سعادته ان یعطر بسیم الرافة مسام الرمس ، همواره باد وگروه بی سکوه عدویس[3] درکم عدم آواره ۔ مخلص کامل الاعتقاد ، که حهاں حاںس مر کب ارصورت دکر وماده سکر آن حاندان است و کسوت سای آن دودمان را بسورں طبع نیر و رسهٔ حان دوران[4] بعسی[5] ، که پارهٔ حسام صبح احلاصس سب انهرام لسکر ریا وسمعه باسد و انوار صباب صموت فوادش رشک روسان سارات سبعه ، ار حیرمر کبات عناصر اربعه تکاح صباح فطان افلاک سعه میرساند ۔ سادی بوادی الیاع مسعف بصعف امداد واتساع است که دل ملتاع بمونت براع ومعونت اختراع و رادبلاغت وادام اسحاع دربطی وقطع بیان آن در وحل امتناع گرفتار است ، تقاب هحر و دوری ار حهره مخدره وصال صوری مسلوب باد و ماء الحیوه رحیق حدمت آن حلاصه بشر ار دست ساقی توفیق و حام بصر مسروب ۔ ایں صحیفه احلاص توام در اواحر رمصان المعظم ار سواد هند بدرگه آن ساهرادهٔ ممتنع المثل والند سمت صدور یافت سبی ار آنکه لسان رواں درسایر مخارح در بیب المقدس حناں بدکر و سکر آں حاندان مسعول است و درر

---

1 *AH* gives شمم 2 *AH* gives لمه مبهجه 3 *BUL* and *AH* give عداس
4 *HG* gives دوران 5 *AH* gives بعیبی

ساحب ، خورشید اصاب محدودهٔ زهرا صف ، زهره وصف ، همای دارا ولد بلقیس شوکت، سهر صبح آسمان ملکت ، آب رحمت سحب دولت ، ورهابهٔ [1] جادر سپهر ملک و ملت ، درهٔ [2] یکتای دریای وجود ، جوهر بیهمتای کان معدلت و جود ، لازالت عین المملکه [3] بتراب بابها مکحله و قلاده جودها بجواهر زواهر الشکر مکلله در ابرک زمان و ایمن آوان بمخلصان وافر العبودیة و الوداد، که رقوم مفهوم حسن اعتقادش حایل سایل عقل مستفاد است و حبر صموت فوادش در دار الحدیث دهان موصوله الاسناد بالاسناد ، درسواد دیده و سویدای دل نازل شد و سلسال عبارت جریلش در مجاری خط جمیل سبب سفای جان علیل و موجب انتفای عطش دل غلیل آمد و زنگ ملال از آئینهٔ بال بالکلیه آواره و سمی ساخت وسرارهٔ نار حرارت از کانون سنهٔ پاره پاره منطفی ـ بیت :-

زهی زلال مقال تو رشک ماء معین
جمال بکر معانیش رشک حور العین

بعد از ادای تعظیم و تبجیل و قضای ماهو من هذا القبیل به ابدع دعوات ، که القاب خطوط صفاتش طوبی جویبار جنان قبول و اجابت باشد و لامات و سیات آن زلف و دهان عذرای منصهٔ وصول و اصابت ، محاذات داده آمد و دیدهٔ رجا در منظرهٔ قصر مرحمت وعطای واجب الوجود مصروف است وعزیمت وفد امید بدرگاه وهاب علی مقتضی الجود معطوف که ظل مرحمت آن مریم عصمت و سایهٔ چتر ورربد عیسی شیمش در مفارق جمهور خلایق مبسوط باشد وعرصهٔ گیلان به سطوهٔ حسام و ظفرهٔ سهام نصرت نشان دلشد سلیمان سانش مسخر و مضبوط ـ بیت :—

من دعا میگویم و آمین خدایا ارکرم
در دعای من مبین ضایع مکن آمین او

بعد از عرض دعای مستجاب و ثنای مستطاب مسمع نواب کامیاب طوبی لهم و حسن مآب میرساند که عرض از فرسادن عبدالله بدرگاه بی اشتباه آن بود که ساخ نهال حالش در زلال مرحمت و افضال آن سلاطین اکاسره تمثال نشو و نما گرفته بنابر بلوغ سن وفور تجربت و صحبت اهل [4] دریت هوشیار و خردمند ـ و دریوقت از السنهٔ خاص و عام و به روایت کسان مقبول الکلام چنین معلوم میشود که نه ناصیهٔ افعالش برقوم سعادت موسوم است و نه در لوح دلش حروف طلب دولت مرسوم ـ و پارسال در باب صلاح کار و بدیل [5] انفار او صورت گستاخی در آئینهٔ گفتار نمودار کرده

1. The same in *AH*, but *GY* and *HG* omit قرمامه ; while *BUL* gives قمرهاله
2. *GY* and *HG* give در 3. The same in *AH*, but *GY*, *BUL* and *HG* give الملکة 4. *GY* and *HG* omit اهل 5. The same in all the *MSS*, but *GY* suggests in the margin تعدیل .

بعصی ار گلهای مطویات صادقه در صحن حدیقه حدقه مسرود است و حسهٔ‌هاشی بدعامه ولا و طناب سای آن حددان ماتم و ممدود، حگونه ساید که‌صورت‌حصول ملمس و مامول ابن قتر، که در حرم کرم آن حاتم دوام طایف است، در پس سرا پرده یاس و حرمان متوقف گردد - بیت —

به ساماتم عمرسی بمداتم حه می کردم
به درماتم عمکوسی مداتم مگر دردم

و مانند مثل سایر بر السنه بادی و حاضر دایر است و سه حورسید هواحر بر معم و مسافر واضح و ظاهر که بلبل حاس در حمن حمان بر گل صفات آن حاندان مترنم است و طوطی ناطقه اش در شکرستان سیم قائمه آن دودمان باوصاف سایقه متکلم - بیت —

بعد مردن باد اگر بر استحواتم بگدرد
همحو نی ار سوی‌تو بیرون کسم[1] آوارها

واگرچه ار حیات[2] سال گدسته مرتعد است اما بر تواتر مکارم احلاق آن سلطان سریر استحقاق بسیار معتمد است رىراكه مالد اصل و نسب و طارف[3] فضل و حسب آن اروىهٔ مفاحر مآثر را صانع سوی دمامر و لوامع احمار متواتر ساهدان ی‌عیب و اسانید ی[4]ریب آمد و دلک فضل‌الله یوتیه من‌یساء - و هنور امید واثق است که رجای این محلص جای صادق آید و رایت املش بنسیم قبول خافق، و ترلرل احوال عىدالله مدری قرار و سکون یاند و سبهٔ العالیس ار سهام احلال مصون ماند - زیادت بر ین باغمان بال حال‌سرا کمة العصون مقال‌برحویبار مقتضی حال نکاست و بادپای کلام را در مضمار بسط آلام دل مستهام سحلع اللجام[5] نداشت - همواره توسن دهر سرکم در اسداد مصمار ایام رام باد و ادارت[6] افلاک پیرامون کره خاك بر طبق اراده حدام بابام، بمحمد علیه السلام -

---

(۱۲۸)

ما کتب فی حواب بعص بناء السلاطین[7]

عدرای کتاب[8] فصاحت صباحت بلاغت ملاحت، که حضرت شاهراده سحاب

---

1 The same in *AH* but *GY* *BUL* and *HG* give کند 2. The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give حرب 3 *GY* and *HG* give طارق 4 *GY* and *HG* give اسانید while *BUL* and *AH* give سد 5 The same in *GY* and *BUL* but *AH* gives منلع اللجام while *HG* gives مںلع اللجام 6 *AH* gives اداب 7 *AH* gives بناء الملوك 8 *BUL* and *AH* give کلام

و سجرهٔ جبادس ار کوس (؟) ثار احسان آن حاددان سرگران ، رغایب خدمات مستعرب ، که ماحصل فحوای سعی آن ارکتاب کمال حسن وفا ستحب باشد، و عرایب مدحات مسترعب [1] ، که رلال عبارت اداش در مداق صدر نسیان محول صدق و صفا مستعدب بود ، ارسر سرل صمیر در بال هدهد هوای تقریر بدرگاه آن سلیمان سریر ابلاغ و ارسال میمابد و هرچند که دسائم [2] انفاس ازمهب جنان درحدیقهٔ دهان وران است و رلال رضاب [3] ارسرچشمهٔ اساول اسان در محاری آن روان و اسعهٔ آفتاب ناطقه و لمعهٔ ماهتاب قوت ذایقه بران تابان. اما به هیچ نوع از ساحسار ردان عنچهٔ بیان ، که در مسام روان سبب ارالت انتقام هجران و موجب انتهای آلام حرمان باشد ، صورت ابتسام نمی پذیرد. بیت :—

مرغ عسقت کان ز دست طفل عقل آمد برون
کی فتد در حبس و قید دکر چند و فکر چون

لاجرم گاهی روان گاه از عروض حران کردت در سباری بوادی ذیول [4] و خیبت است و گاه بسیم رجای التقا معطر دماغ حیات و بقا - حال صورت وصال ، که خلاصهٔ مفهوم مقال و نهایت مامول دال است ، در جام جهان نمای دیده مرئی باد و طوامیر استداد فراق بکف کاف قضا مطوی - بیت :—

هزار وای زحسرت بر آرد آخر کار
کسی که غیر وصال بود دردلش وایه است

در زمان طلوع کواکب فیض حضرت ساں ار اوج سعادت ساں رمضان سمهٔ [5] ار حال عنچهٔ دل پر الم بمسام عندلیب خوش نوای قلم رسید - در مقتضای آن فی الجمله [6] دستانی چند در دستان بیان می سراید و شعلهٔ آتش حان در رحسارهٔ گل مقال میتابد - صورت حسارت ، که در آئینهٔ عبارت مسطور است ، بلطف عام و کرم تام معذور دارند - بیت :—

زان دست اعتصام بحبل که زدم
کز عفو بهرهٔ نبرد هیچ بیگناه

در خاطر خورشید مآثر هویدا و ظاهر است که در وقتیکه ریاست این فقیر سری بود در صمیر ایام و سگوفه در عنچهٔ طفول واوهام والد و جد آن معدن لطف و مجد ثمرهٔ آنرا به عین الیقین دیده در جویبار حمن جهان نوعی تربیت و احسان میفرمودند که اکابر آن زمان انگشت تحیر بدندان تحسر مجروح میداشتند و درین حین که

1. The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* omit که ماحصل فحوای سعی ... نفایس آن ارکتاب کمال حسن و فا مستحب باشد و عرایب مدحات مسترعب
2. *AH* gives. نفایس
3. *HG* gives رضات 4. *AH* gives ذیول 5. *AH* gives شیمهٔ 6. The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give فی التمه .

بوده باشد ، حقی و یقین است که دست دولتش بعروة الوثقی توفیق مستحکم خواهد [1]بود و لآلی عنایت ربانی درسلک آمال و امانی او منتظم ـ نظم —

هر آنکه جانب اهل خدا [2] نگه دارد
خداش در همه حال از بلا نگهدارد
دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
فرشته ات به دو دست دعا نگهدارد

امید چنانست که ذات لطیف آنجناب مستجمع محامد صفات اماجد باشد و برخاطر شریفش موجبات فیض الهی وارد ، ولا یختص بهذه الفضیلة من الف الا واحد ـ زیادت برین مصابح کلام در رواج مداد سیه فام و اعتنی ایضاح معانی و بیان مرام به افروخت و عنبرسودای ضمیردر مجمر تحریر بآتش مضمون تقریر[3] نسوخت ـ همیشه صور تقدیر در آینه تدبیرش مسطور باد و منشور ربیش ـر دیوان اسباب نعر من دشاه بقلم قدرت مسطور ، بحق السمیع یوم النشور[4] ـ

---

(۱۲۷)

ما کتب الی بعض السلاطین خلد الله ملکه ـ

تا صوفیان صافی‌اشجار در وقت قبض نقش بهار از نعی مرقص اطیار سماع کنانند و سرو سرفراز در دبیرستان باز بحرف اول ، که الف است ، مهر و سرگردان ، و دوحهٔ چنار به دعای امداد دود نسیم اشجار دستها کشاده است [5] وگل همه تن گوش باستماع و اصغای کلام بلبل نهاده، گروه پاشکوه ملایک و جمهور سکان ممالک مزید عمر و علو قدر آن شهریار ملک طبع فلک رفعت ، جهاندار جمشید وضع خورشید منعت ، نقطه دایره لوازم حکومت ، صفدر مصاف و معارك روز خصومت ، مطلع کواکب مناقب و سرایف العاب ، سایه نشین حریمکارم شیم و خلایل اسباب ، را، الذی ما وقعت انظار الخواطر فی افلاك المآثر الا علی کوکب وصفه المحمود ، ولا توجهت الانامل و الاقلام فی محاریب الحروف الا نحو کعبة سائه فی الرکوع والسجود، باخلاص جان خواهان باد ـ بنده بدیع الاخلاص رفیع الاختصاص[6]، که از دود آه شوق دل پاکش فانوس منقش منصور افلاك گرداست

---

1 *AH* gives ولا 2 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give تقدیر 3 The same in *GY* and *HG* but *BUL* omits the invocation altogether, while *AH* gives حق شفیع 4 The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *AH* omit است 5 *GY* and *HG* omit the expression جان‌خواهان باد بنده بدیع الاخلاص رفیع الاختصاص

مضمار استعمال مساورت ، سر چشمهٔ زلال[1] جویبار تدبیر ، ناظر جمال صواب در آئینهٔ ضمیر ، مطلع کوکب رای صایب ، منبع عیون صنوف ساقب، لا زالت عیون جده مصونه عن عروض النوم و السنه و ثمار نتائد ظاهره من روس غصون الالسنه ، هیچ عجیب و غریب ننمود ـ و نه [2] اسری تحیات و الطف مدحات ، که صفوت [3] زلال صفای آن رشک خورشید تابان باشد و حضرت ساحت ریاض ولای آن محسود سبزه زار و ازهار آسمان ، مواجهه کرده آمد ـ صورت شوق مواد نه آن اشتعال و استداد دارد که سمند کمیت بیرکام واسطی دراد در میدان بیان آن جولان تواند نمود و فضای عالم حس و عرام نه آن وسعت و فسحت دارد که طایران وهم و خیال، که از سدت التماع نصف اولی اجنحهٔ مثنی و ثلاث و رباع نعتی اند ، قوت طیران هوای آن داشته باشد ـ ایام استداد عمر باقی بروج کواکب [4] سعد تلاقی باد ـ این صحیفهٔ حاویه الوداد داکره المحبه والاتحاد در اوایل شهر عالیقدر رمضان از دار الامان محمد آباد در آنصوب تا صواب روان آمد سبب ازآنکه سفینهٔ سینه بفنون شکر حضرت متعال مشحون است و قدم ارکان و زبان در مسالک وطایف شکر و ثنا از رفتار معرض و تقصیر ادا مصون ـ الحمدلله الذی وفق عبده علی شکره و رین هامهٔ الجنان واللسان بعمامه شکر بره ـ بعد از تحریر چمن کلام بسحاب اطهار محبت نام بر خاطر عاطر روشن و ظاهر باد که ثمار اخبار این محب و تمام آبا و اجداد به نسبت سلاطین سلف آن بلاد از غصون لسان اهل آن بلدان [5] بدست سوال میتوان چید و کواکب مراتب را از افق دهان اکابر آن جانب میتوان دید ـ و اگر عبدالله از جادهٔ صواب منحرف باشد و عنان توجهش بجانب خطا منعطف ، مقتضای عقل و معنای فضل موجب آنست که آنجناب از صمیم خاطر و توجه باطن و ظاهر در اصلاح حال او اهتمام نماید و زنگ ردایل صفات از آئینهٔ ذاتش [6] بزداید و اعلای رایت درایت او را بدست تربیت وکفایت خود معتم داند که نه ظلال اقبال دنیا را قوام است و نه جمال وحسن جهان را قرار ودوام ـ مصراع :ـ

سایه گرداست [7] تا که یک زمان گردید و رفت

اما چون زمان دولت را آئینهٔ صور رعای اهل ملک و ملت سازند و بر وفق معرای ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها کمال اجتهاد در رعیت نمایند که همیشه نبت اشجار خیر و ثمرت فایق و منشا ازهار گلشن فراغ و مسرت خلایق

1. *HG* omits زلال 2 *AH* omits نه 3 The same in *GY* and *BUL*, but *AH* omits صفوت, while *HG* gives صفوف 4 *HG* gives براوج کوکب but *GY* gives بروج کوکب 4 *GY* and *HG* give بلاد آن 5 The same in *BUL*, but *GY*, *AH* and *HG* give داتش 6. The same in all the *MSS*. 7 *HG* omits خواهد

بعوثت وضع [1] رباعی از الفاظ عیان و تثلیث و تسدیس وضع نوعی مظهر [2] انوار ما هو المقصود بیان، زلال مدح و ثنا و کواکب [3] حمد و دعای آن مطلع خورشید معدلت، شمع شاه الحشوه ملک و ملت، شهر سپهر هیجا، فیاض ریاض رجا، بار زخار [4] فخر و عطا، معدر مصف دور وغا، آینه جمال کمال من لدنک سلطانا نصیرا، بدر سپهر کرامت وکان فضل‌الله علیک کبیرا، الذی ازال ظلام الظلم بالماع مثل الحسام و سکن [5] قلوب الانام بهز الرماح و فر السهام، حتی طبت بحمدا مدحه اذان الوری، واسلاس حبت عدله اعلاء کرة الغبری، در استمرار شهور و اعوام ازسابع و سایر قلوب بمجاری السنه خاص و عام جاری باد ـ بعد [6] از ابلاغ سرایت دعوات اجابت مظاهر، که حصول صورت صفای ماثرش مرئی معرفه باطن و ظاهر باشد و دیده فواد از ملاحظه جمال اعتماد راهرش رشک خورشید اوقات هواجر، بر خاطر عاطر، که واقف مخبیات سرایر و ناظر مخدرات سراپرده ضمایر است، واضح و لایح باد که اگرچه فواید ملاقات صوری در حیطهٔ شعاع بصری سطوم نگشته است و مراد فواد از حس تلاقی، که اجل مراد است، از مشهره دیده و طاوس حدقه بر نخبهٔ اعطاء نه دیده ـ اما از انوار اخبار ساطع حسان آن خلاصه اروبه لطف و احسان انسان عین روان منور است و از نوا ر نسیم مکارم شمایل و تکاثر شمیم مفاخر خصایلش دماغ دل معطر ـ شعر —

بالقلب یدرک ما لا یدرک النظر

و القلب اودع فیه السمع و البصر

ترصد و ترقب آنست که همواره سای ایتلاف و التیام را به ستاره سیاره نامه نام رشک زینت فلک سما تام گردانند ـ همیشه سلک زبان تلالی سلالی محامدت پایاس سطوم باد و صحایف اعمال انام بدعای دولت ابد قرحامش مختوم ـ

---

(۱۲۶)

نسخهٔ مکتوب کتب الی بعض الوزراء

عذرای بکر، که بعوثت ماشطهٔ فکر بر سطح صفحهٔ ذکر اخلاص فرموده بودند، و درر ازهار الفاظ، که در ریاض الحاظ ازشاخسار خامه فصاحت بار نثار و انثار نموده، از انجاب وافر فضایل کمل حمایل لایق خلعت استحقاق وارث، فارس

---

1 *AH* omits وضع ـ *GY* and *HG* give مظهر 3 *AH* gives کوکب 4 *AH* gives خار د The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give 6 *GY* and *HG* omit بعد

منصهٔ اجل ودایهٔ تربیتش مفطم اولاد طماع ، قبل از تکامل مدت رضاع وسها نداراصطناعش مفرق اصیاف [1] بیش از تمتع مایدهٔ احماع ، دریوقت ترجیب حامهٔ حیات و عامهٔ هامهٔ وجود و ثمات حماب سلالهٔ کادر العطام، خلاصهٔ نتیجهٔ مقدمتی [2] اللیالی والایام خواجه فخرالدین احمد المخاطب به صفی الملک افاض الله علیه سن سابیب الرحمة والغفران و جعل مرقده مورد الروح والریحان، دست تطاول انداخته حباب مغفور مرحوم را ازفرقد حباب در مرقد مات روان ساخته است ـ ازوقوع این [3] فجیعه و حادثهٔ وجعه عظام ضلوع مسرت متکسر گشت ، و سلاب دموع غم ارعیون متقاطر ، و معاقد صبر حمیل سفوض ، و قواعد قرار و سکون محفوض ، و معاصل صدور بالکلیه متفرق آمد و انسان عین در لجهٔ بحر دموع مستغرق و دود آه سلاصق فرق سماك شد و لباس تسلی و اصطبار بر قامت دل چاك ـ بیت :—

بی خار نیست گلبن گیتی به هیچ وجه
گل گر بدست غصه گریبان درد چه سود

وچون تیر [4] تقدیر ارقسی افلاك بر اهداف صدور سکان خاك واصل است و بر و دوش عقل و هوش از درع رد و دفع آن عاطل ، لاجرم جز سر تسلیم و رضا بر درگاه قدر و قضا نهادن و عیر زمام اختیار بدست ارادت فاعل مختار دادن هیچ تدبیر نیست و جز زنگ سلال از آئینهٔ بال بمصقل استقرار و استقلال زدودن وگوی اثواب [5] بچوگان عدم اضطراب ربودن هیچ چاره متصور نه ـ شعر :—

قضاء جری وکتاب سبق
فهل ینفعن جزع او قلق
قضی الله ماشاء فی حکمه
فهم اضطرابک والامر حق

ایزد متعال آن حباب حمیده خصال را صبر جمیل و اجر جزیل و عمر طویل کرامت کناد ، بالنبی و آله الامجاد ـ

---

(۱۲۵)

مما کتب الی بعض الملوك خلد الله ملکه [6]

تا سلسال کلام از چشمه سارجنان در جویبار زبان رواست و کواکب معانی

1. *AH* omits اصیاف 2. *AH* gives مقدمتی 3. *GY* and *HG* give از وقوع آن 4. *GY* and *HG* omit تیر 5. The same in *GY*, but *BUL*, *AH* and *HG* give ثواب ثیاب and ثواب respectively 6. The same in *AH*, but *GY* and *HG* give مما کتب الی بعض الاخوان حفظهم الله من نوایب الزمان while *BUL* gives مما کتب الی بعض الامرا .

بیت — باد پایان سخن را ملمع زان پی کرد
تا اریشان به بساطش نرسد گرد ملال

همواره آن درگاه سلطنت پناه معاد عباد و ملاذ قصاد مراد باد و مظهر آثار سواء العاکف فیه والباد [1] ـ

---

(۱۴۴)

ما کتب فی تعزیة ابن عمه صفی الملک الی بعض اقاربه [2]

تا کواکب سحاب تمثال در دوائر افلاک دوالیب اشکال گاه شارق و گاه غارب اند و جان، که یوسف مصر حیات است، از زلیخای عجاله دنیای بی ثبات گاه مغلوب و گاه غالب، دامن کسوت بها و جیب جامهٔ رفعت و ارتقای آن خلف دودمان شرف، محی مآثر اکابر سلف، وارث مکارم صفات آبا، ثمره شجره اصلها ثابت وفرعها فی السماء، سالک مسالک عفت و سداد، قرة العین جلایل سلایل احداد، شعر —

وورث السیادة کابرا عن کابر [3]
موصولة الاسناد بالاسناد

الجامع بین شرف النفس و کمال الوالد [4]، الطالع من جهة جبلته نور طریف [5] المجد و التالد، لا زال بیت المقدس [6] باله محروسا عن قدوم [7] ظلمة الملال و حلل جلاله محفوظا من نائر نار الاختلال از عروض غبار غموم مصون و از حدوث اوساخ هموم مامون باد ـ بعد از مساهمه انوار قرار و ثبات در رخسار شعار و دثار آن ملکی ملکات اعلام میرود که زمانه وارون و دهر بوقلمون، که مشحون بطوارق غیر است و صفای آن مشوب بصروف کدر [8]، و عروس اطلس جالس

1 The same in *BUL* but *GY* and *HG* give مظهر آثار سوا العاکف فیه والباد باد while *AH* gives اسوا العاکف فیه والباد 2 The same in *GY* and *HG* but *BUL* gives نسخه مکتوب کتب الی ابن عمید الملک فی تعزیه while *AH* gives ما کتب الی بعض اقاربه I think, however that the letter is probably addressed to Maḥmūd Gāwān s nephew (ابن اخیه) *Amīdu l-Mulk* with a view to offering condolence on the demise of Maḥmūd Gāwān s cousin (ابن عمه) Ṣafī ul-Mulk mentioned in the body of the letter 3 The same in *BUL* but *GY* and *HG* give ورث السیادة کابرا عن کابر while *AH* gives وورث السیادة کابرا عن اکابر 4 *AH* gives الولد 5 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give طرف and طراف respectively 6 The same in *AH* but *GY* *BUL* and *HG* give بیت مقدس 7 *GY* and *HG* give قدومة 8 *AH* gives کبد

یارب پناه خلق جهانش تو کردهٔ
اندر پناه خویش بدار این پناه را

بسید الوری و من اتبعه من قطان اقالیم الثری۔ شعر :—

فالناس کلهم لسان واحد
یتلو الثناء علیک ، و الدنیا فم

کمترین بندگان مخلص الجنان ، که شمع لسانش در فانوس دهان سوز شور ثنا و و دعای آن سلیمان شان است و انسان عینش غبار خیال غیر آن فریدون نشان را از حدیقهٔ حدقه به قطرات سرشک و جاروب اهداب پاک کنان ، بیت :—

خلق چون روز جزا نامهٔ اعمال آرند
رقم مهر تو بر صفحهٔ جان مارا بس ،

از ابتدای طلوع فلق تا انتهای غروب شفق جبههٔ جان از سر خضوع بر خاک نیاز موضوع میدارد و دست دعا به نیروی بازوی خشوع سوی آسمان استجابت و قبول مرفوع که سایهٔ همای چتر میمون فال همایون بالش بر مفارق قطان اقالیم سبعه مثل دوایر افلاک تسعه مبسوط باشد و ممالک و مسالک کرهٔ خاک بشکل مدارات نجوم افلاک مضبوط و کواکب ظفر و نصرت از آسمان صفت وسیرت آنحضرت محسوس بادی و حاضر باشد و ذکر عظمت وصولت و شکر مرحمت و معدلت آن نبی صفت علی خصلت انیس زبان و جلیس جنان مقیم و مسافر۔ بیت :—

از فراز عرش آمین میکند روح الامین
چون دعای پادشاه ملک و ملت میکنم

ملتمس و مرجو و مسئول و مدعو اران آسمان عالم شهریاری و خورشید برج سلطنت و کامکاری آنست که هامهٔ حیات بندهٔ اخلاص شعار را به عمامهٔ کرامت التفات مفتخر فرماید وگردن خاطر این بندهٔ قاصر را بتشریف اوامر انوار مظاهر[1] سرفراز و مفتخر۔ شعر :—

سلیمان ذو ملک تفقد هدهدا
و اصغر ما فی الطایرات الهداهد

زیادت برین اجرای سفینهٔ عبارت در بحر حرأت و جسارت بدعامهٔ خامه و شراع نامه حد حدود ندید، بنابرین گرد اطالت مقال در ذیل عرض حال نشاندن صلاح دید[2]۔

1. The same in *GY* and *HG*, but *BUL* and *AH* give او امر مطاع ,
2. *BUL* gives نشاید and omits صلاح دید .

ساره سب هجران نمی فساند بور
ىام‌فسر بر آی و حراع مه بر کن[1]

رىادت برین‌لهب بیان الساع بعصب دراع و دم[2] دل ملىاع به افروحب و عىر سودای [3] ىال بأنس شرح حال در عمر معال به سوحت ـ صورت حسن حیات در آىىه ملاقات آن ملکی ملکات محسوس باد و ادىال کمال آن فصائل سعار از غبار اطهار اعدار محروس ـ

---

(۱۲۳)

ما کىب الى السلطان ابو سعید انار الله برهانه [4]

بر وفق معرای کلام[5] اذ کروا نعمتی التی انعمت علیکم و بر طبق اقتصای ىعلیم و ىعلم لئن سکرتم لازیدنکم برکافه امم سرافت توام بسر، که اسرف بیاع مقدسین قصا و قدر اند، بی ریب[6] و می‌ىاىد ادای فرض عین واجب و لازم است که فرائد درر سکر و محامد در رسه حان منطوم دارند و درج دهان را به عىرفاىح ادعیه و مدائح مرسوم گردانند که دریں هواحر ایام فتن و زمان محن طل عاطفت عام و مرحمت ىام پادشاه جمشید سریر، خورشید ضمیر، حاقان ىمور اصل حاتم بذل، سلطان سکندر فصل کسری عدل، مالک ممالک لوازم شاهی، سالک مسالک سرائط وارکان شهنشاهی، رایت مصاف اوصاف حلافت، آدب سجود مصحف سلطنت و رافت، خسرو سپهر طراز سپهر لباس، موفق باسىهال [7] خطاب خلىاك خلیفة [8] فی الارض فاحکم بین الناس ـ یاسر مرحی الفلک بان ىکون ترىاه فی مجلس انسه رباطا [9] و سطحه المحدب المبسوط له بساطا، و یمنی السحاب بان یضمرله ادهم و الصواعق جاحم و السهب ساطا، لازالت الاقلام[10] فی ریاض الاوراق ساجدة لسکر بره ودعاء نفاذ امره و سیوف الانعام[11] فی محاریب اغمده اهل الحصام راکعة لحصول نصره، برمفارق سکان اقالیم کره گل برمقتضای فحوای الم تر الی ربک کیف مدالظل ممدود داشته اسب بیت ـــ

---

1 *HG* omits this *bayt*. 2 *GY* and *HG* omit دم
3 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give عنبر سویدای 4 The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *AH* give ما کتب الی واحد من اعاظم السلاطین
5 The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *AH* give حکم 6 *AH* omits ی while *BUL* gives ی دریں 7 *AH* gives باستهال 8 *AH* gives حلیاکم *BUL* omits خلیفة 9 The same in *GY* and *HG* but *BUL* gives ںاںا while *AH* gives ياس مرحی الفلك ان و الصواعق مدر نا فی مجلس انسه او ا 10 *GY* and *HG* give لازالت الاقلام 11 The same in *BUL* and *AH* but *GY* gives سیوف انتقام while *HG* gives سوف انتقام

آئینهٔ بال عارض نگرداند ، حه مقتضی طبع سلیم و حاطر مستقیم درچنین امرعظیم احتیار رصا و تسلیم است و تفویض کار به ارادت موجد قدیم ـ نظم :—

نصیحتی کنمت یادگیر و در عمل آر
که این حدیث ز پیر طریقتم یاد است
بده رضا بقضا ورحبین گره بکسای
که برمن وتو در اختیار نه کساد است

و محقق و یقین است که نقش دوام و ثبات از لوح بقا و حیات محواست و چشم وفا از عجوزهٔ مکارهٔ دنیا عین سهو ـ بیت :—

ثبات حسن وفا نیست در تبسم گل
مثال بلبل بیدل به جای فریاد است

میباید که درین موسم حرام حرم بر توسن عزم بسته توجه این طرف را محض ثواب و حرم داند تا غبار ظلام کربت بدست مهر دربت و رومال صبح صحبت از چهرهٔ خاطر زایل گردد ـ توفیق الهی رفیق طریق[1] باد ـ بمحمد و آله الامجاد ـ

---

(۱۲۲)

ما کتب الی بعض اصدقائه [2] ، لازالت الارواح من شعاع محبته کمشکوة فیها مصباح و التماع فجر الوصل من دیجور الهجر کالصباح بعد الرواح ـ

چون تشریح صورت اشتیاق و توضیح سورت الم فراق موسوم بسمت تکلیف مالایطاق بود ، شروع در آن ممنوع نمود ـ اما گوش رجا به قرطهٔ وثوق محلی است و مرآت دل بمصقل محاسن شمایل آن معدن فضایل مجلی که درین موسم ساحت دل ملتاع را بظهور نور اجتماع منور گردانند و درر سرور بیان شرف حضور در خیطهٔ شعاع بصر منظم فرمایند [3] تا باشد که مشام عمر باقی از فایحهٔ نسیم تلاقی معطر گردد و حدقهٔ دیدهٔ خاطر ، که از غبار کربت تفرقهٔ ظاهر مکدر است ، بنور صحبت آن وافر منقبت منور آید ـ نظم :—

ز در درآی و شبستان ما منور کن
هوای مجلس روحانیان معطر کن

---

1 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* omit طریق 2 The same in *GY* and *HG*, but *BUL* gives الی بعض احبائه while *AH* gives نسخهٔ رقعه کتب الی بعض الفضلا 3 The same in *AH*, but *GY* and *HG* give مطر , while *BUL* omits the clause منور گرداند و درر سرور بیان شرف حضور در خیطهٔ شعاع بصر

طال بمانه و زاد ارتقانه ، که عامه اسحاق ارسال برهامه سایل وحسایل موضوع داست و رایت احلاص[2] ولای آن سراسعلا بر[3] کواهل بال [4] مرفوع ، سبب ارتفاع معی[5] یگانگی و موجب ازدیاد مواد یگانگی آمد ماسول و مترقب آست که همواره مشام دل‌سوق و[6] الهاب را به نکهت حطاب مسطاب و قدود العاب کتاب[7] مشکی نقاب سمعب بصعت طوبی لهم و حسن ماب گرداند و شمع دل را به احبار سلامتی ذات حیده حلال و به اسعار اسعامت حال آن نور دیده اسحقاق و اسهال سرین به درر غرر حصول آمال فرماید ـ سعر ـ

قان تلحق النعمی بنعمی فانه
سرین اللالی فی النظام ازدواحها

زیادت بریں بعداحلاص حان را در بوتهٔ ساں بدم سوق وآتش هجران به گداحت وقلم رحس قام مسدود الحرام را در میدان اطناب کلام سحلع اللحام به ساحت ـ همیشه بدم سوهمت و اسحقاق علورتبت بر مفارق حساد ماسی باد و از انوار حورشید ضمیر منیرش آثار کواکب بدابیر اهل عناد متلاشی ـ

---

(۱۴۱)

ما کتب الی ولده الاعز فی تعزیة امه السعیده[8] ، لا زالت حدیقة طبیعته[9] محصرة من الله بسحایب المواهب و غیاهب الغموم زایلة بسمس ذهنه الثاقب ـ

بر ضمیر منیر فرزندی مخفی نماند که حون از روز ازل زمام عقد و حل و عنان حیات و احل بدست ارادت پادساه بارکلهم برل است وسانی بدابیر بسر از صرصر سهم تقدیر محمل ، نه از جزع سودی و نه از فزع بهبودی ـ بنابریں بر دست همت آن فرزند حردمند ، که عامه عقل وکرامت برهامه ذات موضوع دارد و رایت درایت بر دوس هوش مرفوع ، واجب است که بسبب وفات والده عفیفه سمت ، عفت سمت ، افاض الله علیها من سابیب المغفره والرحمة ، زنگ اندوه و ملال برصفحه

1 The same in *GY HG* and *BUL* but *AH* gives حسال‌الدین 2 The same in *GY HG* and *BUL* but *AH* gives ولوای 3 The same in *GY HG* and *BUL* but *AH* gives سپهر اسعلای کواهل حال 4 *GY* gives حصب 5 *AH* omits سوق و 5 *GY* and *HG* omit کتاب 6 The same in *BUL* but *GY* and *HG* give یزین الالی فی النظام while *AH* gives یزین الالی فی انتظام 7 The same in *GY* and *HG* but *BUL* gives ما کتب الی لمس اولا الخ while *AH* gives ما کتب الی ابن الحیه خواجه برهان الدین الخ 8 The same in *GY* and *HG*, but *BUL* and *AH* give حلیمه

کرم وهاب به نیروی دست دعای مستجاب مدقوق است و کمند امتداد زمان بقا بر شرفات قصر رجای التقا موثوق که در فرید وصال حسی ، که واسطهٔ قلادهٔ گردن جان قدسی است ، از بحرین روز و شب بدست غواص خشوع و طلب مستخرج گشته و در خیط شعاع بصر منتظم آمده در درج دیده مدرج گردد ـ بیت :—

مراد ما ز تماشای باغ عالم چیست ؟
بدست مردم چشم از رخ تو گل چیدن

خاطر محرور ناتوان در اواخر فیض مظاهر رمضان قلم فصیح لسان دو زبان را مترجم ما فی الضمیر جنان ساخت سبب آنکه اگر چه بواسطهٔ دوری مسافت ملاقات صوری آن معدن شرافت میسر نه شده است لیکن از نسایم مکارم آن ملک سمات ملک صفات مشام جان مانند روضهٔ جنان معطر است و از انوار استماع محاسن سیرتش باصرهٔ بصیرتش و ناظرهٔ سریرت منور ـ بیت :—

نشود فرقت صوری سبب منع وصال
زانکه در عالم معنی دو جهان حایل نیست

شعر :— ما زال سمعی یغنی من طیب ذکرک ما
یزری علی الروض عب العارض[1] الهتن
حتی حلاب[2] حمی قلبی ولا عجب
فرب ساع الی قلب من الاذن

فضای تاریک جنان و لیالی مظلمهٔ هجران بالتماع خیال آن جمال و شعاع مهر آن مکارم خصال مشاکل وقت صبح و مماثل نهار ادا تجلی روشن است ـ بیت :—

گر وصال یار نبود با خیالش هم خوشم
خانهٔ درویش را شمعی به از مهتاب نیست

صحیفهٔ شریفه ، که یتیمهٔ تمیمهٔ جر براعت وخلاصهٔ درر تیار کمال صناعت بود ، قرطهٔ گوش روان و زیور گردن گوش جان آمد وکواکب ثواقب الطاف ، که در بارهٔ متعلقان این محب صادق الایتلاف از مطلع رافت و انصاف طالع فرموده بودند ، و ازهار اسفاق[3] ، که در ریاض استحقاق به نسیم کرم علی الاطلاق لامع نموده ، شجرهٔ طیبهٔ فواد بصفای محبت و وداد مهتز آمد و جمن حسن اعتقاد بسحاب اکرام آن ملک نهاد سرسبز گشت ـ و وصول زین الاقران وفخر الاماثل فی الزمان خواجه جلال[1] الدین محمود ،

1 *AH* gives عب العارض 2. *AH* gives حتی حلت 3 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give اشواق

نسخة مکتوب کتب الی بعض اعظم الوزراء

تا شهباز نفس قدسی بپال قوت عاقله و تعالی ادراکات حسی دراك مرغان هوای فکری و حدسی است ، و صیاد طاوسان ریاض عوارض عالم انسی ساعی خاطر قضا ناظر جواسیس آدمی صفات ملکی ملکات ، رافع نقاب مخدره تقدیر بقوت بیان باصره صمیر ، شعر —

بیان بالظن ماکل النفس به
والشاهدان علیه العین والاثر ،

مطلع کواکب فلک[1] مناقب ، مجمع اسیهال اجرای قلم وامضای سیف ناصب ، الذی صار ذکره مبتداء کل کلام السر ، و فضایل ذاته الکریمة له الخبر[2] ، و شمول فیوض سجایله و عطله عاما کالمطر حتی العیص[3] علی اصداف البحر و اکناف البر ، بقوادم بال تقدیر و خوافی مقدمات تدبیر صائد طیور مراد ضمیر باد ـ بعد صافی الوداد وافی الاعتقاد ، که ملاح رواسی سفینه جان را در معرکات به شراع رجای ملاقات آن فضایل آیات جاری میگرداند و ساقی عمر باقی صهبای ولای آن حورسیرت لقا در مجاری زندگی و بقا ساری میدارد ؛ سرایب دعوات اجابت آیات ، که تصدیق اخلاص از تصور ماهیت آن انفکاك نیابد و قد هویت اختصاصش از دست ادراك حکمای فیلسوف سکه اطلاع[4] و وقوف نه پذیرد ، از سر منزل دل ، که تختگاه مملکت آب و گل است ، معروض به ابلاغ و ارسال میدارد ـ و هرچه شرح کیفیت سورت فراق و بسط هویت شدت اشتیاق است بی شایبهٔ تکلف و تعلق موسوم بسمت تکلیف[5] مالایطاق مینماید ، چه نسیج کلام بر حسب امانی باشد و محیط کسوت داویت بر قدود شاهدهٔ معانی ـ و هر حد که غواص خاطر معلول از تعریض معقول و مقبول درر غرر معانی مستخرج میسازد و در سلك عبارت و استعارت مدبج میگرداند ، مهور عروس بیان اشتیاق را نه لایق است ـ و هر حند حرام اوهام بر سوابق انامل و اقدام مسدود است[6] و بلوغ شهسوار کلام به نهایت میدان بیان مقصود ، لکن امراکب بنان و قلم را وصول بسرحد کشف و کم آن عجز لاحق است ، اما

1. *AH* omits فلک 2 *AH* gives و فضایله التی لا تحصی له الخبر 3 The same in *GY* and *HG* but *BUL* gives حتی نقیض ; while *AH* puts حتی ناقص
4 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give سکه طلا عی 5 *HG* gives تکلف 6 The binder has placed folio No. 187 (wrongly marked 188) after folio No. 188 (wrongly marked 187 in *HG*)

بردند بچوگان کفایت دل و دستش
گوی شرف از عرصهٔ میدان وزارت
بسترد به دستارچهٔ لطف ضمیرش
گرد حدثان از رخ رخسان صدارت

شعر :— طلعت طلوع الفجر والدهر عیهب
فخایب بل جلیب بلک العیاهبا

و از صفائح شمایل آن آصف فضایل مقروست و از آیات مصحف خلال آن عدیم المثال متلو که اضداد سرکش بی سداد مانند شمع متصف بصفت فی جیدها حبل من مسد و محترق نار ذات لهب حسدند ـ نظم :—

خصم تو گر چو شمع زند دم ز[1] سرکشی
فراش قهر دهر بر آرد ازو دمار
شاید اگر زبانش ببرند هم چو شمع
تا بو هر آنکه پاک درون نیست سمع وار

و چون زمام تمشیت هر کار بر مقتضی و رنگ یحلی مایساء و یختار به ید ارادت حضرت کردگار است و اعتناق عذرای مقصود بساعد احتیال و افتکار محض توهم و عین پندار، لاجرم چشم بخت مردم ندیده نهاد از رویت روی مراد مایوس خواهد بود، و آفتاب استقلال، که از مشرق استیهال طالع باشد، از عروض کسوف زوال محروس ـ شعر :—

مواهب[2] خصک الله العزیز بها
ولیس یرضی لک الحساد بالقسم

قطعه :— خار درشت خوی سی تیغ زد ولی
عالم بحسن جای گل تازه رو گرفت
ای گل بتازگی بنشین بر سریر حسن
کرحسن طلعت توجهان رنگ و بو گرفت

زیاده برین اظهار نور دیدهٔ دل بعلو جاه آن مجمع فضایل و ابرار سقاوت و غباوت زمرهٔ اسافل مستلزم مطلهٔ صداع و مقتضی توهم ملال طباع داشت ـ سائرین بردعای دولت احباب اهتمام احتشام نمود ـ همواره قدم انتقال خاطرش برهامهٔ صهایر اکابر موضوع باد ولوای محبت و محامدش بر کواهل قلوب و السنهٔ اماجد مرفوع :—

---

1. *GY* and *HG* give به   2. *HG* gives مواهبت .

در کانون دل مشعل می‌دارند و بتصویر صور محلقهٔ قصد و غدر بر دیوار خاطرخویش مشعل مساسد ولکن لا تحاف نوم السعد من حسد الاسن کما لا یخفی عن عروض العمار وجه السمس ـ سعر —

و لما رأیت الناس دون محله
تیقنت ان الدهر للناس ناقد

نظم — همه وزیر و لیکن چو تو وزیر کجاست
کرا چو تو بجهان در کمال دسترس است

مباد منقطع ارخلق این نفس که تراست
که زندگی جهان بدین یکی نفس است

و چون ظهور شمس ارکرانه آسمان و ثبوت امس درکناره زمان ساطع و تاباست که حمی آمال به سحاب فیض آن دولت مثال مرهراست و دیده مملکت به رای روشن و ضمیر چون گلشن آن سرور رشن و زین سرور ـ بیت —

روشن به تست‌چشم‌جهان‌هم‌چوشب‌رشمع
وین حکم روشن است بر اهل اعصار

سعر — خلقت کما ارادتک [1] المعالی
فانت لمن رجاک کما یرید

بلکه فسحت عرصه امکان باسرها بوزارت خورشید آثارش منحصر است و عوالم [2] کون و مکان بالغایها باین موهبت عظمی و کرامت کبری مستظهر ـ سعر —

و فی الست شخص [3] ودت الانجم التی
تقابلها لو انهن مجالس

و ان نسخ الست اللطف بعالم
نعد وسعت لاسم الاله المراطس [4]

و برد عقل بدیهیست که آن مسیح کمال بلست لطف مثال و مصقل کمال جمال زنگ کدورت وگرد ملال ارآئینه خاطر و چهره بال زایل میگرداند و نور ضمیر ثاقب و فکر صایب ظلام سنت و آثار ظلم و بدعت بالکلیه خامل و اعلام علم و حجر شریعت بمروی باروی صمصس بذرو ملک اعلی واصل ـ نظم —

---

1 The same in *GY BUL* and *HG* but *AH* gives کما ارادنی 2. The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give عالم 3 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give تحتها 4 *AH* gives اکبرالطس

سعر :— سیفی [1] نصبح النصر لیل جموعهم
وکیف نقاء اللیل و الصبح ساطع

قطعه :— ار بار سر کند سبکسار گردنش
هر سر سبک که با تو دمی سر گران کند

قصد تو هر که کرد و کند بد کند از آنکه
تو جان عالمی و کسی قصد جان کند ؟

و یقین است که تمایز میان سیف قاصب و مخراق لاعب بحسب حسن واضح است و کمال و نقصان و علم و جهل و ظلم و عدل ببداهت عقل لائح ـ اما گروه عنود [2] بر اقتضای مقتضب ذات منکر امر مشهودند ـ بیت :—

گرچه کنجی نیست خالی از شعاع آفتاب
چشم خفاشی ندارد طاقت ادراک او

شعر :— فما علی الشمس من عار یعار به
اذا احتجی نورها عن غیر ذی بصر

و یقین است که اشتراک اسمی و اشتباک در بعضی از امور رسمی نه موجب مساوات است و مقارنت لونی بلور و الماس ومشابهت صوری نسناس و اناس نه مقتضی مجازات ـ شعر :—

لولا التفاضل بالخصایص لاستوی
فص [3] الزمرد بالزجاج الصافی [4]

قطعه :— زمرد و گیاه سبز هر دو یکرنگند
ولی ازان [5] به نگین دان نهند ، ازین [5] بجوال

که دال نیز چو ذال است در کتابت لیک
ششصد و نود و شش کم است ذال از دال

و چون دیدهٔ هویت ایشان بمساعدت نور توفیق جمال چهرهٔ استحقاق را به تحقیق نه دیده است و شامهٔ مسام ذات آن ارذال نایحهٔ طیبهٔ استیهال در گلشن صفات نه بوئیده، لاجرم بملاحظهٔ سمو مناصب وعلو مراتب کسانی که صدرنشین محافل استحقاق وزارت اند و شهادت تدبیر و حسارت خورشید آسمان قابلیت امارت ، آتش حسد

1. The same in *AH*, but *GY*, *BUL* and *HG* give سیی 2. *GY* and *HG* give عنوده 4. *AH* gives افص 5. *AH* gives التصاق 4 All the *MSS* give ادرین -6. *BUL* and *AH* give اران , while *GY* and *HG* give وان .

عدو حو حامه اگر حلمست به سر نکند
بدست حویس فرو می برس باب سیاه

اما درعصب حمر سار ار عندلب یراع ، که درگلشن کتاب احباب بر صور گلهای اوصاع مبر تم است ، و ار غنچهٔ رباسں ، که درگلس کتاب بسحاب بیان اهل بیان مسسم ، حنان معلوم گست که جاعب صلالب بصاعب اصلال صاعت بعوایت بوم سوم وهم و حیال ، که در بهال بال ایسان آشیان ساحته است ، قصد کرده بودند که حب افعال شیطانی ، که ار معتصات دات آن گرفتاران سلاسل لوارم حیوانیست ، بر دامن پاک آن محسود قطان افلاک عارص سارند و بوسیله این مکر و حداع سای قدر و ارتفاع آفتاب آفتاب شعاع را محل[1] گردانند ، وندانسته اند که بسان آسمان به شهاب مکر وغدر کسان سرلرل نمیشود و اساس قصر قدری، که بر آورده دست قدرت استاد کارخانهٔ اعتا ـ است ، بباد افساد اهل بغی و فساد متغیر و متحلل نمیگردد ـ بیت —

قصر قدری کان بدست قدرت حق سد بلند
کی رسد ار بند باد عدر و مکر آنرا گزند

و اگر اتباع جبال سپهر امثال اهل کمال بهام مقال قرعهٔ حسال قدری حتی گردد و لیکن فی الحقیقت رایل و منتفی نمیشود ـ مصرع —

مه گرچه سود لاغر استاره نخواهد سد

و حال آنکه ربان دهر باتفاق سمران عصر برآن معیان چارسوی بارار حسد و غدر مسمی و منشد این شعر است —

فمن یماکه فی الافصال و الکرم
و من یبارته[2] فی الاداب و الحکم

بیت — حاسد حاهس بلی ساند که مثل او سود
گر رکعس آید کلاهی یا ر پا آید سری

و عفریب سایح آن اقوال کادب در دامن حال آن حامعان صروف مثالب و معایب واقع حواهد سد و حنایت بیات[3] ، که بر خلعت حیات آن گروه اهرمن سمات موصوع است، درنظر صغار و کبار سایع حواهد گست و سربت رهرآلود افساد و اصرار ، که در کاسهٔ سران قوم مکار ترتیب یافته است ، نصیب آن قسد غدار حواهد بود ـ

1 *GY* and *HG* give عىله 2 *AH* gives يباده 3 *GY* and *HG* omit بيات

شعر :— فاسعد بدنیا قد نظمت امورها
و سددتها بالعمل ای سداد

و بر بعید وقریب وغبی ولبیب هویداست که آنچه[1] آن مطالع کواکب، مناقب بتحریر[2] مکاتیب و تدبیر صایب ظاهر میگرداند[3] نظام‌الملک و صاحب بذهن ثاقب و جمیع کتایب در عرصهٔ معارک و مضارب در تسخیر اطراف وجوانب باهر نکرده اند و آنچه ازان آفتاب آسمان محارب به طعن رماح و ضرب سیف قاصب، و نهضت مراکب قواصف مراتب صادر میشود ، بهرام میدان افلاک و شجعان یوم التقی الجمعان مضمار خاک ازان عاجز و دران حایر اند ـ شعر :—

ولو نهضت کبار الکون [4] طرا
بما کاسب ما اعیوا غماکا
لقد صارت علی الاعداء اقصی
و امضی من سیوفهم [5] رقاکا

و به ابر نیسان [6] قلم و عموم عواید و شمول کرم ناسخ افاضت دیم و افادت یم و فاسخ اسم معن و رسم حاتم است ـ بیت :—

ز بخشش تو فرو ماند بحر با لب خشک
چو در مقام عطا کلک تو زبان نکشاد

شعر :— الا ان الغمام غنی سجودا
علی وجه الثری لک اذ رآکا

و محقق است که ضبط و ربط عالم بتحریک سیف و قلم منوط است و نظام قوام انام در بقی کلک و حرف حسام مربوط ـ و الحمد لله تعالی که لسان حسام قضا انتقام آن جناب خطیب مدارج منابر عظام اسرار است و زبان قلم براعت علمش کاشف استار عرایس اسرار ـ شعر :—

ان التحکم [7] فی الدنیا باجمعها
بمفرد السیف امر لیس بالحلل

و در بصر حس مشعوف است و بسطر عقل مکشوف که آن مالک ممالک سداد بحدت طبع مستقیم تیر [8] دیدهٔ اهل عناد است و بسیلاب خاطر فیاض منهدم آثار فتنه و فساد ـ بیت :—

1 The same in *GY*, *BUL* and *AH*, but *HG* gives ازآن 2 *GY* and *HG* omit به 3 *GY* and *HG* give میگردد 4 *AH* gives کبارة الکون
5. *AH* gives سیفهم و 6. The same in *BUL*, *AH* and *HG*, but *GY* gives و یا بنیسان 7. *GY* gives وان الحکم 8. The same in *BUL*, *GY* and *HG*, but *AH* gives بر

امارت مسرف گسته است و کوس و گردن عروس روزگار بدرر غرر درج ورار تس مشف آمله ـ سعر —

رأت بک اوجه العلیا ساها
وعاد الی لواحطها [1] کراها
وجاء تتفک السة المعالی
بآیات سرف من ىلاها

بیت — اوس بسارت حرم [2] که ناگهان آمد
هرار حان غمس گسته شادمان آمد

و ار عودت فلک دوار بر سر عهده و رحعت رمان ساز بر ایمای وعد کواکب حواطر سلک و ملت و مواکب بواطن دین و دولت ا ر حصیص حرن و ملال و ساحت برج ژ احلال باوج فلک فرحت بال بسد و سعادت مژده اما فتحنالک و افاحت عطت[3] لعد اوبیت سؤلک ار لسان هاتف تقدر بگوس صمر سسد و تمام اهل بیار و نمر و حمیع اهل حاه و قدر بسبب فور مسند صدر به سرافت و سعادت بهی و امر آن والی ملک انفاد حکم واعحار اساء بلسان قال والسه ارکان واحساء آیهٔ کر یمهٔ سوأ[4] سهاحیب ساه را سد کرآمده سجدات سکرحصرت سعال ار سر تضرع و ابتهال بتقدیم رسایبدند ـ شعر —

الیوم اصدب الامال ما وعدب
و ادرک المحد اقصی ما تمناه
الیوم اسفر وحه الملک مستسما
و اقبلت بىرید السعد بسراه

وکمال وىوق حاصل است و دست حان بگردن رحا حمایل که حواهر رواهر آمال گوناگون ، که درصدوصحه دل وحرانه حاطر اصاعر و اکابر مخرون است ، به بمان دست گوهر بار و معاسح تدابیر فتح آثار درسلک حصول منطم سود و اسباب امور حهان ، که حون موی مجعد رنگیان پیح در پیچ وظلمت در ظلمت است مانند ابروی بتان مجمع وملیم گردد ـ بیت —

ای پست جهای موی ار موب حاجب
یارب که حهان را حه موی پست پناهی

---

1 *AH* gives مراحطها 2. *GY* and *HG* give خودم 3 *GY* and *HG* give الاحب حیب *BUL* gives کرامت عطیب ; while *AH* gives الاتیب عطیب

4 The same in *BUL* but *GY AH* and *HG* give سوا

مقیم و مسافر باهر گردد ـ همواره ضمیر خورشید قدرش بر جمال ما هو فی نفس الامر ناظر باد و حقیقت حال در آئینهٔ بال آن جمشید منال باحسن وجه ظاهر ، بسید لا وایل والاواخر ـ

---

(۱۱۹)

ما کتب الی بعض اعاظم الوزراء ، لازال قلامه اظافیر قدمه اهله السماء مسند الوزارة و ذیل عظمت شانه مجرورا علی صدور عظاء الصداره و کبراء الاماره فلانا ـ

لطایف دعوات صفوت آئین ، که صوب آمین آن بصدای قبول قرین باشد و هویت جمیلهٔ اصابت[1] در آئینهٔ خشوع و استجابتش مانند ظهور نور از جبین حور ظاهر ، از مخلص معتقد و محب متحد ، که دایما صورت حسن سیرت احباب را در مرآت بصیرت مصور[2] میدارد و فراش مردم دیده اش در سواد بصر شمع خیال آن جمال را به سحم بیاض سور میسارد ، سراف وصول ارزانی دارند ـ و چون مصاف اوصاف شوق و غرام به آن فسحت و طول ممتنع الاحتتام دارد[3] کر مبادی بوادی بیان آن باقدام اقلام و انتقال افهام مطوی گردد و یا سطح طاهه سرح هویتش سطح باطن ضمیر را محوی[4] شود ـ بیت :—

عالم قدرش مجسم نیست ورنه میشدی
اندرون سطح او بیرون عالم را مماس

بنابرین معذور داشته آنچه در حیطهٔ عبارت و جریدهٔ استعارت امکان اندراج دارد ، عنوان کتاب آن غرام و نو باوهٔ ارساحسار آن کلام دانند ـ قره‌العین التقا ، که خلاصهٔ نتائج قران سعدین حیات و بقا است ، درسطح مهد بصر محیط حطوط سعاع[5] نظر مربوط باد ، بالنبی و آله والاولاد ـ بعد ارطی طوامیر اخلاص ضمیر و سر خاطر خورسید ضیاء سمسیر مصا واضح باد که دریبوقت مبارك ابر خبری از ورنهٔ صباح رسید و نور صبح نویدی از مسرق امید درجهان جان دمید که سلطان جان باستماع آن بسارت وافر بشاشت الم بسرح لک صدرك فایز گست و کرامت موهبت ورفعنا لک ذکرک را حایز ، یعنی سمای وزارت بقدوم سریف آن خورسید

---

1. The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give اجابت 2 The same in *GY*, *BUL* and *HG*, but *AH* gives مسطور 3 The same in *BUL*, but *GY* and *HG* give ممتنع الاحتتام دارند and ممتنع الاحتشاد دارند respectively, while *AH* gives ممتنع احتشام دارد 4 The same in *GY*, *BUL* and *AH*, but *HG* gives محتوی 5. *HG* gives شاعي .

سلاطین ماضی الی هذه الایام از حشم معاملهای سدر مرتضی آباد و مصطفی آباد است و اقارب و عشایر او با تمام‌عساکر در جمیع‌مهمات اینطرف حاضر ، و از دیوان بخطاب شاهنجانی[1]موسوم ، و بر صفحه حالش رقم‌خدمت و اطاعت مرقوم - و وقوع[2] مقام راجپوری در وسط ولایت مرتضی آباد و مصطفی آباد امری شایع است و درمیان [3] راجپوری و سهاجم شصت کروه از ولایت خاصه اینطرف واقع است - و عهد نامها از طرفین مشهود نظر است و در آن حال محرر و مقرر که از آن طرف دوبی وسنگی[4] مفسد را مطلع[5] گردانند و از اینطرف سنگیسر[6] و حسن دلوی را ممنوع سازند - و سید السادات سید مظفر الدین حقیقت حال را بسمع شریف سمت ایصال داده بود و جواب‌آن بملک الشرق مرحوم‌شرف‌الملک ارسال‌یافته - حاصل جواب این بود که محقق گشت که حسن دلوی از متعلقان این طرف است ، آثار او را به هر طریق که صلاح دانند از میانه مرفوع گردانند و قبول سخنان [7] ترتیب او را در حضرتین ممنوع دانند - و الحمد لله تعالی که هیچ امری که خلاف وفاق عهد باشد و مستلزم اخلال ایمای وعد ، از زمان آبا الی یومنا هذا از طرفین[8] سمت ظهوریافته است - و رجا به حضرت باری‌جل و علا ، واثق است که بر وضع سابق ، که مقتضی وضع لاحق است ، میان اولاد و احفاد طرفین مبانی محبت و اتحاد مستحکم و مرصوص باشد و هردو خاندان بخلود کمال وداد مخصوص - اما جماعتی که غرض کلی و مقصود اصلی ایشان آنست که علل و اسباب مصادقت طرفین مرتفع گردانند و شروط و ارکان مخالفت جانبین مجتمع سازند ، لاجرم بر وفق غرض فاسد خویش میخواهند که باساس‌کلمات افساد اساس آنست محرقه اخلاف در مبانی مشیده اسلاف و اسساس مستعمل سازند - بیت --

وین آن اساس نیست که گردد[9] خلل پذیر

۱ لو بت الجبال و اسقط السماء

چون حال[10] بدین‌منوال است ، واجب شد صورت حال را در آئینه مقال باز نمودن تا پیش از استعمال تارقش از طرفین وهبوب عواصف حزن از جانبین عمال سهاجم را از افعال ناملایم مانع و زاجر آید تا صورت مصافات خاطر بر بادی و حاضر و

1 *GY* and *HG* give ساهانی 2 *GY BUL* and *HG* omit وقوع
3 *GY* and *HG* omit the expression راجپوری در وسط ولایت مرتضی آباد ومصطفی آباد
امری شایع است و در میان 4 The same in *BUL*, but *GY* and *HG* give دوبی و سنکی
while *AH* gives دوبی و سنکی 5 *AH* gives مفسد الدین مطلع 8 *BUL* gives سنگیسری
6 The same in *AH* but *GY BUL* and *HG* give مرتب 7 *HG* repeats طرفین
8 *GY* and *HG* give کرد 9 *GY* and *HG* omit. حال

نشان سفها را به سکین سع و انا مقطوع دارند تا لوای ولا و حفظ الغیب در نظر عقل بی شک و ریب مرفوع باسد ـ و اگر خلاف این نصایح در لوح وجود لایح گردد ، یقین است که از لفظ وداد مفهوم عناد ، از کلمهٔ اتحاد معنی تضاد ، حواسته اند ـ و لا مشاحه فی الاصطلاح ـ حون حال بر طبق مقال بود ، واحب دید که خورشید نجح ار افق نصح [1] طالع گرداند و باکورهٔ اصلاح بر طبق افصاح شایع دارد ـ همواره حمایم محاسن حصایل در حول کعبهٔ دلس طایر باد و دیدهٔ حاطر عاطرش صور سرایر ضمایر را ناطر ـ بالمعصوم من الصغایر و الکبایر ـ

(۱۱۸)

نسخه مکتوب کتب من لسان السلطان الاعظم محمد شاه البهمنی الی السلطان الاکرم العادل محمود شاه الکجراتی خلد الله تعالی ملکهما ـ

حمد و سپاسی [2] ، که بنان دست ادراک [3] از پیراهن دامن احصای آن قصیر باشد ، و شکر بیقیاسی [4] که قوت باصرهٔ [5] تصور از رویت هویت استقصای آن ضریر بود ، حضرت آفریدگاری را ، عز شانه ، که اساطین [6] مواقف سلاطین اسلام را سبب قوام عمارت عالم و موجب نظام اولاد آدم ساخت و روان حساد وفاق [7] ایشان را [8] بنار ذات لحب حسد در اندرون بوتهٔ فواد بگداخت ـ و درود نا معدود بر مرقد منور و مشهد معطر سالار قافلهٔ وجود و سایه نشین چتر مقام محمود ـ بیت :—

محمد کاصل هستی شد وجودش

جهان گردی ز سادروان جودش

واصل و نازل باد ـ بعد از ادای ثنای خالق کل و درود هادی اشرف سبل بر ضمیر منیر ، که رافع حجاب ریب از چهرهٔ مخدرات سرا پردهٔ غیب است ، هویدا باد که درین وقت نامهٔ عالی بهانهٔ مهایم بر حافظان تهانهٔ مرتضی آباد وصول یافته [9] و سحبان جید را در باب را حوری ، که از حیطهٔ عقل خارج الستر ، حاویست ـ و عین این کتاب در طی این صحیفه الوداد مطوی ساخته است بشرف مطالعه مشرف خواهد شد ـ و صورت حال و مصدوقهٔ مقال آنست که حسین دلوی از زمان

1. *HG* omits نصح 2 *BUL* gives the super cription thus مما کتب من قول السلطان الی السلطان 3 *BUL* gives سپاس 4 *GY* and *HG* give دراك
5. *AH* gives بیقیاس 6 *AH* gives قوت ناصر 7 *GY* and *HG* give اساطیر
8 *GY* and *HG* give بوفاق 9 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* omit را 10 The same in *GY*, *BUL* and *HG*, but *AH* gives وصول یافته موصوف و سحبان الخ .

رموی بالعوب ملعاب
وما علموا بای لا اعاب [1]

وان معام سلی ی الاعادی
مقام الدر تتنحه الکلاب

و با کی اسان سگ عسب و عار ار قلاحن دهن [2] سوی سر حور اندارند و با حند بیسهٔ ربان بطعن قصر سپهر سر سارند ـ و آن ملبلان راه رساد [3] و دلیلان عمل سداد نمیدانند که رونق حورنق دست بانید الهی به سرلسان کسان معیوب نمیسود و دراری درج افلاک جهت نظم رشته خاطر سان مثقوب نمیگردد ـ ع —

و این الثریا من ید المساول
نظم — می بپوشی آفتابی [4] در گلی
رخنه محوی به بدر کاملی
پس تو بگر تا بهٔبیی چیستی
در براع و درحسد با کسی

و موجب کلام اسد الله الغالب که رحم‌الله امر ا عرف قدره و لم سعد طوره واحب و لازم است که حطوات [5] مسالک کلام بقدر اقدام رتب انام باسد و طیران سرغان فضای محافل بقدر قوادم و حواق حال مایل ـ سعر —

فکل طریق اتاه الفتی
علی قدر رحلیه فیه الحطی

حه تحیط [6] لباس بر قامت بدن و تناول طعام بقدر احتمال نفع بودن سبب نمای اعضی و موجب بقای تن است ـ سعر —

اذا ما کنت مرتدیا کساء
ولم یکن الکساء یعم کلک
فلا تسسطی فیه ولکن
علی قدر الکساء فمد رحلک

و بر واقفان رموز صداقت و مستحفظان طریق موافقت روسن و هویدا است که از سروط استقای [7] مواد اتحاد و از ارکان بنیان صدق اعتماد آنست که ربان حمایت

1 *AH* gives نا ی الاعاب 2 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give قلاحر هان 3 *HG* gives اطلیلان را رشا 4 *AH* gives آفتاب اندر 5 *GY* and *HG* give که در حطوات 6 *GY* and *HG* give حیط while *AH* gives تحیط 7 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give استقای ,

هانا که وفوی عهد و ایمای وعد را ، که از جلایل حصایل اکابر و از لوازم مکارم افاحر است ، سبب فوز بنعمت حمد و موجب حصول بذروهٔ مجد میدانند ـ شعر :—

ببدلت الاشیاء حتی لحلتها
ستبدی غروب السمس من حیث تطلع

و حال آنکه ممتنع داستن نقص حبل احوت بر مقتضی ولا تکونوا کالتی نقصت عزلها من بعد قوه مستلزم استیفای لوازم فتوت و مقتضی استعلای لوای مروت است ـ بیت :—

از عهدهٔ عهد اگر برون آید مرد
ار هرچه گمان بری[1] فرون آید مرد

و از روایت مردم عاقل ، که داس فطرت ایشان پاک ار حدث رذایل حصایل است ، محقق گست که سبب انعطاف ار سلوک مسلک اسعاف آنست که بعضی از فسدهٔ جهال و مردهٔ اردال ، که در نظر بصیران دواب افراد انسان و در جسم صرافان حلال و صفات کسان وجود آن اهل خذلان اصغر ار حبهٔ دروه [2] و احقر ار حبهٔ دره است ، کلهات حمد ، که لایق بلید و طویت بلید ایسان است ، در مجلس اس آنحاب سنام سریت اصحاب را گنده میسازند تا ار سامهٔ حاطر احباب نکهت طیبهٔ وداد را دور گردانند و بدین وسیله حود را در بازار اذکار رواحی دهند ومردمان وجود ایسان را در سران اعسار وری نهند ـ سعر :—

فوا عجبا یسعی الی من العدی
لیدرک کلی من یقصر[3] عن بعض

و یقصدنی من لو تمثل سخصه
بعینی قداما صد[4]عینی عن الغمض

و عدم استعداد و استحقاق ایسان علت استعال آتس حقد و نفاق است و دخان نار حسد خاطرسان مقتضی سواد باطن و ظاهر علی الاطلاق ـ لاجرم بر وفق معرای الاشیاء تتبین باضدادها صورت نهار ساقب این محب را مرآت ظلام معایب و مثالب حود ساخته اند و دخایر خبایث ، که در حجرهٔ باطن سان مختفی است ، برقطار الفاظ موضوع داسته هرچه حواهند میگویند ـ شعر :—

---

1 *GY* and *HG* omit ری 2 *AH* gives in the margin دروه بالضم و فتح را عله است معروف که آن را حواری گویند 3 The same in *BUL*, but *GY* and *HG* give تقصرو, while *AH* gives یقصرو 4. *AH* gives ماعاف 5. *GY* and *HG* give تبین.

و حون بحسم تصرب در وحاب سرت و سرترش جال رشاد و کال سدادملحوط بود ، محق سد که شرتعلم آداب وتدبیر بدهان طبع مسسر ار بسان مادردهر پر مکیده است و دائعه فراست و حسارس حلاوت و مرارت وزارت و امارب را ار مانده اسحان و تحربت حسسله ـ لاحرم بر وفق التماس و استحقاس ارسال صحیفه سعارس اتفاق افتاد ، و باوحود ارسال کتاب و ملاحظه فضایل و آدابس رقم حرمان بر حریده آمال حاسس[1] مرقوم‌داسته اند و دیده مامولس ار مساهده حهره حصول محروم ساحته ـ شعر —

کما نوربت واو بعمرو زیاده
و صوتی بسم الله ی الف الواصل

بیت — های‌گو معکن سایه سرف هرگر
برآن دیارکه طوطی کم‌ار زغن باسد

وکسانیکه نور قابلیت در حبس سحت اشان غیر سطور است و سگوفهٔ امکان قبول ار ساحسار سعار و دبار سان به هرار فرسخ دور ، درین مدت معارقت ار حصص حمول بر اوح قبول واصل اند و بوسیله بلادت ار هبوط سوطبصعود سعادت نارل ـ سعر —

زمان رایتا فیه کل العجایب
و اصبحت الادباب فوق الدوایب

بیت — تاریک‌حاطران همه بر اوح دولت اند
ای روسنی‌طبع تو بر من بلا سدی

و باوحود آنکه در وقتیکه کوکب عرم این سعر ار مطلع فرمان حهان مطاع طالع بود ، ار زبان حال و قال آنحناب نسیم سبای عهود سابع مسمود بلکه همان‌ملحوظ می‌سد که مسا کل فمهٔ آسان سامح و مایل فیه حرمان راسح است،و آحر الامر سحره مساق حر ثمره نعاق نداد و ار معدم و تالی عهود و اسساس غیر ار نتیجه حرمان و یاس به زاد ـ سعر —

و احوان حسبتهم دروعا
فکا نوها ولکن للاعادی
وقالوا قد صفت منا قلوب[2]
لقد صدقوا[3] ولکن عن ودادی

1 The same in *AH* but *GI* *BUL* and *HG* give حاسر 2 *AH* gives ... 3 *AH* gives ...

و عروس ناموس خود را در حریم حرمت و حطیم عزت محفوظ ـ همواره[1] خاطر قمر قدرش بر جمال ماهو فی نفس الامر ناظر باد و صورت حقیقت حال در مرآت بالش ظاهر، بسید الاوایل والاواخر[2] ـ

(۱۱۷)

ما کتب الی بعض افاضل الوزراء فی اظهار الشکوی منه، لازال ناظرا فی مرآة الحصال جمال الاستحقاق و لسان الوری بانشر شکره و ناثر بره بالا تفاق[3] ـ

بعد از ارسال سلامی، که صورت قبول و احباب عذرای نحواش از منصهٔ عبارت و الفاظ محسوس باشد و چهرهٔ مخدرهٔ صفای آن از عبارامکان عروض ریا محروس، بر ضمیر منیر، که ناظر عرایس سرا پردهٔ تقدیر است، واضح میگرداند که چون این محب را بواسطهٔ ضبط بعضی ولایت، که کیفیت آن مشهود نظر آن وافر درایت است، اختیار بعد مسافت از حضرت خلافت واقع گشت و کمال توافق باطن و ظاهر بین الجانبین بر بادی و حاضر سایع بود، ساترین سلیل اکابر الکرام، جامع لوازم العظام، فلان سفارش نامه بر آن جناب در اهتمام و اتمام مراسم التماس نمود و غنچهٔ مامول او را به نسیم قبول منفتح داشتن و نهال بال او را در جویبار تلقی و سماحت مثمر ساختن بر ذمت همت این محب واجب بود ـ شعر :—

فرض علی زکوة ما[4] ملکت یدی

و زکوة جاهی ان اعین[5] و اشفعا

فاذا ملکت، فجد، فان لم تستطع[6]

فاجهد بوسعک[7] کله ان تنفعا

خصوصا که طراز کمال استحقاق بر کسوت صفاتش ظاهر بود و جمال صورت استمالت در آئینهٔ افعال و اقوال باهر ـ نظم :—

هر کو[8] به نسب نیک نداني و نیالش

بر نسبت او نیست گواهي چو فعالش

زیرا که در حقي که مر او را به سپاسي

بارش چو بر آید همه دانند نهالش

---

1 *BH* omits خاطر 2. *BH* gives والاخر 3 *BH*, more or less breaks off here, the concluding letter in it Being addressed to the ruler of Egypt 4 *GY* omits وما , but *AH* gives و ما 5 *GY*, *AH* and *HG* give ان عین 6 *AH* gives فاذا ملکت فسجد فان یستطع 7 *AH* gives توسعك 8. The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give کوهر .

ساحه است و غصون ظنون ان بعض الظن اثم را مرا کم گردانده و از کلمه طیبه ربون[1] الظنون اکثر[2] هاسون غافل گشته‌آسه محبت صادقه را صور ظنون [3] کاذبه مقابل داسته ـ شعر —

سحکم صدق المودة کاملا
فکان حرای عندکم طاهر العص

کموحة کلمة ان [4] عکسها
فحاصلها حرنة [5] عند دی الفحص

والحمد لله تعالی ، نظم —

سم که شهره شهرم بعشق ورزیدن
سم که دیده نیالوده ام به بد دیدن
وفا کنم و نه رنجم اگر جفا بینم
که در طریقت ما کافریست رنجیدن [6]

و یقین داند که سبب ازدیاد مواد الم و موجب ارتفاع شعله نار غم آست که اصحاب به انفاد کسی ، که[7] در دیده انظار احقر از عنقه [8] عه است و در جسم اعسار امعر از ثلة ثمله ، بر عدل [9] و بهان درکمان نحک[10] گمان موسوی داسه بر[11] هدف دل مشتاق مرفوع ساخته است ـ سعر —

می تجلی لیل الظنون [12] الکواذب
ویبدو صباح الصدق من کل جانب

و منشأ آن سعار و دثار عجب و پندار و اغترار و استکبار است و اکثر عقلای هر قوم در علاج اعجاب آیه کریمه لاطاقة لنا الیوم را سد کرانند ، خصوصا کسی که فلک معلی را رباط خود داند و صحرای سطح غبرا را بساط ، و سحاب و سهاب را مرکب سندر و سباط ، و بارقه و صاعقه را نوعی[13] از نسیم و انبساط انگارد ، بنابرین بر حسب اقتضای مقام اختصار در کلام اولی است و تعویض حال تعلم حضرت علام‌اخری ـ توقع که صورت مقتضی‌حال را به عین رویت[14] ملحوظ دارند

---

1 *BH* gives دیوان 2. *BH* gives که اکثرها 3 *BH* gives دیون
4 *AH* gives عن 5 *AH* gives حرب 6 This *bayt* is often quoted in this work thus وفا کنیم و رنجیم گر جفا بینیم که در طریقت ما کافریست رنجیدن 7 *AH* omits در 8 *BH* gives بته 9 The same in all the *MSS* except *AH* which gives قدر 10 *BH* gives کحل 11 *BH* omits بر 12 *AH* gives الکواکب
13 *AH* gives نوع 14 *AH* gives روایت

عموم که [1] در قدور مسودهٔ [2] سطور کتاب باستعال آتش عتاب مطبوخ ساخته بودند و در صحان الفاظ بر مائدهٔ خطاب موضوع داشته ، از اول آن عتاب ، که اشر رحسارهٔ آخر بود ، تا آخرش ، که در ایلام آئینه چهرهٔ اول مینمود ، تمام معلوم گشت ـ شعر :—

ولم ارقدرا [3] اکثر منه عتبا

و لا اکلا اوفر منی کتبا [4]

چون سرا پای آن سبا کل تمند از هر طرف مشحون [5] به نبال [6] بود و سر ل خسکه از هر جهت عین نصال مینمود ، مطالعهٔ آن خاطر فاتر خروج پیکان پیکان و امرا و ستلای زخم ناب نیرا آمد ، شعر :—

ولم تزل [7] لله الاتصاب [8] نابتة

بین الرجال و ان کانوا ذوی رحم [9]

و از تراکم دخان عتاب متسلسل [10] مکمن دماغ بالکلیه متخلخل گشت و مبانی خاطر محزون از تکاثر مصونس ، که در تحت عبارت مختفی بود ، متزلزل آمد ـ مصراع :—

و لو ان ما بی بالجبال لدکت

و سیلاب ملال که از تمام آن مثال مانند میاه از افواه قرب نازل بود ، پای دل محموم با رکب در وحل هموم و کرب انداد ـ شعر :—

ودع [11] العتاب اذا استربت [12] بصاحب

لیس بنال مودة بعتاب

و چون فروهٔ اطناب این خطاب بدفع برد ادیب عتاب وافی نبود ، ذرهٔ از آتش کانون دل محرور در قصهٔ قلم انداخت ، نه از جهت آنکه گرمی خاطر فاتر از انوی آن مقال ظاهر گردد ، بلکه بامید تعلیل تاثیر [13] عتاب آن جناب [14] است که باوجود طهارت ذیل از غبار امکان گمان و ارتیاب لجهٔ بحر عتاب را به ریاح خطاب متلاطم

---

1 *BH* omits که 2. *BH* gives مستور 3. The same in *GY*, *BUL* and *HG*, but *BH* gives قلم ار قدر , while *AH* gives ملم ارقد 4. *BH* gives نطا , *BUL* gives لحما 5. The same in *GY*, *BUL*, *BH* and *HG*, but *AH* gives ادهر طرف که مشحون 6. *BH* gives به بیال while *AH* gives به بیال 7. The same in *GY* and *HG*, but *BUL* and *BH* give برل , while *AH* gives تر . 8 *BUL* gives امساب 9. *AH* gives و ان کانو دورحم 10 The same in *GY*, *BUL* and *HG*, but *BH* gives مسلسل , while *AH* gives تسلسل 11 *BH* gives وداع 12 *AH* gives ودع العاب اد ستر ت 13. *BH* gives تعلیل تاثر 14. *AH* gives چنان .

مسکل عشق نه در حوصلهٔ داس ماست
حل این نکته باین فکر خطا سوان کرد

سابرین اگر گرد قصور بر رحساره بیان ظاهر باسد بی شبه عذر عروص آن غبار بر صمیر نوار حون طهور سمس و وصوع امس باهر خواهد بود ـ توفیق ادراک خدمت که باح بارک همت و عمامه[1] هامه دولت و حشمت است، بعنایت سلطان تحت ازل و التفات پادشاه لم یزل مبذول باد ، بالاقطاب والاوتاد ـ آسبه معال ، که در اوایل سوال چهره نمای صور احوال است ، مبی است ار انکه اگر چه درر صنوف مراد بمس همت آن کمباد براد در سلک حصول سطوم است و وهم استقرار و نبات در نامه مقصمات حیات مرقوم ، اما دل مخرور و جان مهجور آمل و سائل آنست که مبانی خاندان بنده صادق بر نمط سابق معمور باسد [2] و طغرای نظر آنحصرت در منسور ظهور آن مربور ، و القاب مکارم و الطاف آن حضرت[3] بر جار طاق رونق آن مسطور و ـ در یبوقت زین الفصلاء مولنا نعمت الله را ، که مخلص زاده قدیم و هواخواه قویم است ، جهت کسب کیمیای و محقق صدق و کذب اخبار رواب فرستاده سده[4] است ـ مرجو و مامول آنست که نظر قبول حورسید طهور بر وجنات ملتمسات مولنای مذکور انداخته آثار اسعاف آن پادشاه باستحقاق را مسموع سامعه سکان آفاق گردانند و رفع زنگ عیب و عار از آینه کردار عبدالله موجب فرح خاطر بنده مشتاق دانند ـ زیادت بریں ابلق قلم جسارت امارت[5] در میدان عبارت ساخت و بساط ابرام بنسبت مقتضای مقام در ساحت کلام نه انداخت ـ همواره سپهر ابهت و سلطنت بانوار ثوابت ساقبس رسک فلک ثابت باد و باعتصاد صمات اجداد و اسناد کمال [6] سداد بر سطح تخت مراد ممکن ـ آمین[7] ـ

(۱/۲)

ما کتب الی بعض اقاربه علی سبیل الشکو منه ، نور الله عین بصیرته بکحل الانصاف و رفع عن حاشیة خاطره غبار الاعتساف ـ

بر خاطر شریف و طبع لطیف هویدا باد که طُمع تو بیخ و ترند [8] وعد و لحوم

---

1 *GY* and *HG* give حامه 2 *BH* omits the expression آنست که مبانی خاندان معمور باشد 3 *GY* and *HG* omit حضرت 4 *GY* and *HG* give شده
5 The same in *BUL*, *BH* and *AH* But *GY* and *HG* give زیادت جسارت برین سوئ ابلق قلم امارت 6 *BH* gives کل 7 *BH* omits آمین 8 *BUL* gives سوند and *BH* gives برید

حدود دنایر ںعدوم اسم جمیلس[1] مرسوم وهامات ںمار نہ اقدام القاب حایلس[2] مختوم۔

(۱۱۵)

جواب مکتوب کتب الی سلطان العادل علاء الدوله الکیلانی خلد الله ملکه و سلطانه[3]۔

تا غوانی معانی حور ںسا کل ںور هیاکل از قصر ناطں و ساه ںسین دل نا حلل حروف و حلی در چمں سحں و سکوفۂ رںاں نارل اںد و ںیراں ںاں یںست حم نه راد مداد و عصای کلیم قلم در طی مسالک ںیاں ثانت قدم ، صور اعمال لارم الاقبال آںحضرت سلطںت ںمال مطلع کوا کب عواطف، واسطۂ سلک جعلکم حلایف ، سلالۂ سلاطین کسری اصل، حلاصۂ حواقںں حاتم ںذل ، مشرق[4] آفتاب عظمت و ارتفاع هویت ماهیت رافت[5] و اصطناع ، الدی یحجل ںی الکرم النحر المحیط[6] و تحسده ںی الحکیم کره ارض السیط[7]، لا رال طںل صیت سلطںته[8] ںی مشارق الارض و مغاربها مصروںا و علم استعلاء دولته و استیلاء صولته[9] علی سقف السماء منصوںا ، در آئینۂ زماں منظور عیوں اعیاں ناد ۔ احلص عباد ، که قامت صوںر استقامت ںوادںں ار رحتحانۂ ایجاد ںحلعت حلوص اعتقاد محلی است و حںت و ذیل آں ار حدث وحںت ریا و ںفاق مںرا ، تحت عںودیت ںساں ، که لآلی سلک عںارت و نیاںں قرطۂ گوںں کروںیاں ملایک آسماں است و ںدست حںوع رواں ںر دوںں حوارئ حماں آراسته ، ںآں ںر حںاح حامۂ سیه فام رواح و سهیر هںای ںںموں فال صباح مںلغ و مرسل میدارد ۔ و هرچند ںوحه حاطر مستهام نه ںوصیح مںںکلاں ںںوق و عرام مصروف است و عناں ناد پای یراع ںصوںب تحریر ںسط التںاع معطوف ، لیکں چه ںواں کرد که ںیاں کیںت و کم آں ماںںد حدر اصم[10] عیر مضںوط است و رمام هںچںیں ںوادی شرحںں[11] ںدست قدرت و امکاں عیر مںوط ۔ فرد :—

---

1 The same in *BUL* and *BH*, but *GY* and *HG* give ںقدم اسم حمیلش , while *AH* gives ںقدوم مراسم حمیلش . Besides, *GY* gives in the margin حلیلش as a variant for حمیلش 2. The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give حمیلش 3. *BUL* and *BH* give مما کتب الی ںعص السلاطیں 4. The same in *BUL* *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give شرف 5. *HG* omits رافت 6. The same in *GY*, *AH* and *HG*, but *BUL* gives الدی ںحجل ںی الکرم النحر المحیط while *BH* gives الدی تحجل ںی الکرم المحیط 7 The same in *GY* and *HG*, but *BUL* gives و تحسده ںی الحکم کرة الارض السیط *BH* gives و تحسده ںی اطلم کرة الارض السیط , while *AH* gives و تحسد ںی الحکم کرة الارض السیط 8. *BUL* gives سلطںت 9. *BH* omits و استیلاء صولته 10 *BH* gives حدر 11 The same in *GY*, *BUL* and *HG*, but *BH* gives رمام همچںیں ںوادی مشردش , while *AH* omits ںوادی .

معرو ، پرتو حصوصیت العاب و اسماق آن سلطان تحت استحقاق بر دروه وحود بنده قاصر سطور نظر بادی و حاصر و مذکور السنهٔ معم و مسافر ، و لوای عبودیت و احلاص اقل حدام[1] بر دوش حان کسار علی علم طاهر و عاسب کرامت حدمت آن حمشید حسمت برهامه همت [2] حات و ہا کالشمس من دروه السما باهر ـ نطم

همین شرف رحهان بس بود مرا که رصدق[3]
مسام روح راحلاص شه معطر کرد
برای علت احلاف و معحر [4] اسلاف
حلوص حویش درآن بارگه معررکرد

بنابرین حناب سلاله السادات العطام المحلی بالعلوم الوافره ، المحلی من ناصیة داته لوازم السمه الطاهرة، السید العاصل حال الدین حسن ، زینت فصائله ؛ معارس نامه به نواب درگاه لازمة الکرامه اسدعا نمود و ی الحمت صورت اسحقاق و اسبهال در آئینه حلال سید مذکور مسمود و اعہد و استناد نال بر ونور کرم آن فیاص ریاص آمال وافر بود، لاحرم معهوم معمود ی ہلم بیار مسطور آمد ـ امید که عوامل امانی سید مسار الیه نمارل حصول و سادمانی نازل گردد و سوارد آمالس نمنهل مراد واصل ـ بیت —

نبارگه تو دائم به نک شکم راند
رمانه صوت سوال [5] و صدای " آری " را

و یقین است که دست دعای سید مسار الیه معانق سدرة المنتهی مول حواهدبود و مصباح دولت روز افروں در مشکوة ملک و رحاحة فلک سلگوں به زیب دعای سید مذکور موصوف بصفت نور علی نور ـ ملتمس و مرحو آست که صورت البماس گستاحی لباس ، که در مرآب مقال سابع است ، بنظر مرحمت عفو فرماید وغبار حرأت و حسارت ، که بر رحساره عبارت واقع است ، به رلال فیاص لطف و اعماص عفوگرداند ـ بیت —

دار السلام عفو تو ملکیست بس فسیح
زان سان که عفو مسود ار فسحس حطا

همواره درر غرر [6] تقادیر بر وضع حواهر تدابیرش[7] در سلک اسداد زمان منظوم باد

---

1 The same in *BUL* and *AH* but *GY* *BH* and *HG* give خدم
2 *BUL*, *BH* and *AH* omit حسب 3 The same in *GY* *BUL* and *HG* but *BH* and *AH* give 3 صدق 4 *BH* gives سحر 5 *GY* and *BH* omit ‹ و ›
6. The same in *GY* *BUL* and *HG* but *BH* and *AH* give ، تدابیرش بر وضع حواهر تقادیر instead.

سدهٔ گردون مماس سدرهٔ اساس شهنشاهی، که مشرق جهانتاب بادشاهی و مطلع کواکب عجایب صنعت الهی است ، و ساحت فلک سِمَت ثواقب حضاس قبله جای خواقین جمجاه و قبله گاه سلاطین اسکندر انتباه ، و رسوم تقبیل شفاه و آثار توصیع جباه شان خال رخسار بخت ملوک عالم و سایهٔ آستان پایداش سواد دیدهٔ ولاهٔ اولاد آدم، به لب[1] ادب مقبل و ملثوم میدارد و وجنهٔ[2] زندگی را بداغ بندگی موسوم میگرداند ـ نظم :—

ازان زمان که برین[3] آستان نهادم روی
فراز مسند مقصود تکیه گاه من است

مگر به تیغ اجل خیمه برکنم ورنه
رمیدن از در دولت نه رسم و راه من است

و سر آز[4] از روی[5] عجز و نیاز بر آستان وعاب کل مامول و ملاذ جل مسئول موضوع است و دست سوال سوی آسمان احسان و افضال بصورت استکانت و ابتهال مرفوع که اطلس چرخ و ثوابت نوار نخیهٔ[6] غاشیهٔ سمند دولت آن[7] کسری شعار[8] باشد وثواقب حسسهٔ سیار و متمات فلک دوار مسامیر و نعال اشهب عزم آن فریدون خصال[9] ـ نظم :—

چنین که دست دعا دل بصدق جان برداشت
سر از خشوع و تضرع بخاک عجز نهاد

عجب ندارم از الطاف وجود حق که کند
نعال مرکب تو رشک تاج سلم و قباد

اللهم اجب دعائی ولا تخیب رجائی انک علی ذالک قدیر و بالاجابه جدیر ـ بعد از تقدیم مراسم دعا و اخلاص جانی بر اقتضای میعاد[10] اجیب دعوة الداع اذا دعانی بر سدنهٔ ملایک دیدهٔ درگاه سلطانی معروض میدارد که چون قصر دماغ بنی نوع انسان از صیت وفور معدلت و احسان آن نوشیروان نشان مملو است و آیات جلایل مکارم اخلاق از صفحهٔ صفات[11] آن شهنشاه آفاق به لسان انس وجان

---

1 *BH* omits لب 2 The same in *AH*, but *GY* and *HG* give وجنت *BUL* omits it, while *BH* gives وجیب 3 The same in *AH*, but *GY*, *BUL* and *HG* give بران , while *BH* gives ازآن زمان که برآستان 4. *BUL* gives و هر آز 5. *BH* omits و سرآز از روی 6 *BH* gives نوار نخیه 7. *BUL* omits آن 8 *GY* and *HG* give مستعار 9 *BH* gives آن خصال فریدون 10. *GY* and *HG* give میعاد 11 *GY* and *HG* give صفحات .

هر آن ساح دولت که آید بلند
دهی آب دانس سوی بهره مند
بکوس و برع طلب سور کن
طلام کسالت و دل دور کن

ملتمس دیگر آنست که اهتمام و اسعاف اتم در تعمیر خاندان بندهٔ اخلاص توام بنوعی مرعی دارند که صورت کمال عاطفت و التفات در مرآت دیده اصاغر و اکابر جمیع جهات مرئی باشد ـ و حامل کتاب زین الفضلاء و نخبة العلماء نعمت الله را ؛ که مخصوص با رفعت فرستاده شده است ، توقع که الطاف و اعطاف نموده معروضات او را بطریق اصغا و ارغا سامع آیند وی تمامی دست موانع مولنای مسار الیه را عاید و راجع گردانند ـ زیادت برین جوان سالار بال صوف احوال در طروف مقال موضوع نداشت ـ نظم —

همیشه تا سر هر سال می‌شوند پدید
ز آسمان بساتین کواکب ازهار
درخت بخت تو بادا نعامی سرسر
که ساخ دولتش آرد نجوم زاهره[1] بار

---

(۱۱۴)

[2] بنا کتب الی السلطان الاعظم و المهربان الاکرم السلطان حسن[3] ادام الله تعالی ظلاله علی مفارق اهل زمن ـ

نظم — نطق آفرین که در دهن ما زبان نهاد
گویا برای مدح شه کامران نهاد
در هر حرف بود دفتر پیکر معنی
جان بهر مدحت تو ز معنی روان نهاد
جاوید حکم زان که نام تو در ازل
ابرد اساس سلطنت جاودان نهاد

---

1 The same in *AH* but *GY* *BUL*, *BH* and *HG* give زا ر 2 *AH* omits the superscription to this letter; while *BUL* and *BH* give مما کتب الی واحد من اعظم السلاطین and مما کتب الی کبار السلاطین respectively 3 Both *GY* and *HG* give حسن Probably the ruler addressed to was سلطان حسین شاه of Jaunpūr to whom letter No 05 is also addressed

آه سگیرم بر اندودی در مشرف نقیر

صورب سعادب خدمت، که عایب مقصود و نهایت مآرب اسب، مماثل ظهور بدر در ظلام شب و مشاکل نور حصول مرام در دیجور طلب میسر و حاصل باد ـ بالنبی والاولاد ـ بیت :—

آن سب که مه روی تو از شرق در آید
یک پرتو نورم به شبستان رسد آخر

آئینهٔ سعادب مقال در ماه مبارك شوال چهره نمای مخدرهٔ احوال آمد و سفینهٔ نامه شراع بیان و دعامهٔ خامه در بحر ابلاغ و ارسال سمب جریان یافب تا صور اخبار مخلص حالی بسمع شریف سلطانی رساند، چه از برکت همب آن نور دیدهٔ خلاف دیم کرم الهی بر جیس ماسولات همم متواتر باراسب و سعایی آمال به نسیم توفیق سمیم عمایب حی متعال روان ـ الحمد لله الذی اضاء وجه المامول بنور الحصول و شرف اعناق الاستحقاق بقلاید افاضه کل مسئول ـ مکتوب سرافت مصحوب، که زلال مقالش در مجاری سطور سب سمای جان علیل و موجب انتمای عطس از دل عنیل بود،نقش ملال از لوح بال ستمی گردانید و سورت حرارت از کانون خاطر سطفی ساخت ـ بیب :—

رهی زلال مقال تو شبه[1] ماء معین
جمال بکر معانیش رشک حور العین

بعد از تمهید شرایط خلوص اعتقاد بر رای آن سلالهٔ سلاطین روسن‌سواد معروض میدارد که اساطین مبانی دولب سلاطین به وفور تدبیر صایب و رای ثاقب است و صورت حسن تدبیر در آئینهٔ ضمیر وقتی مسطور سود که دیدهٔ خاطر بنور عقل و سداد مجلی باشد و از ربقهٔ اشتغال[2] بامور لایعنی مستخلص و مخلی و هنگام اکتساب فضایل و آداب زمان[3] شباب است و آوان تحصیل اسباب آمانی[4] هنگام عنفوان جوانی ـ توقع آنست که اوقات جوانی، که مطلع استحقاق جهانبانی اسب، به امور لایعنی ضایع نگردانند و آفتاب شوق[5] و اجتهاد در کسب فضل و سداد از مطلع فواد طالع فرمایند تا دست امید معانی محبوب ناموس گردد و کوکب برج سلطنتش از عروض محاق و احتراق محروس باشد ـ نظم :—

کسی گوی دولب ز شاهان برد
که نیروی بختش بود از خرد

1 The same in *GY*, *BUL* and *HG*, but *BH* gives شبهه, while *AH* gives رشك
2 *BH* gives اشتمال 3 The same in *AH*, but *GY* and *HG* give ارمیان
4 *BUL* and *BH* omit the expression وهنگام اکتساب فضایل و آداب زمان شباب است اسباب امانی 5 *GY* and *HG* give شرق.

نعت را به دعای خیر یاد کنند تا باشد که ظلام ملال از ساحت بال نور عون حضرت متعال زایل گردد و جان هایم در ظلمت عالم کثرت بسرچشمه حیات ابدی واصل۔ همواره نور ضمیر منیر مخاطب شک و ریب باد و بدست همت رافع نقاب مخدرات سرا پرده غیب، سلیان [1] و صهیب۔

---

(۱۱۳)

ماکتب الی بعض ابناء الملوك رحمهم الله تعالی سلفهم و ابقی الی یوم القیامة خلفهم[2]

تا از[3] افاضت سحاب مدرار وتربیت کرم بحر زخاردرر غرر شاهوار ولآلی متلالی آبدار بر ر بر سحان سلاطین مرار دارند، در وجود آن شاهزاده اعظم ، کوکب دری آسمان کرم ، مرآت جمال صفات اجداد ، شگوفهٔ شجره سلطنت وداد ،مطلع انوار آثار سلطانی ، مشرق خورشید اسد جهانبانی ، شعر —

ی المهد ینطق عن سعادة جده
اثر النجابة ساطع البرهان
ان الهلال اذا رایت نموه
ایقنت بدرا سیه ی اللمعان [4]

لازال صدور امداده مشروحة بلسان السیوف و سنان الرماح [5] ، و جمرة وجود اعدائه رمادا تذروه الریاح [6] ، دره التاج تارك دولت باد و پای همسر برهامهٔ سلاطین صاحب صولت ۔ خادم اخلاص لازم ، که در وطر وصال و خطر هجران کوکب محبت بال آن خاندان از آسمان جنانش لامع است و حسام زبانش در مصارف اوصاف آن دودمان مانند تیغ سپهر در معارك[7]سپهر ساطع ، ثنای دعوات سامی درجات ، که نظر دیدبان ضمیر بر شرفات اوج برج اخلاص آن نتواند رسید و طایر فکر بر قمهٔ قصر[8]درك اختصاص نتواند پرید ، دساجهٔ نامهٔ حسنات خود را به تبلیغ آن تشرف سگرداند ۔ و باوجود ظلام دیاجیر فراق و تراکم غمام اشتیاق اگر انوار خورشید امید التفاتی بودی و لمعات اشعه وثوق رجا از مطلع دل با ولا طلوع نه نمودی ، مصرع —

---

1 The same in *GY* *BUL* and *HG* but *BH* gives سلیان while *AH* gives سلمان 2 The same in *AH* but *GY* and *HG* give ما كتب الى بعض السلاطين while *BUL* and *BH* give ما كتب الى بعض ابنا الملوك and ما كتب الى واحد من ابنا السلاطين respectively 3 *GY* *BH* and *HG* omit از 4 *AH* gives ايقنت منه بدرا في اللمعان 5 *AH* gives سنان الرماح 6 *BH* gives و جمرة اعدائه و مادام تذروه بروح الرياح 7 *HG* gives معارك 8 *AH* gives درك

مما کتب الی ابن اخیه عمید الملک سلمه الله تعالی[1]

می نالم از جدائی تو دمبدم چو نی
وین طرفه تر که از تو نیم یک نفس جدا[2]

رحمت رهٔ دل مجروح مجروح سوک شکست که مگر اطفای حرقت التهاب از طبیعت هویت آب منفک است، زیراکه از جریان سیلاب دموع سورت حرارت دل ولوع انتفا نمی پذیرد، بیت :—

گفتم که سوز آتش دل کم شود به اشک
آن سوز کم نگشت و از آن تیز تر سوخت

وجان ملتاع، که در مهد عهد ابداع پروردهٔ رضاع صبابت و التیاع است، به سلاسل کلام و اسرنهٔ استعارت و ایهام منتظم نمیگردد[3]، شعر :—

شربت بکاس الحب فی المهد شربة
حلاوتها حتی القیامة فی حلقی

حمد موانع تلاقی صوری تتابش شعاع مهر لطف باری مذاب باد و نهال جویبار مشاهدهٔ حسی سحاب مدرار فیض قدسی سادات. بعد هذا بر ضمیر پاک و خاطر درک هویدا باد که در آئینهٔ اوضاع این بلاد صور وقایع غریبه الوداد ظاهراست و زین جهت دست مبارزان هموم ماسک جیب جامهٔ خاطر است محو ازالت زنگ احتلال بمصقل حدوث دهر و سرعت انتقال محض خیال و عین محال ، و باوجود این حال مدت سه سال است که چون سنین یوسف قحط و غلا مستمر است و هرج و مرج و کثرت خرج برنمط سابق مستقر، خصوصا درین سال که از وفور اسکر موش تمام خلق مدهوش اند و مسلم و کافر از مرارت و حرارت یاس و حرمان معنی و بیهوش. العرض اسباب فتور خاطر چون اوراق اسجار و امواج بحار بی حد و شمار است اما مبانی وثوق رجا به اساطین فیض فضل پروردگار استوار است که بر مقتضی سرای لعل الله یحدث بعد ذالک امرا صورت حسن کرامت فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا، درمرآت زمان مسطور گردد. همت مصروف دارند. و در زمان فراغ خاطر از تفرقهٔ مدرکات حواس باطن و ظاهر این سوختهٔ آتش طلب و بیخته غربال دست

1 The same in *GY* and *HG*, but *BUL* gives مما کتب الی بعض الاکابر, while *BH* and *AH* give مما کتب الی واحد من العرفاء and مما کتب الی ابن اخیه عبدالملک سلمه الله تعالی respectively 2 *GY* gives جدا 3 The same in *GY* and *BUL*, but *BH* gives منظم گردد, while *AH* and *HG* give منعطم میگردد.

بعد ادای شکر مکرمت و قضای حمد مرحمت معروض میدارد که این بنده که رضیع خانیس در مهد خان پرورده سفر احسان آن خاندان است و برآورده دست تربیت آن دودمان ، از روی ادب شکر اجداد آنحضرت قابوس حسب و نسب را قلادهٔ گردن جان و سبحهٔ دست زبان میدارد و یقین میداند که آنچه از حضرت والد مرحوم مغفور آنحضرت ، طیب الله ثراه ، به سبب بعضی از متعلقان سمت ظهور یافته بود ، از مکارم خصال و محاسن خلال [1] مغرور نبود بلکه علت آن افعال و مادهٔ آن احوال جاهلی بودند که دنگ معده ایشان بفضالهٔ مایده بنده مخوشند و دوشی حسم شان[2] جامهٔ جدید[3] از رحمخانه بنده قدم میپوشید ـ وچون یقین باشد که بیخ فساد از باروی عناد آن جاهل سرازیر نهاد بوده است ، بی شبه صورت آزار نه بر لوح خاطر بنده اخلاص شعار منقوش[4] خواهد بود و نه آینه دل در حسم بضمیر برنگ بغیر مغشوش ـ بیت ـ —

وفا کنیم و نه رنجیم اگر جفا بینیم
که در طریقت ما کافریست رنجیدن

و چون طریق عزم بنده اخلاص جرم بسد موانع ایام مسدود است و حصار عوایق و علایق پیرامون عزایم خاطر ممدود ، توقع آنست که در رونق خاندان بنده اخلاص یافته جان اهتمام فرمایند که گوش جان بنده بجواهر اخبار سار مستعد گردد و باعث تعمیر خاندان به حدود و رسوم جوامع مراحم و موانع بامکلام معرف ـ و درین وقت سلالة العلماء مولنا نعمت الله را فرستاده شده است ـ ترقب آنکه آنچه مولانای مذکور بسمع خدام معروض دارد ، ملتمس و مامول او را بسمع قبول سامع آید و مولانای مذکور را هرچه زود تر راجع گردانند ـ زیادت برین بحذرات ملتمسات را علی و حلل کتاب علی نصاحب و رخساره اخلاص را بوسمهٔ حروف کتابت و سربیاب سسبهات خاص نپرداخت ـ ظلال اقبال شالس بر مفارق اکابر و اصاغر انام ممدود و مستدام باد ـ آمین ـ

---

1 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give حلال

2 The same in *BUL* and *AH* but *GI* and *HG* give دوش حسم ساد while *BH* gives دوش حشمان 3 *BH* gives حدید 4 *GI* and *HG* give متقش

حضرت مخدومهٔ جهان ، نتیجهٔ صالحهٔ سلاطین گیلان ، مریم مهد عفت و صلاح ، بلقیس سریر نصف و فلاح ، سلالهٔ ازدواج روز و شب ، خلاصهٔ امتزاج حسب و نسب ، درة التاج تارك عصمت ، بقیهٔ نقیهٔ دودمان سلطنت و حشمت ، و اسطهٔ انتظام امور دهور ، مهر سپهر انس و فراغ جمهور ، نظم :—

بدان سبب که برآئینه اسم تانیث است
بعهد عدل تو خواهد جدا شدن ز ذکور

درون پرده سرای تو روز و شب شب و روز
دو خادم اند یکی عنبر و دگر کافور ۔

لا زال ظلیل ظلها علی مفارق الناس کلها قایما و بقاء ولدها علی سریر الملک والعدل دایما ، منظور نظر سکان سما و مشهود بصر قطان خطهٔ غبرا باد ۔ بندهٔ اخلاص هنر ، که شاخسار لسانش در جویبار دهان ثمر ثنای آنحضرت مثمراست و درر غرر اعتقاد درج درونش از دراری فلک نیلگون انور ، نطائف[1] تحیات لایقه ، که از فوایح ازهار اخلاص پاکش دماغ سکان زاغ افلاك معطر گردد ، ولطایف تسلیمات شایقه ، که از سواد زلف حروف و خال نقاط ش انسان عین کروبیان ملاء اعلی مسرور آید ، در صباح و مسا بدست برید صبا مبلغ و مهدی میدارد و ناصیهٔ دل در محراب نیاز موضوع است و علم دعا بدست خضوع و خشوع تا سطح فلک تاسع مرفوع که ظلال آفتاب رفعت آن ملک[2] شرعت و سایهٔ قصر قدر فرزند فلک رفعتش مقارن امتداد زمان ممدود باشد وابواب ایوان بقا بر روی حساد دولت و اضداد صولت مسدود ، بالنبی الموعود بالمقام المحمود ۔ این صحیفه الدعا بمداد سواد چشم و قلم مژگان در ماه مبارك رمضان بر صفحهٔ[3] بیاض از موطن دل به سر منزل[4] بیان رسید مبنی برآنکه از وصول مکتوب کرامت مصحوب زنگ کدورت و کروب از آئینهٔ دل مهجور دور گشت و خال مراد در آئینهٔ سطور کتاب منظور آمد و به کواکب کلمات مسرت مقرونش غیاهب عموم خاطر محزون بالکلیه زایل گشت و قافلهٔ حصول مراد در ساحت صدر صفهٔ فواد نازل شد ۔ بیت :—

دقیقهای معانیش در سواد حروف
چو در سیاهی شب روشنی پروین بود

---

1 The same in *BH* and *AH*, but *GY*, *BUL* and *HG* give لطایف .
2 *GY* omits آن ملك 3 The same in *BUL* and *AH*, but *GY*, *BH* and *HG* give صحیفه 4 The same in *AH*, but *GY*, *BUL*, *BH* and *HG* omit the expression از موطن دل به سر منزل ۔

اعظم از محمل فلک رابع است و جریان نایر شمسیر ساطعش از اول ربع مسکون تا اقلیم سابع ، همواره جناب سجاعت نصاب ، بسالت انتساب ، مقدم فرسان مضمار وغا ، مفرق صفوف هجوم اعدا، لازال صمصام الاعداء فی هجانه بحراق اللاعب و دماء المحارب مسمسة من بارقة سنة القاضب ، درمصاف و معارك شجعان سالارباد و در فضای میدان یوم التقی الجمعان نامدار ، بمحمدالمختار[1] و آله و اصحابه الابرار - صروف تسلیمات فائحه، که‌داغ فلک[2]و دماغ ملک از روایح[3]طیبه آن معطر باشد ، و فنون تحیات لائحه ، که صومعه سامعه سکان سمای سابعه از پرتو صفای آن منور آید ، قبول فرمایند - و چون ربودن گوی بیان الساع[4]بازوی‌بنان و چوگان براع ضعیف بصفت استماع بود ، اظهار آن خارج حیطه امکان نمود - محبوب جانی عمر باقی سای صهبای‌حصول بلای‌باد-بعدهذا معلوم باد که در اوایل سوال جهان مقال به نو باو احوال بازورگست سعی بر آن که چمن مرام از فیضان غمام الهی محضر است و نوافت مراد ، که محزون کان فواد بود ، بآب دموع و حرارت خشوع در درج حضور آبدار و بحمد - الحمد لله الذی ربی‌سلک امداد العمر بفرید موهبة المامول و توج هامة الهمة بدرة قبول کل مسئول - بیت —

کرمشی تاسپاهی تعمس بی پایان[5]
هیچ‌خواهنده ازین در نه رود بی‌مقصود

میباید که سوابر صورت استقامت حال و استدامت مسرت بال بر جناح حمامهٔ نامهٔ نام ارسال گرداند - همیشه سپای منقشش بمکارم خصال و محاسن فعال سبع باد و سحره مرتسس نه - بم همم ولی نعم نام نامی[6] و رفیع -

---

(۱۱۱)

ما کتب الی بعض نواب السلاطین[7]

تا حال صور احوال در مرآت مثال منظور نظر بال است و طلوع خورشید اقبال از مطلع فیض ارادت حضرت متعال ، همواره صورت عظمت و جلال در آئینه حال

---

1 GY and HG omit المختار 2 GY and HG give کلک while BH gives زاغ فلک 3 The same in GY BUL, BH and HG but AH gives دوائح

4 The same in BUL, BH and AH but GY and HG give السماع

5 HG gives in the margin تا محدود as the variant in the original نسخه from which HG is copied 6 BH gives همم ولی نعم نامی و رفیع

7 The same in AH but GY and HG leave a blank space for the title, while BUL and BH give ما کتب الی بعض نواب الملوک and ما کتب الی بعض نواب الملوک respectively

بود و موجبات تعویق و ادوات تعریق [1] باسرها سائع و دست موانع ایام برصفحهٔ سینهٔ مرام واقع ، بمیتواند که عنان عزیمت حدمت بصوب آنحضرت آسمان عظمت معطوف گرداند [2] و عامهٔ کرامت علامت ملازمت برشامهٔ حیات ملفوف دارد ، ، لاجرم بر مقتضای ادا لم یدرک الکل لم یترک الکل واجب دید [3] که خود را دره وار معروض نظر آفتاب کردار گرداند ـ بنابرین جمهرهٔ اخلاص دل معروف را بحط و خال نقاط و حروف پرداختن و صورت حسن طویت را در مرآت کلمات ظاهر ساختن واجب و لازم دید ـ مسئول و ماسول از محاسن شیم پادشاهانه و مراحم و عواطف خسروانه آنست که بنوعی مبانی [4] اوضاع خاندان بندهٔ ملتاع را بدست تربیت و سقف معمور گرداند که به صرصر اساس حاعت حدیعت لباس و عواصف وسواس [5] اناس حباس اساس سمت نقصان و فتور نیابد ـ بیت :ـ

ای جهانی دیو روشن تو نتائید خدای

نفسی میرن و آفاق منور می کن

و نظر اشفاق از زین الفضلاء مولنا نعمت الله ، که از خلص [6] اصحاب و حامل کتاب است [7] ، دریغ ندارند و رخسار ملتمسات او را بعین قبول نظر فرمایند ـ و ترقب دیگر از وفور کرم بی غایت ، که از لوازم مکارم خاندان نبوت ولایت است، آنکه گردن جامهٔ روان را به ارسال کتاب و اوامر سعادت نشان مطوق گردانند ـ و این احسان تام را با سایر الطاف عام ملحق فرمایند ـ زیادت برین تشحصات تراکیب خاص عارض ماهیت اخلاص به ساحت و اذان و احساد کلام را بتعلق ارواح معانی به پرداخت ـ همواره قباب قصر سدره حبابس آشیان های دولت و و سلطنت باد و خیام آسمان انتظام خلافت و احتشامت راسخ بطناب ابد الاباد ، بمحمد واٰلہ الامجاد ـ

---

(۱۱۰)

مما کتب الی بعض الشجعان [8] ـ

تا فلک تدویر بهرام با نام ، که سه سالار افلاك مینا فام است ، درنظر عقل

---

1 *GY* and *HG* give تعریق 2 *AH* gives گرداند 3 *HG* omits دید
4. *GY* and *HG* give بنوعی که مبانی 5. *GY* and *HG* omit وسواس 6 *BH* gives اخلص
7. *GY* and *HG* omit است 8 The same in *BUL* and *AH*, but *GY*, *BH* and *HG* give مما کتب الی بعض الامراء .

فلم تک تصلح الا له
و لم تک تصلح الا لها

رب کما جعلت قواد الملک الی عهد عدله سامیا و ادنی نعمه علی بدایع اوصاف الملوک [1] قایما ، اجعل اخمص قدم سلطنته علی هامات الملوک واقعا و تعریف دولته لما یهواه[2] جامعا و ما تخشه مانعا الی یوم القیام باد ـ مخلص مخصص، که من المهد الی هذا [3] العهد لوای ولای آن خاندان بر دوش جانش مرفوع است و خطبه ثنا و دعای آن دودمان بر مدارج مخارج از خطیب لسانش مسموع، درر [4] جواهر دعوات ، که بر و دوش حور و سروش بآن مشرف باشد ، و گردن و گوش روح و هوش بآن مزین و مشنف ، بجذب زبان بصدق جنان در عدد آیات حرکات سماوی از بحر صدوق جان راویست ـ مصرع —

یارب دعای خسته دلان مستجاب کن

خاطر شهجور مستهام مخواست که علم اعلام شوق و عرام به موبت مداد و معونت اقلام در مصاف اوصاف و معارک کلام قایم دارد ، اما قلم هندی سواد را به قوت و اقتدار آنست که خود را از سر ضلالت و عناد در آتش بیان لوعت فوادمحرق گرداند وخسته مار زبان را به تمکین آن که سورت اشتعال بال را بانصباب [5] قطرات زلال مقال فرو نشاند ـ سلطان ازل و [6] پادشاه تحت لم یزل تاج [7] ادراک جلست آن فریدون فر[8] بر تارک باصره مردم بعمر موصوع داراد [9] و سرط و علت حصول این دولت به اسعاد عنایت ازلی و امداد حمایت لم یزلی مجموع گرداناد ، بالنون و الصاد ـ این نامه اخلاص نشان[10] به بنان انسان عین و نوک مژگان در اواخر شهر رمضان سمت تحریر و بیان یافت مبنی برآنکه بعنایت حضرت متعال و شکوه همت آن خورشید مثال اصداف ضمیر زمان ، که بحار و لئال اند ، مشحون دررحصول آمال اند ومبانی احوال مصون از تعرض دست اختلال ـ الحمد لله الذی من سأله اجاب و من استوهب من حضرته ماجاب بعد هذا بر رای جهان آرای ،که فتاح مغالق مشکلها و دستگیر مزالق دلها است ، واضح و لایح باد که چون مضمون سحره اخلاص سرا کم و دریای بی انتهای شوق حد نشناس متلاطم

1 *BH* omits the expression ال عهد عدله ساميا و ادنى نعمة على بدايع اوصاف الملوك
2 *AH* gives لما يهوى 3 *GY* and *HG* omit هذا 4 *GY* and *HG* give در
5 The same in *GY* and *HG* but *BUL BH* and *AH* omit قطرات
6 The same in *BUL, BH* and *AH* but *GY* and *HG* give سلطان ازل که
7 *BUL* omits تاج 8 *BUL* omits فر 9 The same in *HG* but *GY BUL, BH* and *AH* give دارد 10 *GY* and *HG* give اخلاص انشان

ظہور تاثیر عالم ارواح در نقویم امتزاح صور اسماح نه محتاج ایصاح زیرا که صباحت وجه صباح مستغنی از استضائ[1] نور مصباح است ـ بنابرین بی اختیار غصون انامل بنسیم محبت دل در حرکت آمده صورت اتحاد در آئینهٔ مصقول قولی ظاهر گشت ـ توقع که بعد ازین سفینهٔ موافقت[2] برياح مصادقت و شراع نامه و دعامهٔ خامه جاری گردانندو ظلام بیگانگی بالتماع شعاع یگانگی از صفحهٔ وجود متواری دانند ـ زیادت برین سمع راز را در احسن اسالیب حقیقت و مجاز نه افروخت و بیش ازین کسوت مقال بر قامت مقتضی‌حال به دوخت ـ همیشه نقا به سرو استقامت و ارتفا موشح و بستان روضهٔ بستان خاطر عاطر بتواتر تقاطر فیض الهی مرشح باد، بالاقطاب والاوتاد ـ

---

(۱۰۹)

ما کتب الی جناب جامع مآثر السلطنه و السیادة سلطان علی ابن سلطان محمد الکیلانی دام ظلالها ـ

تا کوکب [3] ختم خلافت و نور افتتاح ظهور ولایت از افق ذات هدایت آیت مرتضی مستعلی است و بدر کمال درایت [4] آنحضرت از اشعهٔ مهر حضرت خورشید رایت سید انبیا حلی ، سد نظام عالم و روشنی فواد اولاد آدم منسوب بالتماع سلطنت خورشید شعاع و امتداد ظلال فلک اتساع آن جمشید قدر خورشید صدر پادشاه جهان جود و داد، سلیل سلاطین نبی نژاد ، فرد :—

روزیکه حق اساس بنای جهان نهاد
بر وضع قصر قدر تو نه آسمان نهاد

شهنشاه ظهور عادت ، مغمور سعادت ، جامع نسب سلطنت و نسبت سیادت، سایه نشین چتر و آتیناه الحکم صبیا ، آئینهٔ جمال کمال و رفعناه مکانا علیا ، یا من اضواء ثواقب مناقبه اظهر من لمعان الکواکب و جریان اقلامه فی الکتابة کسریان عوالیه فی الکتایب ، شعر :—

اتته الخلافه [5] منقادة
الیه تجرر اذیالها

---

1 The same in *BH* and *AH*, but *GY*, *BUL* and *HG* give اضاءت
2 The same in *AH*, but *GY*, *BUL* and *HG* give مرافقت, while *BH* gives مرافعت
3 The same in *GY*, *BUL*, *BH* and *AH*, but *HG* gives کواکب
4. The same in *GY*, *BUL*, *BH* and *HG*, but *AH* gives بدایت.
5. *AH* gives اتته خلافة.

گل بر استماع معانی بلبل مصروف باشد و عنان سمند صبا و عزم شهسوار نکهت مشکسار[1] بطرف گلشن باغ معطوف ، مشام ائمه امم[2] از فوایح شمایل و شیم آن مجمع لوازم وزارت ، و منبع شرایط و ارکان امارت ، قدوه[3] ملاذ محامد ، مرآت جمال صفات اماجد ، جامعه انوار آثار نعم ، رافع ظلام غمام ستم ، مسمار ایوان رافت ، مستشار دیوان خلافت ، مهر سپهر استحقاق مناصب ، هویت مکارم اخلاق و محاسن مناقب ،مظهر قهرمان دوایر تدبیر ، ناظر محدرات سرا پرده تقدیر ، الذی یصدر المکرمات عن دانه وحوبالا تبرعا و تطهرسرف التواضع عنه ترفعا لا تصرعا ، لازال نسخة[4] خاطره درة تاج الافکار و ثمرة شجره ضمیره[5] باکورة بستان الانظار معطر و مسترح باد ، محمد و الاولاد ـ محب مشتاق ، که رخساره ماه خلوص وفاقش مصون از عروض لطمه محاق نفاقست و واسطه قلاده ورد زبانش ذکر اسبال ذات آن یگانه آفاق ، بطایف دعوات مستجاب السماء ، که مرغان نسیمی اخلاص آن بر دروه فلک اجابت طایر اند و عنادص صفا و ولا پیرامون کعبه قربت قبول دایر ، از افتتاح صباح تا اختتام رواح سایر میدارد ـ و چون طایر مقال را نه قوت و استقلال آنست که درهوای بیان سوی بال گستر د وساحل علم را نه قدرت و مجال که در موادی بوادی سرح آن مجال قدم نهد ، لاجرم دل محزون را بقرار وسکون مستوی وطوامیر بسط و شاسر بسط آنرا به دست اضطرار واضطار مطوی ساخت ـ گردن شجر جابه در شگوفه التما محلی باد و ساحت بال از ظلام هجر و ملال بلمعات نور وصال منجلی ـ این صحیفه محبت مواد از دارالخلافة محمد آباد بلباس عباسی سواد موسوم و مرسوم گشت مبنی بر آنکه اگرچه کوکب اتفاق اعتناق صوری بواسطهٔ تراکم غمام موانع ضروری در حجاب دوری مستوری بوده است ، اما فوایح ازهار سار ، که ازگلشن شمایل آن فضایل شعار متواتر واصل است ، مشام جان و جنان را جنان معطرمیدارد که بلبل لسان بذکر اطوار آن والا تبار بآنه کریمه و رنگ تعلق ناسفه و محارد، گفتار و بدکاراست شعر —

و انی و ان لم القی محمدا و اهله

لمحترق الاحشاء شوق الی محمد

وابن سعی از مواهب و مجالست روحانی است که محرک سلسله محبت عالم جسمانی آمده است ، چه یقین است که موسس مبانی وداد اساد کارخانه اتحاد است و

---

1 The same in GY and HG but BUL gives مشکسان BH gives مشک سا while AH omits سار and gives مشک only 2 BH omits امم 3 The same in GY AH and HG but BUL and BH give قدوة الاشتات and قدو الا ماثل respectively 4 BH gives سحب 5 GY and HG give ضمیر

خبر من برساید بمرغان چمن
که هم‌آواز شما در قفسی[2] افتاد است

و باوجود آنکه نهال وداد در جویبار فواد صف در صف است و عوانی یگانگی در بزم جان کف برکف [2]، و بلبل جان از مبدأ لامکان تا این زمان، که مقید مضیق جهان است، بر مقتضی فا تعارف منها ایتلف بر گل جمال آن مظهر کمال نالان۔

بیت :— ازدم شام ازل تا بامداد آب وگل
تا تو شیدوست جام بی تو کی بودست دل

باز درین زمان مجددا چندان صدای محاسن خلال [3] و ندای مکارم خصال انجاب فضایل مآل از روزنهٔ سامعه در صومعهٔ بال نازل است که صوفی روان از کثرت ذوق و التیاع در وجد و سماع است و طوطی لسان از شکر شیمت و شعار آن مطلع انوار اسرار بصد زبان در گفتار۔ بیت :—

در ازل طوطی جان با لب تو همدم بود
در جهانش شکرخندهٔ خوش باز ساخت۔

بنابرین چمن حیات این جهانی نفیض سحاب اتحاد روحانی سرسبز و سرو [4] محروطی لسان از نسیم مودت جانی سهتر آمده ازهار نوار وداد از شاخسار شجرهٔ فواد در باغچه گلشن بیان صفت اظهار یافت۔ فرد :—

روی تو دیدم سخنم روی داد
ز آئینه طوطی سخن در فتاد

و چون وضع سابق روحانی مقتضی وضع لاحق جسمانی است، متوقع آنکه ستوابر شبستان دل ملتاع را بنور شمع یراغ منور دارند و طوق گردن فواد را به ذهب آبریز عبارت و جواهر زواهر استعارت مزین گردانند۔ زیادت برین طلام کثرت کلام را آئینهٔ نور وحدت عزام شناخت و بیش ازین عود قلم را بر آتش دل پر الم نه سوخت۔ همواره جمال چهرهٔ مقصودی نقاب سحاب عالم مشهود باد و روشنی ایوان طاق وجودش از اشعهٔ آفتاب فیض وجود، بمحمد الموعود بالمقام المحمود۔

---

(۱۰۸)

مما کتب الی بعض الوزراء

تا ابکار ازهار در صحن چمن بهار از دریچهٔ جوبین اشجار سر بیرون کنند و گوش

---

1. The same in *BUL* and *AH*, but *GY*, *BH* and *HG* give قفصی 2 *GY* and *HG* give کف درکف 3. The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give حلال 4 *HG* omits سرو .

ذات ملکی صفات جناب سیادت نسب ، معارف حسب ، مظهر انوار فضائل انسانی، سرار اللہ بنان افاضی و ادانی، واسطه سلک مقادیر قدر ، آئینه جمال کمال بشر ، تارک تاج سعادت معرفت ، ناظر جمال ذات در زلف و خال صفت ، لازال نظره فی مرآة الکثرة مصروفا الی وجه المقصود ولا یشغله ظلام الحالات عن مشاهدة وحدة الوجود، منظره چهره جلائل مسائل وفضائل خصائل باد - محب صادق الاعتقاد ، که ماده ماهیت ودادش نه چون هیولی جسمانی قابل انفصال است و صورت هویت اعتقادش چون اعراض هیولانی قابل زوال ، وظائف دعوات اجابت مآل ، که عروس مقال آن محلی خشوع و حلی ابتهال مأمول القبول است و صفای رخسار اخلاصش موجب اخلاص بر منصه حصول مسئول ، از ایوان جنان بر سریر لسان مرسل میدارد و از آنجا ببارگاه اجابت منزل میداند نه منصب قلم ناتوان را قوت آنکه باستظهار بنان در میدان بیان سوی جنان قدم تواند نهاد و نه نفس ناطقه را قدرت آنکه بسحاب سحائب خیال باران مسلسل مقال شعله لوعه بال تواند فرو نشاند بلکه حواس مدرکه و قوای محرکه ازشدت سورت آتش اشتیاق در عین احتراق اند و صورت و هیولی باوجود نسبت تلازم بینهما از ضربهٔ حربهٔ فراق در معرض افتراق - شعر —

ای اعظم ماتی ان اشتهد
شتا بها من علی شیء عقدار

لو ان قلبی فی نار لاحرقها
لان اسخانه اذکی من النار

امید واثق است که صهبای اللقا از جام جمال آن خورشید لقا بدست ساقی مردم دیده مشروب جان رمیده آید - شعر —

لعل دهری بعد الیاس یسمحنی
بما احب و ما ارجو[1] من الفرج

این وثاق نامه اشتیاق ختامه از دار السداد محمد آباد سمت سواد یافت سیما آنکه اگرچه علل و شرائط مرام دیدی باسرها مجمع است و دست تطاول موانع از حسب حصول آن مرتفع ، لکن طوطی جان در قفس هجران حیران است و از مؤانست و مصاحبت مرغان ریاض عرفان موسوم بسمت حرمان - بیت —

---

1 *GY* and *HG* give ادجو

و چون آصحاب وزارت مثاب بر تمام اوضاع واقف است و حقیقت حال را بی نقاب ارتیاب عارف، می باید که صاحب قصر قدر آن خاندان را از عروض عار عیب و عار مصون دارد و چهرهٔ ناموس را از زخم ناخن شین و شمار عروس، و اهتمام تمام در ظهور این مرام تقدیم رساند تا در زمان حال و استقبال ممدوح السنهٔ اهل کمال باشد و در نظر پاك اهل ادراك مستحق ثنا و حمد و مستاهل عروج بذروهٔ مجد ـ بنابرین مقدمات واضحة الاسباب چشم داشت آنست که آنجناب در جزئیات و کلیات مهام آنچه لوازم شیم کرام است بظهور رساند و نسیم دولت، که در چمن حیات وزان است، غنیمت دانند ـ شعر :—

اذا هبت ریاحک فاغتنمها

فعقبی کل خافقة سکون

ولا تغفل [1] عن الاحسان فیها

فلا تدری السکون متی یکون

و درینوقت زبده الفضلاء مولنا نعمة الله، که موصوف بصفت رسالت است، در استماع پیغام و اتمام پیامش بر اقتضای درایت آن فراست هدایت کمال اهتمام دریغ نه دارند و مقضی الوطر و مرضی الاثر بر سبیل استعجال عاید گردانند ـ چون اعتماد خاطر بر مکارم شمایل آنجناب حاصل بود [2] ، پس ازین مصالح مبالغه در رواج سطور افروختن و شمع تاکید در لگن الفاظ و عبارت سوختن خلاف مقتضی ظاهر و مستهی خاطر بود ـ همواره در تحصیل خصایص حسن خصایل فایق باد و مسند رتبتش استناد دولت را لایق ـ

---

(۱۰۷)

مما کتب الی بعض عرفاء افاضل السادات

تا بعداد امواج بحر زخار در نظر حسی سیار و بعین تحقیق محض نمودار است و بمانیس کثرت صور عدد فی الحقیقت بحسب اعتبار و از روی عین حال صورت واحد در مراتب بیشمار ـ بیت :—

این وحدت محض است که از کثرت تکرار
گه اربعه و گاه ثلاثه است و گه اثنین[3]

---

1 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give تعتل , while *BH* gives یعتل 2 *GY* and *HG* omit بود 3. *GY* and *HG* give استاد
4. The same in all the *MSS* collated.

ورازنه سمعة فی‌الاعراف و السنة الاماجد مجلمه فی تعریفه بدایع الاوصاف ، سبب ارتباط قلوب کرام و موجب بلوغ مطلوب انام باد ـ بعاین‌نمات وافیه، که از نسیم صفای آن نفس[1] ازهار ریاض ولا واضح باشد و از فواتح روایح آن تعطر[2] مشام جان لایح ، بر ولی ترادف و توالی بهار و لیالی سواتر مرسل است ـ اگر بیان سوق و غرام به بسط کلام و ضبط قوانین رعایت مقتضی المقام سمت انتها واختتام[3] می‌پذیرفت ، غبار ملال از ساحت بال بجاروب مقال مرتفعت ، لیکن‌چون شرح آن ازحیطه بیان بیرون بود و از احاطه زبان افزون، دست قلم‌از دامن‌بیان آن کوتاه داشت ، وبعم کمیت آن در مزارع حروف و الفاظ نگاشت ـ صورت التجا در آینهٔ حیات و بها سطور باد و عسکر وصال در معارک مه و سال مظفر و منصور ـ این کتاب محبت مواد بعلم وداد و مداد اعاد از دارالامان محمد آباد سمت سواد یافت مبنی بر آنکه برجیس حصول مرام از مطالع بروج ایام طالع است‌و اسعهٔ استقامت امور از افق اعوام و سپهور لامع ـ الحمدلله الذی زین باج الفواد بدره حصول المراد و ازال ظلام الحرمان عن‌فسحة ساحة الجنان ـ بعد هذا بر ضمیر منیر ، که آینه صورت حسن پذیر است ، مخفی نماند که کمیت اعتلای لوای خاندان انتحاب در اقطار و اکناف تمام‌بلدان خصوصا در عرصه دار المرزکیلان کالشمس فی اوقات الهواجر بر تمام اکابر و اصاغر ظاهر است و نور رعایت مرضی سلاطین و خواقین ماضی بر سکان و قطان آن اراضی از غایت ظهور مستغنی از دلیل باهر ـ وآنصاف، که بدیده عقل و بصره حواس خمس‌هویت وقایع یوم‌را از روزنهٔ انس‌ناظر است ،تمام احوال را بر سبیل‌تفصیل و اجمال در خزانه خاطر و قوت باصره حاضر دارد وغالبا ماند اسمعای حال صباح از عروض وساح مصباح‌از بیان آن مستغنی خواهد بود ـ و از دود ملال ، که از آتش حسد[4] فرقه اردال ظاهرگشته بود و بسبب آن در فضای حال بعضی از متعلقان‌ظلمت احلال ظهور نمود[5] اصحاب کیاست‌آب میدانند که حدوث آن امر نه از سلاطین عالی قدر بود بلکه جماعت حدیث طبیعت خانت بمقاعت منشأ آن شناعت بودند ـ بیت —

ز بدگوهران بد نباشد عجب
سیاهی بریدن نشاید ز شب

---

1 GY and HG give تنفس but BH gives نفس 2 HG gives معطر but BH gives سطر 3 GY and HG give اسام BH gives اختتام

4 The same in BUL, BH and AH but GY and HG omit آتش حسد

5 The same in BH and AH but GY and HG give نماید while BUL gives ظهور یافته بود

در بس [1] آئینه طوطی صفتم داشته اند
آنچه استاد ازل گفت " بگو "، میگویم

و هیچ شک نیست که مناسبت و مطابقت اصناف متصمن و مستلزم کمالِ ایتلاف اسمت که نسبة الحسب اقرب من قربة النسب ـ و فی الحقیقه ازهار آثار ، که در جنس سعار و دثار صفت اظهار میپاید ، از نسیم مهب عالم روحانی است و افراد انسان نسبت مورد بودن آن به اختیار منسوب اند و از روی تحقیق کسوت اختیار حقیقی از دوش هوس ایشان مسلوب است ـ بیت :—

هم بگو بو هم تو بسو هم بو ناس
ماهمه لاسیم با چیدین براس

چون تاثر جهان جسمانی از تاثیر دست عالم روحانی و حال این حال در آئینهٔ ضمیر آن جناب ظاهر ، چه احتیاج بتحریر و تقریر باهر است ـ بیت :—

در سام حیرت از ره ارساد عقل را
فکرت سوی خطهٔ ادراک رهبر است

توقع چنانست که نظر کمال موالفت ازلی ، که سبب نام ارتباط لم یزلی است ، فرسوده [2] گلشن چمن دل احباب را بتقاطر الفاظ سحاب کتاب سرسبز دارند و صوبر دل را بنسیم خطاب عنبر شمیم بهتر ـ زیادت برین مشاغل [3] موجبات ایتلاف در مصاف مضمار اوصاف به افروخت و لباس عباسی اساس مداد بر قامت سرو [4] استقامت اتحاد نه دوخت ـ همواره سفاین آمالش بر سواحل امال واصل باد و سهام صایب تدبیرش از شست فکر و بازوی ضمیر بر هدف مقصود نازل ـ

---

(۱۰۶)

مما کتب الی بعض الوزرا

بانفس طبعی [5] در جسم سبب عدم بلاشی است و ازامتزاج و ازدواج عناصر اربعه موالید ثلاثه باشی ، نفس شریف و عنصر لطیف جناب صدر دیوان وزارت ، بدر آسمان صدارت ، جامع شرایط و ارکان قربت ، رافع مبانی علو رتبت ، واضع ضوابط نظم امور ، مشکور جنان و مذکور لسان جمهور ، لازالت قلوب الاکابر

---

1 The same in *AH*, but *GY*, *BUL*, *BH* and *HG* give در 2. The same in *GY* and *HG*, but *BUL*, *BH* and *AH* omit فرسوده 3. The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give مثال, while *BH* puts مشاعل.
4 *AH* gives سراپا 5 *HG* gives طبعی

لقد ورث العلماء من قومه العلی
هم السادة[1] السم الانوف[2] ذو القدر

مامک عمان نور[3] پلسب تدبیر ، ناظر حال امر درآیینهٔ تقدیر ، الذی صار مسرق دانه لکواکب المناقب مطلعا[4] ومنهل بنانه الحمل[5] لقوافل الفضائل مسرعا ، لازال ۱۰ بهوی خاطره باسره مجمعا وعلم علائه علی ذری قمة الخضراء مرتفعا فائم و دائم باد ـ محب محرق البال ، که باستماع محاسن خصال آن فضائل مئال غلغل[6] زلال و صالست و صوق موادش در حلقه وداد از ذکر مکارم خلائس در وجد و حال ، بیت —

باد بده هرآن کسی که نام تو شنید
دل نامرد تو کرد و مهر تو گزید

درر غرر تحیات ، که پرورده دریای محیط ولا و مرطهٔ گوش سحه طرازان ملاء اعلی است ، در سطان اجابت دعا بر جناح هدهد صبا سلخ[7] و سهدی مدارد[8] و حون[9] لسان در دار الملک اتحاد ترجمان عاملان حسن و عمل است و هر دو از دیوان ازل در ادراک کیف سواق و غرام مسوب به عزل ، بنابرین علم علم و بیان بیاد ارادت ایشان حاذق و موت ناطقه زبان بدستور آن دو کاردان در دیوان بیان ناطق ، بالضرورت ورای قرار و سکون سبلی ندند و عمر از سکوت و صموت دلیلی نیافت[10] ـ لاجرم زمام یراع از صوب سرح البیاع صروف بسمت دعای مرغب التما معطوف داشته آمد ـ کرامت ملاقات حسانی ، که عنوان صحیفهٔ کامرانی و فهرست کتاب شادمانی است ، معدر و میسر حاد بالنبی و آله والاولاد ـ این صحیفة الاتحاد از دارالسداد محمد آباد سمت سواد یافت مبنی بر تقدیم مقدمات یگانگی[11] و تمهید آثار یگانگی و تاسیس مبانی محبت مجدده بر وضع مصور مدمجهٔ مسیده الارواح جنود مجنده تا لسان قال بر صدق حال ناطق باشد و صورت مقال با معنی ایتلاف ازل الآزال مطابق ـ بیت —

---

1 The same in *GY BUL*, *BH* and *HG* but *AH* gives هم السادات 2 *BH* gives الانوف 3 اللم الانوف *GY* and *HG* give قرونه 3 *BH* gives مطلا
4 The same in *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give منه الحمیل while *BUL* gives الحیاة 5 *GY* and *HG* give علیل 6 *GY* and *HG* give صاح
7 *GY* and *HG* omit وسهدی مدار 8 *AH* gives وحس 9 *BUL* omits the passage بنابرین علم الم و بیان بیاد ... عمر از سکوت و صموت دلیل نیافت
10 *HG* omits the words وتمهید آثار یگانگی

روزم تو برفروز و سم را تو سوربخش
کین کار تست کار مه و آفتاب نیست

و دست امل بر دامن مکرمت آن جمشید حشمت ملصوق است و کمند رجا بر کنگرهٔ قصر قدر آن فریدون فرموثوق که کسوت اسهاب و اطناب کلام بر قامت عذر الحاح و ابرام قاصر دانند و صفحهٔ رخسارهٔ عبارات را، که تراکم غبار جرأت و جسارت بر آن ظاهراست ، بسحاب فیض عفو و اغماض پاک فرمایند و اتم امانی ، که خلاصهٔ کتابهٔ جارطاق ارتقای این جهانیست ، آنست که سلک امتداد حیات بندهٔ اخلاص نیات [1] را به درر اوامر سعادت مظاهر محلی گردانند و بصر حسن و بصیرت خاطرش به مراود اقلام و سواد کتاب کحل قام مجلی فرمایند[2]۔

نظم :— در دیده از سواد خط سرمه گر کشم
کحل الجواهریست که آن در بصر کشم
شب تاب [3] گوهر خط تو چون رسد بمن
آب بقا ز ظلمت خط تو در کشم

زیادت برین خدود بیاض[4] بغبار عرض را[5] اعراض معبرساحت و چهرهٔ مخدرهٔ اخلاص را، که رشک رخسارهٔ ماه و حور است ، برپاحین خطوط مخضرنگردانید [6] ـ همواره شجرهٔ طیبهٔ خلافتش از وفور نسیم عدل و رافت در اهتزاز و عوالی منابر بذکر القاب خورشید مآثرش سپهر مهر اعزاز باد ، بمحمد والاولاد ـ

(۱۰۵)

مما کتب الی بعض افاضل السادات

تا قوام عالم هیولانی و نظام سلک امور این جهانی منوط و مربوط بقدرت حضرت باریست و سفینهٔ جاریهٔ آسمان در بحر بیکران امکان بصدمهٔ باد ارادت جاری ، قوایم بنای فکر جلیل و دعایم اساس ذکر جمیل به اهتمام خاطر ثاقب و رای صایب جناب صدر لایق قدر فایق غرهٔ جبههٔ [7] سعادت، طرهٔ وجنهٔ سیادت ، شعر :—

1. *BH* gives بندهٔ اخلاصات را 2 *BH* omits the expression و بصر حسن و بصیرت مجلی فرمایند 3 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give گوهری 4 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* omit را . 5. *AH* gives عروض 6 The same in *BUL*, but *GY* and *HG* give بگردانیده , while *BH* gives مخضر نگردانید , *AH* on the other hand gives مخضر بگرداند
7 The same in *GY*, *BUL* and *AH*, but *BH* gives وجه ; while *HG* gives جبهه .

حس آن حط کرامت قرین حد ما آسک وکن[6] من‌الشاکرین مسطورست و در حهره رسد و قبولش مضمون خطاب هذا عطاونا فامنن او امسک بغیرحساب مسطور ـ اللهم کما وصلنی ببلوغ [1] الاموال کله ، اورزنی صرف جمع ما انعمت[2] علی فما حلقته لاجله ـ بعد هذا بر خاطر سلسال تمثال ، که منهل سوارد کمال و مورد فواضل فیض عقل فعال است ، معروض میدارد که باعث ارسال فرزند عبدالله بآن آستان عالم پناه، که قبله های اهل جاه و قبله‌گاه اهل‌ساعت و اسماء است ، آن بود که حون هامه همس بعنایهٔ حدمت کرامت سمت موفق آید و از مصدر دانش صور اعمال حمیده[3] و حصال پسندیده مستفید نماند ، بیت —

آری بصوب مدد و تربیت سود
باران ویراگ وگل گهر و اطلس و عسل

و قطره وجودش در حر تربیت وجود در فرید سلک زمان و واسطه قلاده ناموس خاندان گردد ـ شعر —

فمن حل ذالک الباب حل بروضه
و نال لاسباب[4] السموات سلما

و از سحرهٔ دانش بالنعات آن حورشید سپاه ازهار محاسن صفات مستحرج سود و در درج بالش بلست شعف آن محمد حصال حواهر زواهر حسن‌حلال[5] مدرج ـ لمولفه —

ی تربیت زابر عطای تو همچکس
از بوستان عمر نه چیند گل دول
اسعد ز سعد اصغر و اکبر سود نفس
گر یابد از تو یک نظر تربیت زحل

اکنون احل ملتمس از حدام مسیح نفس آنست که خاطر خورسند سعاع و فرمان جهان مطاع به اصلاح حال و انتمای احلال او سایع و جاری گردد تا ظلام غم از باطن بنده احلاص دوام سواری سود و صدای نعمر خاندان بسمع بنده محلص الحان واصل آید و بصیقل النفات آن سکندر صفات از آینه حیات رنگ کدورات[6] زایل نماند ـ بیت —

---

1 *GY* and *HG* give وکر 2 The same in *BH* *GY* and *HG* but *BUL* and *AH* give طرخ 2 *BUL* gives سب 3 The same in *AH* but *GY* *BUL*, *BH* and *HG* give حیله 4 The same in *BUL* and *BH* but *GY* and *HG* omit و while *AH* gives وگال لاسلب 5 The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give حلال 6 The same in *BUL* *BH* and *HG* but *GY* and *AH* give کدورت

خلافتش مانند مرکز عالم مستقر[1] و راسخ باشد و شرفات غرفات[2] قصر قطب ساس
مثابهٔ محدد[3] جهات سامح ـ بیت :—

رخسارهٔ بدور دعاهای مستجاب
از نور آفتاب اجابت منیر باد

صیاد قلم عنکبوت شعار راجه قوت و اقتدار آنست که شهباز شوق و غرام را بدام
سطوم کلام و دانهٔ منثور استعارت[4] و ایهام صید نواند کرد و مشاطهٔ ناطقه راجه
نیروی و یارای آن که از چهرهٔ مخدرهٔ بیان التیاع نقاب استحالت وامتناع برداشته بر
سریر امکان و منصهٔ عیان نشاند ـ بیت :—

مشکل عشق نه در حوصلهٔ دانش ماست
حل این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد

بنابرین مجمروار پای بیان در دامن احتصار کشیده داشت و کیفیت دل ملتاع را
بادراک خاطر خورشید شعاع واگذاشت ـ بیت :—

غیر نطق و غیر ایما و سجل
صد هزاران ترجمان خیزد ز دل
زانکه دل جوهر بود گفتن عرض
پس طفیل آمد عرض جوهر غرض

شرف تقبیل انامل ابر نایل، که انهار بحر افاضت فواصل اند و اشکال اظافیر هلال
مماثلش غرر شهور اعیاد افاضل، بوجهی که التیاع حال آن از عین الکمال مصون
باشد و از نقاب موانع ومانع مامون، از محض فیض عام مرزوق خاطر مهجور مستهام
باد ـ فرد :—

شاه نشین چشم من تکیه گه خیال تست
ای شه آفرین قرین بی تو مباد جای تو

این صحیفة الدعا، که کسوت اختراع و انشاءش بدست استاد کمال صفا منسوج
کارخانهٔ بال است، در اوایل سوال سلوس عروس ابلاغ و ارسال گشت مبنی ازآنکه
اطفال آمال گوناگون، که از دست دایهٔ[5] دهر بوقلمون موضوع مهد خاطر
محزون بودند، بعنایت بیغایت الهی و میمنت همت شهنشاهی در صفحهٔ صحیفهٔ

---

1. *AH* gives مانند مرکز عالم حیا مستقر 2 All the *MSS* give شردات و عرفات
3. The same in *BUL* and *BH*, but *GY* and *HG* give مثله محدد, while *AH* gives شابه محدود 4 *GY* and *HG* give استعارات 5. *AH* omits دایه .

اسهل حلائف ، حام جیهان نمای صور عاطفت ، مسمم ماهیت کمال اوصاف، مقوم نوع عال و صف انصاف، مرآت معلومات عمل عاسر، حلاصهٔ تابر و نابر افلاك و عامدر ، فیاص ریاص ملوب اعداد و اودا ، مایه سس حر آنکم الله مالم یوت احدا ، بیت —

ای آسان درگه تو مطلع امل
وی آسس کسوت تو مسرق سحا

امام مسحد اقصی پادساهی ، سیاق مدان رهان سهنشاهی ، مسطور انوار فیص رحمت رب ، مطهر آثار کمال سلطنت و جمال سست ، شعر —

الم تر ان الله اعطاك سورة
تری کل ملک عندها یتذبذب
لانک سمس والملوك کواکب
اذا طلعت لم یبد منهن کوکب

یا من سمی [1]السمس ان یکون[2] علی هامة قدره عامة [3] و یرجی الهلال ان یصیر علی انامل اسارة امره ملامة ، لازال سلطانا علی ارض [4] سمسها السماء بسلها و طیبها عروس السیم عر دیلها فی سعد لا یمارق عن حده و ملک لاسعی لاحد من بعده، ساداں و فرهاں باد ، بالسی السه و عریه و بسه ـ بنده احلاص توام که مدکر لساس در حلمه دکر و بیان ناسحه درر اسان مسعل بدکر سکر آن سلیمان شانست و زلال صمای عقیدت حاسی ار حسمه سار دهان بر جو سار ربان روان ، بیت —

گسه دهان‌حسمه، ربان جوی آن
آب ما گسه در آن جو روان

سای دعوات مرور ، که هاکل نور و سواکل جور گرد منظر فور ار ساحت قصور آن عاروب اهداب دور گرداند ، و عوانی حدمات قبول ماسول احابت مسول ، که صموت جمال رحسار احتصاصس روسی عیون رفسان فلک و خال جهره حسن اعتقادس اسان عین قلسان ملک باشد ، ار سر مسرل عجز و ابهال مایل فلک ابلاغ و ارسال گردانید ، و سحوق رایت رجا ملصوق درو قبهٔ مباسب و دست ساحسار سجره دعا معانق گردن سدره المنتهی ، که اساس بیان [5] سلطنت و

1 *BH* omits من and gives تسمی in place of سمی 2 The same in *GY BUL, AH* and *HG* but *BH* gives تکون 3 The same in *BUL BH* and *AH* but *GY* and *HG* give عامة 4 *BH* gives ارضی 5 The same in *BUL, BH* and *AH* but *GY* and *HG* omit بنیاد

اکنون ملتمس بال بربان قال و حال آنست که آفتاب نظر کیمیا اثر به تربیت مس وجود این بیچاره مصروف گردانند و عامهٔ همت را بر[1] هامهٔ این بی سمت و قیمت، که سرگشتهٔ بادیهٔ ظلمت است[2]، از سر شفقت و مرحمت ملفوف دارند ـ بیت :—

همه عالم نگران تا نظر بخت بلند
بر که افتد که تو یکدم نگرانش باشی

تا باشد که از طلوع شمس همت آن شهباز عوالم حسن عنایت تیرگی گوناگون از پیشگاه دل شکستهٔ محزون مرتفع گردد و شرایط و ارکان روشنی درون بحدیقهٔ عنایت حضرت بیچون مجتمع ـ بیت :—

روشنی از خاطرت خواهم نه از خورشید و ماه
باوجود شه کجا داریم پروای سپاه

شعر :— لم یبق غیرک انسان یلاذ به
فلا برحت لعین الدهر انسانا

زیادت برین رخسارهٔ حسن اعتقاد را سوک نوک قلم مجروح ساخت و بیش ازین ساحت قصر اخلاص را ببساط بسط عبارت و نقوش صروف استعارت بپرداخت ـ ظلال حضرت سدره مماثل آن مالک ممالک فضایل، که پناه خستگان صرتهٔ لازب آب و گل است، بر مقتضای امتداد الم تر الی ربک کیف مدالظل ممدود باد و عاقبت سالکان ادویهٔ طلب مقصود از نور هدایت آن گنجور کنوز بدایت و نهایت محمود، بحق ملک الودود ـ

---

(۱۰۴)

ما کتب الی السلطان العادل محمد بن سلطان ناصر کیا الکیلانی ادام الله ظلاله و ابد اجلاله ـ

تاساقی سپهر محتال صهبای ضوء سیال را از صراحی مهر زرین تمثال بکف الخضیب شفق و جام سیمین هلال در بزم سستان مه و سال دایر دارد و دایهٔ هندی سواد شب تار طفلان مهد فلک دوار را، که ثواقب سیار و کواکب ذوات القرار اند، به لبان انوار رضیع اللبان سازد، مواد افراد نوع انسان، که در مکنون بحر امکان و جوهر یکتای درج کون و مکان است، از سلافت احسان و رافت آن جمشید منش، و ادرار عام لطف و انعام آن سکندر داتش، آئینهٔ جمال

---

1. The same in *GY*, *BUL* and *AH*, but *BH* and *HG* omit بر 2 *BH* gives . عدامه همت قیمت که سرگدشت ظلمت است

دانه ناطرة لجمال وجه المقصود و صرت حجة العساب فی نظره اجلی مساهدة[1] الشهود[2] ؛ اسرح بساتم مکارمه[3] ریاض صدور وافدنه و ارفع طلام الکثرة بسعاع یقنه عن بصر بصیره معتقدنه بر سر علیلان آتش سوق بال[4] و غلیلان زلال عین عذب وصال ممد ومستدام دارد ـ محمد خان مسک که عروه الوثقی اعتماد به علو شان و سمو مکان آن صدر صفه اعتاد سبب تعلق روح تن سداند و تحت حساب و چتر لواد را قدوم سلطان وداد آن مالک ملک عرفان سرس سدارد-بیت ـ

عجب روان و تاج دل بی حم عشق هیج نیست
بی خط داغ عاسقی باد سواد تن تلف

سرایف دعوات اجابت آیات ، که در صدف عبارت راهرس مرین تاج تارک خاطر است ولمعۀ اسعه اخلاص و صفای باهرش سور صومعه باطن و سادروان ظاهر ؛ بر جناح حمامه نامه ، که ببال خسوع و سپهر خضوع طایر است ، مبلغ و مرسل سدارد ـ بیت —

هر دعای که سد از بنده بحضرت مرفوع
مستجاب است نعس جون بود از فرط خسوع

بعد از عرض اسکاب بر خاطر خورسید مکانت ، که سور روانای دلها و سربل طلام مسکلها ست ، معروض سدارد که نور دیده حباب از جهره رجای التعاب آن سلطان سریر معرفت ذات و صفات است و غایت مامول طویت و طغرای منسور است تقبیل دست همت آن صاحب لوای مصاف تمکین و ثبات ـ بیت —

بنده طالع آنم که قبول تو یافت
جسم بد دور از آنکس که بحسم تو نکوست

سعر — وادا رست بلحظ[5] طرفک فی العلی
نجما صغیرا[6] صار فوق الانجم

و زلال صفا بخشی دل عطشان و سربت سفای الاصت جان حیران تکر عجایب احوال و ذکر مراتب کمال آن خلاصۀ مظاهر اکوان است ـ بیت —

در خلوت بی گر دلم غافل شود از یاد تو
جانم گریبان گیرد و از خانه بیرون افکند

1 The same in *GY* but *BUL*, *BH* *AH* and *HG* give مشاهد 2 *GY* and *HG* give الشرود 3 The same in *BUL* and *AH* but *GY* *BH* and *HG* give مکارم 4 *GY* and *HG* give بال 5 *AH* gives بلفظ 6 *AH* gives صغیرا صغیر

ما کتب الی جناب العارف الکامل الوالی خلاصة مرور النهار و اللیالی السیخ بایرید الحلخالی ، لازال مخصوصا باللقب الحلی و المنصب العالی ۔

شعر :—

تالق من صنعاء برق فاسرقت
وجوه عرفنا ها علی البعد بالحلی
و کنا علی الاعراف نعرف کلهم
بسیماهم[1] بعد التوسم بالحمی[2]
بدانا [3] بتسلیم رجاء بو اصل
اذاما تعارفنا [4] بداعیه الهوی[5]

چون ارسدنهٔ بارگاه عظمت مصنف [6] اسارت بسارت امارت [7] فما تعارف منها ایتلف بگوش جان و اصل است ، رحسارهٔ الفت روحانی را چه احتیاج به ترئین رسوم اهل رسایل ، که پایمال قدم قلم اوایل و نمودار تمویهات و تکلفات بیحاصل است ، چه ، عیار اسالیب تکلف به فراخور حال یوسف احلاص وتالف است که انا و اتقیاء متی براء من التکلف و الحمدلله ما انا من المتکلفین۔ بنابرین ترک ترویقات استغراق و تعلیق قلاید محامد بقدر اعناق استحقاق اولی و احری دانست ۔ لاجرم مضمون کتاب حامل دعای نافع و ثنای واقع آمد ۔ حضرت حق ، که فیاض ریاض وجود خلق است ، ظلال افضال آن آسمان انوار اسرار الهی و جهان آثار فیض نامتناهی ، فتاح مغالق خزانهٔ دل، دستگیر افتادگان منزالق آب و گل ۔نظم :—

ذات تو از بزرگی آن عالمی است کانرا
آمد سپهر اعظم در قرب استوا ظل

واسطهٔ فیض برکات زمان، فایدهٔ دور حرکات آسمان ، خلاصهٔ تاثیر تقدیر و ناثر[8] مقدور ، اسرف[9] فراید اصداف بحر ظهور ، الذی یسیر الفلک الیه بانامل الاهله[10] فی الآفاق و نور زمانه بنور باطنه الذی کالشمس علی الکواکب فاق ، رب کما جعلت عین[11]

---

1 *HG* gives سماهم 2 *GY* and *HG* give بالحلی 3. *BH* gives رانا
4 The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG*, but *BH* gives تعارقنا 5 The same in *BUL*, *BH* and *HG*, but *GY* and *AH* give بداعة 6. *BH* gives عصمت مصنف, while *AH* gives عصمت مصف 7. The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give ادارت 8. The same in *BUL* and *HG*, but *GY*, *BH* and *AH* give تاثیر 9 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give اشراف
10 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give بانامل الاهله
11. The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give عین

گر بهار عمر باشد بار بر تخت چمن
چتر گل درسر کسی‌ای مرغ[1] خوشخوان غم‌مخور

طائر نامه نام مصاحب شوق و غرام در اواخر شهر صیام ، که واسطهٔ ملاده شهور و اعوام هست ، از آشیانه بال پرواز هوای ابلاغ و ارسال گرفت سی از آنکه شعله آتش فرقت ظاهر محیط بنای قصر خاطر است و کسوف کم متصل کتاب و منفصل الفاظ خطاب برقامت بیان آن قاصر و منظره دیده و در صومعه سامعه بر نظر و خیال آن حال بنسبت عشق مسدود است[2] ـ و صورت این حال در آئینه بال آن صاحب کمال بعین الیقین مشهود ـ فرد —

مراد خاطر ما نیک میداند حبیب اما
تغافل‌میکند زآسان که پنداری نمیداند

و با تقادم ثمار و تلاطم بحر آر از طرف آن واقف خفایای راز صدای کوس استغنا و اضرار بگوش بادی و حاضر و مقیم و مسافر واصل است و قوافل آثار اعراض از سر منزل لسان افراد انسان بمراحل مسامع انس و جان نازل ـ لمولفه —

کان السماء ابل وشمس الضحی طفل

بیت — ‹ لن ترانی › ، میرسد از طور موسی‌را جواب
این همه فریاد مشتاقان ز استغنای اوست

و مکتوب اعجاز اسلوب ، که مظهر آثار پیراهن یوسف و دیده یعقوب بود ، فی الحقیقت مسند احادیث رواه و ساعد دعاوی عداه آمد ـ بیت —

گفتی حدیث دشمن خود ـ رای نشنوم
آری حدیث دشمن خود را شنیده

بنابرین اجرای کلام در عرض آلام غرام خارج مقتضی مرام بود و باوجود انکشاف حال دل و تصدیع خاطر آن ـاب کامل در نظر عقل ممنوع نمود ـ بیت —

عذرا که نانوشته بخواند حدیث عشق
داند که آب دیده وامق رسالت است

ولادت برین مسلات غم از مسراب قلم روان ساخت و سه کمیت براع در مضمار انشای شکایت و اظهار البتاع تاخت ـ همواره آن ذات سپهر صفات ، که واسطه اقامت برکات زمان و رابطه سکون زمین و حرکت آسمان است ، در اصابت قلوب عشاق مهجور قاتفیں الفور باد و التماس طالبان حضور جگر مجرور ، که به لسان دل مکسور مذکور است ، از روی کرم‌ذاتی مقبول ومبرور ، بالشمع المشعع یوم النشور ـ

---

1 *GI* and *HG* omit مرغ 2 *BH* omits است

مردم زهجر ، وندهٔ جاوید کن بوصل [1]
وین جان مالی تو بهل تا برون رود

تا کی دور دموع بالماس سر سر مژه سفتن و غبار هجران ازساحت[2] جان بجاروب زبان رفتن و رشته جان تار هجر سوزان در لگن دل هجران سوختن و چراغ غرام بر مشکوة کلام در انجمن خاطر مستهام افروختن و در جامه عمر وحیات طراز ترجی لعل الله یحدث بعد ذلک امرا دوختن ، و تا چند صورت جمال وصال بقلم موی مژگان بر پیش طاق منظره حسبان نگاشتن ، و امام جوش عرعر قلم و ماموبان [2] انامل پشت خم را در محاریب [3] حروف و صفوف سطور ساجد داشتن وگوی آتش شوق و التیاع بچوگان باد بپای براغ و بیروی باروی اخراع باختن و سهام دعا و پیکان دموع از شست پاک خضوع وکمان کحک رکوع مسلسل انداختن - بیت —

تا کی کبوتر دل چون مرغ نیم بسمل
باشد ز تیر هجرت در خاک وخون طپیده

نه دست دل را قوت رفع بار صبر مانده و نه دوش جان را قدرت احتمال اثقال هجرت

شعر — الم ان للاحباب [4] ان یترحا [5]
وللبعد والهجران ان یترحا [6]

اما هنوز بانامل امید ابواب وصول بشارت نوید مفروع است و نجم رجای وفا در صحن حمی ولا سیلاب سرشک مزروع - شعر —

اذا طب الاذان قلت ذکرتنی
وان خلجت عینی رجوت التلاقیا

نظم — هزار تیغ جفا از تو بر جگر خوردم
خلل پدر نشد ذره [7] از ارادت ما
توی که شاهد جانی باول و آخر
همین بود بس آخرین شهادت ما

---

1 The same in GY BUL, BH and HG but AH gives زندنی 2 The same in BUL and HG but GY gives ماموند BH gives ماموبات while AH puts ماموم 3 The same in BUL, BH and AH but GY and HG give محاریب 4 The same in GY BUL and HG but BH and AH give الاحباب 5 The same in AH but GY and HG give ترحا while BUL gives تمرحا and BH ترحا 6 The same in GY and HG but BUL, BH and AH ان 7 The same in AH but GY BUL, BH and HG omit از

و برهانهٔ همتش عامهٔ اسراهل سلامت و کرامت محسوس آید ـ لیکن چون ضعف و فتور در بیان مراح مسطور بود و نور شیخوخیت و هرم از دیوار تن کمار علی علم میمود ـ بیت :—

لن یرحل السیت عن دار[1] یحل بها
حتی یرحل عنها صاحب الدار

سابرین مدرس مدرسهٔ ضمیر و سهندس کارخانهٔ تدبیر ، که عقل است ، چنان صواب دید که او را بی توقف و اهمال باستان سعادت مال مرسل[2] دار و تا از یمن تربیت آن خورسید ابر خاک وجودش گوهر کان هنر گردد و باغ دماغ اهل کمال از نکهت از هار خصائلش معطر ـ بیت :—

درهٔ دم زهوای تو نزد در عالم
که بیک لحظه چو خورسید جهانگیر نه شد

و ملتمس ثانی از حضرت جهانبانی آنست که نور التفات قمر ظهور بر دیجور احوال معتمد سرور لامع فرماید و کیفیت صلاح امور از معتمد مذکور سمع سریف ، اسمعه الله تعالی بشائر الحبور ، سامع آید ـ و توقع ثالث آنکه خاطر بندهٔ اخلاص بایده را به اوامر و مناسیر بشارت تاثیر محسود خورشید منیر گرداند ـ زیادت برین امام قلم و ماموسان بیان را در محاریب سمراب حروف ساجد نداشت و بیش ازین نهال جرأت و جسارت در جویبار اسالیب عبارت نکاشت ـ نظم :—

اطلس و رشتهٔ قبای نقاش
زآسمان باد و امتداد زمان
باد دست قضا و کلک قدر
کاتب آنچه خواهد از یزدان[3]

---

(۱۰۲)

ما کتب الی جنابه الفاضل العارف مولنا عبدالرحمن الجامی طال بقائه[4]

تا چند در فراق تو[5] از دیده خون رود
و ز سینه آه تا فلک نیلگون رود

---

1 GY and HG give وعن دار 2 GY and HG give موصل 3 BH gives دیوان 4. The same in AH, GY, BUL, BH and HG give ما کتب الی بعض العارفین ادام الله ارشاده 5 The same in BUL, BH and AH, but GY and HG give در فراقت .

اصابت آثار ، معروض میشود که از مکاتیب کسان صادق و اخبار مخلصان غیر مادق چنان معلوم است که فرزند عبدالله بعراهی ناموس و نام را بدست صحبت لئام خاک زده است و دیده بصیرت و سریرت را بدست خصلت مردم بد سیرت پرخاک کرده و مسام جان اودا را به عاقبت مجالست سفها معطر ساخته و آئینه دل احبا را به انفاس قریب مردم نادل رتبت مکدر داشته ـ از استماع این خبر وحشت اثر خرمن امید بعمرخاندان بآتش حرمان و اخران سوخته شد و چراغ ویل و بعرین از مشکوة زبان افروخته گشت و از شعله نار عار دود آه به اوج سما رسید و صدای حیف و افسوس بر قواب نام و ناموس از فرش ثری تا سطح فلک اعلی فرو[1] پیچید ـ

بیت — آه دود آسای گردون سوز آسما ک من
در دل‌سنگین او نگرفت و در خارا گرفت

و مقصود محمود از فرستادن او بآستان دولت پناه آن بود که دیده سر برسر از کحل تربیت آنحضرت به نور حسن سیرت منور آید و نهال دانش[2] از سحاب الطاف بصوب محاسن صفات مثمر ـ و چون درینوقت از مکاتیب اکابر و زبان مردم مسافر خلاف حال مامول مسموع است ، چنان معلوم میشود که تابش خورشید مرحمت آنحضرت از ساحت حال او ممنوع است ـ بیت —

ای آفتاب ملک ازو نور و امکن
وی سایهٔ خدای ازو روی بر ساب[3]

اکنون التماس از آنحضرت فلک اساس آنست که ادبار احوال او را از حسن صحبت ارذال ظاهر فرمایند و در منع حرکات ناسزاست او آثار مهر و قهر ظاهر گردانند ـ

بیت — بتدریج و قرار و انتظام و تربیت گردد
مه نوبدر و باران در وجود سنگ و بحر گوهر

تا باشد که از تاثیر تربیت آن برجیس اثر سنای خصایل او از نحوست مجالست ارذال مامون گردد و ساحت صحبتش از رایحهٔ کریههٔ مفسد و ملحد مصون ـ و همگی همت بنده بران مصروف بود که او را درین جانب چند سال دیگر موقوف دارد تا لوح دلش[4] از نقوش رذایل سافل خالی گردد و حسنه حالش بر قوم حسن خصایل[5] حالی شود ، ، زحساره سعار و دنارش از رحم قلامهٔ ملامهٔ اهل روزگار محروس ماند

1 *GY* and *HG* give فرو پیچید 2 The same in *GY* *BUL* and *HG* but *BH* gives دانش while *AH* gives دانش 3 The same in *BH* and *AH* but *GY* *BUL* and *HG* give ورکتاب وی 4 *HG* gives دانش 5 The same in *BUL*, *BH* *AH* and *HG* but *GY* gives خصال

ورق سوز و قلم بشکن سیاهی زیر دم در کش
ازان کین قصهٔ عشق است در دفتر نمیگنجد

درهٔ سعادت حدث آن جمشید فر در سلک خیط شعاع بصر منظور نظر باد و صنوبر دل، که نشیمن بدرو رجای التقا است[1]، بماء الحیوة وصال سرسبز و غصون اعجاب، که از تطاول آلام هجرت بی حرکت است، به نسیم روح نسیم تلاقی بهتر باد ـ بالنبی و آله الامجاد ـ شعر:—

متی بعد هذا البعد عینی تراکم
و اسمع من تلک الدیار نداکم

بیت:— یارب که آن صبا بوزد کز نسیم او
گردد شمامهٔ کرمش کارساز من

این صحیفه الاستهال، که مسطور دست لوعت بال است و مداد شمرات حروفش اصداع رخسار احلاص دل شعوف، در اواخر ماه رمضان از دار الاعتقاد جان بر سر موضوعهٔ بیان[2] سمت ظهور یافت یعنی ازآنکه دل مهجور موسی کربت، که در ظلام تیه غربت به هجوم سحرهٔ احزان و تعلب فرعون وهامان هجران و اشجان مبتلا بود، به ید بیضای کتاب وگوهر شب تاب مستطاب خطاب بر مقتضای فحوای و ما جعله الله الا بشری بانوار سرور و آثار حبور انس من جانب الطور فایز شد و خاطر فاتر از نقد گنج عبارت و درر غرر مجاز و استعارتش مکنت کامرانی و مکانت دوجهانی را حایز گشت ـ بیت:—

این چه روزیست همایون که مرا روی نمود
صبح بر طالع این روز دعا خواند و دمید

و نوح جان، که از تلاطم دریای فرقت حیران بود و سفینهٔ حیاتش در عین طوفان و جاءهم الموج من کل مکان سرگردان، از مهب[3] عنایت ازلی به هبوب نسیم بشارت ضمیم یا نوح اهبط بسلام منا بر جودی[4] حصول مراد و منی نازل آمد

بیت:— بیا بیا که رحمت نسیم رحمت را
درین جهان ز برای دل رهی آورد

بعد از تقدیم مراسم ثنا وتقویم مبانی استجابت دعا بر رای ملازمان کوا کب انظار[5]

---

1 The same in *BUL* and *BH*, but *GY* and *HG* omit است and give التفات, while *AH* puts التفاتست 2 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give بر سریر موضوعه and omit بیان 3 *HG* gives مهبت
4 The same in *BUL* and *BH*, but *GY*, *AH* and *HG* give ساحل
5. *GY* and *HG* give انتظار

سہر[1] آن خاقان فلک سات است و حسب و حامه ربان ، که سمس دهان است ، مزیں به اررار اسه [2] آن سلطان ملک صفات ـ بیت —

در هر دل و ربان که نه سهر و ثنای تست
غم دیده باد آن دل و بریده آن ربان

صحائف دعوات اجابت بیات ، که وصف کمال احلاص ما کس ورد ملایک ارایک افلاک بود و شرائف مدحات سامی درجات ، که کنه جمال حسن صورت حصوصیاتس[3] خارج حطهٔ ادراک و مجاور موت عقل دراک باشد ، بر سپهر طاوس عموم قصوص رواج و سعار بار اسهب رریں رنگله صباح ابلاغ میدارد ـ و بلست خضوع ربان و حسوع روان[4] لآلی ادعیه واقعه در رسه اسداد رمان مسلک است که هر نقس حشمت و علا ، که بر صفحهٔ اعاد و ابسا ار نوک قلم اساد کارخانه تعرمں سله پیدا مسسود ، و هر صورت نصرت و عظمت ، که ار نتق سرا پرده ان یصبر کمابد فلاغالب لکم هویدا مگردد ، نقس ایوان سلطنت او حلال آن سلیمان مسال باسد ـ بیت —

وین دعا نیست که بر اوج فلک نا رفته
کندمں لطف الهی بقبول استمال

خانکسوار روان سحواست که گلگون لسان در مضمار اسحان نارد و گوی بیان شوق و غرام در میدان مقتصی المقام اندارد و بچوکان استعارات و ابهام و موت باروی ملکهٔ اقتدار کلام بموقف مرام و مقصد دل سهجور سسهام رساند ، لیکی دست غیب برگریبان جان درست نیست و پیام سروس بصباح هوس مدهوس سوابر پیوست که ـ بیت —

صد ربں الفاظ و اضار و مجار
سور حواهم سور ، با آن سورسار
آتسی ار عسق در حان بر فرور
سر بسر فکر و عبارت را بسور

بنابریں آتس‌سوق عالم سور در حرمں الفاظ بیداخت و غبار فکر ار ساحت صدر به صد مرحله دور ساحت ـ بیت —

---

1. *HG* gives مسر 2 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give با ار رار نه while *BH* gives طرار اشیه 3 The same in *GY* *BUL* *BH* and *HG* but *AH* gives حس حضور و صالی 4 The same in *GY* *BUL* and *BH* but *AH* gives بدست خضوع وخشوع زبان وروان while *HG* gives رواد بدست خضوع و خشوع

مما کتب الی السلطان الکریم الحلیم علاء السلطنه و الرافه والدین ۔ رب اجعل
من الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین ۔ آمین ۔

تا عرصهٔ رابع سپهر تختگاه سلطان ترک چهر سهر است و به نیروی بازوی نور مستغنی از امداد لشکر سنین و اسعاد عسکر سهور و از ظهور رایت فتح میمنه و میسره اش[1] شهریار ماه با موکب سب و روس صمیران سیاره و لشکر ثابت قدم بیشمار ستاره کحمر مستغره قرب من قسوره گریزان و آواره است، همواره آفتاب دولت باهره و صولت قاهرهٔ آن[2]سلطان سکندر امارة، خورسید اناره ، رسک روان ملوک قیاصره ، وارث رافت و عاطفت اکاسره ، غیث هامی یوم علا ، لیث حامی روز وغا ۔ سعر :—

ان الملوک لو انصموک[3] لاسهت
اسحاصهم امثالها فی الماء[4]

مظهر استیلای قدر و استعلای فلک آئینهٔ جمال کمال ان هذا الا ملک ۔ بیت :—

ای هویدا ازکف خنجر جو از دریا سمک
وی ز ظل چتر پیدا همچو خورسید از فلک

فیاض ریاض فراغ[5] خلایق،خورشید آسمان نسب فایق ۔ سعر :—

هلال ابن بدر و ابل بن غمامه[6]
و فیض ابن بحر بل[7]سعاع ابن شارق

یا من عالم قدره اعظم من الفلک الاطلس ، لو تشخص خاطره الثاقب[8] فی الرای الصایب من العقل الاول ، لم ینتقص ، لا زال قدم عهد عدله مکتسبه بدیل آخر الزمان و عمامه هامه قدره ملاصقة لقمة قمه عالم الامکان بر مفارق سکان اقالیم کرهٔ[9] کل تابنده باد و سایهٔ چتر خورسید مماثلش مساکل امتداد الم تر الی ربک کیف مد الظل ممدود و پاینده ۔ بندهٔ اخلاص آیات ، که حلعت بقا و حیاتش مطرز بطراز

---

1 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give این .
2 *BH* omits آن 3. The same in *BUL*, *AH* and *HG* . *BH* omits لو ; *GY* gives لواء لصعوک 4 *AH* gives فی الهاة 5 *GY* and *AH* give فراغ .
6 *BH* gives عامة 7 *AH* gives سحر 8 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give حاطره لثاقب , while *BH* gives حاطر الثاقب
9 The same in *BUL* and *AH*, but *GY*, *BH* and *HG* give کوه

استحابت بطراحا بمعر[1]، فبول فرمایند هرفکری[2]، که دل سمع در بسق معدمات البیاع ترتیب دهد، ازنسخه بیان مقصود عمیم است و هرحراغ رای، که بدست دل سهجور بر مسکوة عبارات سمت ظهور یابد در محافل بسط اسواق بی نور ـ بصر بال بنظر حال وصال سرور باد و مسام خاطر از بمحات طره العا معطر، تحمید و حمدر ـ این صحیفة الوداد از دار السداد محمد آباد معرر و محرر آمد مبنی برآنکه هر مرغ مراد ، که در فضای فواد طایر است ، سهار روان به سهمر توفیق الهی صیاد آنست ـ الحمد لله الذی لا تثمر شجرة الامل الا بسحاب لطفه و سعاع احسانه و لاتحیی با کوره المراد الا بید بونعه و قوه استنانه ـ بعد هذا بر ضمیر منیر و خاطر خطیر مخفی نماند که از زبان صغیر و کبیر و غنی و فقیر ، که تاجران و صادران عراق و گیلان اند ، حمان اسماع معروض که فرزند عبد الله بواسطه صحبت اردال غافل و پراگنده احوال است و بسبب ادمان خمر و اصوات زمر فارغ از صلاح و فساد امر و داهل از ارتفاع و انحطاط[3] قدر است ـ بوصول این خبر وحست آمیز دهشت انگیز زور اسد نعمیر خاندان بسدت طلام سب حرمان مبدل گست و مبالب جهالب و ضلالب[4] عبد الله بسجل قاضی قضا[5] مسجل ـ بیت —

تحمی که در وفای تو کسم خاک خورد
دنگی که در هوای تو پختم خام سد

اکنون بواسطة بعد مسافت تعز تدبیر ، که از کان خصافت روان باسد ، حز آن سود که زمام اصلاح حال او بحدام با نام حضرت سلطانی خاقانی سلیمان مکانی ، خلد الله تعالی ظلاله علی مفارق الاقاصی والادانی ، تعویض نماند ـ بنابرین آنچه از مبدأ قیاس بر خاطر فاتر فایض و ظاهر گست بعرض آنحضرت فلک رفعت رسانده است ـ توقع آنکه در اصلاح اطوار و تبدیل کردار او اهتمام بسیار بتقدیم رسانند و این محب را در اظهار سعی و اجتهاد ممنون منت بیسیار دانند ـ زیادت برین مصابیح وداد در ظلام رنگی سواد مداد نه افروخت و دستای کلام به سوزن سرسر ظلام برقامت ابرام نه دوخت ـ صورت مامول در ابنیهٔ حصول ملحوظ باد و جیب حاجت هیاس از تطاول دست فنا محفوظ ـ

---

1 The same in *GY BUL, AH* and *HG* but *BH* gives سر

2. The same in *GY BUL* and *HG* but *BH* and *AH* give اکری

3 The same in *GY BUL, AH* and *HG* but *BH* gives اعطاط

4 The same in *BUL BH* and *HG* but *GY* and *HG* give ضالب

5 The same in *GY BUL* and *HG* but *BH* and *AH* omit قضا

در وقت ظهور ظلام زنگی چهر و طلوع جمال ترک سپهر موجه میدارد و مرغ جان در فضای رجا طایر است و قدم رسوخ اعتقاد در مسالک طلب مراد سایر که ظلال اقبال آنحضرت فلک سپاه تا امکان طول حیات قایم باشد و بقا و ارتقای فرزند جمشید منش سکندر دانش چون استداد فیض باری دایم ـ بعد هذا بر ضمیر خدام با نام هویدا باد که چون قاصد عازم درگاه فلک بارگاه بودصورت اخلاص در آئینهٔ مقال معروض نمود و در عقب [1] صحیفة الدعا معتمدی با عرض تمام احوال بحضرت اقبال مثال[2] ابلاغ و ارسال خواهد یافت ـ بنابرین رشتهٔ کلام بدست اهتمام نتافت ـ توقع که سایهٔ مرحمت و احسان بر استقامت اوضاع خاندان این بندهٔ خالص الجنان مبسوط دارند و استات احوال عبدالله را به ریسمان نصیحت مجموع و مربوط فرمایند ـ زیادت برین تصریر قلم و ضمیر دل پر الم تصدیع آنحضرت ملایک خدم نداد ـ همواره گوشهٔ قناعتش رشک عذبات عمامهٔ آفتاب باد و درگاه آسمان جنابش خواهیر اکابر امم را مآب ـ

---

(۱۰۰)

نسخه مکتوب کتب الی بعض الوزراء [3]

تا سلک کلام الفاظ و حروف به نظیم جواهر معانی مسعوف است و سلسلهٔ زلال استعارات مستعذب به مجاری تراکیب عبارات مهذب محفوف ، امتداد بقای جناب[4] لطیف خلال ، شریف خصال ، مطلع انوار درایت و نضارت ، مجمع آثار سعادت و صدارت ،[5] مرجع کمال محاسن و محامد ، منبع شیم و سیر اماجد ، الذی یلوح نور الاصالة من وجوه خصائله و یفوح عطر الاستحقاق من شمایم شمایله [6] ، جعل الله تعالی الی مدی [7] الزمان مده بقائه و اجتماع [8] اسباب الاستعلاء مرقاه ارتقائه شرفا ، مانند طول زمان ممدود[9] باد و سلک و سخون بلآلی حصول مقصود تحیات و تسلیمات محبت آیات ، که غصون شجرهٔ صفای آن به نسیم عنایت قبول مثمر باشد و نوباوهٔ عبارات آن در مجلس

1 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give عقیب.
2. The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give مثال.
3. The same in *GY* and *HG*, but *BUL*, *BH* and *AH* give مما کتب الی بعض الاکابر 4 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give حیات 5 *GY* and *HG* omit صدارت 6 *GY* and *HG* omit شمایله 7 The same in *GY*, *BUL*, *BH* and *HG*, but *AH* gives مدی آتی الزمان and omits الی 8 *HG* gives اجماع 9 *AH* gives معدود.

استماع بر صفحه صحیفه احوال نگاشته‌ـ همواره کوکب طلب عمی از دایره افق توفیق بر ساحت فکر دقیقس طالع باد و انوار حسن‌ضبط و سیاست، که از لوازم‌حراست ریاست است ، برطاق بلند رواق کیاست و فراست لامع ـ

---

(۹۹)

نسخه مکتوب کتب الی بعض بنات الملوک

با مخدرات معانی حور مساکل از درون حجله غیب واردان سرا پرده دل اند و از دست مشاطگان مخارج و اصوات علی و حلل حروف و کلمات آراسته جالس منصه زبان اند و از آنجا به زورینه آذان در نظر سلطان مملکت [1] س ، که عبارت از جان است ، جلوه کنان، عرائس مرادات دو جهان ، که در کلبه [2] غیب و حجلهٔ امکان [3] مستور اند ، بدستیاری توفیق بر سریر حضور در نظر حضرت علیا مخدومه عظمی ، خداینگان ملکات دنیا ، در اکلیل شاهی، غره جبهه پادشاهی، بلقیس حجله عصمت ، همای سریر سلطنت و حشمت، واسطه قلاده عفت ، خلاصه کمال ذات و جمال صفت،

شعر —

فلو کان النساء کمثل هذا
لفضلت [4] النساء علی الرجال [5]

فلاالتانیث لاسم الشمس عیب
ولا التذکیر فخر للهلال [6]

لا زالت عروس آمالها علی سریر [7] الحصول مکشوفة القناع و شموس اقبالها من مطلع الدوام طاهره الشعاع ، حاضر و منظور باد ـ مخلص قدیم و خادم مستمر ، که هویت ذاتش خواص اخلاص و لوازم اختصاص را حاوی است و عندلیب لسانش در دارالحدیث دهان مکارم و احسان آن حضرت را راوی ـ بیت —

خلش روز و انیس شب دعای تو است
عروس طبع مرا زیور از ثنای تو است

صور دعوات وافر النور، که عقد حروف و بند سطورش رشک دوایب مجعد حور باشد و اشعه لمعات حسن اعتقادش در سواد مداد عمود البانع ماه در شب دیجور ،

---

1 The same in *BH* and *AH* but *GY* *BUL* and *HG* give ملک

2. The same in *AH* but *GY* *BUL*, *BH* and *HG* give کله

3 The same in *GY* *BUL* *BH* and *HG* but *AH* gives مکان

4 *AH* gives لفضت 5 *BH* gives علی الرجل 6 *GY* and *HG* give الهلال

7 The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give علی سره

و آن سوم صورب[9] مدموم سریرب را بخطاب نالایق و احسان عیر مستحق نواحته ، لباس احرای کار دیوان بر کتف ذاب خباثب توام او انداخته اند ـ سعر :ـــ

اذا ما حلا دست و ما ثم مانع
ولا منصف فیه و لا من یحقق

فلا غرو ان یعلو سفیه من الوری
و فرزان فی نسط المالک [1] بیدق

بیب :ـــ
دیوان نگر که حاکم دیوان او سدند
مانا که در سپهر ممالک سهاب بیست

و محقق گسب که آن بد فرحام ، که کیس سهام ایلام و بیام حسام احتصام اسب ، در ایدا و اصرار خاص و عام حجر زهر آلود زبان ار کام بیرون آخته اسب و لوح سینهٔ اهل فراع و سکینه را بحط ضرب صمصام و نقطهٔ طعن سان لسان پرداخته ـ

بیب :ـــ
ر بد گوهران بد نباسد عحب
سیاهی بریدن نشاید ز سب

و یقین دانند که عنقریب الویهٔ فساد و عناد در آن نقاع و اصقاع بعیوق سا و محوق ثریا حواهد رساید و سربب قصد و عدر در کاس استیناس ریحته اصاعر و اکا بر آن سمب را حواهد حسانید ـ بیب :ـــ

حون دسب بدستان حیل حسب[2] بر آرد
حال ار رح رنگی بسب تار رباید

وار عالم قدس دربان ترحمان عقل نقوب سامعهٔ دل میرسد که البته نوعروس مفهوم این حال عنقریب برنصهٔ دیدهٔ انام حلوه گر خواهد سد ـ و حمال تحقیق این سخن مسطور نطر قطان رمین و رمن حواهد گشت ـ سعر :ـــ

ولا علم لی بالغیب الا طلیعه
من الحزم لا یخفی علی المعیب

ریادب برین مصباح ایضاح در مشکوه افصاح موضوع نداسب و نقوش موحبات مع

---

1 The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG*, but *BH* gives سیرت 2. *GY* and *HG* give المالیك 3 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give دست , while *BH* gives حث .

وریدن گیرد ـ اما چون استاد کارخانهٔ اقتدار مثل سعادت و ادبار در[1] دیده بصیرت و افتکار آن نابکار کشیده بود و بر مهر الهی ارکان خصال سیهی او بر هدف خاطرش رسیده ، حقوق را به عقوق مبدل ساخت و علم عصیان و طغیان بر دیوار دل خویش افراخت ـ نظم —

سمسیر نیک ز آهن بد چون کند کسی
ناکس بتربیت نشود ای حکیم کس
باران که در لطافت طبعش[2] خلاف نیست
در باغ لاله روید و در شوره بوم خس

و صورت کلام حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در مرآت ذات خاتت سیاسش منجلی گشت ـ شعر —

لقد ربیت جروا طول عمری
فلما صار کلبا عض رجلی

و چون وضع حال بر طبق[3] مقال است ، بر خاطر خلف الصدق ثابت و راسخ خواهد بود که خلاص اولاد و عیال آن بدفعال[4] از قید و اغلال اهانت و اذلال محض خیال و عین محال است ـ بیت —

مکن با بدان نیکی ای نیکبخت
که در شوره نادان نشاند درخت

شعر — اری الاحسان عند الحر حمدا
و عند الرذل منقصة و ذما
کقطر صار فی الاصداف درا
و فی ناب الافاعی صار سما[5]

و در یوقت استماع افتاد که آن خبیث بدنژاد را اسی و مسیر با سداد و عماد سائر احکام آن بلاد ساخته اند[6] ـ بیت —

هر[7] سگی حامله راز نیست
در مگسی حوصله باز نیست[8]

---

1 The same in *AH* but *GY BUL* and *HG* give بر while *BH* omits it.
2 The same in *GY BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives در طبیعت ناکس 3 The same in *GY BUL BH* and *HG* but *AH* gives خطاب 4 *GY* and *HG* give بد افعال 5 *BH* gives — اری الاحسان عند الحر وجدا و عند النذل منقصة و ذما کقطر صادف الاصداف در و فی ناب الافاعی صار سما 6 *BH* omits the expression که آن خبیث بدنژاد را اسی و 7 *BH* omits هر 8 *BH* gives در مگس حوصله باز نیست مقید با سداد و عماد سائر آن

حسن بدیره للبرایا کما رحیما،بنور بی غایت الهی مزین باد - محب مشتاق ، که چهرهٔ ولاس بنور صفا منور است و وجهٔ حسن اعتقاد و نمایش نحال و رلم نقاط و حروف محامد بسحاب معطر ، صنوف زاکیات تسلیمات ، که عذبات رایات مواد آن نسایم طیبهٔ وداد خاوی باشد وخورشید قبول و اجابت از افق شوق عبارتش شارق، مبلغ و مهدی[1] میدارد - و طی بوادی شوق و التیاع به سرعت قدم یراع و قدرت وقوت ابداع و اختراع موصوف بصفت امتناع بود ، بنابرین شروع در آن ممنوع نمود - صورت حال سبب ملاقات از سطرهٔ قصر حسن اتفاقات مسطور باد - بعد هذا مخفی نماند که صورت حال، که در آئینهٔ مقال باز نموده بودند و نقاب حجاب از چهرهٔ مخدرهٔ مقصود کشوده و تمهٔ آن بلسان موصل کتاب محول فرموده ، بدای معرای آن کلام [2] و صدای محوای آن پیام برورنهٔ کاخ صماخ وصول یافت لیکن غبار ملال و هموم ، که از قبائح افعال سخص معلوم بر جبهه و جبین دل موسوم بود ، بجاروب اعدار بلاغت اسلوب تحت سنوب آحباب مرتفع نگشت ، زیرا که اسباب تنفر خاطر بطریقی وافر و بطی متکاثر است که ثیاب اطناب و ایجاز ، که مطرز بطراز حقیقت و مجاز باشد، برقامت بیان آن قصیر است و شمهٔ از شناعت احوال و شناعت مکر و احتیالش موجب الم بال صغیر و کبیر - شعر :—

شممت صفاته فوجدت منها
ریاح الکلب مات حدیث عهد[3]

چه‌چهرهٔ نام و نشان آن قدوهٔ ناکسان برجریدهٔ لسان افراد انسان موسوم به سمت لم یکن شیئا مذکورا بود و در پس‌تتق سرا پردهٔ عدم موصوف بصفت نسیا منسیا ، تا از رحب خانهٔ تقدیر بدست تربیت و شفقت این محب[4] خلعت و رفعناه مکانا علیا پوشانیده آمد و بر وفق حکم ازل و منشور دیوان لم یزل نکبت سعی و اهتمام خام احترام و قربناه نجیا بوسانیده وگمان چنان بود که در فرید و من شکرفانما یشکرلنفسه را قرطهٔ گوش هوش ساخته جبین جنان را بداغ کفران موسوم نگرداند - بیت :—

مکن کفران نعمت زانکه کفران
چو نیکو بنگری باشد دو کفران

لان الکفر واحد و الکفران اثنان و در خاطرخود خطور نمیکرد که از مهب ریاح قدر نکبای نکبت و صرصر محنت اثر فاحدثناه احدا وبیلا بر ساحت بال و باحت مالش

---

1. *HG* gives ملغ و مهدی طالع میدارد 2 The same in *GY*, *BUL*, *BH* and *AH*, but *HG* gives الکلام 3 *AH* omits حدیث 4 *GY* and *HG* omit این محب

عبدالله سمت اظهار یافته است ـ و زنگ این حزن مولم آیینه خاطر فاتر را بالکلیه
مظلم ساخته اول آنکه مصاحبت مردم غیر مناسب اختیار کرده است ـ و ثانی
ادمان شراب و تعطیل در هر باب افتخار دانسته ؛ چنانکه از وقوع این حال
بنیان بال در زلزال افتاد و آب زلال در مذاق خاطر زهر مثال نمود ـ و بواسطهٔ بعد
مسافت غیر از رافت و عاطفت حضرت خلافت پناه، سلطنت دستگاه، خلدالله تعالی
ظلاله ، هیچ تدبیر نه دید ـ بنابرین جمیع ملتمسات و امانی در عریضهٔ حضرت
سلیمانی معروض داشته است ـ توقع که جناب وزارت مآب در اتمام آن مهام اهتمام
دریغ ندارند ، که خاطر بواسطه ظهور امور ناملایم نه چنان سالم است که نقطه
اوان قابل احاطهٔ کلام و اداره اقلام باشد ـ و دیگر امداد معمد سرور و اسعادش
در جمیع امور بر ذمت همت خویش لازم دانند و در اتمام این اکرام ضمیر این
محب را رشک خورشید منیر گردانند ـ زیادت برین چهره دل پر الم را بخدت نوک
قلم مجروح ساختن و دفتر غصه خاطر محزون برصفحه بیاض نامهٔ مشروح پرداختن
جز سرور به ازهار اولاد خلف سرور باد و جمال حصول آمال بر صفحه حالش مصور ـ
بمحمد و حیدر[1] ـ

---

(۹۵)

نسخهٔ رقعهٔ کتب فی مبارات رقعة کتبها الوزیر الفاضل الخواجه شمس الدین صاحب
الدیوان الی اخیه الفاضل الخواجه علاء الدین صاحب الدیوان ارتجالا بامر الاعلی،
لازال بالفناق اقطار کرة الغبری ،لازالت الملائکه نظاره لمواکب سلایله صفا علی،
الصف و وجه مجدده الصهباء محمرا من سعاه غوانیه و مسترا بالکتب[2] ـ

بر ضمیر پاک ، که مجلی جمال کمال ادراک است ، مخفی نماند که مجلس انس نمودار عالم
قدس است و ازاهیر حسن رشک ثواقب فلک و هر یک از اصحاب آیینهٔ جمال
صفات ملک ـ و درر غرر ازهار[3] از نسیم[4] غصون ریاض طاهر و زلف مجعد امواج
وجمال آثار قطار سحاب بر رخسار آب باهر و غوانی اطیار با دفوف اوراق و عیدان

---

1 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GI* and *HG* give بمحمد و عمر و عثمان و حیدر

2 The same in *GI* and *HG* but *BUL* and *BH* give فی مبارات الصاحب خلدالله ظلاله ما کتب فی طلب سعد الصحاب ارتجالا بامر الاعلی لا زال while *AH* gives بالکتب ... رقعة کتب

3 The same in *GI* *BUL* and *HG* but *BH* omits it, while *AH* gives ازهار 4 The same in *BUL* *GI* gives نسیم *BH* gives نسیم while *AH* and *HG* give تسم

نسخه مکتوب کتب الی بعض الوزراء گیلان

تا ساهبار ناطقهٔ فایقهٔ اسبی بمعوب شهیربال صفات قدسی و موب مجالب قوای باطنه و ظاهرهٔ حسی،صیاد مرغان حزئیات فضای فرشی و طاؤسان کلیات ارایک عرسی اسب ، جناب جب مآب صدر دیوان وزراب ، بدر فلک صدارت ، سینهٔ انفاس تدبیر ، آئینهٔ جمال تقدیر ، فهرست مآثر اماجد ، مرآب صور محامد ، لازال بستان سعادته مرهرا بنسیم العنایه الازلیه و جمال مرتبته مسطورا فی مرآت الحمایه الابدیه سمسا را مرغان مآرب جزئی و مطالب کلی بمجلس شهبار تدبیر مصید باد و حساد و اضداد بدام تدبیر ضمیرش متید ـ سلامی ، که در درج عبارت آن در فرید حس اعتقاد موضوع است و صدای احاب بحوای وداد مواددش ار هاتف غیب بی سایهٔ ریب مسموع ، بدست برید صبا ، که حامل فوایح صفا است، مبلغ و مهدی داند ـ و چون بیان حدود ممالک اشتیاق [1] و التیاع خارج حریطهٔ یراع و داخل حیطهٔ امتناع بود ، در بسط اطناب آن ، که دست[2] فرسود خاطر کتاب است ، سروع ممنوع نمود ـ دست تمانع دوری و حجاب پردهٔ صبوری ارحضور التقای صوری مرفوع باد ـ این صحیفه الصادر اواخرجمادی الاولی [3] سمت اصداریافت مبنی برآنکه مذاق احوال ارحوان احسان حضرت متعال محظوط است وبدیدهٔ توفیق جمال حصول می درصفای چهرهٔ رجا [1] ملحوظ ـ الحمدلله الذی جعل سجره الرجاء مثمره المراد و اظهرصور لطفه فی مرآه احوال العباد ـ و بعد هذا بر خاطر وقاد و طبیعت نقاد مخفی مباد که دریبوقت ارعرایض معتمد سرورخان معلوم گشت که اصحاب صنوف اهتمام درتعمیرخاندان و نواقی مهام بتقدیم میرسانند و لوازم محبت و مکارم مروت ارمکمن قوت بمظهر فعل احمل صورت می نمایند ـ این معنی ار فراست و کیاست اصحاب استحقاق سبات ، که عمامهٔ حسن صفات برهامهٔ ذات مامون دارد و همگی همت بر رعایت مقتضی عقل مصروف ، هیچ غریب و عجیب ننمود ـ و این حال ار محاسن خصال اصحاب مامول بود ، زیراکه طبعت و طبب اصحاب بصنوف صفات جلیله مجبول است ـ و دریبوقت اوضاعی چند ، که نه لائق حال مردم خردمند است ، ار مکاتیب دوستان بی نفاق ار طرف مکه و هرمور و عراق در حق فرزند

---

1. The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG*, but *BH* gives ملکت و اشتیاق .
2 *GY* and *HG* give و دست 3 The same in *GY*, *BUL* and *AH*, but *AH* and *HG* give الاول 4 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give رضا .

وعجب بر آنکه حورسند معصی‌حرد رانه‌طلام عام‌افکار بد می پوسد و یوسف حطر این حاسب را ، که‌عریر مصرهای اوست، بمس عمن‌دراهم‌معدو ده‌معروسد ـ بیت —

سا لها حام حم بلست توبود
حون‌توسساختی کسی حه کند

و کسعر اکبر رصارا ، که درس وحود او عحب الا بر لسب ، با حاك‌را ملا لت ، که به بر وی دست بالس‌به‌یحه عر بال حهال است، برابر سکند ـ

بیت — بیحاره آنکه حالـ کف پای دوست بسب
ای بی‌غلام حالـ کف پای آنکه هست

وساند غلام یبعقل غیر سادب ، که بصور ملال صاحب هلالـ بس حود واحب سداند و در حهره العال سیح [1] المطر سح المحر نه دیده داس نظر میکندو ایبقدر ادراك بدارد که دراقدام این کار سصحکه کمار و مطعون سان‌لسان صعار و کبار است و دسار مدر و اعسار ار بارلـ همب و افتکارس بر کبار ـ بیت —

باحس همت ساید واست کار سروری
پست‌همت درجهان هرگز ساید برتری

و اگرحه محقق است که دفع این اسرار [2] ، که ار اسعمال بارکرداراوست، نات سوف مواحب بلکه بصرب محراق لاعب سوان فرو ساند ، لکی حهب دفع هحوم فصحب ار ملکت سرب و سریرت او هم باو محول داست با بر سبل تعحیل نایره فتنه و شرارت ارساحب ولاىت دوساحه سران معسدان بدفعال را بیسوب و اهال در بطرف ارسال‌دارد ـ اکنون می باید که حهت تحصل رصای ایحاسب دفع سر [3] و رفع سر آن معسد واحب داند ـ و ربان قلم را ار تحریر اعدار فاسده ، که مساٌ آن اىکارکاسده است ، مصون دارد ، و پای حاطر ایحاسب را ار تعرض حار اعدار مامون ـ و اگر بعد ار این حلاف مامور سمت طهور یا بد حبر حاطر مصمم است و لسان برحان براع به سع قهر سعطع ـ بیت —

دل گو هر بیست حون سکی کی‌سود درست
بی سهره گل است که ساری و بسکی

لدع هدا العادة و من علمی عن الاعاده ـ

---

1 *GI* and *HG* give سح 2. The same in *BUL* *BH* and *HG* but *HG* give دفع آذ شر 3 The same in *GI* *BUL* *BH* and *HG* but *AH* gives شرار

دمحتک فی المعسه الف مره
فلم یفعک نصحی قدر درد
فلاتغفل محلو هواک نصحی
فان مغبه الاعمال مرة
ولست اقول انت[1] فتی غبی
ولکن فیک اعجاب و سره
وکم من مضمر امرا حمیا
تعرفی الاسره فیه سره
او مل ان تکون لکل باب
من الاداب فی الادباء عره

---

(۹۳)

مکتوب کتب الی ولده المذکور بطریق العتاب ، خلصه الله تعالی من البلیه و من بیرجهاله التی وقع فیه[2] ۔

عریضۀ او رسید و انکار افکار که بر سرر موضوعۀ اعدار موضوع بود و صورت آنرا حلۀ لفظ وحرف پوشانیده و درکلۀ کلام سرخری نشانده ، در اقبح صور سطور نظر آمد ۔ معلوم باد که علم عقوق بعیوق رسید و صدای شین و شنار و ندای عیب و عار را صماخ شیخ و شاب و گوش هوش اعدا و احباب شنید ۔ الم یان للذین[3] آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله ۔ یقین داند که نه هامۀ حیادش بعمامۀ همت متحلی است و نه در مرآت دانش صور صفات حمیده متجلی زیرا که سطب و سوکت سخن مخمول و مجهول[4] نزد عالم و عامی سخت نامعقولست وچهرۀ حبسی سواد عذارش[5] موسوم[6] بداغ عدم قبول ، چه ، کلمات سموهه در نظر ممیزان اسالیب خطاب و جواب مانند اشعۀ لمعات سرابست که ان اوهن البیوت لبیت[7] العنکبوت لوکانوا یعلمون و منار بروین مقدمات وهین پیش خاطر آفتاب تاب واقفان خطا و صواب عین آب ۔ بیت

ننای ع[8] ار بیس حور می[9] نهی
ری دانشی باشد واللهی

---

1 *HG* gives اقوال 2 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give الذی 3 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give الذین 4 The same in *GY* and *HG*, but *BUL*, *BH* and *AH* omit و 5 *BUL* and *HG* give اعدارش 6 The same in *GY* and *HG*, but *BUL*, *BH* and *AH* give مرسوم 7 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give البیت 8 The same in *BUL* and *BH* but *GY*, *AH* and *HG* give ار 9. *GY* and *HG* give خود .

سعر — قاسکت حلما عن امور کثیرة
بطقی[1] لا عصی و ان قلت قلت

و عجب آنکه کوکب عمر این جانب به افق مغرب قریب است و هنوز آن فرزند از سعادت معرفت قدر این جانب بی نصیب ـ سعر —

متی بعد بینها اعصر سلفت
فانت تری علیها حین تحرق[2]

و این نصر را دره التاج تارک دل و سبب احمال مساق کارخانه آب و گل‌آست که آن فرزند قائم مقام محمود و آیت سجود مصحف وجود باشد و فهرست کتاب مکارم سیم و مرکز دایره تمام حدم و حشم بود ـ بیت —

مرد آن بود که از حساب خصال خویش
گردد بسان والد خود قطب خاندان

نه آنکه از مضیق حوصله و عدم‌قدرت احاطه حمله[3] حافظ نعل و تارک فرض باشد و وجوب حرمت کنار حول را احترام داند و رعایت صغار بردست همت خود ادای فرض ـ

سعر — کفی بالفتی عارا و ذلا و وصمة[4]
اذا کان ما یبنی ابوه یهدمه

و الحمد لله که آن فرزند ارجمند دوستان اقران و اماثل با کتساب بعضی از فضایل و احسار بعضی از مفاخر خصایل مسار الیه بنان الافاضل است ، اما حیف و هزار حیف که جمال کمالش در حجاب اعجاب محجوب است و حسام عظام خود بینی در ساحت خاطرش بهاد عناد مصبوب ـ نظم —

درخت خرد هرکجا بیخ کرد
گذشت از فلک شاخ و بالای او
گر امید داری کز و برخوری
زعجب تیشه اره بر پای او

و رجا واثق است که نمایش مقتضیات فیض وجود واجب الوجود را بوسیلهٔ توفیق حاوی گردد و رواة السنهٔ اکابر زمان در دار الحدیث دهان احادیث جمال اخلاق و کمال استحقاق او را راوی ـ اللهم اجب دعائی ولاتخیب رجائی انک علی‌ذلک قدیر و بالاجابه جدیر ـ سعر —

---

1 *BH* gives بطلی 2 The same in *GY* *BUL* *BH* and *HG* but *AH* omits ■ 3 The same in *GY* *BH* and *HG* but *BUL* and *AH* give حیله 4 The same in *GY* *BUL* and *HG* but *BH* gives وخیبة while *AH* gives وصمة

املت علیها منک یوما عزمه
اماءت لنا برقا و اطفی زنادها
فلا عینها یجلو بیاض خاطر[1]
ولا غشیها یمحی نیروز عطائها

و حال آنکه به چهرهٔ شمار آن فرزند لایق عروس این شمار است و نه رخسار حال این والد مستحق زخم اشعار این نوع اطوار ـ نظم :—

پسر کز رضای پدر بگذرد
کس اورا بگیتی ز کس نشمرد
ز نا کردنی کار بر تافتن
نه از دل به اندوه و غم تافتن

و چون نقد وجود آن فرزند در بوتهٔ ایجاد به آتش اجتهاد این والد مسبوک است و صفحهٔ رخسارهٔ آن در دار الضرب تربیت بنام این جانب مسکوک، یقین داند که نقش عدم رضای اینجانب بر ناصیهٔ موجب او نقش وبال است و ذرهٔ تجاوز از امر عین مقتضب قدر اختلال حال ـ و بر وفق هواجس نفسانی و طبق وساوس شیطانی بترتیب افکار فاسده و ترکیب آرای کاسد مشغول است و دیدهٔ بصیرتش بر مد ظنون کاذبه معلول ـ نعوذ بالله من شرور لوازم النفس ومفاسد الانتقالات فی الفکر و الحدس ـ و از معرای خرد برای ان بعض الظن اثم غافل و گوش هوش و یقین از جوهر نفس و در یمین اتقوا الله و کونوا مع الصادقین عاطل ـ بیت :—

نصیحت گوش کن جانا[2] که از جان دوستر دارند
جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

و اگر از اول بنیاد کردن مواد نطوق[3] اتباع و انقیاد منطوق میداشت و صورت اعمال و خصال خود را از مصدر رضای اینجانب مستفی میساخت، پایهٔ جاهش در نظر خلق و بارگاه حضرت اله از حضیض خاک باوج قبهٔ افلاک میرسید و صدای علو مرتبت و سمو منقبتش در صومعهٔ سامعهٔ سکان سماک می پیچید ـ بیت :—

نه در وهٔ فلک میکشید همت من
ولی قضا بمیان رخت رها کردست

1 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give خاطرها.
2 The same in *BUL* and *AH*, but *GY*, *BH* and *HG* give جانان 3 The same in *BUL* and *BH*, but *GY* and *HG* give سلوک, while *AH* gives طریق.

بسکه اختصاص مخصوص ـ و دیگر آنکه اگر [1] اشعه آفتاب تربیت شایع بر صفحهٔ حال محمد سرور لامع فرمایند ، از تلاطم عز الطاف و تراکم شحون کمال اوصاف شاهی بعید نمی نماید ـ اما خان مامور گردد که در تمشیت امور سعی وافر بظهور رساند و پس رجا بر دیوار التجای آنحضرت مسند داشته عرض کلی و جزئی سارب سمع نواب کامیاب واجب داند ـ بیت —

ای پشت جهانی قوی از مسند لطف
یارب که جهان را چه قوی پشت پناهی

پس ازین اظهار ازهار کلام و اثمار مرام از غصن رطب قلم نام سبب ابرام و موجب تصدیع خدام دانست ، لاجرم عنان دل برسور بسوی دعای دولت گیتی فروز معطوف داشت و علم زبان ، که بباد التماس متحرک الاساس بود ، بر دیوار سکوت افراشت ـ و تحصیر حصر مرام بعام اکرام آن حمشید احتشام گذاشت ـ

مصراع — هان ناچه کی تو ز خداوندیها

همواره از [2] گلشن عشرت و امال آمان تمالس دست حران احلال مکفوف باد و ذات مکارم لوازمش به امداد عنایت ازلی و اسعاد حایت لم یزلی محفوف ـ بحمد و معروف ـ

---

(۹۲)

نسخهٔ مکتوب کتب الی ولده النجیب البار علی المخاطب بملک التجار طال بقائه ـ

' اللهم کما زینت حلقة حیوته بطراز الشهامة تممها بحیب الساهد وکم الکرامة واجعل الشمس علی هامة رایه عمامة و الهلال علی انامل مدوه قلامة ـ وصول مکتوب مستحسن الاسلوب آن فرزند مرآت حال پیرهن یوسف و احمان یعقوب نمود و بمجرد ورود رنگ کروب از آئینه سینه بصیقل هر سطری از سطور بردود و چون نور رشد و سرور نجابت از جبهه صورت عبارتش مشهود بود ، خورسند مسرت ، که در تمام ملاحظهٔ امور باسلام مسرور بود ، از مطلع خاطر طاهر گشت و دیل ضمیر از حدث و حبث تعثر طاهر ـ و آن فرزند ارجمند بکرات و مرات پیش از جون و جند حمل این والد مسمند را بسحاب عاس خصال سر و سادا داشته است و بعد اران به صرصر حران احزان معلب و حراب ساحته ـ شعر —

---

1 *BH* omits اگر 2 *HG* omits از

و از التماع ماه تجربت [1] و شعاع آفتاب دربت ظاهر و باهر است که بقا و ارتقای اقبال و استئناس و استعلای حال بی احتمال تعب و اشتعال بال شغل خیال و فرض محال است ـ شعر :—

نقدر الکد تکتسب المعالی
و من طلب العلی سهر اللیالی
و من رام العلی من غیر کد
اضاع العمر فی طلب المحال

بیت :— گل درمیان کوره بسی درد سر کشید
تا بهر دفع درد سر آخر گلاب شد

و از وفور اهتمام که در اصلاح مهام او محزون خاطر مستهام است ، مولانا محمد مغفور و معتمد سرور را جهت ضبط و ربط امور فرستاده بود ـ چون درین حین اخبار موحش آثار شدهنی از آنطرف متواصل گشت و طوفان ملال از استماع آن مقال بر ساحت بال نازل ، هر چند که فارس فکر در نشیب و فراز صدر دوید و قرار و ثبات وتعدیل ضمایر جز تمسک به ادیال التفات آن مسیح صفات هیچ تدبیر نه دید و طایر روان در غیر فضای احسان آن نوشیروان نشان به هیچ طرف نه پرید ـ

بیت :— کسی بغیر تو چون رخ کند که در همه حال
کسی بغیر تو باشد نبرد عقل ، خیال

بنابرین نرصد و ترقب آنکه فرمان قضا جریان صادر شود و اهتمام تمام در حصول مرام اخلص خدام ظاهر ، تاباشد که فساد حال عبدالله بصلاح و صواب مبدل آید و صورت قوام خاندان در آئینهٔ زمان بوجه اجمل نماید ـ مولفه :—

گر میکنی عمارت این دل که شد خراب
انوار مهر بر دل ویران می نتاب

و اگر کواکب نظر سعادت سیر بر مطالعهٔ فصل بالخیر طالع فرماید و بعمل بمضمون آن [2] بندهٔ مخلص را ممنون گرداند ، از بحر کرم و ابر نعم آن حضرت فیض توام غریب نخواهد بود و درین سال عقیب [3] صحیفه الاخلاص معتمدی با تفصیل و اجمال احوال بآن حضرت ارسال میدارد تا مبانی عبودیت خانی بدعامهٔ خامه و بساط نامه مزین و مرصوص گردد و نقد اعتقاد، که مسکوک دار الضرب وداد است،

---

1 The same in *GY*, *BUL* and *AH*, but *BH* omits ماه, while *HG* gives عربت

2 *BH* and *AH* give این 3 *BH* gives عقب .

آرند و عنان اختیار بدست بال او نگذارند۔ و درین وقت از راویان موثوق و مخبران صدوق و مکاتب هرموز[1] و عراق ، که از مخلصان بی ریب ومحبان واصل است[2] ، چنان معلوم است که دیده دولت عبدالله بغشای غفلت و عمی عطلت مبتلا است و گوش هوشش از دره[3] حفاظ[4] و مرطه نصح[5] و اتعاظ مغرا[6] ۔ و در حال خود حساب کج راست کرده که اسباب نسب از اکتساب حسب اعلی است و اشتغال به لهو و طرب از تحصیل کمال فضل و ادب اولی ۔ نظم —

چه گفت آن خردمند پاکیزه مغز
یکی داستان زد بگفتار نغز
که هرکی هنرخوار و زارست و سست
بفرهنگ باشد روان تندرست
بی آسانی و کاهلی دور کن
بکوش و برنج تن سور کن

و محقق گشته است که باوجود ظهور ظلام کسالت شامت صحبت اهل رذالت را طالب است و از صحبت فارسان میدان فضل و کرامت و رفقت کاروان طریقت سعادت و سلامت مجانب ۔ شعر —

عن[7] المرء لا تسأل وسل عن قرینه
فکل قرین بالمقارن یقتدی

بیت — همت از مرغ همایون طلب و سایه او
زانکه با زاغ و زغن شهپر همت نبود

و بر قریب و بعید و ذکی و بلید مانند ضوء خور در وقت استوا وسنا کل نور قمر در لیله سودا واضح و بیداست که هر قصر قدر و استقلال که بر آورده دست مجامع خصال و مکارم خلال باشد به مایل تعرض سر پنجه باروی اخلال است ، و سقف ایوان جاه و دولت که قائم بدعامه امانی و خالی از حیطان عقل و استحقاق باشد، بی شبه از هبوب صرصر غفلت درمعرض زوال است ۔ بیت —

در جویبار عقل[8] جو بخت نبود بلند
از تند باد حادثه اش کی رسد[9] گزند

---

1 *BH* gives هرمز 2 The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give اند 3 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HC* give ذرو 4 *BH* gives خیاط 5 *BH* gives سامع 6 *AH* gives مغر ۔ *BH* gives من 8 *BUL* omits عقل 9 The same in *BH* but *GY*, *BUL* *AH* and *HG* give ازتند باد ها کی رسد گزند

و نور مضمون حلوص ساسس مغزای آیهٔ کریمهٔ کمشکوة فیها مصباح سلو ، بربال های سیمون فال صباح و حباح هدهد مرجع بال رواح بدرگاه باری سوابر جاری میدارد. ـ و رایب نیاز و حسوع بر کتف جبان مرفوع اسب و لآلی دموع از بحرعیون برطرق رحساره موضوع که سحوق رایات فتح امارات آن بادساه ملکی صفات ملصوق سقف سماك باسد و ساحب حاك نقدوم قدم سرافت موسومسس محسود قصور افلاك ـ

بیب :— ای ستبهج ز نفحهٔ اخلاق نو ملك
آرد بمقدم نو ثری فخر بر فلك

و اگر استاد روان [1] رسهٔ عمر جاودان بسوزن سر بیر زبان درکسد و قواعد نقطیع و ترکیب و لوازم بدریع و بربیب از مکمن قوب بمظهر فعل رساند، کسوب بیاسی، که مسسوح کارخانهٔ حقیقب و مجاز اسب ، بر قامت قدر شوق و نیاز بملازمت درگاه آن اسکندر اسیار قاصر بماید و مساحب ساحت لوعب دل [2] را ار امتداد باع [3] کم [4] متصل و نعداد دراع کم منفصل حاصر نیاید ـ فیاض ارل ، که وهاب بیعوض و بدل اسب ، سعادب حدمب آن پادساه جم حسمب ، که موران عاطفب کرامت تارك همت و واسطهٔ قلادهٔ گردن ہمب اسب ، عنقریب نصب گرداناد ـ بیب ٠—

گر بهار عمر باسد بار بر تخب حمن
حتر گل در سر کشی ای مرغ خوسخوان غم محور

این صحیفه الضراعة والولا [5] در اواحر حمادی الاولی ار مداد سویدا سمب تحریر و املا یافب مبنی ار آنکه لمعاب احسان حضرب مسان، حل حلاله و عم نواله ، بر صفحاب احوال و ساحاب حصول آمال نابانسب و ار میمنب همب آن کسری نراد چهرهٔ مخدرهٔ مراد بر سطح مسمهٔ ایجاد سطور نظر فواد ـ الحمدلله الدی جعل شکره [6] سبب المزید [7] و اجری من ینابیع القلوب الی مجاری الالسنه زلال الشکر و التحمید ـ بعد ار عرض صفای جانی و زکای جنانی بر حدام طاهر طویب وافر رویب ، که بر خبایای اسرار ضمایر واقف اند و مستوراب حجلهٔ غیب را عارف ، هویدا باد که غرض حاطر خسته و مقصود دل شکسته از فرستادن فرزند عبدالله بدرگاه گیتی پناه آن بود که نظری که بهال وجود بندهٔ کمهتر در چمن مرحمب حد خورسید اثر آن جمشید فرسو و نما یافته اسب ، مس سحیف اورا نظر کیمیا خاصیب سرف تربیت ارزانی فرماید وگاه بمهر و لطف و گاه به قهر و عنف ار سمت انحراف بجادهٔ اعتدال

---

1 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give شاد روان
2 *BUL* gives لوحة 3 The same in *BUL*, but *GY*, *AH* *HG* omit ار, while *BH* gives بامتداد 4. *AH* gives که 5. *GY* and *HG* give این صحیفه صراعت الولا 6 *AH* omits شکره 7 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give سبب مرید .

نسخهٔ مکتوب کتب الی بعض السلاطین العظام الکبار

تا پرواز بدرو معنی در جهان بیان که برسخره طبقه سخن‌بار رباست و که بر سر مدره قلم و دوحه طوبی بیان و سلطان جان ، که نفس ناطقه انسان است ، که به ساهش بوب عاقله صیاد آن ، وگاه از مناطره[1] عیون و دریچهای آن در معرض صورت لفظی و در سکه حروف کنای نعرج کنان ، سهبار دولت و سلطنت آن قدر قدرت قضا مکنت ، منصب سحاب لوازم خلافت ، سپهر مثال کمال عاطفت و رافت ، مطلع خورشید کرم و برجیس ثنا ، مظهر[2] فائده حسد لفظ و روان معنی ، شامل خصال فریدون و کیقباد ، صیاد روان اجداد به نیر فکر و کمان جلال اجداد ، نظم —

در هر حرف بود دمی پیکر سخن
حق مهر مدحت تو ز معنی[3] روان نهاد
ایزد کمان کروهٔ دست تو ساخت چرخ
پس‌سپهره و رهنش ز زمین و زمان نهاد [4]

صفدر مصاف کمال اوصاف سحر سریر اصناف الطاف ، بیت —

آن قضا حکم قدر قدر که در سرعت امر
نقطه نون برباند رحم حنی کاف

تا می تو تصور الزمان عزمه لتقدم النوم علی الامس[5] ولو عصم [6] رایه لاسعفت الناس[7] عن السمس ، لازال امداد سواد عساکره و تعداد زواهر مآثره اکثر من عدد العاهب و اوفر من عدد الکواکب و صولة رایته الصائب و صدمه فکره الثاقب ممتحة البلاد بالکتاب قبل الکتایب ، در هوای فضای[8] کامرانی صیاد بدرو امانی باد ـ اقل خدام وفا سرب صفا سریرت ، که خلعت حاسس بطراز اخلاص آن دودمان سلطنت نشان مطرز است و دوحه ساحسار لساسن در جویبار دهان به نسیم ثنای آن خاندان فلک مکان سپهر ، ودایع دعوات و خدمات اختصاص نفحات ، که از ناصیه کمال صراعت بینانس آیات قبول مدعوات مقرو باشد و از جبهه صورت عبارات

1 The same in *GY* and *BH* but *BUL AH* and *HG* give مناظر 2 The same in *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give ٦ *BUL* gives مظهر 3 *BH* gives زمین 4 *BH* gives پس مهر و زمیش ملی و دمان نهاد 5 *BH* puts فی الامس 6 *BH* reads عم 7 The same in *BH* and *AH* but *GY BUL* and *HG* give ولاسعت and لاسعت respectively 8 *GY* and *HG* put فکر ثاقب *GY* and *HG* omit فضای

چه سد کین ستمگرها درخور است
حرف گست یاخود بجواب اندراست

ولیکی همگی نظر افتکار و تامل بر چهرهٔ مخدرهٔ تفویض و توکل است که مبانی رست این محب ، که بر آوردهٔ دست قدرت الهی و مسطرهٔ ایوان احسان سبحانی است ، به تیشهٔ حدید زبان وکمک کید و استاد کسان سمت فتور و نقصان نیابد ـ شعر :—

فوا عجبا یسعی الی من العدی
لیدرك کلی من یقصر عن بعضی
و یقصدنی من لو تمثل شخصه
بعینی قدی ما صد جفنی عن الغمض[1]

بیت :—

کسی که خشت در و بامش آبگینه بود
چگونه سنگ زند قصر آهنین مرا

اما داغ عدم تمیز و سداد بر رخسار دواب حساد ابدالاباد موضوع خواهد بود و علم علامت سلب عقل و رشاد بر دوش هوس اضداد الی یوم التناد مرفوع ـ

شعر :—

و جحود من جحد الصباح اذا بدا
من بعد ماانتشرت له الاضواء[2]
ما دل ان الصبح لیس بطالع
بل ان عینا انکرت عمیاء

نظم :—

گر رخ مهر را نه بیند بوم
مهر نزد خرد نه شد مذموم
لیک روشن شود که بومک شوم
هست زادراك نور خود محروم

زیادت برین قدم عبارت در مجاری بیان غباوت و غوایت آن فرقهٔ بی هدایت جاری ننمود ، زیرا که آفتاب فراغت و فرح در ظلام اندوه و ترح متواری بود ـ همواره مرافدات ادوار افلاك بروفق اقتضای خاطر دراك میسر باد و مساعدت سیر انجم گرد کرهٔ خاك بر طبق ارادت طبع تابناك مقدر ـ بمحمد وحیدر[3] ـ

---

1 *BH* omits these two 'bayts' and gives وجوا عجبا لسعی یمشی قدمی ماصد دحتی عن الغمض
2 *AH* gives ادا ابدا   3 The same in *BH*, but *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* give بمحمد و عمر و عثمان و حیدر .

وکلام حضرت بیچون آینه صور احوال این مدعیان دون است که ام حسب الذین اجترحوا [1] السیآت ان یسبقونا ساء ما یحکمون ـ شعر —

اتت بیوتا لم ینل من ظهورها [2]
و ابوابها عن قرع مثلک سدت

و علت شروع [3] ایشان درین امر ممنوع آنست که دیده بال شان از رویت جمال استیهال اهل کمال مهجور است و سهرسان استحقاق از سر منزل قابلیت ایشان بصد مرحله دور، نه، شک نیست که قطع مسافت طلب صاحب کسی را مناسب است که قوت پای همت و اطلس [4] در بذل ما یحتاج از مایده قبض اول یابد و چشم بصیرتش در مصابیح کلام از بکحل استحقاق تام مکتحل ـ شعر —

حلیلی قطاع الغیاق [5] الی الحمی
کثیر و اما الواصلون فقلیل

نه آنکه کوس هوس در مه دماغ فرو کوبند و بوت احمال مساق و طی طریق مصاف در سایه مغیلان عمر جسپند ـ بیت —

مگس قند و پروانه آتش گرند
هوس دیگر و عاشقی دیگر است

و باستماع کتاب سرای این جماعت ترا همانا که دیده خاطر فاتر واقعهٔ تلعب القلوب لدی الحاجر را ناظر است و طوطی روان از نسیم جهان بعالم روح و ریحان طایر ـ شعر —

اذا عیر الطائی بالبخل مادر
و عیر قسا بالفهاهة باقل
و قال السها للشمس انت خفیة
و قال الدجی للصبح لونک حائل [6]
فیا موت زر ان الحیوة ذمیمة
و یا نفس جدی ان دهرک هازل [7]

نظم — نه دانم که این چرخ گردنده را
هم آورده پست سازنده را

---

1 *BH* gives الحرحوا 2 *BH* gives لم ینل ظهور 3 *GY* and *HG* give شرع and شراع respectively 4 *BH* gives داسش 5 *GY* and *HG* give قطاع الیان and قطان respectively 6 The same in *GY BUL*, *BH* and *HG* but *AH* gives حائل 7 *AH* gives هارل

حاء الغراب الی الباری ٔ یماثله
واستقطب لاسود [1] الىر اضبعه

نظم :— مکس بس از اندازهٔ خویش پای
که هرگوهری را پدید است جای
نتاراج خود برکاری کی
که کنجشک باسی و باری کی

و حال آنکه حرم ی نور وجود این لیام در سام رنگی فام این مقام ار پرتو مهر اهتمام این فقیر مضی است و نعد ار افاضت نور حکومت اراضی هر یک از غایت حسد نقتل خود و ایدای این حقیر راضی ـ سعر :—

و اظلم اهل الظلم من بات حاسدا
لمن بات ی نعمائه یتقلب [2]

نظم :— این املهان که ی سبی دسمن من اند
بس بوالفضول و یاوه درای و ریح رسد
فرزند لطف من همه و خصم حامن
گوئی نه مردم‌اند همه زنگ آهن اند

و عجتر آنکه زاغ حرص و ضلال در آسیان دماغ آن فسدهٔ جهال و مردهٔ اردال بیضهٔ عجب و احتیال نهاده میخواهد که بدریعهٔ خدیعه و وسیلهٔ افکار سنیعه [3] رایات لاف تعظم و گزاف تفخم بر دیوار خاطر خویش افرازند ـ بیت :—

ای زاغ چه می پوئی [4] اندر پی هر کبکی
تو خود هوسی داری [5] رفتار خدا نجسء

سعر :— این لله السحاب من عباب البحار
وضوء الکواکب مں بیاض النهار

و محقق است که مسابقت و مساوقت فرسان میدان مناصب رفیعه بعلهٔ حیله ولاسهٔ حر خدیعهٔ محض خیال و عین محال است ـ سعر :—

و اذا رجوت المستحیل فانما
تبنی الرجاء علی سفیر هار

---

1. *BH* gives واستیقطت الاسود 2 *GY* and *HG* give نعماً, but *BH* gives نعمائه مقلب 3 *HG* gives سیعه 4 The same in *BUL* and *BH*, but *GY*, *AH* and *HG* omit می 5. The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give کردی .

که اطوار شعار و دثار این فقیر بی نصاب میان مشاهیر ایران و اصحاب شاهدان عدل روز حساب باشد - بیت —

نامه ترجیح اعمال مرا بر کل کون
حرف طغرای رهاننس بس بود روز شمار

و اگر این فرمودگان مدهوش درر غرر مواعظ و نصایح را مرطهٔ گوش هوش سازند و الواح ضمایر را از رقوم هواجس نفسانی و نقوش وساوس شیطانی پردازند ، نعم که بر منعمی و لو انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیرا لهم از حاجت غباوت بضاعت اولئک کالانعام بل هم مستثنی گشته موصوف بصفات اروبه ملائک و ممدوح السنه اجله ممالک خواهد[1] بود - بیت —

سگ خواهان دهند پند ولیک
نیک بختان شوند پند پذیر

وگر از پس نصایح اعراف نمایند و ترس قبایح انعطاف ، سگ نیست که بموجب فحوای وجزاء[2] سیئة سیئة مثلها، وبر وفق‌معنی ان‌احسنتم‌احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها ، صور مجازات در مرآت سیاب خویش خواهند دید - و بتحقیق و نقش از عظم و میهن و یسار و یمین ندای ویل و صدای نفرین خواهند شنید و هر چند که مسه بر سکینهٔ الامل عروج طعن و کند ارادل بود ، لیکن اظهار آن خارج دایره حس سایل است - بیت —

شاید شکایت از دونان بکس
که سری شکایت نکرد از مگس

اما چون باران آلام متواتر بر مجاری خاطر فاتر بیحد متقاطر بود، لاجرم بعضی از کرانهٔ ارکان و لسان بتحریر و تقریر متناثر گشت - بیت —

چون رعد بگذشت رحم تیغ دشمن بر دلم
خون دل آمد سیاه و ریخت از نوک قلم

همواره انسکاب سحاب فیض وهاب بر بسادین های آنحباب مستمر و بنیان مکنت و مکانت و جدران قدر و قدرت چون قطب دایره سما و مرکز کره غبرا مستقر باد - بالاقطاب والاوتاد -

---

1 The same in *BUL*, *AH* and *HG* but *GY* and *BH* give خواهند 2 *GY* and *HG* give وجزا

لاف وکدورت عبرات گران در آئینهٔ ادراک شان بغایت الماست قسح نمودی ـ
بیت ـ لمولفه :—

صیقلی کز آستانهٔ انصاف میبرد
از اختران نائرهٔ مانند ارزنش

و اگر بدر حصول دانش و ادب در ظلام مصابق طلب بر ایشان لامع میشد و
آفتاب دانستن مراتب استحقاق افراد انسان بر طاق دل و رواق خاطر شان طالع
میگشت ، عنان که براب احتیال و لحاح به سرسر سلال اعوجاج در چشم سرمرت
خویش نمی‌انداشتند ، و تیر مکر و خداع از کمان کجک شنیع بر مقاتیان اولی‌اجنحهٔ
مثنی و ثلاث و رباع نمی انداختند ـ شعر :—

و لو علموا ما یعقب المکر قصروا
ولکنهم لم ینظروا فی العواقب

و اگر صراف بازار اوصاف نقود خصائل و شمائل را بمحک امتحان و انصاف زند ،
حقیقت حال نقود بواطن مانند ثوابت ملک ناس در خزائن خواطر متمکن میبود ـ

بیت :— خوش بود گر محک تجربه آید بمیان
تا سیه روی شود هر که دروغش باشد

-و انسان عین ناطقه در بحر حیرت سباح است و قوت عاقله در بوادی فکر سیاح که
فلک افاصل فرسود را درین تیز بازار هرج و مرج از عدم فرق زر خالص از بهرج
چه مقصودست و بر اقتضای دور بوقلمون ابواب امتیاز اراذل دون از اکابر ذوفنون
چرا مسدود ـ نظم :—

گردون همیشه سفله و دون پرورد چه سود
نکره بسوی مهر و وفا نگذرد چه سود
قلب نبهرج و زر خالص چو یک بهاست
صراف فضل را ز محک خرد چه سود
با دود حیف تیره نماید چراغ کام
می گرچه غم برد چو خمار آورد چه سود

و چون این است سعادت همت شهدای محکمهٔ روز قیامت اند که [1] کذالک جعلنا کم
امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ، لاجرم نظر همت بر رخسار مکرمت حضرت عزت،
علت قدرته و جلت ، مصروف است و عنان بال بصوب خشوع و ابتهال معطوف

---

1. *GY* and *HG* give و

و اسعلای شعلهٔ حسد ارکانون دل وآسکده حسد سان حلاف معصی طاهر است، حه عدم حسد بوم و غلیوار با طایر دولت آشان بار امریست باهر ـ شعر —

محاسد العوم الدین تقاربت
طعابهم و تقاربوا ی السودد
فادا ابرکریمهم و بدالهم
تعریره[1] ی سودد لم عسد[2]

و باوحود مساهده سفاهت طباع و ملاحظهٔ کراهت اوصاع و ارتفاع لوای سکر وحداع با کی ارطرف اشان هیأت دبولعن را درمقابله حال حورعن داس و بقاب شرم و حس سعرب ار پس اسان عن بصرب برداس و با حمد ار حاب این محب برده اعاص و تحاهل در نش باصره بیس و داس فروگداس و علم عمل و تواصع برشاحسار سدرة المسهی افراس ـ نظم —

گر حسم تواصع فکی بر حاهل
اوکرد نکبر و رحود سد راحل
رنهار مکن تواصعس رانکه گهر
بر گردن حر نه بست مردی[3] عاقل

و در نظر عقل بمر مسور است که بر معصی معرای و ما نسوی الاعمی و البصر ولا الظلمات و لا النور ولا الظل ولا الحرور[4] ، سان کمال فصل وععل و احلال حال نقص و حهل بعاوت روسن و بس اسب ـ اگر دیده رسد دیده حوبی بیان این سواد ار نور حورشید بمر و سداد عاری باسد و طهور بعصی ار امور این بلدان برعکس عادات بواق حهان حاری ، یقس است که حلعت معت بر قا ب رتبت این محب کوناه نحواهد بود بلکه حامه حاه حاهلان مدکور مطرر نطرار افسوس و آه حواهد بود ـ نظم لمولعه —

فصل و علم نقص و عیب ار سد به هندوسان حه با ک
رانکه ایحا بود و باسد فصل فصله علم عار
ار بیاص لوح هسی عو بادا تا ابد
صورت ماهت رست سواد این دیار

اگر صحیفهٔ اوصاف ایسان معنون بالقاب معرفت و انصاف بودی ، صورت هموات

---

1 *AH* gives تعریرهم 2 *BUL* omits this bayt 3 The same in *BH* but *GI* *BUL*, *AH* and *HG* give مرد 4 The same in *GI* *BUL* *BH* and *HG* but *AH* gives و ما نسوی الاعمی والبصر ولا الظلمات والنور ولا الظل و الحرور

در نظر نادی و حاضر مماس فلک عیوق است و محبوب و معشوق طبع کج و خاطر معوج ایشان دیو غرور و شیطان عقوق ـ بیت :—

تخم نیکی کشتم و نه درووده ام الا بدی
هیچ کس دیدی که گردد نیکوی ویرا وبال

شعر :— عرست عروسا[1] کنت ارجو لقاحها [2]
و آمل یوما ان یطیب حماتها [3]
فان اثمرت لی غیر ما کنت آملا [4]
فلا ذنب لی اذ حنظلت نخلاتها

و مبدأ مادهٔ اختلاف و منشأ شیون عدم ایتلاف آنست که جمال خصال این محب را آئینهٔ صورنیات خبیثه وسجیات خسیسهٔ خودمیدانند وعجب تر آنکه شکل قبیح کذب صریح و افترای وقیح را در حلی و حلل صدق صحیح و حق نجیح معروض پایهٔ تخت فلک رفعت میگردانند و اینقدر نمیدانند که رخسارهٔ هر دولت ، که در مهد عهد فطرت پروردهٔ الطاف لطف حضرت عزت باشد و صورت و مادهٔ هویتش از صدق نیت و صفای طویت ، بی شبه چهرهٔ حالش از عروض[5] گرد زوال مصون خواهدبود و دامن کسوت اقبالش از تعرض دست اختلال مامون ـ لمؤلفه ۰—

قصرقدری کان بدست قدرت حق شدبلند
کی رسد از تیشهٔ مکر کسان آنرا گزند

شعر :— ای یزلزل قصر جاه شاده
رب البرایا بالخصال[6] الاجمل

و چون دیدهٔ سرشت ایشان از غبار های نفاق مکتحل است و آتش عالم سوز حسد در سورسویدای دل شان مشتعل، مجملی است که روش عمار ظلام جهان هبوب نسیم روح شمیم کرم و احسان محض خیال است، که ما بالذات لا یزول بما بالعرض، حه اطفای سورت نار حسد حسود بانصباب سحاب فیض وجود و ادرار دیم شیم محمود عین محال است۔

شعر :— کل العداوه قد ترجی ازالتها
الا عداوه[7] من عاداک[8] من حسد

1 *AH* gives عزلت وعروسا 2 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give نماحها , while *BH* gives تعاجها 3 The same in *GY*, *BUL* and *HG*, but *AH* gives حماتها , while *BH* gives ان یطلب حسابها 4. The same in *BUL*, *BH* and *HG*, but *GY* gives ثمرت , while *AH* omits ما 5 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* omit the expression — هویتش از صدق نیت و صفای طویت بی شبه چهره حالش از عروض 6 *AH* gives بالفصال 7 *AH* gives الاعداة
8. *GY* and *HG* give عاداك

و محوق رایت عموق بسمک عیوق رسانیده - بیت —

هر آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

امید واثق است که حسم نصرس‌نکحل نصیحت منور آید و گوهر کلام این‌والد پیر مستهام درگوش حاشش معرط و معرر - عحمد و حیدر -

---

(۸۹)

نسخة مکتوب کتب الی بعض الوزرا ء ، لازال ابواب معرفة المراتب علی حاطره مفتوحة و مسکلات حقایق الحلایق عند رایه العایق مسروحة -

بعد از قبول سلام و د عای حمای ، که صورت الفاظ و معای‌آن محلی جمال محبت و احلاص حای باسد ، بر رای منوار و حاطر حورسید وار هویدا باد که سحیت و معیست این درویس سست بیگانه و حویس کنار علی علم واضح و هویداست و درین‌ملت رحساره عروص‌واعراص‌هیچ‌اهل‌ملت رابحار تعرص‌و اصرار محروح‌ساحته است و در بساط دنیا سطرنج دغا باهیچ مخلوق باخته - نظم —

ما نگوییم بد و میل بناحق نکنیم
جامهٔ کس‌سیه و دلق خود ازرق نکنیم
قصد درویش و توانگر بکم و بیش بدست
کار بد ، مصلحت آنست ، که مطلق نکنیم

و عدوی نفسی را محب حقی‌انگاشته نظام‌حال واخلال او را بر جمیع‌امور دی بال حویس مقدم داشته است - —

و فا کنیم و بر نجیم گر جفا بینیم
که در طریقت ما کافریست رنجیدن

و درینوقت که سهام ایدا و ابلام ارکمان حقد و حسد لئام برسویدای دل مستهام مرسست با بوافر بیر افترا و غدر صدر رست و قدر این محب عوس‌عنایت الهی محمی است - بیت —

ما درمیان سنگ ملامت سلامتیم
گوییا که سنگهای ملامت حصار ماست

و حال آنکه سحوی رات حوق این محب ، که برگردن جان ایشان ملصوق است،

میاید که در آن مقام مستجاب الدعا ، که حصاه [1] حرم شریفش رشک کواکب فلک مینا فام[2] است و تراب جناش ذرور عیون سکان عالم بالا ، در اوقات خلوص توجه خاطر و هنگام جریان دموع متقاطر بلآلی دعوات اجابت آیات فتوح سماب گردن و گوش عرایس مسئولات را مزین و مسرور گردانند و انفتاح معالق نصرت عرواب بدستیاری بازوی همت و تحریک کلید صمای طوبت میسر دانند ـ زیادت برین مصباح معنی در مسکوه کلام بیفروخت و کسوف عبارت و طرار استعارت سورن حدت ذهن و رشتهٔ دقت فکر بدوخت ـ همواره قوافل فواصل در منزل دل آن فرزند نازل باد و مفهوم مراد بالنسبه ما صدق افراد کمال را شامل ـ بمحمد سید الاواخر والاوایل ـ

---

(۸۸)

نسخهٔ رقعه کتب الی ولده المخاطب من الحضره العالیه بالعنحان ـ

بیت :—

آنکس که پند خویش ز پیر خرد شنید
پل پیش ازان به بست که سیلاب در رسید

بر واصلان غایت مسالک سعی و تعب و صدر نشینان ممالک عقل و ادب مانند نور مهر عالم افروز از پیش طاق رواق روز هویداست که علامت نفوس عالی محل، که از بارگاه پادشاه ازل ، عزشانه و جل ، خلعت استحقاق عقد و حل یافته اند ، اینست که دیبای دولت شان بر دوش همت بطراز فتوت احتمال مشقت مستتار باشد و آوازکوس ناموس در سمع جان شان به ارغنون حیاب دمساز ـ شعر :—

و اذا کانت النفوس کبارا
تعبت فی مرادها الاجسام

و محبت سکون ودعت و دوستی تن پرستی و راحت علامت آنکه بلاس لباس بختش در کارخانهٔ ادبار منسوج است و شربت نقاش در کاس هوس و هوا به سم افعی شفا ممزوج ـ نعوذ بالله من شرور انفسنا و اتباع العقل المستهی حسنا ـ اکنون اگر آن فرزند خواهد که درمیان اقران زمان بیمثل و همال باشد ، یقین است که در تحصیل فنون کمال اهمال نخواهد کرد ـ و اگر در کسب کمال جین ملال بر جبههٔ بال او ظاهر شود بیشبه رقم عدم اقبال بر صحیفهٔ حال و بال خویش کشیده باشد

---

1. *BH* gives حصاه 2. *GY* and *HG* omit فام

هر حند بیان قصهٔ شوق بر وفق فحوای حل امره[1] عن الطوق بیرون حیطه قدرت و طوقست ، اما حون صبای صبابت ار مهب حنان در ارجا و انحای باطن و ظاهر وزان است ، لاحرم ازهار سحبان شوق سان ار وفور اثر آن بر اطراف بهال ربان سگفته مشود ـ و حون ار صرصر الم‌دوری گرد کدورت معنوی و صوری بر رحسار برار و صبر صروری[2] بسیار عیان است ، غبار آن ملال بموبت روبال مغال و معونت دست فکر و حیال بقدر الامکان پاک سگرداند ـ درر دعا در سلک رجا مسطوم است و داغ حضوع و خسوع بر جهره دل مسهام موضوع که حجله طول رمان و پرده بعد مسافت مکان، که حاحب جمال عروس مرام حانست ، با نامل بوفیق مطوی گردد و جهره یوسف، که ار تطاول معصبات رمان در غیابت الجب هجران مخفی است، در مصر وجود بر سریر بصر مستوی آید[3]۔ بر صمیر مستنیر فرزندی، که مهر سپهر خردمندی است ، هویدا باد که تمام احوال اسحای بعنایت قیوم قدیم ماسد اورب[4] حطوط بین المعطس مستقیم است ـ الحمدلله الذی یسرکل‌عسیر[5] و صیر تدبیر عبده موافقا للتقدیر ـ و حون دریں سال جهت حل و ربط احوال و قبض و بسط اموال‌فرمان قدرآثار سوفق[6]ایجاب‌و مرسادن فررند ملک التجار نفاد یافت ، لسکر حاصه را با تمام ملوک و حواشی[7] نامرد مصحوب حناب فررندی ارجمندی ملک التجار[8] ، طال بقائه ، جهت فتح قلاع و بقاع بیجانگر و رفع آثار شرک و کفر اران مصر روان کرده آمد ـ و اگرچه قبل اریں درج فتح بیجانگر مفاتیح تدبیر بسر مفتوح نگسته است و غوامض مسکلات تسخیرش به اناطیر حواشی صمیر هیح وزیر و امیر مسروح نشده و دره تملکش به الماس رای سلاطین ماضی‌مثقوب نبوده و رایان سکبر وحاکان متمرش‌بکثرت عساکر و عدت[9]وعدت وافر مغلوب هیح کس نشانده ، اما بیروی عحر و نیار و باروی ابتهال و آر سحوق رایت طفر آیت رحاملصوق ممهٔ عیوق سابست که عنقریب دارالحرب‌بیجانگرباصقاع بادر بحر و بقاع بلاد بحوم تعداد برش‌سیرو معرجسم‌فتح ارالاسلام گردد‌لمولفه ـ

اسدوار جونکه ترا کرده کردگار
دست دلت[10]عنب وصال است استوار

---

1 The same in *AH* but *GY* *BUL* *BH* and *HG* give عمرو 2 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give سرودی in place of صبر ضروری 3 *BH* adds اما له سان 4 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* gives ارب 5 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give عسر 6 *BH* gives موفق 7 *AH* gives خواتین 8 *BH* omits the expression بالف لشکرخاصه ... ارجمندی ملک التجار 9 *BH* omits وعدت
10 *GY* and *HG* give دست و دلت

رسولی ، که افاضل ادبا و مصاقع خطبای عرب عربا که در اجتنای ثمار ابداع و اعجار و اقتنای نقود وصل و فصل و اطناب و ایجاز مسار الیه بنان [1] سکان زمان بودند گرد گلگون تیزگام اعجار او به سگافسد و عبار براق خوش‌خرام نتیجیل و اکرام [2] او در نیافتند ، و بر اهل‌بیت و یاران او ، که صفدران مصاف عرفان و ایقان و سارزان میدان اطها را ایمان اند ، و اصل باد ـ بعداز قبول تحیاب عجیبه الآیات ، که طایرخاطر بلعای‌حال و غابر نقوت فکر دقیق و جناحین تصور و تصدیق گرد کنگرهٔ کاخ تحقیق آن نتواند پرید و بیک بیرنگ فهم بمعونت مقدمتین قیاس و سوب ادراکات حواس به سرحد معرفت که اساس آن نتواند رسید ، لایح و روس و واضح و مبرهن باد که ار وصول سلاله الاکابر والاماجد مسع محاسن السمایل و المحامد فلان صحایف موالات بلطایف آیات مصافاب مصوص گشت و انفتاح ازاهیر وداد به هبوب نسیم اشواق مخصوص ـ و دریوقت بمرافقت [3] ایسان جامع آیتی السیاده والاصاله و رافع رایتی الخلوص و السماله فلانرافرستاده آمد تا قواعد مودت ممهد باشد و مبانی محبت ماسد [4] صرح ممرد مرین و مسید ـ همواره عنان اهتمام بتقویت سعار اسلام معطوف باد و همگی خاطر بقلع و قمع اسرار و کفار مصروف ـ بالنبی الرؤف و آله العطوف ـ

---

(۸۷)

مما کتب الی ابن اخیه برهان الدنیا و الدین ابراهیم بمکه المشرفه شرفها الله و عظمها (این مکتوب در لوازم بهار تربیت یافته) [5]

تا سهریار نامیه در مصاف بهار از پیکان غنچه و سنان خار و ناچخ بنفشه و گوپال گلنار و خود نیلوفر و سپرگل و حنجر گل جیبه و حعبهٔ سنبل آلات پیکار و ادوات کارزار مرتب میدارد و دست چنار بدعای فتحش سوی آسمان کشاده است و صفوف اشجار در مواقف جویبار باقدام حدست ایستاده ، همواره ازهار آمال بر سجرهٔ بال آن فرزند رسد سال مجد مآل ستنج اثمار حصول مراد و موجب تروح مسام فواد باد ـ و صنوف سلام صفاوت سان ، که زبان زمان و جان جهان از تکلم و تصور سنل آن عاجز باسد و رقوم کلماتش در دفتر عبارت و جریدهٔ اسعارت تفاصیل سرایط و ارکان اجابت راحائز، بدست بریدصبا در صباح ومساء سلع و مهدی است ـ

---

1 *BH* gives بیان 2 The same in *BUL*, but *BH* omits او , while *GY*, *AH* and *HG* give اعزاز in place of اکرام 3 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give موافقت 4 *GY* and *HG* omit مانند 5. The phrase این مکتوب یافته is omitted in *AH*, *BUL* and *BH*.

فرستاده آمد تا مسالک محبت و مواقفت را بقوافل لوازم مصادقت سمیح دارد، و صدور اولیای طرفین را بعواطف کلمات صعاوب آیات مشرح ـ ترقب و تطلع آنست که بساتین مصادقت را بمضمون سطور و ازاهیر معانی وافر النور منور و موشح گرداند و اوراق حس وفاق را به انصباب [1] سحاب خطاب مخضر و مرشح ـ بیت —

سموم هجر کند روضه مودت خشک
اگر نه واسطهٔ رشحهٔ قلم باشد

تا از یمن آثار آن دواعی استیناس در نظر عقل و حواس برومند آید و ثمار وداد در مذاق فؤاد مسالک نوا که خلد برین نماند ـ و دیگر آنکه چون دفع مواد فساد اشرار و صیانت دما و اموال سفار براری و بحار از لوازم شیم شاهان کامگار است، و درین حین حصار کلنار مخیم عساکر نصرت شعار، اگر بر مقتضی الناس آفات بدفع و قلع بسر سنگی القاب فرمایند، مستور استداد رمی به طغرای توفیق آن امر حسن موشح و مزین خواهد بود و از سمت این اهتمام عرائس حصول بواق مرام در آینهٔ روس ایام روی خواهد نمود ـ همواره بماع و قلاع عداب به سهم سهام و حوف حسام فتح آیات مسخر باد و لشکر ظفر مظهر [2] در فتح حصار و قلع اشرار موفق و مظفر ـ [3] بمحمد و حیدر ـ

---

(۸۶)

نسخة مکتوب کتب من لسان السلطان الاعظم العادل محمد شاه البهمنی جوابا عن کتاب ارسل الی حضرته السلطان محمود الخلجی خلد ملکهما ـ

بهترین کلام، که دره تیجان پیام و غره جبهه مرام باشد، حمد و ثنای حضرت شهنشاهی است که ظلال چتر سلاطین عالی قدر را حال رخسار آرام و قرار جهان [4] ساخت و چهره مخدره امن و امان را باصداغ سطور مراسلات ایشان بپرداخت ـ و درود نا معدود، که قدم قلم بیراسون کیف و کم آن نتواند گردید و دیدبان خرد به سلالم برهان سلم نهایت حد آن نتواند دید، بر روضهٔ مطهر و مرقد معطر حضرت اکمل رسل و افضل هداه سبل، بیت —

محمد کا فرینش هست خاکش
هزاران آفرین بر جان پاکش

---

1 *BH* gives بانصاب 2 The same in *BUL BH* and *AH* but *GI* and *HG* give مظفر 3 The same in *BUL* and *AH* but *GI* and *HG* omit مظفر while *BH* gives مسهر 4 *BH* gives جان

باشد و تاج لسان بر فرق فرقدسانی [1]ناطقهٔ انسان مشرف و مکرم بآن [2] عقد حمد و
سپاس آفریدگاریست که هامهٔ همت بنی نوع انسان را بعمامهٔ کرامه علامت معروف
و محبت مخصوص فرموده و بنای قرار اهل دین و اساس فراغ اهل یقین بمودت و
مصادقت سلاطین متین و مرصوص، و صنوف صلوات زاکیات والوف تسلیمات وافیات،
که معطر مسام ملایک ارایک سموات باشد و منور رخسار ازهار ثوابت و سیارات،
بروح وافر الفتوح حضرت غایت ایجاد و تکوین و فائدهٔ خلق صور و سواد آسمان و
زمین ـ بیت :—

بیرون ز فلك نسودی کف وجود
نام محمد ار نه بدی نقش آن نگین

و بر آل کرام، که در محافل و مجامع مدح و ثنا بمسند شرافت تعالوا ندع ابنائنا
مستند اند، و اصحاب عظام، که بر فلك هدایت و نجات مردم متصف اند
بصفت بایهم اقتدیتم اهتدیتم و در معارك و مسالك تقدم و تکرم منعوت بنعت اشداء
علی الکفار رحماء بینهم، واصل و نازل باد ـ بعد از ابلاغ و ارسال بدایع دعوات
و صنایع تحیات، که گلستان خلوص آن مانند گلشن نوار آسمان از تطاول خزان
ریب و ریا در امان باشد و رخسار ازهار صفاش مانند چهرهٔ دل اهل وفا رخشان،
بر خاطر عاطر، که مجلای صور عوالم باطن و ظاهر است، واضح و ظاهر باد که
صحیفهٔ شریفه، که سواد سطور مضمون آن آئینهٔ جمال نسب تجلی بود و گردن و گوش
عروس محبت و ولا بطراوت و لطافت آن گوهر شب تاب متحلی ـ شعر :—

سطور سواد فی بیاض کانها
خطوط غوال فی حدود غوان

از موصل آن یعنی خان اعظم مجمع محامد امامجد الزمان منبع محاسن النعوت ومکارم
السیم بالبرهان و العیان اسلام خان، دام سموه، که حامل لوازم رسالت و شامل
خصایص اصالت است، در احسن اوقات باجمل صفات سمت وصول یافت و طاق
آسمان اتحاد شواقب فحوای محبت موادش مزین آمد و صباح مصافات از اوج عباراتش
سطور و معانی ـ و آنچه بروایت رسول و افراد رایت محول بود ساتیت مجمل ومفصل
آن به اسالیب عجیب وغریب متاتر و متقاطر گردانید. و دریوقت سیدالسادات
و مطلع نجوم مناقب الصفاتی سید مظفر الدین، که واسطهٔ سلك کمال نسب و
خلاصهٔ قلادهٔ حسب و حسن ادب است و بکمال اخلاص و تمام اختصاص منسوب
و لوای و لای طرفین بر دوش هوش او منصوب، مصحوب خان اعظم مذکور

[1] HG gives فرحدان سامی 2 BH omits عقد.

حسود عوم سار تاری سوار صحابه پیکار غرو صاعت ایحانی را لسکر قلل العداد معف العواد نحیف الحیاد عدم السحاعب آنطرف غالب آمده باسد ، معام اعترار و افتخار نیست ـ بلکه محل تامل و افتکار است که دسبرد آن جماعت بی عده و عده بکثرت حسم و لسکر بود یا بسورت مردان شجاعت فر یا بحودت حیول و سدت سلاح یا بحدت سیوف و تطاول رماح ـ و کل ذلک لم یکن ولکن لکل حواد کبوة و لکل عالم هفوه لیقضی الله امرا کان مفعولاً ـ و بعلب فرقه ابو سفیان بر حنود ملائک اعوان حضرت خلاصهٔ اکوان باوجود صحابه قضا توان امر یست شایع، و آفتاب کیفیت انهزام حضرت سبحان و فتح مکهٔ مبارکه و عجز آن فرقه درعقب آن از فلک اخبار و آثار لامع ـ و لله الحمد فی الاولی والاخری[1] ـ نظم —

اگر بدکنی هم تو کیفر سوی
به حسم زمانه بحواب اندر است
بر ایوانها نقش بیژن هنوز
بزندان افراسیاب اندر است

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والله المستعان علی ما تصفون وعلیه التکلان ـ اگرچه واقعه مذکوره در آیینهٔ نظر صورت کسر مسمود ، اما در بصر بصیرت عین فتح و عین نصرت بود ـ بیت —

خدای عز و جل را بسی هزینه کند
لطیفه ایست که کس را ازان خبر نبود

و مقتضی اشتباه و تیقظ و علت استداد حرام حرم و تحفظ اینطرف سبب خذلان گروه باغیان و موجب حرمان سردمهٔ طاغیان آمد و مستلزم استحکام مبانی دولت و عظمت و مقتضی انتظام امور سلطنت و حشمت و شوکت ـ شعر —

و من العداوه ما ینالک نفعه
و من الصداقة ما یضر و یولم

بیت — ای بسا کارها که[2] در عالم
رود و عالمی[3] زند برهم
در نظر آن بدو[4] گران باشد
خیرکلی همه در آن باشد[5]

1 The same in *BH* but *GY AH* and *HG* give فی الاول والاخر , while *BUL* gives فی الاخر والاول 2 *BH* gives کار زار 3 *GY* and *HG* give زدوده عالی
4 *BUL* gives رو 5 *BH* omits this مصراع

طایفهٔ طغات ناتکار قصد این دیار را ، که اعظم بلاد اسلام است ، احسن سهام و اشرف مرام انگاشته هر تیر غدر و احتیال که در جعبهٔ خیال داشته از کمان لجاج بقدر قوت و قدرت خویش انداخته و حسام خصام ، که در نیام سنه اثنی الی هذه الایام[1] مستور بود ، بدست مکر و عناد مساول ساخته و در طست خود غمرهٔ[2] کرده که به اعانت کفار نابکار شعار[3] و دثار دین شعار این ولایت هدایت آیت محو سازد ـ اما چون بعنایت الهی و فر دولت شهنشاهی زمرهٔ کفره را که حمر مستنفره فرت من قسورة منهزم و آواره ساخته آمد و پای همت در رکاب عزیمت آورده بقتال و جدال آنطرف اشتغال نموده شد و میمنه و میسرهٔ اشرف را کالعهن المنفوش[4] باد پایان تاری ساد هلاک داده آمد و در میدان مصاف ، که مقام ظهور جانب و شجاعت است نه محل لاف و گزاف ، سران لشکر آنطرف را مثل سهانت خان[5] حاکم حیدری و ظهیرالملک[6] وزیر وغیرهم ، که سران میسرهٔ آنطرف بودند ، در خاک هلاک انداخته اند و شربت وبال از دست ساقیان روز قتال ، که سنان و نبال اند ، چشانیده ، چنانکه اران طرف آثار میمنه و میسره در ساحت استداد قوت ناصره مطلقا[7] نمود ـ لیکن در آن زمان ازینطرف ملکشه ترک ، که فی الحقیقت دشمن ملک بود و در قلب لشکر منصوب و به اسم سرداری این عسکر منسوب ، همانا که از شراب جاه و ثروت مست و بیهوش گشته و دیگ دماغش از آتش سودای خام حکومت در جوش آمده ، از جهت استیلا و استعلای خود و ابتلای بعضی از وزرای باشجاعت و خرد ، که میمنه و میسرهٔ آنطرف را پراگنده و پریشان ساخته بودند ، عمدا آن ساعت ظفر اثر با وجود مساعدت و عدم مقارنت قلب هر دو لشکر از روی غدر و مکر مفر بر مقر اختیار کرد ـ بیت :—

سر ناکسان را بر افراشتن
وزیشان امید بهی داشتن
سر رشتهٔ خویش گم کردن است
بجیب اندرون مار پروردن است
ز بد گوهران بد نباشد عجب
سیاهی بریدن نشاید ز شب

و اگر بر حسب اقتضای حکم الهی ، که فی الحقیقت مصالح نامتناهی را حاویست

1. *GY* and *HG* give الی هذه ایام 2. *GY* and *HG* omit غمر 3. *HG* omits شعار و
4. *HG* gives المعوش 5. *GY* and *HG* give هانتخان 6. *AH* gives ظهیر فلك
7. *GY* and *HG* give مطالا .

لسان در میدان بیان جولان داده در محل قابل بموقف عرض رساند ، در جواب پیغام اول فرمان همان شد که مبانی مقدمات صادقه ، که دعامهٔ آن مطابق واقع است ، ساحت کمالش از غبار عروض خلاف محروس است و از صنایع کلمات شعریه و حکایات تشریه لوایح تمویه و روایح ترویق محسوس - و جواب این نوع پیام محول بلسان سنان و حسام است نه بزبان ترجمان اقلام - مصراع —

و السیف اصدق انباء من الکتب [1]

زیرا که بعد از توسط السنه اسنه میان سلاطین اسلام لسان زنگی قلم لکنت بیان اقلام از سابقه مقطوع است و اظهار عذر و کتمان غدر و ابرار[2] تقویت سریعت و اخفای مکیدت و خدیعت عقلا و نقلا ممنوع وغیر مسموع -[3] شعر —

فمن رام صفو الود من غیر اهله
فقد رام[4]ذوق الشهد عند العلاقم

هر کسی که در دعاوی[5] خویش صادق و غیر منافق باشد ، بی شبه زبان معالس بذکر بیان ما هو فی البال ناطق است زیرا که چون صبح صادق دم از وضوح بیاض[6] خویش زند دم بدم امارات صدق و صفا از باطن صاف و نفس پاک او در نظر سکان کرهٔ خاک و سطرهٔ طاق رواق افلاک ظاهر بر مسود - و نتیجه صدق دعواش ، که عبارت از روز است، بوقوع مسیح[7] آفتاب و انتشار ساعات غیر منتسرات روشن ومسجل میگردد که[8] ادبار کواکب و انهزام صبح کاذب بر حسب سعرای مادبر سعی و بموجب فحوای کذب وتولی دو گواه عدل اند و قرار عساکر غیاهب و انوار اطراف مشارق و مغارب مرکیان[9] بی مثل - و مصدوقه این حال و منطوقه این مقال آنکه بعد از وفات سلطان مرحوم مغفور هنوز کواکب ضبط امور از افق مملکت ظهور نکرده بود که کفار بسیار حاجگر و بلکه همه متحد الهمة و متفق الکلمة جهت نقض اعلام اسلام و رفع الویهٔ کفر و ظلام درینطرف آمده بودند و هم دران وقت ضابط آن طرف به وساوس شیطانی فرقه بغات اشرار و هواجس نفسانی

---

1 The same in *GY* *BUL* and *HG* but *BH* gives والسیف اصدق انبا من الکتب while *AH* reads والسیف اصدق انبا من القلم 2 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* omit غدر occurring after کتمان while *BH* gives ابرام in place of ابرار 3 *BUL* omits ابرار تقویت شریعت و اخفای مکیدت و 4 The same in *GY* *AH* and *HG* but *BUL* omits فقد رام while *BH* gives کمن رام 5 *GY* and *HG* give دعا وای 6 *BH* gives کیان 7 *BH* omits مسیح 8 The same in *GY* and *HG* but *BUL* *BH* and *AH* give و 9 The same in *GY* *AH* and *HG* but *BUL* gives مرکبات while *BH* gives مرکبان

استعداد مستخرج است یعنی کتاب بلاغت سواد براعت نژاد اران معدن جواهر مآثر و مطلع آفتاب قبول خاطر ، لا زالت زبدة ازهار التحقیق عتناة لنحل قلمه و نجمه بحار اسرار التدقیق عقدا علی جید حکمه ، در حین طلوع نجوم سعود سمت وصول و ورود یافت و مضمون آن مرقوم به اوضح طریق معلوم گشت ـ بر ضمیر منیر مخفی نماند که همواره از مشاهدهٔ امثال آن احوال ، که ذکر فرموده بودند ، خاطر فاتر هدف سهام ملالست و کواکب حضور بال در برج هبوط و وبال ـ اما امید بکرم حی متعال چنانست که عَلَم آثار موانع از پیش خورشید آمال مرتفع گردد و در چمن مواد ازهار حصول مراد لامع ـ می باید که خاطر شریف از ظهور این نوع آلام به هیچ وجه [1] مستهام نگرداند و عروس مراد بر منصهٔ حصول مسطور دانند ـ و اگر از هجوم غموم شجوم تمویه قدرت بال کثرت التیاع ، که داخل حیطهٔ امتناع است ، بوده باشد ، بکرم معذور دارند ـ همواره تیر اثر آه دل اواه بتوب وثوق رجا از کمان خشوع و نسبت خضوع بر هدف سینهٔ حساد واصل باد و ارقام دواب اعلی سواد دآب تیغ قهر الهی از لوح هستی زایل بمن یحق الحق و یزهق الباطل ـ

---

(۸۴)

جواب مکتوب یحتمل المدح والذم طرف الشیخ محمود المعدوی الی قوله محاذات داده آمد ـ

مکتوب عجیب المضمون، غریب الشجون ، که از جناب خلف الافاضل ، مجمع بدایع الشمایل، واضع قواعد المحامد ، شایع الخصایل بین الاماجد ، شیخ نجم الدین محمود ، لا زالت کواکب رتبته مرفوعه من اوج السعود ، مطلع و مرسل بود ، در زمانیکه بعون الله تعالی عساکر مراد فوج در فوج و بحار مسرت مواد موج در موج میمود ، سمت ورود یافت ـ فسلسال سلاسة کلامه کان ماء النیر لو لم یکن مسوبا بالکدر و تراکم سجوع مقاله کان اوان زهر الشجر لو لم ترعب [2] الحم المطر ، لا جرم مضمون تحیات و تسلیمات ، که مفردات و مرکبات عبارات آن خارج حیطهٔ اوضاع شخصی و نوعی و بیرون حطهٔ دلالات عقلی و وضعی باشد ، موازات [3] و محاذات داده آمد ـ بر خاطر خلف المشایخ واضح و راسخ باد که دو پیغام در کتاب سمت ارقام یافته بود تا در محل صالح سایهٔ سریر اعلی معروض دارد ـ چون گلگون

---

1. The same in *BUL, BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give نوع 2. *GY* and *HG* give ترعب 3. *GY* and *HG* give موادات .

دوش هوشش از طراز توفیق حالست و سیای نعاس بآفتاب عنایت الهی غیرحالی ـ

بیت — در کنج حجره گر نهند نور آفتاب
آن حجره مانع است نه خورشید منحلست

و اگر بر وفق قابلیت سمند تیزگام همت در میدان سعی و اجتهاد روان دارد و نهال آمال ، که طلب کمال است ، در حمی بال بآب سرشک غیرت و بد سساری[1] باربار اجمال مستقت برومند گرداند ، علامتی است واضح و اماری لائح که هلال امالس[2] در فلک جلال بدری خواهد شد ، و هر فردی از زاده خاطرش در محافل[3] اصحان افاضل و اکابر صدری ـ شعر —

فی المهد[4] ینطق عن سعادة جده
اثر النجابة ساطع البرهان
ان الهلال اذا رأیت نموه[5]
ایقنت[6] بدرا سه فی اللمعان

اکنون آن فرزند ازین دو مثال یکی را که لایق و مطابق مقتضی حال داند اختیار کند ـ بیت —

آدمی زاده طرفه معجونیست
از فرشته سرشته واز حیوان
گر بدین میل میکند کم ازین
ور بدان میل میکند به ازان

پس داند که این والد[7] شب و روز روزبه[8] گوش بر راه اخبار ساره کشاده است و چشم انتظار بر مشاهده رخسار اطوار آن فرزند نهاده تا حسب کمال جد و اهتمام آن فرزند شنیده آید و آثار حسن اجتهاد آن قره العین بعین الیقین دیده شود ـ اللهم اجب دعائی ولا تخیب رجائی انک علی ذلک قدیر و بالاجابة جدیر ـ

---

(۸۳)

جواب مکتوب کتب الی حضرة المولی الفاضل مولنا ابوسعید رحمه الله علیه ـ

سهد نحل براع و درعمر اختراع ، که از باغ محبت و وداد و دریای ولا و

---

1 The same in GY BUL, AH and HG but BH gives ... 2 HG gives ...
3 GY and HG omit عاقل 4 GY and HG give فی مهد 5 The same in GY BUL and HG but BH gives ... while AH reads ... 6 The same in GY BUL, AH and HG but BH puts ... 7 GY and HG give والد
8 BH omits روز

کل همت و جل نهمت ایشان بر تشتت سلک نظام اسلام و تفتت ملک التیام کل ایام مصروف باشد و همگی افکار خاطر و جملگی حواس باطن و ظاهر شان بر تعمیر صوامع قلوب عبدهٔ اوثان [1] و تفجیر ینابیع فتنه و فساد در اهل ایمان معطوف بود ، بر موجب معرای الموذی طبعا یقتل شرعا قیاسا علی العقرب والافعی ، حسب [2] وجود ایشانرا بمیاه سیوف غیرت دین متین و باران پیکان سهام اتباع سنت سید المرسلین از صفحهٔ صحیفهٔ دنیا فرو شویند ، چه طلوع آفتاب التیام سلاطین اسلام موجب فراغ بال و رفاغ حال جمیع انام است و تشیید مبانی وداد و اتحاد ایشان مستلزم استحکام احکام سداد و مقتضی انفتاح معالی رشاد ۔ و گویا کمی رضای حالق از مطالع مصادقتشان تابان و تلالی مکاید و مکامن قاصدان اسلام از سهم بارقهٔ حسام و حوف صاعقهٔ التیام شان ولهان و حیران ۔ بیت :—

از دشمنان کشند به تیغ وفاق پوست
تا یکدگر شوند چو دو پادشاه دوست

بنابرین حکایتی چند، که از مقتضیات اسلام و موجبات اتفاق و التیام است، ملک الشرق فلان سمع شریف ، اسمعه الله البشایر، خواهد رسانید ۔ قبول و اصغای آن سبب ترقی درجات عقبی و علت تامهٔ لوازم نظام دنیا داند ۔ زیادت احتیاج بتاکید ندید ۔ اعلام سلطنت بباروی توفیق الهی قایم باد و تشیید مبانی حشمت بأعمدهٔ عنایت ایزدی دایم ۔

---

(۸۴)

جواب عریضهٔ کتبها الی حضرته الجناب العالی ولده المخاطب بالغخان ادام الله ظله علیه ۔

ولم ار فی عیوب الناس عیبا [3]
کنقص القادرین علی التمام

کسی که آفتاب قابلیت از آسمان احسان حضرت عزت، علت [4] قدرته و جلت کلمته، بر ساهرهٔ [5] ساحت او تابان باشد و وساوس شیطانی و هواجس نفسانی غمام کسالت و ضلالت [6] انوار چهرهٔ آنرا نپوشاند ، این معنی دلیلیست ساطع و برهانی قاطع که

---

1. The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give عبده و اثان
2. *GY* and *HG* give حسْ حسْ 3. *BH* gives شیا 4. The same in *BUL* and *BH*, but *GY*, *AH* and *HG* omit علت علت and عزت respectively
5. The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give ساهر 6. *GY* and *HG* give صالت .

در مکتب حقایق پیش ادیب عشق
هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی
دست از مس وجود چو مردان ره بشوی
تا کیمیای مهر بیابی و زر شوی

همواره بحصول نصیحت اکسیرخاصیت موفق باد، و تاثیر رضای این والد شفیق در خاطر آن فرزند مبرهن و محقق - آمین -

---

(۸۱)

نسخهٔ مکتوب کتب من السلطان الاعظم محمد شاه البهمنی الی السلطان الاکرم محمود شاه الکجراتی -

نوافح سافحات حمد و سپاس و غرایب رغایب شکر بیقیاس حضرت آفریدگاری را، عز شانه و عم احسانه، که آثار غوارض فخار و شراره [1] نادره شرارت اشرار به قطار امطار نصال صولت سلاطین دین دار و انصباب سحاب حسام خونبار خواقین ذوی الاقتدار [2] منطفی و منتفی ساخت و آفتاب وفاق انسان را از مشرق فاصحم بعممه احوانا شارق گردانید - و کر [3] بری و مسافت کرامت مساحت ربع غبرا را از ظلام ظلم و فساد و سواد فتنه و عناد بپرداخت - و درود نا معدود بر روضه پاک و تربت مطهره صاحب لوای لولاک و بر آل رفعت مآل و اصحاب سدره جناب و اتباع و اشیاع طوبی لهم وحسن مآب او و اصل باد - بعد فتح ابواب مودت و اتحاد و رسم بوستان محبت و وداد و ابلاغ تحیات مسکیة الفوحات و ارسال تسلیمات وردیة النفحات، که روایح محبت و یکانگی آن لخلخه دماغ سکان افلاک سبعه و مجمره قاعدهٔ ایوان کواکب سبعه و سلسلهٔ تراکیب [4] مرکبات عناصر اربعه باشد، بر ضمیر منیر، که آئینه تدبیرش مجلای جمال عروسان [5] منصه تقدیر است [6]، مخفی نماند که بر دست بلند همت سلاطین عالی رتبت واجب است که بر مقتضی فحوای ان الله یحب عوالی الهمم و یبغض سفسافها بطراف سعد النعات و نیاب رفعت مآب بر عظائم امور وکرائم مهمات انداخته عرصه جهان را به قوت تایید دین از آثار فتنه و فساد متمردین پاک و پرداخته گرداند - و کسانی را که

---

1 The same in *BUL BH* and *AH* but *GY* and *HG* give شرار 2 *GY* and *HG* give اولاالاقتدار 3 *GY* and *HG* give کری 4 *GY* and *HG* give ترکیب 5 *HG* gives عروشان 6 The same in *BUL BH* and *AH* but *GY* and *HG* omit است

شعر :— و ان حسیات الامور باسرها
لمستودعات فی بطون الاساود

بیت :— تا برده رنج گنج میسر نمیشود
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

و اوضاع هرموز و خراسان در آسانست که در کتاب مولنا عبدالرحمن در مثال شرف خان سمت بیان یافته است ـ همیشه در کسب کمالات مد دوره بعد و در استحضار مسایل علوم و اصغای مسایل نصایح مجتهد باد ـ بالنبی و اله الامجاد و صحبه الامجاد ـ باید که موالی کرام سلام خوانده در تفهیم و تعلیم و تکرار ساعی مستقیم و مستدیم باشند و بملازمت بیشتر آیند و بیشتر توقف نمایند و هر روز دو وقت تشریف آرند و تخم محبت را در مزرعهٔ ایجاب بدست اهتمام تام[1] بکارند و بر مقتضی فی کل سنبلة مائة حبه مستلزم ازدیاد مواد محبت دانند ـ

---

(۸۰)

ایضاً مما کتب فی جواب ولده الاصغر المذکور

مکتوب مرغوب آن فرزند رسید و از مضمون آن نسیم تفقد و محبت به بستان حال او ورید ـ معلوم باد که نهال آمال در چمن بال وقتی ثمرهٔ سعادت و اقبال دهد که بآب تحصیل کمال سیراب باشد و شمع دولت در محلس رتبت کهی منور نماید که رشتهٔ جان بآتش احتمال[2] تعب سوخته آید ـ شعر :—

بنی اجتهد فی اقتناع العلوم
تفز باجتناء ثمار المنی
الم تر فی رفعة بیدقا
اذا جد فی سیره فرزنا

بنابرین مقدمات، که قبول آن محض موهبت الهی است و موجب حصول علو مرتبت غیر متناهی، باید که: نسترن زور و بنفشهٔ سب گلشن حیات به نسیم سعی و اجتهاد شگفته دارد و ساحت باطن و ظاهر از غبار وساوس خاطر پرداخته گرداند و بجان و جنان در طلب عقل و علم و ادب مشعوف باشد و عنان امل بقا بصوب رضای این والد پیرمعطوف دارد تا محبوب دل این فقیر گردد و مهبط انوار عنایت حی قدیر ـ نظم :—

---

1. *GY* and *HG* give تمام. 1. *GY* and *HG* give احمال.

ماده مانده برخورداری ـ نظم —

حو سوی سحن من اگر نعمل آری
کلند گنج سعادت در آستن داری
وگرنو در نصیحت ندوح دل سہی
سی حوری رکف دهر سلی حواری

اگر بعد ازین دره اهال نماید و درسلک اولاد عاق مسلک آید ملاده گردن عفلت و حہالت و وساده عطلت وکسالت حواهد بود ـ و اگر سوابر احبار اهیام و اعسای او واصل سود براصی و اسعاف این والد ، که عنوان صحایف محامد او [1] است ، باصعاف حاصل داند ـ بیت —

نکحواهان دهند پند ، ولی
نیک نختان سوند پند پدر

توفیق سلوک این طریق رفیق سعتق باد ـ آمین ـ

(۷۹)

ایضا حواب مکتوب کتب الی ولده الاعز العحان حلد الله ظلال والده علیه

اسأل الله تعالی ان یرزقه العقل و العلم و الادب لیترقی بها الی هامة اعلی الرتب ـ معلوم آن فرزند باد که عقل موقوف علیه جمیع مطالب است و علم موحب وصول باعلی مراتب و ادب مستلزم کنوز محامد و مناقب و تحصیل فحوای این امور بردست همت و سمت نهمت طالبان درو سمورىت واجب ، علی الخصوص برآن فرزند که ابا عن‌حد در اوج برج مجد نازل و برقمهٔ قنه حمد واصل است ـ بیت —

همت بلند دار که دادارکردگار
بر قدر همت توکند قیض حود سار

شعر — اذا ماکنت فی امر مروم
فلا تقنع بها دون النحوم
فطعم الموت فی امر حقیر
کطعم الموت فی امر عظیم

و نقش داند که وصول بمناهل و موارد حد و مجد مشروط است به طی بادیه و قطع اودیه حد و جهد ـ و درون و بیرون برور سکون باطن و ظاهر حویش برین مصروف و معطوف داشتن [2] تا مقصود اسراف و اکابر و محسود جمهور اقاحر باشد ـ

---

1 GY and HG omit او ـ BH gives دائه

مقال مقتصی حال بر نہال بالس این بیت سراید ۔ بیت :—

برده بودی و دادب آمده بود
چون توکج باختی کسی چه کند

و امید است که بدین سعی حمیل و اجتهاد حریل انوار ناموس و نام حضرت پادشاه قضا احکام، حلد الله خلافته الی یوم القیام ، و آثار جد و اهتمام اقل حدامش در مجامع اسلام و مسامع خاص و عام تا انقصام سواد عالم و انصرام واختتام حمل نسل[1] بنی آدم مذکور و مسهود ماند ۔ چون صورت حال برین منوال بود واجب نمود که ریاض بال آن جناب سحاب بیان حقیقت حال سضر دارد ۔همواره در سرا پردهٔ حرم خاطرش ابکار افکار متظاهر و عمام فیض بر گلسن دل ظاهرش متقاطر باد ۔ بالنبی و آله الامجاد وصحبه الاىحاد ۔

---

(۷۸)

نسخه مکتوب کتب الی ولده الاعر العخان مد الله تعالی عمره و رزقه طریق الرساد والسداد ووفقه علی العروج الی ذروه المراد کما وفی لابیه والاجداد موصوله الاسناد ۔

معلوم آن فرزند باد که حصول جد و مراد و اعتناق عروس استحقاق موقوف باحتمال صنوف مساق است ۔ بیت :—

کسی نگردن مقصود دست حلقه کند
که پیس تیغ مسقت سپر تواند بود

ویقین است که آثار ظلام کسالت و اهمال مستلزم عرور آفتاب اقبال است ۔ و منشا این حال عدم ادراك لذات کمال و انتهای ملاحظهٔ مال و مآل ۔ و حالت تحریرچنین استماع افتاد که دیدهٔ همت اواسل کسل طاریست وحور رسید وصال اقبالش در ظلام عدم اهتمام متواری وحال آنکه ناسک عنان سعادت کسی است که بتوفیق تحصیل علم و ادب را ازحضرت باری ، جل جلاله ، بتضرع و زاری خواهان باشد و از غایت شوق و ولوع ینبوع دموع ازمحاری عیون جاری دارد و تعب نهار وسهر شب تار را مطلع آفتاب دولت و بختیاری داند ۔ شعر :—

بقدر الکد تکتسب المعالی
و من طلب العلی سهر اللیالی
و من رام العلی من غیر کد
اضاع العمر فی طلب المحال

و قبول نصایح دوستان عموماًمسع انهار کامگاری داند و تلقی نصحح ایحاب خصوصا

---

1. The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* omit حمل نسل

مر کتاب آن فنون

و مشهود گشت که حی بر دوام و اظهار ازهار مکر و ما ار ساحسار لسان انام نماند که مسالک ه ار سحص [1] اوصاع جبال معرداب و سوع حلی و حلل احراع لنام در آئینهٔ حاجت و حسن اعتقاد و صوف صمای طویت و کمال وداد سطور حوانی میردد آمد غرو می السمس ان ملوح . بر صمیر درال و حاطر عاطر پاك محمی قلعهٔ سینهٔ ریکه اصلاح با کمار بیعلاح مطلقا مسدود بود و صورت مبول سام آن سد [2] . اگر این طر مستحسن نمی نمود . اما حون قسده سلاعین برد ملول و که در وقت بوده ند ، بالصرورت این محب بر وفق حاطر ملوك سلوك نموده بسلم می یافت . بنابرین و دادن دوازده لک مال و بوا دادن پسر حاکوی معسد راضی مقهوره مذکوره محب دران حس ابا و اعراض سکرد شرر کمار حساد و اسرار ، انقطاع گوه و ریه این نمر اظهار سکردند ، در نظر طی بعضی سمت اسمرار اکثر ولایت بیک ملقی نمودن واجب بود . و بعد ار مرار حال برطبق معال قسده اصلاح بادم شد ملاحظه کردند که حون قلعه ریکه سلم نماید باجماع پیادگان قمر ، باب اسد نکه و هجوم سواران طرف کرهر و حاکمه حه های سکیسر که بود در حارج حانکر باندك اهمام مسحر حواهد سد . بناء علی هذا ار ادای لوازم الیبن سهام انداد و حسم محب سان در صاح محاح با م گسب و آنعه در حاطر این لاحق شد . وا علمه بوبة بصوحا و اقاص علی ساحة حاله کل حس فتوحا ، مر کور سابق آمد و بیابق برور یافت و یقین دانند که ار رضای این محب بر اصلاح دات حال در مدت یاد ، که فرقهٔ حساد را درکمان گمان [3] بود ، بر هدف حان حودسان چنان اهمام نمود محب بعنایت حصرت سان در میدان رهان [4] ومصمار اسحان برحمله قلاع آن معسد نفصیل آن کلام حر محصور حارج معصمی معام اسب و بنابر صلاح که تمام درویسکال بسرحد ولایت آن بشکال بوقف کرده آمد با ار حمیع اطراف رعنا روح ی ناده آید که از ماکول یک صاع وار ملبوس یک دراع درولایات و مابعد ار انصرف ار اطراف اصقاع و ارباع عبور نکند . و بیادگان کمره اس [5] ، اسعلا و اسبلی سر حد الله ، لطفا و رعبا بقید احسان مقید گردانند [6] و با عما و روح اسان را ، که درکالبد پلید مسلا اسب ، ار حبس و بند وا رهاند م حدب باران ار عدم غله و قلت اعوان بیطاقت و بوان گسبه سمرع بلاس ار آسانه [7] مسحله بصحرای عدم طیران نماند و بلبل حوس

کاکمان gives while AH G give کوایل and HG

1 GY and HG give تعمیص 2 GY and HG give شدید 3 HG
4 The same in GY and BH but BUL and HG gives ماد
puts ان ر 5 The same in BUL and BH but GY AH and H
6 BH gives اند کر 7 The same in BUI and BH but GY
give ایعاد while AH puts آشیا

نهایت اند ، متمائر[1] باد ـ بعد از قبول تحیت و سلام ، که سوانی معانی معمای تامنش در کال و حجال تراکیب و الفاظ کلام موصوف بصفت حور مقصورات فی الخیام بواند بود ، محمی نماند که چون از عرایض زین القضاة قاضی احمد و آئینهٔ مقال ملک نصیر حال صورت وفاق بال بر حسب مقتضی حال مینمود ، و از مفهوم عرایض قاضی احمد مذکور و ترتیب تقریر نصیر حال چنان معلوم گشت که ارسال رسول و یادکار و بنیاد بنیان وداد حسن آثار اولا ازان طرف سمت ظهور یافته است ـ میباید که از جهت رعایت شعار اسلام بر حسب مقتضای فان جنحوا للسلم فاجنح لها ازین جانب نیز ظاهر و باهر گردد ـ بنابرین زنگ حقد و جدال از آئینهٔ بال دور ساخته بر مقتضی فاذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها ، صدر مکرم خان اعظم جامع محاسن الشیم صدرخان ، نام سمو٭ را با یادکار فرستاده شد وبواقی کیفیات بر وجه اتم محول بتقریر خان اعظم است ، و احوال اینطرف بر وجه اجمال آنکه بعنایت بیغایت الهی جمیع مهام بر وفق مرام میسر است و عددا از قلاع و رباع عبده اوثان و اصنام بتیغ خونبار اسلام مسخر ـ الحمدلله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله ـ زیادت برین الفی اقلام را در میدان کلام جولان دادن چون خارج مقتضی مقام بود لاجرم به همین قدر اختتام نمود ـ همواره بتقویت دین قویم و تشیید مبانی ملت مستقیم موفق باد ـ

---

(۷۷)

الی حدمه المولی الفاضل شمس الملة والدین محمد لاری جواب مکتوب کتب من عسکر سکیسر[2]

یکی رقعه دیدم زانشای طبع
چو گوهر که در معرض فشانی[3]
سخن ز آسمان در زمین آمد اول
کنون تو بر آسمان میرسانی

منصب سحاب فصاحت ، و مهب ریاح روح و راحت ، یعنی کتاب بلاغت صاحب ، براحت ملاحت ، که مستمل براعلام و جوب[4] اهتمام و اعلای اعلام ناموس و نام

---

1 The same in *BUL* and *BH*, but *GY*, *AH* and *HG* omit متمائر
2. *GY* and *HG* give جواب مکتوب کتب من عسکر سکیسر الی واحد من اصحابه حلص الشر , while *BUL* and *BH* give ما کتب الی اصحابه الکریم . *AH*, on the other hand, gives the full name of the addressee but does not give من عسکر سکیسر 3 *GY* and *HG* give فشانی 4. *HG* gives احوب .

شعر — و ابرح مانکون السوی نوبا
اذا دب الحمام من الحمام [1]

مون حمی حان به ارهار اشواق مزین است و مایوصف علیه سرعت عزیمت به سهل طریق میسر ، امید واثق است که ملاقات مسرت سمات عمرنت معدر باسد و عکام التما درین زودی مقرر۔ محمد و حیدر۔

---

(۷۵)

جواب مکتوب کتب الی جناب الرفیع الودود السمح داود المدوی رسول السلطان محمود خلجی۔

سرر مرفوعهٔ سطور و اکواب موضوعه کلمات لاریه السرور ، که در حمان کتاب و شادروان خطاب ترتیب داده بودند، ار مساهده حال دراعب وملاحظه رعایت قواعد صاعس میاه تحسین بر مجاری لسان روان گست و موجب ارداد مواد حس اعتقاد آمد ۔ همواره آنحاب فضایل مآب ، فواصل ادابه [2] ، محصول ساقب و وصول علو ساصب فایر باد و سعادت اساع معال و هدوا الی الطیب من القول را حایر ۔ بعد ار ابلاغ تحیات ی ساو و اعلای لوای اسساق و طلب ملاقات موجبة الموالات بر صمیر مسیر حلف المساع پوسیده نماند که صحت صلوه اصلاح حواطر میان اهل اسلام موقوف بطهارت باطن و ظاهر است ۔ و طهارت [3] ظاهر عبارت است ار رفع حدث احصام و مع حبث یعنی سل سان و حسام [4] ۔ و طهارت باطن اسارت است بر برع مواد سید و مکر و قلع نهال کید و غدر ، و بعد اران بوصی نمله صفا بر بوالی و تربیت سلاطین با عهد و وفا ، اسکن الله ارواحهم فی ریاض الرحمة العظمی و الموهبة الکبری ۔ و حلف المساع آنچه به جهت کهرله و امتناع طهور کند و حمله نوسته بودند ، حال آنست که سلاطین ماضیه ، مکنهم الله تعالی فی دار السلام ، جهت دفع معادات اهل اسلام ار طرفین کهرله را حراب و بایر گداشته اند ۔ و حون درین وقت معاسد مبایر و مکاید حواطر در آنطرف اندس بصایع است و رعایت قوانین حداع ار حلایل صنایع ۔ [5] بنابرین در تعمر آن مقام مظنه آنست که سعله صرام احصام و اصطکاک صمصام اهل اسلام بکاح فلک مسا قام رسد ۔ و حون حال برین منوال باشد سعی است که اسناد مران فساد

---

1 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give مل while *BH* gives. ال 2. The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give آبات
3 *BH* omits طہارت 4 *BH* gives سل اسان واحسام 5 *BH* gives صانع

امید بر اذیال الطاف حضرت متعال سحب استوار داشته که درماه شعبان بدرگوه و بواقی بادر ملیبار مفتح گردد ، و خاطر وارد و صادر و مقیم و مسافر از استماع آن خبر سایر[1] منشرح ـ توقع که برسبیل تواتر و ترادف نور سرور از طور سطور در کتاب مسطور ورق منشور نمایند ، و عروس خیالات سابقه را بحلی تراکیب فایقه و حلل اسالیب لایقه بیارایند تا جمیع مواد به ازهار وداد موشح گردد و اشجار بوستان اتحاد بسحاب خطاب و امطار سطور کتاب مرشح ـ همواره خلعت استحقاق آنجناب بطراز رسالت سلاطین مطرز باد و نحلهٔ رطب حلت پادشاهان ملک و ملت بدست مریم بکر فکر آنجناب مهتز ـ

(۸۴)

جواب مکتوب کتب الی حضرته جناب العالی المخاطب بعمید الملک حین وصل الی بندر و ابول من مکة المشرفه ـ

جواهر زواهر لطایف و درر غرر ظرایف ، که از معدن خاطر نوادر مکمن و جداول انامل بحر شمایل بر سواحل اصاریف حسن عبارت و مناهل اسالیب مجاز و استعارت منثور[2] فرموده بودند ، در سلک مدایح و محامد آن سلالهٔ اکابر و اماجد منظوم ساخته آمد ـ همواره کرامت[3] قدوم آنجناب فضایل مناقب ، ملایک مراتب ، خورشید انارت ، برجیس ابارت ، قافله سالار کاروان رجال لاتلهیهم تجارة ، لا زالت سفاین آماله واصله الی سواحل الحصول و سرادق قدومه مشیرا بوصول کل مسئول و حصول کل مامول ، آئینهٔ جمال مراد و مفتح مارب بر وجه سداد باد ـ مخفی نماند که ضرام غرام ، که بواسطهٔ امتداد شهور و اعوام اندک خمودی داشت ، از انفاس مشکین اساس نار[4] اشتعال گرفت و جمی حمان ، که از حران هجران ذبول یافته بود ، از نسیم کتاب عنبر شمیم طراوتی و نضارتی پذیرفت ـ

بیت :— بوی حوش توهر که ز باد صبا شنید
از یار آشنا خبر آشنا شنید

توقع و ترقب آنکه بی امهال و تعلل و اهمال و تحلل کواکب تدارک مسرت مافات از مطلع ملاقات طالع گرداند که همگی خاطر نرگس وار چشم انتظار بر راه دارد وانسان[5] عین صورت خیال وصال بقلم مژگان بر اطباق دیده می نگارد ـ

1. *GY* and *HG* give خبر ساد 2. *HG* gives منور 3 *BH* omits کرامت
4 *GY* omits نار, while *HG* gives ار 5 The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG*, but *BH* gives ا ادمیاه .

و معرج روح ؛ ار حناب فصائل مآب فواصل مناب ، خلف والدین عنصر و فلک مجمع حلقت[1] انس و طرىمت ملک ، آنسه حال مکارم و معالی ، سحه معدم وبالی انام ولىالی ، ممدوح شجعان مصاف فصل و بلاغت ، مسکور فرسان میدان عقل و سحاعت، الذی آنس من جانب الطور انوار استحقاق العرب والوسالة و اعجز بىسان[2] سحاعىه و عصا قلم براعىه زمره سحرة اهل البلاغة والبساله ، لمولفه —

دو رتبة تسطح الجوزاء بالهمم
و دو محل مجاری النجم بالعدم

مجب وافر الاشواق ، که آنسهٔ فوادش مرا ار رنگ نفاق است ، در زمانی ، که کیوان احران ار برج حمان راجع و برجیس مسرت ار افق نصرت طالع بود ، واصل سد ـ نفائس ىنا و دعا محمول قطار انفاس ساحىه و مسعله آن مافله[3] نه بار سور وبار افروخته داسته در مقابله و مواجهه آن افضال سهدی و مرسل است ـ امید که نمرل نبول سمت وصول ىابد و سهر بوسىت احابت والىماب بران بضاعت مرجات ىابد ـ اگر انباع حورسید الساع ار روزنهٔ ضمیر بر سطوح اساطیر و صفائح طوامیر ىابان گرداند ، ار حرارت سعاع آن پیسدگان ىماع تحریر و دانسدگان کمیت رباع تقریر مانندتعر ار احماع حورسید سمر محرق آیند و ساقی براکنت عبارات ارسورت لوعتس کالعراس المسوب سمت نماند وصور نگارحانه نسیه واستعارت ار سدت لدغتس[4] کالعهن المعوس ار نکدنگر مسست ـ جمال وصال صوری مرا ار نقاب دوری[5] درمرآت وحود مسهود باد و ابواب موانع بدست توفیق حضرت صانع بالکلیه مسدود ـ بر حاطر حورسید رست ، که سور عالم اتحاد و محبت است، واضح وظاهر باد که درسوت ار بلاطم امواج الطاف سحانی و تراکم افواج دولت سلطانی فتح قلاع سکیسر ، که هریک ار غایت ارتفاع و نهایت اتساع همسر حصار سپهر است[6] ، درسلخ ماه جمادی الثانی باحسن طریق میسر گشت ـ وقلاعی که ار غایت استحکام در سدت اسلام کمند فتح بر کنگره بروج آن نفتاده بود ، بتوفیق کردگار وعنایت پادساه کامکار و قوت مردان سرسکار مسحر آمد و ار آتس سهام و سیلاب حسام خاک وجود کفار لئام بباد فنا داده سد ـ و بعوض آن قبح حلیل و نصر حریل ار روی سکر و ماسرىار بر آستان پادساه توی ملکه سر بسجاه نهاده و دست

1 *GY* and *HG* give خلقت *BUL* gives حلیه *BH* خلایف while *AH* gives خلیف 2 The same in *AH* but *GY* and *HG* give سنان while *BUL* and *BH* give و اعجز سنان and و اعجز لسان respectively 3 The same in *GY* *BUL* and *AH* but *BH* gives سله while *HG* gives ناقله 4 The same in *GY* but *AH* and *HG* give لدعتس while *BUL* and *BH* give لدعتس and لوعتس respectively 5 *GY* and *HG* give ار نقاب دور دوری 6 *GY* and *HG* give اند

کان علی عرنیه [1] و جبینه
سعاعین لاحا من سماک و فرقد
هو التابع التالی اباه کما تلا
ابوه اداه سیدا اس [2] سید

نه آنکه جهل و لعب را در علم و ادب راجح داند و غرض خود را بنوک قلم بر صفحهٔ بیاض نوستن نتواند ـ بیت :—

تا چنین همت نیاید [3] راست کار سروری
پست همت درجهان هرگز نیابد برتری

شعر :— فکیف ینال المجد والجسم فارع
وکیف تنال الحمد والعقل صایع

اگر قمهٔ کاخ [4] وجودش نسیم طایر دولت بودی از بیضهٔ همتش نتائج حصول آمال در فسحت فضای اقبال پرواز نمودی ـ بیت :—

هر شکمی حاملهٔ راز نیست
در مگسی حوصلهٔ باز نیست

ما افسوس و هزار افسوس که این جانب از عروج او به دروهٔ سواهق ناموس درینوقت مایوس است و آثار کسالت و ضلالت در چهرهٔ حالش محسوس ـ بیت :—

بالا ام ارتعاش هر ترییب که سد
جائی کزو نه سمعتی است و نی مال

از مشاهدهٔ حال و افعال او قوت ناطقهٔ انسانی لالست وشاهبار خیال در هوای مقال بی پر و بال ـ بیت :—

قصهٔ میوس خاقانی ـ
قلم اینجا رسید و سر بشکست

---

(۴۳)

جواب مکتوب کتب الی جنابه العالی المخاطب به اسلام خان وکان رسولا من الگجرات [5] ـ

مکتوب پر فتوح ، که هر حرفی ازان رشک جام صبوح بود و مدام معاینش ممدحیات

---

1. *GY* and *HG* give اعریبه 2 The same in *BH*, but *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* give سیدا و ای 3 The same in *GY*, *BUL* and *AH*, but *BH* and *HG* give نیابد 4. The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG*, but *BH* omits قمهٔ and gives اگر نه کاخ 5. *AH* gives the name of the Gujrat ambassador as حاکم خان but *GY* and *HG* give it as اسلام خان.

سعادت دیدار بحیار گردد ـ ریادت بریں قلم دو ربان را ترحمان حان ساحت و ساحت عارت به بسط بساط کنایت و استعارت به پرداحت ـ حس بال به نهال حصول آمال موسح باد و کتاب مرام حاطر انوارس در صدر مدرسه قصا و قدر مصحح ـ

---

(۷۲)

حواب عریصة کتبها الی حضرة الحناب العالی ولده الصعیر المحاطب بالعحان[1]

لا رال معلمه من مساعیه ساکرا ولسان العلم احتهاده عند اهل وداده داکرا ـ عریصهٔ ، که آن فررند فرستاده بود ، واصل سد واطلاع بر مصمون آن حاصل ـ آنحه در باب سعی واحتهاد بر وفق سی و تکرار درس گاهی لفطا و گاهی معنا واطهار افتحار و قصور سحتر او بآن قدر کار نار نموده بود تمام معلوم سد ـ نمی داند که کسی که او را قوت مدرکه وغریب محرکه باسد[2] و فررند ایحاب بود و دست سوانح ار دامن حال او محانت ، بایستی که تا امرور او را علوم ادبی در حوره حصول موصول بودی و دریں حین بهراب سرح سمسیه قطبی و حاسیه کافیه[3] مسعول ، سعر —

علی قدر اهل العرم تاتی العرا ئم
و تاتی علی قدر الکرام المکا رم
وتعظم [4] فی عین الصعیر صعارها
و تصعر فی عین العظیم العطا ئم

سبحان الله سحصی که حود را فررند ابی فقیر گوید و برید عمرس در میدان یاررده سالگی قدم رند ، تمام مقصود ومطلوب بعبارت مرغوب و حط حوب نوسس نواند[5] ، نمی داند که ار نوادی کمال نوع انسان در مراحل بوادی حمول و نسیان نارل حواهد بود و عسکر مهانت بر لسکر حاسس بطریق اولیت[6] تقدم حواهد نمود ـ فررند حان باید که حروف سعادت و اقبال ار حسن افعال و اقوال او معرو باسد و مصحف کمال و شرفس به السنه حاص و عام سلو ـ و در وحودس در سلک آبا و احداد منتظم و در مصمار کسب فضایل بر اقران رمان سعدم ـ سعر —

---

1 The same in *GY* and *AH* but *HG* gives الف خان Sherwānī *Maḥmūd Gāwān* pp 27 28, 31 and 193 also takes it for Alaf Khān but from *AH* and other *Mss* it is clear that the correct name is most probably *Ulugh Khān* 2. *GY* and *HG* omit باشد 3 The same in *BH* but *GY BUL, AH* and *HG* omit کافیه 4 The same in *GY* and *HG* but *BUL, BH* and *AH* give وتکبر 5 The same in *BUL, BH* and *AH* but *GY* gives نوشته خواند while *HG* gives نوشتن تواند 6 The same in *GY AH* and *HG* but *BUL* and *BH* give اولویت

الذی یترنم عادل السرع علی ورد ورود حکمه و خطابه و یباهی قاضی الفلک
بتوقیع احکام نوابه [1] ، لا زالت الارواح فی مدارس الاسباح مستغلة بکسب [2] محاسن
شمایله و حایم الالسنه فی اقفاص الافواه ساجعة بفضائله ، همواره جاری باد
و پشت جاهش مستند به مسند الطاف باری - محب صافی الوداد وافی الاعتقاد ،
که عناصر فؤادش از خاک خضوع و آب دموع است و آتش و بادش از صرصر
آه و شعلهٔ ولوع ، فنون تحاب و شجون دسلیات ، که از روایح طینهٔ اخلاص آیاتش
فوایح ان الله فی ایام دهرکم نفحات بمشام ملایک ارایک سموات رسید ، بر جناح
های زرین بیضهٔ صباح و سپهر [3] مرع مرصع بال رواح ابلاغ و اهدا میدارد-
چون کمال صورت اشتیاق ازان متعالی تر است که با طبقهٔ حوس مقال بیرنگ کیفیت
هویت آن حال در صفحهٔ صحیفهٔ خیال تواند کشید ویا طایر وهم تیر پر به سپهر
احساس پیرامون سرفات اساسش [4] تواند پرید - بنابرین قدم شروع در طی بیدای
بیان آن ممنوع نمود - امید چنانست که بکرم حی باقی عنقریب قدم اهتمام بمرام
تلاقی فایز گردد و دل مستهام گنجینهٔ حصول مرام را حایز - برضمیر منیر ، که
آئینهٔ جمال صور تقدیر است ، مخفی نیست که مدتیست تا سفاین اوراق مشحون
بنفایس وفاق بساحل دل مشتاق جاری نمیدارند و کواکب لوازم محبت را از افق
سمای کتابت در مناهج معارف حیث متواری میگردانند و ازهار اخبار سلامتی
ذات ملکی شعار از شاخسار خطاب در گلشن کتاب نمی نمایند و از چشمهٔ خاطر
فیاض و جویبار قلم فیاض بساتین و ریاض دل ممراض را ریان نمی فرمایند - نظم :—

آنکه یادش بیدل بضمیرش نگذشت
سالها شد که ز یادش دلش غافل نیست
نه رسد قرب ما را خلل از بعد مکان
که میانش و او بعد مکان حایل نیست -

توقع ازان کان کرم و بحر حکم چنانست که برسبیل تواتر و توالی باشراق اعلام
سلامتی آن مهر سپهر معالی حجرهٔ دل را روشن سازند و قلب مموهٔ اعدارا در بوتهٔ
جسد باتش حسد بگدازند [5] و یقین دانند که جان و جنان و حواس و روان
به استعداد شرف زمین بوس حضرت آن پادشاه بهمین مراد مصروف و معطوف است و
دست آمال به اذیال عنایت حی ذوالجلال استوار که متعاقب کتاب بادراک

1. The same in *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give نواه , while *BUL* puts نورابه 2. The same in *BH*, but *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* give بکتب 3. The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give سپهر 4. *HG* give اساس 5. *HG* gives بگدازند .

نور مرام حانب وحاسر گسند ـ و این محب منتظر مراجعت عساکر ظفر مظاهر است که بتوفیق باری جل و علا در بالای عبه[1] واصل و حاضر شوند تا بکوچ سوار و سوالی بشرف بساط بوسی بارگاه سریر اعلی ، نعد الله احکامه فی اقطار الدنیا ، سرافرازگردد ، و دوستان ایران با لشکر بسیار از پیاده و سوار مستثنی و ممتاز[2] ـ

بیت — دشمن آتش نهاد باد نما را بگو
خاک بر سر کن که آب رفته بار آمد بجو

زیادت برین صریر یراع موجب صداع دانست ـ همیشه دست تعرض حساد از دامن اهل وداد قاصر و دیده فواد اهل اتحاد بر چهره خدره وصول مراد ناظر باد ـ

---

(۸۱)

نسخه مکتوب کتب الی المولی الفاضل القاضی شرف الدین المخاطب بصدرجهان

شعر — ۱ ای همنشین دل که شدی غائب از نظر
یارب شب فراق ترا کی بود سحر
۲ گر سوی ما خبر نرسی غربت نیست
آری به بیدلان نرسد کسی خبر[3]
۳ دارم وصال با تو و ظاهر نه چو جان
در دیده مجاور و پیدا نه در بصر

تا منشی دیوان قدر و قضا جهت تحریر مناشیر احکام دنیا از حریر شعاع مهر و ظلام شب صورت و ماده لیقه مرکب آرد[4] ، و دست دایهٔ عمال بکف الخصب سفق وناخن هلال پست فلک احرف خارد ، مناشر قدر و قضا بر وفق مرام و رضای اصحاب فضائل مناب ، مهر سپهر محامد و مکارم ، صدر صدور لا یخافون لومة لائم ، تتمهٔ وشاح دین و دولت ، یتیمهٔ قلادهٔ ملک و ملت ، واسطه عقد صدور ، فاتح[5] عقد مشکلات امور ، بیت —

سواد دانش دانش[6] که عین مردمی است
سواد کرده ملک بر بیاض دیده حور

---

1 The same in *BUL* and *BH* but *GY AH* and *HG* give عنه 2 *BH* gives عمار 3 *BH* omits this bayt 4 *GY BUL AH* and *HG* give و مرکب ۷ while *BH* gives دارد in place of آرد 5 *GY* omits فاتح 6 *GY BUL AH* and *HG* give سواد دانش و دانش while *BH* gives سحاب کامل دانش

و هور عنجهٔ نتیجهٔ افکار اسرار نشگفته است و دیگ هوا و هوس ایشان بآتش حقد تمام نه پخته ـ و این محب یقین میداند که آنچه درینوقت خاطر شریف احباب را صلاح نموده است بی شبهه عین نجاح است و شک نیست که خروج از دایرهٔ صواب مستلزم خطاب و عتاب ـ اکنون آنجناب این محب را بر سر کوی وفا مقیم داند[1] و بر جادهٔ صفا و اخلاص مستقیم ـ زیادت برین ابلق قلم در میدان بیان غم و الم نتاخت و به انموذجی از آن اکتفا نمود ـ همواره درر مرام در سلک حصول منتظم باد و جراحت سنان لسان عداه بمرهم مرحمت حی مستعان ملتئم ـ

---

(۷۰)

جواب مکتوب کتب الی خدمة واحد من افاضل ارباب صحبته

کواکب احوال که از غیاهب سطور مقال نموده دیدند و جواهر زواهر وداد که از خزانهٔ عامرهٔ فواد برطبق ورق موضوع فرموده ، سبب ازالت ظلام کروب و موجب تجلیهٔ حال مسرت قلوب آمد ـ وچون دیاجیر هجران بطلوع سهای تقریر و بیان غیر منجلی است و معدهٔ وسیعهٔ[2] حروف از نوالهٔ خوان شوق دل شعوف ممتلی ، حصول فواید جلیله در نشر عبارت جزیله ندید ، لاجرم پای براعت از ساحت عرض این بضاعت در دامن قناعت کشید[3]ـ تیسیر ملاقات با شمول حصول مأمولات در بهترین اوقات میسور باد ـ بر ضمیر منیر روشن باد که حمول هموم ، که از فساد حساد معلوم[4] در دوش هوش دل مهموم موضوع مینمود و اندوه قلت انصار و اعوان و تاخیر لشکر اسعد خان و منع نامردی حضرت سلطان، خلد الله سلطنته الی آخر الزمان، علاوهٔ آن بود ، شرح آن از حیطهٔ تقریر لسان و تحریر بیان بیرونست

شعر :— واتعب خلق الله من زاد همه
وقصر عما تشتهی النفس وجده

و مقصود فرقهٔ مفسده و مأمول زمرهٔ حسده آن بود که جماعت مسلمانان ، که در جزیرهٔ گووه از غلبهٔ کفار حیران بودند ، به سهام انتقام کفرهٔ ملاعین شهید گردند و نجوم ناموس این فقیر را[5] در مغرب خمول ناپدید کنند[6] ـ اما بعون الله و حسن توفیقه صورت فتح و ظفر در آئینهٔ زمان ظاهر شد و صاحبان ثلغهٔ فساد در تیر بازار

---

1. The same in BH and AH, but GY, BUL and HG give داند 2 BH gives معده سیعه 3. The same in BUL, BH and AH, but GY and HG give کشیده
4. The same in GY, BUL and HG, but BH gives افساد , while AH omits حساد
5. The same in BUL, BH and AH, but GY and HG omit را 6 AH gives کشند

محامد مآب طاہر مطاف کمال صفدر مصاف مجد و اقبال ، فہرست کتاب فکر و حدس ، قاری صحیفۂ دوم از صفحہ امس ، جامع فنون فضایل ، مرآت جمال حسن شمایل ،

شعر — یقول[1] لسان الدهر مدحک دائما
ولکنه فوق الذی هو قائل

لا زال خطیب اللسان علی منابر الانسان ذاکرا بثنائه [2] و امام العلم فی محاریب حروف الکلم ساجدا بدعائه ، مرسل بود ، در حال احسن مجال ارین سمت وصول یافت ـ و از حجال سطور آن جهره وفور محبت سطور آمد و محمل و فصول تسلیات احاطت مامول ، که نور محبت و تفاوت از جبهه اخلاص و صفاوت آن مشهود نظر اهل شهود باشد، مواجهه ومقابله افتاد ـ بر خاطر خطیر و ضمیر منیر مخفی نماند که تمام احوال، که در سلک مقال کشیده بودند ، بیان واقع و برهان ساطع است اما نمی دانند که آنچه واقع شده است بافساد بعضی از متعلقان [3] جناب مسندعالی ، ادام الله تعالی مدی الایام واللیالی ، شایع گشته است ـ وارین محبت بحسب باطن وظاهر غبار محبت هیچ ظاهر نه شده ـ و غالب ظن بل یقین آنست که این معنی نزد جناب مسندعالی مستغنی از بیان و برهان است ـ وچون این محب از اول تا آخر نفع جانی و عرضی و مالی مسند عالی را نفع خود میدانست و مضرت جانی و عرضی مالی انسان را مضرت جانی و عرضی و مالی خود و از صحیفه جنان ایشان بسخن مردم دوستان خلاف این معنی شلو مسند حی که از صفایح احوال و اقوال ایشان عین این صورت مقرو[4] نگشت تا از جانبین بحسب ظاهر ماده ائتلاف به اختلاف انجامید ـ اما هنوز حروف وداد ایشان بر لوح دل مرقوم است و رنگ حقد و رغش از آینۂ سینہ معدوم ـ بیت —

وفا کنیم و نه رنجیم اگر جفا بینیم
که در طریقت ما کافریست رنجیدن

و این محب میداند که اتحاد طرفین سبب نفع بسیار و موجب قلع اشرار است و مستلزم اعلای لوای محبت [5] جانبین ـ و خلاف این معنی علت هزار هزار شار وشین ـ بیت —

درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد
نہال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد

---

1 *GY* and *HG* give نقول 2 The same in *GY* *BH* and *HG* but *BUL* and *AH* give ثنائه and اکر ثنائه respectively 3 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give مطلقان *HG* also gives الفساد in place of افساد 4 *BH* gives مرد 5 The same in *BH* but *GY*, *BUL* *AH* and *HG* omit محبت *BUL* gives اعلای و لوای in place of اعلای لوای

پردۂ صبع و انداع محسوس است و رحسارۂ نال برومال صبح محح و دست سپهر اقبال از عروص براکم عار ملال محروس ـ و چون مطلوب کلی حاطر دردمند و محبوب اصلی ناطن مستمند آنست که در ساحت حیات قبل از وصول برید ممات چهرۂ محدرۂ مقصود را در آئینۂ وحود مسهود بیند و گل وصال از ساحسار جالس بدست دیدۂ وجد و حال بچیند ـ نطم :—

هر ربانی که نه دکرتو کند[1] گویا نیست
ناطری را که تو سطور دۂ بینا نیست
باد پر حاک بحای حرد آن کاسۂ سر
که ر حمحانۂ عسق تو درو صهبا نیست

سابرین میحواهد که محمروار پای همت در دامن قناعت کسیده دارد و جیب همت دل ندست حرص و آر ، که مقتضی آب و گل است ، مقید نگدارد ـ هرچند دریں آررو رور دست می‌آرد و دیجوریست را نور روزمقرون میدارد ، دست آمال در کنگرۂ کاخ اتصال نمیرسد و عیاهب انتظار نکواکب دیدار مزین نمیسود ـ و ندیں سب صدای صراح و نکا و تاوه و استکا در طاق قبۂ خضرا پیچیاست و دست تاسف برسسه رىان، و علم آه بر سطح سارسان، و بدیں طبل و علم والی ولایت درد و عم و حاکم حوالی سور و ندم ـ بیت :—

که دارد اینچنیں عیشی که در عشق تو من دارم
سرا م خون ، کبا م دل ، ندیمم درد ، و نقلم غم

و چون صور نفاصیل امور در آئینۂ سطور مکتوب و منطور بود ، تکرار آن محمود نسمود ـ بوقع[2] که در مطان احانت ندعای مرجوالاصابت امداد نمایند[3] و زنگ اندوه بمصقل قلم فرح سکوه ار مرآت حاطر بردایند ـ همیشه در کنف حفظ الهی محفوط باشند[4] ـ

---

(۶۹)

جواب مکتوب کتب الی حضرته الوریرالکبیر المخاطب بنطام الملک
ادام الله تعالی

در درج افصاح و سپهر برج افراح، و آئینۂ انوار کمشکوه فیها مصباح، که از جناب

---

1. *HG* omits تو 2. *BH* gives توقیع 3 *BH* gives نماید
4. The same in *GY* and *HG*, but *BUL*, *BH* and *AH* give باد

ندوير سيه [1] صغير و كبير و ديده برنا و پير را مجروح ساخته يعني مهد كامل عفت ، قلاده گردن رافت ، سر وافر عصمت ، آفتاب آسمان عظمت ، مخدومه جهان ، طيب الله ثراها و جعل الجنة مثواها ، از سراى فانى بعالم باقى انتقال نموده است و خطاب مستطاب ارجعي الى ربك راضية مرضية راباسمع قبول و رضا شنوده و جمعيت عالم حيروت را بر تفرقه فرقه ناسوت ستوده ـ نظم —

متواتر قطرات مطر رحمت حق [2]
بر سر روضه جنت صفتش باران باد
در ترازوى عمل درهم احسان ورا
بر نقود حسنات دوجهان رجحان باد [3]

از وصول اين خبر موحش و حصول اين امر مدهش خورشيد مسرت و مرام در غمام و آلام متوارى گشت و سيوع دموع از منابع عيون مانند نهر جيحون جارى ـ

نظم — صبح اين خبر ز نوحه مرغ سحر شنيد
از سينه گرم زد نفس سرد و آه كرد
چندان گريست مردم ازين غم كه چون سحاب
آخر بر آب ديده مردم سياه [4] كرد

مامول از حضرت واهب المسئول آنست كه اجر جزيل و صبر جميل موهبت نمايد و بر چمن روح پر فتوح آن معموره سروره سحاب رحمت و كرامت منصب فرمايد ـ چون ضمير خير خورشيد نياب منور معالم اعادت و آيات است و ذات ملكى ملكات مهبط انوار كمال صفات، بنا كند مرار و اضطرار و معارض مع هموم از ساحت خاطر انوار محتاج ندند ـ همواره آينهٔ خاطر فيض مظاهر از زنگ ملال خلى باد و صحائف اعمال به اساطير حسنات لازمه الاخلال محلى ـ بالانبياء والاولياء سلام الله وصلوته عليهم بلا انتهاء ـ

---

(٦٨)

نسخهٔ رقعهٔ كتبها الى جناب العالى ملك عبد الملك بمكة المشرفه [5]

الحمد لله المتعال ، كه به اختصاص عنايت الهى و اخلاص دعاى اصحاب فضايل دستگاهى ، چهره مخدر حسن اوضاع بر وفق سعى دل ملتاع از نتق ستر ا

---

1 *HG* gives مدوير سنه [2] The same in *BH* but *GY* *BUL* *AH* and *HG* give حسن و فضل 3 *HG* gives رجهان 4 *GY* and *HG* give شبا 5 The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *BH* give ما كتب الى جناب بن اخيه ادام الله وايه while *AH* gives نسخهٔ مكتوب كتب الى جناب العالى عبد الملك بمكة المشرفه

سال حضرت بخت فلک رفعت را به لسکر[1] بیرون آورده اند ، این شعب را حرام حزم در سمند عزم بستن و در سبیل تعجیل به لسکر سلطان پیوستن بر مقتضای معرای لا یخافون لومه لائم[2] حسب عقل واجب و لازم است تا تمرۀ شجرۀ مدارس جهال و نتیجۀ مقدمات کلام اردال عین التیس آنحضرت را مسموع اند و الیق مقال در جمیع مقتضی حال بدین بیت تعرد نماند[3] بیت :-

گر از کوه برین سای جواب
که نساج خطا بار بارد صواب

اگرچه درین حین از قبول کلام مسده و اشتاد آرای مرده انگشت حسرت بدندان یرب دارند اما صور امکان وقوع خیال آن مائمه بر لوح بال می نگارند و سراب بقیعه و شراب حدیعۀ اردال را عین زلال می پندارند و مشرب عذق خواهد شد که ازهار رصائع حمیله[4] کرومۀ ی سزولة لائق نسارۀ نظر منعه است به نواحور حس تدابیر و آرا نه سزاوار سطرۀ ایوان فکرت و ببی[5] میباید که جمیع اخبار سلامتی ذات محامد صفات از مجاری حطوط و سر چشمۀ دوات معصر دارند و صوامع مجامع مودت بزبانۀ شمع قلم نور افروز منور ، همواره تمشیت جمیع مهام بر وفق مرام میسر باد بالنبی و آله الامجاد -

---

(۶۷)

نسخۀ مکتوب کتب من لسان السلطان الاعظم الاکرم محمد شاه البهمنی الی السلطان الاعظم الاکرم محمود[6] شاه الگجراتی - خلدالله ملکهما -

الحمد لله الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد - والصلوة و السلام علی نبیه و حبیبه محمد و علی آله و صحبه الافضل الامجد - بعد از ابلاغ انواع تحیات وردیة المحاب[7] ، که از نسایم اخلاص و صفای آن نوایج اختصاص وفا بمشام کروبیان عالم قدس واصل باشد ، و ارسال اصناف تسلیمات شمسیه الانارات ، که از کمال صداقتش تنویر صوامع مجامع شهرستان انس حاصل آید ، بر ضمیر منیر هویدا باد که دردوقت چنین محقق گشت که نازلۀ هایله و حادثۀ مشکله از آسمان قضا و قدر درساحت اقالیم بشر نازل گشته است و تیر تاثیر از شست تقدیر و قوس فلک

1. The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give عتم 2 *HG* gives لام
2 *GY* gives عایبد 3 *BH* gives حمله 4. *HG* gives فکرت دهی
5. *AH* gives محمد 6 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* gives
دعوات و ردیة السمات

و بر آل کرام او ، که هریک واسطه جواهر زواهر عقد وجود اند ، و اصحاب عظامش ، که هر فردی از ایشان صدر نشین صفاف و الرکع السجود ، و اصل ـ بعد هذا برضمیر منیر صفا تاثیر هویدا باد که بوصول کتاب محبت مواد ، که نور حدیقه وداد و نور حدیقه اتحاد بود ، قوافل صنوف بهجت و سرور و رواحل ضروب فرحت و حضور در ساحت دل ، که تختگاه مملکت آب و گل است ، نازل گشت ـ و چون اسباب یکانگی باسرها مجتمع است و آثار بیگانگی باسها مرتفع ، و موافقت خواقین کرام و مصادقت سلاطین اسلام ممدوح لسان خاص و عام و محبوب قلوب جمیع انام ، و مسالک و سبل مخالصت بارسال رسل مسلوک گردانیدن و نقود مصافات سکه مخاطبات و محاورات مسکوک داشتن از لوازم وداد و شرائط اتحاد ، بنابرین زین الافاضل فی الزمان قاضی عثمان را ، دام عزه ، فرستاده آمد ـ و آنچه صلاح اهل اسلام و متضمن رفاغ حال انام است بقاضی مذکور پیغام کرده شده است ـ بسمع رضا اصغا فرمایند ـ و شرط کمال وداد و رکن بنیان اتحاد آن است که ظلام بعد مسافت را بنور ارسال کتب [1] موصوف السرافت منور گردانند و جمی سعار و دثار بوصول نسیم اخبار سلامتی ذات ملکی آثار معطر دارند ـ زیاده برین چهره اتحاد را به خال و خط نقط و خط نیاراست و مخدره عبارت حلی و حلل ایهام و استعارت نه پیراست ـ همواره استقامت خیام صداقت و التیام بطناب و اوتاد صفا و وفا مستدام باد و انتظام درر و لآلی مواخات [2] در سلک بقا و دوام و استحکام بنیان موالات و وداد کارم ذات العماد ـ بالنبی و آله الامجاد و صحبه الانجاد ـ

---

(۶۶)

جواب مکتوب کتب الی خان واحد من افاضل اصحابه

کواکب مواقب معانی ، که از مناهج خطوط طلیای طالع فرموده بودند و صور احوال در آئینه مقال باحسن جمال بار نموده ، از آنجناب ، که نهال بوستان محبت و هلال آسمان مروت است ، هیچ غریب ننمود ـ و مهر وداد از افق ازدیاد طاهر گشت و برجیس نامیس اتحاد از مشرق فواد باهر ـ بر ضمیر منیر مخفی نماند که امید جانست که بعنایت بی نهایت حضرت باری جمیع مهام بر وفق رضا جاری باشد ـ و درین وقت این محب با بعضی از عساکر بر سر قلعه گووه منتظر استاده است ـ و بواقی لسکر [3] را با اسعد خان در ولایت گووه فرستاده ـ و چون جماعت الفساد بضاعت درین

1 The same in *GI* and *HG* but *BUL*, *BH* and *AH* give کتاب 2 The same in *BH* but *GI* *BUL* *AH* and *HG* give موالات 3 *GI* *AH* and *HG* give عساکر

و تیسیر طی مسافت دیار و عدم مخافت بحار شوبیں حضرت کردگار و بواسطهٔ حصول اسباب ، که تجاران ماهر و حهارات متواتر اند ، امریست ماهر و لوازم سفر از علام و نفر مرتب و حاضر ، و چون عزیمت حرم معظم در خاطر اشرف مصمم است و شعلهٔ التیاع نقرای این نقاع از غایت اشتهای شمار علی علم ، رجا واثق است که صوامع مظلمهٔ این اصقاع و ارباع بالتماع انوار قدوم آن خورشید شعاع منور آید وبو عروس مرام این مجروح سهام آلام بر منصهٔ حصول جلوه نماید - بیت :-

امید شد چو عشق مرا کرد دل خراب
کاندر خرابهٔ دل من تابد آفتاب

بیش ازین عنا کب اقلام بر سقف مطلع کلام تار حروف الحاح و ابرام نه تنید و جریان قلم مرتاض در صحن ساحت بیاض و تمنای عرض احوال و اغراض سبب عروض اعتراض دیده - همواره حصول حج مبرور در نامهٔ اعمال آن سعادت منال مسطور باد[1] و روی زرد و التماس دل بر سوز و درد منظر قبول آن غایت مامول ملحوظ نظر و منظور - بالشفیع المشفع یوم المحشر و النشور -

---

(۶۵)

نسخه مکتوب کتب من لسان السلطان الاعظم محمد شاه البهمی الی السلطان العادل حسین شاه الجونپوری غیر ذکر الکاتب و المکتوب الیه -

حمد و سپاس شدید[2] الاساس ، که عروج مرغ لسان بر شرفات ایوان بیانش عین خیال است و وصول برید اوهام و اذهان سرحد شرح و بسط آن محض محال ، نثار بارگاه بادشاه بی مثل و بدل ، که پیش طاق درگاه جلالش ازل است وتتق سرا پردهٔ عظمت و کمالش لم یزل ، و مفتاح احسان بی پایانش فتاح مغالق امل ، و مصباح عیاهت مطالب ملل و نحل - و درود خارج الحد و القیاس ، و صلوات تامات بیرون دایرهٔ ادراک اناس ، ایثار مرقد پاک آنحضرت ، که کلاه علو جاهش مزین به دره التاج لولاک است و عبار و دخان ساحت ساحت مطبخ احسانش فرش ارض و سقف افلاک ، لمولفه :-

کاف کمال اوست دوات دوات کون
ور نی سواد هستی کونین از کجاست

---

1. GY and HG omit باد 2 GY and HG give شداید .

حاطر و محسوس حواس باطن و ظاهر آمد ـ سعر —

کـابک واں [1] بعد طول تطلعی
وهیح سوها کاسا بین اصلعی
فکاں [2] مکاں العس من فرط عره
و حل محل الروح من حسں موقع

و ار ملاحظه صاحب رحسار غوانی معانی در ملاحب هندی چهرگاں حطوط سانی آں
رات آنار و آنة لهم اللیل نسلح منه النهار سطور نظر اولو الانصار آمد ـ سعر —

سطور سواد ی بیاص کانها
حطوط غوال ی حدود غوانی

اما دل نانواں در فضای عسق آں کمال جمال حماں حیراںست که پروای لمعهٔ دوات
مرکب حوط [3] سعاع سهر و مداد سب ندارد ، ریرا که هوا م قطار حروف اموالا و
احمال اثقال سوی بال در سارل محارج سسب و لنگ اسب و عیوں الفاط و کلمات ار
مساهده جمال ما هو المقصود بالدات حوں حسم حماس ار رویت آفتاب کور و مانند
حوصله اویاس سحب تنگ ـ بیت لمولفه —

رطرف حرف بیروںست و ار طاق فلک امروں [4]
کور درد و غم کاں نیست الا در دل محروں

و براهیں عقلی [5] در حصول مقاصد اصلی بنطر دوق عیں حطا و سهو مساهد و
نقوس علوم رسمی ار پیس طاق دل [6] سهوم باراں [7] دموع بالکلیه محو ـ بیت —

من هرحه حوانده ام همه ار یاد من برفت
الا حدیث دوست که تکرار میکنم

بنابریں توقع و التماس ار آں دات ملکی اساس آنست که بهر سبیل ی برور رمور
سویب و تعطیل عرم کمه حلیل [8] حرم فرمایند و بصر بصیرت ایں محروح تیغ
فرقت را بکحل الحواهر وصال آں اکمل مظاهر روسن گردانند ـ بیت —

مردم حسمی [illegible] و بیمردم ندارد حانه نور
مردمی فرمای و روسن کں سرای حسم من

---

1 *GY* and *HG* give واں 2 *GY* *BUL* and *HG* give وکاں while *IH* کاں 3 *GY* and *HG* omit حوط 4 *BUL*, *BH* and *AH* give ترك حرف افروںست و ار طاق فلك بروں 5 *BH* gives عقل 6 *BH* omits دل 7 *BUL* gives ناراں 8 The same in *GY* and *HG* but *BUL*, *BH* and *AH* give حلیل

حصول ما سول است - بیت :—

دیدن روی رقیبان سام حرمان گفته اند
طلعت تو صبح امید است وین خود روشن است

اگر سواد عرصهٔ[1] این بلاد برمقتضی فحوای النور فی السواد نور حضور موفور السرور مشرف گردانند وار درج دراقسان خویش آدان جان اهل هجران بلالی متلالی بیان مستمع فرمایند و جماعت طلب بضاعت را، که در معرض اضاعت اند، از حضیض ضلالت و عوایت بمدرج اوج هدایت رسانند، قرطهٔ گوش نو عروس فقرا معادن عروس مقصود مسعود و گرد نقصان گرد ادیال کمال آن سهر سپهر اقبال نمیگردد -

بیت :— چه زیان دارد اگر پرتو خورشید رخت
شب اندوه من خسته بپایان آرد

وار اینجا با جماعت معتقدان جانی متوجه کعبهٔ اس و امانی شوند تا هلال آمال از اثر نظر آن[2] آفتاب آسمان کمال بدر لیلة القدر وصال گردد و جگر سوختگان بادیهٔ هجر و ملال بسر چشمهٔ زلال تلاقی و اتصال رسد - بیت :—

ای زلالی[3] که حیات همه عالم از تست
چه شود گر بسر تشنه دلان گذری

و مدتیست که نوباوهٔ التماس این دولت و اقبال، که بهترین میوهٔ نهال آمال بالست،[4] بر اطباق سطور در آن مجلس فایض النور مهدی است و نظر التفات در آن نمی اندازند و جان ولهان[5] را در بوتهٔ انتظار نار فراق میگدازند - شعر :—

لاوحق الخضوع عند التلاقی
ما جری من یحب ان لا یحب[6]

بیت :— افتادهٔ توشد دلم ای دوست دستگیر
در پای مفلسی که چنین دل کم اوفتد

و کتاب مرقوم، ذیل سحاب مرکوم، که بدین معتقد متعطش الیال انلاع و ارسال فرموده بودند، از وفور فیضان آن باران بهار احسان[7] بر کشت زار جان متواتر و متقاطر گشت و ظهور انوار فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض مشهود دیدهٔ

---

1 *BUL* gives عریضه 2 *HG* omits نظر 3 The same in *BUL*, *AH* and *HG* but *GY* and *BH* give زلال 4 *BUL*, *BH* and *AH* omit آمال 5 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give نهاد 6 The same in *BUL* and *AH* but *BH* gives ما جری من یحب ان لا یحب لاحق الخضوع عند التلاقی while *GY* and *HG* give ماجراء 7 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give باران بهاران احسان

[1] این دعاییست که در اوج فلک یارفته
کدش قمص الهی بمول استعال

بعد از عرض لوازم سوق و دعا بر ضمیر منیر مهر سیما ، که محسود روسیان قصر سماست[2] ، اعلام و انها معروض که از لوازم مکارم اهل راز عادت[3] سوختگان کوی طلب و نیاز است تا باشد که بیمن قدوم[4] مسیح دم احسان از حضیض نعرفه و خمول باوج فلک قبول رسند و یوسف یال سان[5] از قعر چاه احتلال بقصر جاه وجلال پیوندد ـ بیت —

ای زلال خضر نسیم خاک پایت داده جان
رحمتی کن بر درون خسته مجروح ما

ویقین است که اطلاق حیات بی مشاهده جمال مهر مثال آن پادشاه تخت معرفت ذات و صفات اسمیست بی مسمی ، وحس عمر بی دم کرم اهل همم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء ـ بیت —

باشد که آن صبا بورد کز نسیم او
گردد سیاهه کرمش کارساز ما

و طایر روان در صیعهٔ صدر و منهٔ دل بی وصال آن ملک سیاهل مانند هاروت و ماروت در چس چاه بابل است ـ لمولفه —

دل با جمال رویت محراب قبله جان
بی وصال کویت حایراست[6] چاه بابل

واز وارد وصادر و حاضر و مسافرمسموع است که مصباح عزم بیت الحرام درزجاجهٔ خاطر لحه معاطر موضوعست و حال آنکه درین جانب بسی از اهل سوق وادب اند که برلوح دل و صفحه جان جز نقش طلب ندارند و در زمین دل و جس همت جز تخم بروسند محبت نمی کارند ـ رباعی —

زان روی که عشق از دو جهان حاصل ماست
گویی گل ما ز عشق و عشق ازگل ماست
از کثرت عشق فرق می نتوان کرد
کاندر دل ماست دوست یا خود دل ماست

اما در طی بوادی سلوک عروض طلبان سه و سکوک مانع شرف وصول و عایق

---

1 The same in G} but *BUL*, *BH* *AH* and *HG* give وی 2 *HG* gives آنجاست 3 *BUL* gives اهل راز ارعیادت 4 The same in *G}* and *HG* but, *BUL*, *BH* and *AH* give قدم 5 *G}* and *HG* give یوسف اقبال 6 The same in *G}* *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* omits است

مشاهدهٔ دیدار آن خلاصهٔ ادوار ، نتیجهٔ مقدم وتالی لیل ونهار ، گنجور کنوز خزاین راز ، قافله‌سالار رواقفان رموز حقیقت ومجاز ، دره التاج دریای عرفان ، ثمرهٔ نهال احلال علمه‌البیان ، شهر سپهرعالم کونی و امکانی[1] ، شهباز بلند پرواز فضای لامکانی،[2]

شعر :— معنی العلالک[3] والدعاوی للوری
سور الهزبر و لیمه السرحان

بیت :— اگرنه جوهر ذات تو بودی علت تکوین
نهم هرگز نه دادی دست ترکیب هیولانی

هوالذی اوصل قوافل القلوب بمشاهدة کعبة جماله مأربهم و فجر بعصا الیراع ینابیع الابداع لیعلم کل اناس مشربهم[4] ، لازالت عرصه العالم منورة بشمس بقائه ، وعیون معتقدیه قریره[5] بجمال لقائه ، در اقرب مدت میسر سازد و اجساد عوایق وموانع ایام ناتش شوق این دل مستهام نگدارد[6] - بیت :—

این درد جگر سوز بدرمان رسد آخر
وین راه خطرناک بپایان رسد آخر

محب معتقد ، که علم ولای آن وحید زمان از مصاف مکان تا مطاف لامکان بردوش جان دارد ، بر صفحهٔ سینه و صحیفهٔ فواد بدست استاد دبیرستان حسن اعتقاد رقم اخلاص وداد آن سرور کارخانهٔ ایجاد می نگارد -

بیت :— نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست
چکنم حرف دگر یاد نه داد استادم

شعر :— و لو خطرت[7] لی فی سواک ارادة
علی خاطری سهوا [8] قضیت بردتی

صنوف سلام و دعا و الوف تحیت و ثنا ، که از التماع حسن صفاوت و نورش عرق انفعال از چهرهٔ حور جاری باشد واز انوار ازهار[9] اخلاص باطنش کواکب فلک ثابت در غیاهب مغارب متواری ، از ابتدای طومار بیاض نهار تا انتهای مناشیر شب تار از سر منزل دل شعوف برستام[10] قطار حروف تا سرحد زبان و از آنجا بمسامع مجامع کروبیان آسمان میرساند - بیت :—

1. The same in *BUL*, *BH* and *HG*, but *GY* gives عالم کون و امکان , while *AH* reads عالم کونی و امکان 2. *BH* gives لامکان 3 The same in *GY*, *BH* and *HG*, but *BUL* and *AH* give معنی الولا 4 *AH* gives مثار بهم 5 The same in *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give فریدة , while *BUL* gives قرین 6 The same in *BH*, *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give گدارد 7. *BH* gives خطرت 8 The same in *GY* and *HG*, but *BUL*, *BH* and *AH* give یوما 9 *BH* gives انوار آثار ازهار 10 The same in *GY* and *HG*, but *BUL*, *B* - and *AH* give بسام .

ویابه ابرگهر [1] بار در فسان گمی
که بهر نظم مصالح ر روی لطف سار[2]
ولیک مهر ابوت گرفت جیب دلم
که دست حس سعارش ر دیل ساه مدار

ریاده برین عوانی معانی عربت [3] محلی العاظ و حلل تراکیب بیاراست ، و حمام کلام به اطیاب اطناب[4] و اوتاد تحسن و ابهام به نعراست ـ همسه ، با عطاش[5] رعد و اسسام برق و نوبای صبح ار دهن افق سرق محسوس حواس است ، بسان سلطنت و بهاس جون مهٔ سما مرصوص الاساس ، و سعر فلک حاهس با محدب فلک اعلی مماس باد ـ بمحمد و آله الامحاد و صحبه الاعاد ـ

---

(۶۴)

حواب مکتوب کتب الی حبابه المولوی العاصل البامی عبدالرحمن الحامی
ابداالله بعالی طلا ل ارساده الی یوم الدین

لمولفه — حواست حرد ولی نشد گوهر عسق را صدف
بر هوای دوست را سیه حان ما هدف

عمل پیر ، که مسند الیه احکام عالم و محکوم علیه تکالیف بنی آدم است ، سحواست با طلام‌آسیه دل مسیاق ، که ار براکم و بلاطم دموع فراق نامی است ، بمصقل هلال سواعد وصال سلاسی سارد ، و حسه توام و اقتدار حان یعرار بنهاد ارساد سکون و اصطبار و اطناب اسهاب واطیاب حطاب ما بم دارد ، اما سدت صرصر سوق دل مدهوس به آن جوس و حروس دارد که باروی وعد و نیروی وعید را طاقت مبارات نواند بود[6] و با موت صبر و همت و مدرت بسط کلمه محارات بآن تواند نمود ـ سعر —

مصبی ی الهوی والله مشکلة
ما الفکر مالرای ما الندبیر ماالعمل [7]

لاجرم بعد ار انقطاع اسباب توسل دست رجا بداس توکل اسوار ساحته که ابرد بر دوام ، که دستگیر سوحتگان هاویه غرام و دلیل گم سدگان بادیه اوام است،

---

1 *BUL* omits گهرا 2 *BUL* puts سان 3 The same in *BUI* *BII* and *AII* but *G1* gives غرب while *IIG* gives غرایب 4 The same in *AII* and *IIG* but *G1* and *BII* give اطناب طناب while *BUL* reads باسام اسباب
5. *AII* gives عطاب 6 *BII* gives طاقت ما ب آد 7 *AII* gives مالعمل

فرمایند ـ امید است که نهال رجا درچمن التجا بروسد آید ، و پایهٔ مراتب در نظر سکان مشارق و مغارب بلند ـ لمولفه :—

اسعد ز سعد اصغر و اکبر سود یقین
گر یابد از تو یک نظر تربیت زحل

و در اقتباس کنوز محامد و اقتراص محاسن صفات امامد مماثل و معادل والد گردد و در اصطیاد تدرو مراد بدست تربیت آن جمشید نژاد مشابه و مشاکل اجداد

شعر :— هوالتابع التالی اباه کما تلا
ابوه اباه مخلصا بعد مخلص

و غایت توقع و نهایت تطلع آنست که در حالت حیات و ممات و تزلزل و ثبات طهارت خدمت خدام پاکدیت به نواعث حادث بعضی از خیانت باطل نگردانند و رقاب رتبت چاکران لازم الحرمت از حواهر زواهر مرحمت عاطل نداريد ، چه اخلاص خدام با سلاطین عالیمقام نسبتی است که اوصل انساب است ، و سببی که اوصل اسباب و موجب فوز روز حساب ـ بیت :—

خلق چون روز جزا نامهٔ اعمال آرند
رقم مهر تو بر صفحهٔ جان مارا بس

و یقین دانند که ظهور کمال عنایت و التفات با خادمان مخلص بعد از وفات است ، زیرا که زمان تظاهر و تکاثر عداوتست و هنگام تراکم و تراحم دواب شیاطین سمات ، بنا برین اگر در آن حین عارض سطیر مرحمت و احسان بر چمن امانی اولاد این سدهٔ جای باران گردانند ، ذکر مفاخر و مآثر آن حضرت ورد زبان اصاغر و اکابر خواهد بود ـ بیت :—

نگذاشته ام خدمت دیرینه بفرزند
اورا بخدا و بخداوند سپردم

واگرچه سفارش سکان سطح تراب بتاب آفتاب و سحاب وهاب نوشتن شبه کار لجاجت وحرف کارخانهٔ سماجت است ، اما علاقهٔ عطوفت پدر فرزندی زاید بر قوت بازوی درایت و خرد سندی است ـ نظم :—

طریقی نیست سفارش بآسمان کردن
که سایه بر سرسکان ربع مسکون دار[1]

---

1 *BH* gives دارد

بیت — آفتاب اندر بدخشان لعل سازد سنگ را
هر بجاسوسی چه گوید سنگ عذر آفتاب

و بعنایت بی غایت حضرت عزت صرف عنان عزیمت بنده و اولاد بغیر آن آستان فلک رفعت عنبر عطر عذور[1] است و جلوه طاوس جان هر در آن حضرت جنت نشان از روی عرف معطور[2] ـ شعر —

الیک و الا لا تشد الرکائب[3]
و منک و الا لا تنال الرغائب
و فیک و الا فالرجاء مضیع
و عنک و الا فالمحدث کاذب

بیت — فیض هزار کوثر و زان ابر قطره
برگ[4] هزارطوبی وزان باغ یک گیاه

و بر تمام بادی و حاضر و مقیم و مسافر واضح و ظاهر است که سیلاب سحاب تربیت والد و جد آنحضرت در مجاری احوال بنده بجه طریق جاری بوده است و ظلام حسد کرام و لوم لئام از آفتاب عنایت[5] و اهتمام شان چگونه متواری ، و هرگز[6] انوار مکارم و مراحم بتمام تمامت[7] اصاغر و اعاظم محجوب نبوده و خلعت حرمت ارفامت رتبت بعرض هر ناکس وکس مسلوب نفرموده ـ و الحمد لله که آنحضرت فرزندون سنت جای آن سلف است ، و در فرید و جوهر وحید آن کان کرم و دریای شرف ـ نظم —

حدث زهم غم ز دلم پاک بشست
لطف پدرت شکستگی کرده[8] درست
ای بر تو قبای سلطنت آمده چست
هان تا چه کنی که نوبت دولت تست

اگر بطریق آبا و اجداد از التفات سپهر آیات هلال جان فرزند مذکور را بدر فلک ناموس گردانند و عارض عرضش[9] از چنگال معال هر بدسگال محروس ، و در سلک خادمان جانی مسلک دانسته نقد وجود او را در بوته تربیت و سعت سسک

1 *AH* gives مقدور 2 *AH* gives مجود 3 *HG* gives والرکاب *BUL* however omits the first three hemistiches. 4 *BUL* gives برگ 5 *GY* and *HG* give عنایت 6 *BH* gives هرگز 7 The same in *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give عنایت while *BUL* omits تمام 8 *BH* gives کرد 9 The same in *GY* *BUL*, *BH* and *AH* but *HG* gives عرضش

وصال جسمانی قاصراست و مرغ حیات بیش از فوز سعادت ملاقات از قفس[1] جہات طایر - بیت :—

ز آستان تو اجل کرد[2] مرا سرگردان
وقت مردن سر بیمار ز بالین گردد

بنابرین بعد از تدبیر و تامل و تمسک بدامن توکل فرزند عبداللہ را بطریق بدل بعض از کل بملازمت آستان آسمان نشان فرستاده آمد تا دران حضرت بدلی باشد ازین مبدل منه وکتابی منقول ازین منقول عنه[3] و اگر درکتاب منقول صورت حک و محو و نسیان و سهو درور و ظهور یابد ، واقفان اصل معنی بکرم عمیم معذور میدارند - شعر :—

بعثت الیک انی و باللہ انه
لاحلی من النفس المقیمه فی حشی[4]
وهل هو الا[5] نسخه انا اصلها[6]
وهل هو الا[7] کالمحرر فی الکتب
و فی نسخه السوداء ما انت عارف
من المحو والاصلاح و الحک والضرب

و بر عالم و عامی و خامل[8] و نامی چون صبح صادق و نور عاشق لائح و واضح است که از حرمت و مال و لشکر و منال آنچه مقتضی خاطر مخلص صافی اعتقاداست و مرتضی دل تمام اقارب و اولاد ، از انعام عام سلاطین بهمن نژاد ، اکاسره اجداد این بلاد بر وجه کامل میسر و حاصل است - بیت :—

شاخ شگوفه پسه از گوش کرد بیرون
تا شکر آل بهمن اصغا کند ز قایل

لیکن لسان حال و مقال در بیان شکر احسان و افضال ایشان سخت لال است و مرغ خیال در پرواز نشیب و فراز شرح اکرام و احلال شان بی پر و بال - شعر :—

رهبت یدی بالعجز عن شکر برهم
و ما فوق شکری للشکور مزید[9]
ولو کان مما یستطاع استطعته[10]
ولکن مالا[11] یستطاع بعید

1. *BH* gives قعص 2. *BH* puts ساخت 3 *HG* gives منه 4 *HG* gives لاحلی من لنفس المقیمة فی حشی 5. *GY* and *HG* give وهل هولا 6. *BUL* gives اصله
7. *GY* and *HG* give وهل هولا 8 *BH* gives حامی 9 *BH* gives سدید
10. The same in *GY, BUL, AH* and *HG*, but *BH* gives ولوکان مما یستطاع استطعة
11. *BUL* reads. ولا کن ما یستطاع بعید

تاباشد که رشته جان سور سمع لقای[1] آن آستان سور گردد و دماغ روح بال از صهبای صبوح وصال معطر ـ بیت —

مستان شراب وصل او بسیار اند
باشد که بما نیز رسد مشربه

در اواخر ماه شعبان بابرکات ، که از حضرت خلاصه کائنات تاج ابتهاج الشعبان شهری[2] برهانه بشاهات دارد ، طفل قلم رضیع شبات ، که مسیح مهد دوات است ، بر طبق مقتضی حال درکلمات آمده بسمع خاطر شریف خدم سعادت توام ، که آینه صورت مآثر جمهور و مجلی جمال سرائر صدور است ، معروض میدارد که چون در سواد صدف فواد درمعر اعطاف و الطاف حد آنحضرت نشو ونمایافته است و قطره قابلیت بنده را بآفتاب احسان در کان زمان و مکان گوهر سب چراغ ساخته باترین همه جهان ، که برسته جان و اطناب اعصاب استوار است ، اگرنه جلوتگاه خیال آن خاندان دولت تار فلک اقتدار باشد ، سکون و قرار جناب درآن سموت و جهات عین عار است ، و لباس عاصی اساس بصر اگر نه مطرز باحساس جمال آن سکندر فر بود در دیده بصیرت اهل عقل و نظر محض ننگ و عار ـ نظم —

ز بهر دیدن روی تو دیده میخواهم
وگرنه دیده نیاید هیچ کار مرا
اگر نه در ره عشق تو صرف گردد جان
چه حاصل است ازین جان بیمزار مرا

و شرط وفای عبودیت و رکن صفای طویت آن بود که خود را درمسیره و سمة مدام ملازمت دیده مشرف مساعدت وگوش هوش را بجواهر اوامر دولت مظاهر مستعد ـ اما چه توان کرد که تیر تدبیر پیش تیر تقدیر هیچ است و پنجه تکرت و ارادت بشر از نیروی بازوی قضا و قدر درپیچ ـ بیت —

فرسنه[3]است برین طاق[4] لاجورد اندود
که پیش آرزوی عاشقان[5] کشد دیوار

و درینوقت از مساعدت کبر سن و هجوم امراض مسلون و تطاول لیل ونهار و عدم زمام اختیار بکف اقتدار معنی و روش گسته که دست آمال وامانی از ادراک اذیال

1 The same in *BUL* and *AH* but *GY* *BH* and *HG* give لای 2. The same in *AH* but *GY* *BUL*, *BH* and *HG* give شعبان شهری This is a tradition of the Prophet 3 *BH* gives نرسه 4 The same in *GY* *BUL* and *HG* but *BH* gives برین بام while *AH* gives درین طاق 5 *BH* gives دوستان

قلم الانام فی محاریب الحروف الا لسکر احسانه وانعامه ـ رب کما جعلت سائل عواید کرمه اوفر من ان یقاس [1] بصواع البدر والشمس ، اجعل مده طول بقائه اکثر من ان یعد بذراع الیوم والامس ، رادر کنف عنایت بی نهایت خویش مصون و مامون داراد ، و جامهٔ حاه و علاس ار گریبان امروز تا دامن روز قیام ممدود گرداناد و آستین سطوت واحتشامش مزین بطرار خلود و دوام ـ بندهٔ احلاص محمر ، که قرص سیم حلوص و سیکهٔ زرس ار پاکی جوهر و کمال صفای پیکر رسک شمس و قمر است و بر محک تجربه و امتحان حلاصه دارالضرب قضا و قدر ، بیت :—

در حلوص مس ار هست سکی تجربه کن
کس عیار رر خالص نشناسد چو محک

غرایب حدمات لایقه و رغایب تحیات سایقه ، که لمعات وجوه فایقهٔ آن رخسارهٔ انفس و آفاق را مانند حورسید در وقت اسراق روس سازد و از غایت صفا و صفاوت کمند امید اصابت بر کنگرهٔ کاخ احابت اندازد ، بلبل حانس ار گلس حنان بصماخ کروبیان کاخ آسمان میرساند و هرچند کمان بسط کلام بیروی استعارت و ایهام و باروی کنایت و استخدام تا بناگوش سعی و اهتمام میکشد ، سهام بیان شوق و عزام بر نشانه و هدف اتمام [2] نمیرسد و حناح طایر مقالت نقوت باروی طلاقت گرد سرفات شرح آن حالت نمیگردد ـ سعر :—

و لواعج الرجاء اعظم کثره
من ان یحیط بها بلیغ حطابی
ولوازم الاسواق اکثر حمله[3]
من ان یحد یسیره بکتابی[4]

پادشاه تختگاه ارل ، که بی نقدمهٔ حدمت وعمل وهاب سایلان کوی امل است ، ناوک آه قد دوتاه و سهام دعای دل مستهام عروق عوایق ایام را باسرها مقطوع گرداناد و دست تطاول رمان از سینهٔ سوحتگان آتش هجران ممنوع ـ بیت :—

ار هر کرانه تیر دعا کرده ام روان
باشد کران میانه یکی کارگر سود

---

1 *AH* gives نعاس 2 The same in *GY*, *BUL* and *AH*, but *BH* gives ر نشانهٔ اهداف باتمام while *HG* gives ر نشانهٔ هدف احتتام 3 The same in *BUL*, *BH* and *HG*, but *AH* gives ولوازم لاشوق اکثر حملة *GY*, however, gives و لوازم الا شوق اکثر حملة 4 The same in *AH*, but *GY*, *BUL* and *HG* give من ان یحل سره کتابی, while *BH* gives من یحد یسیره بکتابی.

از اجمال صوف مدحس در مسارل مخارج لنگ‌انت و دیده عقل از آفتاب ساست العابش چون حسم حفاس و حوصله اوباش بی نور و سک ـ بیت —

هرچه درصفحه اندیشه کسد کلک خیال
عالم قدر تو بالاتر از آن ساخته اند

وچون حال برین سوال است قدم قلم را چه قدرت اسمای طی آن فضا است و سپهر مرغ بال را چه قوت طیران هوای آن فضا ـ شعر —

فاسکت عحزا عن امور کثیرة
بنطقی لا تحصی و ان قلت قلت

اگر خاطر قاصر در بیان خصائص آن اکمل[1] مظاهر عاجز و قاصر آید، عذار عذرای اعتذار اورا از تعرض انگیست اعتراض محفوظ دارند و چهره اقرار عجز و اعتراف بعین رضا ملحوظ ـ نظم —

برون غیرت حوحس سحهد از پرده غیب
تو بفرما که بس سوحته حرس حکم
مددی گر بچراغی نکند آتش طور
چاره تیره‌شب وادی ایمن حکم

حضرت احد، که پیشگاه قصر جلال و ساه دسن ایوان کمالش ازل و ابد است، آن قیصر دس حرم قمر عزم[2]، وخسرو ناهید بزم بهرام رزم، سلطان آفتاب اثر برجیس نظر، خاقان کیوان غلام نوابت خدام[3] ـ لمؤلفه —

مست کلاه در حور جاهت نکس حون حور حسام
گاهی ازمشرق برآی و گه در مغرب خرام

حمسد سریر دین و دولت، خورشید فلک ملک و ملت، مهبط سجال عنایت ازل، مصب سحال افاضت لم یزل ـ بیت —

ای سهسوار قدر ترا ماه و حور رکاب
وی در رکاب قدر توهمت آسمان کمل
با اسپ اگر بگرد جهان برکشد خطی
ماند برون دائره کی فلک احل

الذی لاندکر لسان الانسان[4] علی درجات سایرالعظام الا بعض اقدامه ولایسجد

---

1 The same in *BH* but *G1* and *HG* give اكمال while *AH* gives کمال; *BUL* on the other hand altogether omits the expression مظاهر عاجز و قاصر آید. 2 *BH* omits عزم 3 *HG* gives خدم 4 The same in *BH* but *G1*, *AH* and *HG* give لسان البیان while *BUL* gives لسان البیاد (?)

اگر بنظر سپهر انارت صورت عبارت درآن اطلال ظاهر گردد و دست تعرض اهل زمان از دامن مضافات آن قاصر ، و بعد ازان عام افضال و اکرام بر مزارع مرامش متقاطر و متماثر ، یقین که از[1] خورشید استمان بیکران آن حاتم نشان ذرۀ خواهد بود و از ایثار محامد و مآثر آن اکمل مظاهر قطرۀ ۔ ملتمس دیگر آنکه بماءالحیوة التفات ، که مسع آن طلاب دواب است ، این سوختۀ آتش انتظار را احیا فرمایند و لباس بقای[2] قوت ناطقه را بطراز اوامر سابقه محلی ، تا در اتمام[3] آن نطاق انقیاد برمیان حال معقود داشته تمشیت آن را باج تارک افتخار و صورت و مادۀ مجد و اعتبار دانند ۔ زیادت برین وجوه محسنۀ تشبیه و ایهام بشوک نوک اقلام ریش نساجت[4] وچهرۀ خدرۀ حاجات بگلگونۀ تکلفات عبارات بپرداخت ۔ همواره تا[5] از امتلای قرص حوار حشای صبح از دهن افق خاور درآید وقوارۀ سپهر وره هلال وکواکب ثراقب تکمه مثل بر جیب جامۀ اطلس چرخ زیبا نماید ، مددۀ آز و نیاز از خوان نوال[6] آن ناساه بحث حقیقت و مجاز ممتلی باد وکواهل و اکتاف واقدان اطراف و اکناف بخلعت مراحم و الطاف آن مطاف کعبۀ اعطاف متحلی ۔ بمحمد النبی وعلی الولی ۔

---

(۶۳)

نسخه مکتوب کتب الی السلطان العادل علاءالسلطنه والخلافه والدین الکیلانی خلدالله سلطانه ۔

نظم :— نی عقل بسرحد کمال تو رسد
نی جان بسراچۀ جلال تو رسد
اجزای جهان اگر همه دیده شود
ممکن نبود که در جمال تو رسد

از فحوای نص مبین ان الله یامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها و از معزای فص صمین العاقل لایضع الاشیاء الا فی محالها[7] ظاهر و پیدا و باهر و هویدا است که قلاید محامد و اطواق بقدر[8] اعناق استحقاق باید و خلعت زرین طراز مقال مقاوم قامت استیهال رجال ، بنا برین قوت ناطقه ، که صراف نقود اوصاف است و طوطی سراستان نون و کاف ، واله و حایر است که چه خطاب لایق انتساب آن درگاه فلک قباب باشد وکدام القاب فراخور آن بارگاه حسب حساب ، بلکه قطار حروف

---

1 *BH* omits از 2 *HG* gives لقاء 3 *GY* and *HG* give تمام 4. *HG* omits به 5 *BH* omits تا 6 *BH* omits نوال 7. The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* omit الا, while *BH* gives علیها 8. *GY* and *HG* give بقدر

هر آن ساح دِولت که آید بلند
دهی آب دانس سوی بهره مند

بکوش وبرع طلب سور کن
طلام کسالت ر دل دور کن

ملتمس دیگر آنست که اهتمام و اشفاق آتم در تعمیر خاندان بنده اخلاص توام بنوعی مرعی دارند که صورت کمال عاطفت و النعاب در مرآت دیده اصاغر و اکابر جمیع جهات مربی باشد ۔ و حامل کتاب زین الفضلاء و سحة العلماء نعمت الله را ، که بحضرت با رفعت فرستاده شده است ، توقع که الطاف و اعطاف نموده معروضات او را نظریق اصغا و ارعا سامع آیند وی تمامع دست موانع مولنای مسار الیه را عائد و راجع گردانند ۔ زیادت بریں جوان سالار بال صنوف احوال بر ظروف معال موضوع نداشت ۔ نظم —

همیشه تا سر هر سال می‌شوند پدید
ز آسمان بساتین کواکب ازهار

درخت بخت تو بادا بعایتی سرسبز
که ساخ دولتش آرد عموم زاهره[1] بار

---

(۱۱۴)

[2] ما کتب الی السلطان الاعظم و المهربان الاکرم السلطان حسن[3] ادام الله تعالی ظلاله علی مفارق اهل زمن۔

نظم — نطق آفرین که در دهن ما زبان نهاد
گویا برای مدح شه کامران نهاد

در هر حرف بود دقتی پیکر سخن
حق بهر مدحت تو ز معنی روان نهاد

جاوید حکم زان که بنام تو در ازل
ابرد اساس سلطنت جاودان نهاد

---

1 The same in *AH* but *GY BUL, BH* and *HG* give زاهر 2. *AH* omits the superscription to this letter while *BUL* and *BH* give ما کتب الی ما کتب الی کبار السلاطین and والحد من اعظم السلاطین respectively 3 Both *GY* and *HG* give حسن Probably the ruler addressed to was سلطان حسن شا of Jaunpūr to whom letter No. 65 is also addressed.

آه سبگیرم بر اندودی در مسرق نقیر

صورت سعادت خدمت ، که عایت مقصود و نهایت مآرب است ، مماثل طهور بدر در ظلام شب و مشاکل نور حصول مرام در دیجور طلب میسر و حاصل باد ـ بالنبی والاولاد ـ بیت :ـــ

آن سب که مه روی تو از شرق در آید
یک پرتو نورم به سبستان رسد آخر

آئینهٔ سعادت مقال در ماه مبارک شوال چهره نمای مخدرهٔ احوال آمد و سفینهٔ نامه شراع بیان و دعامهٔ خامه در بحر ابلاغ و ارسال سمت جریان یافت تا صور اخبار مخلص خانی سمع شریف سلطانی رساند ، چه از برکت همت آن نور دیدهٔ خلافت دیم کرم الهی بر جمس ماسولات همم متواتر باراست و سفاین آمال به نسیم توفیق شمیم عنایت حی متعال روان ـ الحمد لله الذی اضاء وجه المامول بنور الحصول و شرف اعناق الاستحقاق بقلاید افاضه کل مسئول ـ مکتوب سرافت مصحوب ، که زلال مقالش در مجاری سطور سبب سمای جان علیل و موجب انتفای عطش از دل غلیل بود، نقش ملال از لوح بال ستهی گردانید و سورت حرارت از کانون خاطر منطفی ساخت ـ بیت :ـــ

رهی زلال مقال تو شبه[1] ماء معین
جمال بکر معانیش رشک حور العین

بعد از تمهید شرایط خلوص اعتقاد بر رای آن سلالهٔ سلاطین روشن‌فواد معروض میدارد که اساطین مبانی دولت سلاطین به وفور تدبیر صایب و رای ثاقب است و صورت حسن تدبیر در آئینهٔ ضمیر وقتی مسطور شود که دیدهٔ خاطر بنور عقل و سداد مجلی باشد و از رمد اشتغال[2] بامور لایعنی مستخلص و مجلی و هنگام اکتساب فضایل و آداب زمان[3] شباب است و آوان تحصیل اسباب آمانی[4] هنگام عنفوان جوانی ـ متوقع آنست که اوقات جوانی ، که مطلع استحقاق جهانبانی است ، به امور لایعنی ضایع نگردانند و آفتاب شوق[5] و اجتهاد در کسب فضل و سداد از مطلع فواد طالع فرمایند تا دست امید معانق محبوب ناموس گردد و کوکب برج سلطنتش از عروض محاق و احتراق محروس باشد ـ نظم :ـــ

کسی گوی دولت ز شاهان برد
که نیروی بختش بود از خرد

1 The same in *GY*, *BUL* and *HG*, but *BH* gives شبهه , while *AH* gives رشك
2 *BH* gives اشعال 3 The same in *AH*, but *GY* and *HG* give ارمیان
4 *BUL* and *BH* omit the expression وهنگام اکتساب فضایل و آداب زمان شباب است اسباب امانی
5 *GY* and *HG* give شرق .

نعت را به دعای عمر یاد کند تا باشد که ظلام ملال از ساحت بال بنور عون
حضرت متعال زایل گردد و جان هایم در ظلمت عالم کثرت بسرچشمه حیات
ابدی واصل. همواره بنور ضمیر منیر غماهب شک و ریب یاد و بلست همت
رافع نقاب مخدرات سرا پردهٔ غیب، بسلمان [1] و صهیب.

(۱۱۳).

ما کتب الی بعض ابناء الملوك رحمهم الله تعالی سلفهم و ابقی الی یوم القیامة خلفهم[2]

تا از[3] افاضت سحاب مدرار وتربیت کرم بحر زخار دُرر غرر شاهوار ولآلی سلالی
آبدار بر ر بر سحاب سلاطین قرار دارند، در وجود آن شاهزاده اعظم ، کوکب
دری آسمان کرم ، مرآت جمال صفات اجداد ، شگوفه شجره سلطنت وداد ، مطلع
انوار آثار سلطانی ، مشرق خورشید اسد جهانبانی ، شعر —

فی المهد ینطق عن سعادة جده
اثر النجابة ساطع البرهان
ان الهلال اذا رایت نموه
ایقنت بدرا منه فی اللمعان [4]

لازال صدور امداده مشروحة بلسان السیوف و سنان الرماح [5] ، و جمرة وجود
اعدائه رمادا تذروه الریاح [6] ، دره التاج تارك دولت باد و پای همس برهامهٔ
سلاطین صاحب صولت . خادم اخلاص لازم ، که در وطر وصال و خطر هجران
کوکب بخت بال آن خاندان از آسمان حاسس لامع است و حسام ریاسس در
مصارف اوصاف آن دودمان مانند تیغ سپهر در معارك[7] سهر ساطع ، سامی دعوات
سامی درجات ، که بنظر دیدبان ضمیر بر شرفات اوج برج اخلاص آن تواند رسید
و طایر فکر بر قمه قصر[8] درك اختصاص نتواند پرید ، دیباچه نامهٔ حساب خود
را به تبلیغ آن تشرف میگرداند . و باوجود ظلام دیاجیر فراق و تراکم غمام
اشتیاق اگر انوار خورشید اسد العنایه بودی و لمعات اشعه وبرق رجا از مطلع
دل با وفا طالع به نمودی ، مصرع —

1 The same in *GY* *BUL* and *HG* but *BH* gives سلمان while *AH* gives سلمان 2 The same in *AH* but *GY* and *HG* give ما کتب الی بعض السلاطین while *BUL* and *BH* give ما کتب الی بعض ابنا الملوك and خلفهم respectively 3 *GY* *BH* and *HG* omit از ما کتب الی واحد من ابنا السلاطین
4 *AH* gives ایقنت منه بدرا فی اللمعان 5 *AH* gives سنان الرماح 6 *BH* gives و جمرة اعدائه و ما ابرمته ووج بروج الریاح 7 *HG* gives معارك 8 *AH* gives درك

مما کتب الی ابن اخیه عمید الملک سلمه الله تعالی[1]

می نالم از جدائی تو دمبدم چونی
وین طرفه‌تر که از تو نیم یک نفس جدا[2]

رخنهٔ دل مجروح سوک شکست که مگر اطفای حرقت التهاب از طبیعت هویت آب ممکن است ، زیرا که از جریان سیلاب دموع سورت حرارت دل ولوع انتفا نمی پذیرد ، بیت :—

گفتم که سوز آتش دل کم شود به اشک
آن سوز کم نگشت و از آنم بتر سوخت

وجان ملتاع ، که در مهد عهد ابداع پروردهٔ رضاع صبابت و التیاع است ، به سلسال کلام و اشربهٔ استعارت و ایهام منطفی نمیگردد[3] ، شعر :—

شربت بکاس الحب فی المهد شربة
حلاوتها حتی القیامة فی حلقی

حمد موانع تلاقی صوری تناسی شعاع مهر لطف باری مداب باد و نهال جویبار مشاهدهٔ حسی سحاب مدرار فیض قدسی سادات ـ بعد هذا بر ضمیر پاک وخاطر دراک هویدا باد که در آئینهٔ اوضاع این بلاد صور وقایع غریبة الدواد ظاهراست و از این جهت دست ساوران هموم ماسک جیب جامهٔ خاطر است محو ازالت زنگ احلال بمصقل جودت ذهن و سرعت انتقال محض خیال و عین محال ، و باوجود این حال مدت سه سال است که چون سنین یوسف قحط و غلا مستمر است و هرج و مرج و کثرت خرج برنمط سابق مستقر ، خصوصا دریں سال که از وفور لشکر موش تمام خلق مدهوش اند و مسلم و کافر از مرارت و حرارت یاس و حرمان معشی و بیهوش ـ الغرض اسباب فتور خاطر چون اوراق اشجار و امواج بحار بی حد و شمار است اما مبانی وثوق رجا به اساطین فیض فضل پروردگار استوار است که بر مقتضی بشرای لعل الله یحدث بعد ذالک امرا صورت حسن کرامت فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا ، درمرآت زمان مسطور گردد ـ همت مصروف دارند ـ و در زمان فراغ خاطر از تفرقهٔ مدرکات حواس باطن و ظاهر این سوختهٔ آتش طلب و بیخته غربال دست

---

1 The same in *GY* and *HG*, but *BUL* gives مما کتب الی بعض الاقارب , while *BH* and *AH* give مما کتب الی واحد من العرفاء and مما کتب الی ابن اخیه عبدالملك سلمه الله تعالی respectively 2 *GY* gives جدا 3 The same in *GY* and *BUL*, but *BH* gives منطم گردد , while *AH* and *HG* give منطفی نمیگردد .

بعد ادای سکر مکرمت و فضای حمد مرحمت معروض میدارد که این بنده، که رضیع حاسن در مهد خان پرورده سر احسان آن خاندان است و برآورده دست تربیت آن دودمان، از روی ادب سکر احداد آنحضرت مانوس حسب و نسب را قلاده گردن جان و سبحه دست زبان میدارد و نقش میداند که آنچه از حضرت والد مرحوم مغفور آنحضرت، طیب الله ثراه، به نسبت بعضی از متعلقان سمت ظهور یافته بود، از مکارم خصال و محاسن خلال [1] مرور بود بلکه علت آن افعال و ماده آن احوال حاجتی بودند که دیگ معده ایشان بفصاله مایده بنده سخوسند و دوش حسم شان[2] جامه جدید[3] از رحمخانه بنده قدم میپوشند - وچون نقش باشد که نیع فساد از باروی عاد آن جاعت سرارت نهاد بوده است، بی شبه صورت آزار نه بر لوح خاطر بنده اخلاص شعار منقوش[4] خواهد بود و نه آینهٔ دل در جسم بصیرت برنگ نعمر مغشوش - بیت -

وفا کنیم و نه رنجیم اگر جفا بینیم
که در طریقت ما کافریست رنجیدن

و چون طریق عزم بنده اخلاص جزم بسد موانع ایام مسدود است و حصار عوائق و علائق پیرامون عزایم خاطر ممدود، توقع آنست که در رونق خاندان بنده اخلاص پاسنه جان اهتمام فرمایند که گوش جان بنده بجواهر اخبار سار سعت گردد و ماهیت تعمیر خاندان به حدود و رسوم جوامع مراحم و موانع ناملایم معترف - و درین وقت سلالة العلماء مولنا نعمت الله را فرستاده شده است - غرض آنکه آنچه مولانای مذکور بسمع خدام معروض دارد، ملتمس و مامول او را بسمع قبول سامع آیند و مولانای مذکور را هرچه زود تر راجع گردانند - زیادت برین مخدرات ملتمسات را بحلی و حلل کلمات محلی ساخت و رخساره اخلاص را بوسمه حروف کنایت و سرمه تشبیهات خاص نپرداخت - ظلال امال سالس بر مفارق اکابر و اصاغر انام ممدود و مستدام باد - آمین -

---

1 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GI* and *HG* give حدل

2 The same in *BUL* and *AH* but *GI* and *HG* give دوش حشم شان while *BH* gives دوش حشان 3 *BH* gives حدید 4 *GI* and *HG* give منقش

حضرت مخدومهٔ جهان ، نتیجهٔ صالحهٔ سلاطین گیلان ، مریم مهد عفت و صلاح ، بلقیس سریر عفف و فلاح ، سلالهٔ ازدواج روز و شب ، خلاصهٔ امتزاج حسب و نسب ، درة التاج تارك عصمت ، بقیهٔ نقهٔ دودمان سلطنت و حشمت ، و واسطهٔ انتظام امور دهور ، مهر سپهر ناس و فراغ جمهور ، نظم :—

بدان سبب که برآئینه اسم تانیث است
بعهد عدل تو خواهد جدا شدن ز ذکور

درون پرده سرای تو روز و شب شب و روز
دو خادم اند یکی عنبر و دگر کافور ـ

لا زال ظلیل ظلها علی مفارق الناس کلها قایما و بقاء ولدها علی سریر الملک والعدل دایما ، منظور نظر سکان سما و مشهود بصر قطان خطهٔ غبرا باد ـ بندهٔ اخلاص هنر ، که شاخسار لسانش در جویبار دهان بثمر ثنای آنحضرت مثمراست و درر غرر اعتقاد درج درونش از دراری فلك نیلگون انور ، نظائم[1] تحیات لایقه ، که از فوایح ازهار اخلاص پاکش دماغ سکان زاغ افلاك معطر گردد ، ولطایف تسلیمات سایقه ، که از سواد زلف حروف و خال نقاطش انسان عین کروبیان ملاء اعلی نور آید ، در صباح و مسا بدست برید صبا مبلغ و مهدی میدارد و ناصیهٔ دل در محراب نیاز موضوع است و علم دعا بدست خضوع و خشوع تا سطح فلك تاسع مرفوع که ظلال آفتاب رفعت آن ملك[2] سرعت و سایهٔ قصر قدر فرربد فلك رفعتش مقارن امتداد زمان ممدود باشد وابواب ایوان بقا بر روی حساد دولت و اضداد صولت مسدود ، بالنبی الموعود بالمقام المحمود ـ این صحیفه الدعا بمداد سواد چشم و قلم مژگان در ماه مبارك رمضان بر صفحهٔ[3] بیاض از موطن دل به سر منزل[4] بیان رسید مبنی برآنکه از وصول مکتوب کرامت مصحوب زنگ کدورت و کروب از آئینهٔ دل مهجور دور گشت و جمال مراد در آئینهٔ سطور کتاب منظور آمد و به کواکب کلمات مسرت مقرونش غیاهب عموم خاطر محزون بالکلیه زایل گشت و قافلهٔ حصول مراد در ساحت صدر صفهٔ فواد نازل شد ـ بیت :—

دقیقهای معانیش در سواد حروف
چو در سیاهی شب روشنی پروین بود

1 The same in *BH* and *AH*, but *GY*, *BUL* and *HG* give لطایف
2 *GY* omits آن ملك 3 The same in *BUL* and *AH*, but *GY*, *BH* and *HG* give صحیفه 4 The same in *AH*, but *GY*, *BUL*, *BH* and *HG* omit the expression از موطن دل به سر منزل .

اعظم از ممثل فلک رابع است و حرمان ناشر مسمر ساطعش از اول ربع مسکون تا اقلیم سابع ، همواره حباب سحاعت سحاب ، بسالت انتساب ، مقدم فرسان مضمار وغا ، مفرق صفوف هجوم اعداء ، لازال صمصام الاعداء فی هجابه عراق اللاعب و دماء المحارب مستمصة من نارفة سمه القاضب ، در مصاف و معارک شجعان سالار راد و در فضای میدان یوم التقی الجمعان نامدار ، محمدالمختار [1] و آله و اصحابه الابرار ـ معروف تسلیمات فائحه ، که راغ فلک[2] و دماغ ملک از روایح[3] طیبهٔ آن معطر باشد ، و فنون تحیات لائحه ، که صومعهٔ سامعهٔ سکان سمای سابعه از پرتو صفای آن سور آید ، مقول فرمایند ـ و چون رهون گوی بیان البیاع[4] ساروی بیان و چوگان یراع سصف بصمت اسماع بود ، اظهار آن خارج حیطه امکان نمود ـ محبوب جانی عمر باقی ساقی صهبای حصول بلای پاسبعدهذا معلوم باد که در اوایل سوال جهال سعال به نو باو احوال بارور گشت مبنی بر آن که همه مرام از مصان غمام الهی محصر است و نوامیس مراد ، که مخزون کان فواد بود ، تاب دموع و حرارت حسشوع در درج حصور آندار و محرر ـ الحمد لله الذی زین سلک امتداد العمر بفرید موهبه المامول و توج هامة الهمة بدره قبول کل مسئول ـ بیت —

کرمشی نامتناهی نعمتش بی پایان[5]
هیچ خواهنده ازین در نه رود بی‌مقصود

میباید که سوابر صورت استقامت حال و استدامت مسرت بال بر جناح حمامه نامهٔ نام ارسال گردانند ـ همیشه سمای منعشی مکارم خصال و مجالس فعال منبع باد و سحره مرتسمین به ـ ـم همم ولی نعم نام نامی[6] و رفیع ـ

---

(۱۱۱)

ما کتب الی بعض بنات السلاطین[7]

تا حال صور احوال در مرآت مقال سطور نظر بال است و طلوع خورشید امال از مطلع فیض ارادت حضرت متعال ، همواره صورت عظمت و جلال در آینه جمال

---

1 *GY* and *HG* omit المختار 2 *GY* and *HG* give فلک while *BH* gives راغ فلک 3 The same in *GY*, *BUL*, *BH* and *HG* but *AH* gives روایح
4 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give البیاع
5 *HG* gives in the margin تا معدود as the variant in the original نسخه from which *HG* is copied 6 *BH* gives همم ولی نعم نامی و رفیع
7 The same in *AH* but *GY* and *HG* leave a blank space for the title, while *BUL* and *BH* give ما کتب الی بعض بنات الملوک and ما کتب الی بعض خان الملوک respectively

بود و سوجبات تعويق و ادوات تعريق [1] باسرها سائع و دست موانع ايام برصحفهٔ سينهٔ مرام واقع ، بميتواند كه عنان عزيمت خدمت بصوب آنحضرت آسمان عظمت معطوف گرداند [2] و عمامهٔ كرامت علامت ملازمت برشامهٔ حيات ملفوف دارد ، ، لاجرم بر مقتضای ادا لم يدرك الكل لم يترك الكل واجب ديد [3] كه خود را دره وار معروض نظر آفتاب كردار گرداند ـ بنابرين جمهرهٔ اخلاص دل سعوف را بخط و خال نقاط و حروف پرداختن و صورت حسن طويت را در مرآت كلمات ظاهر ساختن واجب و لازم ديد ـ مسئول و مامول از محاسن شيم پادشاهانه و مراحم و عواطف خسروانه آنست كه بنوعی سازی [4] اوضاع خاندان بندهٔ ملتاع را بدست دريت و سقف معمور گرداند كه به صرصر انفاس خبائث خديعت لباس و عواصف وسواس [5] اناس خناس اساس سمت نقصان و فتور نيابد ـ بيت :—

ای جهانی بتو روشن تو بتائيد خدای
نفسی ميرن و آفاق منور سی كن

و نظر اشفاق از رين الفضلاء مولنا نعمت الله ، كه از خلص [6] اصحاب و حامل كتاب است [7] ، دريغ ندارند و رخسار ملتمسات او را بعين قبول نظر فرمايند ـ و ترقب ديگر از وفور كرم بی غايت ، كه از لوازم مكارم خاندان نبوت ولايت است ، آنكه گردن جامهٔ روان را به ارسال كتاب و اوامر سعادت نشان مطوق گرداند ـ و اين احسان تام را با ساير الطاف عام ملحق فرمايند ـ زيادت برين تشحيعات تراكيب خاص عارض ماهيت اخلاص به ساحت و ابدان و اجساد كلام را بتعلق ارواح معانی به پرداخت ـ همواره قباب قصر سدره خبائس آسيان همای دولت و و سلطنت باد و خيام آسمان انتظام خلافت و احتشامش راسخ بطناب ابد الاباد ، بمحمد واله ولاد ـ

---

(۱۱۰)

مما كتب الی بعض السجعان [8] ـ

تا فلك بدوير مرام با نام ، كه سه سالار افلاك مبنا قام است ، در نظر عقل

---

1 GY and HG give تعريق 2 AH gives گرداند 3 HG omits ديد
4. GY and HG give سوعی كه مبانی 5. GY and HG omit وسواس 6 BH gives اخلص
7. GY and HG omit است 8 The same in BUL and AH, but GY, BH and HG give مما كتب الی بعض الامراء .

فلم تک تصلح الا له
ولم تک تصلح الا لها

رب کما جعلت فواد الملک الی عهد عدله ساما و ادنی نعمه علی بدایع اوصاف الملوک [1] قایما ، اجعل اخمص قدم سلطنه علی هاماة الملوک واقعا و تعریف دوله لا یهواه[2] جامعا و ما تخشه مانعا الی یوم القیام باد ـ مخلص مختصص، که من المهد الی هذا [3] العهد لوای ولای آن خاندان بر دوش جانش مرفوع است و خطبه ثنا و دعای آن دودمان بر مدارج معارج از خطب لسانش مسموع، درر [4] جواهر دعوات ، که بر دوش حور و سروش تاج مشرف باشد ، وگردن و گوش روح و هوش بآن مزین و مشنف ، محدث زبان بصدق جنان در تجدد آیات حرکات ساوی از عمرصدوق جان راویست ـ مصرع —

یارب دعای خسته دلان مستجاب کن

خاطر مهجور مستهام مجواست که علم اعلام شوق و غرام به موبت مداد و معونت اقلام در مصاف اوصاف و معارک کلام قایم دارد ، اما علم هندی سواد را به قوت و اقتدار آنست که خود را از سر ضلالت و عناد در آتش بیان لوعت فوادمحرق گرداند وخمسه سار زبان رانه تمکین آن که سورت اشتعال بال را بانصباب [5] قطرات زلال مقال فرو نشاند ـ سلطان ازل و [6] پادشاه تحت لم یزل تاج [7] ادراک خدمت آن فریدون فر[8] بر تارک باصره مردم بصر موضوع داراد [9] و شرط و علت حصول این دولت به اسعاد عنایت ازلی و امداد جادت لم یزلی مجموع گرداناد ، بالنون و الصاد ـ این نامه اخلاص نشان[10] به بیان انسان عین و نوک مژگان در اواخر شهر رمضان سمت تحریر و بیان یافت مبنی برآنکه بعنایت حضرت متعال و شکوه همت آن خورشید مثال اصداف عز زمان ، که بهار و لئال اند ، مختص درر حصول آمال اند و مبانی احوال مصون از تعرض دست اختلال ـ الحمد لله الذی من سأله اجاب و من استوهب من حضرته ماجاب بعد هذا بر رای جهان آرای ، که فتاح مغالق مشکلها و دستگیر مزالق دلها است ، واضح و لائح باد که چون غصون شجره اخلاص متراکم و دریای بی انتهای شوق خدمت متلاطم

1 *BH* omits the expression الی عهد عدله ساما و ادنی نعمه علی بدایع اوصاف الملوک
2 *AH* gives لا یهواه 3 *GY* and *HG* omit هذا 4 *GY* and *HG* give در
5 The same in *GY* and *HG* but *BUL*, *BH* and *AH* omit قطرات
6 The same in *BUL BH* and *AH* but *GY* and *HG* give سلطان دل که
7 *BUL* omits تاج 8 *BUL* omits فر 9 The same in *HG* but *GY BUL*, *BH* and *AH* give دارد 10 *GY* and *HG* give اخلاص نشان

ظهور تاثیر عالم ارواح در تقویم امتزاج صور اساح نه محتاج ایضاح زیرا که صباحت وجه صباح مستغنی از استصباب[1] نور مصباح است ـ بنابرین بی اختیار غصون انامل بنسیم محبت دل در حرکت آمده صورت اتحاد در آئینهٔ مصقول قولی ظاهر گشت ـ توقع که بعد ازین سفینهٔ موافقت[2] برباح مصادقت و شراع نامه و دعامهٔ خامه جاری گردانند و طلام بیگانگی بالتماع شعاع یگانگی از صفحهٔ وجود متواری دانند ـ زیادت برین سمع راز را در احسن اسالیب حقیقت و مجاز به افروحت و بیش ازین کسوت مقال بر قامت مقتضی حال به دوخت ـ همیشه بقا به سرو استقامت و ارتقا موسح و بستان روضهٔ نشان خاطر عاطر بتواتر تقاطر فیض الهی مرسح باد، بالاقطاب والاوتاد ـ

(۱۰۹)

ما کتب الی جناب جامع مآثر السلطنه و السیاده سلطان علی ابن سلطان محمد الکیلانی دام ظلالها ـ

تا کوکب [3] حتم حلاوت و نور افتتاح ظهور ولایت از اوج ذات هدایت آیت مرتضی مستعلی است و بدر کمال درایت [4] آنحضرت از اسعهٔ مهر حضرت خورشید رایت سید انبیا حلی ، سند نظام عالم و روسی فواد اولاد آدم منسوب بالتماع سلطنت خورشید شعاع و امتداد ظلال فلک اتساع آن جمشید قدر خورشید صدر پادشاه جهان جود و داد، سلیل سلاطین بی نژاد ، فرد :—

روزیکه حق اساس بنای جهان نهاد
بر وضع قصر قدر تو نه آسمان نهاد

شهنشاه طیفور عادت ، معمور سعادت ، جامع رتبت سلطنت و نسبت سیادت، سایه بنشین چتر و آتیناه الحکم صبیا ، آئینهٔ جمال کمال و رفعناه مکانا علیا ، یا من اضواء ثواقب مناقبه اظهر من لمعان الکواکب و جریان اقلامه فی الکتابه کسریان عوالیه فی الکتایب ، شعر :—

اتته الخلافه [5] منقاده
الیه تجرر اذیالها

---

1. The same in *BH* and *AH*, but *GY*, *BUL* and *HG* give اصابت

2 The same in *AH*, but *GY*, *BUL* and *HG* give مرافقت , while *BH* gives مرافقت 3 The same in *GY*, *BUL*, *BH* and *AH*, but *HG* gives کواکب

4. The same in *GY*, *BUL*, *BH* and *HG*, but *AH* gives بدایت .

5. *AH* gives اتته خلافة .

گل بر اسماع معانی بلبل مصروف باشد و عنان سمند صبا و عزم شهسوار نکهت مشکبار [1] بطرف گلشن باغ معطوف ، مشام ائمهٔ امم [2] از فوایح شمایل و شیم آن مجمع لوازم وزارت ، و منبع شرایط و ارکان امارت ، قدوه [3] ولایت محامد ، مرآت جمال صفات اماجد ، جامعه انوار آثار نعم ، رافع ظلام غمام ستم ، مستشار ایوان رافت ، مستشار دیوان خلافت ، مهر سپهر استحقاق مناصب ، هویت مکارم اخلاق و محاسن مناقب ، مظهر فیضان دوارف تدبیر ، ناظر مخدرات سرا پرده تقدیر ، الذی یصدر المکرمات عن ذاته وحوبالا تبرعا و تظهرشرف التواضع عنه ترفعا لا تصرعا ، لازال نتیجة [4] خاطره درة تاج الافکار و ثمره شجره ضمیره [5] باکورة بستان الانظار معطر و مسرح باد ، بمحمد و الاولاد ـ محب مشتاق ، که رخساره ماه خلوص وفاقش مضمون از عروض لطمه محاق نفاقست و واسطه قلاده ورد ریاض ذکر استمالت ذات آن یگانه آفاق ، بطایف دعوات مستجاب السباب ، که مرغان نسیمن اخلاص آن بر ذروه فلک اجابت طایر اند و بجناحین صفا و ولا پیرامون کعبه قرب قبول دایر ، از افتتاح صباح تا اختتام رواح شایر نمیدارد ـ و چون طایر مقال را به توب و استقلال آنست که درهوای بیان سوی بال گستردو سیاح قلم را نه قدرت و مجال که در سوادی بوادی شرح آن حال قدم نهد ، لاجرم دل محزون را بهارقرار و سکون مستوی وطوامیر بسط و مناشیر ضبط آنرا به دست اضطرار واصطبار مطوی ساخت ـ گردن شعر بقایه در شکوفه التقا مجلی باد و ساحت بال از ظلام هجر و ملال بامعات نور وصال محلی ـ این صحیفه محبت مواد از دارالخلافة محمد آباد بلباس عباسی سواد موسوم و مرسوم گشت مبنی بر آنکه اگرچه کوکب التقای اعیانی صوری بواسطه تراکم غمام موانع ضروری در حجاب دوری مواری بوده است ، اما فواتح اخبار سار ، که از گلشن شمایل آن فضایل شعار متواتر واصل است ، مشام جان و جهان را جان معطرمیدارد که بلبل لسان بذکر اطوار آن والا تبار بآیه کریمه و ربک یخلق مایشاء و یختار ، گهار و بذکار است شعر —

و انی و ان لم القی محمدا و اهله
لمحترق الاحشاء شوق الی عهد

و این معنی از موالفت و مخالصت روحانی است که محرک سلسلهٔ محبت عالم جسمانی آمده است ، چه یقین است که موسس مبانی وداد استاد کارخانه اتحاد است و

---

1 The same in *GY* and *HG* but *BUL* gives مشکفشان *BH* gives ملك سا while *AH* omits بار and gives مشك only 2 *BH* omits امم 3 The same in *GY AH* and *HG* but *BUL* and *BH* give قدرة الاكابر and قدر الا مال respectively 4 *BH* gives سحة 5 *GY* and *HG* give شجر

خبر مس درساید بمرغان چمن
که هم‌آوازشما درقفسی[2] افتاد است

و باوجود آنکه نهال وداد در جویبار فواد صفت در صف است و عوانی یگانگی در بزم جان کف برکف[2]، و بلبل جان از صدا لامکان با این رسان، که مقید مصیبی جهان است، بر مقتضی فا تعارف منها ایتلف بر گل حال آن مطهر کمال نالان ـ
بیت :— از دم سام ازل تا بامداد آب وگل
با تو میبودست جانم بی توکی بودست دل

باز درین زمان مجددا چندان صدای محاسن خلال[3] و ندای مکارم خصال آنجناب فضایل مآل از روزنهٔ سامعه در صومعهٔ بال نازل است که صوفی روان از کمر ذوق و الیاع در وجد وسماع است و طوطی لسان از سکر سیمت و سعار آن مطلع انوار اسرار دصد زبان درگفتار ـ بیت :—
در ازل طوطی جان با لب تو همدم بود
در جهانش سکرحمدهٔ خوش بار ساخت ـ

ساترین چمن حیات این جهانی بفیض سحاب اتحاد روحانی سر سر و سرو[4] محروطی لسان از سیم مودت جانی سهتر آمده ازهار نوار وداد از شاخسار شجرهٔ فواد در باحت گلشن بیان صفت اظهار یافت ـ فرد :—
روی تو دیدم سحم روی داد
زآئینه طوطی سخن درفتاد

و چون وضع ساتی روحانی مقتضی وضع لاحق جسمانی است، متوقع آنکه سوابر سنستان دل ملتاع را نور سمع یراغ منور دارند و طوق گردن فواد را به ذهب آبریز عبارت و جواهر زواهر استعارت مزین گردانند ـ زیادت برین طلام کمر کلام را آئینهٔ نور وحدت عرام ساخت و بیش ازین عود قلم را بر آتش دل پر الم نه سوخت ـ همواره جمال چهرهٔ مقصودی نقاب سحاب عالم مشهود باد و روشنی ایوان طاق وجودش از اشعهٔ آفتاب فیض وجود، بمحمد الموعود بالمقام المحمود ـ

---

(۱۰۸)

مما کتب الی بعض الوزراء

تا ابکار ازهار در صحن چمن بهار از دریچهٔ چوبین اشجار سر بیرون کند و گوش

---

1. The same in *BUL* and *AH*, but *GY*, *BH* and *HG* give تعصی 2 *GY* and *HG* give کف درکف 3. The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give حلال 4 *HG* omits سرو .

ذات ملکی صفات حمات سادت نسب ، معارف حسب ، مطہر انوار فضایل انسانی، مسار الیه بنان اقاصی و ادانی ، واسطه سلک مقادیر مدر ، آئینهٔ جمال کمال بشر ، تارک تاج سعادت معرفت ، ناظر جمال ذات در زلف و خال صفت ، لازال نظره فی مرآه الکثره مصروفا الی وجه المقصود ولا تشغله ظلام الحالات عن مشاهده وجه الوجود، مسطره جهره حلایل مسایل وفضایل خصایل باد ـ محب صادق الاعتقاد ، که ماده ماهیت ودادش نه چون هیولی جسمانی قابل انفصال است و صورت هویت اتحادش چون اعراض هیولانی مایل زوال ، وطایف دعوات احابت مآل ، که عروس مقال آن محلی حشوع و حلی ابتهال مامول القبول است و صفای رخسار احلاصش موجب احلاص بر منصه حصول مسئول ، از ایوان جنان بر سریر لسان مرسل میدارد و از آنجا تا بارگاه احابت مرسل میدارد ـ نه قصب قلم را توان را قوت آنکه باستظهار بنان در میدان بیان سوی جنان قدم تواند نهاد و نه نفس ناطقه را قدرت آنکه بسحاب مصاعد جنان باران مسلسل مقال سعله لوعهٔ بال تواند فرو نشاند بلکه حواس مدرکه و هوای محرکه ازسدت سورت آتش اشتیاق در عین احتراق اند و صورت و هیولی باوجود ثبوت تلازم بینهما از ضربهٔ حربه فراق در معرض افتراق ـ شعر —

ای اعظم مابی ان اسبهه
شبا یقاس علی‌سیبی عمدار

لو ان قلبی فی‌نار لاحرقها
لان اسحانه ادکی من النار

امید واثق است که صهبای القا از جام جمال آن خورشید لقا بدست ساقی مردم دیده مشروب جان رسیده آید ـ شعر —

لعل دهری بعد الناس تسعفنی
بما احب و ما ارجو [1] من الفرح

این وقات نامه اشتیاق خامه از دار السداد محمد آباد سمت سواد یافت سیما آنکه اگرچه علل و شرایط مرام دنیوی باسرها مجتمع است و دست تطاول موانع از جیب حصول آن مرتفع ، لیکن طوطی جان در قفس هجران حیران است و از موانست و مصاحبت مرغان ریاض عرفان موسوم بسمت حرمان ـ بیت —

---

1 GI and HG give ارجو

و چون آنجناب وزارت مآب بر تمام اوضاع واقف است و حقیقت حال را بی نقاب ارتیاب عارف، می باید که ساحت قصر قدر آن خاندان را از عروض غبار عیب و عار مصون دارد و چهرهٔ ناموس را از زخم ناخن شین و شنار محروس ، و اهتمام تمام در ظهور این مرام بتقدیم رساند تا در زبان حال و استقبال ممدوح السنهٔ اهل کمال باشد و در نظر پاك اهل ادراك مستحق ثنا و حمد و مستاهل عروج بذروهٔ مجد - بنابرین مقدمات واضحة الشهات چشم داشت آنست که آنجناب در جزئیات و کلیات مهام آنجه لوازم شیم کرام است بظهور رساند و شیم دولت ، که در چمن حیات وزارت است ، غنیمت داند - شعر :—

اذا هبت ریاحک فاغتنمها
فعقبی کل خافقة سکون
ولا تغفل [1] عن الاحسان فیها
فلا تدری السکون متی یکون

و درینوقت زبده الفضلاء مولنا نعمة الله ، که موصوف بصفت رسالت است ، در استماع پیغام و اتمام پیامش بر اقتضای درایت آن فراست هدایت کمال اهتمام دریغ نه دارند و مقضی الوطر و مرضی الاثر بر سبیل استعجال عاید گردانند - چون اعتماد خاطر بر مکارم شمایل آنجناب حاصل بود [2] ، بیش ازین مصالح مبالغه در رواح سطور افروختن و شمع تاکید در لگن الفاظ و عبارت سوختن خلاف مقتضی طاهر و مشتهی خاطر بود - همواره در تحصیل خصایص حسن خصایل فایق باد و مسند رتبتش استاد دولت را لایق -

---

(۱۰۷)

ما کتب الی بعض عرفاء افاضل السادات

با تعداد امواج بحر زخار در نظر حسی سیار و تعین تحقیق محض نمودار است و بمانس کثرت صور عدد فی الحقیقت بحسب اعتبار و از روی تعین جمال صورت واحد در مراتب بیشمار - بیت :—

این وحدت محض است که از کثرت تکرار
گه اربعه و گه ثلاثه است و گه اثنین[3]

---

1. The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give تعتل , while *BH* gives یعتل 2 *GY* and *HG* omit بود 3. *GY* and *HG* give استاد
4. The same in all the *MSS* collated.

وزارته مسعة في الاعتراف و السنة الاماجد محلفه في بعريعه بدايع الاوصاف ، سبب ارتباط قلوب کرام و موجب بلوغ مطلوب انام باد ـ بعایس تحیات وافیه، که از سیم صبای آن بعس[1] ازهار ریاض ولا واضح باشد و از فواتح روائح آن تعطر[2] مسام جان لائح ، بر وفق ترادف و توالی بهار و لیالی سوابر مرسل است ـ اگر بیان شوق و غرام به بسط کلام و ضبط قوانین رعایت مقتضی المقام سمت اسها واختتام[3] می پذیرفت ، غبار ملال از ساحت بال عارفین مقال مرتفع ، لیکن چون سرح آن ازحیطه بیان بیرون بود و از احاطهٔ زبان افزون، دست قلم از دامن بیان آن کوتاه داشت ، و بحمد کمیت آن در مزارع حروف و الفاظ نگشت ـ صورت التقا در آئینه جنان و بها سطور باد و عسکر وصال در معارك مه وسال مظفر و منصور ـ این کتاب محبت سواد بقلم وداد و مداد اعتاد از دارالامان محمد آباد سمت سواد یافت مبنی بر آنکه بر حسب حصول مرام از مطالع بروج ایام طالع است و اسعهٔ اسعاست امور از افق اعوام و سهور لامع ـ الحمدلله الذی زین تاج العواد بدرة حصول المراد و ازال ظلام الحرمان عن نسحة ساحة الجنان ـ بعد هذا بر ضمیر منیر ، که آئینه صورت حسن تدبیر است ، مخفی نماند که کیفیت استعلای لوای خاندان استحاب در اقطار و اکناف تمام بلدان خصوصا در عرصه دار المرز گیلان کالشمس فی اوقات الهواجر بر تمام اکابر و اصاغر ظاهر است و نور رعایت مرضی سلاطین و خواقین ماضی بر سکان و قطان آن اراضی از غایت ظهور مستغنی از دلیل باهر ـ وأعقاب، که بدیده عقل و بصره حواس حس هویت وقایع بوم را از روزنهٔ امس ناظر است ، تمام احوال را بر سبیل تفصیل و اجمال در خزانه خاطر و قوت باصره حاضر دارد وغالبا مانند اسعمای حال صباح از عروض وساح مصباح از بیان آن مستغنی خواهد بود ـ و از دود ملال ، که از آتش حسد[4] فرقهٔ اردال ظاهر گشته بود و بسبب آن در فضای حال بعضی از متعلقان ظلمت اختلال ظهور نمود[5] اصحاب کیاست آگاه میدانند که حدوث آن امر نه از سلاطین عالی قدر بود بلکه جاعت حدثت طبیعت خانت بضاعت منشأ آن ساعت بودند ـ بیت —

ز بد گوهران بد نباشد عجب
ساهی بریدن نشاید ز سب

1 *GY* and *HG* give سقس but *BH* gives سقی 2 *HG* gives مسطر but *BH* gives سطر 3 *GY* and *HG* give اتسام *BH* gives اختسام
4 The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GY* and *HG* omit آتش حسد
5 The same in *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give نامد while *BUL* gives ظهور نافته بود

در پس [1] آئینه طوطی صفتم داشته اند
آنچه استاد ازل گفت " بگو ،، میگویم

و هیچ شک نیست که مناسبت و مطابقت اصناف متقیس و مستلزم کهل ائتلاف است که سمه الجنس اقرب من تربه النسب - و فی الحقیقة ازهار آثار ، که در حس شعار و دثار صفت اظهار میباشد ، از نسیم مهب عالم روحانی است و افراد انسان نسبت سورد بودن آن به اختیار منسوب اند و از روی تحقیق نسبت اختیار حقیقی از دوش شوش ایشان مساوی است - بیت :-

هم بگو تو هم تو بشنو هم تو باش
ما همه لاشیم با چندین تراش

چون تاثر جهان جسمانی از تاثیر نسبت عالم روحانی و بیان این حال در آئینهٔ ضمیر آن جناب ظاهر ، چه احتیاج تحریر و تقریر باهر است - بیت :-

در شام حیرت از ره ارشاد عقل را
فکرت سوی خطهٔ ادراک رهبر است

توقع چنانست که نظر کمال موافقت ازلی ، که سبب تمام ارتباط ام یزلی است ، فرسوده [2] گلس چمن دل احباب را بتقاطر الفاظ سحاب کتاب سرسبز دارند و صنوبر دل را بنسیم خطاب عنبرشمیم سهتز - زیادت بریں مشاغل [3] توجهات ایلاف در مصاف مضمار اوصاف به افروخت و لباس عباسی اساس سداد بر قامت سرو [4] استقامت اتحاد نه دوخت - همواره سفاین آمالش بر سواحل اقبال واصل باد و سهام صایب تدبیرش از شست فکر و بازوی ضمیر بر هدف مقصود نازل -

---

(۱۰۶)

مما کتب الی بعض الوزرا

بانفس طبعی [5] در جسم نسبت عدم تلاشی است و ارامتزاج و ازدواج عناصر اربعه موالید ثلاثه ناسی ، نفس شریف و عنصر لطیف جناب صدر دیوان وزارت ، بدر آسمان صدارت ، جامع شرایط و ارکان قربت ، رافع مبانی علو رتبت ، واضع ضوابط نظم امور ، مشکور جنان و مذکور لسان جمهور ، لازال قلوب الاکابر

---

1 The same in *AH*, but *GY*, *BUL*, *BH* and *HG* give در در 2. The same in *GY* and *HG*, but *BUL*, *BH* and *AH* omit فرسوده 3. The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give مثال, while *BH* puts مشاغل .
4 *AH* gives سراپا 5. *HG* gives طبعی .

لقد ورث العلماء من قومه العلی
هم السادة[1]السم الانوف[2]ذو القدر

مالک عنان فور[3] پلست تدبیر ، ناظر حال امر در آینه تقدیر ، الذی صار مشرق داته لکواکب المناقب مطلعا[4] و منهل نامله الحمل[5] لعوافل الفضائل مسرعا ، لازال ا بهوی خاطره باسره مجمعا وعلم علانه علی دری قمة الخضراء مرتفعا قائم و دائم باد ـ محب محرق البال ، که باستماع محاسن خصال آن فضائل مآل غلغل[6] زلال و صالست و صوف مودادش در حلقه وداد از ذکر مکارم خلالش در وجد و حال ، بیت —

ب
بادنده هرآن کسی که نام تو شنید
دل باسرد تو کرد و سهر تو گزید

درر غرر تحیات ، که پرورده دریای محیط ولا و مرطهٔ گوش‌سحه طراران ملاء اعلی است ، در مطان اجابت دعا بر جناح هدهد صبا سلخ[7] و مهدی سدارد[8]و چون [9] لسان در دار الملک اتحاد ترجمان عاملان حس و عمل است و هر دو از دیوان ازل در ادراک کیمت سوانی و غرام مسوب به عزل ، بنابرین علم قلم و بیان بناد ارادت ایشان‌حاتق و قوت ناطقهٔ زبان بدستور آن دو کاردان در دیوان بیان ناطق، بالضرورت ورای قرار و سکون سبیلی ندید و غیر ار سکوت و صموت دلیلی نیافت[10]ـ لاجرم زمام یراع ار صوب شرح البیاع مصروف بسمت دعای سرعت الثما ، معطوف داشته آمد ـ کرامت ملاقات حسنای ، که عنوان صحیفه کامرانی و فهرست کتاب شادمانی است ، معدر و مسر حاد بالسی و آله والاولاد ـ این صحیفة الاتحاد از دارالسداد محمد آباد سمت سواد نافت مبنی بر تقدیم‌مقدمات یکانگی[11] وتهدیم آثار بیکانگی و ناسس مبانی محبت مجدده بر وضع قصور قدیمهٔ مسیده الارواح حنود مجنده با لسان قال بر صدق حال ناطق باشد و صورت مقال با معنی اسلاف ازل الآزال مطابق ـ بیت —

---

1 The same in *GY BUL, BH* and *HG* but *AH* gives هم الساداب 2 *BH* gives اشم الافرق 3 *GY* and *HG* give قرد د 3 *BH* gives مطلعا
4 The same in *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give سعه لحیل while *BUL* gives سا الحیله 5 *GY* and *HG* give حلل 6 *GY* and *HG* give صاح
7 *GY* and *HG* omit ومهدی مهد د 8 *AH* gives وحس 9 *BUL* omits the passage بنا برین علم الم و بیان بنا ... غیر ارسکوت و صموت دلیل نیافت
10 *HG* omits the words وتهدیم آثار بیگانگی

روزم تو برفروز و شم را تو نور بحس
کین کار ست کار مه و آفتاب نیست

و دست امل بر دامن مکرمت آن جمشید حسمت ملصوق است و کمند رجا بر کنگرۀ قصر قدر آن فریدون فرموثوق که کسوت اسهاب و اطناب کلام بر قامت عذر الحاح و ابرام قاصر دانند و صفحۀ رخسارۀ عبارات را، که ترا کم عثار جرأت و جسارت بر آن ظاهراست، بسحاب فیض عفو و اغماض پاك فرمایند و اتم امانی، که خلاصۀ کتابۀ جارطاق ارتقای این جهانیست، آنست که سلک امتداد جناب سدۀ اخلاص نیات [1] را به درر اوامر سعادت مظاهر محلّی گردانند و بصر حس و بصیرت خاطرش به مراود اقلام و سواد کتاب کحل فام مجلی فرمایند [2]۔

نظم :— در دیده از سواد خطت سرمه گر کشم
کحل الجواهریست که آن در بصر کشم
شب تاب [3] گوهر خط تو چون رسد بمن
آب بقا ز ظلمت خط تو در کشم

زیادت برین خدود بیاض [4] بغبار عرض را [5] اعراض معبر ساحت و چهرۀ مخدرۀ اخلاص را، که رشک رخسارۀ ماه و حور است، برياحين خطوط محصر نگردانید [6] ۔ همواره شجرۀ طیبۀ خلافتش از وفور نسیم عدل و رافت در اهتزاز و عوالی ساتر بذکر القاب خورشید مآثرش سپهر مهر اعزاز باد، بمحمد والاولاد ۔

---

(۱۰۵)

مما کتب الی بعض افاضل السادات

تا قوام عالم هیولانی و نظام سلک امور این جهانی منوط و مربوط بقدرت حضرت باریست و سفینۀ جاریۀ آسمان در بحر بیکران امکان بصدمۀ باد ارادت جاری، قوایم بنای فکر جلیل و دعایم اساس ذکر جمیل به اهتمام خاطر ثاقب و رای صایب جناب صدر لایق قدر فایق غرۀ جبهۀ [7] سعادت، طرۀ وجنۀ سیادت، شعر :—

---

1 *BH* gives سده اخلاصات را 2 *BH* omits the expression و بصر حس و مجلی فرمایند 3 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give بصرت گوهری 4 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* omit را. 5. *AH* gives عروض 6 The same in *BUL*, but *GY* and *HG* give نگردانیده, while *BH* gives محصر نگردانید, *AH* on the other hand gives محصر نگرداند 7. The same in *GY*, *BUL* and *AH*, but *BH* gives وجه, while *HG* gives جبهه.

حیں آں حط کرامت قریں حد ما آسک وکں[4] من الشاکرین مسطورست و در
حهره رسد و سولس مصمون حطاب هدا عطاویا قامس او اسکک بعمرحساب مسطور۔
اللهم کما وفقنی بلوغ [1] الامول کله ، ارزقنی صرف جمع ما انعمت[2] علی فیما حلقته
لاجله بعد هدا بر حاطر سلسال تمثال ، که مهبط سوارد کمال و مورد نوافل قدس
عقل فعال است ، معروص میدارد که باعث ارسال فررند عبدالله بآں آسماں عالم
پناه کهقبله حاجات اهل جاه و قبله گاه اهل ساهت و اسناه است ، آں بود که چون
هامه همس بعامه حدمت کرامت سمت موفق آید و از مصدر داتش صور افعال
جمیله[3] و حصال پسندیده مستحق گماند ، بیت —

آری چوب مدد و تربیت سود
باراں ویراک وگل گهر و اطلس و عسل

و قطره وجودش در حر تربیت وجود در فرید سلک زمان و واسطه قلاده ناموس
خاندان گردد ۔ شعر —

فمن حل دالک الناب حل بروصه
و نال لاسباب[4] السموات سلما

و از سجره داتس بالعات آں حورسید سیات ازهار محاسن صفات مستحرح سود و در
درح بالس بهست سعقت آں محمد حصال جواهر زواهر حسن حلال[5] مدرح ۔ لمولفه —

ی تربیت زابر عطای تو هحکس
از بوستاں عمر نه چیند گل دول

اسعد ز سعد اصعر و اکبر سود بعس
گر یابد از تو یک نظر تربیت زحل

اکنون احل ملتمس از حدام مسیح بعس آنست که حاطر حورسید سعاع و فرمان
حهان مطاع به اصلاح حال و انتمای احلال او سایع و جاری گردد تا ظلام غم
از باطن بند احلاص دوام سواری سود و صدای بعمر حاندان بسمع بند مخلص
الحمان واصل آید و عمصل العاب آں سکندر صفات از آیینه حبان زنگ کدورات[6]
زایل نماید ۔ بیت —

1 *GY* and *HG* give وکر 2 The same in *BH* *GY* and *HG* but *BUL* and *AH* give طوع ۔ *BUL* gives نعمت 3 The same in *AH* but *GY* *BUL*, *BH* and *HG* give جمله 4 The same in *BUL* and *BH* but *GY* and *HG* omit و while *AH* gives وقال لاسباب 5 The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give حلال 6 The same in *BUL* *BH* and *HG* but *GY* and *AH* give کدورت

خلافتس مانند مرکرعالم مستقر[1] و راسخ داسد و سرفاب غرفاب [2] قصر قطب تناسں مثابۂ مجدد [3] جهاب سامح ـ بیب :—

رخسارۂ بدور دعاهای مستجاب
ار بور آفتاب اجابب منیر ناد

صیاد قلم عنکبوب سعار راجه قوب و اقتدار آسب که سهباز سوق و غرام را بدام مسطوم کلام و دانۂ مسور استعارب [4] و ایهام صید نواند کرد و مشاطۂ ناطقه راجه بیروی و یارای آن که ار جهرۂ مخدرۂ بیان التیاع نقاب استحالب وامتناع برداسته بر سریر امکان و منصۂ عیان سناند ـ بیت :—

مسکل عسق نه در حوصلۂ دانس ماست
حل این نکته بدین فکر حطا نتوان کرد

بنابرین مجمروار پای بیان در دامن احتصار کسیده داسب و کیفیب دل ملتاع را بادراک حاطر حورسید سعاع واگذاست ـ بیب :—

عیر نطق و عیر ایما و سجل
صد هزاران ترجمان حیرد ردل
رانکه دل حوهر بود گفتن عرض
پس طفیل آمد عرض حوهر غرض

سرف تقبیل انامل ابر نایل ، که انهار بهر افاضب فواصل اند و اسکال اطافیر هلال مماثلس غرر شهور اعیاد افاصل ، بوحهی که التیاع جمال آن ار عین الکمال مصون باسد و ار نقاب موانع ومان مانود ، ارمحض فیض عام مرروق حاطر مهجور مستهام باد ـ فرد :—

شاه نسین جسم من نکیه گه حمال تسب
ای سه آفرین قرین بی تو مباد حای تو

این صحیفة الدعا ، که کسوت احتراع و انسا اس بدست استاد کمال صفا منسوج کار حانۂ بال اسب ، در اوایل شوال سلوس عروس ابلاغ و ارسال گسب مبنی ارآنکه اطفال آمال گونا گون ، که ار دست دایۂ [5] دهر بوقلمون موصوع مهد حاطر محزون بودند ، بعنایت بیغایت الهی و میمنت همب سهنساهی بر صفحۂ صحیفۂ

---

1. *AH* gives مانند مرکز عالم حیا مستقر 2 All the *MSS* give شرفات و عرفات
3. The same in *BUL* and *BH*, but *GY* and *HG* give مثابه عدد, while *AH* gives شابه عدود 4 *GY* and *HG* give استعارات 5. *AH* omits دایه .

اسیهل حلائف ، حام جیهان نمای صور عاطفت ، مسمم ماهیت کمال اوصاف، معوم نوع عال و صف انصاف، مرآت معلومات عقل عاسر، حلاصه تابر و بادر افلاك و عاصلر ، لیاص ریاص فلوب اعداد و اوذا ، سابه سس حتر آتیکم الله مالم یوت احدا ، بیت —

ای آسان درگه تو مطلع امل
وی آسس کسوب تو مشرق سحا

امام مسجد اقصی پادساهی ، سای سدان رهان سهساهی ، مطور انوار فیض رحمت رب ، مظهر آمار کمال سلطنت و جمال نسب ، سعر —

الم بر ان الله اعطاك صوره
بری کل ملک عدها یندبدب
لانک سمس والملوك کواکب
اذا طلعت لم بد منهن کوکب

یا من سمی[1] السمس ان یکون[2] علی هامة قدره عامة [3] و یرجی الهلال ان یصیر علی انامل امارة امره قلامة ، لازال سلطانا علی ارض [4] مفتها السماء بسیلها و طیبها عروس السیم بحر دیلها فی سعد لا یفارق عن حده و ملک لا یسعی لاحد من بعده، سادان و فرهان باد ، بالبی السه و عتربه و بسه - بنده احلاص توام که مذکر لساس در حلقه ذکر و بیان باسخه درر اسان مسعل بذکر سکر آن سلیمان ساست و رلال صمای عقیدت حاس ار حسمه سار دهان بر حوبار رمان روان ، بیت —

گسه دهان حسمه، رمان حوی آن
آب سا گسه در آن حو روان

سای دعوات مبرور ، که هیاکل نور و سواکل حور گرد مظلهٔ فنور ار ساحت مصور آن عارون اعداف دور گرداند ، و عوای حدمات قبول مامول اجابت مسئول ، که صعوت جمال رحسار احتصاص روسی عون رویسان فلک و حال حهره حس اعتقادس اسان عین مفسان ملک باسد ، ار سر سرل عجز و ابتهال مایل فلک ابلاغ و ارسال گرداند ، و سحوق رایب رحا ملصوق دروه مهٔ سیاست و دست شاحسار سحره دعا معانق گردن سدرة المنتهی ، که اساس بیان [5] سلطنت و

1 *BH* omits من and gives تسمی in place of سمی 2 The same in *GY BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives تکون 3 The same in *BUL BH* and *AH* but *GY* and *HG* give عامه 4 *BH* gives اراضی 5 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* omit بیان

کنون ملتمس بال بزبان قال و حال آنست که آفتاب نظر کیمیا اثر به تربیت مس وجود این بیخبر مصروف گردانند و عامهٔ همت را بر[1] هامهٔ این بی سمت و قیمت ، که سرگشتهٔ بادیهٔ ظلمت است[2] ، از سر شفقت و مرحمت ملفوف دارند ۔ بیت :—

همه عالم نگران تا نظر بخت بلند
بر که افتد که تو یکدم نگرانش باشی

تا باشد که از طلوع شمس همت آن شهریار عوالم خمس غیاهب تشتت گوناگون از پیشگاه دل شکستهٔ محزون مرتفع گردد و شرایط و ارکان روشی درون بحذبهٔ عنایت حضرت بیچون مجتمع ۔ بیت :—

روشنی از خاطر خواهم نه از خورشید و ماه
باوجود شه کجا داریم پروای سپاه

شعر :— لم یبق غیرک انسان یلاذ به
فلا برحت لعین الدهر انسانا

زیادت تزیین رخسارهٔ حسن اعتقاد را بشوک نوک قلم مجروح ساخت و بینش ازین ساحت قصر اخلاص را ببساط بسط عبارت و نقوش ضروب استعارت بپرداخت ۔ ظلال حضرت سدره مماثل آن مالک ممالک فضایل ، که پناه خستگان ضربهٔ لازب آب و گل است ، بر مقتضای امتداد الم تر الی ربک کیف مدالظل ممدود باد و عاقبت سالکان ادویهٔ طلب مقصود از نور هدایت آن گنجور کشور بدایت و نهایت محمود ، بحق ملک الودود ۔

---

(۱۰۴)

ما کتب الی السلطان العادل محمد بن سلطان ناصر کیا الکیلانی ادام اللہ ظلاله واید اجلاله ۔

تا ساقی سپهر مختال صهبای ضوء سیال را از صراحی مهر رزین تمثال بکف الخضیب شفق و جام سیمین هلال در بزم سبستان مه و سال دایر دارد و دایهٔ هندی سواد شب تار طفلان مهد فلک دوار را ، که ثواقب سیار و کواکب ذوات القرار اند ، به لبان انوار رضیع اللبان سازد، فواد افراد نوع انسان ، که در مکنون بحر امکان و جوهر یکتای درج کون و مکان است، از سلافت احسان و رافت آن جمشید منش ، و ادرار عام لطف و انعام آن سکندر دانش ، آئینهٔ حال

1 The same in *GY*, *BUL* and *AH*, but *BH* and *HG* omit بر 2. *BH* gives عامه همت نیست که سرگذشت ظلمت است .

دانه ناطرة لجال وجه المقصود و صرت حجة المعسات ی نظره احلی مشاهدة[1] الشهود[2] ، اسرح بسا م مکارمه [3] رياض صدور وافدیه و ارفع ظلام الکثرة بشعاع نقسه عی بصر بصيرة معتقدیه بر سر علیلان آتس سوق بال [4] و علیلان زلال عن عذب وصال ممد و مستدام دارد ـ معمد عمان مسک که عروه الوثقی اعتماد به علو شان و سمو مکان آن صدر صفه اعاد سبب تعلق روح می سداند و تحت حمات و حتر فواد را بقدوم سلطان وداد آن مالک ملک عرفان سرین سدارد-بیت ـ

تعب روان و تاج دل ی حم عشق هیچ نیست
ی حط داغ عاسی باد سواد تی تلف

سرایف دعوات احابت آیات ، که در صدف عبارت راهرس سرین تاج تارک حاطر است ولمعه اسعه احلاص و صفای باهرس سور صومعه باطن و سادروان ظاهر ، بر حباح حمامه نامه ، که بیال حسوع و سهپر حصوع طایر است ، مبلغ و مرسل سدارد ـ بیت —

هر دعای که سد ار بنده عصرت مرفوع
مستحاب است نص حون بود ار فرط حشوع

بعد ار عرض اسکاب بر حاطر حورسید مکاب ، که سور روانای دلها و سربل ظلام مسکلها ست ، معروض سدارد که نور دیده حیات ار حهره رجای النعاب آن سلطان سریر معرفت ذات و صفات است و غاىت مامول طوبت و طغرای مسسور است تقبیل دست همت آن صاحب لوای مصاف تمکین و ثبات ـ بیت —

بنده طالع آنم که قبول تو بیافت
حسم بد دور ار آنکس که بحسم تو نکوست

سعر — وادا رست بلحظ [5] طرفک ی العلی
محا صعرا [6] صار فوق الانجم

و زلال صفا بحس دل عطشان و سربت شفای اقاصی حان حیران نکر عجایب احوال و ذکر مراتب کمال آن حلاصه مظاهر اکوان است ـ بیت —

در حلوت ی کر دلم غافل شود ار یاد تو
حا م کریبان کیرد و ار حانه بیرون افکند

1 The same in *GY* but *BUL*, *BH* *AH* and *HG* give مشاهد 2 *GY* and *HG* give القره 3 The same in *BUL* and *AH* but *GY* *BH* and *HG* give مکارم 4 *GY* and *HG* give بال 5 *AH* gives لفظ 6 *AH* gives صعا صغر

ما کتب الی حناب العارف الکامل الوالی خلاصه مرور النهار و اللیالی الشیخ بایرید الحلخالی ، لازال مخصوصا بالقاب الحلی و المنصب العالی ـ

سعر :—
تالق من صعاء برق فاسرقب
وحوه عرفنا ها علی البعد بالحلی
و کنا علی الاعراف نعرف کلهم
بسیماهم[1] بعد التوسم بالحمی[2]
ندانا[3] بتسلیم رحاء تواصل
اداما تعارفنا[4] بداعیة الهوی[5]

جون ارسدنهٔ بارگاه عظمت مصف[6] اسارت سارت امارت[7] ما تعارف منها ایتلف بگوش حان و اصل است ، رخسارهٔ العت روحانی را جه احتیاح به ترئین رسوم اهل رسایل ، که بایمال قدم قلم اوایل و نمودار تمویهات و تکلفات بیحاصل است ، حه ، عبار اسالیب نکلف نه فراحور حال یوسف احلاص وتالف اسب که انا و اتقیاء متی براء من التکلف و الحمدلله ما اناس المتکلفین ـ بنابرین ترک ترویقات استعراق و تعلیق قلاید محامد بقدر اعناق استحقاق اولی و اخری دانست ـ لاحرم مضمون کتاب حامل دعای نافع و ننای واقع آمد ـ حضرت حق ، که فیاض ریاض وجود خلق است ، ظلال افضال آن آسمان انوار اسرار الهی و حهان آثار فیض نامتناهی ، فتاح معالق حرانهٔ دل، دستگیر افتادگان مرالق آب و گل ـ نظم :—

ذات تو از بزرگی آن عالمی است کانرا
آمد سپهر اعظم در قرب استوا طل

واسطهٔ فیض برکات زمان، فایدهٔ دور حرکات آسمان ، خلاصهٔ تاییر تقدیر وتاثیر[8] مقدور ، اسرف[9] فرايد اصداف بحر ظهور ، الذی یسیر الملک الیه بانامل الاهله[10] فی الآفاق و ىسور رمانه بنور باطنه الذی کالشمس علی الکواکب فاق ، رب کما جعلت عین[11]

---

1 *HG* gives ساهم 2 *GY* and *HG* give بالحلی 3 *BH* gives رانا
4. The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG*, but *BH* gives تعارقنا 5 The same in *BUL*, *BH* and *HG*, but *GY* and *AH* give بداعة 6. *BH* gives عصمت مصف , while *AH* gives عصمت مصف 7 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give ارارت 8. The same in *BUL* and *HG*, but *GY*, *BH* and *AH* give تاثر 9. The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give اشراف
10 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give با نامل الا هله
11. The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give عیر

گر بهار عمر باشد بار بر تحت حمن
حمر گل درسر کسی ای مرغ[1] خوشخوان غم محور

طایر نامهٔ نام صاحب سوق و غرام در اواخر سهر صام ، که واسطه قلاده شهور و اعوام هست ، ار آسانه بال پروار هوای ابلاغ و ارسال گرفت سی ار آنکه معله آتس فرقت ظاهر محیط بنای قصر خاطر است و کسوت کم مسحل کتاب و مسعمل الفاظ خطاب برقامت بیان آن قاصر و سطره دیده و در صومعه سامعه برغم حمرو حال آن حال نسب عسق مسدود است[2] ـ و صورت این حال در آئینه بال آن صاحب کمال بعین الیقین مسهود ـ فرد —

مراد خاطر ما نیک میداند حیف اما
تغافل میکند وآسان که پنداری نمیداند

و با بقائم سار و تلاطم عمر آر ار طرف آن واقف خبایای راز صدای کوس اسعما و احرار بگوس بادی و حاضر و مقیم و مسافر واصل است و قوافل آثار اغراض ار سر سرل لسان افراد انسان بمراحل مسامع انس و حان نازل ـ لمولفه —

کان السماء ابل وسمس الضحی طفل

بیت — ' لن ترانی ،، میرسد ار طور موسی را حواب
این همه فریاد مستاقان راسمای اوست

و مکتوب اعجاز اسلوب ، که مظهر آثار پیراهن یوسف و دیده یعقوب بود ، فی الحقیقت سند احادیث رواة و ساهد دعاوی عداة آمد ـ بیت —

گفتی حدیث دسمن خودرای سنوم
آری حدیث دسمن خود را سنده

بنابرین اجرای کلام در عرض آلام غرام خارج مقتضی مرام بود و باوجود انکساف حال دل و تصدیق خاطر آن ذات کامل در نظر عقل ممنوع نمود ـ بیت —

عذرا که ناونسه بخواند حدیث عسق
داند که آب دیده وامق رسالت است

زیادت برین سیلاب غم ار میزاب قلم روان ساخت و سه کمیت یراع در مضمار انشای شکایت و اظهار الساع ساخت ـ همواره آن ذات سهر صفات ، که واسطهٔ القامت برکات زمان و رابطه سکون زمین و حرکت آسمان است ، در اماعت قلوب عشاق سهجور قائد النور باد و التماس طالبان حسور جگر حرور ، که به لسان دل مکسور مذکور است ، ار روی کرم ذاتی معقول و مسرور ، بالسمیع المسمع یوم النشور ـ

1 GY and HG omit مرغ 2 BH omits است

مردم زهجر ، رفته جاوید کن نوصل [1]
وین جان فانی تو مهل تا برون رود

تا کی درر دموع بالماس سرتیر مژه سفتن و غبار هجران از ساحت[2] جان عاروب زبان رفتن و رشته جان بنار هجر سوزان در لگن دل حیران سوختن و چراغ غرام بر مشکوة کلام در انجمن خاطر مستهام افروختن و بر جامه عمر وجات طراز ترجی لعل الله یحدث بعد ذلک امرا دوختن ، و تا چند صورت خیال وصال بقلم موی مژگان بر پیش طاق سطره جنان نگاشتن ، و انام جوش عزیز قلم و ماموسان [2] انامل پشت خم را در محاریب [3] حروف و صفوف سطور ساجد داشتن وگوی آتش سوق و الساع بچوگان باد بپای دماغ و نیروی بازوی اختراع باختن و سهام دعا و پیکان دموع از شست پاک خضوع وکمان کحک رکوع سصل انداختن ـ بیت —

تا کی کبوتر دل چون مرغ نیم بسمل
باشد ز تیر هجرت در خاک وخون طپیده

نه دست دل را قوت رفع بار صبر مانده و نه دوش جان را قدرت احتمال اثقال هجر ـ

شعر — الم تان للاحباب [4] ان ترحما [5]
وللبعد و الهجران ان ترحما [6]

اما هنوز بانامل امید ابواب وصول بشارت بوید مفروع است و نخم رجای ولا در صحن جمن ولا بسلاب سرشک مزروع ـ شعر —

اذا طبت الاذان قلت ذکرتنی
وان خلجت عینی رجوت التلاقیا

نظم — هزار تیغ جفا از تو بر جگر خورده ام
خلل پذیر نشد ذره [7] از ارادت ما
توئی که شاهد جانی باول و آخر
همین بود نفس آخرین شهادت ما

1 The same in *GY* *BUL*, *BH* and *HG* but *AH* gives رفتن، 2 The same in *BUL* and *HG* but *GY* gives ماموره *BH* gives ماموتان while *AH* puts ماموم 3 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give محارب 4 The same in *GY* *BUL* and *HG* but *BH* and *AH* give الاحباب 5 The same in *AH* but *GY* and *HG* give ترحما while *BUL* gives ترحما and *BH* ترحما 6 The same in *GY* and *HG* but *BUL*, *BH* and *AH* ان 7 The same in *AH* but *GY*, *BUL*, *BH* and *HG* omit از

و برهانهٔ همتس عامهٔ اس اهل سلامت وکراست محسوس آید ـ لیکن چون صعف و فتور در میان مزاج مسطور بود و نور سیحوخیت و هرم از دیوار تن کنار علی علم مینمود ـ بیت :—

لن یرحل السیب عن دار[1] یحل بها
حتی یرحل عنها صاحب الدار

تاثیر مدرس مدرسهٔ صمیر و مهندس کارخانهٔ تدبیر، که عقل است، چنان صواب دیدکه او را بی توقف و اهمال بآستان سعادت مآل مرسل[2] دارد و تا از یمن تربیت آن خورشید اثر خاک وجودش گوهر کان هنر گردد و باغ دماغ اهل کمال از نکهت ازهار خصائلش معطر ـ بیت :—

ذرهٔ دم زهوای تو نزد در عالم
که بیک لحظه چو خورشید جهانگیر نه شد

و ملتمس ثانی از حضرت جهانبانی آنست که نور التفات قمر ظهور بر دیجور احوال معتمد سرور لامع فرماید و کیفیت صلاح امور از معتمد مذکور بسمع شریف، اسمعه الله تعالی بسائر الحبور، سامع آید ـ و توقع ثالث آنکه خاطر بندهٔ اخلاص پاینده را به اوامر و مناشیر بشارت تاثیر محسود خورشید منیر گرداند ـ زیادت برین امام قلم و ماموران بیان را در محاریب سطرات حروف ساجد نداشت و بیش ازین نهال جرأت و جسارت در جویبار اسالیب عبارت نکاشت ـ نظم :—

اطلس و رشتهٔ قبای نقاش
ز آسمان باد و امتداد زمان
باد دست قضا و کلک قدر
کاتب آنچه خواهد از یزدان[3]

---

(۱۰۲)

ما کتب الی جنابه الفاضل العارف مولنا عبدالرحمن الجامی طال بقائه[4]

تا چند در فراق تو[5] از دیده خون رود
ور سینه آه تا فلک نیلگون رود

---

1 GY and HG give وعن دار 2 GY and HG give موسل 3 BH gives دیوان 4 The same in AH, GY, BUL, BH and HG give ما کتب الی بعض العارفین ادام الله ارشاده 5 The same in BUL, BH and AH, but GY and HG give در فراقت

اصابت آثار ، معروض مشود که از مکاتیب کسان صادق و اخبار مخلصان عبر صادق خان معلوم است که فرزند عبدالله همراهی ناموس و نام را بدست صحبت لئام خاک ره است و دیده بصیرت و سرشت را بدست خصلت مردم بد سرشت پرخاک کرده و مشام جان اودا را به عاقبت مجالست سعیها مسعر ساخته و آئینه دل احبا را به انعکاس صورت مردم نازل رتبت مکدر داشته ـ از استماع این خبر وحشت اثر خرمن امید تعمیرخاندان بآتش حرمان و احزان سوخته شد و چراغ ویل و تعزیر از مسکوه زبان افروخته گشت و از شعله نار عار دود آه به اوج سما رسید و صدای حیف و افسوس بر فوات نام و ناموس از فرش ثری تا سطح فلک اعلی فرو[1] پیچید ـ

بیت — آه دود آسای گردون سوز آتشناک من
در دل سنگین او نگرفت و در خارا گرفت

و مقصود محمود از فرستادن او بآستان دولت پناه آن بود که دیده سرسری از کحل تربیت آنحضرت به نور حسن سیرت منور آید و نهال دانش[2] از سحاب التفات بصنوف محاسن صفات مثمر ـ و چون درینوقت از مکاتیب اکابر و زبان مردم مسافر خلاف حال مامول مسموع است ، چنان معلوم میشود که تابش خورشید مرحمت آنحضرت از ساحت حال او ممنوع است ـ بیت —

ای آفتاب ملک ازو نور وا مگیر
وی سایه خدای ازو روی بر متاب[3]

اکنون التماس از آنحضرت فلک اساس آنست که ادبار احوال او را از حسب صحبت اردال ظاهر فرمایند و در منع حرکات نامناسب او آثار مهر و قهر ظاهر گردانند ـ

بیت — بتدریج و قرار و انتظام و تربیت گردد
مه نوبدر و باران در دهن سنگ و حجر گوهر

تا باشد که از تاثیر تربیت آن برجیس اثر مساوی خصایل او از نحوست مجالست اردال مامون گردد و ساحت صحیفه اش از واقعه کریهه مفسد و ملحد مصون ـ و همگی همت بنده بران مصروف بود که او را درین جانب چند سال دیگر موقوف دارد تا لوح دلش[4] از نقوش رذایل سمایل خالی گردد و صفحهٔ خاطرش برقوم حسن خصایل[5] حالی شود ، و رخسار شعار و دثارش از رقم قلامه ملامه اهل روزگار محروس ماند

1 GI and HG give فرپیچید 2 The same in GI BUL and HG but BH gives دامن while AH gives دامش 3 The same in BH and AH but GI BUL and HG give ا و رخ متاب روی 4 HG gives دامش 5 The same in BUL, BH AH and HG but GI gives خصال

ورق سوز و قلم بسکن سیاهی زیر دم در کس
اران کین قصهٔ عسی است در دفتر نمیگنجد

درهٔ سعادت خدمت آن جمسد فر در سلک خیط سعاع نصرسنطور نظر باد و صنوبر دل ، که نشیمن تدرو رجای التقا است[1] ، بماء الحیوه وصال سرسبز و غصون اغصان ، که ار تطاول آلام هجرت بی حرکت است ، به نسیم روح سمیم تلاقی سهتر باد ـ بالنبی و آله الامجاد ـ شعر :—

سی بعد هذا البعد عینی تراکم
و اسمع من تلک الدیار نداکم

بیت :— بارب که آن صبا بورد کز نسیم او
گردد سامهٔ کرمس کارساز من

این صحیفه الابتهال ، که مسطور دست لوعت بال است و مداد شمرات حروفش اصداغ رخسار اخلاص دل شعوف ، در اواخر ماه رمضان از دار الاعتقاد جبان بر سر موصوعهٔ بیان[2] سمت ظهور یافت مبنی ارآنکه دل مهجور موسی کرمت ، که در ظلام تیه غربت به هجوم سحرهٔ احزان و تعلب فرعون وهامان هجران و اسجان مبتلا بود ، به ید بیضای کتاب وگوهر سب باب مستطاب خطاب بر مقتضای فحوای و ما جعله الله الا بشری بانوار سرور و آثار حبور انس من جانب الطور فایز شد و خاطر فاتر از نقد گنج عبارت و درر غرر مجاز و استعارتش مکنت کامرانی و مکانت دوجهانی را حایز گشت ـ بیت :—

این چه روزیست همایون که مرا روی نمود
صبح بر طالع این روز دعا خواند و دمید

و نوح جان ، که از تلاطم دریای فرقت حیران بود و سفینهٔ حیاتش در عین طوفان و جاءهم الموج من کل مکان سرگردان ، از مهب[3] عنایت ازلی به هبوب نسیم بشارت صمیم یا نوح اهبط بسلام منا بر جودی[4] حصول مراد و مبی بارل آمد

بیت :— بیا بیا که زحمت نسیم رحمت را
درین جهان ز برای دل رهی آورد

بعد از تقدیم مراسم ثنا وتقویم مبانی استجابت دعا بر رای ملازمان کوا کب انطار[5]

---

1 The same in *BUL* and *BH*, but *GY* and *HG* omit است and give التمات, while *AH* puts التما تست 2. The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give بر سریر موصوعه and omit بیان 3 *HG* gives مهبت
4 The same in *BUL* and *BH*, but *GY*, *AH* and *HG* give ساحل
5. *GY* and *HG* give انتظار

مهر[1] آن خاقان فلک سپاه است و حسب و خامه زبان ، که سمعش دهان است ، مزین به ازرار اسهٔ [2] آن سلطان ملک صفات - بیت —

در هر دل و زبان که نه مهر و ثنای تست
غم دیده باد آن دل و بریده آن زبان

صحایف دعوات اجابت پیاب ، که وصف کمال اخلاص پاکس ورد ملائک ارائک افلاک بود و شرایف مدحات سامی درجات ، که کنه جمال حسن صورت خصوصاسس[3] خارج حیطهٔ ادراک و مجاورموت عقل دراک باشد ، بر سپهر طاوس نجوم فصوص رواح و منقار باز اشهب زرین رنگله صباح ابلاغ ننمدارد - و بلست خصوع زبان و خشوع روان[4] لآلی ادعیهٔ وافیه در رسته امداد زمان مسلک است که هر نقش حشمت و علا ، که بر صفحه ایجاد و انشا از نوک قلم استاد کارخانه تعز من تشاء پیدا میشود ، و هر صورت نصرت و عظمت ، که از نتق سرا پرده ان نصر کم الله فلاغالب لکم هویدا میگردد ، نقش ایوان سلطنت او هلال آن سلیمان مثال باشد - بیت —

وین دعا نیست که بر اوج فلک نا رفته
کندش لطف الهی بقبول استعمال

چابکسوار روان میخواست که گلگون لسان در مضمار اسحان بارد و گوی بیان سوق و غرام در میدان مقتضی المقام اندازد و بچوگان استعارات و ایهام و موت بازوی ملکهٔ اقتدار کلام بموقف مرام و مقصد دل مهجور منهام رساند ، لکن دست غیب بر گرسان جان درست نشست و پیام سروش بصیاح هوش مدهوش سوایر پیوست که - بیت —

چند زین الفاظ و اضمار و مجاز
سوز خواهم سوز ، با آن سوز ساز
آتشی از عشق در جان بر فروز
سر بسر فکر و عبارت را بسوز

بنابرین آتش سوق عالم سوز در خرمن الفاظ سداخت و غبار فکر از ساحت صدر به صد مرحله دور ساخت - بیت —

---

1 *HG* gives مبر 2 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give بازار دانه while *BH* gives طراز انیه 3 The same in *GY* *BUL* *BH* and *HG* but *AH* gives حسن حضور وصالش 4 The same in *GY* *BUL* and *BH* but *AH* gives بدست خضوع وخشوع ع آن روان while *HG* gives روان بدست خضوع و خشوع

ما کتب الی السلطان الکریم الحلیم علاء السلطنه و الرافه والدین ـ رب اجعل
من الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین ـ آمین ـ

تا عرصهٔ رابع سپهر تختگاه سلطان ترک چهر مهر است و نه نیروی بازوی
نور مستغنی از امداد لشکر سپین و اسعاد عسکر شهور و از ظهور رایت فتح میمنه
و میسره است [1] شهریار ماه با موکب شب و روشن ضمیران سیاره و لشکر ثابت
قدم بیشمار ستاره کخمر مستمره فرب من قسوره گریزان و آواره است، همواره آفتاب
دولت باهره و صولت قاهرهٔ آن[2]سلطان سکندر اماره، خورشید اناره ، رشک روان
ملوک قیاصره ، وارث رافت و عاطفت اکاسره ، غیث هامی یوم علا ، لیث حامی
روز وغا ـ شعر :—

ان الملوک لو انصفوک[3] لاشبهت
اشخاصهم امثالها فی الماء [4]

مظهر استیلای قدر و استعلای فلک آئینهٔ جمال کمال ان هذا الا ملک ـ بیت :—

ای هویدا ازکف خنجر جو از دریا سمک
وی ز ظل چتر پیدا همچو خورشید از فلک

فیاض ریاض فراغ[5] خلایق، خورشید آسمان نسب فایق ـ شعر :—

هلال ابن بدر و ابل بن غمامة [6]
و فیض ابن بحر بل[7] شعاع ابن شارق

یا من عالم قدره اعظم من الفلک الاطلس ، لو شخص خاطره الثاقب[8] فی الرای
الصایب من العقل الاول ، لم ینتقص ، لا زال قدم عهد عدله مکتسبة بذیل آخر
الزمان و عمامه هامه قدره ملاصقة لقمه قبة عالم الامکان بر مفارق سکان اقالیم کرهٔ[9]
کل تابنده باد و سایهٔ چتر خورشید مآثلش مشاکل امتداد الم تر الی ربک کیف
مد الظل ممدود و پاینده ـ بندهٔ اخلاص آیات ، که حلقه بقا و حیاتش مطرز بطراز

1 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give ان
2. *BH* omits آن 3 The same in *BUL*, *AH* and *HG*. *BH* omits لو, *GY* gives لوانصفوک 4 *AH* gives فی الهاء 5 *GY* and *AH* give فراغ. 6. *BH* gives غامة 7 *AH* gives سحر 8. The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give خاطره الثاقب, while *BH* gives خاطرالثاقب.
9 The same in *BUL* and *AH*, but *GY*, *BH* and *HG* give کره.

اسحاب بطر اجابت معبر[1]، مبول فرمایند هر فکری[2]، که دل سعم در تنسیق مقدمات السماع ترتیب دهد، ار نسخه بیان مقصود عمم است و هر چراغ رای، که بدست دل سهجور برمسکوة عبارات سمت ظهور یابد در محافل بسط اسواق بی نور - بصر بال بنظر جمال وصال مسرور باد و مسام خاطر ار نفحات طره القا معطر ، تحمد و حمدو - این صحیفة الوداد ار دار السداد محمد آباد معرر و محرر آمد مبنی برآنکه هر مرغ مراد ، که در فضای فواد طائر است ، سهار روان به سپهر توفیق الهی صیاد آنست - الحمد لله الذی لا یثمر سجرة الامل الا بسحاب لطفه و سعاع احسانه و لایحیی باکوره المراد الا بید توفیقه و قوه استنانه - بعد هذا برضمیر منیر و خاطر خطیر مخفی نماند که ار زبان صغیر و کبیر و غنی و فقیر ، که تاجران و صادران عراق و گیلان اند ، جنان استماع مرود که فرزند عبد الله بواسطهٔ صحبت اردال غافل و پراگنده احوال است و بسبب ادمان خمر و اصوات زمر فارغ ار صلاح و فساد امر و داهل ار ارتفاع و انخفاض[3] قدر است - بوصول این خبر وحسب آنسر دهشت انگیز رور اسد تعمیر خاندان بسبب ظلام سب حرمان مبدل گست و حالت جهالت و ضلالت[4] عبد الله بسجل ماضی قضا[5] مسجل - بیت —

نحمی که دو وفای تو کستم خاک خورد
دیگی که در هوای تو پختم خام سد

اکنون بواسطهٔ بعد مسافت سر بدیر ، که ارکان حصافت روان باسد ، جز آن سود که زمام اصلاح حال او بحدام با نام حضرت سلطانی خاقانی سلیمان مکانی ، خلد الله تعالی ظلاله علی مفارق الاقاصی والادانی ، تفویض نماید - بنابرین آنچه ار مبدأ فیاض بر خاطر فاتر فائض و ظاهر گست بعرض اعضرت فلک رفعت رسانیده است - توقع آنکه در اصلاح اطوار و تبدیل کردار او اهتمام بسیار بتقدیم رسانید و این محب را در اظهار سعی و اجتهاد ممنون منت بسیار دانند - زیادت برین مصابیح وداد در ظلام رنگی سواد مداد به افروخت و دنبای کلام به سوزن سرتسر قلم برقامت ابرام نه دوخت - صورت مامول در آیینهٔ حصول ملحوظ باد و جیب خلعت بقاش ار تطاول دست فنا محفوظ -

---

1 The same in GY BUL, AH and HG but BH gives سر

2. The same in GY BUL and HG but BH and AH give اکری

3 The same in GY BUL, AH and HG but BH gives انحطاط

4 The same in BUL, BH and HG but GY and HG give ضالت

5 The same in GY BUL and HG but BH and AH omit قضا

استماع بر صفحه صحیفهٔ احوال نگاشته همواره کوکب طلب عمر از دایره افق توفیق بر ساحت فکر دعمش طالع باد و انوار حسن ضبط و سیاست، که از لوازم حراست ریاست است ، برطاق بلند روا ی کیاست و فراست لامع ۔

---

(۹۹)

نسخهٔ مکتوب کتب الی بعض بنات الملوک

تا مخدرات معانی حور مشاکل از درون حجله غیب واردان سرا پرده دل اند و از دست مشاطگان مخارج و اصوات محلی و حلل حروف و کلمات آراسته حالس منصه زبان اند و از آنجا به روزنه آذان در نظر سلطان مملکت [1] س ، که عبارت از جان است ، جلوه کنان، عرایس مرادات دو جهان ، که در کلبه [2] غیب و حجلهٔ امکان [3] مستور اند ، بدستیاری توفیق بر سریر حضور در نظر حضرت علیا مخدومه عظمی ، جدایگان ملکات دنیا ، درهٔ اکلیل شاهی، غره جبههٔ پادشاهی، بلقیس حجلهٔ عصمت ، همای سریر سلطنت و حشمت، واسطهٔ قلادهٔ عفت ، خلاصه کمال ذات و جمال صفت،

سعر —
فلو کان النساء کمثل هذا
لفضلت [4] النساء علی الرجال [5]

فلا التانیث لاسم الشمس عیب
ولا التذکیر فخر للهلال [6]

لا زالت عروس آمالها علی سریر [7] الحصول مکشوفة القناع و شموس اقبالها من مطلع الدوام طاهرة الشعاع ، حاضر و منظور باد ۔ مخلص قدیم و خادم مستقیم ، که هویت ذاتش خواص اخلاص و لوازم اختصاص را حاوی است و مخدت لسانش در دارالحدیث دهان مکارم و احسان آن حضرت را راوی ۔ بیت —

خلس روز و اس سم دعای تو است
عروس طبع مرا زیور از ثنای تو است

صور دعوات وافر النور، که عقد حروف و مد سطورش رشک ذوائب مجعد حور باشد و اشعهٔ لمعات حسن اعتقادش در سواد مداد عقود اللآلی ماه در شب دیجور،

---

1 The same in *BH* and *AH* but *G1* *BUL* and *HG* give ملک
2 The same in *AH* but *G1* *BUL* *BH* and *HG* give کله
3 The same in *G1* *BUL* *BH* and *HG* but *AH* gives مکان
4 *AH* gives لسلک 5 *BH* gives علی الرحل 6 *G1* and *HG* give للبال
7 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *G1* and *HG* give علی سرره

وربدن گیرد۔ اما حون اساد کارحانہ اقدار مسل شقاوت و ادبار در[1] دیدہ بصیرت و انکار آن نابکار کسدہ بود و بدرمہر الہی ارکان حصال سہی او بر ہدف حاتش رسدہ ، حقوق را بہ عقوق مبدل ساحت و علم عصیان و طغیان بر دیوار دل حویش افراحت ۔ نظم —

سمسیر نیک ز آہن بد حون کند کسی
ناکس بتربیت نسود ای حکیم کس
باراں کہ در لطافت طبعش[2] حلاف نیست
در باغ لالہ روید و در شورہ بوم حس

و صورت کلام حلی حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ در مرآت ذات حباثت مبانس منجلی گست ۔ شعر —

لقد ربیت حروا طول عمری
فلما صار کلبا عض رجلی

و حون وضع حال بر طبق[3] مقال است ، بر حاطر حلف المساعی ثابت و راسخ حواہد بود کہ حلاص اولاد و عیال آن بدفعال[4] از قید و اغلال اہانت و ادلال محض حیال و عین محال است ۔ بیت —

مکن با بدان نیکی ای نیکبحت
کہ در سورہ نادان نساند درحت

شعر —

اری الاحسان عند الحر حمدا
و عند الرذل منقصة و ذما
کقطر صار فی الاصداف درا
و فی ناب الافاعی صار سما[5]

و درینوقت استماع افتاد کہ آن حبیث بدنہاد را امن و مستقر با سداد و عماد مبانی احکام آن بلاد ساحتہ اند[6] ۔ بیت —

هر[7] سکمی حاملهٔ راز نیست
در مکسی حوصلهٔ باز نیست[8]

1 The same in *AH* but *GY BUL* and *HG* give ر while *BH* omits it.
2. The same in *GY BUL, AH* and *HG* but *BH* gives در طبیعت یا کس 3 The same in *GY BUL, BH* and *HG* but *AH* gives خلاف 4 *GY* and *HG* give اری الاحسان عند الحر وحدا و عند الذل منقصه و ذما کالقطر صادق باصداف در ---- 5 *BH* gives عند الفال فی ناب الافاعی صار سما 6 *BH* omits the expression کہ آن خبیث بدنہاد را امن و مقر با سداد و عماد مبانی آن 7 *BH* omits هر 8 *BH* gives در مگس حوصله باز نیست

حسن تدبیره للبرایا کما رحیبا، بنور بی عایت الهی مزین باد ـ محب مشتاق ، که چهرهٔ ولاش بنور صفا منور است و وجههٔ حسن اعتقاد و تمایس نجال و زلف نقاط و حروف محامد بصحاب معطر ، صوب را کیاب تسلیماب ، که عذباب رایات مواد آن بنسایم طیبهٔ وداد خافق باسد وخورشید قبول و اجابت از افق سوق عبارتش شارق، مبلغ و مهدی[1] میدارد ـ و طی بوادی سوق و التیاع به سرعت قدم یراع و قدرت وقوت ابداع و اختراع موصوف بصفت امتناع بود ، بنابرین شروع در آن ممنوع بمود ـ صورت جمال سبب ملاقات از سطرهٔ قصر حسن اتفاقات مسطور باد ـ بعد هذا مخفی نماند که صورت حال، که در آئینهٔ مقال باز بموده بودند و نقاب حجاب از چهرهٔ مخدرهٔ مقصود کشوده و نسمهٔ آن بلسان موصل کتاب محول فرموده ، ندای معرای آن کلام [2] و صدای فحوای آن پیام برورنهٔ کاخ صماخ وصول یافت لیکن غبار ملال و هموم ، که از قبایح افعال سخص معلوم بر جبهه و جبین دل موسوم بود ، بجاروب اعذار بلاغت اسلوب محت مشوب آجباب مرتفع نگست ، زیرا که اسباب سفر خاطر بطریقی وافر وبطی متکاثر است که ثیاب اطناب و ایجاز ، که مطرز بطراز حقیقت و مجاز باشد، برقامت بیان آن قصیر است و شمهٔ از ساعت احوال و ساعت مکر و احتیالس موجب الم ال صغیر و کبیر ـ شعر :—

شممت صفاته فوجدت منها
ریاح الکلب مات حدیث عهد[3]

چه چهرهٔ نام و نسان آن قدوهٔ ناکسان برجریدهٔ لسان افراد انسان موسوم به سمت لم یکن سیئا مذکورا بود و در پس تتق سرا پردهٔ عدم موصوف بصفت نسیا منسیا ، دا از رحب خانهٔ تقدیر بدست تربیت و سقفت این محب[4] خلعت و رفعناه مکانا علیا پوسانیده آمد و بر وفق حکم ازل و منشور دیوان لم یزل نگمت سعی و اهتمام حام احترام و قرباه نجیا بوسانیده و گمان چنان بود که در فرید و من سکر فانما یسکر لنفسه را قرطهٔ گوش هوس ساخته جبین حال را بداغ کفران موسوم نگرداند ـ بیت :—

مکن کفران نعمت رانکه کفران
چو نیکو بنگری باشد دو کفران

لان الکفر واحد و الکفران اثنان و در خاطرخود خطور نمیکرد که از مهب ریاح قدر نکبای نکبت و صرصر محنت اثر فاخذناه اخذا وبیلا بر ساحت بال و باحت مالتس

---

1 *HG* gives ملغ و مهدی طالع میدارد 2 The same in *GY*, *BUL*, *BH* and *AH*, but *HG* gives الکلام 3. *AH* omits حدیث 4 *GY* and *HG* omit این محب

نسخة رقعة کتب ایضا فی سارات الصاحب الاعظم المذکور رحمة الله تعالی[1]
علی طریق الاساع لامرالمطاع ،لا زال جمال مامول اجابته سطورا فی مرآت الحصول
و عروس مسئول اصحابه مشهودة علی منصة القبول ـ

دریں وقت که نو عروس صهبا بر منصه پیاله جلوه گر است و از یواقیت شعاع
غوانی محجل و معمر و رخساره گلرنگش از غایت خجل نقاب کف مستر، و مخدرات
حجال بهار بر کنار جویبار صف در صف ، و غایات[2] حور صورت و سیما در پرسکه
عشرت کف بر کف ، و تغنی[3] و ترنم بلبل از فصور غصون ظاهر و صوت خرسس[4]
مذکر اطوار مجون[5] خاطر ـ شعر —

و مسمعی[6] ورقاء صنت بحسنها
فاستدلت الاستار من ورق حصر

اگر از روی کرم سپهر سرور را مهر حضور منور گردانند، خلعت حباب را بطراز
نور مرام مطرز دانند و صنوبر دل را به نسیم قدوم منهز ـ بیت —

تو از هر در که بار آئی بدین خوبی و رعنائی
دری باشد که از رحمت بروی خلق بگشائی

---

(۹۸)

نسخة مکتوب کتب فی جواب مکتوب الشیخ العالم محمود الاندوی [7] ـ

تا جادر نو عروس ماه از چشمه مهر روشن و پاک است و سواد چهره شب از
طنجه[8] اتابک کره خاک ، رخساره ربع عالی سمت جناب محامد صفات فضایل
بیان ، مفرع[9] معانی بکر ، مخترع مبانی فکر ، کوکب سمای نظر و حدس ، آیت
مصحف درایت و زکای نفس ، الذی یلوح نور التدبیر من مصباح عقله الراجح
و سحرة علمه مثمره لباکوره العمل الصالح ، لا زال رایه لادواء الملک طبیبا و

1 The same in *GY BUL, BH* and *HG* but *AH* gives فی طلب بعض الاصحاب 2 *BH* gives عایات 3 *BH* gives تغنی 4 The same in *BH* and *AH* but *GY* gives صوت خروس while *BUL* and *HG* give صورت خروس 5 The same in *GY BUL BH* and *HG* but *AH* gives مجون 6 The same in *BUL* and *AH* but *GY BH* and *HG* give مسمعی 7 The same in *GY AH* and *HG* but *BUL* and *BH* give ما کتب الی بعض الافاضل المشایخ 8 *AH* gives طنجه 9 The same in *GY BUL AH* and *HG* but *BH* gives مبدع

اسحار حاصر ، و سموس راح در بروح اقداح در افلاك ایادی دایر - اگر لیله البدر
سرور را بمهر حصور نور علی نور سازند وغمار ملال از ساحت بال به انصباب باران
قدوم و اتصال دور گردانند ، از وفور کمال آن یگانهٔ آفاق و جان جهان مکارم
اخلاق غریب نخواهد بود - بیت :—

روزم تو بروروز وسم را تو نور بخش
کین کار تست کار مه و آفتاب نیست

زیادت برین سلافهٔ نوصف وسیه در جام التماس وتسیه[1] به رغبت و نقاوهٔ مکر دقیق
بغربال خاطر رقیق به بحث - همواره افاضهٔ نوالس بر وفق سایل باد و ضمیر
وقادس به تطبب خاطر اهل و داد مایل [2] -

---

(۹۶)

نسخه رقعه کتب فی ساراب الصاحب المذکور اتباعا لامر المطاع ،[3] حفظه
الله تعالی حلل وجوده فی حصول مقصود علی نار الانتظار و جعل انوار محبته فی
زجاجات القلوب محسوده لکواکب الفلک الدوار -

درین زمان که فرائد ازهار از قلاید غصون و اسجار لائح است و مجامر گلها
مانند نسیم سیم آسحاب فائح ، و در انجمن جویبار عمامهٔ گل بر فرق رقاص ساحسار
ملفف و قامت نهال و صورت خیال آن در آئینهٔ آب زلال بنظر حسی مضاعف ، و
سفینهٔ کاس در بحر استیناس بریاح افراح جاری و ظلام غم نافتاب می در کتم عدم
متواری ، اگر جمال وداد را به زیور حضور مزین گردانند و مجلس سرور را به شمع
قدوم فایض النور روشن فرمایند ، آستان علو مراتب را به تواقب لسان احیا آراسته
باشند و ساحت خاطر به بساط بسط و حبور پیراسته - بیت :—

خلوت سرای جان ودل این رفته وآن سسته ام
فرما و بنشین ای صنم هر جا که میخواهد دلت

همواره شاد کام باد -

---

1 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give سیه .
2 *GY* and *HG* repeat this letter in full on folios 245 and 196 *b* respectively 3 The same in *GY*, *BUL*, *BH* and *HG*, but *AH* gives
- مما کتب فی طلب بعض الاصحاب

عبدالله سمت اظهار یافته است ـ و زنگ این خبر مولم آیینه خاطر فاتر را بالکلیه مظلم ساخته اول آنکه مصاحبت مردم غیر مناسب اختیار کرده است ـ و بنای ادمان شراب و تعطیل در هر باب افتخار داشته ؛ چنانکه از وقوع این حال بنیان بال در زلزال افتاد و آب زلال در مذاق خاطر زهر مثال نمود ـ و بواسطهٔ بعد مسافت غیر از رافت و عاطفت حضرت خلافت پناه، سلطنت دستگاه، خلدالله تعالی ظلاله ، هیچ تدبیر نه دید ـ بنابرین جمیع ملتمسات و امانی در عریضه حضرت سلیمانی معروض داشته است ـ توقع که جناب وزارت مآب در اتمام آن سهام اهتمام دریغ ندارند ، که خاطر بواسطه ظهور امور ناملایم نه چنان سالم است که نقطهٔ ازان قابل احاطه کلام و اداره اقلام باشد ـ و دیگر امداد معتمد سرور و اسعادش در جمیع امور بر ذمت همت خویش لازم دانند و در اتمام این اکرام ضمیر این محب را رشک خورشید منیر گردانند ـ زیادت برین چهره دل پر الم را غدب بولـ ملم مجروح نساخت و قصه غصه خاطر محزون برصفحه بیاض نامه مشروح نپرداخت ـ حمن سرورش به ازهار اولاد خلف معمور باد و جمال حصول آمال بر صفحه حالش مصور ـ بمحمد و حیدر [1] ـ

---

(۹۵)

نسخه رقعهٔ کتب فی مبارات رقعهٔ کتبها الوزیر الفاضل الخواجه شمس الدین صاحب الدیوان الی اخیه الفاضل الخواجه علاء الدین صاحب الدیوان ارتفالا بامر الاعلی؛ لازال بالنداء اقطار کره الثری ،لازالت الملائکه نظاره لمواکب سابله صفا علی؛ الصف و وجه مخدره الصهباء محمرا من سماء غوانیه و مستراباالکاس[2] ـ

بر ضمیر پاک ، که مجلی جمال کمال ادراک است ، مخفی نماند که مجلس انس نمودار عالم قدس است و ازاهیر حمنش رشک ثوابت فلک و هریک از اصحاب آنسه جمال صفات ملک ـ و درر غرر ازهار [3] از نسیم[4] غصون ریاض طاهر و زلف محمد امواج وجمال آثار قطار سحاب بر رخسار آب باهر و غوانی اطیار با دفوف اوراق و عیدان

---

1 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give بمحمد و عمر و عثمان و حیدر
2 The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *BH* give فی مبارات الصاحب خلدالله ظلاله ما کتب فی طلب سعد الصحاب؛ کما لا امر الاعلی لا ال بالکف while *AH* gives رقعهٔ کتب
3 The same in *GY* *BUL* and *HG* but *BH* omits it, while *AH* gives ازا بر
4 The same in *BUL* *GY* gives نسیم *BH* gives ؛ تسنیم while *AH* and *HG* give تسنم

نسخه مکتوب کتب الی بعض الوزراء گیلان

تا ساهار ناطقهٔ فایقهٔ اسی بمعوب سهیربال صفاب قدسی و موب محالب قوای باطنه و ظاهرهٔ حسی، صاد مرغان جزئیاب فضای فرسی و طاؤسان کلیاب ارایک عرسی اسب ، جناب جب ماب صدر دیوان ورراب ، بدر فلک صدارب ، سینهٔ انماس تدبیر ، آئینهٔ جمال تقدیر ، فهرسب مآثر اماجد ، مرآب صور محامد ، لازال بستان سعادته مرهرا بنسیم العنایه الازلیه و جمال مرتبته مسطورا فی مرآب الحمایه الابدیه سمسا را مرغان مآرب جزئی و مطالب کلی بمخلب سهار تقدیر مصید باد و حساد و اصداد بدام تدبیر صمیرش مقید ـ سلامی ، که در درج عبارب آن در فرید حسن اعتقاد موصوع اسب و صدای احادب فحوای وداد موادس از هاتف غیب بی سایهٔ ریب مسموع ، بدسب برید صبا ، که حامل فواتح صفا اسب، مبلغ و مهدی داند ـ و چون بیان حدود مملکب استیاق [1] و التیاع خارج حریطهٔ یراع و داخل حیطهٔ امتناع بود ، در بسط اطناب آن ، که دسب [2] فرسود خاطر کماب اسب ، سروع ممنوع نمود ـ دسب تمایع دوری و حجاب پردهٔ صوری از صورب التقای صوری مرفوع داد ـ این صحیفه الصادر اواخر جمادی الاولی [3] سمت اصدار یافت مبنی برآنکه مذاق احوال ازجوان احسان حضرب متعال محظوط اسب و بدیدهٔ توفیق جمال حصول منی درصفای چهرهٔ رجا [4] ملحوظ ـ الحمدلله الذی جعل سحره الرجاء مثمره المراد و اظهر صور لطفه فی مرآه احوال العباد ـ و بعد هذا بر خاطر وقاد و طبیعب نقاد مخفی مباد که دریبوقب ازعرایص معتمد سرورجان معلوم گشب که اصحاب صنوف اهتمام درتعمیرخاندان و بواقی مهام نتقدیم میرسانند و لوازم محبب و مکارم مروب ارتکمس قوت بمظهر فعل اجمل صورب می نماید ـ این معنی از فراسب و کیاسب آنجناب استحقاق سمات ، که عمامهٔ حسن صفاب برهامهٔ ذات ملفوف دارد و همگی همت بر رعایب مقتضی عقل مصروف ، هیچ غریب و عجیب ننمود ـ و این حال از محاسن خصال آنجناب مامول بود ، زیرا که طبیعب و طبب آنجناب بصنوف صفات جلیله مجبول است ـ و دریبوقب اوضاعی چند ، که نه لائق حال مردم خردمند اسب ، از مکاتیب دوستان بی نفاق از طرف مکه و هرموز و عراق در حق فرزند

---

1. The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG*, but *BH* gives ملکت و اشتیاق .
2 *GY* and *HG* give و دست 3 The same in *GY*, *BUL* and *AH*, but *AH* and *HG* give الاول 4 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give دعا .

وعجب بر آنکه خورسند مقتضی خرد رابه طلام غام افکار بد می پوسد و بوسف حطر ابی حاب را ، که عزیز مصرهای اوست، بمن بخس دراهم معدو دة سعروشد - بیت —

سا لها حام حم بلست تو بود
حون بوسساختی کسی حه کند

و کسر اکبر رضارا ، که درمس وجود او عجب الا بر لست ، با حاك را صلا لت ، که به نیر وی دست بالس به پیحه غر بال حهالت اسب، برابر سکند -

بیت — بیحاره آنکه حاك کف پای دوست سست
ای من علام حاك کف پای آنکه هست

ومابند غلام بیعقل غیر سادب ، که بتصور ملال صاحب هلال نفس حود واحب سداند و در حهره اعمال سمع [1] المسطر مسح المحبر به دیده داس نظر بمکندو اینقدر ادراك ندارد که در اقدام این کار مضحکه کفار و سطعون سال لسان صغار و کبار است و دستار قدر و اعسار ار تارك همت و افتکارس بر کسار - بیت —

باحس همت سابد واست کار سروری
پست همت درجهان هرگز ساید بربری

و اگرچه محقق است که دفع این اسرار [2] ، که ار اسعمال نار کردار اوست، بآب سوف تواصب بلکه بصرب عراق لاعب سوان فرو ساند ، لکن حهت دفع هجوم فضحت ار سلك سعرت و سربرت او هم باوعول داسب با بر سبل تعجل نایره فتنه و سرارت او ساحت ولایت دور ساحته سران معسدان بدفعال را بیسوف و اهال در بسطرف ارسال دارد - اکنون می باید که حهت حصل رضای اسحاب دفع سر [3] و رفع سر آن معسد واحب داند - و زبان قلم را ار تحریر اعدار فاسده ، که مسبأ آن انکارکسده اسب ، مصون دارد ، و پای حاطر ابحاحب را ار تعرض حار اعدار مامون - و اگر بعد ار این حلاف مامور بست ظهور یا بد حبر حاطر سمع است و لسان برحان براع به بیع قهر مسقطع - بیت —

دل گو هر پست حون سکی کی سود درست
ی مبهره گل است که ساری و سکی

فدع هذا العادة و من قلمی عن الاعاده -

---

1 *GI* and *HG* give عیح 2 The same in *BUL* *BH* and *HG* but *HG* give دفع آن شر 3 The same in *GI* *BUL* *BH* and *HG* but *AH* gives ضرار

نصحتک فی المعیشه الف مره
فلم ینفعک نصحی قدر ذرة
فلا تغفل بحلو هواک نصحی
فان مغبه الاغفال مرة
ولست اقول انت[1] فتی غبی
ولکن فیک اعجاب و سره
وکم من مضمر امرا خفیا
تعرفی الاسره فیه سره
او مل ان تکون لکل باب
من الاداب فی الادباء غره

(۹۳)

مکتوب کتب الی ولده المذکور بطریق العتاب ، خلصه الله تعالی من البلیه و من بیرجهاله التی وقع فیه[2] ـ

عریضهٔ او رسید و ابکار افکار که بر سرر موضوعهٔ اعذار موضوع بود و صورت آنرا حلهٔ لفظ وحرف پوشانیده و درکلهٔ کلام مرخرف نسانده ، در اقبح صور سطور نظر آمد ـ معلوم باد که علم عقوق بعیوق رسید و صدای شین و شنار و ندای عیب وعار را صماخ شیخ و شاب و گوش هوش اعدا و احباب شنید ـ الم یان للذین[3] آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله ـ یقین داند که نه هامهٔ حیاتش بعمامهٔ همت متحلی است و نه در مرآت دانش صور صفات حمیده متجلی زیرا که سطوت و سوکت سخص مجهول و مجهول[4] نزد عالم و عامی سخت نامعقولست وچهرهٔ حسبی سواد عذارش[5] موسوم[6] بداغ عدم قبول ، چه ، کلمات مموهه در نظر میزان اسالیب خطاب و جواب مانند اسعهٔ لمعات سرابست که ان اوهن البیوت لبیت[7] العنکبوت لوکانوا یعلمون و مدار برفین مقدمات وهمی پیش خاطر آفتاب تاب واقفان خطا و صواب عین آب ـ بیت ـ

ای ع[8] ار پیش خورشید[9] نهی
رنی دانشی باشد و ابلهی

1 *HG* gives اقوال 2 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give الذی 3 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give الذین 4 The same in *GY* and *HG*, but *BUL*, *BH* and *AH* omit و 5 *BUL* and *HG* give اعدارش 6 The same in *GY* and *HG*, but *BUL*, *BH* and *AH* give مرسوم 7 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give البیت 8 The same in *BUL* and *BH* but *GY*, *AH* and *HG* give ار 9. *GY* and *HG* give خود .

شعر — فاسکت حلما عن امور کثیره
بنطقی [1] لا عصی و ان قلت ملت

و عجب آنکه کوکب عمر این جانب به افق مغرب قریب است و هنوز آن فرزند از سعادت معرفت قدر این جانب بی نصیب — شعر —

متی بعد بیننا اعصر سلفت
فانت تری علیها حین نعتری [2]

و این عمر را دره الناج تارک دل و سبب احیال مساق کارخانه آب و گل آنست که آن فرزند قائم مقام محمود و آیت سجود مصحف وجود باشد و فهرست کتاب مکارم شیم و مرکز دایره تمام خدم و حشم بود — بیت —

مرد آن بود که از حساب خصال خویش
گردد بسان والد خود قطب خاندان

نه آنکه از مضیق حوصله و عدم قدرت احاطه حمله [3] حافظ نقل و تارک فرض باشد و وجوب حرمت کنار حول را احترام داند و رعایت شعار بردست همت خود ادای فرض — شعر — کفی بالغنی عارا و ذلا و وصمة [4]
اذا کان ما یبنی ابوه یهدمه

و الحمد لله که آن فرزند ارجمند درمیان اقران و اماثل باکتساب بعضی از فضایل و احراز بعضی از مفاخر خصایل مشار الیه بنان الافاضل است ، اما حیف و هزار حیف که جمال کمالش در حجاب اعجاب محجوب است و حسام عظام خود بینی در ساحت خاطرش بنهاد عناد منصوب — نظم —

درخت خرد هرکجا بیخ کرد
گذشت از فلک شاخ و بالای او
گر امید داری کز و برخوری
ز عجب منه اره بر پای او

و رجا واثق است که نفایس منصبات فیض وجود واجب الوجود را بوسیله توفیق حاوی گردد و رواه السنهٔ اکابر زمان در دار الحدیث دهان احادیث جمال اخلاق و کمال استحقاق او را راوی — اللهم اجب دعائی ولا تخیب رجائی انک علی ذلک قدیر و بالاجابة جدیر — شعر —

---

1 *BH* gives ینطق 2 The same in *GY* *BUL* *BH* and *HG* but *AH* omits ی
3 The same in *GY* *BH* and *HG* but *BUL* and *AH* give حمله 4 The same in *GY* *BUL* and *HG* but *BH* gives وظیفة while *AH* gives وصمة

اظلت علینا منک یوما غمامه
اضاءت لنا برقا و ابطی رشاشها
فلا غیمها یجلو فییاس طامع[1]
ولا غیثها یهمی فیروی عطاشها

و حال آنکه نه چهرهٔ شعار آن فرزند لایق عروض این عبار است و نه رخسار بال این والد مستحق زخم اظفار این نوع اطوار۔ نظم :—

پسر گر رضای پدر نگذرد
کس اورا بکس زکس نشمرد
ز ناکردنی کار بر تافتن
به از دل به اندوه و غم تافتن

و چون نقد وجود آن فرزند در بوتهٔ ایجاد به آتش اجتهاد این والد مسبوک است و صفحهٔ رخسارهٔ آن در دار الضرب دربست نام این جانب مسکوک، یقین داند که نقش عدم رضای اینجانب در ناصیهٔ بهجت او محض وبال است و درهٔ تجاوز از امر عین منفعت مدر اختلال حال ۔ و بر وفق هواجس نفسانی و طبق وساوس شیطانی بترتیب افکار فاسده و ترکیب آرای کاسده مشغول است و دیدهٔ بصیرتش برمد ظنون کاذبه معلول ۔ فنعوذ بالله من شرور لوازم النفس ومفاسد الانتقالات فی الفکر و الحدس ۔ و از مغزای خرد فزای ان بعض الظن اثم غافل و گوش هوش و یقینش از جوهر نفیس و در ثمین اتقوا الله و کونوا مع الصادقین عاطل ۔ بیت :—

نصیحت گوش کن جانا[2] که از جان دوستر دارند
جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

و اگر از اول بنیاد گردن فواد بطوق[3] اتباع و انقیاد مطوق میداشت و صورت اعمال و خصال خود را از مصدر رضای اینجانب مشتق میساخت ، پایهٔ جاهش در نظر خلق و بارگاه حضرت اله از حضیض خاک باوج قبهٔ افلاک میرسید و صدای علو مرتبت و سمو منقبتش در صومعهٔ سامعهٔ سکان سماک می پیچید ۔ بیت :—

به ذروهٔ فلکت میکشید همت من
ولی قضا بمیان وهب وبما کرشست

1 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give شامزعا.
2. The same in *BUL* and *AH*, but *GY*, *BH* and *HG* give جانان 3 The same in *BUL* and *BH*, but *GY* and *HG* give بطوق , while *AH* gives بطریق.

بسکه اختصاص مخصوص ـ و دیگر آنکه اگر [1] اشعه آفتاب تربیت شایع بر صفحه حال محمد سرور لامع فرمایند ، از تلاطم بحر الطاف و تراکم شحون کمال اوصاف شاهی بعید نمی ماند ـ اما چنان مامور گردد که در تمشیت امور سعی وافر بظهور رساند و پشت رجا بر دیوار التجای آنحضرت مستند داشته عرض کلی و جزوی مآرب بسمع نواب کامیاب واجب داند ـ بیت —

ای پشت جهان توی ار ایسد لطف
یارب که جهان را چه توی پشت‌پناهی

بیش ازین اظهار ازهار کلام و اثمار مرام از غصن رطب قلم نام سبب ابرام و موجب تصدیع خدام دانست ، لاجرم عنان دل برسور بسوی دعای دولت گیتی فروز معطوف داشت و علم زبان ، که باد التماس متحرک الاساس بود ، بر دیوار سکوت افراشت ـ و تحصیل جمیع مرام بعام اکرام آن حضرت احتشام گذاشت ـ

مصراع — هان تا جه کنی تو ر خداوندیها

همواره از [2] گلشن عشرت و امال آسمان تمالش دست حوادث احلال مکفوف باد و ذات مکارم لوازمش به امداد عنایت ازلی و اسعاد حمایت لم یزلی محفوف ـ حسد و معروف ـ

---

(۹۲)

نسخۀ مکتوب کتب الی ولده النجیب البار علی المخاطب بملک التجار طال بقائه ـ

اللهم کما زینت حلقة صوته بطراز الشهامة عمها عصب الساعة وکم الکرامة واجعل الشمس علی هامة رایه عمامة و الهلال علی انامل مدره قلامة ـ وصول مکتوب مستحسن الاسلوب آن فرزند مرآت حال پیرهن یوسف و احیان یعقوب نمود و بمجرد ورود رنگ کروب از آئینۀ سینه تمثال هر سطری از سطور بزدود و چون نور رشد و سرور نجابت از چهره صورت عبارتش مشهود بود ، چورشید مسرت ، که در غمایم ملاحظۀ امور ناملایم مستور بود ، از مطلع خاطر ظاهر گشت و دیل ضمیر از حدث و خبث نعمر طاهر ـ و آن فرزند ارجمند بکرات و مرات پیش از چون و چند حس این والد مستمند را بسحاب عاسن حصال سیر و سادا داشته است و بعد ازان به صرصر حزان احزان مستلب و خراب ساخته ـ شعر —

---

1 *BH* omits اگر 2. *HG* omits از

و از اتباع ماه تجربت [1] و شعاع آفتاب دربت ظاهر و باهر است که بقا و ارتقای اقبال و استفاضت و استعلای حال بی احتمال تعب و استعمال بال محض خیال و فرض محال است ـ شعر :—

بقدر الکد تکتسب المعالی
و من طلب العلی سهر اللیالی
و من رام العلی من غیر کد
اضاع العمر فی طلب المحال

بیت :— گل درمیان کوزه بسی درد سر کشید
تا بهر دفع درد سر آخر گلاب شد

و از وفور اهتمام که در اصلاح مهام او محزون خاطر مستهام است ، مولانا محمد مغفور و معتمد سرور را جهت ضبط و ربط امور فرستاده بود ـ چون درین حین اخبار موحش آثار بدهش ار آنطرف متواصل گشت و طوفان ملال ار استماع آن مقال در ساحت بال نازل ، هر چند که فارس فکر در نشیب و فراز صدر دوید و قرار و ثبات وتعدیل صفات بحز تمسک به اذیال التفات آن مسیح صفات هیچ تدبیر نه دید و طایر روان در غیر فضای احسان آن نوشیروان شان به هیچ طرف نه پرید ـ

بیت :— کسی بغیر توچون رخ کند که درهمه حال
کسی بغیر تو باشد نزد عقل ، خیال

بنابرین برصد و ترقب آنکه فرمان قضا جریان صادر شود و اهتمام تمام درحصول مرام اخلص خدام ظاهر ، باباشد که فساد حال عبدالله بصلاح و صواب تبدل آید و صورت قوام خاندان درآئینهٔ زمان بوجه اجمل نماید ـ مولفه :—

گر میکنی عمارت این دل که شد خراب
انوار مهر بر دل ویران می بتاب

و اگر کواکب نظر سعادت سیر بر مطالعهٔ فصل بالخیر طالع فرمایند و بعمل مضمون آن [2] بندهٔ مخلص را ممنون گردانند ، از بحر کرم و ابر نعم آن حضرت فیض توام غریب نخواهد بود و درین سال عقیب [3] صحیفه الاتصال معتمدی با تفصیل و اجمال احوال بآن حضرت ارسال میدارد تا مبانی عبودیت جانی بدعامهٔ جامه و بساط نامه تزیین و مرصوص گردد و نقد اعتقاد، که مسکوک دار الضرب فواد است،

1 The same in *GY*, *BUL* and *AH*, but *BH* omits ماه, while *HG* gives عبرت
2 *BH* and *AH* give این 3 *BH* gives عقب .

آرند و عنان اختیار بدست بال او نگذارند ـ و درین وقت از راویان موثوق و مخبران صدوق و مکاتبت هرموز[1] و عراق ، که از مخلصان بی ریب ومنهای واصل است[2] ، چنان معلوم است که دیده دولت عبدالله بعشای غفلت و عمی عطلت مبتلا است و گوش هوشش از دره[3] حفاظ[4] و موعظه نصح[5] و اتعاظ معرا[6] ـ و در حال خود حساب کج راست کرده که اسباب نسب از اکتساب حسب اعلی است و اشتغال به لهو و طرب از تحصیل کمال فضل و ادب اولی ـ نظم —

چه گفت آن خردمند پاکیزه مغز
بکی داستان زد بگفتار نغز
که هر بی هنر خوار و زارست و سست
بفرهنگ باشد روان تندرست
بی آسانی و کاهلی دور کن
بکوش و برنج تن سور کن

و محقق گشته است که باوجود ظهور ظلام کسالت سامت صحبت اهل رذالت را طالب است و از صحبت فارسان میدان فضل و کرامت و رهبر کاروان طریقت سعادت و سلامت مجانب ـ شعر —

عن[7] المرء لا تسأل وسل عن قرینه
فکل قرین بالمقارن یقتدی

بیت — همت از مرغ همایون طلب و سایه او
زانکه با زاغ و زغن شهپر همت نبود

و بر قریب و بعید و دنی و بلید مانند ضوء خور در وقت استواو سنا کل نور قمر در لیلهٔ سودا واضح و ہویداست که هر قصر قدر و استقلال که بر آورده دست مخاس خصال و مکارم خلال باشد نه قابل تعرض سر پنجهٔ بازوی اختلال است ، و سقف ایوان جاه و دولت که قائم بدعامهٔ اتفاق و خالی از حیطان عمل و استحقاق باشد، بی شبه از هبوب صرصر غفلت در معرض زوال است ـ بیت —

درخوسار عقل[8] چو بخت سود بلند
از تند باد حادثه اش کی رسد[9] گزند

---

1 *BH* gives هرمز 2 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *G*1 and *HG* give اند 3 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *G*1 and *HG* give در 4 *BH* gives خیاط 5 *BH* gives سامع 6 *AH* gives معر 7 *BH* gives من 8 *BUL* omits عقل 9 The same in *BH* but *G*1 *BUL*, *AH* and *HG* give ازتند باد حادثه کی میرسد گزند

و نور مضمون خلوص سا سس مغزای آیهٔ کریمهٔ کمسکوة فیها مصباح متلو ، بر بال های سیمون فال صاح و حاح هدهد مرصع بال رواح بدرگاه باری سوادر جاری میدارد ـ و رایب بیار و حشوع بر کتف جان مرفوع است و لآلی دموع از بحرعیون برطرف رخساره موصوع که سحوق رایاب فتح اماراب آن بادساه ملکی صفاب سلطوق سقف سپاك باسد و ساحب حاك بقدوم قدم سرافت موسومسس محسود قصور افلاك ـ

بیت :— ای منتهج ز نفحهٔ اخلاق نو ملك
آرد بقدم نو ثری فخر بر فلك

و اگر استاد روان [1] رسهٔ عمر جاودان سوزن سر تیر زبان درکسد و قواعد تقطیع و ترکیب و لوازم ندریع و برتیب از مکمن قوب بمطهر فعل رساند، کسوب بیاس، که مسوح کارخانهٔ حقیقت و مجاز است ، بر قامت قدر شوق و نیاز بملازمت درگاه آن اسکندر استیار قاصر نماید و مساحت ساحت لوعت دل [2] را از امتداد باع [3] کم [4] متصل و تعداد دراع کم سمصل حاصر نیاید ـ فاص ازل ، که وهاب بیعوض و بدل است ، سعادت خدمت آن پادشاه جم حشمت ، که فوزان عاطفت کرامت تارك همت و واسطهٔ قلادهٔ گردن نهمت است ، عنقریب نصب گرداناد ـ بیت ·—

گر بهار عمر باشد بار بر تخت حمن
چتر گل در سر کسی ای مرغ خوشخوان عم محور

این صحیفه الضراعة والولا [5] در اواحر جمادی الاولی از مداد سویدا سمت تحریر و املا یافت مبنی از آنکه لمعات احسان حضرت مسان، حل حلاله و عم نواله ، بر صفحات احوال و ساحات حصول آمال تابانست و از میمنت همت آن کسری نراد چهرهٔ مخدرهٔ مراد بر سطح سفحهٔ ایجاد سطور نظر فواد ـ الحمدلله الذی جعل شکره [6] سبب المزید [7] و احری من ینابیع القلوب الی مجاری الالسنه زلال الشکر و التحمید ـ بعد از عرض صفای جانی و زکای جنانی بر خدام طاهر طویت وافر رویت ، که بر خبایای اسرار ضمایر واقف اند و مستورات حجلهٔ غیب را عارف ، هویدا باد که غرض خاطر خسته و مقصود دل سکسته از فرستادن فرزند عبدالله بدرگاه گیتی پناه آن بود که نظری که نهال وجود بندهٔ کهتر در چمن مرحمت خد خورسید اثر آن جمسید فرسو و نما یافته است ، مس سجیت اورا بنظر کیمیا خاصیت شرف تربیت ارزانی فرمایند وگاه بمهر و لطف و گاه به قهر و عنف از سمت انحراف بجادهٔ اعتدال

---

1 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give شاد روان .
2 *BUL* gives لوحة 3 The same in *BUL*, but *GY*, *AH* *HG* omit از , while *BH* gives بامتداد 4 *AH* gives که 5 *GY* and *HG* give این صحیفه ضراعت الولا 6 *AH* omits شکره 7 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give سبب مزید .

نسخهٔ مکتوب کتب الی بعض السلاطین العظام الکبار

تا بزوار بدرو معنی در خیابان بیان که برسحره طینه سخن باز ریاست و که بر سر سدره قلم و دوحهٔ طوبی بنان و سلطان جان ، که نفس ناطقه انسان است ، که به ساهین فوت عاقله صیاد آن ، و که از ساطره[1] عیون و دریچهای آذان در قفص صورت لفظی و در سکه حروف کتابی تفرج کنان ، شهباز دولت و سلطنت آن قدر قدرت ، قضا مکنت ، نصیب سحاب لوازم خلافت ، مهبط مثال کمال عاطفت و رافت ، مطلع خورشید کرم و برجیس بنا ، مظهر[2] فائده جسد لفظ و روان معنی ، شامل خصال فریدون و کیقباد ، صیاد روان اضداد به تیر فکر و کمان جلال اجداد ، نظم —

در هر حرف بود دلش پیکر سخن

حق مهر ملخص تو رمعنی[3] روان نهاد

ایزد کمان کروهه دست تو ساخت حرخ

تیرسهره و رهیس ر ومس و رمان نهاد[4]

صفدر مصاف کمال اوصاف سحر سرور اصناف الطاف ، بیت —

آن قضا حکم قدر قدر که در سرعت امر

نقطه نون برباند رحم چنبر کاف

یا من لو تصور الزمان عزمه لتقدم الیوم علی الامس[5] ولو جسم[6] رایه لاسعت الناس[7] عن الشمس ، لازال امداد سواد عساکره و تعداد زواهر مآثره اکثر من عدد الغیاهب و اوفر من عدد الکواکب و صولة رایه الصائب و صدمة فکره الثاقب نسخة البلاد بالکتائب مثل الکتائب ، در هوای فضای[8] کامرانی صیاد بدرو امانی باد - اهل خدام وفا شربه صفا سربرت ، که خلعت جانش بطراز اخلاص آن دودمان سلطنت شان مطرز است و دوحه ساحسار لباسش در جویبار دهان به نسیم سای آن خاندان فلک مکان مشهر ، ودایع دعوات و هدیات اختصاص تحیات ، که از ناصیه کمال مراعات بیاستش آیات قبول بدعوات معرو باشد و از رحمه صورت عبارات

1 The same in *GY* and *BH* but *BUL*, *AH* and *HG* give ساتر 2 The same in *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give مظهر *BUL* gives مظهر 3 *BH* gives رمعی 4 *BH* gives تس مهر و ذهیس ر ومس و رمان نهاد 5 *BH* puts لی الامس 6 *BH* reads جسم 7 The same in *BH* and *AH* but *GY*, *BUL* and *HG* give ولاسعت, ولاسعت and لاسعت respectively 8 *GY* and *HG* put فکر الثاقب *GY* and *HG* omit فضای

حه سد کین شترگر ہا درخور است
حزف کسب یاحود بخواب اندر است

ولیکن همگی نظر افکار و تامل بر جیهرهٔ مخدرهٔ تسویض و توکل اسب که سای رتبت این محب ، که بر آوردهٔ دسب قدرب الهی و سطرهٔ ایوان احسان سبحاهی اسب ، به نیسهٔ حدید رماں وکمگ کید و اسیاد کسان سمب فتور و نقصان نیابد ـ سعر : —

وا عحبا یسعی الی س العدی
لیدرك کلی س یقصر عں نعصی
و یقصدنی س لو تمثل شحصه
نعیی قدی سا صد جفنی عن العمص[1]

سب :— کسی که حسب در و تاسش آنگینه بود
حگونه سنگ زند قصر آهیں مرا

اما داع عدم تمیز و سداد بر رحسار دوات حساد ابدالاباد موضوع خواهد بود و علم علامب سلب عقل و رساد بر دوش هوس اصداد الی یوم التناد مرفوع ـ

سعر :— و ححود من حجد الصباح ادا بدا
من بعد ماانتسرب له الاصواء[2]
ما دل ان الصبح لیس نطالع
بل ان عینا انکرت عمیاء

نطم :— گر رخ مہر را نه بیند بوم
مہر نزد خرد نه سد مدموم
لیک روشن سود که بومک سوم
هسب ر ادراك نور حود محروم

زیادت برین قدم عبارب در محاری بیان عاوب و عوایب آن فرقهٔ بی هدایب حاری نمود ، زیرا که آفتاب فراعب و فرح در ظلام اندوه و ترح متواری بود ـ همواره مرافدات ادوار افلاك بروفق اقتضای خاطر دراك میسر باد و مساعدب سیر انجم گرد کرهٔ خاك بر طبق ارادب طبع داك مقدر ـ بمحمد وحیدر[3] ـ

---

1. *BH* omits these two 'bayts' and gives فحوا عحبا لسعی یعشی قدمی ماصد دحتی عن العمص
2. *AH* gives ادا ابدا 3. The same in *BH*, but *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* give بمحمد و عمر و عثمان و حیدر .

و کلام حضرت پیحون آسه صور احوال این مدعیان دون است که ام حسب الدس احترحوا [1] السآب ان بسعونا ساء مایحکمون ـ سعر —

ایت بیوتا لم بدل من طهورها [2]
و ابوابها عن ورع مسلک سدب

و علت سروع [3] ایسان درین امر ممنوع آست که دیده بال شان ار رویت جمال استیهال اهل کمال مهجوراست و سپهرسان استحقاق ار سر منزل قابلیت انسان بصد مرحله دور، حه ، سک نیست که قطع ساسب طلب مناصب کسی را مناسب است که قوت پای همت و املس [4] در بدل ما یتحلل ار مانده قبض ارل ناسد و جسم بصیرتس در مصاین طلام ارب بکحل استحقاق نام مکتحل ـ سعر —

حلیلی قطاع الفاق [5] الی الحمی
کبیر و اما الواصلون قلیل

نه آنکه کوس هوس در قبه دماغ فروکوبند و بوقت احمال مساق و طی طریق مصاف درسایه معیلان عجز خسپند ـ بیت —

مگس قند و پروانه آتس گزید
هوس دیگر و عاسقی دیگراست

و باستماع کلمات سرای این جماعت سرا هانا که دیده خاطرقاصر واقعه بلعب الملوب لدی الحاجر را ناظر است و طوطی روان ار نشیمن جهان بعالم روح و ریحان طایر ـ سعر —

اذا عیرالطائی بالبحل مادر
و عیر قسا بالفهاهة باقل
و قال السها للسمس انت خفیة
وقال الدجی للصبح لونک حائل [6]
فیا موت زر ان الحیوة ذمیمة
و یا نفس جدی ان دهرک هازل [7]

نظم —

حه دانم که این حرخ گردنده را
حم آورده پست سابنده را

---

1 *BH* gives احرحوا 2 *BH* gives لم تدل طهور 3 *GY* and *HG* give شرع and شراع respectively 4 *BH* gives دامنش 5 *GY* and *HG* give قطاع فیاف and فیاف respectively 6 The same in *GY BUL*, *BH* and *HG*, but *AH* gives حائلا 7 *AH* gives هازل

حاء الغراب الی الباری' یماثله
واستیقطب لاسود [1] البر اضبعه

نظم :— مگس نیس از اندازهٔ خویش پای
که هر گوهری را پدید است جای
بتاراج خود ترکتازی کنی
که کنجشک باسی و بازی کنی

و حال آنکه حرم بی نور وجود این لیام در سام رنگی فام این مقام از پرتو مهر اهتمام این فقیر مصفی است و بعد از افاضت نور حکومت اراضی هر یک از غایت حسد بقتل خود و ایذای این حقیر راضی ـ شعر :—

و اظلم اهل الظلم من بات حاسدا
لمن بات فی نعمائه یتقلب [2]

نظم :— این ابلهان که بی سببی دشمن من اند
بس بوالفضول و یاوه درای وریخ رند
فریند لطف من همه و خصم جان من
گوئی نه مردم اند همه رنگ آهن اند

و عجتر آنکه زاغ حرص و ضلال در آسیان دماغ آن فسدهٔ جهال و مردهٔ اردال بیضهٔ عجب و احتیال نهاده میخواهد که بذریعهٔ خدیعه و وسیلهٔ افکار سیعه [3] رایات لاف تعظم و گزاف تفخم بر دیوار خاطر خویش افرازند ـ بیت :—

ای زاغ چه می پوئی [4] اندر پی هر کبکی
تو خود هوسی داری [5] رفتار خدا بخشد

شعر :— این نله السحاب من عباب البحار
وضوء الکواکب من بیاض النهار

و محقق است که مسابقت و مساوقت فرسان میدان مناصب رفیعه بنعلهٔ حیله ولاشهٔ خر خدیعهٔ محض خیال و عین محال است ـ شعر :—

و اذا رجوت المستحیل فانما
تبنی الرجاء علی سفیر هار

---

1 *BH* gives واستیقظت الاسود 2 *GY* and *HG* give نعما , but *BH* gives نعمائه متقلب 3 *HG* gives سیعه 4 The same in *BUL* and *BH*, but *GY*, *AH* and *HG* omit می 5. The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give کردی .

وکواهل معدمات حدم ، که رعایت حاب انشان عن فرص است ، معوب اثقال مدلت و احمال مرص و حسهٔ حال ورد رویان رور حایره و عرص آسهٔ صورت ان فرعون لعال ی الارض مع بوفرالمال و تمرالبال در رور بمودار حسم و مبار حیل کسوت نام و باموس سان ی حسب و دىل است ـ و در حق سحعان یوم التی الحمعان و ہیکام [1] عاطف و سل و رمان الباس اوف لنا الکل بوحوه عابسة و ابادی باسة مطهر معرای کاىما اغسیب وحوههم قطعا من اللیل ـ بیت —

با حس همت ساند راست کار سروری
پست همت درحهان هرگر ساید برىری

و باوحود بساعت طباع و ساعت اوصاع بوم سوم فعل آر و حهل در حرابهٔ [2] دل این حماعب بیعمل ىدای وحاىب عافت وسامت [3] حاتمت باوار بلند در داده است و برطبق اقتصای آن بالسهٔ حداد و السه حداد ىصلف مابلف و ىعسف مساکلت باکسانی در حاطر دارىد [4] که در رعاىت لوارم حق ىمک ىسر انگشت هلال مسار الىه ىىر [5] فلک اند و در رىق دوسان و حرق دسمىان مالک رقاب کلک و سع و در ایبار مال بماک [6] رحال و دلىران رور قتال محمود عار و رسک سع ـ

بیت — حاسد حاهس ىلى ساىد که مىل او سود
گر رکفس آىد کلاهی ىار پا آید سری

و ىمىداىد که ساطکان رور رقاف را با سران معارک و مصاف هیچ ىسىت ىیست وکوران کوی حهالت را باعىماد عصای لحاحت و صلالت در سلوک مسالک ضط مالک هیچ درىب ىه ـ بیت —

ىعدر حویىس باىد ردن لاف
که رر دو ری ىداىد بوریاباف

سىحان الله حه واقعهٔ غرىب و حادثه عحیب است که بلور ی بها و اساس را ىگوهر سب تاب الماس [7] هوس ساراب است و سگال بد سگال و سوسمار بیمقدار را با سىر عرین و ىهىگ حارحىال محارات ـ سعر —

یا للرحال لامر هال معطعه
ما مر [8] قط علی سمعی توقعه

---

1 *GY* and *HG* give ىهکىد 2 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give حرانهٔ 3 The same in *BUL* and *AH* but *GY* *BH* and *HG* give ساحب 4 *GY* and *HG* give داوىد 5 The same in *GY* and *HG* but *BUL*, *BH* and *HG* give ىهر 6 *BH* gives ساك 7 *GY* and *HG* omit the expression — ىگوهر شب تاب الماس 8 *BH* gives ىا

نسخة مکتوب کتب الی قاضی القضاه صدر جهان لازال وجوده [1] فی جبهة ادهم هذا الزمان غره[2] و مداه رقوم سجلابه علی وجنة الشریعه العراء طره [3] ـ

بعد از قبول تحیاب و تسلیاب اختصاص آیاب ، که هیأب سطور حسن صفاتس آئینهٔ جمال احلاص دات داسد و مداد کلماب کحل ساتس سور دیدهٔ کاتبان نامهٔ حسناب ، بر صمیر میر ، که میران کلام و زین و کان نقد فکر زرین است ، مخفی نماند که بعضی از موالید دون ، که ار صلب فلک نیلگون در رحم دهر بوقلمون مسطون بود ، درین سفر کالسقر و سهم کم نفع بسیار[4] ضر موصوع مهد حس بصر آمد ـ

سعر :— اری دین احسٰاء اللیالی عجیبه
حبالی [5] اللیالی امهاب العجائب

از مساهدهٔ صورب ناخوش و سیرت عیردلکش آن تیر آه ارکمان قد دو تاه بر سینهٔ سهر و سیر ماه رسید و آتش غیرب و حیرب در تنور دل محرور افروخته گشت و ار سدب سورب آن بیت الاحزان تن بالکلیه سوحته سد ـ و شعلهٔ ار نیران آن بروزنهٔ دهان مرتفع اسب و بعضی ار دودهٔ دخانس بر صفحهٔ این بیاص مجتمع ـ باید که سواد حکایب سکایت صمیم دل سقیم را ، که اظهار آن به مناسب حال این محب قدیم است ، بکرم عمیم و لطف جسیم معذور دارند و روی عروس مقال را از چسم رحم اعتراض واعراض مستور ـ سعر :—

سکوب و ما السکوی لمثلی عاده
ولکن یفیص [6] الکاس عند امتلائها

اگرچه قصص عصص خارج مقولاب کم و کیف و داخل جریدهٔ افسوس و حیف است ، اما نمونهٔ ار حرارب قلب و انمودجی ار مرارت [7] کرب سمب اصدار یافت تا بعضی ار آلام دل مجروح بر آن جناب فضایل مآب مشروح گردد ـ بر رای صائب و خاطر ثاقب لائح اسب که بر بعید و قریب و بلید و لبیب واضح اسب که خزانهٔ خاص سلطانی ، که تعمیر و توفیر آن اهم مهام جهانبانی اسب ، موصوف بصفب مالامال است وحراین بعضی ار ممالیک و جواکر بجواهر زواهر و نقود متکاثر مالامال

1. *GY* and *HG* give وجود 2 *BUL* gives عرتا 3 *BH* puts مطرة
4 *BH* gives صرر 5. The same in *AH*, but *GY*, *BUL*, *BH* and *HG* give حبال
6 *AH* gives یعیص 7 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give جرارت .

که اطوار سعار و دنار این قمری نصاب سان مساهیر اوران و اصحاب ساهدان عدل رور حساب باسند ـ بیت —

نامه ترجیح اعمال مرا بر کل کون
حرف طغرای رضایش بس بود رور سار

و اگراین فرمذبدگان مدهوس‌درر غرر مواعظ و نصایح را مرطه گوس هوس سازند و الواح ضمایر را ار رقوم هواجس نفسانی و نقوس وساوس سطانی پردازند ، یعنی که بر ىمصى و لو انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیرالهم ار جماعت غواوب بضاعت اولئک کالانعام بل‌هم مستثنی گسته موصوف بصفات اروسه ملائک و ممدوح السنهٔ اجله ممالک خواهند[1] بود ـ بیت —

نیک خواهان دهند پند ولیک
نیک بختان سوند پند پذیر

وگر ار سر نصایح اعراف[1] نمایند و برسر قبایح انعطاف ، سک نیست که بموجب فحوای وجزاء[2] سیئة سیئة مثلها ، وبر وفق‌معنی ان‌احسنتم‌احسنتم‌لانفسکم و ان اساتم فلها ، صور عذاب در مرآت سیات خویس خواهند دید ـ و بتحقیق و یقین ار عظیم و سهیر و یسار و یمین ندای ویل و صدای تعزیر خواهند سنید و هر چند که سنه بر سکینه الاصل مجروح طعن و کند ارادل بود ، لیکن اظهار آن خارج دایره حس سمایل است ـ بیت —

نساید سکایت ز دونان بکس
که شیری سکایت نکرد ار مگس

اما چون باران آلام متواتر بر مجاری خاطر قاتر بیحد متقاطر بود، لاجرم بعضی ار کرانه ارکان و لسان بتحریر و تقریر متناثر گشت ـ بیت —

چون رعد بگلسست رحم تیغ دسمن بر دلم
چون دل آمد سیاه و ریخت ار نوک قلم

همواره اسکاب سحاب فیض وهاب بر بسادس بقای اصحاب مستمر و بنیان مکنت و مکانت و جدران قدر و قدرت چون نقطه دایره سما و مرکز کره غبرا مستقر باد ـ بالاقطاب والاوتاد ـ

---

1 The same in *BUL*, *AH* and *HG* but *GY* and *BH* give خواهد 2 *GY* and *HG* give وجزا

لاف وکدورت غبار گزاف در آئنهٔ ادراک شان بغایت العایت قبیح نمودی ۔
بیت ۔ لمولفه :—

مرغی کز آشیانهٔ انصاف میپرد
از اختران ثابته باشد ارزنش

و اگر ندر حصول دانش و ادب در ظلام مضایق طلب بر ایشان لا مع میشد و
آفتاب دانستن مراتب استحقاق افراد انسان بر طاق دل و رواق خاطر شان طالع
میگشت ، هانا که براب احتیال و لجاج به صرصر ضلال اعوجاج درچشم سریرت
خویش نمی‌انباشتند ، و تیر مکر و خداع از کمان کجک طماع بر طایران اولی‌اجنحة
مثنی و ثلاث و رباع نمی انداختند ۔ شعر :—

و لو علموا ما یعقب المکر قصروا
ولکنهم لم ینظروا فی العواقب

و اگر صراف بازار اوصاف نقود خصایل و شمایل را بمحک امتحان و انصاف زند ،
حقیقت حال نقود بواطن مانند ثوابت فلک باطن در خزاین خواطر متمکن میشود ۔

بیت :— خوش بود گر محک تجربه آید بمیان
تا سیه روی شود هر که دروغش باشد

-و انسان عین ناطقه در بحر حیرت شناح است و قوت عاقله در بوادی فکر سیاح که
فلک افاضل فرسود را درین تیر بازار هرج و مرج از عدم فرق زر خالص از بنهرج
چه مقصودست و بر اقتضای دور بوقلمون ابواب استیار اراذل دون از اکابر ذوفنون
چرا مسدود ۔ نظم :—

گردون همیشه سفله و دون پرورد چه سود
بکره بسوی مهر و وفا نگذرد چه سود
قلب بنهرج و زر خالص چو یک بهاست
صراف فضل را ز محک خرد چه سود
تا دود حیف تیره نماید چراغ کام
می گرچه غم برد چو خمار آورد چه سود

و چون این است سعادت همت شهدای محکمهٔ روز قیامت اند که [1] کذالک جعلنا کم
امه وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ، لاجرم نظر همت بر رخسار مکرمت حضرت عزت،
علت قدرته و جلت ، مصروف است و عنان بال بصوب خشوع و ابتهال معطوف

1. *GY* and *HG* give و

و اسعلای سعلهٔ حسد ار کانون دل و آسکده حسد شان حلاف معصی طاهر اسب، حه عدم حسد بوم و سلوار با طاىر دولت آسمان بار امر ىست باهر ـ سعر —

يحاسد العوم الدين تعاربت
طىعابهم و تعاربوا ى السودد
فادا ابركريمهم و بدالهم
تعربره[1] ى سوددٍ لم ىحسد[2]

و باوحود مساهده سماحت طباع و ملاحطهٔ کراهت اوصاع و ارتفاع لوای مکر وحداع با کی ارطرف ایسان هماں دىو لعں را درمعابله حال حور عں داشتں و نقاب سرم و حس سىرت ار بس اسان عں بصىرت برداسں و با حد ار حاىب اىں محب برده اعماص و تحاهل در بس باصره بيس و داسں فروگداشں و علم تحمل و تواضع بر ساحسار سدرة المسهى الراسں ـ نظم —

گر حسم تواضع فکی بر حاهل
او کرد تکبر و رحود شد راهل
رىهار مکں تواصعس رانکه گهر
بر گردن حر بهىست مردی[3] عاقل

و در نظر عقل ممر مسور است که بر معىصی معرای و ما يسوی الاعمی و البصىر ولا الظلمات و لا النور ولا الطل ولا الحرور[4] ، مىان کمال فصل وعقل و احلال حال نقص و حهل بعاوب روسں و بس اسب ـ اگر دیده رمد دیده حوبی بیان این سواد ار نور حورسىد ممر و سداد عاری باسد و طهور بعصی ار امور ایں بلدان برعکس عادات بواق حهان حاری ، بدں است که حلعب سعسب بر قا مب رىت اىں محب کوباه نحواهد بود بلکه حامه حاه حاهلاں مدکور مطرر بطرار افسوس و آه حواهد بود ـ

نظم لمولفه —

فصل و علم نقص و عىب ار سد به هندوسان حه باک
رانکه اىحا بود و باسد اصل فصله علم عار
ار بیاض لوح هستی محو بادا تا ابد
صورب ماهىت رىست سواد ایں دیار

اگر صحىفهٔ اوصاف ایسان معنون بالقاب معرفت و انصاف بودی ، صورت هفوات

---

1 *AH* gives تعربرهم 2 *BUL* omits this bayt 3 The same in *BH* but *GI BUL AH* and *HG* give مرد 4 The same in *GI BUL BH* and *HG* but *AH* gives و ما يسوی الاعمی والبصىر ولا الظلمات والنور ولا الظل و الحرور

در نطر بادی و حاصر مهاس فلک عیوق اسب و محبوب و معشوق طبع کج و خاطر معوج ایشان دیو عرور و شیطان عقوق ـ بیب :—

تخم نیکی کشتم و نه دروده ام الا بدی
هیچ کس دیدی که گردد نیکوی ویرا وبال

سعر :— عرست عروسا[1] کسب ارجو لقاحها [2]
و آمل یوما ان یطیب حماتها [3]
فان اثمرب لی عیر ما کنت آملا [4]
فلا دنب لی اد حمطلب نحلاتها

و مبدأ مادهٔ احلاف و منشأ شیون عدم ایتلاف آنسب که حال حصال این محب را آئینهٔ صورنیاب حبیثه وسحیاب حسیسهٔ حودمیدانید وعجب ترآنکه سکل قبیح کذب صریح و افترای وقیح را در حلی و حلل صدق صحیح و حق نجیح معروض بایهٔ تحب فلک رفعب میگردانید و اینقدر نمیدانید که رحسارهٔ هر دولب ، که در مهد عهد فطرب برورده الطاف لطف حصرت عرب باسد و صورب و مادهٔ هویتش ارصدق نیب و صفای طویب ، بی سبه چهرهٔ حالس ارعروص[5] گرد روال مصون خواهدبود و دامن کسوب اقبالس ار تعرص دست احلال مامون ـ لمولفه :—

قصرقدری کان بدسب قدرب حق سدبلند
کی رسد ار بیسهٔ مکر کسان آنرا گرند

شعر :— ای یزلزل قصر جاه شاده
رب البرایا بالخصال[6] الاجمل

و جون دیدهٔ سرشت ایشان از غبار های نفاق مکتحل است و آتش عالم سوز حسد در سورسویدای دل سان مستعل، مخفی است که رفتن عمار طلام حنان هبوب نسیم روح شمیم کرم و احسان محض حیال است، که ما بالذات لا یزول تما بالعرض، جه اطفای سورب نار حسد حسود بانصباب سحاب فیض وجود و ادرار دیم سیم محمود عین محال است.

سعر :— کل العداوه قد ترجی ازالتها
الا عداوه[7] من عاداک[8] من حسد

---

1 *AH* gives عزلت وعروسا 2 The same in *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give نماحها , while *BH* gives تعاجها 3. The same in *GY*, *BUL* and *HG*, but *AH* gives حماتها , while *BH* gives ان يطلب حسابها 4 The same in *BUL*, *BH* and *HG*, but *GY* gives ثمرت while *AH* omits ما 5 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* omit the expression — هويتش ارصدق نيت وصفاى طويت بى شبه چهره حالش ارعروص 6 *AH* gives بالعصال 7. *AH* gives الاعداة
8. *GY* and *HG* give عادك

و سحوق رایت عوق سمک عوق رسانده ـ بیت —

هر آنچه سرط بلاغ است با تو میگو یم
تو حواه ار سحنم پند گیر و حواه ملال

امید واثق است که حسم بصیرتس بکحل نصیحت سور آید و گوهر کلام این والد
پیر مسسهام درگوس حانش معرط و معرر ـ محمد و حیدر ـ

---

(۸۹)

سحة مکتوب کتب الی بعص الوررا ء ، لازال ابواب معرفة المراتب علی
حاطره معتوحة و مسکلات حقایق الحلایق عند رایه العایق مشروحة ـ

بعد ار قبول سلام و دعای حسای ، که صورت الفاظ و معانی آن محلی جمال محبت
و احلاص حانی باسد ، بر رای بوار و حاطر حورسید وار هویدا باد که سحبت و
معسب این درویش سست بیگانه و حویش کنار علی علم واصح و هویداست و
دریں ملب رحساره عروص واعراص هیح اهل ملت رانحار تعرص و اصرار مجروح ساحته
است و در بساط دیبا سطریح دعا با هیچ محلوق باحته ـ نظم —

ما نگوییم بد و میل بناحق نکنیم
حامه کس سیه و دلق حود ارزق نکنیم
قصد درویس و توبگر بکم و بیس بلست
کار بد ، مصلحت آنست ، که مطلق نکنیم

و عدوی نمی را عجب حمعی انگسته نظام حال واحلال او را بر حمیع امور دی بال
حویش مقدم داسته است ـ —

و فا کنیم و نرنجیم گر حفا بینیم
که در طریقت ما کا فریست رنجیدن

و درینوقت که سهام اعدا و ایلام ارکان حقد و حسد لئام برسویدای دل مسسهام
مرمیست با بوادر سر افترا و غدر صغدر رتبت و قدر این محب عوس عنایت الهی
محمی است ـ بیت —

ما درمیان سنگ ملامت سلامتیم
گویا که سنگهای ملامت حصار ماست

و حال آنکه سحوق رایت حقوق این محب ، که برگردن حان انسان ملصوق است،

میاید که در آن مقام مستحاب الدعا ، که حصاه [1] حرم شریفش رشک کواکب فلک مینا فام [2] است و تراب حناس درور عیون سکان عالم بالا ، در اوقات خلوص توجه خاطر و هنگام حریان دموع متقاطر بلالی دعوات احابت آیات فتوح سهاب گردن و گوش عرایس مسئولات را مرین و مسور گردانند و انفتاح معالق نصرت غزوات بدستیاری باروی همت و تحریک کلید صفای طویت میسر دانند ـ زیادت برین مصباح معنی در مسکوه کلام بیفروحت و کسوت عبارت و طرار استعارت سوزن حدت دهن و رشتهٔ دقت فکر بدوخت ـ همواره قوافل فواصل در منزل دل آن فرزند نازل باد و مفهوم مراد نالس ما صدق افراد کمال را سامل ـ بمحمد سید الاواخر والاوایل ـ

---

(۸۸)

نسخه رقعه کتب الی ولده المخاطب من الحضره العالیه بالعخان ـ

بیت :—

آنکس که پند خویش ز پیر خرد شنید
پل پیس ازان نه بست که سیلاب در رسید

بر واصلان غایت مسالک سعی و تعب و صدر نسینان ممالک عقل و ادب مانند نور مهر عالم افروز از پیش طاق رواق روز هویداست که علامت نفوس عالی محل، که از بارگاه پادشاه ازل ، عرشانه و حل ، خلعت استحقاق عقد و حل یافته اند ، اینست که دیبای دولت شان بر دوش همت نطراز فتوت احتمال مشقت ممتاز باشد و آوازکوس ناموس در سمع جان سان نه ارغنون حیات دمساز ـ شعر :—

و اذا کانت النفوس کبارا
تعبت فی مرادها الاجسام

و محب سکون ودعت و دوستی تن پرستی و راحت علامت آنکه پلاس لباس نحتش در کارخانهٔ ادبار مسنوح است و شربت نقاش در کاس هوس و هوا نه سم افعی شفا ممزوح ـ نعوذ بالله من شرور انفسنا و اتباع العقل المستهی حسبنا ـ اکنون اگر آن فرزند خواهد که درمیان اقران زمان بیمثل و همال باشد ، یقین است که در تحصیل فنون کمال اهمال نخواهد کرد ـ و اگر در کسب کمال چین ملال بر جبههٔ بال او ظاهر شود بیشه رقم عدم اقبال بر صحیفهٔ حال و بال خویش کسیده باشد

---

1. *BH* gives حصاه 2. *GY* and *HG* omit فام.

هر حد بیان قصه شوق بر وفق فحوای حل امره[1] عن الطوق بیرون حیطهٔ قدرت و طوقست ، اما چون صفای صداقت از مهب جنان در ارجا و انحای باطن و ظاهر روان است ، لاجرم از هبوب سحبان شوق نسان او وفور ابر آن بر اطراف نهال زبان شگفته مشهود ـ و چون از صرصر الم دوری گرد کدورت معنوی و صوری بر رخسار قرار و صبر صبوری[2] بسیار عیان است ، غبار آن ملال بموجب زوبال مقال و معونت دست فکر و خیال بقدر الامکان پاک میگرداند ـ درر دعا در سلک رجا منظوم است و داغ خضوع و خشوع بر چهره دل مستهام موضوع که حجلهٔ طول زمان و پرده بعد مسافت مکان، که حاجب جمال عروس مرام جانبست ، با تامل تولفی مطوی گردد و چهره یوسف، که از تطاول منعصات زمان در غیابت الجب هجران مختفی است، در مصر وجود بر سریر بصر مستوی آید[3] بر ضمیر منیر فرزندی، که مهر سپهر خردمندی است ، هویدا باد که تمام احوال انحای بعنایت قوم قدیم مانند امور[4] خطوط بین القطبین مستقیم است ـ الحمدلله الذی یسر کل عسیر[5] و صیر تدبیر عنده موافقا للتقدیر ـ و چون درین سال جهت حل و ربط احوال و قبض و بسط اموال فرمان قدرآثار بموقف[6] اصحاب و فرستادن فرزند ملک التجار نفاذ یافت ، لشکر خاصه را با تمام ملوک و خواص[7] نامزد مصحوب جناب فرزندی ارجمندی ملک التجار[8] ، طالع بهانه ، جهت فتح قلاع و بقاع بیجانگر و رفع آثار شرک و کفر ازان سمر روان کرده آمد ـ و اگرچه قبل ازین درج فتح بیجانگر بمفاتیح تدبیر بسر مفتوح نگشته است و غوامض مشکلات تسخیرش به اناملی حواسی ضمیر هیچ وزیر و امیر مشروح نشده و دره تملکش به الماس رای سلاطین ماضی مثقوب نبوده و رایات سکنر و جاکهان مسخرش بکثرت عساکر و عدت[9] وعدت وافر معلوب هیچ کس نمانده ، اما بنیروی عجز و نیاز و بازوی ابتهال وآز سجوق رایت ظفر آیت رجا ملصوق عمهٔ عروق نیاست که عنقریب دارالحرب بیجانگر باصقاع بنادر بحر و بقاع بلاد بحوم تعداد برین سبیرو معرحسم فتح اثر اسلام گردد لمولفه ـ

اسدوار چونکه ترا کرده کردگار

دست دلت[10] صیب وصال است استوار

---

1 The same in *AH* but *GY* *BUL*, *BH* and *HG* give عرو 2 The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give سروری in place of صبر صبوری 3 *BH* adds اما شد سال 4 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* gives قرب 5 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give عسر 6 *BH* gives موقف 7 *AH* gives خواتین 8 *BH* omits the expression نافذ لشکر خاصه ... ارجمندی ملک التجار 9 *BH* omits وعدت

10 *GY* and *HG* give دست ودل

رسولی ، که افاصل ادبا و مصاقع خطبای عرب عربا که در احتبای ثمار ابداع و اعجار و اقتنای نقود وصل و فصل و اطناب و ایجاز مسار الیه بنان [1] سکان زمان بودند گرد گلگون تیرگام اعجاز او نه سگافتند و عبار براق خوش‌خرام تبجیل و اکرام [2] او در بیافتند ، و بر اهل‌بیت و یاران او ، که صفدران مصاف عرفان و ایقان و ساروان میدان اطبها را ایمان اند ، و اصل باد . بعداز قبول تحیات عجیبه الآیات، که طایرخاطر بلغای‌حال و غابر نقوب فکر دقیق و جناحین تصور وتصدیق گرد کنگرهٔ کاخ تحقیق آن نتواند پرید و بیک تیرتگ فهم بمعونت مقدمتین قیاس و سوبت ادراکات حواس به سرحد معرفت کنه اساس آن نتواند رسید ، لایح و روشن و واضح و مبرهن باد که از وصول سلاله الاکابر والاماجد مسع محاسن الشمایل و المحامد فلان صحایف موالات بلطایف آیات مصافات مصوص گشت و انفتاح اراهیر وفاق به هبوب نسیم اسواق مخصوص . و دریتوقت بموافقت [3] ایشان جامع آیتی السیاده والاصالة و رافع رایتی الخلوص و البسالة فلانرافرستاده آمد تا قواعد مودت ممهد باشد و مبانی محبت مانند [4] صرح ممرد مرین و مشید . همواره عنان اهتمام بتقویت شعار اسلام معطوف باد و همگی خاطر بقلع و قمع اشرار و کفار مصروف . بالنبی الرؤف و آله العطوف .

---

(۸۷)

مما کتب الی ابن اخیه برهان الدنیا والدین ابراهیم بمکة المشرفه شرفها الله و عظمها (این مکتوب در لوازم بهار ترتیب یافته) [5]

تا شهریار نامیه در مصاف بهار از پیکان غنچه و سنان خار و ناجخ سمنه و گوپال گلنار و خود نیلوفر و سپر گل و خنجر گل جیبه و جعبهٔ سنبل آلات پیکار و ادوات کارزار مرتب میدارد و دست چنار بدعای فتح‌بش سوی آسمان گشاده است و صفوف اشجار در مواقف جویبار باقدام خدمت ایستاده ، همواره ازهار آمال بر شجرهٔ نهال آن فرزند رشد منال مجد مآل منتج اثمار حصول مراد و موجب بروغ مشام فواد باد . و صنوف سلام صفاوت شان ، که زبان زمان و جنان جهان از تکلم و تصور مثل آن عاجز باشد و رقوم کلماتش در دفترعبارت و جریدهٔ استعارت تفاصیل شرایط و ارکان اجابت راجائز، بدست بریدصبا در صباح ومسا مبلغ و مهدی است .

---

1 *BH* gives بیان 2 The same in *BUL*, but *BH* omits و , while *GY*, *AH* and *HG* give اعزاز in place of اکرام 3 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give موالات 4 *GY* and *HG* omit مانند 5. The phrase این مکتوب یافته is omitted in *AH*, *BUL* and *BH*.

فرستاده‌آمد تا مسالک محبت و موافقت را بتوافل لوازم مصادقت مسمح دارد، و صدور اولیای طرفین را بهوامع کلمات صعاوت آیات مسشرح - مرغب و تطلع آنست که بساتین مصادقت را بمضمون سطور و ازاهیر معانی وافر النور منور و موشح گرداند و اوراق حمن وفاق را به انصباب [1] سحاب حطاب مخضر و مرسح - بیت —

سموم هجر کند روضه مودت خشک
اگر نه واسطه رسحهٔ قلم باشد

تا از یمن آثار آن دواعی استیناس در نظر عقل و حواس برومند آید و بار و داد در مذاق فؤاد مسالک مواکه حلد برین نماید - و دیگر آنکه چون دفع مواد فساد اسرار و صیانت دما و اموال سعار براری و بحار از لوازم شیم شاهان کامگار است، و درین حین حصارکلنار محم عساکر نصرت سعار، اگر بر مقتضی الناجر آفات بدفع وقلع بسرسگی النعاب فرمایند، منشور امداد رس به طغرای توفیق آن امر حسن موشح و مزین خواهد بود و از سمت این اهتمام عرائس حصول نوال مرام در آئینه روس ایام روی خواهد نمود - همواره بماع و ملاع عداب به سهم سهام و حوف حسام فتح آیات مسخر باد و لشکر ظفر مظهر [2] در فتح حصار و قلع اشرار موافق و مظفر - [3] بمحمد و حیدر -

---

(۸۶)

نسخهٔ مکتوب کتب من لسان السلطان الاعظم العادل محمد شاه البهمی جوابا عن کتاب ارسل الی حضرته السلطان محمود الخلجی خلد ملکهما -

بهترین کلام، که دره تیجان پیام و غره جبهه مرام باشد، حمد و ثنای حضرت شهنشاهی است که ظلال چتر سلاطین عالی قدر را جمال رخسار آرام و قرار جهان [4] ساخت وجبهه مخدره امن وامان را باصداغ سطور مراسلات ایشان بپرداخت - و درود نا معدود، که قدم قلم بپیرامون کیف وکم آن نتواند گردید و دیدبان خرد به سلالم برهان سلم‌بهانت حد آن نتواند دید، بر روضهٔ مطهر و مرقد معطر حضرت اکمل رسل و افضل هداه سبل، بیت —

محمد کا فرینش هست خاکش
هزاران آفرین بر جان پاکش

---

1 *BH* gives انصباب 2 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give مظفر 3 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* omit مظفر while *BH* gives مظهر 4 *BH* gives شاه

باسد و تاج لسان بر فرق فرقدسای [1]ناطقهٔ انسان مشرف و مکرم بآن [2] عقد حمد و سپاس آفریدگاریست که هامهٔ همت بنی نوع انسان را بعمامهٔ کرامهٔعلامت معرفت و محبت مخصوص فرموده و بنیان قرار اهل دین و اساس فراغ اهل یقین بمودت و مصادقت سلاطین متین و مرصوص. و صنوف صلوات زاکیات والوف تسلیمات وافیات، که معطر مشام ملایک ارایک سموات باشد و منور رخسار ازهار ثوابت و سیارات، بروح وافر الفتوح حضرت عایت ایجاد و تکوین و فائدهٔ خلق صور و مواد آسمان و زمین ـ بیت :—

بیرورهٔ فلك نبسودی کف وجود
نام محمد ار نه بدی نقش آن نگین

و بر آل کرام ، که در محافل و مجامع مدح و ثنا بمسند شرافت تعالوا ندع ابنائنا مستنداند ، و اصحاب عظام ، که بر فلك هدایت و نجات مردم متصف اند بصفت بایهم‌اقتدیتم اهتدیتم و در معارك و مسالك تقدم و تکرم‌ مبعوث بنعت اشداء علی‌الکفار رحماء بینهم، و اصل و نازل باد ـ بعد از ابلاغ و ارسال بدایع دعوات و صنایع تحیات ،که گلستان خلوص آن مانند گلشن نوار آسمان از تطاول خزان ریب و ریا در امان باشد و رخسار ازهار صفاش مانند چهرهٔ دل اهل وفا رخشان ، بر خاطر عاطر ،که مجلای صور عوالم باطن و ظاهر است ، واضح و ظاهر باد که صحیفهٔ شریفه، که سواد سطور مضمون آن آئینهٔ جمال شب تجلی بود و گردن و گوش عروس محبت و ولا بطراوت و لطافت آن گوهر شب تاب متحلی ـ شعر :—

سطورسواد فی بیاض کانها
خطوط عوال فی حدودعوان

از موصل آن یعنی خان اعظم مجمع محامد امامجد الزمان منبع محاسن النعوت ومکارم الشیم بالبرهان و العیان اسلام خان ، دام سموه ، که حامل لوازم رسالت و شامل خصایص اصالت است، در احسن اوقات باجمل صفات سمت وصول یافت و طاق آسمان اتحاد شواقب فحوای محبت موادش مزین آمد و صحایف مصافات از اوی عباراتش مسطور و معانی ـ و آنچه بروایت رسول و افراد رایت محول بود سائت مجمل ومفصل آن به اسالیب عجیب وغریب متناثر و متقاطر گردانید. و دریں وقت سیدالسادات و مطلع نجوم مناقب الصفات سید مظفر الدین ، که واسطهٔ سلك کمال نسب و خلاصهٔ قلادهٔ حسب و حسن ادب است و بکمال اخلاص و تمام اختصاص منسوب و لوای ولای طرفین بر دوش هوش او منصوب ، مصحوب خان اعظم مذکور

---

1 HG gives فرحدان سامی 2 BH omits عقد

حمود نجوم سپار باری سوار صحابه پیکار غرو صاعت امحانی را لسکر قلیل العداد ضعیف العواد نحیف الجیاد عدیم الشجاعت آنطرف غالب آمده باسد ، مقام اغترار و انتحار نیست ـ بلکه محل تامل و افتکار است که دسترد آن جماعت بی عده و عده بکثرت حشم و لسکر بود نا بسورت مردان شجاعت قر پا عودت حول و شدت سلاح نا محدت سیوف و تطاول رماح ـ و کل دلک لم تکن ولکن لکل جواد کبوة و لکل عالم هفوة لیقضی الله امرا کان مفعولا ـ و تعلب فرقه ابو سفیان بر حمود ملایک اعوان حضرت خلاصهٔ اکوان باوجود صحابه قضا توان امریست سایع، و آفتاب کیفیت انتقام حضرت سبحان و فتح مکه مبارکه و عجز آن فرقه درعقب آن از فلک اخبار و آثار لامع ـ و لله الحمد فی الاولی والاخری[1] ـ نظم —

اگر بد کنی هم تو کیفر سوی
به چشم زمانه بخواب اندر است
بر ایوانها نقش بیژن هنوز
بزندان افراسیاب اندر است

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والله المستعان علی ما تصفون وعلیه التکلان اگرچه واقعهٔ مذکوره در آئینهٔ نظر صورت کسر مسمود ، اما در بصر بصیرت عین فتح و عین نصرت بود ـ بیت —

خدای عز و جل را بضمن هرچه کند
لطیفه ایست که کس را اران خبر نبود

و مقتضی اسباب و تنقظ و علت استداد حرام حرم و تحفظ انطرف سبب خذلان گروه باغیان و موجب حرمان شردمهٔ طاغیان آمد و مستلزم استحکام مبانی دولت و عظمت و مقتضی انتظام امور سلطنت و حشمت و شوکت ـ شعر —

و من العداوة ما ینالک نفعه
و من الصداقة ما یضر و یولم

بیت — ای بسا کارها که[2]در عالم
رود و عالمی[3] زند برهم
در نظر آن بدو[4] گران باشد
خیر کلی همه در آن باشد[5]

1 The same in *BH* but *GY AH* and *HG* give فی الاول والاخر , while *BUL* gives فی الاخر والاولی 2 *BH* gives کاردار 3 *GY* and *HG* give زدود حال 4 *BUL* gives بر 5 *BH* omits this مصراع

طایفهٔ طغات نابکار قصد این دیار را ، که اعظم بلاد اسلام است ، احسن سهام و اسرف مرام انگاشته هر تیر غدر و احتیال که در جعبهٔ خیال داشته از کمان لجاج بقدر قوت و قدرت خویش انداخته و حسام خصام ، که در نیام سینه اش الی هده الایام[1] مستور بود ، بدست مکر و عناد مسلول ساخته و در طینت خود مخمر[2] کرده که به اعانت کفار نابکار سعار[3] و دثار دین مختار ازین ولایت هدایت آیت محو سازد ـ اما چون بعنایت الهی و فر دولت شهنشاهی زمرهٔ کفره را کحمر مستنفرة فرت من قسورة منهزم و آواره ساخته آمد و پای همت در رکاب عزیمت آورده بقتال و جدال آنطرف اشتغال نموده شد و میمنه و میسرهٔ آنطرف را کالعهن المنفوش[4] باد پایان تازی نباد هلاک داده آمد و در میدان مصاف ، که مقام ظهور جلادت و شجاعت است نه محل لاف و گزاف ، سران لشکر آنطرف را مثل مهابت خان[5] حاکم جیدیری و ظهیرالملک[6] وزیر وغیرهما ، که سران میسرهٔ آنطرف بودند ، در خاک هلاک انداخته اند و شربت زوال از دست ساقیان روز قتال ، که سنان و نبال اند ، چشانیده ، چنانکه ازان طرف آثار میمنه و میسره در ساحت استداد قوت باصره مطلقا[7] نمود ـ لیکن در آن زمان اریطرف ملکشه ترک ، که فی الحقیقت دشمن ملک بود و در قلب لشکر منصوب و به اسم سرداری این عسکر منسوب ، همانا که از سراب جاه و قربت مست و بیهوش گشته و دیگ دماغش از آتش سودای خام حکومت در جوش آمده ، از جهت استیلا و استعلای خود و ابتلای بعضی از وزرای ناشجاعت و خرد ، که میمنه و میسرهٔ آنطرف را پراگنده و پریشان ساخته بودند ، همدر آن ساعت ظفر اثر با وجود مساعدت و عدم مقارنت قلب هر دو لشکر از روی غدر و مکر مفر بر مقر اختیار کرد ـ بیت :—

سر ناکسان را بر افراشتن
وزیشان امید بهی داشتن
سر رشتهٔ خویش گم کردن است
بجیب اندرون مار پروردن است
ز بد گوهران بد نباشد عجب
سیاهی بریدن نشاید ز شب

واگر بر حسب اقتضای حکم الهی ، که فی الحقیقت مصالح نامتناهی را حاویست

---

1. *GY* and *HG* give الی هده ایام 2 *GY* and *HG* omit مخمر 3. *HG* omits شعار و
4. *HG* gives المعوش 5. *GY* and *HG* give هانتحان 6. *AH* gives ظهیر فلك
7. *GY* and *HG* give مطالقا

لسان در میدان بیان جولان داده در محل قابل بتوقف عرض رسانید ، در جواب
پیغام اول فرمان چنان شد که مبانی مقدمات صادقه ، که دعامه آن مطابق واقع
است ، ساحت کمالش از غبار عروض خلاف محروس است و از صفایح کتاب شریفه و
حکایات تشریفه لوایح نموده و روایح ترویق محسوس۔ و جواب این نوع پیام محول
بلسان سنان و حسام است نه بزبان برهان اقلام۔ مصراع —

و السیف اصدق انباء من الکتب [1]

زیراکه بعد از توسط السنه اسنه میان سلاطین اسلام لسان زنگی فام لکنت نشان
اقلام از سابقه مقطوع است و اظهار عذر و کتمان غدر و ابرار[2] تقویت شریعت و
احیای مکیدت و خدیعت عقلا و نقلا ممنوع وغیر مسموع۔[3] شعر —

فمن رام صفو الود من غیر اهله
فقد رام[4] ذوق الشهد عند العلاقم

چه کسی که در دعاوی[5] خویش صادق و غیر سارق باشد ، بی سه زبان مقالش
بذکر بیان ما هو فی البال ناطق است زیراکه چون صبح صادق دم از وضوح بساط[6]
خورشید زند دم بدم امارات صدق و صفا از باطن صاف و نفس پاک او در نظر
سکان کره خاک و سطره طاق رواق افلاک ظاهر می شود ۔ و وسمه صدق
دعوایش ، که عبارت از روز است، بوقوع سمع[7] آفتاب و انتظار ساعات غیر منسرات
روشن ومستحل می گردد که[8] ادبار کواکب و انهزام صبح کاذب بر حسب سعرای
ثم ادبر یسعی و بموجب فحوای کنت وبولی دو گواه عدل اند و فرار عساکر غیاهب
وانوار اطراف مشارق و مغارب مرکبان[9] بی مثل۔ و مصدوقه این حال و مسطوره
این مقال آنکه بعد از وفات سلطان مرحوم مغفور هنوز کواکب ضبط امور از افق
مملکت ظهور نکرده بود که کفار بیشمار جاحسکر و بلنکه همه متحد الهمة و متفق
الکلمة جهت خفض اعلام اسلام و رفع الویه کفر و ظلام در سرحد آمده بودند و
هم دران وقت ضابط آن طرف به وساوس شیطانی فرقهٔ بغات اشرار و هواجس نفسانی

---

1 The same in *GY* *BUL* and *HG* but *BH* gives والسیف اصدق انبا من الکتب while *AH* reads والسیف اصدق انبا من القلم 2 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* omit غدر occurring after کتمان while *BH* gives ابرام in place of ابرار 3 *BUL* omits ابرار تقویت شریعت و احیای مکیدت و 4 The same in *GY* *AH* and *HG* but *BUL* omits فقد رام while *BH* gives کمن رام 5 *GY* and *HG* give دعاوای 6 *BH* gives کمان 7 *BH* omits صبح 8 The same in *GY* and *HG* but *BUL* *BH* and *AH* give و 9 The same in *GY* *AH* and *HG* but *BUL* gives مرکبان while *BH* gives مرکباد

استعداد مستخرج است یعنی کتاب بلاغت سواد براعت نراد ازان معدن جواهر مآثر و مطلع آفتاب قبول خاطر ، لا زالت زبده ازهار التحقیق مجتناه لنحل قلمه و نخبه بحار اسرار التدقیق عقدا علی جید حکمه ، در حین طلوع نجوم سعود سمت وصول و ورود یافت و مضمون آن مرقوم به اوضح طریق معلوم گشت ۔ برضمیر منیر مخفی نماند که همواره از مشاهدهٔ امثال آن احوال ، که ذکر فرموده بودند ، خاطر فاتر هدف سهام ملالست و کواکب حضور بال در برج هبوط و وبال ۔ اما امید بکرم حی متعال چنانست که عام آثار سوانح از پیش خورشید آمال مرتفع گردد و در چمن فواد ازهار حصول مراد لامع ۔ می باید که خاطر شریف از ظهور این نوع آلام به هیچ وجه [1] مستبهم نگرداند و عروس مرام بر منصهٔ حصول مسطور داند ۔ و اگر از هجوم عموم شجوم هموم قدرت بیان کثرت التیاع ، که داخل خطهٔ امتناع است ، نبوده باشد ، بکرم معذور دارند ۔ همواره تیر اثر آه دل اواه بقوت وثوق رجا از کمان خشوع و شست خضوع بر هدف سینهٔ حساد واصل باد و ارقام ذوات اهل فساد ذات تیغ قهر الهی از لوح هستی زایل بمن یمحق الحق و یزهق الباطل ۔

---

(۸۴)

جواب مکتوب یحتمل المدح والذم طرف الشیخ محمود المدوی الی قوله محاذات داده آمد ۔

مکتوب عجیب المضمون، غریب الشجون ، که از جناب خلف الافاضل ، مجمع بدایع الشمایل، واضع قواعد المحامد ، سایع الخصایل بین الاماجد ، شیخ نجم الدین محمود ، لا زالت کواکب رتبته مرفوعه من اوق السعود ، مبلغ و مرسل بود ، در زمانیکه بعون الله تعالی عساکر مراد فوج در فوج و بحار مسرت فواد موج درموج میمود ، سمت ورود یافت ۔ فسلسال سلاسه کلامه کان ماء النهر لو لم یکن مشوبا بالکدر و تراکم سحون مقاله کان اوان زهر الشجر لولم ترعت[2] الی المطر ، لا جرم بمضمون تحیات و تسلیمات ، که مفردات و مرکبات عبارات آن خارج حیطهٔ اوضاع شخصی و نوعی و بیرون خطهٔ دلالات عقلی و وضعی باشد ، موازات [3] و محاذات داده آمد ۔ بر خاطر خلف المشایخ واضح و راسخ باد که دو پیغام در کتاب سمت ارقام یافته بود تا در محل صالح بپایهٔ سریر اعلی معروض دارد ۔ چون گلگون

---

1. The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give نوع 2. *GY* and *HG* give ترعب 3. *GY* and *HG* give موادات .

دوش هوسس از طراز توفیق حالیست و سپای بقاس بآفتاب عنایت الهی غیرحالی ـ

بیت — در کنج حجره گر نبعد نور آفتاب
آن حجره مانع است نه خورشید مدخلست

و اگر بر وفق قابلیت سمند سرکام همت در میدان سعی و اجتهاد روان دارد و نهال اقبال ، که طلب کمال است ، در چمن نهال تاب سرسبک غیرت و بدستاری[1] باریار احمال مشعت بروسند گرداند ، علامتی است واضح و اماری لایح که هلال اقبالس[2] در فلک جلال بدری خواهد شد ، و هر فردی از زاده خاطرس در محافل[3] اسحاب افاضل و اکابر صدری ـ شعر —

فی المهد[4] ینطق عن سعادة جده
اثر النجابة ساطع البرهان
ان الهلال اذا رأیت نموه[5]
ایقنت[6] بدرا سنه فی اللمعان

اکنون آن فرزند ازین دو مقال نکی را که لایق و مطابق مقتضی حال داند احسار کند ـ بیت —

آدمی زاده طرفه معجونیست
از فرشته سرشته وز حیوان
گر بدین میل میکند کم ازین
ور بدان میل میکند به ازان

نعین داند که این والد[7] شب و روز روزینه[8] گوش بر راه اخبار ساره کشاده است و چشم انتظار بر مشاهده رخسار اطوار آن فرزند جاده ما صت کمال حد و اهتمام آن فرزند سسته آید و آثار حسن اجتهاد آن قره العین بعین الیقین دیده شود ـ اللهم اجب دعائی ولا تخیب رجائی انک علی ذلک قدیر و بالاجابه جدیر ـ

---

(۸۳)

جواب مکتوب کتب الی حضرة المولی الفاضل مولنا ابوسعید رحمة الله علیه ـ

سپهد لعل ابداع و درعر اختراع ، که از باغ محبت و وداد و دریای ولا و

---

1 The same in GY BUL AH and HG but BH gives دستار 2 HG gives اقبالش 3 GY and HG omit محافل 4 GY and HG give فی مهد 5 The same in GY BUL and HG but BH gives نمو while AH reads نمو 6 The same in GY BUL, AH and HG but BH puts الیقت 7 GY and HG give والد 8 BH omits. روزینه

کل همت و جل نهمت ایشان بر نشئت سلک نظام اسلام و تفتت فلک التیام کل انام مصروف باشد و همگی افکار خاطر و جملگی حواس باطن و ظاهر شان بر تعمیر صوامع قلوب عبدهٔ اوثان [1] و تفجیر ینابیع فتنه و فساد بر اهل ایمان معطوف بود ، بر موجب مغرای الموذی طبعا یقتل شرعا قیاسا علی العقرب والافعی ، خبث [2] وجود ایشانرا بمیاه سیوف غیرت دین متین و باران پیکان سهام اتباع سنت سید المرسلین از صفحهٔ صحیفهٔ دنیا محو سازند ، چه طلوع آفتاب التیام سلاطین اسلام موجب فراغ بال و رفاغ حال جمیع انام است و تشیید مبانی وداد و اتحاد ایشان مستلزم استحکام احکام سداد و مقتضی افتتاح مغالق رشاد ـ وکواکب رضای خالق ازمطالع مصادقتشان تابان وبواطن مکاید و مکامن قاصدان اسلام از سهم بارقهٔ حسام و خوف صاعقهٔ التیام شان ولهان و حیران ـ بیت :—

از دشمنان کشند به تیغ وفای پوست
بایکدگر شوند چو دو پادشاه دوست

بنابرین حکایتی چند، که از مقتضیات اسلام و موجبات اتفاق و التیام است، ملک الشرق فلان سمع شریف ، اسمعه الله البشایر، خواهد رسانید ـ قبول و اصغای آن سبب ترقی درجات عقبی و علت نامهٔ لوازم نظام دنیا دانند ـ زیادت احتیاج بتاکید ندید ـ اعلام سلطنت بباروی توفیق الهی قایم باد و تشیید مبانی حشمت بأعمدهٔ عنایت ایزدی دایم ـ

---

(۸۲) أ ۲

جواب عریضهٔ کتبها الی خدمته الجناب العالی ولده المخاطب بالغخان ادام الله ظله علیه ـ

ولم ار من عیوب الناس عیبا [3]
کنقص القادرین علی التمام

کسی که آفتاب قابلیت از آسمان احسان حضرت عزت، علت [4] قدرته و جلت کلمته، بر ساهرهٔ [5] ساحت او تابان باشد و وساوس شیطانی وهواجس نفسانی غمام کسالت و ضلالت [6] انوار چهرهٔ آنرا بپوشاند ، این معنی دلیلی است ساطع و برهانی قاطع که

---

1 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give عبده و اثان
2. *GY* and *HG* give خبث حث 3 *BH* gives شیا 4 The same in *BUL* and *BH*, but *GY*, *AH* and *HG* omit علت علت and عزت respectively
5. The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give ساهر 6. *GY* and *HG* give ضالت .

در مکتب حاذق پیس ادب عقل
هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی
دست از مس وجود حو مردان رہ بسوی
با کیمیای مهر بیابی و زرسوی

همواره بقبول نصیحت اکسیرخاصیت موفق باد ، و بالفر رضای این والد مشفق در خاطر آن فرزند مبرهن و محقق ـ آمین ـ

---

(۸۱)

نسخة مکتوب کتب من السلطان الاعظم محمد شاه البهمنی الی السلطان الاکرم محمود شاه الکجراتی ـ

بواقیت مناقب حمد و سپاس و غرائب رغائب شکر بیقیاس حضرت آفریدگاری را، عز شانه و عم احسانه ، که آثار غمارفیض فخار و شراره [1] بادره سرارت اسرار به قطار امطار نصال صولت سلاطین دین دار و انصاب سحاب حسام جونبار حوامی ذوی الاقتدار [2] مطفی و منطفی ساخت و آفتاب وفاق انسان را از مشرق فاصحم بعمه احوانا ساری گردانید ـ وکره [3] بری و مسافت کرا مت مساحت ربع غبرا را از ظلام ظلم و فساد و سواد فتنه و عناد بپرداخت ـ و درود نا معدود بر روضهٔ پاک و تربت مطهره صاحب لوای لولاک و بر آل رفعت مآل و اصحاب سدره جناب و اتباع و اشیاع طوبی لهم وحسن مآب او و اصل باد ـ بعد فتح ابواب مودت و اتحاد و رسح بوستان محبت و وداد و ابلاغ تحیات مسکیة الفوحات و ارسال تسلیمات وردیة النفحات ، که رواځ محبت و یکانگی آن لخلخه دماغ سکان افلاک تسعه و مجمره فائحه ایوان کواکب سبعه و سلسلهٔ تراکیب [4] مرکبات عناصر اربعه باشد ، بر ضمیر منیر ، که آینهٔ تدبیرش مجلای جمال عروسان [5] منصهٔ تقدیر است [6] ، مخفی نماند که بر دست بلندهمت سلاطین عالی رتبت واجب است که بر مقتضی فحوای ان الله یحب عوالی الهمم و یبغض سفسافها نظرات سعد النقاب و ثاب رفعت سمات بر عظائم امور وکرائم مهمات انداخته عرصهٔ جهان را به موب تایید دین از آثار فتنه و فساد متمردین پاک و پرداخته گرداند ـ و کسانی را که

---

1 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give شرار 2 *GY* and *HG* give والاقتدار 3 *GY* and *HG* give کری 4 *GY* and *HG* give ترکیب 5 *HG* gives عروشان 6 The same in *BUL BH* and *AH* but *GY* and *HG* omit است

شعر :— و ان جسیمات الامور ناسرها
لمستودعات فی بطون الاساود

بیت :— تا نبرده رنج گنج میسر نمیشود
مرد آن گرفت جان برادر که کار کرد

و اوضاع هرموز و خراسان بر آنسانست که در کتاب مولنا عبدالرحمن در مثال شرف خان سمت بیان یافته است ـ همیشه در کسب کمالات مذکوره مجد و در استحصار مسایل علوم و اصغای فضایل نصایح مجتهد باد ـ بالنبی و اله الامجاد و صحبه الامجاد ـ باید که موالی کرام سلام خوانده در تفهیم و تعلیم و تکرار ماضی مستقیم و مستدیم باشد و بملازمت پیشتر آید و بیشتر توقف نماید و هر روز دو وقت تشریف آرند و تخم محبت را در مزرعهٔ ایجابت بدست اهتمام تام[1] بکارند و بر مقتضی فی کل سنبله مائه حبه مستلزم ازدیاد مواد محبت دانند ـ

---

(۸۰)

ایضاً مما کتب فی جواب ولده الاصغر المذکور

مکتوب مرغوب آن فرزند رسید و از مضمون آن نسیم تفقد و محبت به بستان حال او وزید ـ معلوم باد که نهال آمال درچمن بال وقتی ثمرهٔ سعادت و اقبال دهد که بآب تحصیل کمال سیراب باشد و شمع دولت در مجلس رشد گهی منور نماید که رشتهٔ جان بآتش احتمال[2] تعب سوخته آید ـ شعر :—

بنی اجتهد فی اقتناع العلوم
دفز باجتناء ثمار المنی
الم تر فی رفعه بیدقا
اذا جد فی سیره فرزنا

بنابرین مقدمات، که قبول آن محض موهبت الهی است و موجب حصول علو مرتبت غیر متناهی، باید که ستون روز و بمسهٔ سب گلشن حیات به نسیم سعی و اجتهاد شگفته دارد و ساحت باطن و ظاهر از غبار وساوس خاطر پرداخته گرداند و بجان و جنان در طلب عقل و علم و ادب مشعوف باشد و عنان امل بتقا بصوب رضای این والد پیر معطوف دارد تا محبوب دل این فقیر گردد و مهبط انوار عنایت حی قدیر ـ نظم :—

---

1. GY and HG give تمام   1 GY and HG give احمال .

ماده مانده برخورداری ـ نظم —

چو بسوی سخن من اگر بعمل آری
کلید گنج سعادت در آستین داری
وگرتو در نصیحت بدرج دل ننهی
بسی خوری زکف دهر سیلی خواری

اگر بعد ازین دره اهمال نماید و در سلک اولاد عاق منسلک آید قلاده گردن غفلت و جهالت و وساده عطلت وکسالت خواهد بود ـ و اگر سواتر احتار اهتمام و اعتنای او واصل شود نزاهی و اسماق این والد ، که عنوان صحایف محامد او [1] است ، باوصاف حاصل داند ـ بیت —

نیکخواهان دهند پند ، ولی
نیک بختان شوند پند پذیر

توفیق سلوک این طریق رفیق شفیق باد ـ آمین ـ

(۷۹)

ایضا جواب مکتوب کتب الی ولده الاعز العجان خلد الله ظلال والده علیه

اسأل الله تعالی ان یرزقه العقل والعلم والادب لیترقی بها الی هامة اعلی الرتب ـ معلوم آن فرزند باد که عمل موقوف علیه جمیع مطالب است و علم موجب وصول باعلی مراتب و ادب مستلزم کثور محامد و مناقب و تحصیل فحوای این امور بردست همت و شیمت همت طالبان درو سمو رتبت واجب ، علی الخصوص برآن فرزند که اباً عن جد در اوج برج مجد نازل و بر قمه قلهٔ حمد واصل است ـ بیت —

همت بلند دار که دادار کردگار
بر قدر همت تو کند قبض جود تار

شعر — اذا ما کنت فی امر مروم
فلا تقنع بما دون النجوم
فطعم الموت فی امر حقیر
کطعم الموت فی امر عظیم

و یقین داند که وصول بمناهل و موارد جد و مجد مشروط است به طی بادیه و قطع اودیه جد و جهد ـ ودرون و بیرون برور مکنون باطن و ظاهر خویش برین مصروف و معطوف داشتن [2] تا محمود اشراف و اکابر و محسود جمهور اقاحر باشد ـ

1 *GY* and *HG* omit او 2 *BH* gives داشته

مقال مقتضی حال بر بهال بالس این بیت سراید ـ بیت :—

برده بودی و دادب آمده بود

چون توکج باختی کسی چه کند

و امید است که بدین سعی جمیل و اجتهاد جزیل انوار ناموس و نام حضرت پادشاه قضا احکام، خلد الله خلافته الی یوم القیام ، و آثار جد و اهتمام اقل خدامش در مجامع اسلام و مسامع خاص و عام تا انفصام سواد عالم و انصرام واحتتام حمل نسل[1] بنی آدم مذکور و مشهود ماند ـ چون صورت حال برین منوال بود واجب نمود که ریاض بال آن جناب سحاب بیان حقیقت حال منصر دارد ـ همواره در سرا پردهٔ حرم خاطرش ابکار افکار متظاهر و عمام فیض بر گلشن دل ظاهرش متقاطر باد ـ بالنبی و آله الامجاد وصحبه الانجاد ـ

---

(۷۸)

نسخه مکتوب کتب الی ولده الاعز العجان مد الله تعالی عمره و رزقه طریق الرشاد والسداد ووفقه علی العروج الی دروة المراد کما وفق لابیه والاجداد موصوله الاسناد ـ

معلوم آن فرزند باد که حصول جد و مراد و اعتناق عروس استحقاق موقوف باحتمال صنوف مشاق است ـ بیت :—

کسی بگردن مقصود دست حلقه کند

که پیش تیغ مشقت سپر تواند بود

ویقین است که آثار طلام کسالت و اهمال مستلزم غرور آفتاب اقبال است ـ و منشا این حال عدم ادراک لذات کمال و انتهای ملاحظهٔ مال و مآل ـ و حالت تحریرچنین استماع افتاد که دیدهٔ همت اوراسبل کسل طاریست وجو رسید وصال اقبالش در طلام عدم اهتمام متواری وحال آنکه ناسک عنان سعادت کسی است که بوفیق تحصیل علم و ادب را از حضرت باری ، جل جلاله ، بتضرع و زاری خواهان باشد و از غایت شوق و ولوع ینبوع دموع از مجاری عیون جاری دارد و تعب نهار و سهر شب تار را مطلع آفتاب دولت و بختیاری داند ـ شعر :—

بقدر الکد تکتسب المعالی

و من طلب العلی سهر اللیالی

و من رام العلی من غیر کد

اضاع العمر فی طلب المحال

و قبول نصایح دوستان عموماً منبع انهار کامگاری داند و بلقی نصح ایجاب خصوصاً

---

1. The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* omit حمل نسل

احسار کور رصای حی بر دوام و اطهار ارهار سکر و سا ار شاحسار لسان انام ارسال کرده بودند ، ار سحص [1] اوصاع جهال معرداب و سوع حلی و حلل اختراع مر کتاب آن فنون محث و حسن اعتقاد و صوف صعای طویت و کمال وداد سطور و مسهود گست فلا عرو من السمس ان تلوح - بر صمیر دراك و حاطر عاطر پاك محی نماند که مسالک اصلاح با کمار بیعلاح مطلقا مسدود بود و صورت قبول سام آن لنام در آینهٔ حاطر مستحسن نمی‌نمود - اما حون فسده ملاعس ترد ملوك[1] و حواس مرددد آمدند ، بالضرورت این محب بر وفق حاطر ملوك سلوك نموده بتسلیم قلعه سسه ریکنه و دادن دوازده لک مال و نوا دادن پسر حاکوی معسد راصی شد [2] - اگر این محب دران حین ابا و اعراض میکرد سرور کمار حساد و اسرار ، که در وقت بوجه این فقیر اطهار میکردند ، در نظر طن بعضی سمت استقرار می‌یافت - بنابرین تلقی نمودن واجب بود - و بعد ار قرار حال بر طبق مقال فسده مهوره مذکوره ملاحظه کردند که حون قلعه ریکنه تسلیم نماند باجماع یبادگان انطاع گووه و ریکنه و هحوم سواران طرف کرهر و حاکنه حه های سکسرکه اکثر ولایت بیجانگر باندك اهتمام مسحر حواهد سد - بناء علی هذا ار ادای لوازم اصلاح نادم سدند و حسم مت سان در صباح نجاح با تم گست و آنچه در حاطر این فقیر ، تاب الله علیه توبة نصوحا و افاض علی ساحة حاله کل حین فتوحا ، مرکوز بود در حارج تحقق بروز یافت و یقین دانند که ار رصای این محب بر اصلاح دات البین سهام افساد ، که فرقهٔ حساد را درکمان گمان [3] بود ، بر هدف حان حودسان لاحق سد - و این محب بعنایت حصرت سان در میدان رهان [4] و مصمار امتحان برجمله سابق آمد و بیان تفصیل آن کلام حر محصور حارج معصی معام است و بنابر صلاح حال در مدت بسکال بسرحد ولایت آن بسکال توقف کرده آمد تا ار جمیع اطراف حان اهتمام نموده آمد که ار ماکول یک صاع وار ملبوس یک دراع درولایات و فلاع آن معسد ار اطراف اصقاع و ارباع عبور نکند - و پیادگان کمره اس [5] ، که تمام دربن سر حد الله ، لطفا و رغما بهید احسان معید گردانند [6] و با عنفا و رغما روح بی فتوح ایشان را ، که در کالند پلید مبتلا است ، ار حبس و بند وا رهانند تابعد ار انصرام حذف باران ار عدم غله و قلت اعوان بیطاقت و بوان گسته سیمرغ استعلا و استیلاس ار آشیانه [7] سحیله بصحرای عدم طیران نماید و بلبل حوس

1 *GY* and *HG* give تعحیص 2 *GY* and *HG* give شدند 3 *HG* gives کماکمان
4 The same in *GY* and *BH* but *BUL* and *HG* gives دهان while *AH* puts رمان 5 The same in *BUL* and *BH* but *GY* *AH* and *HG* give کرائی
6. *BH* gives کرد اند 7 The same in *BUL* and *BH* but *GY* and *HG* give اسان while *AH* puts آشیا

نهایت اند ، متناثر[1] باد - بعد از قبول تحیت و سلام ، که عوانی معانی صفای تاسس در کلل و حجال تراکیب و الفاظ کلام موصوف بصفت حور مقصورات فی الخیام تواند بود ، مخفی نماند که چون از عرایض زین القضاه قاضی احمد و آئینهٔ مقال ملک نصیر حال صورت وفاق بال بر حسب مقتضی حال مینمود ، و از مفهوم عرایض قاضی احمد مذکور و ترتیب تقریر نصیر حال چنان معلوم گشت که ارسال رسول و یادگار و بنیاد بیان وداد حسن آثار اولا از آن طرف سمت ظهور یافته است - میباید که از جهت رعایت شعار اسلام بر حسب معرای فان جنحوا للسلم فاجنح لها ازین جانب نیز ظاهر و باهر گردد - بنابرین رنگ حقد و جدال از آئینهٔ بال دور ساخته بر مقتضی فاذا حییتم بتحیه فحیوا باحسن منها او ردوها ، صدر مکرم خان اعظم جامع محاسن الشیم صدرخان ، دام سموه ، را با یادگار فرستاده شد وبنواقی کیفیات بر وجه اتم محول بتقریر خان اعظم است ، و احوال اینطرف بر وجه اجمال آنکه بعنایت بیغایت الهی جمیع مهام بر وفق مرام میسر است و مجددا از قلاع و رباع عمده اوثان و اصنام بتیغ خونبار اسلام مسخر - الحمدلله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله - زیادت برین ابلق اقلام را در میدان کلام جولان دادن چون خارج مقتضی مقام بود لاجرم به همین قدر اختتام نمود - همواره بتقویت دین قویم و تشیید مبانی ملت مستقیم سوفق باد -

(۷۷)

الی خدمة المولی الفاضل شمس الملة والدین محمد لاری جواب مکتوب کتب من عسکر سنگیسر[2]

یکی رقعه دیدم زانشای طبع
چو گوهر که در معرض عنبر فشانی[3]
سخن ز آسمان بر زمین آمد اول
کنون سخن تو بر آسمان میرسانی

مصب سحاب فصاحت ، و مهب ریاح روح و راحت ، یعنی کتاب بلاغت صاحب ، براعت ملاحت ، که مشتمل بر اعلام وجوب[4] اهتمام و اعلای اعلام ناموس و نام

---

1 The same in *BUL* and *BH*, but *GY*, *AH* and *HG* omit متناثر
2. *GY* and *HG* give و جواب مکتوب کتب من عسکر سنگیسر الی واحد من اصحابه خلص الشر while *BUL* and *BH* give مما کتب الی اصحابه الکریم *AH*, on the other hand, gives the full name of the addressee but does not give من عسکر سنگیسر 3 *GY* and *HG* give نثاری 4. *HG* gives احوب .

جواب مکتوب کتب من لسان السلطان الاعظم محمد شاه البهمنی الی السلطان محمود الخلجی خلدالله ملکهما [1]

صنوف حمد نا معدود، که محصور مراتب مآت و الوف نشود، و ضروب شکر نا محدود، که مظروف اوانی الفاظ و حروف نگردد، شعر —

و ان قمصا خیط من نسج تسعة
و عشرین حرفا عن معالیه [2] قاصر

و بدایع سپاس بیقیاس، که شروع در مبادی بوادی بیان و تبیین حصر و قدر آن به اقدام یراع و باغ بوت ابداع و ذراع قدرت اختراع متصف بصفات امتناع باشد۔ بیت -

آهنین [3] پای جو پرکار شد و هم نرسد
یک اندیشه درین دایره الا بمحال

بادشاه بارگاه ازل را، که ربط و بسط و عقد و حل امور جمهور اهل ملل و نحل به سلاطین داداد ودین محول ساخت وآتش فتنه وحصام طماه سوف سحاف قاماتهان بنشاند و التاع سعاع تعال عساکر اسلام را انوار کواکب مسالک و مراحل ظلام معاشد و مهالك گرداند [4] ۔ و نقود درود، که در دار الضرب بادشاه ممالکت وجود بسکه قبول مسکوک باشد و در بوتهٔ دل به نار [5] اخلاص مسبول، بر [6] تربت مطهره و روضهٔ منوره صاحب لوای لولاك و غایت ایجاد و نهایت ابراز نجوم و افلاك۔ بیت —

محمد کاینست هست حاکش
هزاران آفرین بر جان پاکش

و بر جواهر زواهر سلک آل عبا، که صدرنشینان ارایک الا المودة فی القربی اند، و اصحاب معالی مآب [7] او که نجوم آسمان هدایت و گنجور کنوز اسرار بدایت و

1 The same in *AH* but *GY* and *HG* give جواب مکتوب کتب الی و ا ه ی و زرا |کتب فی جواب السلطان من لسان السلطان while *BUL* and *BH* give شاه نا ناد فی غیر المصالحة معالیه حلد الله سلطانهما 2 The same in *GY* and *HG* but *BUL BH* and *AH* give معالیه 3 The same in *BUL BH* and *AH* but *GY* and *HG* give و 4 *BH* gives گرداند 5 The same in *GY BUL, BH* and *AH* but *HG* gives نیار 6. The same in *GY BUL AH* and *HG* but *BH* gives نثار 7 The same in *BH* but *GY BUL AH* and *HG* omit او

اسلام و اسراق آفتاب عناد و اختصام ار آن طرف اسب و محقق و روشن که عار و سنار در دیدهٔ اهل آن حوالی حوب و سگرف و سبب جلالب و سرف است ـ و نرد صعار و کبار کالشمس فی نصف النهار اشتهار دارد که تموه و ىریف [1] در آنجانب محص تحب و تالف اسب و ایقاع اختلاف و نراع عین ایتلاف و اجتماع ـ و تدبیر و فکر آن طرف فی الحقیقت عدر و مکر ، موالاب و مداراب ایسان فی نفس الامر معاداب و مماراب ـ ىنابرین نهال وداد و اقوال آن جانب چه محل استناد اسب و در مبانی عهود آنطرف ، که چون بیب عنکبوب اصعف بیوتسب ، چه اعتماد ـ اگر عماراب کردن کهرله ستی بر نطاف حاطر و مطاىقب ناطن با طاهر ناسد و ناعث درآن حسن نیب و صفای طویب نود ، واجب و لازم اسب که نتعمیر آن اراصی همه کس راضی ناشد ـ اماچه توان کرد که صبای وفا درکوه و هامون آن مرز و نوم نه وریده اسب و عمارحیل مروب را [2] چسم نصیرب آنجانب نه دیده ـ و چون اسعهٔ لمعهٔ هواجر بر حاطر عاطر خلف المسامح طاهر ناد که قتال و حدال این زمانی نه چون محارنه و مداهمه شاهین نرك سلطانی اسب ىلکه نعین عنایب سبحانی و یمن [3] توفیق یردانی و قدرب نیروی تقدیر و قوب ناروی تدبیر و کثرت خیول داعنه و صولب نبال و السنه و صرنهٔ حربه و تیر و صدمهٔ حود و سپر هرچمال فساد که در دماغ حساد مخمراسب ، مىقلع و منقمع حواهد سد و ار طوفان پیکان سهام وازسیل سیوف اهل اسلام اساس وجود اهل عناد ار لناس حیاب منخلع ـ نطم :—

چو کوسیم در جنگ مردانه وار
نتوفیق یردان و مردان کار
دل و رور و رهره نکار آوریم
حهان بر عدو تنگ و نار آوریم

و اگر خلف المسامح حواهد که نقد کلام آنطرف در نارار قبول روان ناشد ناید که نوعی کند که در نطر صرافان دکان امتحان تمام عیار آید و رخسارهٔ عهد و میثاق ناحن نقص و نفاق حراسیده نباید تا نلسان نبی نوع انسان مسکور ناسد و در محافل جهان نوصف جمیل مذکور ـ ریادب برین صورت حقیقب حال در آئینهٔ مقال نار نمودن مستلرم ملال نال دید ـ نابرین عنان توسن اقلام ندست تصور امکان موالفب والتیام نارکسید ـ همواره در انضباط امور محتاط ناد وهمیسه حیطهٔ صواب و سداد حاطر عاطر آنجانب را محاط ـ آمین ـ

---

1 The same in *BH*, *AH* and *HG*, but *GY* and *BUL* give تمرة 2 *GY* and *HG* omit را 3 *HG* omits ویمن .

شعر — و ابرح مایکون الشوق یوما
اذا دنت الخیام من الخیام [1]

چون حمی جان به ازهار اشواق مزین است و ماموف علیه سرعت عزیمت به اسهل طریق میسر ، اسد واثق است که ملاقات مسرت سات عنقریب معدر باشد و هنگام التقا درین زودی معرر ۔ محمد و حیدر۔

(۷۵)

جواب مکتوب کتب الی جناب الرفیع الودود السمح داود المدوی رسول السلطان محمود خلجی ۔

سرر مرقوعهٔ سطور و اکواب موصوعهٔ کلمات لاربهٔ السرور ، که در جنان کتاب و سادروان خطاب ترتیب داده بودند، از مشاهده جمال براعت وملاحظه رعایت قواعد صناعتس ساه تحسین بر مجاری لسان روان گشت و موجب ازدیاد سواد حسن اعتقاد آمد ۔ همواره آنجناب فضایل مآب ، قواصل اناب[2] ، محصول مناقب و وصول علو مناصب قادر باد و سعادت اتباع معال و هدوا الی الطیب من القول را حاضر ۔ بعد از ابلاغ تحیات بی نمای و اعلای لوای اشیاق و طلب ملاقات موجبهٔ الموالات بر ضمیر منیر خلف المشایخ پوشیده نماندکه صحت صلوه اصلاح خواطر سان اهل اسلام موقوف بطهارت باطن و ظاهر است ۔ و طهارت [3] طاهر عبارت است از رفع حدث احتصام و قمع خبث یعنی سل سنان و حسام[4] ۔ و طهارت باطن اشارت است بر نزع مواد سید و مکر و قلع نهال کید و غدر ، و بعد ازان نوعی نمله صفا بر توالی و ترتیب سلاطین با عهد و وفا ، اسکن الله ارواحهم فی ریاض الرحمة العظمی و الموهبة الکبری ۔ و خلف المشایخ آنجه به جهت کهرله و امتناع ظهور کید و حیله نوشته بودند ، حال آنست که سلاطین ماضیه ، مکنهم الله تعالی فی دار السلام ، بجهت دفع معادات اهل اسلام از طرفین کهرله را خراب و بایر گذاشته اند ۔ و چون درین وقت معاند جایر و مکاید خواطر در آن طرف انفس بصایع است و رعایت دواعی خداع از خلایل صنایع ۔[5] بنابرین در تعمیر آن مقام سطنهٔ آنست که شعله صرام احصام و انطفاک صمصام اهل اسلام بکاح فلک مینا فام رسد ۔ و چون حال برین منوال باشد مستحق است که ایقاد نیران فساد

---

1 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give حل while *BH* gives. ال 2. The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give آباب 3 *BH* omits طهارت 4 *BH* gives سل لسان واحسام 5 *BH* gives خانع

امید بر اذیال الطاف حضرت متعال سحب استوار داشته که درماه سعبان بندرگووه و بواقی بنادر ملیبار مفتتح گردد ، و خاطر وارد و صادر و مقیم و مسافر از استماع آن خبر سایر[1] منشرح - توقع که برسبیل تواتر و ترادف نور سرور از طور سطور درکتاب مسطور ورق منشور نماید ، و عروس خیالات سایقه را بحلی تراکیب فایقه و حلل اسالیب لایقه بیاراید تاچمن فواد به ازهار وداد موشح گردد واشجار بوستان اتحاد بسحاب خطاب و انهار سطور کتاب مرشح - همواره خلعت استحقاق اصحاب بطراز رسالت سلاطین مطرز باد و نحلهٔ رطب حلب پادشاهان ملک و ملت بدست مریم بکر فکر احباب مهتر -

---

(۷۴)

جواب مکتوب کتب الی حضرته جناب العالی المخاطب بعمید الملک حین وصل الی بندر و ابول من مکه المسرفة -

جواهر زواهر لطایف و درر غرر ظرایف ، که از معدن خاطر نوادر مکمن و جداول انامل بحر شمایل بر سواحل اصاریب حسن عبارت و ساهل اسالیب مجاز و استعارت منثور[2] فرموده بودند ، در سلک مدایح و محامد آن سلالهٔ اکابر و اماجد منظوم ساخته آمد - همواره کرامت[3] قدوم احباب وصایل ساقب ، ملایک مراتب ، خورشید انارب ، برجیس اثارب ، قافله سالار کاروان رجال لاتلهیهم تجارة ، لا زالت سمایی آماله واصله الی سواحل الحصول و سرادقه قدومه مسیرا بوصول کل مسئول و حصول کل ماسول ، آئینهٔ جمال مراد و منتج مارب بر وجه سداد باد - مخفی نماند که صرام عرام ، که بواسطهٔ امتداد سهور و اعوام اندک خمودی داشت ، از انفاس مشکین اساس نار[4] اشتعال گرفت و جمن جان ، که از حران هجران ذبول یافته بود ، از نسیم کتاب عنبر شمیم طراوتی و نضارتی پذیرفت -

بیت :— بوی خوش تو هرکه ز باد صبا شنید
از یار آشنا خبر آشنا شنید

توقع و ترقب آنکه بی امهال و تعلل و اهمال و تخلل کواکب تدارک مسرت مافات از مطلع ملاقات طالع گرداند که همگی خاطر نرگس وار چشم انتظار بر راه دارد وانسان[5] عین صورت خیال وصال بقلم مژگان بر اطباق دیده می نگارد -

---

1. *GY* and *HG* give خبرساز 2. *HG* gives منود 3. *BH* omits کرامت
4 *GY* omits نار , while *HG* gives از 5. The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG*, but *BH* gives ازمیاه .

سعادت دیدار بحسار گردد بنادت برین قلم دو زبان را ترجمان جان ساخت و ساحت عبارت به بسط بساط کتابت و استعارت به پرداخت ـ چمن بال به جمال حصول آمال موشح باد و کتاب مرام خاطر انوارش در صدر مدرسه قضا و قدر مصحح ـ

---

(۷۴)

جواب عریضة کتبها الی حضرة الجناب العالی ولده الصغیر المخاطب بالغخان[1]

لا زال معلمه من مساعفة شاکرا ولسان العلم اجتهاده عند اهل وداده ذاکرا ـ

عریضه ، که آن فرزند فرستاده بود ، واصل شد واطلاع بر مضمون آن حاصل ـ آنچه در باب سعی واجتهاد بر وفق سبق و تکرار درس گاهی لفظا و گاهی معنا واظهار افتخار و قصور تحتتر او بآن قدر کار نار نموده بود تمام معلوم شد ـ نمی داند که کسی که او را خوب قدر که وغیرت محرکه باشد[2] و فرزند ایجاب بود و دست موانع از دامن حال او بعافیت ، بایستی که تا امروز او را علوم ادبی در حوزه حصول موصول بودی و درین حین همراه شرح شمسیه قطبی و حاشیه کافیه[3] مشغول ، شعر —

> علی قدر اهل العزم تاتی العزائم
> و تاتی علی قدر الکرام المکارم
> ویعظم[4] فی عین الصغیر صغارها
> و تصغر فی عین العظیم العظائم

سبحان الله شخصی که خود را فرزند این فقیر گوید و بزند عمرش در سدان پانزده سالگی قدم زند، تمام مقصود ومطلوب بعبارت مرغوب و خط خوب نوشتن تواند[5] ، نمی داند که از بوادی کمال نوع انسان در مراحل بوادی خمول و نسیان نازل خواهد بود و عسکر نیات بر لشکر حاسس بطریق اولیت[6] تقدم خواهد نمود ـ فرزند جان باید که حروف سعادت و اقبال از حسن افعال و اقوال او معرو باشد و مصحف کمال و شرفش به السنهٔ خاص و عام متلو ـ و در وجودش در سلک آبا و اجداد منتظم و در مضمار کسب فضایل بر اقران زمان مقدم ـ شعر —

---

1 The same in *GY* and *AH* but *HG* gives الف خان Sherwānī *Mahmūd Gāwān*, pp 27 28 81 and 198 also takes it for Alaf Khān but from *AH* and other *Mss* it is clear that the correct name is most probably *Ulugh Khān* 2 *GY* and *HG* omit باشد 3 The same in *BH* but *GY* *BUL* *AH* and *HG* omit کافیه 4 The same in *GY* and *HG* but *BUL*, *BH* and *AH* give وتکبر 5 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* gives نوشته خواند while *HG* gives نوشتن تواند 6 The same in *GY* *AH* and *HG* but *BUL* and *BH* give اولویت

الذی یترنم عادل الشرع علی ورد وروود حکمه و خطابه و یباهی قاضی الفلک بتوقیع احکام بوابه [1] ، لا زالت الارواح فی مدارس الاسماع مستغلة بکسب [2] محاسن شمایله و حمایم الالسنه فی اقفاص الافواه ساجعه بفضائله ، همواره جاری باد و پشت جاهش مستند به مسند الطاف باری ۔ محب صافی الوداد وافی الاعتقاد ، که عناصر فؤادش از خاک خضوع و آب دموع است و آتش و بادش از صرصر آه و شعلهٔ ولوع ، فنون تحیات و شجون تسلیمات ، که از روایح طیبهٔ اخلاص آیاتش فوایح ان الله فی ایام دهرکم نفحات بمشام ملایک ارایک سموات رسید ، بر جناح های زرین بیضهٔ صباح و سپهر [3] مرغ مرصع بال رواح ابلاغ و اهدا میدارد۔ چون کمال صورت اشتیاق اران متعالی تر است که با طقهٔ حوش مقال نیرنگ کیفیت هویت آن حال در صفحهٔ صحیفهٔ خیال تواند کشید ویا طایر وهم تیر پر به سپهر احساس پیرامون سرقات اساسش [4] تواند پرید ۔ بنابرین قدم شروع در طی بیدای بیان آن ممنوع نمود ۔ امید چنانست که بکرم حی باقی عنقریب قدم اهتمام بمرام تلاقی فایز گردد و دل مستهام گنجینهٔ حصول مرام را حایز ۔ برضمیر منیر ، که آئینهٔ جمال صور تقدیر است ، مخفی نیست که مدتیست تا سفاین اوراق مشحون بنفایس وفاق بساحل دل مشتاق جاری نمیدارند و کواکب لوازم محبت را از افق سمای کتابت در غیاهب مغارب حیث متواری میگردانند و ازهار اخبار سلامتی ذات ملکی شعار از شاخسار خطاب درگلشن کتاب نمی نماید و از چشمهٔ خاطر فیاض و جویبار قلم فیاض نسایم و ریاض دل مرتاض را زیان نمی‌فرماید ۔ نظم :—

آنکه یادش بیدل بضمیرش نگذشت
سالها شد که ز یادش دل‌ش غافل نیست
نه رسد قربت ما را خلل از بعد مکان
که میان من و او بعد مکان حایل نیست ۔

توقع ازان کان کرم و بحر حکم چنانست که برسبیل تواتر و توالی باشراق اعلام سلامتی آن مهر سپهر معالی حجرهٔ دل را روشن سازند و قلب مموهٔ اعدارا در بوتهٔ جسد باتش حسد بگدازند [5] و یقین دانند که جان و جهان و حواس و روان به استعداد شرف زمین بوس حضرت آن بادشاه مهر نژاد مصروف و معطوف است و دست آمال به اذیال عنایت حی ذوالجلال استوارکه متعاقب کتاب بادراک

1 The same in *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give نواله, while *BUL* puts بودانه 2 The same in *BH*, but *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* give بکتب 3. The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give سپهر 4. *HG* give اساس 5. *HG* gives نگدازند .

نور مرام حاصل و حاصر گستند ـ و این محب منتظر مراجعت عساکر ظفر مظاهر است که بتوفیق باری جل و علا در بالای عسه[1] واصل و حاضر شوند تا بکوچ سوابر و سوالی شرف بساط بوسی بارگاه سریر اعلی ، بعد الله احکامه فی اقطار الدنیا ، سر افراز گردد ، و در میان اقران با لشکر بسیار از پیاده و سوار مستثنی و ممتاز[2] ـ

بیت — دسمن آتش نهاد باد بما را بگو
خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد بجو

زیادت برین صریر براع موجب صداع دانست ـ همیشه دست تعرض حساد از دامن اهل وداد قاصر و دیده فواد اهل اتحاد بر چهره مخدره وصول مراد ناظر باد ـ

---

(۸۱)

نسخهٔ مکتوب کتب الی المولی الفاضل القاضی شرف الدین المخاطب بصدر جهان

شعر — ۱ ای همنشین دل که شدی غایب از نظر
یارب شب فراق ترا کی بود سحر
۲ گر سوی ما خبر نفرستی غریب نیست
آری به بیدلان نرسد کسی خبر[3]
۳ دارم وصال با تو و ظاهر نه جو جان
در دیده مجاور و پیدا نه در بصر

تا منشی دیوان قدر و قضا جهت تحریر مناشیر احکام دنیا از حریر شعاع مهر و ظلام شب صورت و ماده لیقه مرکب آرد[4] ، و دست دایهٔ جمال بکف الخضیب شفق وناخن هلال پشت فلک احرب خارد ، مناشیر قدر و قضا بر وفق مرام و رضای اصحاب فضایل باد ، مهر سپهر محامد و مکارم ، صدر صدور لا یخافون لومة لائم ، تمیمه وشاح دین و دولت ، یتیمهٔ قلادهٔ ملک و ملت ، واسطهٔ عقد صدور ، فاتح[5] عقد مشکلات امور ، بیت —

سواد دانش دانش[6] که عین مردمی است
سواد کرده ملک بر بیاض دیده حور

1 The same in *BUL* and *BH* but *GI* *AH* and *HG* give عامه 2 *BH* gives عمار 3 *BH* omits this bayt 4 *GI* *BUL*, *AH* and *HG* give با و مرکب while *BH* gives ، in place of آرد 5 *GI* omits عقد 4 *GI* *BUL* *AH* and *HG* give سواد دانش و آتش while *BH* gives صفات کامل آتش

و همور عنجۀ نتیجۀ افکار اسرار سگفته اسب و دیگ هوا و هوس ایسان نآسں حقد تمام نه یخته ـ و ایں محب یقیں میداند که آنچه دریںوقب حاطر سریف آصحاب را صلاح نموده است بی سبهه عیں نحاح اسب و سک نیسب که خروح از دایرۀ صواب مستلرم خطاب و عتاب ـ اکنون آصحاب این محب را بر سر کوی وفا مقیم دانند[1] و بر جادۀ صفا و احلاص مستقیم ـ زیادب بر ایں انلق قلم در میدان بیان غم و الم نتاحب و نه انموذحی از آن اکتفا نمود ـ همواره درر مرام در سلک حصول منتظم باد و حراحب سان لسان عداه بمرهم مرحمب حی مستعان ملتئم ـ

---

(۷۰)

حواب مکتوب کتب الی حدمه واحد مں افاضل ارباب صحبته

کواکب احوال که ار غیاهب سطور مقال نموده بودند و حواهر رواهر وداد که ار حرانۀ عامرۀ فواد برطبق ورق موضوع فرموده ، سبب ارالب ظلام کروب و موجب تحلیۀ حال مسرت قلوب آمد ـ وچون دیاجیر هجران بطلوع سهای تقریر و بیان عیر منحلی اسب و معدۀ وسعۀ [2] حروف ار نوالۀ حوان شوق دل شعوف ممتلی ، حصول فواید جلیله در دسر عبارب حریله ندید ، لاحرم پای براعب ار ساحب عرص ایں بضاعب در دامں قناعب کسید[3] ـ بیسیر ملاقاب نا سمول حصول مامولاب در بهترین اوقاب مرزوق باد ـ بر ضمیر حبیر روسں باد که حمول هموم ، که از فساد حساد معلوم [4] بر دوش هوش دل محموم موضوع میںمود و اندوه قلب انصار و اعوان و ناحیر لشکر اسعد حان و منع نامردی حضرب سلطان، حلد الله سلطنته الی آحر الرمان، علاوۀ آن بود ، شرح آن ار حیطۀ تقریر لسان و تحریر بیان بیرونسب

سعر :— و انعب حلق الله مں راد همه
و قصر عما تشتهی النفس و حده

و مقصود فرقۀ فسده و منازل رمرۀ حسده آن بود که حماعب مسلمانان ، که در حریرۀ گووه ار علۀ کفار حیران بودند ، به سهام انتقام کفرۀ ملاعیں شهید گردند و محوم ناموس ایں فقیر را [5] در مغرب حمول ناپدید کسد [6] ـ اما بعون الله و حسن توفیقه صورب فتح و ظفر در آئینۀ رمان ظاهر شد و صاحبان سلعۀ فساد در تیر نارار

1. The same in *BH* and *AH*, but *GY*, *BUL* and *HG* give داند 2. *BH* gives معده سیعه 3. The same in *BUL, BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give کشیده
4. The same in *GY, BUL* and *HG*, but *BH* gives افساد , while *AH* omits حساد.
5. The same in *BUL, BH* and *AH*, but *GY* and *HG* omit را 6. *AH* gives کشتند

محامد مآب طاہر مطاف کمال صعدر مصاف مجد و اقبال ؛ فہرست کتاب فکر و حدس ، ماری صحیفۂ دوم از صفحه امس ، جامع فنون فضایل ، مرآت جمال حسن شمایل ،

شعر — تقول[1] لسان الدهر مدحک دائما
ولکنه فوق الذی هو قایل

لا زال خطیب اللسان علی سایر الاسنان ذاکرا بشانه [2] و امام العلم فی محارب حروف الکلم ساجدا ببدعانه ، مرسل بود ، در حال احسن مجال ازین سمت وصول یافت ـ و از مطالعۂ سطور آن جهره وفور محبت سطور آمد و عمل و فصول سلیمان احابت مامول ، که نور محبت و تفاوت از جبهه اخلاص و صفاوت آن مسهود نظر اهل شهود باشد، مواجهه و معابله افتاد ـ بر خاطر خطیر و ضمیر منیر مخفی نماند که تمام احوال، که در سلک مقال کسسته بودند ، بیان واقع و برهان ساطع است اما نعس داسد که آنچه واقع‌شده است بافساد بعضی از مستعلمان[3] جناب مسندعالی ، ادام الله تعالی مدی‌الایام واللیالی ، شایع کسسه است ـ وازین محبت حسب باطن وظاهر غیر از محبت هیچ ظاهر نه سده ـ و غالب ظن بل یقین آست که این سعی نزد جناب مسندعالی مستغنی از بیان و برهان است ـ وچون این محبت از اول تا آخر نفع جانی و عرضی و مالی مسند عالی را نفع خود سداست و مضرت جانی و عرضی مالی ایشان را مضرت جانی و عرضی و مالی خود و از صحیفه جان ایشان بسخن مردم دوستان خلاف این معنی ستلو میسد حتی که از صفایح احوال و اقوال ایشان عس این صورت معرو[4] میگست تا از جانس محسب ظاهر ماده ایتلاف به اختلاف انجامید ـ اما هنوز حروف وداد ایشان بر لوح دل مرقوم است و رنگ حقد و رنجش از آیینه ییسں معدوم ـ بیت —

وفا کنیم و نه رنجیم اگر جفا بینیم
که در طریقت ما کافریست رنجیدن

و این محب میداند که اتحاد طرفین سبب نفع بسیار و موجب فلع اسرار است و مستلزم استعلای لوای محبت [5] جانبین ـ و خلاف این معنی علت هزار هزار سار و شین ـ بیت —

درخت دوستی بنشان که کام دل بار آرد
نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد

1 *GY* and *HG* give تقول 2. The same in *GY* *BH* and *HG* but *BUL* and *AH* give اکر بسانه and ذاکر اسانه respectively 3 The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give مطلبان *HG* also gives الساد in place of الفا 4 *BH* gives معرد 5 The same in *BH* but *GY*, *BUL* *AH* and *HG* omit محبت *BUL* gives اسعلای و لوای in place of اسلای لوای

پردۂ صنع و ابداع محسوس است و رخسارۂ بال برومال صبح مجح و دست سهر اقبال ار عروض تراکم عمار ملال محروس ـ و جون مطلوب کلی حاطر دردمند و محبوب اصلی باطن مستمدآنست که درساحت حیات قبل ار وصول برید ممات چہرۂ مخدرۂ مقصود را در آئینۂ وحود مسہود بیند و گل وصال ارساخسار حالس بدست دیدۂ وجد و حال بچیند ـ نظم :-

هر ربانی که نه ذکر دو کند[1] گویا نیست
ناظری را که تو مسطور نۂ بینا نیست
باد پر حاک بجای حرد آن کاسۂ سر
که ر حمخانۂ عشق تو درو صہبا نیست

سابرین میخواهد که محمروار پای همت در دامن قناعت کشیده دارد و جیب همت دل بدست حرص و آر ، که مقتضی آب و گل است ، مقید نگدارد ـ هرچند دریں آررو رور دست می‌آرد و دیجور ست را نور روزمقرون میدارد ، دست آمال در کنگرۂ کاح اتصال نمیرسد و عیاهب انتطار نکواکب دیدار مزین نمیسود ـ و بدین سب صدای صراح و نکا و تاوه و استکا درطاق قبۂ حصرا پیچاںست و دست تاسف برسینه ربان، و علم آه برسطح سارسان، و بدین طبل و علم والی ولایت درد و غم و حاکم حوالی سور و ندم ـ بیت :-

که دارد ایجچیں عیشی که درعسق تو من دارم
شرا بم حون ، کبابم دل ، ندیمم درد ، و نقلم غم

و چون صور نفاصل امور در آئینۂ سطور مکتوب و منظور بود ، نکرار آن محمود نمود ـ توقع[2] که در مطان احاب بدعای مرحوالاصابت امداد نماید[3] و زنگ اندوه بمصقل قلم فرح سکوه ار مرآت حاطر نزدایند ـ همیشه در کنف حفظ الہی محفوظ باسد[4] ـ

---

(۲۹)

جواب مکتوب کتب الی حضرته الوریرالکبیر المخاطب بنظام الملک ادام الله تعالی

در درج افصاح و مہر برج اوراح، و آئینۂ انوار کمشکوة فیها مصباح، که از جناب

---

1. *HG* omits تو 2 *BH* gives توقیع 3 *BH* gives نماید
4. The same in *GY* and *HG*, but *BUL*, *BH* and *AH* give باد .

بدوير سبه [1] صغير و کبير و ديده برنا و پير را مجروح ساخته يعني مهد کامل عفت، قلاده گردن رافت، ستر وافر عصمت، آفتاب آسمان عظمت، مخدومهٔ جهان، طيب الله براها و جعل الجنة مثواها، از سراى فانى بعالم باقى انتقال نموده است و خطاب مستطاب ارجعى الى ربک راضية مرضية را بسمع قبول و رضا شنوده و جمعيت عالم حيروب را بر بعرقه فرقه ناسوت سوده ـ نظم —

سواتر قطرات مطر رحمت حق [2]
بر سر روضه جنت صفتش باران باد
در ترازوى عمل درهم احسان ورا
بر نقود حسنات دوجهان رجحان باد [3]

از وصول اين خبر موحش و حصول اين اثر مدهش خورشيد مسرت و مرام در غمام و آلام متوارى گشت و سيوع دموع از منابع عيون مانند نهر جيحون جارى ـ

نظم — صبح اين خبر ز نوحه مرغ سحر شنيد
از سينه گرم زد نفس سرد و آه کرد
چندان گريست مردم ازين غم که چون سحاب
آخر بر آب ديده مردم سياه [4] کرد

مامول از حضرت واهب المسئول آنست که اجر جزيل و صبر جميل موهبت نمايد و بر جمين روح پر فتوح آن معفوره مغفوره سحاب رحمت و کرامت منصب فرمايد ـ چون ضمير منير خورشيد مثال منور معالم احاديث و آيات است و ذات ملکى ملکات مهبط انوار کمال صفات، بتاکيد قرار و اصطبار و تعازى منع هموم از ساحت خاطر انوار محتاج نباشد ـ همواره آئينه خاطر فيض مظاهر از زنگ ملال خلى باد و صحايف اعمال به اساطر حسنات لازمة الاحلال محلى ـ بالانبياء والاولياء سلام الله وصلوته عليهم بلا انتها ـ

---

(۶۸)

نسخة رقعة کتبها الى جناب العالى ملک عميد الملک بمکه المشرفة [5]

الحمد لله المتعال، که به اختصاص عنايت الهى و اخلاص دعاى اصحاب فضائل دستگاهى، چهره مخدر حسن اوضاع بر وفق مسعى دل ملتاع از تتق سرا

---

1 *HG* gives تدوير سينه = The same in *BH* but *GY* *BUL*, *AH* and *HG* give نصب و قتل 3 *HG* gives دوجهان 4 *GY* and *HG* give شا 5 The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *BH* give ما کتب الى جناب بن الفيه قاد الله دولته while *AH* gives نسخة مکتوب کتب الى جناب العالى عبدالملک بمکه المشرفه

سال حضرت تحت فلک رفعت را به لسکر [1] بیرون آورده اند ، این محب را حرام حرم بر سمند عزم بستن و بر سبیل تعجیل به لشکر سلطان پیوستن بر مقتضای سغرای لا یخافون لومه لایم [2] بحسب عقل واجب و لازم است تا ثمرهٔ سجرهٔ تدابیر جهال و نتیجهٔ مقدمات کلام اردال بعین الیقین آنحضرت را مشهود آید و تلل مقال در جیمن مقتضی حال بدین بیت تعرد نماید [3] بیت :—

گر ارکوه برسی بیابی جواب
که ساح خطا بار بارد صواب

اگرچه درین حین ار قبول کلام فسده و انقیاد آرای مرده انگست حسرت بدندان بیرت دارند اما هنور امکان وقوع خیال آن طایفه بر لوح بال می‌نگارند و سراب بقیعه و سراب خدیعهٔ اردال را عین زلال می‌پندارند و عنقریب محقق خواهد شد که ارهار نصایح جهله [4] کروضة ی مزبلة لائق نظارهٔ نظر سملله است نه فراخور جیمن تدابیر و آرا به سراوار سطرهٔ ایوان فکرت و نهی ـ [5] میباید که جیمن احمار سلامتی دات محامد صفات ار مجاری خطوط و سر چشمهٔ دوات منحصر دارند و صوامع مجامع مودت بربانهٔ سمع قلم نور افرور منور ـ همواره تمسیب حمیع سهام بر وفق مرام میسر باد بالنبی و آله الا مجاد ـ

---

(٦٧)

نسخه مکتوب کتب من لسان السلطان الاعظم الاکرم محمد شاه البهمی الی السلطان الاعظم الاکرم محمود [6] شاه الگجراتی ـ خلداللہ ملکہا ـ

الحمد للہ الاحد الصمد الدی لم یلد ولم یولد ـ والصلوه و السلام علی نبیه و حبیبه محمد و علی آله و صحبه الافضل الامجد ـ بعد ار ابلاغ انواع تحیات وردیه المعجات [7] ، که از نسایم اخلاص و صفای آن فوایح اختصاص وفا بمسام کروبیان عالم قدس واصل باشد ، و ارسال اصناف تسلیمات سمسیه الانارات ، که ار کمال صداقتش تنویر صوامع مجامع سهرستان انس حاصل آید ، بر ضمیر منیر هویدا باد که دریوقت چنین محقق گشت که نازلهٔ هایله و حادثهٔ مسکله از آسمان قضا و قدر برساحت اقالیم دسر نازل گسته است و تیر تاثیر ار سست تقدیر و قوس فلک

1 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give عتم 2 *HG* gives لام
2. *GY* gives نمایند 3 *BH* gives جمله 4. *HG* gives فکرت دهی
5. *AH* gives مجد 6 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* gives
دعوات و ردية السبات

و بر آل کرام او ، که هریک واسطه جواهر زواهر عقد وجود اند ، و اصحاب عظامش ، که هر فردی از ایشان مصدر مصاف و الرکع السجود ، و اصل ـ بعد هذا برضمیر منیر قضا ناثر هویدا باد که بوصول کتاب محبت مواد ، که نور حدقه وداد و نور حدقه اتحاد بود ، موائل صنوف بهجت و سرور و رواحل صروف فرحت و حضور در ساحت دل ، که مخیگاه مملکت آب و گل است ، نازل گشت ـ و چون اسباب یگانگی باسرها مجتمع است و آثار بیگانگی بهاسها مرتفع ، و مواصلت جوانب کرام و مصادقت سلاطین اسلام ممدوح لسان خاص و عام و محبوب قلوب جمیع انام ، و مسالک و سبل مخالصت بارسال رسل مسلوک گردانیدن و نقود مصافات بسکه مخاطبات و مکاتبات مسکوک داشتن از لوازم وداد و شرائط اتحاد ، بنابرین زین الافاضل فی الزمان قاضی عمان را ، دام عزه ، فرستاده آمد ـ و آنچه صلاح اهل اسلام و متضمن رفاغ حال انام است بقاضی مذکور پیغام کرده شده است ـ سمع رضا اصغا فرمایند ـ و شرط کمال وداد و رکن بنیان اتحاد آن است که ظلام بعد مسافت را بنور ارسال کتب [1] موصوف الشرافت منور گردانند و جمن شعار و دثار بوصول نسیم اخبار سلامتی ذات ملکی آثار معطر دارند ـ زیاده برین چهره اتحاد را به خال و خط نقط و خط نیاراست و مخدره عبارت محلی و حلل ابهام و استعارت نه پیراست ـ همواره استقامت حسام صداقت و التیام نطاق و اوتاد صفا و وفا مستدام باد و انتظام درر و لآلی مواخات [2] در سلک بقا و دوام و استحکام بنیان موالات و وداد کارم ذات العباد ـ بالنبی و آله الامجاد و صحبه الاتحاد ـ

---

(۶۶)

جواب مکتوب کتب الی جناب واحد من الافاضل اصحابه

کواکب ثواقب معانی ، که از غیاهب خطوط طغرای طالع فرموده بودند و صور احوال در آیینهٔ مثال باحسن جمال بار نموده ، از آفتاب ، که نهال بوستان محبت و هلال آسمان مروت است ، هیچ غروب ننمود ـ و مهر وداد از افق ازدیاد ظاهر گشت و برجیس ناموس اتحاد از مشرق فؤاد باهر ـ بر ضمیر منیر مخفی نماند که اسد جناب است که بعنایت بی نهایت حضرت باری جمیع مهام بر وفق رضا جاری باشد ـ و درین وقت این محب با بعضی از عساکر برسر قلعهٔ گووه منتظر استاده است ـ و بواقی لشکر [3] را با اسعد خان در ولایت گووه فرستاده ـ و چون جماعت افساد بمساعدت درین

---

1 The same in GI and HG but BUL, BH and AH give کتاب ‖ 2 The same in BH but GI, BUL, AH and HG give موالات ‖ 3 GI, AH and HG give عساکر

و بیسیر طی مسافت دیار و عدم مخالفت بحار بتوفیق حضرت کردگار وبواسطهٔ حصول اسباب ، که تجاران ماهر و جهازات متواتر اند ، امر یسب ظاهر و لوازم سفر از غلام و نفر مرتب و حاضر ، و چون عزیمت حرم معظم در خاطر اشرف مصمم است و شعلهٔ التیاع فقرای این بقاع از غایت اشتهای کنار علی علم ، رجا واثق است که صوامع سطلمهٔ این اصقاع و ارباع بالتاع انوار قدوم آن خورشید شعاع منور آید ونو عروس مرام این مجروح سهام آلام بر منصهٔ حصول حلوه نماید - بیت :—

امید سد چو عشق مرا کرد دل خراب
کاندر خزانهٔ دل من تابد آفتاب

بیس ازین عنان اقلام بر سقف سطح کلام تار حروف الحاح و ابرام نه تنید و جریان قلم مرتاض در صحن ساحت بیاض و فضای عرض احوال و اغراض سبب عروض اعتراض دید - همواره حصول حج مبرور در نامهٔ اعمال آن سعادت مال مسطور باد[1] و روی زرد و التماس دل پر سور و درد سطر قبول آن عایت مامول ملحوظ نظر و منظور - بالشفیع المشفع یوم المحشر و النشور -

---

(۶۵)

نسخه مکتوب کتب من لسان السلطان الاعظم محمد شاه البهمی الی السلطان العادل حسین شاه الجونپوری غیر ذکر الکاتب و المکتوب الیه -

حمد و سپاس شدید[2] الاساس ، که عروج مرغ لسان بر شرفات ایوان بیانش عین خیال است و وصول برید افهام و ادهان بسرحد شرح و بسط آن محض محال ، نثار بارگاه بادشاه بی مثل و بدل ، که پیش طاق درگاه جلالش ازل است وتتق سرا پردهٔ عظمت و کمالش لم یزل ، و مفتاح احسان بی پایانش فتاح معالق امل ، و مصباح عنایت مطالب ملل و نحل - و درود خارج الحد و القیاس ، و صلوات تامات بیرون دایرهٔ ادراک اناس ، ایثار مرقد پاک آنحضرت ، که کلاه علو جاهش سرین به دره التاج لولاک است و غبار و دخان ساحت ساحت مطبخ احسانش فرش ارض و سقف افلاک ، لمولفه :—

کاف کمال اوست دوات دوات کون
ور نی سواد هستی کونین از کجاست

---

1 *GY* and *HG* omit باد 2 *GY* and *HG* give شداید .

خاطر و محسوس حواس باطن و ظاهر آمد ـ سعر —

کتابک وافی[1] بعد طول تطلعی
وهیج سوما کامنا بین اضلعی
فکان[2] مکان العین من قرط عرة
وحل محل الروح من حسن موقع

و از ملاحظهٔ صاحب رخسار غوانی معانی در ملاحت هندی جهرگان خطوط سیاه آن
رایت آثار و آیة لهم اللیل نسلخ منه النهار سطور نظر اولو الابصار آمد ـ سعر —

سطور سواد فی بیاض کانها
خطوط غوال فی خدود غوانی

اما دل ناتوان در فضای عشق آن کمال جمال جنان حیرانست که پروای لیقه دوات
مرکب خیوط[3] شعاع سپهر و مداد سب ندارد ، زیرا که توام قطار حروف اقوال او
احمال اثقال شوق بال در منازل مخارج سست و لنگ است و عیون الفاظ و کلمات از
مشاهده جمال ما هو المقصود بالذات چون چشم خفاش از رویت آفتاب کور و مانند
حوصلهٔ اوباش سخت تنگ ـ بیت لمولفه —

وظرف حرف پیروست و ازطاق فلک افزون[4]
کنور درد و غم کان نیست الا در دل محزون

و براهین عقلی[5] در حصول مقاصد اصلی بنظر دون عین خطا و سهو مینماید و
نقوش علوم رسمی از پیش طاق دل[6] سموم باران[7] دموع بالکلیه محو ـ بیت —

من هرچه خوانده ام همه از یاد من برفت
الا حدیث دوست که تکرار میکنم

ساترین توقع و التماس از آن ذات ملکی اساس آنست که بهر سبل فی نزور زرور
سویف و تعلل عزم کعبهٔ خلیل[8] حرم فرمایند و بصر بصیرت این مجروح تیغ
فرقت را بکحل الجواهر وصال آن اکمل مظاهر روشن گردانند ـ بیت —

مردم چشمی ، و بی‌مردم ندارد خانه نور
مردمی فرمای و روشن کن سرای چشم من

1 *GY* and *HG* give وال 2 *GY* *BUL* and *HG* give وکان while *AH* کان 3 *GY* and *HG* omit خیوط 4 *BUL*, *BH* and *AH* give وظرف حرف افزو ست و ازطاق فلک افزون 5 *BH* gives عقل 6 *BH* omits دل
7 *BUL* gives باران 8 The same in *GY* and *HG* but *BUL* *BH* and *AH* give خلیل

حصول ما سول است ـ بیت :—

دیدن روی رهیبان سام حرمان گفته اند
طلعت تو صبح اسد است وین حود روس است

اگر سواد عرصهٔ[1] این بلاد برمقتضی فحوای النور فی السواد سور حضور موفور السرور مسرف گردانند وار درج دراوسان خویس آدان حان اهل هجران بلالی متلالی بیان مسنف فرمایند و حاعت طلب نصاعت را، که در معرض اضاعت اند، ازحضیص صلالت و عوایت برح اوج هدایت رسانند، فرطهٔ گوس بو عروس فقرا معادق عروس مقصود مسود و گرد نقصان گرد ادیال کمال آن مهر سپهر اقبال نمیگردد ـ

بیت :— چه ریان دارد اگر ربو حورسید رحب
سب اندوه من حسته بایان آرد

واز اینجا با حاعت معتقدان جانی متوجه کعبهٔ اس و امانی سوند با هلال آمال از انر نطر آن[2] آفتاب آسمان کمال بدر لیله القدر وصال گردد و حگر سوحتگان بادیهٔ هجر و ملال سر حسمهٔ رلال بلاقی و اتصال رسد ـ بیت :—

ای رلالی[3] که حیات همه عالم از ست
چه سود گر سر تسنه بلاب گذری

ومدتیست که نوباوهٔ التماس این دولت و اقبال، که بهترین میوهٔ نهال آمال بالست،[4] بر اطباق سطور در آن مجلس فایض النور مهدی است و نطر التفات در آن نمی اندارند و حان ولهان[5] را در بوتهٔ انتطار نار فراق میگدازند ـ سعر :—

لاوحق الحصوع عند التلاقی
ما حری من یحب ان لا یحب[6]

بیت :— افتادهٔ تو شد دلم ای دوست دستگیر
در پای ممگسس که چنین دل کم اوفتد

و کتاب مرقوم، بل سحاب مرکوم، که بدین معتقد متعطس البال ابلاع و ارسال فرموده بودند، ار وفور فیضان آن باران بهار احسان[7] بر کست رار حنان متانر و متقاطر گست و ظهور انوار فانطر الی آثار رحمه الله کیف یحی الارض مسهود دیدهٔ

---

1 *BUL* gives عریصه 2 *HG* omits نطر 3 The same in *BUL*, *AH* and *HG*, but *GY* and *BH* give رلال 4 *BUL*, *BH* and *AH* omit آمال 5 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give نهاد 6 The same in *BUL* and *AH*, but *BH* gives ماحری من یحب اولا یحب لاحق الحصوع عندالتلاق while *GY* and *HG* give ماحراء 7 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give باران بهاران احسان

[1] این دعائیست که بر اوج فلک بارفته
کردش قبص الهی قبول استمال

بعد از عرض لوازم شوق و دعا بر ضمیر منیر مهر سما، که محسود روشنان قصر سماست[2]، اعلام و انها میرود که از لوازم مکارم اهل راز عادت[3] سوختگان کوی طلب و نیاز است تا باشد که یمن قدوم[4] مسیح دم ایشان از حضیض تفرقه و حصول باوج فلک قبول رسد و بوسیت بال شان[5] از قعر چاه احلال بقصر جاه وجلال پیوندد - بیت —

ای زلال خضر بیش خاک پایت داده جان
رحمتی کن بر درون تشنه مخرور ما

ویقین است که اطلاق جناب بی مشاهده جمال مهر سمات آن پادشاه تحت معرفت ذات و صفات اسمیست بی مسمی، و حمل عمر بی دم کرم اهل همم کسرات بقیعة تحسبه الظمآن ماء - بیت —

باشد که آن صبا نورد کز نسیم او
گردد سیاه کرمش کارسار ما

و طایر روان درصفهٔ صدر و قفه دل بی وصال آن ملک سهایل مانند هاروت و ماروت در چه ش چاه بابل است - لمولفه —

دل با جمال روی محراب قبلهٔ جان
تن بی وصال کویت جابراست[6] چاه بابل

وار وارد وصادر و حاضر و مسافر مسموع است که مصباح عزم بیت الحرام در زجاجه خاطر لحه مقاطر موضوعست و حال آنکه درین جانب بسی از اهل شوق و ادب‌اند که برلوح دل و صفحه جان جز نقش طلب ندارند و در زمین دل و تخم همت جز تخم بروسند محبت نمی کارند - رباعی —

زان روی که عشق از دو جهان حاصل ماست
گوئی گل ما ز عشق و عشق ازگل ماست
از کثرت عشق فرق می توان کرد
کاندر دل ماست دوست یا خود دل ماست

اما در طی بوادی سلوک عروض طلاب تشنه و سکوک مانع شرف وصول و عایق

---

1 The same in GY but BUL BH AH and HG give دین 2 HG gives آسماست 3 BUL gives اهل راز عبادت 4 The same in GY and HG but, BUL, BH and AH give قدم 5 GY and HG give یوسف ایشان 6 The same in GY BUL AH and HG but BH omits است

مساهدهٔ دیدار آن خلاصهٔ ادوار ، نتیجهٔ مقدم و تالی لیل و نهار ، گنجور کمور خرایں رار ، قافله سالار رواقفان رموز حقیقت و مجاز ، دره التاح دریای عرفان ، ثمرهٔ نهال احلال علمه البیان ، مهر سپهر عالم کونی و امکانی[1] ، سهماز بلند پرواز فضای لامکانی ،[2]

سعر :— معنی العلالک[3] والدعاوی للوری
سور الهربر و لیمة السرحان

بیت :— اگرنه جوهر دات تو بودی علت تکوین
بهم هرگز نه دادی دست ترکیب هیولانی

هوالدی اوصل قوافل القلوب بمساهده کعبه جماله مأربهم و فحر نعصا البراع ینابیع الابداع لیعلم کل اناس مسربهم[4] ، لازالت عرصه العالم منوره بشمس بقائه ، وعیون معتقدیه قریرة[5] بجمال لقائه ، در اقرب مدت میسر سازد و احساد عوایق و موانع ایام ناسس سوق این دل مستهام نگدارد[6] ۔ بیت :—

این درد جگر سوز بدرمان رسد آخر
وین راه خطرناک بپایان رسد آخر

محب معتقد ، که علم ولای آن وحید زمان از مصاف مکان تا مطاف لامکان بردوش جان دارد ، در صفحهٔ سینه و صحیفهٔ فواد بدست استاد دبیرستان حسن اعتقاد رقم اخلاص وداد آن سرور کارخانهٔ ایجاد می نگارد ۔

بیت :— نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست
چکنم حرف دگر یاد نه داد استادم

شعر :— و لو حطرت[7] لی فی سواک اراده
علی حاطری سهوا[8] قصیت بردتی

صنوف سلام و دعا و الوف تحیت و ثنا ، که از التماع حسن صفاوت و نورش عرق انفعال از چهرهٔ حور جاری باشد واز انوار ازهار[9] اخلاص باطنش کواکب فلک ثانی در غیاهب معارب متواری ، از ابتدای طومار بیاض نهار تا انتهای ساشیر سب تار از سر منزل دل سعوف بر ستام[10] قطار حروف تا سرحد زبان و از آنجا بمسامع مجامع کروبیان آسمان میر ساند ۔ بیت :—

---

1. The same in *BUL*, *BH* and *HG*, but *GY* gives عالم کون و امکانی , while *AH* reads عالم کونی و امکان 2 *BH* gives لامکان 3 The same in *GY*, *BH* and *HG*, but *BUL* and *AH* give معنی الولا 4 *AH* gives مثار بهم 5 The same in *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give فریدة , while *BUL* gives قرین 6 The same in *BH*, *BUL* and *AH*, but *GY* and *HG* give گدارد 7 *BH* gives حصرت 8 The same in *GY* and *HG*, but *BUL*, *BH* and *AH* give یوما 9 *BH* gives انوار آثار ازهار 10 The same in *GY* and *HG*, but *BUL*, *B* - and *AH* give سام .

ویانه ابر گہر [1] بار درمیان کمش
که بهر نظم مصالح و روی لطف بار[2]
ولیک سهر ابوب گرفت حب دلم
که دست حس سعارس ز دل ساه مدار

زیاده بریں غوانی معانی غریب [3] علی الغاظ و حلل برا کسب بیاراست ، و حمام کلام به اطناب اطناب[4] و اوتاد تجنیس و ایهام به پیراست ۔ همیشه ، تا عطاس[5] رعد و ابتسام برق و نوبای صبح از دهن افق سرق محسوس حواس است ، بنیان سلطنت و جاش حون قبه سما مرصوص الاساس ، و معمر فلک جاهش با محدب فلک اعلی مماس باد ۔ بمحمد و آله الامجاد و صحبه الاعجاد ۔

---

(۶۴)

حواب مکتوب کتب الی جنابه المولوی الفاضل النامی عبدالرحمن الجامی
ابدالله تعالی ظلال ارشاده الی یوم الدین

لمولفه — حواست خرد ولی نشد گوهر عشق را صدف
تیر هوای دوست را سینه جان ما هدف

عقل پیر ، که مستند الیه احکام عالم و محکوم علیه تکالیف بنی آدم است ، میخواست با ظلام آیینه دل مشتاق ، که از تراکم و تلاطم دموع فراق نامی است ، بمصقل هلال سواعد وصال مجلاتی سازد ، و حمه قوام و اقتدار جان بیقرار بجهاد ارشاد سکون و اصطبار و اطناب اسباب واطناب خطاب تا م دارد ، اما سدت صرصر شوق دل مدهوش به آن حوش و خروش دارد که باروی وعد و نیروی وعید را طاقت سارات بتواند بود[6] و یا قوت صبر و همت و قدرت بسط کلمه محارات بآن تواند نمود ۔ شعر —

قصبی فی الهوی والله مشکلة
ما الفکر ماالرای ما التدبیر ماالعمل [7]

لاجرم بعد از انقطاع اسباب توسل دست رجا بدامن توکل استوار ساخته که ابرد بر دوام ، که دستگیر سوختگان هاویهٔ غرام و دلیل گم شدگان بادیه اوهام است،

---

1 *BUL* omits گہربار 2 *BUL* puts شان 3 The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GI* gives غرب while *HG* gives غرائب 4 The same in *AH* and *HG* but *GI* and *BH* give اطناب خطاب while *BUL* reads باسباب اطناب
5 *AH* gives عطاسه 6 *BH* gives طاقت مبارات آن 7 *AH* gives ماالعمل

فرمایند - امید است که نهال رجا در چمن التجا برومند آید، و پایهٔ مراتبش
در نظر سکان مشارق و مغارب بلند - لمؤلفه :-

اسعد و سعد اصغر و اکبر شود یقین
گر یابد از تو یک نظر تربیت زحل

و در اقتناص کنوز محامد و اقتراض نفائس صفات اماجد منازل و معاقل والا گردد
و در اصطیاد تذرو مراد بدست تربیت آن جمشید نژاد مساعی و مساکن اجداد

شعر :- هو التابع التالی اباه کما تلا
ابوه اباه مخلصا بعد مخلص

و غایت توقع و نهایت تطلع آنست که در حالت حیات و ممات و تزلزل و ثبات
طهارت خدمت خدام پاک بین به بواعث حادثی بعضی از حمات اہل نگرداند و
رقاب رتبت چاکران لازم الحرمت از حوادث زواجر مرحمت عاملی ندارند،
چه اخلاص خدام با سلاطین عالیمقام نسبتی است که افضل انساب است، و سعی که
اوصل اسباب و موجب نور روز حساب - بیت :-

خلق چون روز جزا نامهٔ اعمال آرند
رقم مهر تو بر صفحهٔ جان ما را بس

و یقین دانند که ظهور کمال عنایت و التفات با خادمان مخلص بعد از وفاتست،
زیرا که زمان تظاهر و تکاثر عداوتست و هنگام تراکم و تزاحم ذوات شیاطین
صفات، بنابرین اگر در آن حین عارض مطیر مرحمت و احسان ترحیب امانی اولاد
این بندهٔ جانی باران گرداند، ذکر مفاخر و مآثر آن حضرت ورد زبان اصاغر و اکابر
خواهد بود - بیت :-

بگذاشته ام خدمت دیرینه بمیرند
اورا بخدا و بخداوند سپردم

واگرچه سفارش سکان سطح تراب بتاب آفتاب و سحاب وهاب نوشتن سمت کار
لجاجت و حرف کارخانهٔ سماجت است، اما علاقهٔ عطوفت پدر فرزندی زاید بر قوت
بازوی درایت و خرد بندی است - نظم :-

طریق نیست سفارش بآسمان کردن
که سایه بر سر سکان ربع مسکون دار[1]

1. *BH* gives دارد

بیت — آفتاب اندر بدخشان لعل سازد سنگ را
حر بخاموشی چه گوید سنگ عذر آفتاب

و بعنایت بی غایت حضرت عزت صرف عنان عزیمت بنده و اولاد بعز آن آستان فلک رفعت بحسب عمل مقدور[1] است و جلوه طاوس جان حز در آن حضرت جنت نشان از روی عرف محظور[2] ـ شعر —

الیک و الا لا تشد الرکائب[3]
و منک و الا لا تنال الرغائب
و فیک و الا فالرجاء مضیع
و عنک و الا فالمحدث کاذب

بیت — فیض هزار کوثر و زان ابر قطره
برگ[4] هزار طوبی وزان باغ تک گیاه

و بر تمام بادی و حاضر و مقیم و مسافر واضح و ظاهر است که سیلاب سحاب تربیت والد و جد آنحضرت در مجاری احوال بنده بچه طریق جاری بوده است و ظلام حسد کرام و لوم لئام از آفتاب عنایت[5] و اهتمام شان چگونه متواری ، و هر گز[6] انوار مکارم و مراحم تمام تمامت[7] اصاغر و اعاظم محجوب نبوده و خلعت حرمت ارفامت رتبت بعرض هر نا کس و کس مسلوب نفرموده ـ و الحمد لله که آنحضرت فریدون منقبت خلف آن سلف است ، و در فرید و گوهر وحید آن کان کرم و دریای شرف ـ نظم —

حدث رقم غم ز دلم پاک بشست
لطف پدرت شکستگی کرده[8] درست
ای بر تو قبای سلطنت آمده چست
جان تا چه کسی که نوبت دولت تست

اگر بطریق آبا و اجداد از التفات سپهر آیات هلال جان فرزند مذکور را بدر فلک ناموس گردانند و عارض عرصس[9] از چنگال منال هر بنسگال عروس ، و در سلک خادمان جانی مسلک دانسته نقد وجود او را در بوته تربیت و سعقت مسک

1 *AH* gives مقدور 2. *AH* gives محوه 3 *HG* gives زالرکاب *BUL* however omits the first three hemistiches. 4 *BUL* gives رکی 5 *GY* and *HG* give عناب 6 *BH* gives مرکر 7 The same in *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give عاسب while *BUL* omits تمام 8 *BH* gives کر 9 The same in *GY* *BUL* *BH* and *AH* but *HG* gives عرضش

وصال جسمانی قاصراست و مرغ حیات پیش ار فوز سعادت ملاقات از قفس[1] جهات طایر - بیت :—

زآستان تو اجل کرد [2] مرا سرگردان
وقت مردن سر بیمار ز بالین گردد

بنابرین بعد از تدبیر و تامل و تمسک بدامن توکل فرزند عبدالله را بطریق بدل بعض از کل بملازمت آستان آسمان نشان فرستاده آمد تا دران حضرت بدلی باشد ازین مبدل منه وکتابی منقول ازین منقول عنه [3] و اگر درکتاب منقول صورت حک و محو و نسیان و سهو برور و ظهور یابد ، واقمان اصل معنی بکرم عمیم معذور میدارند - شعر :—

بعثت الیک انبی و بالله ابه
لاخلی من النفس المقسمه فی جنبی[4]
وهل هو الا [5] نسخه انا اصلها [6]
وهل هو الا [7] کالمحرر فی الکتب
و فی نسخه السوداء ما انت عارف
من المحو والاصلاح و الحک والضرب

و بر عالم و عامی و حامل[8] و نامی چون صبح صادق و سوز عاشق لائح و واضح است که از حرمت و مال و لسکر و سال آنچه مقتضی خاطر مخلص صافی اعتقاداست و مرتضی دل تمام اقارب و اولاد ، از انعام عام سلاطین بهمن نژاد ، اکاسره اجداد این بلاد بر وجه کامل میسر و حاصل است - بیت :—

ساخ شگوفه پسه ارگوس کرد بیرون
تا سکر آل بهمن اصغا کند زقایل

لیکن لسان حال و مقال در بیان شکر احسان و افضال ایسان سحب لال است و مرغ خیال در پرواز سئیب و فرارشرح اکرام و احلال شان بی پر و بال - شعر :—

رهبت یدی بالعجز عن سکر برهم
و ما فوق سکری للسکور مزید[9]
ولو کان مما یستطاع استطعته[10]
ولکن مالا یستطاع [11] بعید

1. *BH* gives قعص 2. *BH* puts ساخت 3. *HG* gives منه 4. *HG* gives لاخلی من لنفس المقیمة فی جنبی 5. *GY* and *HG* give وهل هولا 6. *BUL* gives اصله 7. *GY* and *HG* give وهل هولا 8. *BH* gives حامی 9. *BH* gives سدید
10 The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG*, but *BH* gives ولوکان مایستطاع استطة
11. *BUL* reads. ولا کن مایستطاع بعید

باباسدکه رسه حان بور سمع لمای [1] آن آسان سور گردد و دماغ روح بال ار صهبای صبوح وصال معطر ـ بیت —

مسان سراب وصل او بسار اند
باسد که بما نیر رسد مشربهٔ

در اواحر ماه سعبان بابرکات ،که ار حصرب حلاصهٔ کاسات باح ابتهاح الشعبان سهری [2] برهانه ساهاب دارد ، طفل ملم رصیع سهاب ،که مسیح مهد دواب است ، بر طبق مقتصی حال درکتاب آمده بسمع حاطر سریف حدم سعادت بوام ، که آیسهٔ صورت مآبر حمهور و محلی حال سرابر صدور است ، معروص میدارد که حون در مراد صدف فواد در بحر اعطاف و الطاف حد آنحصرب سو ونماىافته اسب و قطره فابلیت بنده را بآفتاب احسان در کان رمان و مکان گوهر سب حراغ ساحته بابرین حمه حهان ،که برسه حان و اطناب اعصاب اسوار اسب ، اگرحه حلونگاه حال آن حاندان دولت بار فلک امدار باسد ، سکون و قرار حاب درآن سموب و جهاب عین عار اسب ، و لباس عاسی اساس بصر اگر نه مطرر باحساس جمال آن مکندر فر بود در دیده بصیرب اهل عقل و نظر محض سین و سنار ـ نظم —

ر بهر دیدن روی تو دیده میخواهم
وگرنه دیده نیاید هیچ کار مرا
اگر نه در ره عسق تو صرف گردد حان
حه حاصل اسب ازین حان بیقرار مرا

و سرط وفای عبودیب و رکنی صفای طوبب آن بود که حود را درمیسره و میمنهٔ مدام سلایک دیده مسرف مساحب وگوس هوس را حواهر اوامر دولت مظاهر مسنف ـ اما حه توان کرد که سر تدبیر پیس تیر تقدیر هیح اسب و پنجهٔ فکرت و ارادب بسر ار نیروی باروی قضا و قدر درپیچ ـ بیب —

فرسته[3] اسب برین طاق[4] لاجورد اندود
که پیس آرروی عاسمان[5] کسد دیوار

و دریوب ار مساهده کثر س و هجوم امراض سلون و تطاول لیل ونهار و عدم رمام احیار بکف اقتدار معنی و روس گسته که دست آمال وامانی ار ادراک ادیال

---

1 The same in *BUL* and *AH* but *GI* *BH* and *HG* give لقای 2 The same in *AH* but *GI* *BUL*, *BH* and *HG* give سعبان سهری This is a tradition of the Prophet. 3 *BH* gives نوسه 4 The same in *GI* *BUL* and *HG* but *BH* gives ?? , while *AH* gives ?? , 5 *BH* gives دوستان

قلم الانام فی محاریب الحروف الا لسکر احسانه وانعامه ـ رب کما جعلت سنابل عواید کرمه اوفر من ان یقاس [1] بصواع البدر والشمس ، اجعل مده طول بقائه اکثر من ان یعد بذراع الیوم والامس ، رادر کنف عنایت بی نهایت حویش مصون و مامون داراد ، و جامهٔ جاه و علائش از گریبان امروز تا دامن روز قیام ممدود گرداناد و آستین سطوت واحتشامش سرین بطراز حلود و دوام ـ بندهٔ اخلاص مخمر ، که قرص سیم خلوص و سبیکهٔ زرش از پاکی جوهر و کمال صفای پیکر رسک سمس و قمر است و بر محک تجربه و امتحان حلاصه دارالضرب قضا و قدر ، بیت :—

در حلوص مست از هست سکی تجربه کن
کس عیار زر حالص نسناسد چو محک

غرایب حدمات لایقه و رغایب تحیات سایقه ، که لمعات وجوه فایقهٔ آن رخسارهٔ انفس و آفاق را مانند حورسید در وقت اسراق روشن سازد و از غایت صفا و صفات کمند امید اصابت بر کنگرهٔ کاخ احابت اندازد ، بلبل جانش از گلس حبان بصماخ کروبیان کاخ آسمان میرساند و هرچند کمان سط کلام بیروی استعارت و ایهام و باروی کنایت و استحدام با تا گوش سعی و اهتمام میکشد ، سهام بیان شوق و عرام بر دسانه و هدف اتمام [2] نمیرسد و حناح طایر مقالت بقوت باروی طلاقت گرد شرفات شرح آن حالت نمیگردد ـ سعر :—

و لواعج البرحاء اعظم کثرة
من ان یحیط بها بلیغ حطابی
ولوازم الاشواق اکثر حمله[3]
من ان یجد یسیره بکتابی[4]

پادساه بختگاه ارل ، که بی تقدمهٔ حدمت وعمل وهاب سایلان کوی امل است ، بناوک آه قد دوتاه و سهام دعای دل مستهام عروق عوایق ایام را باسرها مقطوع گرداناد و دست بطاول زمان از سینهٔ سوحتگان آتش هجران ممنوع ـ بت :—

از هر کرانه تیر دعا کرده ام روان
باسد کزان میانه یکی کارگر شود

---

1 *AH* gives نعاس 2 The same in *GY*, *BUL* and *AH*, but *BH* gives بر شانهٔ اهداف باتمام while *HG* gives بر شانهٔ هدف احتتام 3 The same in *BUL*, *BH* and *HG*, but *AH* gives ولوازم لاشوق اکثر حملة *GY*, however, gives و لوازم الا شوق اکثر حملة 4 The same in *AH*, but *GY*, *BUL* and *HG* give من ان یحل سره کتابی , while *BH* gives من یحدیسیره بکتابی .

از احمال صوف مدحسن در مسارل عارج لنگ‌است و دیده عقل از آفتاب مناست القابش چون حسم حماس و حوصله اوباش بی نور و ننگ - بیث —

هرچه بر صفحهٔ اندیسه کسد کلک حیال
عالم قدر تو بالاتر از آن ساحته اند

و چون حال برین سوال است قدم قلم را چه قدرت اسمای طی آن فضا است و سهپر مرغ بال را چه قوت طیران هوای آن فضا - شعر —

فاسکت عجزا عن امور کثیرة
بنطقی لا تحصی و ان قلت قلت

اگر خاطر قاصر در بیان محاسن آن اکمل[1] مظاهر عاجز و قاصر آید ، عذار عذرای اعذار اورا از تعرض انگیست اعتراض محفوظ دارند و چهره اقرار عجز و اعتذارش بعین رضا ملحوظ - نظم —

بری‌غیرت هوجس سحهد از پرده غیب
تو بهر ساکه بی سوحیه جرس حکم
مددی گر بچراغی نکند آتش طور
چاره تیره‌شب وادی ایمن حکم

حضرت احد ، که پیشگاه قصر جلال و شاه نشین ایوان کمالش ازل و ابد است ، آن قیصر بحر حرم قصر عرم[2] ، و خسرو ناهید برم بهرام رزم ، سلطان آفتاب افسر برجیس نظر ، خاقان کیوان غلام ثوابت خدام[3] - لمولفه —

بیست گیلان در حور ماهت بکس چون حور حسام
گاهی از مشرق برآی وگه در مغرب خرام

جمشید سریر دین و دولت ، خورشید فلک ملک و ملت ، مهبط سهال عنایت ازل ، منصب سجال افاضت لم یزل - بیت —

ای شهسوار قدر ترا ماه و حور رکاب
وی در رکاب قدر توهفت آسمان کسل
با اسپ اگر بگرد جهان بر کشد خطی
ماند برون دایره کی فکان احل

الذی لا یذکر لسان‌الانسان[4] علی درجات سایرالعظام الا بعض اقدامه ولا یسجد

---

1. The same in *BH* but *GI* and *HG* give اکمال while *AH* gives کمال *BUL* on the other hand altogether omits the expression عاجز در بیان محاسن و قاصر آید 2. *BH* omits عزم 3. *HG* gives خدم 4. The same in *BH* but *GI*, *AH* and *HG* give لسان انسان while *BUL* gives لسان البیان (?)

اگر بنظر مهر انارب صورب عمارب درآن اطلال طاهر گردد و دست بعرض اهل زمان از دامن مضافاب آن قاصر ، و بعد اران عمام افضال و اکرام بر مرارع مرامس متقاطر و متناثر، یقین که از[1] خورشید امتنان بیکران آن حاتم نسان درهٔ خواهد بود و از ایثار محامد و مآ بر آن اکمل مظاهر قطرهٔ ـ ملتمس دیگر آنکه بماء الحیوه التفات، که مسع آن طلاب دواب اسب ، این سوختهٔ آتش انتظار را احیا فرمایند و لباس بقای[2] قوب ناطقه را بطرار اوامر شایقه محلی ، تا در اتمام[3] آن نطاق انقیاد برمیان جان معتود داشته تمسیت آن را باج نارک افتخار و صورب و مادهٔ مجد و اعتبار داند ـ ریاب درین وجوه محسنهٔ دسیه و ایهام سوک نوک اقلام ریس ساحب[4] وچهرهٔ عذرهٔ حاجاب بگلگونهٔ تکلفاب عباراب نیرداخب ـ همواره تا[5] ار امتلای قرص حوار حسنای صبح از دهن افق خاور درآیدو قوارهٔ سپهر وره هلال و کواکب ثواقب تکمه مثل بر حسب جامهٔ اطلس چرخ زیبا نماید، معدهٔ آز و نیاز از حوان نوال[6] آن بادشاه بحب حقیقب و مجار ممتلی باد و کواهل و اکتاف واقدان اطراف و اکناب بخلعب مراحم و الطاف آن مطاف کعبهٔ اعطاف متحلی ـ بمحمد النبی وعلی الولی ـ

---

(۶۳)

نسخه مکتوب کتب الی السلطان العادل علاءالسلطنه والخلافه والدین الکیلانی خلدالله سلطانه ـ

نظم :— نی عقل بسرحد کمال تو رسد
نی جان بسراجهٔ جلال تو رسد
اجزای جهان اگرهمه دیده شود
ممکن نبود که در جمال تو رسد

از فحوای نص مبین ان الله یامرکم ان تودوا الاماناب الی اهلها و از معرای فص ضمیر العاقل لایصع الاسیاء الا فی محالها[7] طاهر و پیدا و باهر و هویدا است که قلاید محامد و اطواق بقدر[8] اعناق استحقاق باید و خلعب زرین طراز مقال مقاوم قامت استیهال رجال ، بنا برین قوت ناطقه ، که صراف نقود اوصاف است و طوطی سرابستان نون و کاف ، واله و حایر اسب که چه خطاب لایق انتساب آن درگاه فلک قباب باشد و کدام القاب فراخور آن بارگاه حب جناب ، بلکه قطار حروف

---

1 BH omits از 2 HG gives لقاء 3 GY and HG give تمام 4. HG omits به 5 BH omits تا 6 BH omits نوال 7 The same in BUL and AH, but GY and HG omit الا , while BH gives علها 8 GY and HG give تقدر

وتزلزل واختلال وصورت سات وحساب وقوات ومات این بنده حقیر را در مرآت رعایت و حواسی ملحوظ ندارند بلکه علو مرتبت واجلال و سمو منقبت و کمال خویش را مطمح [1] نظر داشته قرین مذکور را بوفور اسفاق محظوظ گردانند ـ لمولفه ــ

گر نظر پرس کی دورم ز توی سهی
لیک نور مهر با دراب دارد القی

و هر چند که [2] اظهار این نوع التماس به نسبت آنحضرت حورسند اساس خارج ذات ادب و نصاب حسب است ، اما عطوفت ابوت به امر وصفی و احبارنست بلکه زلال این حال از سرچشمه اعاد در جویبار طبعت جاریست ـ لمولفه ــ

به لایق است بمهر سپهر اعلی گفت[3]
که نور دانی خود را رسا درنع مدار
و یا ببحر سخا طمع و ابر باران گفت[4]
قطار فیض بهطان سطح غبرا بار
و لیک مهر ابوت گرفته جیب دلم
که دست حس سعارس ز دیل ساه مدار

و دیگر بر خاطر دریا مقاطر خدام حورسید مناظر روسن و ظاهر است که فطرت جبلی بر مقتضی مالحب الاللحبیب الاول[5] متعمر وطن اصلی مثل آن کلی دارد و تسیید ارکان آن بقاع و تجدید آثار آن رباع [6] از اعاظم مرغوبات طباع است ــ

بلاد بها ینطب علی تمائمی[7]
و اول ارض مس جلدی ترابها

و چون در عهد صبی ، که لوح دل از نقوش هوس و هوا معرا بود و دامن جان از غبار تعلقات مبرا ، دیده دل بارها آن دیار منبع گسته است و طایر روان به اس آن آستان مسرح ، لاجرم آثار آن در سویدای دل ممکن و سایع است و دست منع بر سینهٔ خیال محرر واقع ـ سعر ــ

اباى هواها قبل ان اعرف الهوى
فصادف قلبی خالیا فتمکنا

---

1 *BH* gives مطموح 2. 2. *BH* omits که 3 *GY* and *HG* give گفتن
4 *GY* and *HG* give وماه عرسه سحا طمع و ابر باران and وباه عرسعه میع وابرباران respectively 5 The same in *GY* *BUL*, *BH* and *HG* but *AH* gives ع ماالحب الا الحبيب الاول 6 The same in *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give دباع while *BUL* gives آن باغ 7 The same in *GY*, *BUL* and *HG* but *BH* gives تامی while *AH* reads قطب instead of ینطب

هر که در سایهٔ جاه تو بود چون خورشید
در رخش کس نتواند که کمد تیر نگاه

بنابر بیقن این لزوم و تحقیق این مفهوم فرزند عبدالله را بدرگاه عالم پناه فرستاده آمد تا شعبهٔ از شجرهٔ وجود بندهٔ ثنا خوان در بوستان احسان آن نوشیروان نشان نشو و نما نماید و مسودهٔ از نسخهٔ آب و گل این مخلص دیرینه در مطالعهٔ سدنهٔ ملایک دیدنه باقی ماند ـ و این سعی الی یوم التناد سبب تفاخر اولاد و موجب تحتر احفاد گردد ـ بیت :—

همین شرف زجهان بس بود دعا گو را
که صدر دل بدعای شما معطر کرد

برای عدب اخلاف و مفخر اسلاف
خلوص خویش دران بارگه مقرر کرد

و یقین است که هر شاخ رجا ، که در جویبار التجا در آن حضرت سرروع گردد ، غصون انتمای آن با اوج برج آسمان مرفوع خواهد بود ـ بیت :—

زانکه رای سپهرسای گر نماید اهتمام
میدهد سهر گیاه باشاخ سدره التیام

و چون این سعی مانند مقدمات حسابی و هندسی و نسیه طلوع آفتاب از افق حسی بر مقیم و غریب و بعید و قریب واضح و لایح است ، توقع و تطلع اران کان کرم[1] و دریای درر مکارم شیم آنست که سحاب احسان بر چمن جان او چنان باران دارند که از فوایح فوا که حصول مرادش مشام جان بندهٔ صافی اعتقاد [2] معطر گردد و مشاعل مراحم و قنادیل مکارم در صفهٔ صدر و محراب قدرش نوعی افروخته گردانند که از لمعهٔ نور آن ساحت تمتیب اسورش منور نماید ـ بیت :—

ای آفتاب ملک ازو نور وا مگیر
وی سایهٔ خدای ازو سایه بر مدار

و هلال حالش بالتفات خورشید تمثال در نظر بادی و حاضر و مقیم و مسافر بدر فلک اقبال سازند ـ بیت :—

سرمایهٔ سعادت دنیا و آخرت
در یکنظر گوشهٔ چشم تو بسته اند

واجساد فساد مواد حسادش در بوتهٔ حقد به نار حسد بگدازند و صفت تمکن واستقلال

1. *BUL* gives کان لوح 2 *AH* gives صافی الاعتقاد .

امید از بخت میدارم بهای عمر جاودانی
که ابر لطف باراند بخاک[1] تیره بارانی

این نامه مراعات خامه اوایل شهر رمضان ، که در بیان اسلام از ارکان اصلی است و حلعت رفعت ساسی مطرز بطراز الصوم لی ، از معسکر دارالحرب بیجانگر مقرر و محرر گشت سی ارانکه از برکت تمسک ادیال آل عبا و یمن عبودیت تا جداران سقفت الا المودة فی القربی[2] درسال گذشته بعضی از نادر و قلاع دارالحرب مذکور ، و درین حین سطری از بقاع و اصقاع انسان ، که محل ود و سواع بود ، مطاف[3] اولی اجنحهٔ سی و ثلاث و رباع آمده معابد اصنام بمساجد اسلام مبدل گشته است - الحمدلله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله وآنس اغرار و اسکار ، که در سور دماغ کفره فجار بکثرت عمد ممدده[4] اسحار ومرت بروج مسدده حصار مستقل بود ، تاب تیغ خونبار و باران پیکان طوفان آثار منطفی و منتفی گردانیده - نظم —

بباریدند خدنگ هم چون ز میغ
که باران بسالی نبارد ز میغ
هرآنکو نشد کشته از تیغ و تیر
ببردند غارت گرانش اسیر

بعد هذا بر ضمیر خدام تلک خصایل و ملازمان بارگاه فلک مایل ، که نسخهٔ کتاب اسرار غیب است و نموذار انوار ذالک الکتاب لاریب ، معروض میدارد که در سواد این بلاد نقش هر مراد ، که نقشبند خیال بر صفحهٔ صحیفهٔ فواد می آرد و صورت هر امر که دست اندیشه و کلک فکر بر صفحه لوح صدر میگارد ، بعنایت الهی و فر دولت شهنشاهی بتریک حصول آن در آینه وجود عین[5] سطور است و غبار موانع از دامن وصول آن دور - لکن برعالم و عامی و خامل و نامی واجب است که مانند[6] ادای فرض عرض وجود خود بران درگاه سما سمک عین فرض دانند تا بحار آمال باطن ، که درتحت سطح سینه مکتمست ، بنظر آفتاب ساس الحضرت مساکل جواهر[7] درج فلک ناس گردد و باغ ناموس و نام صغار و عظام از بکای تکت ایام و تعرض خزان انفاس لئام آمن - بیت —

---

1 The same in GY BUL AH and HG but BH gives آب تیر 2 The same in GY BUL and HG but BH gives الا المودة فی القربی while AH reads الی المودة فی القربی 3 BH gives مصاف 4 AH gives مد 5 The same in BH and AH but GY BUL and HG give غیبی 6 The same in GY BUL, AH and HG but BH omits the expression — که مانند وصول آن دور لکن بر
7 The same in BUL, BH and AH but GY and HG give خواهر

که چهرهٔ زرد دنار و دل شکستهٔ [1] سم شعارش از اذاب بارشوق بال مانند قرص خورسید[2] و سبیکهٔ هلال باک اسب بلکه از برتو نور احلاص و رنگ رخسار لوعب آثارش بیرهن بیاض صبح بر قاسب مهر بوار چاک ، نخب دعواب فایقه ، که در دریای صمای آن یتیمهٔ تمیمهٔ [3] صدر نشینان محافل کمال اس باسد و واسطهٔ قرطهٔ [4] سلایک ارایک قدس ، و نجب عودیاب و خدمات لایقه ، که محاریب سمراب[5] حروف سطورش سور تعتلهٔ رستهٔ جان مهجور و آتس قندیل دل محرور بود ، وسور این احتصاص محسود محاریب فلک و ثواقب دیحور ، و مغبوط مسکوه [6] مهر و زحیر رراسعهٔ بور ، ارسر مىزل دل [7] شعوف برکوُاهل قطار حروف تا سرحد زبان و ار آنجا بمسامع مجامع کروبیان آسمان میرساند - مصراع :—

یارب دعای خسته دلان مستجاب کن

ساحت لامکان مساحب شوق والتیاع بدرگاه جهان مطاع فلک اربماع به آن فسحت و اتساع دارد که سیمرغ عقل و طاؤس حواس باجحهٔ احساس و شهبر[8] بال تعریف و قیاس پیرامون سرادق بیان آن توانند پرید ، و آتس لوعهٔ بال سرف مثول [9] درگاه خورسید مثال حمشید مسال[10] نه آن اشتعال دارد که تراکم و تصادم سحاب سطور کتاب وتواتر تقاطر الفاظ وکلمات حطاب سورت التهاب آن فرو بواند نساند - بنابرین اگر طایر همب در هوای شرح درد هجران بی قوادم و خوافی باسد و دل ولهان و جان عطسان در طی فیافی و اطهار الم حرمان از دولت ملارمب آن سدهٔ سدره نشان راحل وحافی[11] بود، نکرم عمیم و لطف جسیم معذور دارند - سر نیار بر آستان خسوع موضوع است و دست تضرع و ابتهال بحناب وهاب آمال مرفوع که حجب موانع وصال آن کعبهٔ حرم [12] اقبال و قبلهٔ قلوب اهل بال بدستیاری توفیق حضرت متعال بالکلیه مرتفع گردد - و علل و شرائط وارکان و روابط شرف ادراک حدمب ، که متصمن اصل نعمب و مستلزم سلامت حاتمت است ، باسرها مجتمع - بیت :—

1 *BH* gives دل تنگ شکسته 2 The same in *BH*, but *GY*, *AH* and *HG* give حور 3 The same in *AH*, but *GY* and *HG* omit یتیمه , and give only تمیمه while *BH* puts تیمه تمیمه 4 The same in *GY* and *AH*, but *BH* gives قرط while *HG* gives قرعه 5 *GY*, *BH* and *HG* give ثمرات 6 *BUL* resumes the text here 7 *BUL* omits دل 8 The same in *BUL* and *BH*, but *GY*, *AH* and *HG* give وشهپر و ال 9 The same in *GY* and *HG*, but *BUL* gives معدل , *BH* gives وصول , while *AH* omits شرف 10 The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG*, but *BH* omits مثال 11 The same in *BUL*, *BH* and *AH*, but *GY* and *HG* give حاف 12. *GY* and *HG* give حرمه .

بیت — الحمد لله حمدا دائما ابدا
اذ کم الله ما لم توته احدا

و صباح زمرهٔ سکان دایره امکان و کاح کرهٔ زمین و زمان از ندای کثرت مدائح و محامد و صدای صیت ایادی و عوائد آن مصباح انوار معدلت و رافت و سراج ارواح لوازم خلافت بر طبق مدعی حکما ، که بطلان خلاست ، مملو و مشحون ـ

شعر — فطن صباح الدهر من صوت صیته
کان السما ابل و شمس[1] الضحی طفل
ترکت بیان المدح عجزا لانه
سحاباه[2] قاموس لسانی لها سطل

ایزد متعال ، جل عن النقص و الزوال ، مسافت جاه و جلال و سلطنت و اقبال آن سحاب دوارف[3] عوارف ، مشرق آفتاب جهانتاب جعلنا کم خلایف ، قلاده کند سلطان تاج اذ رمیت ، مطلع مهر و برجیس سپهر لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ، آیینهٔ جمال کمال ندع ابناءنا و ابناءکم ، سایه شمس جهر جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم ، دره العین شهسوار دست ازرن ، عمده فائده استقرار زمین واستمرار زمن ـ

بیت — رهی تنای بهای ترا ابد داس
ازل رخامه جاه تو جیب پیراهن

الذی ما نوحت الکواکب فی مصاف العاهب الا لنصر[4] عسکره و ما انحنی سطح الفلک الا لان یکون مة مصرمدره ، ولا تعوجت راحة الهلال الا لطلب نعل حصانه ، ولا بسط البحر کفه الا لانقاض[5] رشحات سحاب احسانه ـ شعر —

وله هلال لیس فوق هلاله
الا هلال الله جل جلاله
وله نوال لیس فوق نواله
الا نوال الله عم نواله

لا زال جاده کرمه معوار کثرة وفود الآمال عزه و ریاض برواب[6] عطائه علی صفحة جبهة الرجاء غره را از مساحت امتداد سایه و نور اوفر گرداناد[7] وساحت کمالش را باهداب ملوک دهور رفته و مطهر داراد ـ بالنبی و آله الامجاد ـ بنده دعا اذکار،

---

1 *AH* gives الشمس 2 *AH* gives عاباه 3. *BH* gives (?) دوارق 4 *BH* gives النصر
5 *BH* gives الا لانقاض 6 The same in *GI*, *AH* and *HG* but *BH* gives براب 7 The same in *BH* and *HG* but *GI* gives اوفر گرداناد while *AH* gives وافر گرداناد

که ساهار ادراک انسانی صیاد مرغان هوای بیان و معانیست ، اما سهیر نال انتقالش در طیران فضای کیفیت سوق سخت مکسور است بلکه قوت باصره اس در دیدن کمیت جمال با کمال صاحب وثوق بی نور ، بنابرین دست بیان از دامن کیفیت و کمیت آن کوتاه داشته همگی همت و جملگی نهمت مصروف و معطوف است که صورت ملاقات در آئینهٔ دیده عنقریب مشهود گردد ۔ این صحیفه الوداد اوایل شهر محرم از دار السداد محمد آباد سمت سواد یافت مبنی برآنکه حامل کتاب با اسپان و اسباب رسید و خط واصل ، که از حمله مبلغ معلومه در حساب مجری باشد ، گرفته راجع و عاید گشت ۔ توقع که متواتر و متعالی حضر سلامت ذات آن منبع معارف و معالی بار نمایند و سپهر مودت و محبت را بکواکب بواقب همت مزین گردانند و مسکلات ماسولات بدعای اجابت آیات آن ملک صفات مبین دانند ۔ زیادت ترین مرغ یراع در هوای شرح التیاع طایر بداست و سهسوار بنان[1] را در میدان بیان سایر ساخت ۔ همواره قنادیل حسنات اعمال آن ذات بی همال در محراب شریعت تابان باد و باران کلمات عذب آن سپا ساحت از میراب فصاحت و بلاغت ریزان ۔ محمد بن بنی عدنان ۔

---

(۶۲)

نسخهٔ مکتوب کتب الی السلطان العادل الکامل مسرف آل الرسول قره العین البتول شمس الخلافه والمعدله سلطان محمد گیلانی[2]

ساهی که در زمانه ندارد نظیر خویش
شکرانه واجب است کا در روزگار ما ست[3]

الحمدلله المنان که ارجای چمن جهان و انحای گلشن جنان وگلبن بنی نوع انسان بانوار[4] ثنا و ذکر جمیل و ازهار دعا و شکر جلیل آن پادشاه جم جاه نبی نسب ، شهنشاه فلک بارگاه سکندر حسب ، معادل بوستان بی خزان سبا ، و مماثل[5] ریاض فردوس اعلی ، مروح و مزین است ۔ بیت :—

هم نوبت در دست هم پادشاهی در حسب
کو سلیمان تا در انگشتش[6] کند انگشتری

---

1 The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG*, but *BH* gives دبان .
2 The same in *GY* and *HG* , *AH* gives more or less the same thing, but *BUL* and *BH* do not give any name 3 *BUL* breaks here and one leaf is missing from here 4 The same in *BH*, but *GY*, *AH* and *HG* give بنوار
5 The same in *GY*, *AH* and *HG*, but *BH* gives ومثل 5 The same in *AH*, but *GY*, *BH* and *HG* give در انگشت

در بصر سمیران نقود براعت و نظر جوهریان درر صناعت ، علی صور روح پیکر ملائک و مرآت صفات حوروشان منکس فیها علی الارایک مسعود ـ زیرا که با اوراق دفاتر بعروس سوانح خواطر آراسته اند ، مثال این حال بر چهره عروس مقال به‌رده اند ، و با ضای کمجای فلک ناس رایر قد و قامت دهر معنی دوجمه اند ، سایه [1] عطفات و ارداف اصداغش بر عدار ارسال و رحسار ابلاغ نکسنده اند ـ و از وصول مسرت سدولش ارج فرح بارجای مسام جان رسید و نسیم راحت و فرحت بر ساحت و باحت جان ورید ـ بیت —

صبحی که از کویت گذر افتد بسوم باد را
تا سامم آید قدسی هردم ساز کباد را

خلاصهٔ قلادهٔ الناس ، که سرین جمال کمال استاس است ، آنکه نهال همن حسن اعتقاد را بارسال سحاب کتاب سرسبز دارند و اغصان حسن بوستان اخلاص را [2] بسم انفاس عسوی اساس مهر گردانند ـ و چون تصدیع ذات با برکات و تصییع اوقات سرائف آیات جایز نداشت ، پس ازین ارقام کلمات محامد مواد برصفحات رایات وداد نگشت ـ همواره صحایف معارف سداً و معاد بنام والا مقام آن در دریای اتحاد معنون باد و بمرور دهور و صدور اعوام و شهور جواهر حسن مآثر آن زبده اکابر حال و غابر مزین ـ بالنبی و آله الامجاد و صحبه الامجاد ـ ،

---

(٦١)

جواب مکتوبه کتب الی جناب السید الامام الهمام العالم العلامه نور الملة و التقوی والدین عبدالله ادام الله تعالی ظلال تقویه ـ

قلائد اجیاد غوانی ، بل طلائع امجاد معانی ، و مصقل آینهٔ خواطر ، و مجلای ناصر نواظر ، که از جناب سیادت دثار ، زهادت شعار ، جامع شرایط و ارکان علم و عمل ، آیسه الطاف بادشاه بارگاه ازل ، در صدف بحر وجود ، جام جهان نمای معنی سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ، لا زال صحایف المحامد معنونة باسمائه ، و صنائع الدنیا منورة بانوار بهائه ، سمت ارسال یافته بود ، در ابرک ساعات موصوف باحسن صفات و معروف بازین سمات واصل شد ـ بمون دعوات صافیه و ضروب تسلیمات وافیه ، که از چهره مخدره اخلاص آن نور قبول و اجابت مسطور باشد و سواد کتاب مصنوع و خصوص مخسود مردم دیده حور ، مقابله و مواجهه کرده آمد ـ هرچند

---

1 The same in *GY BUL* and *HG*, but *BH* and *AH* give ساه 2 *G1* and *HG* omit را

در مجاری مقال نمودار جمال جناب تجری و اکواب موضوعه کلمات بر سرر و شرفات [1] مرفوعهٔ استعارات مشهود، و درر غرر مفهومات در اجواف اصداف عبارات موجود، ثواقب مناقب آن عارف کنوز معارف و حقایق ، واقف رموز غوامض دقایق، شاهباز افضای لامکانی، مرآت جمال کمال انسانی - شعر :—

معنی العلی لک والدعاوی للوری
سور الهزبر و لیمة السرحان

از سارات سموات سبع انوار و از ماصدق مقولات تسع اکثر باد - محب معتقد و مستند[2] مستمد ، که منشور نور فؤادش طغرای ولای [3] آن فضایل مؤاد مزینست و طراز محبت آن ملک نهاد بر اکتاف اعتقادش مانند شعاع مهر از مطلع سپهر محسوس و معین - بیت :—

کسوت عشق تو بر قامت دل میدیدم
چون بپوشید بالاش نه کم بود و نه بیش

شعر :— ا ن المحبة ثوب قد خصصت به
اذا لبست فلم یفضل ولم یغر [4]

صنایع تحیات اجابت آیات وبدایع تسلیمات اصابت بینات ، که نفوس مجردهٔ افلاک و نفوس ارواح مجردات پاک، که شاهبازان فضای عالم بالا و سدره طیاران معابد ملاء اعلی اند، نصوص خصوص آنرا دیباچهٔ اوراد و اذکار و سر دفتر وظایف لیل و نهار سازند ، برجناح هدهد جان از سر منزل جنان بمورد لسان میرسانند - وهمای فرح بال درفضای شوق بال پر و بال گسترده[5] که امکان طیران مرغ مقال درهوای بیان حالش محض خیال و فرض محال است و صیاد عقل بحات و شکات [6] نتائج و مقدمات در اصطیاد شوارد شرح لوعت فوائد و سوای حطاب بحری واد وانت فی واد ، برکات ملاقات جسمانی ، که فهرست کتاب امانی و واسطهٔ سلک مرامات [7] حانی است ، پیش از حالت شدن فوقانی بقای این جهانی میسر و مقدر باد - بر ضمیر منیر ، که مجلی جمال عالم صغیر وکبیر است ، واضح باد که عرائس معانی ساحرة اللحاظ متحلی بوساح ایضاح الفاظ، که در سرر متقابلهٔ اسطر جلوه داده بودند،

1. The same in *GY*, *BUL*, *BH* and *HG* but *AH* gives برسرشرفات
2. *BH* gives مسند 3 *BH* gives والای 4. The same in *GY*, *BUL* and *HG* but *BH* gives ولم یعر while *AH* puts ولم یتغیر 5. The same in *BH* but *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* give همای فرح بال شوق بال درفضای پروبال گسترده 6 The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives بمحات وشکات و شکات 7. The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give مرادات

(۵۹)

نسخة رقعة كتبها الى ابن احمد الخباب العالي عمدة الملك بمكة المشرفة عظمها الله تعالى ـ

چون سیف ماضی سهسوار غرام بر هجوم لشکر صبر و آرام مسلول بود، کشیدن عراق لاعب اقلام و پوسیدن درع و جوشن اسالیب کلام جهت تسلی و اطمینان دل مسهام جارح مصاف قبول عقول نمود و سروع دریان ولوع بنظر عقل مسموع آمد ـ قادر بر کمال ، جل عن الاشباه و الامثال ، صورت ملاقات جنابی در مرآت حمات این جهانی [1] مشهود گرداناد ، بالنبی وآله و صحبه الامجاد ـ بر ضمیر نوار ، که قابل فیضان انوار اسرار است ، واضح و لائح باد که از وفات والده مرحومه حضرت سلطانی و احمال اثقال ملازمت دیوانی ، باوجود کثرت ضعف و ناتوانی ، دوش هوس تحت مغلوبست و طوق قبول و اطاعت از گردن طاقت واستطاعت مسلوب ـ اما بر مقتضی الضرورات تبیح المحظورات گوی دل را بچوگان ارادت ولی نعمت سپردن مایل ادای فرض [2] است و خطوات اقدام بقدر رضای ایشان نهادن معادل قضای فرض ـ کواکب امداد از مطلع وداد طالع گرداناد که هامه همت بعمامهٔ توفیق و کرامت مزین گردد و طرار اسیار بر آستین هویت مس ناهنجار اعتبار اغیار از حواشی اذیال بال مطلقا دور شود و رویت چهره مقصود اصلی بی نقاب التحاظ حرفی و کلی معذور گردد ـ و رخسار حقیقت خود بی حجب [3] ادراکات قاصره خرد در آئینهٔ دل بچشم ذوق منظور آید ـ همیشه عذار قابلیت و استعداد آن دانشمند نهاد از گرد لوازم صور و مواد پاک باد ومطمح فکرت و ادراکش بمعونت ذوق وشوق سوق [4] ورای نقوش بساط خاک و بروبهات [5] سطح سقف افلاک ، بمحمد المخاطب بلولاک لما خلقت الافلاک ـ

---

(۶۰)

ما کتب فی جواب بعض اتقیاء السادات[6]

تا سلسال سائیت معانی در حلال [7] اسالیب مبانی جاریست و زلال فکر و خیال

---

1 The same in *GY BUL* and *AH* but *BH* gives درمرآت جهانی جهانی while *HG* reads ـ درمرآت حمات استحیا ی *BUL* gives فرضی 3 *GY* gives حجب
4 *HG* omits سوق 5 *AH* gives برتابات while *BH* puts بروبات
6 The same in *BUL* and *BH* but *GY* and *HG* give الی احمد من الفاضل زمانه while *AH* gives و اپ مکتوب الی جنابه الامام الهمام معینا للملة والتقوی والدین ادام الله تعالی ظلال ارشاد
7 The same in *GY BUL AH* and *HG* but *BH* gives جداول

حقیق بان یبوی و یطوی[3] و یمدح
وکیف یذم العقل دهرا صروفه
بمثلک یا خیر الخلایق تسمح

و جون دست دضرع و انتهال بدیل نیل قادر بر کمال متشبث است و دل حایر وحان هایم بر سر کوی انتظار متلبس ، امید که ار موارد غیبی نوید هدا من فضل ربی نگوش هوس شنده و از خزانهٔ فیض حضرت وهاب بشارت هدا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب بسمع جان رسیده مردم این دیدهٔ اسکبار بشرف دیدار آن ملک شعار مستسعد گردد و بشرف تحتس بمسند حضور آن والا مسرت مستمد ـ بیت ـ

چه غم دیوار امت را که دارد چوتو پشتیبان
چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان

اگر چه جمیع اسبای دنیا بسیم سپهر قدر و قضا مشاکل گلشن جورا و گلدستهٔ ثریاست لیکن هامهٔ همت ار تاج سپهر و چتر سپهر اعلی است و نظر عشق و شوق ار منظرهٔ ذوق بیرون عالم زیر و بالا ـ بیت :ـ

بر شمعدان دل زان شمع روان نهادم
تا دیدن رخت را نبود حجاب حایل

زیرا که مقصود اصلی و مطلوب کلی آنست که بحجاب جمال خرد ملاحظهٔ طلام یقین[1] خود ار لوح کثرت حرف الف وحدت نخواند ـ و نمودار صور مختلفه را مجلی جمال معنی واحد داند ـ و چون بر مقتضی همت شامخ صورت این حال در باطن راسخ باشد ، اراهیر اسبای فانی[2] کی در نظر دل در آید ـ و خاطر فاتر حون بسوی عروس جاه و ناموس گراید ـ شعر :ـ

تالق الغرق تحدیا فقلت له
یا ایها الغرق انی عنک مشغول

پس ار بن سفاین حروف و ارقام مشحون بنفایس بیان شوق و غرام در بحر ابداع و اختراع و مجاری و مراسی فقر[3] و اسجاع جاری نداشت ، و نقوش معشوقش تسبیه و مجاز بر صفایح الواح تخنی و نیاز ننگاست ـ همواره التماب خاطر خورشید سمات سیر و باطن سکان حجاب باد و دات مسیح صفاتش سبب نزول موائد فواید و برکات ـ

1. *BH* gives یطوی 2 The same in *GY*, *BH*, *AH* and *HG* but *BUL* gives کلام نفس 3. *HG* omits فانی 4 The same in *GY*, *BH* and *AH* but *BUL* gives مرادی فقار while *HG* gives مراشی فقه

از رحم ناحی عاق عاق است و لوای ولا و وفاقش[1] ملاصق صاب سبع طباق ، صانع سلیمان احابت آیات ، که سهسوار عقل بلند پرواز در فضای درک کنه صفای آن بآسن حرمان میسورد ، و بدایع تحیات قبول سمات ، که قوت ناطقه، که دانیده حقیقت سمکی و ماهیت عال و خیاط خلعت معال بر قامت عروس معنی الحال است ، سفاه معبران وجوه صناعت و اعیان عیون محرران دیوان براعت را در بسط بساط تبیان آن بسوری عجز و ابتهال میدوزد ـ بیت —

زبان ناطقه در شرح وصف آن لال است

چه جای کلک بریده زبان بیهده گوست

از مرحلهٔ قوت مخیله و منازل مدارج مخارج بسهرستان بیان ترجمان لسان مترساند ـ و از ابتدای طهور سبب تا انتهای غروب شمس و عقیب ادای صلوات خمس ازحضرت عزت ، علت مدینه و حلت ، حواهانست که سعادت قور صحبت آن عالی نسبت ، که نهایت مامول اهل همت است ، و مفتاح ابواب بدایع دولت عمرت مقدر آید تا عروس مراد در انجمن فواد بوساح افراح جلوه گر آید ـ بعد هذا بر خاطر عاطر ، که همای فضای صاحر است ، مخفی نیست که غایت نزول طائران ارواح بر ساحسار بوستان انساخ آنست که جمال و کمال رتبت انسان از مرحلهٔ بطون برمنصهٔ طهور عیان گردد و بر و دوش و گردن وگوش ایشان بصنوف جواهر معارف محلی آمده رشک ملائک ملاء اعلی شود ـ و نهفته نیست که مشاهده صورت این حال در آینه بال جر عمقل زرین اهل کمال محض جمال و فرض محال است ـ و رفعت قدر و انسراح صدر طلاب موقوف بنظر خورشید از اکابر عالی جناب و به الهام نفس ناطقه و ترتیب مقدمات صادقه در خاطر فاتر مرکوز است که مفتاح مغالق این کنور آن فاتحهٔ مصحف ظهور و نروراست ـ و خسم اقبال جر بالعقای[2] آن جمال روس بمسود وهامهٔ همت بعمامهٔ کرامت جر بتربیت آن پادشاه تحت معرفت مزین نمگردد ـ

بیت — هرکو نهال عشق تو در باغ دل نکشت

از باغ آرزو بر دولت نمی خورد

و شک نیست که حضرت حق قدر بتحریر خامهٔ تقدیر و انظار سپهر دوار وبرسیت مقدم و تالی لیل و نهار آن آفتاب عالم عرفان را جهت ازالت لوازم ظلام تعسات ظاهر و افاضت صور معارف در آینه خاطر بر مفارق خلائق تابان ساخته تا نمودار حمد کرت در نظر سکان زاویه وحدت بالکلیه گداخته آید ـ شعر —

و ان زمانا انت من حسانه

1 *G* 1 and *HG* give ملاحق 2 *BH* gives ناقه

طایر خاطر مستهام در هوای بیان سوق و غرام نه قدرت صبر و سکون دارد و نه قوت اظهار چند و چون ـ

شعر :— وقفت ولا ادری الی این اذهب

و ای امور فی الصبابة ارکب

فلو کان لی قلب[1] لسرت موليا

ولاکن بلا قلب الی این اذهب[2]

و شهسوار ناطقه را در میدان نیان نه سنان لسان و نه توسن بیان جاری ، و از صدمت اشتیاق وصولت فراق در مصاف اسالیب عبارت از معونت براعت و مؤنت استعارت عاری ـ همانا که از تراکم لوازم این حال و تلاطم بحار هجر و ملال منجوق علم آه بر سینهٔ عیوق و سماک[3] رسد و شعلهٔ آتش دل سوزناک در خرمن تاسع افلاک افتد ـ شعر :—

آه کجاست کاتش هجرم جگر بسوخت

وین برق جانگداز همه خشک و تر بسوخت

گفتم که سوز آتش دل کم شود به اشک

آن سوز کم نگشت و از آنم بتر بسوخت

لیکن ارجای چمن رجا به نسیم لا تیاسوا من روح الله سرهراست و انحای ساحت سوق و هوس بانوار لعلی آتیکم منها بقبس مسرور ، که ناسعهٔ طلیعهٔ صبح حضور ظلام دل مهجور در کتم عدم مستور آید ، و بدست توفیق فور اقبال از عدار عذرای[4] حصول آمال عذار اندوه و ملال بزداید تا سرف ملاقات حیات مصاحبات آنحضرت فلک ارتفاع ملک طباع ، واسطهٔ سلک افراد انسان ، فهرست مراتب کمال عرفان ، نقاوهٔ تراکیب صورت و ماده، قافله سالار کاروان للذین احسنوا الحسنی ، و زیادهٔ خلاصهٔ جواهر زواهر درج امکان ، بارز طومار غایت کون و مکان ، رهبر سالکان طریق، سرور سارزان مضمار تحقیق ، الذی ازال انوار تحقیقه ظلام الشکوک عن بصر بصیرت اهل السلوک و افتخرت حصاه[5] ساحة بابه علی جواهر تیجان الملوک ، رب کما جعلت مرود قلمه و اثمد سواد کلمه رافعا لحجب التعینات عن العین ، ارفع بانوار تلاقیه عن نظر مشتاقه[6] استار العین من البین ،[7] در اقرب اوقات و ادرک ساعات مقدر و میسر گردد ـ معتقد مشتاق ، که چهرهٔ بدر اشتیاقش مصون

---

1 *BH* gives قلبا 2 The same in *BH* but *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* give یذهب
3 The same in *BH* but *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* put برسینه عیوق سما 4. *GY* and *HG* give عذرای عذار 5 *BH* gives حصاة 6. *BH* gives مشاقیه 7. *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* give استار البین من البین

همت نواد نده ملفوفست و عنان نکران اهمام بسحر ولایات عده اصنام معطوف، و بعضی از بقاع و قلاع بیحانگر مسخر لسکر ظفر اثر گسته است و دست دل بدنل نیل الهی مسبب است و وفور رجا بر سر کوی وبوق مثلث که تمام معابد اصنام بمساجد اسلام معوض آید و احرای احکام کفر اران دیار معرض گردد ـ اگر خدام وبواب ، طوبی لهم وحسن ماب ، اسارت ناقد گردد که برحلاف بی صبای بی دیں در فرسادن فتاک[1] اتراک و حوانان حالاک اعاس و امداد نمانند وآوردن اسلحه و اسپان و اقمسه و جز آنرا موجب ذکر جمیل و اجر جزیل دانند و متعلقان اسحاب را، که فی الحقیقت از جمله خدام آنحضرت رفعت ماب اند، اگر بعض عنایت معنی گردانند وکسوت حرمت واعزاز ایشانرا بطراز امتیاز مزین دارند ، از مکارم اخلاق آن خلاصه آفاق غریب و عجیب نخواهد بود ـ

مصرع — سر و دستار را باید که فرق درمیان باشد

زیاده برین سفینهٔ یراع بسراع اختراع در بحر سفارش متعلقان جاری نداست وبکرم اصلی و احسان جبلی آنحضرت فلک رفعت باز گذاشت ـ نظم —

ز بحر وگوهر تیغ دلاوران در دهر
همیشه تا که خورد آب و دانه مرغ ظفر
ز بحر و گوهر تیغ تو باد دانه و آب
طیور نصرت و مرغان فتح را یکسر

بمحمد و حیدر[2] ـ

---

(۵۸)

نسخة مکتوب کتب الی المولی الاعظم السامی مخدوم مولنا عبد الرحمن الجامی قدس الله روحه[3]

نظم —

پیس ازان روزیکه گردون خاک آدم می‌سرشت
عشق درآب و گلم تخم تمنای تو کشت
هیچ باور نایدت هرچند چشم خونفشان
بر در و دیوار کویت شرح شوق ما نوشت

---

1 *BH* omits فتاک 2 The same in *BUL BH* and *AH* but *GY* adds وا ن بکر و عمر while *HG* had وان بکر و عمر but a later possesser of the *MS* seems to have scratched it and written on the margin جسام این نوشته شد 3 *BUL* and *BH* do not give any name of the addressee.

و خیال بر ذروهٔ سان آن تواند پرید ، ویا دیدهٔ فهم سز بین قلهٔ قاف توصیح و تبیین آنرا سور یقین تواند دید ۔

شعر :— ولو ان اسواقی ساهت لشتها
الیک و اسهبت العبارة فی کتبی
ولکنها طالب ، فلیس بقادر
علی حصر ادناها لسانی و لا قلمی

کمند امید قرب بر کنگرهٔ کاخ سوهب حصرب عزب انداخته و باغبان جان نهال وثوق در جویبار جنان بآب سرشک روان [1] کاشته که بو باوهٔ وصال از ساخسار شجرهٔ عمر چیده آید ۔ وعدار عدرای حصول رجا از حجب حجال لعل و عسی در نظر بصرجلوه نماید ۔ این صحیفهٔ احلاص بوام سابع عشرین ماه رمصان المعظم از دارالسداد محمدآباد سمب سواد یافت ، سی بر آنکه از استماع خبر [2] فتح جرون و دفع و قمع صیا اسم طلام رسم ملعون [3] صدای سکر و ندای ذکر بقمهٔ قبهٔ گردون رسید و گوش دل از ملایک ارایک فلک نوید انا فتحنا لک سنید ، چه ، در نظر عقل صورت این حال از روزنهٔ افعالس میمود ، و ظلمب نکب و ادبار ار چهرهٔ غرور واستکبارش باهر بود ، و در آئینهٔ افعال آن اردل لئام صور مختلفهٔ انتقام کالسمس فی وسط الا یام طاهر ۔ نظم :—

سکر ایزد که باقبال کله گوشهٔ گل
نکبب باد دی و سوکت خار آخرشد
آنهمه جور و تکبر که همیکرد خران
عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

بر ضمیر سیر ، که رشک خورسید فلک مستدیرسب ، واضح باد که بر ذمم همم حکام اسلام ، که سایه نشینان چتر عنایب حی بر دوام اند ، واجب و لازم اسب که شمشیر غزو و جهاد بر هامهٔ عامهٔ کفار مسلول دارند وهمگی همت و جملگی نهمت برقلع آثار کفر و بدعب مصروف و مبذول ۔ واگر بلاد کفار عبید ارسالک ملوك نامدار بعید باسد ، مقتصی رعایت دین و مرتصی مروب بالیقین آست که بقدرالوسع والامکان در معاونت غزاة سوعی اجتهاد و التماب نمایند که انوار آثار آن ماسد خورشید هواجر بر مقیم و مسافر طاهر و باهر باشد ۔ وسک نیسب که اعظم دارالحرب کفار و اکبر ولایاب فسدهٔ بانکار مملکب بیجانگر اسب ۔ والحمد لله علی التوفیق والسکر له علی هدایة احسن الطریق که عامهٔ کرامب علامب جهاد بر هامهٔ

1. *BH* omits روان 2. *BH* omits خبر 3. *GY* and *HG* give معلون

آن سلطان توفیق دوام است ، زیادت برین قلم دو زبان را ، که ترجمان احادیث عوالم حدوث و قدم است ، در باب بیان خلوص فؤاد مجال دم زدن نداد -

بیت — نامه ترجیح اعمال مرا بر کل کون
نقش طغرای نایب بس بود روز شمار

همواره ، تا از معارک و مصاف سپهر علم ربوبیت حبوط اسعهٔ مهر شارق است ، عذبات رایات السنه خلایق در مصاف بیان اوصاف و خلایق آن سلطان معارف و مسارق بسم انفاس خافق باد - بالنبی وآله الامجاد و صحبه الامجاد -

(۵۷)

ق تهنیت امیر الکبیر امیر جهانشاه اللاری فی فتح حروف [1]

شعر — بشری لقد انجز الاقبال ما وعدا [2]
وکوکب المجد من افق العلی صعدا

الحمد لله تعالی که از دیوان اسمای پادشاه توتی ملکه من تشاء و بارگاه شهنشاه عالم پناه و ماالنصر الا من عندالله ، منشور احسان وامتنان عسی ربکم ان یهلک عدوکم ویستخلفکم، و تاج ابتهاج جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم ، باسم آن پادشاه عالیقدر و بربارک مبارک آن نافذ الامر ، واسطه قلاده صورت و ماده ، صدر مصاف للذین احسنوالحسنی ، و زیاده زبده نتایج عناصر فلک نیلگون ،آیهٔ جمال امال فاذا دخلتموه فانکم غالبون ، در دریای عالم ظهور و بروز ، رافع نقاب چهره مخدره رموز، فارس میدان شجاعت و عدالت، مبارز معارک شهامت وجلالت پادشاه فلک جاه ملک اساه معین السلطنة والدنیا والدین امیر زاده جهان شاه ، اللهم کما محوت آیة اللیل و جعلت آیة النهار مبصرة و ضربت هجوم اعداء دولته عند التماع شعاع صولته کحمر مستنفرة فرت من قسورة ، اجعل ذیل امد جنابه ابدا وانه من الملک مالم توته احدا، در نظر بادی و حاضر ظاهر است و خواهد بود - صنوف ادعیهٔ خالصه ، که از غایت خلوص و نهایت خصوص نعمهٔ مرغان اولی اجنحه مثنی و ورد زبان صدر نشینان الذی سبقت لهم منا الحسنی تواند بود، بر مشام عطار اسوع از سراخلاص و خضوع سلع و مهدی است - سواهق شوق والتیاع به آن اسعلا وارتفاع دارد که سیمرغ عقل قوی بال بقوادم و خوافی فکر

---

1 The same in *GI* and *HG* but *BUL* and *BH* give no name, while *AH* gives نسخهٔ مکتوب کتب الی السلطان العادل امیر جهانشاه اللاری خلدالله ملکه و سلطانه For further information please see Notes. 2 *GI* and *HG* give واعدا

آن دل که چو غنچه بود چون گل بشگفت
لیک زبان بلبل جان این میگفت
کآخر دلم بآرزوی خویشتن رسید
وآنچه از خدای خواسته بودم بمن رسید

ویقین سکان عالم جهانست که آفتاب مرحمتش فیاض بالذات است ولمعات اشعهٔ التفاتش سبب کمال جماد[1] و موجب نمای حیات حیوان و نبات ، و رفعت شان و خلعت احسانش مستغنی از طراز کنایت و مجاز السنهٔ بنی نوع انسان و ستایش واستحسان جنان و ارکان جماد و حیوان - شعر :—

فحار الملا صارت من الشمس جوهرا
فکل لسان السکر فی القلب اظهرا

بنا برین اگر در تمهید شرح سپاس[2] آن کاخ فلک اساس گلگون لسان تازیانهٔ اهتمام جنان درمیدان بیان جهد و یا در سحر از درج دهن برطبق بیان نهد، همانا که بنور زبانهٔ مصباح جمال صباح را تجلی مینماید وکمال حسن خدا آفرین را بحلی و حلل تعریف و تحسین می آراید - مصراع :—

حسن خداداد راحاجت مشاطه نیست

شعر :— ولیس یرید الشمس نورا و رفعة
اطالة ذی مدح و اکثار مادح

لاجرم جمل[3] اختصاص اخلاص را بالای متحرک قلم و نون مسدد دوات موکد نساخت و در صحب ساحت حسن اعتقاد بساط بسط اطرا و اجاد بیداخت -

بیت :— آفتاب اندر بدخشان لعل سازد سنگ را
جز بخاموشی چه گوید سنگ عذر آفتاب

توقع از سدنهٔ کعبهٔ مرام و خدام ملک طباع فلک احتشام آنست که گوش هوس این جاکر بجواهر اوامر آنحضرت سهدی مآثر مشنف گردانند و گردن انقیاد وعبودیتش بطوق صفای عقیدت وقلادهٔ ثنا و محمدت مشرف دانند - بیت :—

عقد ثنای شاهست طوق حمامهٔ جان
زین طوق گردن جان هرگز مباد عاطل

چون در دیوان پادشاه ملک قدم ، منشور حساب اقل خدم موشح بطغرای بندگی

---

1. *BH* gives جمال 2. The same in *BH* and *AH* but *GY* and *HG* omit تمهید while *BUL* omits در 3 The same in *GY, BUL, BH* and *AH* but *HG* gives جمال

ی تصنع سلک اطناب و اعذار و تکلف اسالیب حمعت و عذار ار سرسار حواهاست که ادیال حلال آن پادساه بدیع الحصال ، که در دفتر نس به ارر تعصیل سلاطین هم ممکن است و در طومار امداد لیل و نهار فدلک حساب حواس دین -

شعر — لقدمت فصلا ان تاحرت مدة
بوادی الحا طل وعماء وابل
وقد حاء وتری الصلوة موحرا
به حمت ملک السفوع الاوایل[1]

ار عروض گرد انتقال و حدوث عبار روال مصون باسد - و کنگره کاح درگاهش ، که اوج برج دلهای آگاهست و آرام گاه طایران فضای اسماه ، ار لحوق نظر عین الکمال و لصوق دست حمال احلال محروس و مامون، بالصاد والنون - هرچند که دوالفرس براع در طلاب دوات بعوت معوت طباع و کثرت مؤنت ابداع و اختراع رواسب تا ماه الحبوه بیان سوی و الیاع بسرف خدمت آسان فلک ارتفاع در اوای و طروف کلمات و حروف مرفوع دارد ، لکن حون بر حهره مقصودش داغ اسحالت و امتناع موصوع بود ، قدم شروع در مسالک بیان آن نهادن ممنوع نمود - اطواق رجا برگردن حان معقود است و نطاق وثوق برمیان حان مسدود [2] که توفیق تقبیل سده فلک مثال و سعادت ملازمت سدهٔ ملک حصال ، که غایت مامول و نهایت مسئول اهل عقول است ، باعاث توفیق بی تعویق مبذول گردد -

بیت — گر دهد دستم که بوسم خاک درگه را
مهر و مه افتد بپای بخت من صبح و مسا

بعد ار عرض حلوص عبودیت ، که غره حبههٔ سعودتست ، برحدام بالنام ، که سان حفاف اقدام سان محراب حاه سلاطین انام [3] است ، معروض میدارد که ار سرف وصول فرمان حهان مطاع و سعادت نزول یرلیغ واحب الاتباع ، که بر دست فخر الاماثل والاماجد ، جامع المحاسن والمحامد ، امیر جلال الدین رحمه الله دام سموه و علائه مرحمت[4] ارسال فرموده بودند، بلبل حان بر سماحسار احلاص حبان در معام سکر وسابحطاب الحمدلله الذی أنزل علی عبده الکتاب، مترنم آمد - و سحوق رایت افتخار بعیوق سما رسید و جبال نور اقبال در آسهٔ ارسال توقیع وحی[5] مثال بعینه حلوه نما دید - نظم —

1 The same in *GY BUL BH* and *AH* but *HG* gives عقبت تلك السفوع الا وا بل
2 The same in *GY AH* and *HG* but *BUL* and *BH* give مسدوه 3 The same in *GY AH* and *HG* but *BUL* and *BH* give امام 4 *GY* and *HG* omit مرحمت
5 *BH* omits وحی

سعر :— قد شرف الله ارصا أنت ساكنها
وشرف الناس اذ سواک سلطانا

منبع فراب صفات جمیل ، مطلع انوار عنایب حی‌جلیل ، در دریای نعظیم وتبجیل، آئینهٔ جمال اکرام و تفضیل قد اتیتنی من الملک و علمتنی من تاویل، واسطهٔ قلادهٔ استحقاق شاهی ، سایه نشین چتر عنایت الهی ، مشرق انوار مراحم و مکارم سنی، مورد فراب عواید و عوارف هی ـ سعر :—

من ا م[1] بانک لم تبرح جوارحه
تروی احادیث ما اولیت من منن
فالعین عن قره والکف عن صله
والقلب عن جابر والسمع عن حسن

الذی تشرف صفایح صحایف الکون بمحاسن آثاره و سمی علی اکاسره الدهر وقیاصره العصر شق عباره و اوجب علی نفسه القدسیه ان لا یحکم الا بالعدل و جعل البرایا فی ظله متبشرین بنعمة من الله و فضل ـ سعر :—

فما دام جدواه تقلب کفه
فلاخلی من دعوی المکارم فی حل
و ما دام فی الهیجا یهز حسامه
فلا ناب فی الدنیا [2] للیث ولا سبل

رب کما جعلت أسعه سموس معدلته رافعة الظلام الظلم عن کافه الانام ، اجعل خیام بقائه مشدوده باوتاد الابد و اطناب اطناب الدوام ـ شعر :—

وهذا دعاء استجیب لانه
اذا مادعونا امنته الملایک

کمینهٔ بندهٔ خدمتگار ، که رخسار حیات ناسوتی دثارس بداغ بندگی آن سهریار موسوم [3] اسب وصفحهٔ صحیفهٔ شعارش برقوم اخلاص آن درگاه عالم پناه مرسوم

لمؤلفه :— عسق اسب در صمیر من و داغ بردو رخ
پوسیده نیسب از تو شعار و دثار من

و جبههٔ بال از سراستکانت و انتهال بدرگاه حي ذوالجلال نهاده و بزبان [4] زار

1. The same in *GY*, *AH* and *HG* but *BUL* gives مرام 2 The same in *GY*, *BUL* and *HG* but *AH* gives فلانا فی الدنیا 3. *BH* resumes the text here. 4 The same in *GY* and *AH* but *BUL* gives ورمان دان while *BH* and *AG* give ورمان and بزبان respectively.

همگی جان و جملگی جان ملازم آستان آن سلطان جم نشانست ـ بیت —

در باغ آفرینش از حرص خدمت تو
همچو بنفشه هر گز پشتی مباد بی خم

همواره اسپ سپهر و ورده مهر بعنان ارادت آن سهسوار میدان سلطنت بصوب نصرت و ظفر معطوف باد و امکان عروض عین الکمال از رخساره امال پیچالس بعنایت خفی سعال مصروف ، بالنبی الرؤف ـ

(۵۶)

جواب مکتوب کتب الی السلطان الاعظم الاکرم الاعدل السلطان ابن السلطان محمد مراد الرومی انارالله برهانه[1]

الحمد لله رب العالمین که برحسب اشارت بابشارت یسعلون فی بضع سنین آفتاب عالمتاب عدل و رافت از سریر سپهر سلطنت و خلافت بر مفارق خلائق طالع ولامع آمد ـ وخبر صحیح لطف وکرم وحدیث حسن حسن شیم مانند انباع شعاع خور بر ارباع و اصقاع غبر و بر ساطع وسایع، شعر —

کالشمس فی کبد[2] السماء محلها
و شعاعها فی سایر الآفاق

وصومعه دماغ قطان اقالیم سبعه از روایح و فوایح انس و فراغ موسعه سنیه ریاض عدن معطر گشت و پیشگاه دل ، که منظر مصر آب و گل است، از مشاعل اشفاق انصاف و منادیل مجلس اوصاف عدیل روز نصرت مصاف منور ـ مصراع —

وین کار تست کار مه و آفتاب نیست

شعر — احیی بک الله هذا الخلق کلهم
فانت روح و هذا الخلق جثمان

یعنی سلطان خورشید بسطت ، جمشید سطوت ، خاقان گردون حضرت فریدون فکرت ، پادشاه قدر قدرت قضا اقتدار ، شهنشاه حسن اطوار علی کردار ـ بیت —

ای روزگار سلطنت روز روزگار
وی در زمانه سایه بوالفضل کردگار

---

1 The same in *GI* and *HG* but *BUL* and *BH* give no names, while *AH* gives جواب مکتوب کتب الی جانب السلطان الاعظم ظل الله فی العالم السلطان حسن بیگ خلد الله ملکه

2 *BH* abruptly breaks here and evidently one leaf is missing here.

استطاعة الملوک فی ربقه اطاعته و سرف معارق ملوک الآفاق بدرة بیجان انقیاده و متابعته ، را تا قیام ساعت و ساعت قیام پاینده و مستدام داراد ، بالنبی وآله الامجاد ـ دانندهٔ سرایر ضمایر و بینندهٔ مکنونات و مضمرات خواطر شاهد و ناظراست، وکفی به شهیدا ، که از ابتدای ظهور عمامهٔ صبح برهامهٔ نهار تا انتهای اذیال لیال عباسی دثار ، درر غرر دعا ، که وسایط سحاب دعوات ملک باشد و وشاح ارواح عرایس منصهٔ فلک ، بقدر قدرت واستطاعت در سلک اسکات و صراعت منسلک میدارد تا ظلال سلطنت و اقبال آن بادشاه خورشید مثال برهامهٔ تمام خاصه و عامه[1] مبسوط باشد و اسباب نظم احوال عالم و بواعث فراغ و رفاع اولاد آدم به احسن طریق مضبوط ـ بیت :—

امان خلق بوئی پس دعای دولت تو
وظیفه ایست که تقصیر آن روا نبود

بعد از تمهید قواعد بندگی و دعا و تشیید مبانی اخلاص و ثنا مسمع نواب کامیاب، طوبی لهم و حسن مآب ، میرساند که بعضی از ملازمان درگاه عالم پناه دست تعرض و تطاول نحیب وجود غربا انداخته متعلقان بندهٔ اخلاص شعار را از لباس مکسب و ثروت مطلقا معرا ساخته اند ، و بر وجوه توجیه وجوه مذکوره رسم و اسم قرض نگاشته ـ و چون زبان هرج و مرج بود و فرصت معرفت سره و بهرج ممتنع مینمود، متعلقان مذکور از مشاهدهٔ مالایطاق نطاق فرار برمیان جان استوار داشته بر مقتضی من نجا برأسه فقد ربح [2] خلاص جان از قید عذاب و هوان محض غنیمت داشته راجل و حافی [3] بعد از قطع براری و فیافی دریبطرف آمدند ـ و چون وقوع این حال در نظر بال بسیار غریب نمود ، واجب و لازم دید که کیفیت حال برلوح مقال نگارد و هویت این امر مسمع خدام عالیقدر معروض دارد ـ شعر :—

سکوت[4] وما الشکوی لمثلی عاده
ولکن تفیض[5] الکاس عند امتلائها

تا واضح ولائح گردد که سبب عدم ارسال متعلقان در ممالک و بلدان آن پادشاه عالم‌معدلت واحسان نه از تقصیراین بندهٔ اخلاص شناس بلکه بر حسب معرای ـ

مصراع :— والاذن تعشق قبل العین احیانا

1 The same in *GY*, *AH* and *HG* but *BUL* and *BH* give عام 2 The same in *GY*, *BUL*, *BH* and *AH* but *HG* gives می نمارانسته فقدربح 3 The same in *GY*, *BH* and *AH* but *BUL* gives حاقی, while *HG* gives حاق 4 *BUL* gives شکوت but *AH* gives شکوه 5. *GY*, *BUL*, *BH* and *HG* give یفیض but *AH* gives یفیض

اصطاع و ارباع اقالیم باقدام مسحة المرام صفدران مصاف و معارک و قدوم طغرملروم تحت نستان ارائک ممالک پیراسته ، وتاج کرامت علامت ولقد کرمنا و کمر تفضیل و اسرار وفضلنا تعرق استحقاق آدم و میان اولاد اسعداد توام او مخصوص گشته، هر گر مساکل آن سپهر سپهر توفیق ازلی و مماثل آن بدر عالمقدر عنایت لم یزلی در ساحت گلستان دهر و باحت مستان مست قدر لامع نگشته است [1] ـ بیت —

طلعت بدرا وساروا اثره شهبا
ولحت [2] تاجا و داروا حوله دررا

وهاب بیست و قناص بی صب ، علت قدرته و جلت ، آن پادشاه معدلت گستر ، رعیت پرور، سپهسپاه ستاره افر ، نوابت لسکر ، عنوان منشور خلافت بشر ، پیشوای سلاطین دیوان قضا و قدر ـ بیت —

من ایسهمه نداسم ودانم که چون تو نیست
در زیر [3] چرخ ، و کس نرسیدست بر زبر [3]
در جیب [4] چرخ گر بری دست امتحان
در طول و عرض دامن آخر زمان نگر

شعر — سریرک تاج المجد لازال عالیا
و تاجک اکلیل [5] علی مفرق الشمس

آفتاب عالمتاب موهبت غیبی، مظهر جمال کمال هذا من فضل ربی ، سپهر کواکب ساقب جلفا ، مرآت صورت قربت وان له عندنا لزلفی ـ شعر —

لا یلحق الواصف المطری خصایصه
وان یکن [6] بالغا فی کل ما وصفا

نسخهٔ اسراج ارکان سلطنت و سعادت ، واسطه قلادهٔ صورت و مادت [7]، مطلع انوار خلفاک خلیفة فی الارض ، مجمع مواهب و محامد و تفضیل بعضکم علی بعض ، محی رقاب [8] حسن صفات ملوک سوالف، طغرای یرلیغ بلیغ جعلناکم خلائف، الذی لا یسبق الاکاسرة غبار مواکبه [9] ولا تدرک القیاصرة آثار مساعیه، رب کما اطهرت دانه من اسرف الارومة والاعراق [10] وجعلت اطواق ایادیه قلائد الاعناق، اجعل رمة

1 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* omit است 2 *BH* gives سحب 3 *BUL* gives ذیل on both occasions. 4 The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give دیر 5 The same in *GY* *BUL* and *AH* but *HG* gives خاطله while *BH* gives وتاجلد الکلیل 6 *BH* gives بلغ 7 *HG* gives مادب 8 The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give محی رقاب and محی رمات respectively 9 *BH* gives مراکبه while *HG* gives مراکب 10 *HG* gives والاعراق

گرداند و عنصر وجود او را سطر سهر و جود در کان عالم کرم و استان محسود دراری درج آسمان فرماید ـ بیت :—

درۀ ار همه عالم نتو مسساق ستد
که[1] چو خورسد فلک سهرۀ آفاق نسد

و همچنانکه جمال صباح از وساح مصباح مستغنی اسب اسماق و مراحم آن دودمان مکارم لوازم به نسبت این سدۀ اخلاص توام غیر محتاج سیان اسب ـ اگر نطریق سوادق ایام بر و دوس ناموس اورا بلالی تفقد و اکرام رشک اعیان و اکابر زمان و محسود رواں افاخر دوران گرداىد ، ارکرم داتی دودمان مرداویج واسحق ، که تخب نسیبان ملک استحقاق اند و در مکارم اخلاق[2] مسارالیه ساں آفاق، هیچ بعید وعریب نحواهد بود ـ سعر :—

فان تلحق النعمی بنعمی فانه
یزین اللالی فی النطام اردواجها
و کنب ادا ما رمب عدک حاجة
علی نکد الایام حا ن[3] علاجها

زیاده برین غوانی معانی اخلاص جانی بحلل وحلی افصاح نیاراست و بناب حسن نیات جانی بکلل[4] حجال اسالیب بیان نه پیراسب ـ همواره درر غرر اثنیه و جواهر زواهر ادعیه نثار عظمت و جلال آن پادشاه تحت سملکت کمال باد وذاب فلک مثال ملک خصالش ار سورۀ هاجرۀ زوال در سایۀ عنایت حضرت متعال ـ بالنبی وآله و صحبه خیر صحب و آل ـ

---

(۵۵)

نسخة مکتوب کتب الی سلطان الاعظم والخاقان المعظم حسین بایقرا

حلدالله ملکه[5]

سحوق رایب شکر خلایق بفرق عیوق سما ملاحق اسب و قمۀ اساس حمد و سپاس اهل سعارب و مسارق بسطح ظاهر فلک اعلی ملاصق ، ریراکه تا دسب قدرب ایجاد صفحۀ صحیفۀ صور مراد را بیرنگ وحود و نقس افاصب جود آراسته اسب و

1 The same in *BUL* and *BH* but *GY*, *AH* and *HG* give کو 2 *BH* omits احلاق 3 *BH* gives هان 4 *GY* gives بکلک 5. The same in *AH* but *GY* and *HG* give حواب مکتوب کتب بلعرشاه مع شکوه امداده ی حرون while *BUL* and *BH* give مما کتب الی بعض السلاطین حلداقا له الی یوم الدین For Sultān *Husain Bāyqarā* see notes.

سازند که همواره آئینه ضمیر منیر بصیقل مشاورت و حسن تدبیر مجلی [1] دارند
و معرفت افکار همکار [2] و دانستن مکر و غدر جوار از مقاصد اصلی و مطالب کلی دانند۔
والحمد لله تعالی که مدت مدید است تا سمند سرکام افکار در مضمار تجارب روزگار
سازند و گوی دل اهل وداد و عدوان در میدان زمان به چوگان امتحان سربند۔
و وثوق رجا حاصل است و شاهباز اطمینان بر شاخسار جنان نازل که از غدر و خداع
مردم گربه‌نمای سباع طباع مصون باشند و از لوازم مزاج فتنه ازدواج عدات
بیعلاج کسر الاصلاح در کنف حمایت الهی محفوظ و مامون۔ لمؤلفه —

تا زمانه جان بود در بند گیسوی بتان
تیغ هندی تو بادا بر سر مالک رقاب
حاسدت بی آبرو در نار حسرت خاک باد
دشمنت گویان که یا رب لیتنی کنت تراب

و دستور احوال امور بنده مسطور آنکه بعنایت بی‌غایت حضرت واهب و سمت
همت آن پادشاه کواکب مواکب نهال جویبار آمال به ازهار قضبان و اثمار مزین
است و جمال چهره موفق در مرآت حصول مرادات بدیده تحقیق معین۔ الحمد لله
الذی اظهر جمال احسانه فی مرایا العیون و نور بتجلیات الطافه مجالی الظهور
والبطون۔ و چون درینسال بسبب ربط امور و ضبط ثغور بنده را عزیمت دارالحرب
کفار میسر نبود، لاجرم فرزند ارجمند ملک‌التجار را سرلشکر ساخته با عساکر
ظفر اثر و پیلان کوه پیکر بغزو و جهاد بیجانگر فرستاده شد۔ والحمد لله تعالی که
بمجرد دخول ولایت ساحت آن بود و سواع بعضی از قلاع عظیم الارتفاع و بقاع
جلیل‌الاتساع، که هرگز حوافر عساکر سلاطین ماضی لامس ظواهر آن اراضی
نگشته است، مفتوح ساخته اند۔ و امید تمام است که عنقریب بسی از ولایات
عبده اصنام بجمع عساکر نصرت مظاهر اسلام گردد و صدای تسبیح و تکبیر بکاخ
سامع [3] کره اثیر رسد و عمامهٔ غمامه از صدمه صدای کوس و دمامه ازهامهٔ هوا بسطح
میدان رزم و کین افتد و در گوش پیلان مست جوش از سبب ضربت حکاحاک [4]
تیغ خروش و طنین۔ توقع و مطلع اران خورشید جهان امید آنست که انوار لطف و
سقف عاطفت فرزند عبدالله بنوعی شایع گرداند که نقود احوالش در بازار قبیل و
مال بسکهٔ احسان آن پادشاه افراد انسان روان باشد و ذات فطره سمات او را در عز
تربیت [5] والتفات در فرزند ساخته قرطهٔ گوش [6] ناموس این بنده مرحمت مانوس

---

1 *HG* gives محلی 2. *G1* and *HG* give مکار 3 *HG* gives سامع
4 The same in *BUL* and *BH* but *G1*, *AH* and *HG* give حکاکه 5 *G1* and *HG* give در عریب 6 *BUL*, *BH* and *AH* omit کوش

تصع کل ذات حمل حملها قره‌العین فتح و ظفر، که غایت ماسول است، بی شبه مبدول خواهد بود، تا [1] نا لهٔ بشارت فتح و نصرت عقیب آلام اندوه و حسرت واصل سد و آثار ظلام غم و ضجرت بانوار صبح بهج و مسرت متبدل گشت، و مشاعل نور وقنادیل سرور در مسجد اقصای مرام مشتعل - شعر :—

تنا شیر الصباح وقیت شرا
سلخ من دیاجیر الظلام
لقد عطف العنان شموس بهج
و ولی الهم منخلع اللجام

بیت :— رفت آنکه دل[2] زظلمت غم تیره رنگ بود
و اندوه را بملک دل ما درنگ بود
آخر دهان چو گل به شکر خنده باز شد
آنرا که همچو غنچه دل از غصه تنگ بود

بر رای اصحاب عادت، که مجلای صور عالم غیب و شهادت است، باهر و ظاهر باد که اگرجماعت ملابست مآل ندامت مبال باشتعال نایرهٔ فرقهٔ مضل ضال کحل امید فاسد در دیدهٔ دل کاسد کسیده باشند وطنین پندار و غرور در قبهٔ دماغ مغرور خویش افگنده، لیکن فی الحقیقت نتیجهٔ آن خاک حیرت و حسرت است که بمیل تمنی و ادبار در ابصار بصایر و افکار خویش میکسند و آتش یاس و حرمان است که بدست غدر و احتیال و بیان محض خیال و فرض محال در خرمن اقبال خود میزنند۔

سعر :— و مکلف الایام ضد طباعها
متطلب فی الماء جذوه نار
و اذا اراد المستحیل فانما
یبنی الرجاء علی شفیر هار

و شکر حضرت فاعل مختار، که منشور حکمتش بطغرای و ربک یخلق مایشاء و یختار معنونست، بحسب نهان و آشکارا واجب است که مضمون آیت کرامت مقرون ولئن قوتلوا لا ینصرونهم ولئن نصروهم لیولون الادبار ثم لا ینصرون از اختلال حال و وخامت احوال استقبال شان حاکی است و چشم بخت بر اموات مرجوات، که در مقابر خواطر شان سد فوست، باکی - بیت :—

از بس که اشک دشمن حمله جهانرا کرده[3] تر
در زیر رکاب خنگ چرخ افتان و خیزان میرود

---

1. *BH* omits تا 2. *GY* and *HG* omit دل 3. *AH* give کرد

بیان حالش از عروص غبار مقال بری ، وشمسهٔ ایوان رفعت سانش از دیده رمد دیده وهم و حال مواری ، بنابرین عیال عجز و قصور برهجین عمل حسور محکم دید ، و زبان ترجمان علم در تحدید [1] کیف و کم آن ابکم ـ صومعه [2] امید بداشعهٔ خورشید لا تیاسوا من روح الله منتور[3]است ، و ارجای رجای جانی بسم‌نوابد اجیب دعوة الداع ادا دعانی معطر، که قلاده صورت وماده جواهر ملازمت درگاه سعادت افاده مرصع کشته وسباح گردن جان گردد ـ و سلک امداد جناب بمراند تتسل کف دریا صفات برس و نکمیل ناند ـ لمولفه —

جیب لباس عمر را تکمه بوسهٔ کفس

بعدم از آنکه آیدم داس رند گی بکف

بعد از تمهید قواعد دعا وتشیید مبانی محمدت و ثنا بسمع‌حدام ملائک مآثر‌حصصهم الله باسماع السائر ، میرساند که باغبان لسان از نهال حسن اعتقاد ، که در جویبار حس‌فواد مزروعست، بعضی از نو باوه احوال درطبق اخلاص و رومال معال موضوع داشته در سهر عظم القدر رمضان باسان آسمان نشان از روی حسارت مرفوع داشت ـ مخصوص آنکه حضرت علام‌العیوب ، که ناظر خبایای روایای قلوب است ، شاهداست وکفی بالله شهیدا ، که ازاسماع‌خبر لازم وحشت تعبر مملکت رشت بدلالت [4] نعات و طعات [5] ولایت [6] کوهدم ، که محوای مفهوم‌اولئک کالانعام بلهم اصل [7] مرقوم جباه آن مردمست ، نوعی آتش‌ملال و صرام احلال درساحت بال و باحت حال افروخته گشت که نزدیک بود تا مرغ روح درکانون دل سوخته گردد و تیر آه ارکان ید دوباه برسهٔ سهر و ماه دوخته آید ـ

فلوان ما قاست یوما بصخرة

لصبرها والله عنها معسا

ولوسمع الا فلاک [8] بعض حکاتی

لصارت من الاسعاف نجا مرعسا

اما نوید هاتف غیب بگوش دل میرسید که از مستوراب حجرات [9] صمیر ، که در حجور نوابل [10] اخلاص حاملات ادعیهٔ لازم الاجابت والسائر اند ، برسمعی‌نحوای

---

1 *BH* gives تحدید 2. *GY* and *HG* give صوامعه 3 The same in *AH* and *HG* but *GY* *BUL* and *BH* give مور 4 The same in *BUL, AH* and *BH* but *GY* and *HG* give حدالت 5 The same in *BUL, BH* and *AH* but *GY* and *HG* give نعاب وطغاب 6 The same in *GY* *BUL, BH* and *AH* but *HG* gives ولف 7 The same in *BUL* and *BH* but *GY* *AH* and *HG* omit اضل 8 *BH* gives الافلاکی 9 *BH* gives حجلات 10 The same in *BUL, BH* and *AH* but *GY* and *HG* give قرائل

زلال حیات جاودانی وسلسال بقا و دوام زندگانی ، که در اوانی نوید کامرانی از چشمه سار دوات ظلمانی یعنی کتاب خضر صفات حضرت سلطانی ثانی مانی جهانبانی

بیت :— به بیش درگه قدرش رحل ران کرد دربانی
که طاق سابع خود را وثاق دید تحتانی

بادشاه افریدون منش اسکندر دانش ، شهنشاه انوشیروان سان قیصر نیش[1] ، دره التاج افسر اوکی ودباج خلاصهٔ نتاج سلاطین فلک رفعت ملک مراج مهرسپهر سلطنت و سهر یاری ، مرآت جمال ساب خلافت و جهانداری ـ بیت :—

بروز جلوهٔ نصرت قبای بیروری
زگرد خنگ تو بوشد سپهر رنگاری

رب کما جعلت قدم رایه الصائب[2] و فکره الثاقب وایسا لهامات انوار الکواکب و یسرت له تسخیر ممالک المطالب بجیوش النصر والفتح من کل جانب ـ شعر :—

فناوله عمرا لو یعد عسیرة
لقاصر[3] عن ادراکه عد حاسب

به بندهٔ سرسدهٔ مراحم خاقانی از روی ذره پروری تشریف اصدار ارزانی فرموده بودند ، از مفهوم مسرت ملزوم و مضمون نصرت مشحونش بوادی سرور و بوادی مکنون مانند تلال وهامون[4] مرغزار گردون هجوم لشکر گوناگون موشح و مزهر آمد ـ وغصون بهجت بال و شجون شجرهٔ فور اقبال از رشحات بارقهٔ شکر قوت ناطقه وتواتر و تقاطر حمد و ثنای رایقه مثانهٔ درون ساکنان گلشن فلک نیلگون مرشح و مور ـ

نظم :— نوری از روزن اقبال در افتاد مرا
که ازو خانهٔ جان شد طرب آباد مرا
طلمت آباد دلم گشت جهان نورانی
کآفتاب فلکی حود شد از یاد مرا

بدایع دعوات اجابت آیات ، که سواد حروف کلماتش سرمهٔ دیدهٔ ملایک ارایک سماوات باشد ، و روایع مدحات اصابت سمات ، که چهرهٔ عروس احتصاص اخلاصش در کلهٔ عبارت کلام وحجلهٔ استعارت واستخدام رشک رخسار حور مقصورات فی الخیام نماید ، مقابله ومواجهه کرده آمد ـ وچون قوت کمال شرح شوق افزون از بیروی باروی وسع بود وسعت میدان بسط لوعت بیرون از حدود مقولات تسع ، وچهرهٔ مخدرهٔ

---

1 *BH* gives نشان 2 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give رایه نصایب and رانصایب respectively 3. *GY*, *AH* and *HG* give تقاصر
4. The same in *BH* but *GY* and *HG* omit تلال while *BUL* and *AH* give بلندوهامون

که از عمار صفات حمیده آثارش براه رویه صاح در کاخ دماغ بطریق تواتر ابلاغ یافته بود ، بر مقتضی معنی مصراع —

والاذن تعشق قبل العین احیانا

بنوعی غمام غرام و سحاب صبابت اوام بر بام دل مستهام باران گردانید که [1] اگر بعضی اران به سراب حامه برفسحت ساحت نامه منصب گردانید ، هانا که نسال استحمال ارکان حال بر طایران فضای فرص مجال انداخته باشد[2] ـ مصراع —

و این الثریا من ید المتناول

ملاقات صوری که صورت طل جمال سابقه معنویست موجب معرای ـ شعر —

ان النفوس لاجناد مجندة

فما تعارف منها فهو مؤتلف

در اقرب ایام بر وفق مرام میسر باد ـ و وصول دست حصول بر دامن این مامول مقدر، بمحمد و حیدر ـ چمن خاطر عاطر به ازهار ترصب مزهراست و محراب دل بمدیل توقع سور که بوستان صمیر دوستان را بسهال ارسال مکاسب فرحت مثال مربی گردانند و مسکلات کتاب البیاع بال را به اعلام احوال سلامت ذات بیمال روس و مبین ـ همیشه مساعی آمال بسواحل مقتضی نال واصل باد و امداح ستایش خصایل و مآثرش، که در مجالس و محافل اماجد و اکابر از ساقیان السنه وارد و صادر دایر است ، موصوف بمنت الله در قابل ـ

---

(۵۴)

جواب مکتوب کتب الی السلطان العادل الاکرم علاء الدولة والدین الکلانی اناراللہ برهانه

شعر — هبطت الی من المحل الارفع
ورقاء ذات تعزز و تمنع

نظم — طایری آمد و برج عصر شاه هم سفر
بر جناحش نامه سر تا بسر فتح و ظفر[3]
فرق جان زین مژده بر فرقد رسید وآنگهی
لشکر غم را بصحرای عدم آمد مفر

---

1 *BH* gives باران است and omits که 2. The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GI* and *HG* omit منصب گرداند هانا که نسال استحمال ارکان حال برطایران فضای فرص

3 *HG* omits the first *bayt*

نسخة رقعة كتبها الى ابن اخيه الجناب الفاضل والادب الكامل جمال الملة
والتقوى والدين حسين حين وصل الى بندر دابول من مكة
المشرفة وكان المخدوم فى سكيسر[1]

جاء البشير مبشرا بقدومه
فملئت من قول البشير سرورا[2]

بيت — ازين بشارت خرم كه ناگهان آمد
هزار جان غمين گشته شادمان آمد

جامه نامه بلسان ترجمان جامه خبر قدوم مسرت لزوم جناب فرزندى ارجمندى ، در صدف كمال ، نهال باغ اقبال ، مقسم اقسام فضائل ، مصدر افعال افاضل ، المشرف بمجاورة حضرة الحرمين الشريفين ، الراقى من مدارك العلم الى ارائك الشهود والعين ، جمال الملة والدين حسين ، لا زالت ايادى وصاله معانقة بعرائس حصول آماله و درر مآربه منظمة فى سلك الاحمار[3] على مقتضى باله ، از دريچه اذان بقصر جان[4] رسانيد ـ بيت —

عمر ماضى چو خبر يافت باستعجالى
حالى از كوى عدم سوى وجود آمد[5] باز

از استماع اين خبر مسرت اثر مجرى لسان در تقص دهان بشكر حضرت سبحان بسرآوازِ حسينى[6] مترنم آمد وار نسيم اسد اقتران در اقرب زمان نفحهٔ ازدياد مسرت برگلبن دل منسم ـ شعر —

و ابرح ما يكون الشوق يوما
اذا دنت الخيام من[7] الخيام

بيت — وعده وصل چون شود نزديك
آتش شوق تيزتر گردد

---

1 The same in *AH* but *GY* and *HG* give — حرف مكتوب كتب فى وزول و اعدمى ما كتب فى حرف ابن اخيه الا ـه فى بندر دابول والمخدوم كان فى سكيسر while *BUL* and *BH* give 2 *BH* gives مسرورا 3 *AH* gives سلك الاحباز حفظه الله تعالى الى يوم الدين 4 *AH* gives جان 5 *BH* gives آمد 6. The same in *GY* *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives آوازحسانى حسينى is the proper name of a tune. 7 The same in *BUL* and *BH* but *GY* and *HG* give جل while *AH* gives ال

کبد سدالمرسلین سید مطفرالدین را با یادگار مرسل داسته سد تا مبانی موافقت کارم ذات العماد محکم گردد ، و درر غرر مصادقت در سلک ارسال رسل منتظم ـ و بر وفق موعود و طبق معهود فلانرا بالشکر ظفر اثر و سران غضنفر فر جهت فتح قلاع سگیسر نامرد گردانده سد ، تا فراغ بال اهل سفر و رفاع حال متردداں هر بندر در لوح وحود منطور نظر گردد ـ و قلعهٔ ریمگنه ، که کلید بنادر ملیبار است و از وفور اساع و کثرت ارتفاع مشاکل سماک و معادل ذراع ، درسال گذسته مفتح گشته [1] است ـ ولسکر نصرت اثر ، که درینوقت حصار ماچال و کیلنه و بلواره[2] و مریاد و نگر را ، که مساکن آن مقدم اهل سقر و سارل اولاد و اخوان آن سگ سیر است ، کالهاله علی القمر و الاوراق علی الشجر ، محصر و مخیم ساخته بودند ، بتائید الهی و فیض فضل [3] نامتناهی قلاع مذکوره با ارباع واصقاع مسخر لشکر منصور گشت و چشم امید سکان وسمار ، که در راه انتظار چهار بود ، بکحل نصرت اسلام برنور شد ـ اگرچه تسخیر قلاع مذکوره بواسطهٔ کمال ارتفاع و کثرت اساع سمت امتناع موسوم میمود ، اما چون صحیفهٔ آمال به رقوم توفیق حضرت متعال مرقوم بود ، به احسن طریق و ارین تسمیق میسر گشت ـ للہ الحمد والمنة علی هذه النعمة العظیمة والموهبة الجسیمة [4] ـ نظم :—

هر کرا بخت مساعد بود و دولت یار
ابدالدهر مظفر بود اندر همه کار
تیر فکرت چو در آرد بکمان تدبیر
در مجاری عرض غرق کند تا سوفار ـ

و چون سید مسارالیه جهت تشیید مبانی اتحاد مرسل است، بعضی از لوازم مصادقت طرفین به سید مذکور مفوض و محول آمد ـ همواره گروه بی سکوه اعدای طرفین مغلوب و مقهور باد ، و جریان امور اودا مطابق نجاح و سرور ـ

---

1 *HG* omits مفتح گشته 2 This seems to be the correct name although *GY*, *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* give بایواره 3 The same in *BUL*, *AH* and *BH* but *GY* and *HG* give فیض فضله 4. *HG* gives الموهبة الموهبة الحسیمة

جواب مکتوب کتب من لسان السلطان الاعظم محمد شاه البهمنی الی السلطان الاکرم محمود شاه الگجراتی خلدالله ملکهما [1]

حمدی بیرون از[2] حیطهٔ حدود و قیاس و شکری افزون از حیطهٔ ادراک واحساس، که کیفیت صور و مواد آن بجسم وهم وخیال محسوس نشود واز معرفت کمیت ابعاد و تعدادش درک مهندس عقل محروم و مایوس بود ، حضرت آفریدگاری را، جل شانه و عزسلطانه، که شاهان بادین و داد را، که صاحبان کنور شرع و سداد اند ، در مصاف مصافات موصوف بصفت کانهم بنیان مرصوص گردانید و تنجان سلطنت و مکنت ایشانرا بدرر تقویت اهل ایمان مزین و مخصوص فرمود ـ وصلوات زاکیات و تحیات وافیات ، که فاتحهٔ خصوصیت صفای آن معطر مشام ملائک قدس باشد وستاره از[3] آسمان رفعت ساتش منور بواطن صدرنشینان محافل انس، نثار مرقد معطر و انوار روضهٔ منور سید انبیا و سند اولیا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم ، که نهایت ظهور شرافت خاک و غایت اتحاد صفات افلاک است ، ساعة فساعة واصل باد[4] و بر ارواح آل[5]مطهر نهاد [6] و اصحاب صافی الاعتقاد ، که خلعت رفعت ایشان مطرز بطراز نسبی لولاک است، [7] لحظة فلحظة نازل باد ـ بعد وفور درود و ارسال سلام و ثنای غیر محدود ، که از ثمرهٔ شجرهٔ آن مذاق ساکنان ملاء اعلی ملتذ [8] و محظوظ باشد و در بارگاه عظمت وکبریا بوسیله جملهٔ محاسن رنگ و بوی اخلاص و صفا بنظر قبول ملحوظ ، بر ضمیر منیر ، که آئینه صور صوابست و معرا از زنگ شک و ارتیاب ، مخفی نماند که از نسیم کتاب مسکیة السحاب و اعلام صحف ذات ملکیة الصفات سحوق رایت مسرت باوج عیوق رسید ـ و طایر غم وهم از آشیان دل درکنج عدم پرید ـ و از مرآت کلمات خان اعظم جامع محاسن الشیم اسلام خان دام سموه صورت کمال وداد محلی بحلل صفا و اتحاد ظاهر گشت و کواکب محبت از سواد سطور مکتوب سطوع وباهر ـ و درنبوت سلاله اشرف علمای محقق قدوه

---

1 The same in *AH* but *BUL* and *BH* give حاکتب من قول السلطان الی السلطان while *GY* and *HG* give جواب مکتوب کتب الی جانب الرسول الگجرات وکان المدوم ی سکیمر

2 The same in *BH* but *GY* *BUL* *AH* and *HG* omit از 3 *BH* omits از

4 *GY* and *HG* omit واصل باد 5 *AH* gives آن 6 The same in *BH* but *GY* *BUL*, *AH* and *HG* give نام 7 *GY* and *HG* give ملبس لولاک

8 The same in *GY* *BUL* *AH* and *HG* but *BH* gives متلذذ

نوع از جنس خاص وعام مستلزم ومتضمن موالف ومقتضی ظهور محبت و رافت است۔

بیت :— کند همجس با همحس درواز
کبوتر با کبوتر باز با باز

بنا بریں تسیہی بر لوازم مکارم اخلاق ، که لازم عیر مفارق آن یگانۂ آفاق است، برسبیل اذا راد التالف زال التکلف سمت تحریر و تقریر یدیرفت

سعر :— فما انت عما یورث المجد عافل
وما انت عما یعقب الحمد ذاهل

دیگر آنکه بگوس فواد کلمات افساد سواد حساد نسوند و آئینۂ مصادقت وموافقت بانفاس اباس خباس اساس زنگ بدیر نسازند که بس آن حاجت بداست ۔ ومقصود ایسان اصلاح کار خود وافساد کار اهل خرد اسب ۔ سعر :—

روید ک اقوال الوساه کثیره
فهی ظهور ما لهن بطون
فلا تقبلن ما قیل عنی لدیکم
فان تخالیط الوساة فنون

والعاقل یکفیه الاساره فصلا عن طلوع المقصود من افق العباره ۔ ترقب وتطلع جنانست که بمصقل مکتوب مرغوب زنگ ظلام کروب از آئینۂ دل محزون بزداید و ازهار کیفیات حال و استقبال به سلسال براعت استہلال و زلال عین سحر حلال ازنهال مقال بنمایند ۔ بیب :—

سموم هجر کند روضۂ مودت خشک
اگر نه واسطۂ رشحۂ قلم باشد

تا جمل جمیلۂ وداد به الف متحرکۂ قلم و نون مسدد دوات موکد گردد ، و درر غرر معانی از اصداف حروف خاطر و دل بحر مشاکل بیرون آید و گوشوارۂ آذان جبان شود ۔ زیادت بریں سفینۂ لسان را در بحر بیان نسیم انفاس جاري داشتن سبب ملال بال و موجب خروج از مطابقت مقتضی حال دانست ۔ همواره محبوب قلوب اصاغر و اکابر جهان و مطلع نجوم رضای احبای زمان باد ۔ بمحمد و آله الامجاد و صحبه الا نجاد

الیک عدع النحله ساقط علیک رطبا حبا بنست مریم بکر شکر، که حامله مسیح حماب بخشش حسی دکر است ، رطب لازمه حلت اران نحله بوستان سرع وملت بکام حلان وفا و مداق احوان صفا واصل گرداند ـ سعر —

اهرک لا انی عرفتک ناسا
لحق ولا انی اردت تقاضیا
ولکن رأیت السیف من بعد سله
الی الهر[1] محاحا وان کان ماضیا

و برغایب و حامر روس و طاهر است که گردن همت این محب بعمر ار اطواق [2] من حضرت بادشاه حمشید حشمت حورسید مکرمت سلطان هایون ساه، بردالله براهه، بطوق منت هحکس مطوق نیست ـ وانعال احساري که ارحست مودت وياري درباره مقم و مسافر ارین محب حاری و صادر گشته است، ار مصادر حقوق هیچ فردي مشتق نه ـ بیت —

برسی نه اگر حصم بود رسم زال
ست نه اگر دوست بود حاتم طی

و فی الحقیقت کسور لوارم رعایت محبت ، که در حرانهٔ حاطر این محب مستراست، هنور گنحور دل صد یکی اران نسب محادیم دوستان طاهرنکرده است ـ اما عمامهٔ رجا برهامهٔ همت ملفوف است و عنان همت بصوب وبوق معطوف که برمقتضی تحمة المقتر[3] حقر گنجینهٔ احایر دخاير صمير نسخ کلند نوفیق ودست تقدير مشهود بصر صعیر وکبیر و مسطور نظر برنا وپیر گردد ـ سعر —

علی قدر اهل العزم تاتی العزائم
و تاتی علی قدر الکرام المکارم
و تعظم فی عین الصغیر[4] صغارها
ویصغر فی عین العظیم العظائم

وچون این محب را با محاب بیان مناسبت راسخ است و جدران وداد مانند سبع سداد عالی و سامح، وار کلام سهسوار میدان ادب است که مناسبة الحسب حیر من مقاربته[5] النسب ، ریرا که برمقتضی فحوای فما تعارف منها ائتلف مطابقت عر

1 *BH* gives ال المدر 2. The same in *BUL* *AH* and *HG* but *GI* and *BH* give طواق 3 The same in *GI* and *HG* but *BUL* *BH* and *AH* omit برمقتضی عنه القام حاضر 4 *BH* omits الصغير 5 The same in *GI* *AH* and *HG* but *BUL* and *BH* give مقاربة

مراح ارواح مکارم اخلاق، درهٔ بحرمحیط کمال ، مجمع البحرین فضیلت و اقبال ، الذی اضحی السماء لدره وجوده صدفا و صار داته صدر سلک الزمان و بدر فلک الجنان شرفا ـ شعر :—

لا یلحق الواصف المطری خصایصه
وان یکن سابقا فی کل ما وصفا

لا زالت اجساد حساده لسهام الآلام هدفا و نفوس اهل الحصام بحسام الانتقام تلفا به اعانت پادشاه قضا و قدر در احسن صورت مقدور و میسر باد ـ بالنون والصاد ـ بعد از قبول سلام و دعا ، که چهرهٔ مخدرهٔ اخلاص آن بمرایا و خواص حسن اختصاص موصوف و معروف باشد و رخسارهٔ کمال جالس در نظر بال اهل حال مستغنی از صدع وخال نقاط و حروف ، مصرع :—

بخال و خط و رنگ و بوچه حاجت روي زیبا را

بر ضمیر منیر ، که آئینهٔ صور دقایق امور و روزنهٔ ایوان معرفت سرایر جمهوراست، مخفی نماند که بر صدور محافل سطح ارض رعایت قوانین حفظ الغیب عین فرض است ـ و این معنی ، که عین الحال سیمت این محب است ، بردمهٔ آنجناب هنوز دین و قرض

سعر :— و بینا لو رعیتم حق معرفة
ان المعارف فی اهل النهی دمم

و تا امروز صدای ادای عسر عشیر آن باسماع اودا نرسیده ـ و دیدبان دیده از مناظر ایوان دماغ قوافل این مامول را در سوارع وجود الی هذا الآن ندیده ـ

نظم :— یاری از یاران نمی بینیم یاران را چه شد
دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد

لعلی از کان مروت بر نیامد سالهاست
تابش خورشید و سعی ابر[1] و باران را چه شد

اگرچه میدان زمان قضا بسیار موسع است ، اما مقتضی مروت آنست که قلادهٔ گردن نوعروس[2] محبت را بجواهر ناتحار اوامر مرصع گرداند ـ شعر :—

تمتع من سمیم عرار نجد
فما بعد العشیه من عرار

و علی جوار این اهترار آنست که این محب مسحواهد که بر وفق مغرای وهری

1 The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives سعی باد
2. The same in *BH* but *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* omit نو

سحة مکتوب کتب الی المولی الفاضل العامی شرف الدین المخاطب
به صدر جهان ی سکوه بعص العسکر [1]

سعر — اسکو الیک اسابا لسب‌سکره
می وابدی اربساحا اب بعرفه
لا اوحس‌الله مس لا اری احدا
مں الانام ادا ما غاب یحلفه

نظم — نکرد آس سوق دروں قلم طاهر
مگر ز نوک قلم دود رفته بدروبست
بمکم سحر اسیاں کاں تقریر
رطرف حرف و رحد عارب افروبست

عار رحار سوق حاں ار صرصر مواصف [2] هجراں به حاں در تموج و هیجاں است که حواری مسات تعریف و حجب با دعامهٔ حامه و سراع نامه ار موحهٔ لحه آن بسواحل سرح حال دل تواند پوید ـ سعر —

فلواعع الرحاء اعظم کثرة
مں ان عیط بها بلیع حطاب

وصرح بلند بام اوام [3] وقصر سا قام غرام نه درآن سرلت ومقام است که بوفور حسارت و اقدام و دست باروی ابهام واستحدام و ریسماں حروف عناکب اقلام بر بالای باسں تواں رسد ـ لمولفه —

طایر وهم وحیال ماکحا و قصر سوق
نه فلک سع عناکب داں بقصر قدر سوق

آں دات ملک صفات ، صدر جهاں فضایل ، بدر آسماں حسن سمایل ، مظهر سرف دیں بی ، مسار انوار علوم ادبی ، سحجل [4] جمال صورت استحقاق ،

1 The same in GI AH and HG but BUL and BH give ما کتب الی سس اماظم‌الافاد Sharwani, *loc cit.*, reads it as *Sadr Khan* see p 20 and Note 42 2 BH gives مواصف 3 The same in BH but GI BUL AH and HG omit وصرح بلند بام اوام 4 The same in BUL, BH and AH but GI and HG give مستحجل

بعین الیقین نماید ـ بیت :ـ

عالما خواهد نمود از دولتم کاری که دوش
من همی کردم دعا و صبح صادق میدمید

زیاده برین رخسارهٔ مستورات سینهٔ پر الم را به موکب نوک قلم شروع نکرد و مشکلات کتاب بال را بسط مقال مشروح نه ساخت ـ همواره بر جادهٔ اخلاص وداد مستقیم باد و عرفای وفا در محراب دل باختصاص مقیم ـ

(۴۹)

جواب مکتوب کتب الی واحد من الخلان من عسکر سکیسر [1]

از وصول کتاب اخلاص اساس براعت لباس، که بی ریب و مین جیب گریبان آن مرین بازرار کمال حقیقت و مجاز و ذیل آن مکلل بجواهر زواهر اطناب و ایجاز بود، صورت بهجت و سرور در مرآت سطور آن مسطور گشت ـ واز کتاب شامل الفضایل آن محاسن خصایل سطری نمود، واز کل وکلی محبت و وداد اصلی و جلی آنجناب فردی و سطری ـ وبهال تسیه و ملاحظهٔ صلاح و نجاح ،که درجیمن مقال نشانده بودند ، سبب اجتنای اثمار مراد و موجب احتوای قواعد مسرت فواد آمد ـ مقرر ضمیر صواب نمای سداد سیما باد که این محب شرایط و لوازم حزم وتیقظ بقدر فکر خویش و دل محموم و ریس تحفظ میماید ـ و درجمیع آوان آئینهٔ جنان مقابل صور عواقب امور میدارد ـ و آنچه آنجناب مرقوم فرموده اند ، به همان طریق در صفحهٔ صحیفهٔ خاطرمرسوم بود، وبعنایت بی نهایت الهی امل واثق است که فتح قلعهٔ کهیلنه، که محزون دیرینهٔ [2] خزینهٔ سینه است، عنقریب میسر گردد ـ و اگرچه کار حصار موقوف به سکینه و اصطبار است و نقوب جدال و قتال فتح قلاع و حال قریب بمحال ، اما همگی همت بر تیسیر فتح آن مصروف دارند و جملگی خاطر برحصول این مامول معطوف ـ واز تکاثر استعجال و تواتر ملال مجال بسط مقال و شرح کیفیت حال نبود ـ بکرم معذور دارند ـ و مکتوبی که بعد ازین از موضع پربولی ارسال میرود محول دانند ـ همیشه درکنف اعانت صمدی محفوظ باد واز مشتهای خاطر بحظ وافر محظوظ ـ

---

1. The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *BH* give ما کتب الی بعض الفاضل رقعته کتبها جواباً ما کتب الی جنابه المولی الفاضل مولانا علیه الکریم while *AH* gives — محمدلاری دام افضاله 2 *BH* gives محزون آرزوی دیرینه

زانکه هر چیزی که سودای توهست [1]
دان نمی کان نقد فردای توهست ـ

(۴۸)

جواب مکتوب کتب الی بعض وزراء دکن وکان المخدوم فی لشکر [2]

کواکب و داد وسداد، که در شب رنگی سلب مداد طالع کرده بودند و سمای محبت و صفارا بآثار انوار وفا مزین فرموده، از خلوص نیت و خصوص طویت اصحاب، که هیولی و صورت آن محض پاکی طینت و حسن سیرتست، بدیع نمود ـ شاید که در خاطر انور معین و مقرر دارند که اگر کسی بمعاونت ملوک این مملکت اعتماد کند و بر مروت و فتوت و جلال جوارگی جواهر این دیار اسناد جوید، شجرهٔ رجاش جز باکورهٔ حرمان ثمره ندهد واز نهال آمال بال بغیر از میوهٔ ندامت و ملال بهره نه بیند ـ واگر کسی خواهد که بی امرای نامرد بقوت باروی خود سهام سعی و اهتمام را برهدف حصول مرام واصل گرداند و دست همت و قدرت درگردن نو عروس حصول نام و ناموس حمایل سازد، یقین است که صورت این معنی در آینهٔ وجود خارجی وقتی مسطور گردد که آن کس را از خزانهٔ عامره باموال وافره بادشاهان امداد نمایند ویا اورا آنمقدار ولایت و مکنت داده باشد که مبانی هر مراد بمعاد بذل و ارفاد قائم تواند داشت ـ و هر دو صفت بنسبت این محب متعسست بلکه سعلهٔ امکان آن در تبدیل مقتضی زمان منطقی ـ و اصحاب را محقق است که شکوه ومن کوکبی مشکل وکوه است وعبور لشکر نصرت مآل [3] بغیر از قطع اشجار وتسویهٔ جبال در نظر عقل محض محال است ـ و در تمام نامردی باوجود عدم انحصار لشکر حضور یک پیل و یک نسبه و یک تیر [4] عین محال ـ وچون حال بدین منوال باشد، افهام انام در طریق اتمام سهام چوب و قدرت اقدام اهتمام چگونه اقدام نماند ولباس فکر و تدبیر بی تار و پود لشکر کثیر و ثروت صرف و ریسمان مال کثیر برقامت حصول مقصود چون دوخته آید ـ و تفصیل مشاهره و میاومهٔ پیاده وسوار، که دریوقت بطریق ضرورت و اضطرار سمت اظهار یافته است، اگر در جریدهٔ حساب و شمار آرد بغیر الفهام اولی الایدی والابصار گردد ـ امید واثق است که بعنایت بیغایت حضرت ذوالجلال از غصون احمال مشاق و ملال میوهٔ حصول آمال چیده آید ـ وجهرهٔ مخدرهٔ فتح قلعهٔ کهیلنه برمنصهٔ اهتمام وسکینه

---

1 *BH* gives رانکه هر چیزی که آن سودای تو است 2 The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *BH* give کتب الی جواب بعض فضلا علیه الکرم while *AH* gives — جواب مکتوب کتب الی حضرة المولی الفاضل ابو سعید عمر الله له 3 *BH* gives مآل 4 The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give تیر

تا از مرکتاب آن حروف ابجاد[1] مراتب و مناقب آبا و اجداد تواند خواند و کلک[2] مدحت و ثنا در صفائح خاطر عقلا[3] نام او شاید راند - بیت :—

میراث پدر خواهی علم پدر آموز
کین مال پدر خرج توان کرد بده روز

و آن بیعقل در مدت دوسال تمام هنوز کافیه[4] باختتام نرسانیده و درینوقت عرضه داشتی که فرستاده است کتابت آن بعد از منشی دو ماه کامل است وعبارتش ازان بعضی افاضل وار آیدتان چنان محقق گشته که آن غافل داخل تخم تعطل و تکسل در زمین دل کشته است ، و اذیال همت بر خاک هوان و رمین اضاعت حرمت فرو هشته - نظم :—

دهد کاهلی هرکسی را گزند
در دانش و روزی آرد بند
ترا چون نباشد غم کار خویش
غم تو ندارد کسی از تو بیش

چون او رقم غیرت از لوح خاطر تاب بیباکی شسته است ، و نهال اهمال ، که مثمر شقا و ضلال است ، در چمن بال او رسته ، یقین داند که نخلاف ماضی سنابل محبت و تراضی ، که در مزرعهٔ ضمیر مزروع بود ، بداس قنوط و یاس مقطوع خواهد شد - بیت :—

تخمی که در ولای تو کشتیم خاک خورد
دیگی که در هوای تو پختیم خام شد

اگر بعد ازین اعلام اهتمامش بر اوج عیوق نرسد ساقی میدان رهان عقوق خواهد بود و بدست جهالت و اهمال شاخ سدرهٔ اقبال خویش را بریده و میل حرمان در دیدهٔ جان کشیده - اکنون چشم بر راه انتظارست و گوش امید در طلب استماع اخبار که بعد ازین از السنهٔ صادر و وارد چه مسموع میشود و از قلم مخلصان محبت توام چه مرفوع میگردد - میباید که خود را از بند لهو و لعب وا رهاند و ملاحظهٔ پیری ایجاب کرده کسب علم و ادب بر ذمت همت واجب داند - نظم :—

هر چه در دنیا خیالت آن بود
بیگمان راه وصالت آن بود

---

1 The same in *AH*, but *GY*, *BUL* and *HG* give ابجاد while *BH* gives ایجاد 2 *GY* and *HG* give کلاه 3 *BH* gives عقل 4 Name of a celebrated work on grammar Please see notes.

سران لسکر آن ملعون دون‌گشت و حر نعح [1] ملعه ریںگنه دست فکر ار داس ادراک حصول معصود قاصر بود ـ حون بهان فتح نگرسان ملعهٔ ریںگنه موصو ل آمد ، سواىح حاطر و لواىح السىه غاىب و حاصر سواهدىد برآںکه ىسحىر ملعهٔ سگىسر ماسول ىل مىدولسب ـ و دریں وقت حریرہ گووہ ، که محسود حراىر و ىىادر هند اسب و در طراوت و لطاىف ىىسطىر و ىد ، و بىرا کم [2] اسحار ىارحىل وىسىارى و تکاثر عىون و انهار حاری و بوافر ىسکر و ىىول سروارى [3] ىمودار رحسار حىات ىحرى است ، مسحر لشکر طفر اىر سىده اسب ـ و اسعد حان و کشورحان در حریره مدکوره منتظر لسکر نصرت تواماں و حالب ىحرىر ار ىالاًی ملعه ریںگنه ىرول کرده معدار حهارده فرسح راه ىا گووه مانده اسب و ىعصى ار مقدماں ولاىت ، که ىکثرب پیاده و مال آماده اند ، ىرد حواىس مدکوره آمده اند وبعصى بسعب آحام و رفعب آکام کلاه غرور بر سر ىىمعر ىر سرور ىهاده عىمرىب ىعناىت حالق ماهاب ىی مدب و ماده حرىں وحود ایسانرا باد فىا داده حواهد سد ـ در امداد همب اهال ىعرساىىد و ىه ارکان همب ىىای معصود در ساحت وحود ماىم داىىد ـ رىاده دریں عروس مرام ىمشاطهٔ اقلام و حلل کلام و حلی اسعارات وایهام حلوه ىداد ـ همواره وحوه مراداب آن دات محاسں صفات در حراىه حصول موصول باد ـ

(۲۷)

ىما کىب الی ولده الصعىر المحاطب بالمحان قدس الله روحه

سواهق حىال علو همب اراں عالىىر است که حر ىاىدام ىوفيق وکمال اقدام [4] ىدروه و سىام آن ىوان رسىد ، و سرادق دولب و اىمال اراں ىلندىرکه طاىران هوس و حىال ىه ىر و ىال کسالب و اهال ىىرامون شرفاب آن ىواىىد ىرىد ـ

ىىت — مقام عسق ىس عالىست موسى همی باىد
که ىىوان ىر حىان طوری سدں ىىهمت والا

و هرکس که در دىىرسان ىحصىل کمال در آىد باىد که حروف معطعهٔ صححهٔ لوح ىالىس محطوط ىعسام ىعب و مىقوط ارسان مساق طلب [5] ىاسد ـ سعر —

فکل فی ىالحرب ىوی حسىه
مں السىف سطر ىالاسىة معحم

---

1 *GY* and *HG* give ىح 2 *BH* gives ىراکم 3 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give ىسروا و 4. *BH* omits اقدام 5 The same in *GY* *BUL* *AH* and *HG* but *BH* gives ىىاوط سىاق مساق و طلب

جواب مکتوب کتب الی واحد من وزراء محمد شاه البهمنی[1]

کتاب بلاغت مواد ، که آئینهٔ چهرهٔ وداد و مصقل زنگ فواد بود ، از آن مطلع آفتاب عقل و سداد و منبع عیون صلاح و رشاد، الذی اقر بوفورعقله السنة الافاضل و باول من سجره همته ثمرة الفضایل لا زال عمره طویلا و فکره للهموم[2] مزیلا ولحفظ عواقب الامور سبیلا ، در احسن زمان ، که در زمنهٔ امتداد آن درر غرر فتوح و جواهر زواهر فرحت روح منظوم بود، واصل شد ۔ وهر چند که سبب ازالت آلام فراق آمد اما موجب تموج بحر اشتیاق شد ۔ سورت آتش التیاع بمیاه سرعت اجتماع منطفی و زایل باد و لشکر ظفر اثر وجمال بعد از قطع آجام و جبال فرقت و ملال بمقام بهجت و حصول بال نازل ۔ وبمطالعهٔ مضمون محبت مکنونش مستلزم تنویر صومعهٔ درون آمد و مقتضی انتفای کروب دل محزون ۔ ومفهوم سطورش بی شبههٔ و ستور ملاحظهٔ عواقب امور کسب و رابطه وضابطهٔ حصول سرور[3] ۔ بعد عدا مخفی نماند که چون این محب تمرد واعترار و نحوت و استکبار رای سنگیسر بواسطهٔ ارتفاع جبل و اتساع جنگل و پیادهٔ انبوه و مواقف سران گروه معاینه کرد، محقق و روشن گشت که حصول مرام و فتح این مقام موقوف باهتمام تمام وکمال جراءت واقدام است و دانست که فتح این جبال وقلع و قمع رای بد فعال جز بخسارت بال و ارفاد مال و احتشاد[4] رجال عین خیالست ۔ وتوقع سعی واجتهاد و امید و غیرت عزو و جهاد از مردمی و مردی سران نامردی محض محال ۔ بنابرین در ایثار درم و دینار و استجلاب قلوب سران لشکر بانکار زاید بر قوت و اقتدار جهان سمت اظهار داده که قلعهٔ رینگنه در ساعت واحده بی مشقت و مجاهده در قبضهٔ تصرف آورده شد ۔

شعر :— ومن طلب العلیاء بالسیف والندی
و بالرای لم یبعد علیه مرام

بیت :— هر آنکس که باشد سر خیل شاه
جگر باید و رای وگنج وسپاه

و فتح آن مقام همایون مستلزم دانستن طرف کوه و هامون و مقتضی ترغیب و ترهیب

1 The same in *GY* and *HG* but *BUL*, *BH* and *AH* give حواب مکتوب کتب الی حباب واحد من افاضل امجابه 2 The same in *BH* and *HG* but *GY* gives فکره اللهوم while *BUL* and *AH* give فکره لهموم and فکرا للهوم respectively. 3. *BH* gives مرود 4. The same in *BUL, BH* and *AH* but *GY* and *HG* give احتیاد

(۴۵)

نسخهٔ رقعهٔ کتب الی ابی اخیه عمیدالملک بمکة المشرفة عظمها الله تعالی[1]

شعر — لا زال فی عز یدوم و رفعة
یهر منها منکب العلماء

امواج بحار مشتاق و اضطرابات به حدی متلاطم[2]است که از کثرت جوش وخروش لجهٔ آن جواری منشآت تعریف و جهت بسواحل بسط وبیان نتواند[3]رسید ، و با طائر فکر و جناح قناص استدلال واحتمال بر کنگره بروج ملاع فلک ارتفاع زمان اتساع آن نتواند پرید ، و هجوم اشغال و تحوم افکار بال اران افزون که صفوف صنوف عبارات واستعارات[4] پیرامون مصاف اوصافش نتواند[5] گردید ـ توقع که درر قطرات عبرات در سلک دعوات اجابت آیات منتظم ساخته و بر طبق حدود وجهات موضوع داشته درآن مقام شریف والا محل به پیش بارگاه بادشاه ازل معروض دارند تا باشد که در خزانهٔ قبول ،که نهایت وغایت رجا وامل است ، جمع آمد و ساحت مدت حیات را آنمقدار وسعت وفسحت میسر گردد که سواحل کفار وتمام بنادر ملبار بتوفیق حضرت کردگار در تحت تسخیر واقتدار در آورده شود ـ وبدین وسیلهٔ جلیله منجوق علم ثواب عقبی بر فرق عیوق رسد ـ وفتح دیار کفار نابکار ، که اکثر ایشان قاصد دما و اموال مسلمانان تجار و مسافران بحارند ، بحسب این خاندان خشوع شعار خضوع دثار سردفتر تواریخ لیل و نهار گردد ـ اللهم ربی وجه دعائی بغرة القبول و شرف لباس رجائی بطراز حصول المأمول ـ و دیگر بطریقی[6] که در فصل بالبحر مسطور بود در سوقت رقعهٔ نوشته ارسال نمود ـ بعد ازمطالعهٔ آن بطرزی که صلاح دانند برسانند و بواقی احوال از مضمون مکتوب معلوم است ـ محتاج بتکرار ندید ـ همواره از تصادم آلام حوادث دهور مصون باد و از تراکم موانع حضور و شهود مأمون ـ بالصاد والنون ـ

---

1 The same in *AH* but *BUL* and *BH* merely state ما کتب الی ابی اخیه while *GY* and *HG* give نسخهٔ مکتوب کتب فی جواب الفاضل من الافاضل الدهر الساکن بمکه المتبرکة صان برله 2 The same in *GY* *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives و حصل الملة مولد نتواند رسید 3 *GY* *AH* and *HG* give امواج بحار اشتیاق و اخراج آن به حدی متلاطم 4 *GY* omits استعارات 5 *GY* *AH* and *HG* give نتواند گردید 6 *BH* gives طریق

مه صف کشد ز ظلمت و لشکر کشد نجوم
تنها به تیغ صبح بود صفدر آفتاب

ناظران اگر هجوم سواد خطوط و کلام و هجوم صروب ایهام و استخدام از وفور نور مهر غرام در کتم انعدام مستور مانده باشد ، بکرم عمیم و لطف جسیم معذور دارند

بیت :— برون از عالم حرفست جان خرده بینانرا
بغمزه سوی یکدیگر اشارتهای پنهانی

توقع اران کان گوهر ولایت و کوکب دری طریق هدایت آنست که درر عرر وداد آن ذات فضایل مواد بدست استاد حسن اعتقاد در رشتهٔ عروق و شریان مواد مسلک داند و نقد محبت و اختصاص در بوتهٔ اخلاص نار جان مسبک ـ

لمولفه :— خالص چو گشت نقد روان زآتش جان
باشد ببام عشق تو تا لامکان روان

و همت اکسیر تاثیر خورشید تنویر براستقامت باطن و ظاهر این فقیر مصروف دارند و بمصقل خاطر پاک زنگ تعلقات عالم آب و خاک از آئینهٔ ادراک این درویش دلریش بردایند ـ بیت :—

بردای زنگ ظلمت ز آئینهٔ دلی
کز پرتو جمال تو یابد رخش جلی

تا باشد که سفینهٔ حیات ، که در بحر جهان بشش جهات جاریست ، غرق امواج امواج تعلقات نگردد و ارعواصف هواجس هوس و هوا بخیال طول امل وسی ، که ساوی الی جبل یعصمنی من الماء معتنی[1] نشود ـ بیت :—

ای دل ار سیل فنا بیاد هستی برکند
چون ترا نوح است کشتیبان رطوفان غم مخور

زیاده برین رشتهٔ جان به تار دل ولهان در محفل بیان سوختن و زبانهٔ شمع جان ، که عبارت از زبانست ، درمجلس بیان نیفروختن ـ بیت :—

چه گویم حال دل جانا چو میدانم که میدانی
که هم نادیده می بینی وهم نونوشته میخوانی

همواره خاطر عاطرش مجلی جمال توجه و شهود باد و ذات ملکی صفاتش مطلع سپهر وجود ، و حاشیهٔ صفحهٔ ناصیه و حدود حدودش مبین فحوای کرامت فرای سیماهم فی وجوههم من اثرالسجود ، بمحمد الموعود و با لمقام المحمود ـ

1. The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives معشی

حواب مکتوب کسب الی حباب مخدوم الاعظم الاکرم حواجه حواجها حواجه عبدالله قدس روحه [1]

سعر — فواد به بور المحبة ساطع
ولىس لنحم العقل فىه مطالع

چون طىران سىمرغ عقل و خىال به سىهر بال سطح معال در هوای ى اسمای کمال آن داب ى همال محض محال است ـ بیت —

تو کجا در وهم گنجی کز تجلی رحت
طاىر اوهام رانکسر بسورد بال و پر ،

و عروح حامم ىسومں رکىة الطباع در شرفاب بروح مکاتب و ارىعاع آن داب سمىسه السعاع بذرىعه الالتباع ىفوت موادم اختراع و قدرت حوافی براع واحىحه سىی و ىىلاب و رباع موسوم بسمت اسماع بود ، شروع دران ىمسوع نمود ـ سعر —

لانه غاىه القصوى الى عجرت
عن ان ىوصل ادراکا لها الهمم

بیت — سروع درغرضی کان تاحری نرسد
هرار بار به ازکردست ناکردن

و فسحت فضای اسالىب اسعارب و محار پیش پروار ساهار سوق و ىیار بسارىىک، وپای گلگون لسان در مىدان سرح لوعت روان سحت لنگ ـ سعر —

فدع عىک دعوی القول ى نکتة الهوی
فراحلة الالفاظ ى السىر طالع

و بر ضمىر مرآت صفت ، که حهره نمای وارداب سىصهٔ معرفت اسب ، واصح و طاهر است که باوحود ظهور رایت فىح آىب حورسىد ىوار و بروز مىارر لسکر روز ارکنار مىدان فلک دوار گروه کواکب ىوابت و سیار وسکوه عامى مواکب سب تار را مجال وقوف و قرار نىست ـ بیت —

---

1 The same in *GI* and *HG* but *BUL* and *BH* give vague superscriptions while *AH* gives — سعه مکتوب کتب الی الامام الهمام ذی النسب الساهر و حسب الطاهر جامع المکارم و المفاخر معینا لمله والتقوی والدین ادام الله تعالی مطالبه

نگشته بود و حاکم آن امکنه ، که بسبب کثرت اسه [1] وحصانت قلاع وبتانت
بیشه که ارتفاع واتساع آن بیرون وهم و اندیشه است ، و وفور صنوف اموال و
غرور جمعیت مردان جدال لاف حشمت و استکبار با عظمت فلک دوار میزد ،
دریبوقت در تحت حکم اسیر است ـ واصقاع و ارباع قلاع و بقاعش مسخر لشکر
نصرت بایر ـ الحمدلله الذی وفقنا علی اعلاء علم السداد وشرف مجاد جدنا باترير
الاجتهاد وترصیع جواهر العرو والجهاد ـ بعدهذا مخفی نماند که مقتضی مقام آنست
که آن بلبل بلاغت سعار بی نمودار سراب اعذار[2]عازم و متوجه این دیار سوند[3]و
دست رجا حایل گردن عروس ماسول دانند [4] ونقود آمال ، که در درج حزانهٔ بال
دارند ، سکهٔ حصول موصول گردانند و صورت هواجس نفسانی ، که در مرآت
مشاهدهٔ بعد مکانی محسوس [5] نظر آید یقین دانند که آن از وساوس نفسانی است نه
از نمایش خزاین ربانی ـ چه پیش طایر همت تیر بر دور و نزدیک و زیر و زبر برابر
است و این سواد اعظم از تمام ربع مسکون عالم بانوار کرم و آثار علو همم مانند
نور بدور در شب دیجور مشهور و معروف ، وهمواره عنان عزیمت افاضل زمان
بصوب [6] باصواب هندوستان معطوف ـ واگر ارادت معاودت مصمم باشد و خیمهٔ
مرادش بعمود مراجعت محکم ، بعد از مضی یکسال آنجناب را مرضی الاثر و
مقضی الوطر بمسکن مالوف جنان فرستاده آید که کواکب حصول مطالب از افق
حال آنجناب در چشم عام وخاص و دیدهٔ اهل عناد [7] و اخلاص نماید ـ چون انوار
عقل وکیاست آنجناب از روزنهٔ زبان اهل زمان بکاخ صماخ متواتر رسیده است یقین
که بر وفق مضمون مکتوب اقدام خواهد نمود و بواسطهٔ خاطر اهل محبت ساحت
بعد مسافت بقدم همت مساحت خواهد فرمود ـ زیاده برین امتعهٔ مواعید وتواکید
در سفاین کلمات سودت ختامه بدعامهٔ خامه وشراع نامه روان نداشت وتخم اظهار
محبت والتیام بدست باربار [8] اقلام در مزرع کلام نه کاشت [9]ـ همواره قوافل آمال
آن فضایل مال در منازل حصول نازل باد و وجوه ماسول اقبال در حزانهٔ معمورهٔ
بال واصل ـ

---

1. *GY* and *HG* omit اسه while *GY* gives کثر instead of کثرت 2 The same in *BUL*, *BH* and *HG* but *GY* and *HG* give بی تمرد از سراب اعذار 3. *BH* gives شود 4 *BH* gives داند 5 The same in *BUL*, *AH* and *HG* but *GY* gives محسوس while *BH* gives مکانی است محسوس 6 *HG* omits بصوب 7 *GY* and *HG* omit عناد 8 The same in *BH* but *BUL* and *AH* give باربار 9. *GY* and *HG* omit the expression وتخم اظهار محبت .... کلام نکاشت

علی ما هدانا صراط النعم
و شکرا له ثم شکرا له
علی ما کسانا رداء الکرم

و تا اول ذی القعدة الحرام در مراجعت بصوب دارالسداد محمد آباد اهتمام تمام است ـ وبعد از وصول در آن مقام بدانچه مرتضی و مسعی بال جناب مولنا خلیل الله مشارالیه است سمت ظهور خواهد یافت ـ میباید که از طرف مولنای مشارالیه فارغ البال باشند و در اتمام مهام ایشان اهتمام این محب بمرتبه اعلی و درجهٔ قصوی دانند ـ زیاده حاجت ندید ـ همواره شجره آمال مثمر ثمره امانی باد و خورشید حیات از عروض کسوف و زوال در امان کریم متعال ـ

(۴۳)

جواب مکتوب کتب الی المولی الفاضل ابوبکر الطهرانی دامت فضائله ، و دعاه الی الهندستان [1]

هر چند تکلم لسان ، که در مصر جامع وجود انسان رسول سلطان سر بر تخت [2] جنانست و بنعال حروف و عصای قلم سالک طور حدوث و قدم و سایح بحار وجود وعدم ، لیکن قدم همتش در وادی مقدس شوق اعجاز توام بسنگ حکم فاخلع نعلیک ضالع و لنگ است ، و صحن و کاس دراکیب درج و اساس ، و طرف وطاس اسالیب تعریف و قیاس ، در پیش وفور مواید شوق واوام چون چشم مور وهمم لئام تنگ ـ و چون سهام یراع بقوت باروی طباع بر اهداف اوصاف الیاع نمیرسد، بنابرین شاهباز بلند پرواز از هوای اقتراح در نشیب اقرار نسیان و ایضاح تجرید ـ ملاقات مسرت موارات اصحاب فضیلت حیلت ، فطنت طینت ، لابس خلعت فضائل، مطرز بطراز حسن شمایل ، مصدر مصاف نثر و نظم ، مظهر انوار اسرار کمال فهم ، لا زال فی تحصیل المطالب عالما جازما و من دخل السالطین الانس فی لباس الانس جازما ، بی عروض لعل و عسی ولحوق حال این و متی میسر و مهنا باد ـ سلامی، که نورمحبت و وداد از وفور سطور سوادش مانند ضیای چهره مهر از کرانهٔ بیدای نیلگون سپهر ظاهر و باهر باشد، قبول فرمایند ـ این صحیفة الصفا از بندر سنکیسر مرقوم رقم محبت و ولا آمد حاکی از آنکه بعنایت الله تعالی و تقدس بلاد کفار ، که از ابتدای ظهور دین الی هذا الحین انوار هدایت ایمان در اقطار و اطراف آن تابان

1. Only *AH* gives the name of the addressee in the superscription
2. *BH* omits تخت

س کنعان الحنان الی مصر البیان لیخرج من حب الافواه محل اللسان یوسف مدحه واطرائه و ما هوالا من سمی من السماء تفاصل وصار مشار الیه باناامل براع الا فاصل لا زال فی مدارس حقایق المسایل مدرسا وفی مجالس مقادیر الدقایق مهندسا بدین محب معتقد مشتاق، که آئینهٔ فوادش بمصقل وداد مجلی از رنگ نفاق است، ارسال یافته بود دراین زمان واصل شد ـ بصنوف سلام، که صور غیوبات آن در وفور صفا و نور رنگ چهرهٔ مهر و رخسارهٔ خورباشد، مواجهه افتاد ـ وبه اسطرلاب[1] کتاب وقوت بصر و دقت نظر اولو الالباب معروف مقادیر شعاع التیاع خارج قدرت طباع داخل محوطهٔ امتناع داشد ـ تلاقی جسمانی، که نهایت امانی این جهانی است، میسر ومقدرباد ـ بعد هذا برخاطر خطیر وضمیر منیر روشن و هویدا باد که از رسیدن خدمت مجمع الفضایل الانسیة منبع الخصایل القدسیه المحلی بالذهن الوقاد والطبع النقاد مولینا خلیل الله اوصله الله تعالی الی مایرید ویهواه، انواع بهجت و سرور از مکمن قوه بصحرای حضور ظهور یافت ـ وچون این محب جهت انتفای فتنه و فساد و اطمینان فواد اهل سداد بارسال بطرف ولایت سگیسر آمده بود و در تسخیر قلاع و بقاع کفار، که مادهٔ اضرار مسافران بحار و علت سفک دمای تجار و زوار بودند، وبه سبب ارتفاع قلاع و جهت احاطهٔ آجام پیرامون تمام بقاع، از اتباع فرمان بادشاه جهانمطاع اعراض و ارتداع مینمودند و درهرسال چندهزار مسلمان طعمهٔ تمساح رماح و لقمهٔ حسام ثعبان نشان ایشان میشد ـ دریں[2] سعی وافر وکوشش متکاثر نموده[3] بعنایت حی قدیر و ارفاد مال وفیر[4] واحتشاد رجال کثیر و تحفظ شرایط حزم و تیقظ در رعایت ضوابط رزم تمام اطراف واقطار بلاد از قلاع و بقاع و تلال و وهاد آن کفرهٔ فساد نهاد مضمار جیول اجهاد و مسیر اقدام اهل غزو و جهاد آمد ـ و جائی که کمند رجای تسخیر ازدست تدبیر بادشاهان روس ضمیر بانجا و ارجای آن محض تصویر و تخییل بود و از ابتدای ظهور دین الی هذا الحین بغرور استحکام محال و وفور آجام و کثرت مال سیف قاصب سلاطین مشارق و مغارب در نظر آن عبدهٔ اسلام و عبدهٔ اصنام مخراق لاعب مینمود، درینوقت مسخر عساکر نصرت مظاهر گشت و مساکن و معابد اهل شرک و طغیان منازل و مساجد اهل توحید و ایمان آمد ـ شعر :—

فحمدا له ثم حمدا له

1. The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives وسطرلاب 2 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* omit دریں حین 3 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give نموده بود دریں حین بعنایت 4. The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give وحیر

احوان صفا وحصور حلان وفا د تحلیه خاطر ار حطور ماسوی موقوف به هیچ شی ار اسا نیست۔ و طیران مرغ خاطر این قتر در هوای آن طرف است و چشم دل مستهام مسطر نظاره[1] رحسارهٔ آن عز و شرف ۔ نظم —

مردم دیده ما حز به رحس ناظر نیست
دل غمدیده ما عیر ورا داکر نیست
بستهٔ دام بلا باد حو مرغ وحشی
طایر سدره اگر در طلبش طایر نیست ۔

زیاده برین رسل انفاس در مسالک الماس روان نداشت، ونقش ابهام و استعارت بر لوحهٔ صفحهٔ عبارت نگاشت ۔ وحون آن مکتوب بلاغت اسلوب مسرت مصحوب که جیب لباس بدیع الاساس آن مررور نارزار[2] اعجار بود ، واکمام کلام سحر نظامش محلی بطراز امیار ، در زمانی ، که بعنایت حضرت سبحان در رستهٔ امداد زمان لآلی[3] فتوحات متوالی منتظم[4] بود ، واصل شد و مدام افراح ارحام حسن اقتراح آن بمذاق سکان زاویهٔ صباح و رواح نازل آمد ۔ وحون مضمن احبار سلامتی آن دات حمیده صفات بود ، اثمار سرور ار ساحسار سطور در نظر خاطر حاضر نمود۔ وحون نفس است که همت مردم صاف طباع مقتضی اقدام اهل اوضاع است ، و سکوه کوه وهامون و بحر محیط ربع مسکون در نظر واقفان اسرار برور و مکون حقیرهٔ صغیر و دره دون می نماید ۔ زیادت برین برند سرنگ قلم در میدان تاکند نه دوانید ، و کبوتر مرغ لسان در فضای بیان نه پرانید ۔ همواره بهدم همت برمدارج برق وسمو رست راق باد و قوافل حمع مامول را در مراحل حصول ملاقی ۔

---

(۴۲)

حواب مکتوب کتب الی حنابه العالم العامل مولانا کمال الدین فاضل الرومی علی ید ولده مولٰینا خلیل الله ادام الله فضائله وبقائه[5]

حطاب مستطاب ، که ار حناب فضائل نصاب عائد اسباب ، قدوه الافاضل زمان ، زبدهٔ سکان مکان ،[6] در دریای عاس سیم ، غواص لجهٔ دقایق حکم ، الذی طار بجناحیه یعقوب[7] الاقلام لجنی من ریاض الکلام ازهار وصفه و ثنائه ، وسار سیارة الالفاظ

---

1 The same in *BH* but *GY* *BUL* *AH* and *HG* omit نظاره 2 The same in *GY* *AH* and *HG* but *BUL* and *BH* give مرور نازار and مرور نازار respectively
3 *BH* gives لآلی 4 *AH* gives منظم 5 This seems to be the correct superscription. *GY* and *HG* do not mention the name of Maulana *Khalilu llah* who, according to *AH* is apparently the son of Maulana *Kamalu d Din Rumi* *BUL* and *BH* do not give any name whatsoever
6 *BH* gives امکان 7 *BUL* and *BH* give یعسوب

حواب مکتوب کتب الی حصرة المولی الفاصل حلال الملة والدین الدوانی ،
اوصله الله نعالی الی ما اراد من المآرب والامانی ویطلبه
الی هدوستان للتدریس فی مدرسه[1]

س :— دو دهان داریم گویا چون قصب
یک دهان دل گرفته زیر لب

هست روشن هر کرا دل سطر است
کین فغان این سری هم زان سراست

شعلهٔ زبانهٔ زبان اهل هجران از سمع رشتهٔ جان و لکن جانست ، وناله وفغان نی سان لسان از نفس سوزان دل ولهان ، اماچه توان کرد که یوسف سحر حقیقت شوق وعرام شمن بخس ایهام و استخدام و دراهم معدودهٔ الفاظ و کلام درحیطهٔ حکم زبان و اقلام نمی‌آید ، وانصباب مدام التیاع ار دست ساقی طباع و صراحی یراع در جام مقال موسوم بسمت استماع میماید ـ بیت :—

نه حال شوق دل در حرف گنجد
نه بحر لامکان د ر طرف گنجد

چون شوق بال بر ووق مقال است ، مطابق مقتضای حال چنان نمود که آن جناب فضایل سمایل ، آئینهٔ محامد ألسنهٔ افاضل ، مطلع انوار فواید کسبی ، منبع اسرار عواید وهبی ، مظهر کمال مفهوم توفیق ، منظر جمال حورای تحقیق ، لازالت أسعه ضمیره فی مسالک المرام مزیلة لهواجس النفوس و وساوس الاوهام ، وکواکب المآرب بادنی [2] الاهتمام طالعه کنور الصبح من افق الظلام بر سبیل استعجال بی توقف و اختلال دست اهمال چمن دل محبانرا به نسیم وصال منور سازند ، وطریق عزم این دیار از خار اعدار بپردازند ، و ملاقات فیض سمات صوری مجلی جمال علم حضوری دانند ـ و اگر تعلق خاطر فیض مظاهر بافادت علوم ظاهر است ، الحمدلله که شرایط و علل تدریس باسرها مجتمع است و دست موانع از اذیال اشغال بالکلیه منقطع ـ وبسی از موالی قابل ، که ممدوح ألسنهٔ افاضل اند ، بجان وجان طالب کسب فضایل و هرچه از سوانح مظاهر قلبی و لوایح سرایر وهبی است بغیر نور

1. The same in *AH* but *GY*, *BUL*, *BH* and *HG* do not give the name of the addressee 2 The same in *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *GY* gives بادای

دوی الاقتدار پیرامون کوه وهامون[1] آن نگردنده بود ، وبصربصرب همت پادشاهان
جم حشمت بست سکوه بیشه وکوه صورت تسخیر آنرا در آیینه ضمیر ندیده
مسکن و محل اهل ایمان و معرو موطن فضلا و علمای زمان شد ـ الحمد لله علی هذا
التوفیق و اسأله هدایة طریق التحقیق ـ القصه تمام اسباب تیسیر [2] سهام بر وفق
مرام است [3] وعنایت عنایت حضرت متعال وصول وجوه مراد در خزانه فؤاد مستقر ـ

بیت — بباغ جان که بهارش ز آب لطف تو بود
ز تاب مهر زحت هیچ میوه خام نماند ـ

اما بی[4] جمال جهان آرای آن غایت افکار و آرا باصره عمر در عین عمی است و
حرس رجای حیات در معرض باد فنا ـ بیت —

عیش جاوید نباید که وصال تو نیافت
نقش امید نه بیند که جمال تو ندید ـ

زیادت برین سمند عصب ، که مرکب [5] بنان اهل ادب است ، در میدان بیان
حال دل سوزان نه دوانید ، زیراکه نیر بی اقلام ارکان حروف وکیس کلام بر
اهداف اوصاف نار سوز و اوام [6] نمیتوان رسانید ـ بنابرین زه امتداد مقال ارکان
مقتضی حال دور انداخته وازسر صدق لسان و صفای دل ولهان بدعای انقضام
ایام هجران پرداخته آمد ـ نظم —

بسری که مارا بدان راه نیست
ملک سر اران نکته آگاه نیست
که مارا نصیبی ده از خوان او
روان کن سور ز احسان او[7]
بسوزیم دلش را تو مصروف دار
عنایش بدین صوب معطوف دار

---

1. The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give کرد و هامون and کر هامون respectively 2 *AH* gives تسر 3 The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give مراتب 4 *GY* gives امان 5 *GY* gives مراکب 6 *GY* and *HG* give آدام 7 Blank space is left in *GY* and *HG* for this hemistich *BH* reads thus — سور روان کن ز احسان او

بآستان بیت الحرام شرفها الله تعالی توجه نماید ، بیت :—

ازان طرف نپذیرد کمال تو نقصان
و زین طرف شرف روزگار من باشد

واین طریق محمود متضمن آنست که آن قبلهٔ قلوب بسدهٔ سنیهٔ کعبهٔ معظمه واصل شود و سمای روان سوختگان آتش هجران حاصل - بیت :—

گر دستی دست دهد دیدن روی یارا
حاصل از عمر گرانمایه همان دم باشد

الغرض لازمهٔ حال سایلان اظهار عجز و قصور است ابرار ضعف و فتور ، ومقتضی عنای اغنیا بذل مامول و قبول مسئول - بیت :—

در دست ما چو نیست عنان ارادتی
بگذاشتیم تا کرم او چها کند[1]

دیگر [2] معروض ضمیر انور میرود که درین سال همایون فال فتح حصار حصین کفار بد کردار ، که نهاب اموال تجار و سفاک دمای مسافران بحار بودند ، و تسخیر آن قلاع عوالی محال بسبب ارتفاع جبال و ظلام بیشهٔ شب تمثال و اژدحام رجال روز قتال در نظر عقل محض محال مینمود ، و رای بدفرجام ، که حاکم آن جبال و آجام بود ، از تکاثر مال حرام و توافر لشکر تمام تاج غرور بر سر پر وقش و شرور می نهاد، و درهر سال سوارهٔ سیصد چهار کوه صور بادسیر از بادرسگیسر در لجج دریا و سواحل هر بندر میفرستاد ، بعز توفیق حضرت عزت ، علت قدرته وجلت، ویمن همت اکسیر تاثیر آن خورشید منزلت ، در غرهٔ ماه رجب المرجب مسخر لشکر ظفر اثر اسلام آمد وتمام اصقاع وارباع از مدن و قریات و قلاع در حوزهٔ تصرف و تملک آورده شد - و حالة التحریر جزیرهٔ حظیرهٔ گووه ، که بندر عظیم دارالحرب بیجانگر است و باتفاق تمام تجار و بشهادت جمیع سفار بهترین بنادر بحار و نیکو ترین جزایر دیار ، وبوفور ازهار انوار مماثل بستان فلک دوار بصنوف ثمر و الوف عیون و تراکم شجر مرآت صورت[3] روضهٔ جنان و حوض کوثر ، مسخرعساکر نصرت اثر گشت ، و کنایس ود و سواع ومعابد معاندان کتاب و سنت واجاع مدارس علمای کرام و مساجد جباه اهل اسلام آمد - ومکان و مقامی که از زمان ظهور اعلام اسلام الی هذا الحال [4] حوافر خیول سلاطین نامدار ولمعات سیوفخواقین

1. The same in *GY* and *HG* but *BUL*, *BH* and *AH* give چه میکند
2. *GY* and *HG* omit دیگر 3. *BH* gives صور 4. *BH* gives الایام

ان الحال ولو نعطی لصاحبه
روحا من الحب لکن این ما عسما

مثنوی — نکند گرم فکرت آتش
نه نشاند خیال آب عطش
آنکه هر گز نخورد او می ناب
نشود مست از خیال شراب

و اکنون مدتیست که این فقیر بلست انسا و اختراع واصطکاک ابواب التماس و صریر دراع صداع آن ذات ملکی طباع سدهد باسد آنکه بر مقتضای محوای غمردای ، مصرع —

فمن دق باب الکریم اسمح

ساید که صدای قبول ملتمس و مامول از روزنه لسان آن صدر فصر احسان بمسامعه طاهر مسموع آید ومهر توفیق ملا قات آن خسمه حیات از افق حسن قبل از عروض قوات طلوع نماید ـ بیت —

ای زلال خضر پیش حشمهٔ نوش تو هیچ
رحمتی کن بر درون خستهٔ مجروح ما

و تا امروز کواکب مواتع اعدار از غیاهب سطور کتاب لامع میفرماید [1] وخورشید امید اجماع از مطلع اسماع طالع مگرداند ـ بیت —

مددی گر بچراغی [2] نکند آتش طور
چاره تیره سب وادی امین حکم

اما چون الحاح سوال مسلزم حصول آمال است و منع مآرب اهل طلب و عدم اظهار نعمت رب از سهسواران میدان دین و مسکنان مساند ممکن عن محال ، لاجرم هنوز دیده دل امیدوار در راه انتظار بر قرار است ، و دست رجا و توکل برحلقهٔ تضرع و نیل بسیار استوار ـ بیت —

از باب خودم این نکته خوش آمد که زصدق
در سر کوی تو از پای طلب نسیم

اگر درین حین از غایت سمو مرتبت و جهات کمال مروت گرد ملال به زوال حسان و اتصال از چهره سالکان معاور وصال پاک گرداند ، وعنان سمند عزیمت بصوب این طرف معطوف فرماید و ازینجا باجاعت عشق صاعت سوی بصاعت

1 GY and HG give فرماید 2. GY and HG give چراغ

بعد هذا برخاطر مبارک ، که دمعهٔ شمعهٔ محراب دلش درة التاج تارک انتباه است و شعلهٔ آه درون آگاهش مشعلهٔ قافلهٔ مهر وماه ، واضح و لائح باد که از رسیدن کتاب[1] فصیح اساس مسیح انفاس نسیم حیات ، که محی رفات بادیهٔ هجران بود ، بمشام جان و دل ناتوان رسید ، ولآلی منظومه و منثورهٔ آنرا چون درر غرر انفاس بطریق توالی در رشتهٔ جان کشید . شعر :—

هذا کتاب او امام لقد بدا
جلیا الی طرق الهدایة مرشدا
اهدا معان ام بدور غیاهب
تفرق مابین الضلالة والهدی

و گوهر شب چراغ عبارت و مضمونش شمع صوامع حواس درون و بیرون و مزیل ظلمت هموم دل محزون آمد . بیت :—

نوری از روزن اقبال در افتاد مرا
که از آن خانهٔ دل شد طرب آباد مرا
ظلمت آباد دلم گشت جهان نورانی
کآفتاب فلکی[2] خود نشد از یاد مرا

اما چون جان[3] سوخته دل در صفهٔ خانقاه آب وگل طالب جمال آن صاحب کمال است که بقدوم سعادت مساس او از حضیض کرب و وسواس بذروهٔ افلاک وحدت واستیناس رسد ، چگونه حرارت فایقهٔ او بزلال عبارات رایقه و سلسال استعارات سایقه تسکین خواهد یافت . بیت :—

علمی که ره بدوست برد در کتاب نیست
و آنها که خوانده ایم همه در حساب نیست
گر دل عنان صحبت جانان گرفت ، یافت
عمری که پای رحلت او در رکاب نیست .

وگرچه سررشتهٔ خیال شربت وصال آن جمال بمذاق جان مالامال میرساند ، و ساقی روح در غبوق و صبوح راح افراح باقداح تصور واقتراح بیابی می‌چشاند ، اماچه سود که مدام تصور و خیال از آلام خمار هجر و ملال بمیرهاند . شعر :—

شتان بین خیال[4] الحب مفترقا
وبین ما کان حب الصب معتنقا

1. *BH* gives کتابت 2 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give فلك 3. *GY* and *HG* omit جان 4. *GY* and *HG* give بین الخیال

الذی نطوف حول کعبة مله ملائک ارائک[1] المعارف وتلتقط من سقطات براعه طیور خواطر کل عارف، رب کما نورت عین بالنا بورود املامه وکحل مداد مقاله، شرف انسان عیونا با حتناء ورد[2] الامال من حدود حدود جاله در اقرب مدت نصیب و قسمت این سوخته نار فرقت گردد ـ نظم —

آخر این تیره شب هجر بپایان آید
درد مارا نفسی نوبت درمان آید
آخر این بخت من ار خواب درآید روزی
روزی آخر نظرم بر رخ جانان آید

اللهم ربی صدور أدعیتی بملاند القبول و سرف هامة همتی بعمامه کرامة حصول المامول- ومخلص معتقد وای الوداد صافی الاعتقاد، که نزند قوادش در ملال و وهاد وصعود و هبوط رجا و هبوط هائم ومدهوش است، و دل و جان با وفاس از دست ساقی لعل وعسی بسراب امید الماء آن یوسف لقا حصر بها مست و بیهوش ـ

رباعی — بر چنگ نم رشته جان تا باقیست
قول دل من ترانه مشتاقیست
چشم است پیاله و سم خون جگر
دل مطرب ومن حریف وغمها ساقیست

از ابتدای ظهور لوای صبح و سحوق نور تا انتهای بروز رایت شب و سحق قمر ستاره سیاره محمدت و دعا، که خورشید آسمان ادعیه و عماند باشد و مفهوم کلی آن منحصر در فرد واحد، از افق لسان و روان بر گلشن باغ ابلاغ تابان سدارد، و سودای سویدای جان را ترجمان قلم سر زبان در تاریخ عشر اواخر رمضان[3] برصفحه صحیفهٔ بیان عیان سگرداند عمر ازانکه بعنایت الله تعالی و برکت همت آن سپهر سال بروات[4] حصول آمال به پروانچهٔ توفیق از دیوان ازل الآزال جاریست، و بالتباع سان غزو و جهاد و سعاع حسام حسن بیت قواد ظلام کفر و عناد درمغرب عدم متواری ـ بیت —

ز شب دیده بختم بروی دولت یار
چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز

1 *GY* and *HG* omit ارائک 2 The same in *GY* *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives ورود 3 The same in *BUL*, *BH* *AH* and *HG* but *GY* gives عشر و اواخر 4 The same in *BUL*, *AH* and *HG* but *GY* and *BH* give پروانات and پروات respectively

حدوث با قلاع قاف وحدت و قدم مسیر قدم مسرع لسان و قلم ، لیکن قدرت اجنحهٔ حروف واقلام در هوای فضای شوق و غرام چون جناح جاعت جنان در معارک مصاف شجعان بعجز و قصور موسوم است - بیت :—

جائی که شوق دست تعلق کند دراز
چه جای کلک و حرف خرد در حساب نیست

و قوت باصره ، که دیده‌بان سواهی حدود و رسوم است ، در ادراک ولوع دل مهموم مانند چشم خفاش و دیدهٔ بوم از ظهور نور مهر[1] مایوس و محروم -

لمولفه :— خارج است از حیطهٔ حرف و قلم اسرار شوق
همچنان کز شور ملک عقل نور عشق و ذوق

چه دیبای حسن عبارت ، که منسوج کارخانهٔ کمال براعت واستعارت است ، بحدت سوزن لسان و رشتهٔ سخنان فصاحت نشان برقامت خصوصیت حال هجران نمیتوان دوخت - شعر :—

فکل قمیص خیط من نسج نسعة
وعشرین حرفا عن عرامی لقاصر [2]

وایضاح مصباح بیان آن سوز قرائح اذهان و افهام و فتیلهٔ اطناب وایجاز کلام ، که از مقولات فایئهٔ کم و کیف اند و فی الحقیقت تافتهٔ دست و بازوی خیال و طیف ، دربیت‌الحرام غرام خیف و هزار حیف - مصرع :—

چراغ بیوه کجا قصر قدر شاه کجا

و چون تحطاب و برهان و مقدمات بدیهه الارکان نزد عقل خرده دان ترک ذکر آن بربیان رجحان داشت ، صورت جمال آنرا بر چار طاق مقال ننگاشت - و تیغ دعا که از خلاصهٔ کان فواد مصنوع است ، بدست استاد خضوع و خشوع در آتش دل ملتهب آب دموع داده ، تابباشد که لشکر صبح حصول مآرب برصفوف غیاهب موانع غالب آمده ، وصال جمال آن قبلهٔ سکان زاویهٔ اخلاص و کعبهٔ قافلهٔ طلاب نجات و خلاص ، فهرست کتاب کمال وجود ، انسان عین عیان وشهود ، گنجور کنوز عالم احدی و واحدی ، مجلای جمال سعادت و سیادت سرمدی - شعر :—

لم احد غایة فکری منک فی صفة
الا وجدت مداها غایة الامد

1. The same in *BUL*, *AH* and *HG* but *GY* and *BH* omit مهر
2. The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give قاصر

المو کم ویرد وجهی المهری
دهری نسری مثل سرالکواکب

فالقصد نحو المسرق الاقصی له
والسر رای العس نحو المعرب

بنابرین درین سال موقوف داست وهمگی سعی و اجتهاد بر استقامت غزو و جهاد گماست ـ توقع که نظر تربیت برطریق سعت آن خاندان شامل حال بنده راده گردانند وچون همواره نهال چمن آمال از نظر مهر آن خاندان مرحمت وافضال برومند و سراب بوده است ، بنابرین ترقب و ترصد چنانست که این بنده پر ضعف را در اتمام [1] سهام جهاد بهمت عالی منزلت امداد نمایند ـ بیت —

توبی که ساهد جانی باول و آخر
همین بود نفس آخرین سهادت ما

زیادت برین دست انشای اختراع باصطکاک الفاظ وصرصر تراع صداع دات آن ملکی طباع نداد ، وقدم جرأت و انبساط از دائرہ ادب و احتیاط بیرون سهاد نظم —

تا آب رخ مملکت و آئینه عدل
از گرد سپاه و دم تیغست مصفا

بادا همگی نقس مراد تو مصور
در ناصیه [2] این فلک آینه سیما

---

(۴۰)

جواب مکتوب کتب الی حضرت المخدوم الاعظم الاکرم السامی مولنا عبدالرحمن جامی قدس سره

مثنوی — نه در حرف گنجد غم اشتیاق
نه خامه نویسد حدیث فراق

قلم را بسوزد زبان در دهن
گر از آتش شوق گوید سخن

هر چند که سراپرده شمول حروف محیط جهان وجود وعدم است واز تاع کبرت و

---

1 *GY* and *BH* give نام 2 The same in *BUL* and *BH* but *GY* *AH* and *HG* give ناحیه

مصروف؛ و از طرف دریا صد و بیست جهار سحاب هیاکل، وار طرف خسکی عساکر دریا مساکل، فرستاده، و کمترین مخلصان با بواقی چیل و حسم، که سیران عرب و بیران عجم اند، بطرف حزیرهٔ مذکوره توحه نموده و جریرهٔ مذکوره، که بتوافر حیاض و اسجار و تکاثر عیاض وانهار و اصاف وانواع ازهار آئینهٔ جمال آثار جناب تجری من تحتها ألانهار اسب ـ سعر :—

وماء علی الرضراض یجری کانه
صفائح تبر قد سکلن حداولا
کان به من سده الحری جبه
وقد البسته [1] الریاح سلاسلا

و در خوسی و نزاهب صرب المثل تمام هند و بمشاهدهٔ نظر و احساس بصر بیعدیل و همسروند، در بیستم ماه سعبان مسحر لسکر ثعبان نسان آمد ـ الحمدلله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله ـ وتا بندر هنور [2] مضمار مراکب لشکر منصور ساخته عقریب بطرف سهر محمد آباد عزیمب مراجعب حزم اسب ـ و سبب توقف فرزند عبدالله از سرف ملازمب درگاه آسمانجاه درین سال آن بود که چون بتوفیق حی ذوالمنن صورت سلطب زمین و زمن بدسب مشاطهٔ اتفاق حسن درآئینهٔ حال سلطان حسین بیگ مسطور گسب، بر منسور دولب وافر صولتس طغرای نصرب آئین و نرید [3] ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین مسطور، در نظر عقل دور بین جهان مستحسن و ممدوح نمود که درین سال مراحل و ساحل سبل [4] را به ارسال هدایا و رسل ارحار موانع پاک گرداند ـ و در سال آینده فرزند عبدالله را بطریق حسن، جنانک از تطاول اهل ظلم وفتن محروس باسد و نوعروس حرمب حلوه گر آئینهٔ ناموس نماید، فرستاده سود ـ وچون موانع عزیمب فرزند بندگی سعار از حرکاب و انطار کواکب سیار اسب و دل وجانس بدل وجان متوجه ادراک سرف خدمب آن آسمان فلک آسیان، لا جرم درعذر آن این دوبیب را بلسان حال و قال گویاسب ـ سعر :—

1 The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives وقد الهته من

2 *GY*, *BUL*, *BH* and *HG* give هنور but *AH* puts هنوره but I think the proper name of the ancient island is *Honawar*, which is situated about hundred miles south of Goa and was one of the most important among the ancient coastal islands For further information please see notes.

3. *GY* and *HG* give ندید 4. *GY* and *HG* give سیل

و بصاعقه تیغ بران و بارقه سنان طوفان دما از سحاب رقاب و سیل عروق واعصاب آن عده اصنام و عبده اسلام بنوعی جریان یافت که نطفه آن شد که واقعهٔ تا ارض ابلغی ماءک ویا سماء اقلعی مشهود عین اولوالابصار آید تا از طلوع کوکب عنایت پروردگار ظهور مواکب همت آن شهریار کامگار قلعهٔ منیعهٔ ماحال را ، که اعظم قلاع و حال آن مفسد بد فعال بود ، بساعة واحدة بی مسمت و مجاهده در حوزه تسخیر آورده شد ـ بیت —

جز با پرکلک آن نقاش جان افشان کشم
کین همه نقش عجب در گردش پرکار داشت[1]

شعر — الحمد لله حمدا دائما ابدا
اذ نسر الله مالم نوبه احدا [2]

و چون نوبت و سطوت جنود منصور ملحوظ نظر رای معمور آمد ، و اکثر سران لشکر و مقدمان عسکر بنصرت اهل جهاد ماسور گشتند ، رای مذکور جان عجز و ابتهال بر گردن بال انداخت و ترک استبداد و استقلال را وسیلهٔ حصول آمال ساخته فرزند خود را با بعضی مردم جرد شد از قلعهٔ کیلنه ، که محاذی قلعه ماحال است و مسکن و مامن آن بدفعال ، فرستاد و قبول کرد که قلعهٔ مذکوره را ، که بیان ارتفاع و اتساعش بموجب تراع و معونت طباع موسوم بسمت امتناع است ، تسلیم نماید ـ لمولفه —

میرسد در گوش هوس از راه جانش صد نوید
هر کرا از نور دولت روی بخت آمد سپید

و چون استعلای لوای اهل جهاد واستیلا بر بلاد بیجانگر ، که مبدأ و معاد کفر و فساد است، مطلوب کلی و مرغوب اصلی فواد بود، باستسماع ملوک و اکابر امان داده داغ بندگی و خدمت بر جبین جانش نهاده در ولایت اسلام آنقدر قربات ، که به نوبت لاجموت آن لشکر کافی باشد ، قبول کرده آمد ـ وبعد از تسلیم وتملک آن اطراف واصقاع سگسر و اختیار جوانب آن بحر وبر و ربط و بسط ولایات و ضبط وصیانت وجوهات و حفظ و رعایت جمیع جهات مردم کاردان کافی وعمال و متصرفان غیر جاهل و سران باشکوه و وقار و عساکر کرار غیر فرار معین ساخته ، بر سبیل استعجال بی توقف و اهمال عنان عزیمت لشکر اسلام بصوب جزیره گووه ، که بندر مشهور بیجانگر است ، معطوف داشت ، وهمگی خاطر و جملگی باطن وظاهر بر فتح آن محل

1 The same in *GY AH* and *HG* but *BUL* gives پرکار داشت while *BH* gives حسب 2 *GY* and *HG* give واحدا

از اناث و ذکور وسران و مقدمان لشکر ومتمولان ومتمردان،بدر جهت سفک دمای مسلمانان نهب اموال اهالی ایمان در تمام اقطار بحار روان میشدند - بیت :—

اگر بد کنی هم تو کیفر کشی
نه چشم زمانه بخواب اندرست
بر ایوانها نقش بیژن هنوز
بزندان افراسیاب اندرست

وچون کثرت رجال و رفعت جبال وجلادت طباع و جلالت قلاع آن کفار لعین منظور نظر عین الیقین آمد محقق و روشن گشت که اگرچه اقتصاد[1] در جمیع مواد عین سداد است اما تسهیل صعاب امور و تذلیل رقاب اهل غرور و سرور جز [2] بارفاد مال و احتشاد رجال وقلوب مستمال بتحقیق و یقین محال است زیرا که خوف و اندیشهٔ سعت بیشه و توهم سکوهٔ رفعت کوه و اندوه مردان روز میدان[3] از مفارقت روان از ابدان بسبب عدم استحلاب بواطن خدم و بواسطهٔ انتفای انجذاب خواطر حشم است - واین معنی سبب انصباب سیلاب غم و موجب انسکاب سحاب ندم - بنا برین بعد از رعایت مغزای این کلمات لایقه و حمایت فحوای این [4] فقرات فایقهٔ شایقه در استجماع رجال جهاد و استیفای احاد جیاد غایت حد و نهایت اجتهاد نمود ومسالک و مفاوز تحفظ رزم را بپای تیقظ و حزم پیموده در غرهٔ رجب المرجب مقدمهٔ لشکر ظفر اثر را بجماعت جسارت بضاعت شیر شجاعت از فتاک اتراک و نجب عرب واز افراد اکراد و شیران سول و دلیران غول و اشبال بیشهٔ گیلان، که سحعان معرکهٔ یوم التقی الجمعان اند، آراسته آمد و بواقی جیوش دریا جوش و فیلان رعد خروش وغلامان ترک و حبوش و سران با جرأت وهوش را میمنه و میسره و قلب ساخته آتش قتال و جدال از اطراف اکناف قلعه ماجیال آسمان مثال اشتعال داده، و رسول سهام را با کلمات دلپذیر و پیغام تام[5] در پیش فرستاده آمد، وقطرات پیکان از قوس و قزح کمان بر ساحت سینهٔ آن مفسدان چنان باران داشته که جیحون خون از مجاری درون و بیرون آن فسدهٔ دون در تمام کوه و هامون روان گشت - مثنوی :—

ترنگ کمان کرده جانها ستوه
فشافش کنان تیر بر هر گروه
بتیری که آمد روان ازکمان
بپهلو درآمد یک از کافران -

1. *GY* gives اقتصار 2. *HG* omits جز 3. *BH* gives مردان رسان روز میدان
4. *HG* omits این 5. The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give نام

و روایح بدایع دعا و حلمت ، که اسعه حال صورت آن موجب احتراق و حیرت روسان فلک است و با حلل عجز و آرزو حلی صراعت و سار مسجود حماه صادند ملک

بیت — حواست ملک ولی سد گوهر سوق را صدف
تیر بلای عشق را رسه حان ما هدف

برجناح طایر روح تیر پر ، که مرتب و بعد و زیر و زبر در نظر همشن برابراست، ابلاغ وارسال میدارد ـ وچون تارک حیات بتاج خلاص و دولتخواهی آن خاندان معجز و مباهی است، و در ادای صلوه و سکر صلات آن دودمان به ناسی و ساهی، امید حماست که حام سلطنت آن حضرت بعاد سداد و طناب دعای مستجاب بروفق مرام حی العام مستدام باسد ـ والحمد لله که آسه دولت بمصقل شمشیر آن حضرت مجلو و مصقول است ، وثمرحصول مراداب از شجره سر و حسن صفات آن ذات معدلت سمات مامول بل مبذول ـ رباعی —

بخت ی درگه تو نکدم سکیبائی نکرد
فتنه راجز غصهٔ[1] عدل تو سودائی نکرد
ی جوار رای تو کافاق ازو آراسست
از افق خورسید مصد عالم آرائی نکرد[2]

طایر سمون فال غرام به جناب عالی منزلت و مقام است که معصیه[3] املام وسک مسلسل ارقام کلام شکار انهام انام گردد و همای هامون بال بیان شوق بال بهآز هوا دارد که بتابخانه جان و بادخانهٔ دهان سر فرود آرد ، بلک عقل پیر روسر ضمیر در دبستان بسط تقریر طفل لوح حواست و وهم دور اندیش بر مانده صد کم و بیش آن طفلی حوان ـ لمولفه —

دور سوفست فص مهر ازل
تو مکی رو بما سوال مهل

جبهه جان بر خاک خضوع موضوعست و رات رجا بدست سل و باروی توکل مرفوع که جانجه گوش خاطر جواهر اسماع مآثر آنحضرت مکارم مظاهر معرط و مسعد است ، جامهٔ بصر پر آب برویت جمال آن سرور و مهر سلاطین عز و بر مشرف گرد

بیت — آنرا که پای بود نداد ابن طلب رد دست
وآنکس که حشم داشت درین ره بپا برفت ـ

در بارع اوایل ماه رمضان قلم تیر زبان کمر بیان بر سان حان معهود داسه گمعت

---

1 *GY* gives عرصه 2 *BH* and *AH* omit the second *bayt*. 3 The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives نفحه

مقال سقوس سازد ، هماناکه دیل عذرای ثنا را ،که حورای ریاض اخلاص جاییست ، باوساح ادراکاب حواس فانی مغشوشں ساخته باشد ـ شعر :ـــ

تجاوز قدر المدح حتی کا نه
باحسں ماینثنی علیه یعاب

لا حرم بنان ربان ار دامن بیان آن کوتاه داسته واز خرمن آسمان نسانس دانهٔ چند سها سان در سزرعهٔ تبیان کاسته آمد ـ بیب :ـــ

چون نیسب درخور بو کسی را زبان مدح
آن به که افتتاح سحں ر دعا بود

مدع ماهیب بی ماده و مدب و مخترع هویب جامع المزیب کثرب و وحدب حصرت والا منقبت را یعنی سلطان اقالیم وحود ، والی مکرمب و جود ، آئینهٔ صورت کمال حرم و انتباه ، مسرق آفتاب جهانتاب السلطان طل الله ـ سعر :ـــ

الدهر لولاک ماقاقب[1] سجایاه
والمجد لفط عرفا مںک معناه

سحاب دیم عواید وعوارف ، سطهر فواید ولطایف ںص حعلکم خلائف ، محد دحهات عالم عدل گستری ، مسید ارکان جهان رعیب بروری ، بیب :ـــ

بادشاهی حاصه کار تست وبر درگاه تو
کار دیگر بادساهان بدگی و چاکری

الدی لایرصی حواهر اسهب جلاله ان یصیر اکلیل الفلک مں نعاله و یابی کسوة همه باله ان یکون رداء المجره مں حاشیهٔ ادیاله ، رب کما شرفت حیاه النقود المسکوکة برسوم اقلام القابه وفصلب شفاه الملوک بتقبیل تراب عتبةبابه ، اجعل دره بیجان الحواقیں مں حصاة ساحه جنابه وشامة خدود الوحود مں سواد نقاط حکمه وکتابه الی یوم التناد موید و مںصور داراد ـ کمیهٔ مماص باوفا ،که طلام نوهم سمعه وریا ارسطح لوح داتںں مطلقا محواست و تصور سیه صورت اخلاص جاںس در آئینهٔ وجود و امکان عیں سهو ـ سعر :ـــ

ولو خطرت لی[2] بی سواک اراده
علی خاطری سهوا قصیت بردتی

بس :ـــ مرا غیرب بران دارد که چشم ار عیر بر دوزم
رعسقب آںسی سارم حیال ماسوا سوزم

1. *GY* gives ماقالت 2. *HG* gives بی

گرداند و پراگندگی خاطر اهل طلب را بدست ترتیب مجمع و مرتب فرمایند ، امید وایق است که مسافران ارواح که ؛ بر مراکب اسباح در مراحل و منازل صباح و رواح سائرند ؛ مثل از مجامع دست آمال از صعود و هبوط رجا و سوط خلاص یافته بسپهرسان مقاصد بال نزول نمانند ـ ودر ریاض رضا بصفت لا یمسنا نصب ولا یمسنا فیها لغوب موصوف آیند ـ اللهم لا تحب رجائی و اوصلنی الی ساتی انک علی ذلک قدیر و بالاجابه جدیر ـ بیت —

پس از چندین شکیبائی شبی یارب توان دیدن
که شمع دیده افروزیم درمحراب ابرویت

همیشه آن سالک مسالک قدسی و مالک ممالک کمال انسی برسریر وجود بتاج بقا و خلود متوج باد و بضاعت التماس گرفتاران حسن عمل و خواص در نظر کیمیا اساس آن قافله سالار کاروان استماس مقبول و مروج ـ

---

(۳۹)

ما کتب الی السلطان الکیلانی ادام الله ایام عمره الی یوم الدین واخبار فتح قلاع سنگیسر وغیره وحالات ولده الخواجه عبدالله ـ

شعر — من چه گویم درکمال کبریای حضرت
آفرین برحضرت کز هرچه گویم برتری

بالعربیه — متی نصرت الامثال ام من نفسه
الیک واهل الدهر دونک الدهر

درر غرر مدحت و ثنای آن حضرت اعلی ، که مخزون خزینهٔ سینه جان با وفاست ، از آن بیشتر است که رسته امتداد عمر ، اگرچه بقدر و حصر های مسیح وخضر باشد ، نظم آنرا وافی و کافی بود ـ شعر —

فما بلغت کف امری متطاولا
من المجد الا والذی نلت اطول
ولا بلغ المهدون للناس مدحه
وان اطنبوا الا الذی فیک افضل ـ

واگر نقاش نگارخانه خیال از سواد عین ومژگان وحدقه مداد و دوات و لیقه پردازد تا بکلک سر تک حال نیرنگ جمال مدح آن پادشاه تخت کمال برصفحه صحیفهٔ

بردای رنگ حیرت از آئینهٔ دلی
کز پرتو جمال تو یابد رخش جلی

و دیگر کواکب التماب از مطالع حیات طالع فرموده سرح نسخهٔ [1] فصوص ، که از سال فرموده بودند ، مخدرات مقاصد بی حجاب ازنیاب بر منصهٔ بیان تصورتی عیان گشت که ناطقهٔ روان از کمال حسن آن انگشت سهادت بالا داشته کلمهٔ طیبهٔ توحید را ذاکر آمد ـ سعر :—

لله لولؤ الفاظ تساقطها
لو کن بالعید لاستانس بالعطل
وس عیون معان لو کحلت بها
نجل العیون لاعنتها عن الکحل
بحرس الراح لو دارت سلافتها
علی الزمان تمشی مسیه النمل ـ

و ثمرات حروف کلماتش در تنویر نصر نصیرت قلوب عشاق وازالت آثار کروب دل مشتاق مسائل اصداع مه رخان جهان و مساکل ذوائب کواعب حور جنان آمد ـ

سعر :— فالفاظ کدمعه ذی دلال
و معنی مثل حجة ذی دلایل

بیت :— ای حرفی [2] از کتاب تو از رحمت آیتی
حق را پرورگار تو با ما عنایتی

واز رحیق تحقیق ، که بدست توفیق در جام توضیح و تنقیح باحسن تنسیق ریخته بودند ، جان ناتوان ، که در حالت ارتحال و قبالهٔ انتقال بود ، قبل از تطاول مخالب قواب شراب سربت ماءالحیوه دریافت ـ شعر :—

فلو نصحوا بها ثری قبر میت [3]
لعاد الیه الروح وانتعش الجسم

لیکن از آن ذات ملکی ملکات ، که خاطر خطیرش در آسمان عالم صغیر مهر منیر است و ضمیر منیرش مجلی صور عالم کبیر ، بی شک وشبه از کیفیت حال وسورت بال این فقیر حقیر [4] حبیر خواهد بود ، وچون کیفیت حال در آن فضایل مثال واضح است اگر از روی احسان و افضال بی اسهال و اهمال آفتاب جمال درین دیار لامع

---

1 The same in *BH* but *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* give شرح نقش فصوص The correct title of the work is وشرح فصوص الحکم , for further information see *Notes* 2. *BH* gives حرف 3 The same in *GY* and *HG* but *BUL*, *BH* and *AH* give فلو نضحوا منها ثری قبر میت 4 The same in *BH* but *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* omit کمتر

بعرض سوک سوکب ملاعین محطوط ماند و ار مانده فانده مذاق حان سان [1] محطوط آید ـ رب کما کحلت عین بصری بکحل الاهمام ، بورها باتمام حصول‌المرام و اعلان سعارالاسلام ـ بعد هذا بر حاطر عاطر ، که در آیینه رحشان حورسید اسراقس آسن درون این[2] دل مسمای مانند بور در مهرحور طاهر است و در نطر بالس صفای طویت حان مهحور ار مواد این سطور حون حیال اد ار سب دیجور باهر ، یعنی بست که فانده سر ار عوالم مجرده بسا ت ماموں‌السباحت صورت و ماده مساهده حال وحلب است بطرری که اسار[3] کثرت حاجب دیده بصیرت حان سود وگرد وهم و گمان گرد ادیال کمال اهان بکردد ـ و هیچ سک بیست که مصباح راه هدایت در رجاجه سینه صاحبان لوای[4] ولایت موصوع است و اثر حیر معنی می تقرب الی دراعا تقربت الیه باعا ار ربان بسارت رسان این گروه قریب سکوه مسموع ـ بیت —

ار دراهل صفا روی مگردان ای دل
هرکه دور است ارین در بخدا بردنک است

و درین روزکار علم[5] این بار و سطر این آبار آن دات مهر ابوار است ـ بیت —

حون بوی بست در رمانهٔ ما
هرکه گوید که هست گو بیا

و حبن اسماع افتاد که عزیمت ریارت حریم حرم ، که عین فرض و ادای[6] فرض است ، در حاطر شریف مجروم و مصمم است ـ اگر ارین طرف بآستانه بیت‌الحرام توجه نماید و سوحتگان آتش کباد و حستگان درد فواد را به سلسال وصال ریان گرداند ظلام نقصان عارض حیال آن کمال نحواهد شد ـ بیت —

اندرسب ساهم گم گست راه مقصود
ارگوسهٔ برون آ ، ای کوکب هدایت

حه یقیست که مهر و ماه را ار انتقال حراسان رور به هندوستان ظلمت اندور غبار نقصان بر ادیال کمال[7] نمی نسیند بلکه عالم ظلمانی ار اسعهٔ لمعهٔ حمال سان بورانی میگردد و رسم محمود و عادت معهود است که ارباب مکارم کمال و معالی لیالی‌حال محلصان را بحجوم قدوم مبحلی سازند و آینهٔ قلوب مرصی را بصیقل عادت ار رنگ امراض منحلی ـ بیت —

1 *BH* omits حادثات ـ *GY* and *HG* give ابن 3 The same in *BUL* *AH* and *HG* but *GY* gives اساد while *BH* puts اسال 4 *BUL* and *BH* omit لوای 5 *BH* gives عالم 6 *BH* gives ادی 7 The same in *BH* but *GY* gives ار باب کمال مکارم, *HG* gives ار بال کمال مکارم while *BUL* and *AH* omit کمال altogether

انشراح پذیرد ، بر جناح طایر زرین بیضهٔ صباح و بال و پر مرصع سبز زاغ رواح ارسال و ابلاغ میدارد ـ و تعریف ماهیت شوق و غرام و دلیل و تعلیل صرام دل مستهام نه در کنج کسبهٔ [1] اقیسه و مواد و حیطهٔ رسوم و حدود ناقص و تام است ، زیرا که بضوابط دلالت عقلی و وضع بیان حقیقت صورت شخصی و نوعی آن محال است ، و شاهین ناطقه بجناح افکار صادقه و قوت شهپر سرعت انتقال در هوای مقال آن بی پر و بال ـ خود چه جای جسارت افکار و انظار سرسبت، بل کواکب سیار ، که فرسان میدان فلک دوارند ، با اسنهٔ انوار و کمندهای انظار و ثبات سبت و مراکب افلاک و رکاب قطب در میدان بیان الم هجران از هجوم هیجان آه جنان [2] مانند شیر ژیان از آتش سوزان لرزان و گریزان اند ـ شعر :—

لا یلحق الواصف المطری خصائصه
وان یکن بالغا فی کل ما وصفا

بیت :— آنی که دارد آن مه و این غم کرو مراست
آن غایتی ندارد و این هم نهایتی

سفینهٔ دعای التقای آن ملک شمائل را شراع رقت دل و ریاح آه سحرگاه در بحر کرم نامتناهی الهی روان داشته و به اجال واتقال وثوق رجا مشحون ساخته که عنقریب خورشید ملاقات حیات مضاهات از افق حسی طالع گردد ، و برجیس توفیق دیدار سعادت آثار ملاقی از مطلع عمر باقی لامع ـ بیت :—

غالباً خواهد گشود از دولتم کاری که دوش [3]
من همین کردم دعا و صبح صادق میدمید

این مکتوب محبت مسطر و ملفوظ اخلاص مصدر از دار الحرب [4] سگیسر محرر و مقرر گشت ـ همت قضا اثر خورشید نظر رفیق این سفر گرداند با این اراضی، که از زمان ماضی الی هذا العهد بکواکب هدایت مناقب اهل اسلام منور نگشته است وارتفاع قلاع فلک شکوه و اصقاع و ارباع بیشه و کوهش مسیر اقدام همم اعاظم سلاطین و سمر مواکب کواکب آئین بادشاهان دین نیامده ، بمقتضی همت الرجال تقلع الجبال بایسر وجوه مسخر [5] گردد ـ و مسافران بر و بحر از خوف و خطر کفار نابکار و شر و ضر و اسر و کسر فسدهٔ غدار خلاص یافته چهرهٔ مقصودشان از

1. The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* omit کیسه
2 *GY* and *HG* give حان 3. *GY* and *HG* give غالبا خواهد کشود آن دولتم
4. The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give ار وی که دوش
5 *BH* gives میسر همت قضا ار خورشید نطر

موزون موشح ساختن و تمره و زبده معرج حاطر تیره در صنوف ظروف الفاظ و حروف نهادن و سرتوس معوس تکلف دران افگندن و پیش کرتمان کرمان داس و معمان بصره بصرت و پیشی بردن عن سخافت و حارج طرق [1] فراست و حصافت است ـ

سعر — و ما الحلی الا زینة مسعارة
تمم من حسن اذا کان نقصا
و اما اذا کان الجمال موفرا
فکالسمس لم تحتج الی ان یزورا

مصرع — حال و خط و رنگ و بو حه حاجب روی زیبارا ؟

بنابرین عنان سمند عزیمت ازان سمت مصروف داشته شاید حصول اهل مآرب معطوف ساحته و از مسالك تکلف و اعتصاف و مدارك استغراق اوصاف عدول‌جسته بر سر کوی دعا و ثنا، که منزل طالبان [2] کنوز راز است ، مقیم گشت ـ تا در پیچون و سلطان نافذ فرمان اذا اراد شیا ان تقول‌له کن فیکون ، که مهندس شکل‌عروس جهان و موسس بنیان سبع‌طباق آسمانست ، شرف‌دیدارمسیری انظار آن عالی‌شان ولایت نشان بلبل خوش الحان گلشن شهود و امان خورشید زر افشان و دریای در افشان [3] جهان فان ، مفتاح مغالق مراتب سلوك ، مصباح ظلام هواجس‌اوهام و شکوك ، الذی صار آیة السجود فی مصحف الوجود و انار من سجون سحره بنانه نارالسهود ، رب کما اجریت من‌مجاری انامله فرات‌الحیواة و جعلت قلمه ذاالقربی [4] فی طلاب الداوب ، زین اعناق آسوانا باطواق ملاقاته و سکن حراره بالنامس زلال وصال وجابه در احسن‌اطوار فی عروض رنگ اعذار درآسه و خود مسر گرداناد ـ و حسم فواد [5] که در راه حصول این مراد خار گسته است ، نکحل مرد قدوم فیض‌ىار پرنور باد ، رباعی —

مرا زهر دو جهان حضرت تو مقصوداست
که حضرت تحیت مقام محمود است
دریچه نظر و رهگذار حاطر من
بحز حمال تو بر هرجه هست مسدوداست

الوف دعا ، که گلهای ارواح در حدائق اشباح بنسیم عنبر شمیم اخلاص و صفای آن انساج باید [6] و دل عندلیب‌لسان در بوستان بیان از رنگ و بوی ثنای آن

1 *GY* and *HG* give طرف 2 *AH* resumes the text here 3 *BH* gives در القای 4 The same in *BUL BH* and *AH* but *GY* and *HG* give ی‌القربی 5 The same in *BUL BH* and *AH* but *GY* and *HG* give وجسم ما و حسم فواد 6 *BH* adds after باید انتاج the following —
ظهور کیمه‌لسکر شب رنگی حیر دوردان حلوس ترك میر بر سریر قدر سپهر اوراق

۲۹ و یکره فکری والضمیر تراوحا
ساءك طفل والضمیر به سل

۳۰ کان مدادی ی الدواه سلافه
بیانی لیا ساق مدیحی لیا نقل

۳۱ کان یراعی للدواه رضیعه
وان دعاب الدسب میا عم الخطل

۳۲ فعس ی نماد الحکم شرقا و مغربا
عرایس مابیواه ی عقلک الکل

۳۳ و دم ی ارتفاع ان رای العقل حده
کانک ی علو و ان السما سل

---

(۳۸)

ما کتب الی حباب السامی مولینا عبد الرحمن الجامی ادام الله تعالی ظلال ارشاده[1]

تمنی رجال ما ارادوا و انما
تمنیت ان القیک حیث ارید
و ان لم یکن بینی و بین لقاء کم
سوی عمر[2] یوم انه لبعید

نظم :— گوئی که بار ده حمر[3] ار سر گذست حویس
ایک عیان بیں که عیان ار حمر گدست
ار دست هجر یار[4] بجام رسید کار
سر حملهٔ حدیث همیں است و سر گذشت

پیس طاق ساق محبت[5] و اخلاص ترویقات حسن عبارت آراستن و سرادق رواق ولك طاق محبت حانی[6] را تمویهات اسالیب کنایت واستعارت پیراستن و بدست مشاطهٔ خیال رخسارهٔ خورسید انارت سورت بال بوسمهٔ مداد و حال و خط نقطه و خط پرداختن و چهرهٔ یوسف[7] مصر وداد و مهر بگلگون کلمات گوناگون مسوّر و

---

1 The same in *GY* and *HG* but *BUL* gives the title thus — قصیدة لمولعه ی حواب حکم الدین انوری while *BH* merely puts ما کتب الی بعض الافاضل العرفاء ادام الله ظلاله الی یوم الجزاء 2 The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *BH* give سوی عمریوم 3 The same in *GY*, *BUL* and *HG* but *BH* gives گفتی که ار اد حمر 4. *BH* gives بار 5 The same in *GY* but *BUL*, *BH* and *HG* omit محبت و 6 The same in *GY*, *BUL* and *HG* but *BH* omits را 7. The same in *BUL* and *BH* but *GY* and *HG* give وچهره یوسف قوه مصر

۱۴ کانک تنار بداك سحابة
وان السما قوس و اسهمها نبل

۱۵ کانک فی الهیجا ید الله قدرة
عطاک علی الاکوان حقا هوالنطل

۱۶ کانک مصباح الوری عوائد
اوابد کل الکائنات لها نزل

۱۷ فلاتک عند العقل اعظم عالم
کان السما ثوب اسواء لها ظل

۱۸ کانک من کل العقول مصور
وان ملوک الدهر کلهم جهل

۱۹ کانک شمس فی اضاءة عالم
و ضدک خفاش له العمی والذل

۲ کان جمیع العضو فی الخلق اعمی
عطاک لها نور بساسک الکحل

۲۱ او انت سلیمان و آصف ملکه
وبرك ولاعدی الذی حسک النمل

۲۲ کانک لب الدهر بل لب لبه
وان السما قشر وان الثری ثفل

۲۳ کانک من نفس و عقل مکون
فمن الوری حس واعلی النهی فصل

۲۴ تصمم صباح الکون من صوب صبة
کان السما ابل و شمس الضحی طبل

۲۵ کانک فی الدنیا تمام مرادها
فداك ملوك الدهر بعدا و من قبل

۲۶ طویت بساط المدح عجزا کانه
سحابات ناموس لسانی لها سطل

۲۷ کانی حسان وانت محمد
وان ثنای فی سوالک فی الصل

۲۸ کانی اصلی الوتر فی انشادك الثنا
و بعد صلوة الوتر ماصلی النفل

۴۸ داب ترا نعمر محاراب تا خصر
و از رفعتت سقی برح جرخ از محل

---

۱ اهدی دحی ام من ظلام الدی فعل[1]
نجوم السماء جرس و افلاکها ابل

۲ ام اللیل قاموس سرای سفینه
حصانی لها رح رکابی لها دقل

۳ اوان السری رکب نعاسی یوسف
وعینی له جب ساسی له حبل

۴ اوان المنی جب رای معرم
بهاو السری شوق و سهدی لی الوصل

۵ اوان الدحی روض سرامی مره
وان الدراری رهرها و السما تل

۶ اوان السری سلک سهادی فراید
وعینی لها درج نعاسی لها قفل

۷ اوان دیاجیر السری بطن حامل
وفی بطنها منی و من تعبی ؟حمل؟

۸ وهل نفسی الا وقوفی ساحة
تری دروه الافلاك من علوها سفل

۹ وماهی [illegible] الا سده الملک الذی
یطوف بها کل الملوك رضی عزل

۱۰ محمدٔ المحمود من آل بهمن
ملیک بسیط الارض حکما له وحل؟

۱۱ کان السماء امت لمثلک رویه
و انک ممن لیس ممکنه المثل

۱۲ کان الذی روض عطاؤك نورها
وسائر ؟ کل الکون فی ورقه طل

۱۳ کان الدنا سحص نجوم حواسه
نقاك له نفس دهاك (دهائک)؟ له عقل

---

1. This *Qasida* is to be found only in *BH*.

۳۳ اسعد وسعد اصغر و اکبر سود یمن
گر یابد از تو یک نظر تربیت زحل

۳۴ باشد اگر نگرد جهان ترکشد خطی
ماند برون دایره کن فکان اجل

۳۵ ای سهسوار قدر ترا ماه و حور رکاب
وی در رکاب قدر تو همت آسمان کسل

۳۶ کی باشد این روا که کسی کویداب خود
بی داخل سوال تما باشد و به هل

۳۷ گوید سرد تو سخای[1] که نقد آن
باشد سرد عمل سراسر همه دغل

۳۸ دانش اگر کشد عمران عدل فکر
باشد نقش بسی زاول اول اول

۳۹ شاهان زخوف سطوت سر زبان اگر
گیرد بمکر روبه دون گربه در بغل

۴۰ داند[2] خرد که سمت روباه و گربه چیست
در معرضی که سر کشد پنجه جدل

۴۱ سر غرین بصولت و هست کند نگون
گر[3] بر فراخت روبه دون رادت حیل

۴۲ نهاده اند در پر و بال غراب شوم
آلحالی که در پر بار است ازازل

۴۳ مرم فروگرفته مسر سعاع طل
عن حسود لنک کللست ارسل

۴۴ از نکهت گل حس نظم و سر مس
عالم بهست گست حه سد مرد از عمل

۴۵ با سمس حون کلست بیک فرد سحصر
فردی که حکم او حوقما گست ممثل

۴۶ بادا فروغ مسعله در درگهت حان[4]
کانجم سرار رو بود و مهر و مه سعل

۴۷ روی وس راسک حسود توگسه لای
با فرق دسمن تو سده غرق آن وحل

---

1 *BH* gives سخاوت 2 *BH* gives دارد 3 *BH* gives گر 4 *BH* gives حساد

۱۸	سیلاب عفو تو نساند بیکدم ، از کانون چرخ بر سمود از آتش زحل [1]
۱۹	جائی که سایه قدر تو حوالی کشد ، یقین نزل حقیر بر سر خوانش بود حمل
۲۰	مقص مسیح دست تو اموات اقربا در دم مهاب آنحیاتی دهد بدل (؟) [2]
۲۱	آن تربتی زعم که برابروی خصم ست جاری کند ز دیدهٔ جان [3] سرشک حل
۲۲	از مهر دفع دشمن بیشه مثال تو سلطان تدبر او کند از ده ات بتلی
۲۳	از بار رسک نقد ضمیرش سکهٔ بکر در بوتهٔ سپهر ساده تاه سپهر حل
۲۴	از سبب وصول نوال تو بر سوال باطل شده باحر معلول از علل
۲۵	گر بیعرض وجود تو بودی تحت کون عنصر کجا شدی ز ملک قابل حیل
۲۶	طلیست چون ز قصر تو این چرخ نه فلک گر میرسد ز سایهٔ او می ورا حلل
۲۷	از کل کون ذات تو بر تر چو عقل کل کر کل عقل ذات توشد کل ما حصل
۲۸	بیند اگر وهای ترا چشمهای کوه گیرد نقاب آب برخ از حیا حل
۲۹	نه چرخ تو نتو بسر خوان قدر تو نامد نه برد عقل بجز کلهٔ نصل
۳۰	دست خرد چو نقش جهانرا گرفت ، دید از سرنت حسام تو رایل ازو حمل
۳۱	دریای شرق و غرب بعین الیقین عقل اوراق گلشن کرست را دو قطره طل
۳۲	آن عالمست قدر توکز فرط کبریا افلاک تسعه است درو کهترین قلل

1. *BH* gives دال 2. *BH* gives در دم‌مات و آحیات دهد بدل 3. *BH* gives حائی

۴ حاک در تو دیله رهی سرم اگرکم
ارکحل نارزلف بتان دیده مکتحل

۵ کشم سل بصعت وصل آنحانکه هست
سله حهان بملکت ملک سحاسل

۶ سلطان محمد آن سه غاری که شاه حرح
دارد به رح رهیت او صعره وحل

۷ پای علو قدروی ار فرط اعلا
ک مکند بعرق سر فرمدان محل

۸ در عالم حلالت مدرش محوم چرح
ارهار سل است سکمه بروی امل

۹ گر ی سواد سایهٔ حترش بدی پدید
روس کحا شدی[1] صهان دیده دول

۱۰ ور محل ی یاد گل حلق طسس
حوردی حلاصه همه گل ک سدی عسل

۱۱ ی به ارسهپ[2] دست نو بودی سم حود
د حر آر غرق شدی کسی امل

۱۲ در الصلیب ولد آدم ار ملک
حر دات نو سالت حرد هیح مسدل

۱۳ بالاتر است کعهٔ مدرت بسی ارآنک
باسد سپهر و مهر ورا محمل و حمل

۱۴ بر کل کون چشم بصیرت فکنده عقل
حاك در تو یافت بسی ار سا احل

۱۵ غیر رماب[3] دست قضا گر کسد حطی
در دم کی محکم ارل عرل ار عمل

۱۶ گرمی زکاسات بسی بر بری حراب (؟)
حرح و ساره و حرد و نعس ارحول (؟)[4]

۱۷ گر هی کند صلابت نو بر سما و ارص
سرعت برد رحرح و ر طبع رمن کسل

---

1 *BII* gives شده   2 *BII* gives سهپر   3 *BII* gives غیرزنا
4 The same in *BII*

۴۳ باید شود بدورت با شاخ سدره همسر
فضل و هنر که بودند در صدر دهر خامل

۴۴ تو آفتاب ملکی فیض تو عام اما
انوار فیض نبود جز در محل قابل

۴۵ لطف بمی عجب نیست چون لطف سپهر واجب
با قرب ملایک آمد بخاک مایل

۴۶ چندین وزیر کامل بودند نزد شاهان
لیکن وجوه فضلم در جمله هست فاضل

۴۷ ابن العراق طبعم در معرض عبارات
زابن العمید وصاحب کم نیست در فضایل

۴۸ از نور آتش طبع و ز چیزی زبانم
مصباح نظم و نثرم روشن کند محافل

۴۹ گر سد کمال در شعر بیمثل لیک نبود
در فضل و علم و دانش این بنده را مماثل

۵۰ رخسار مدعایم روشن چو خور بود لیک
اعمی است چشم حاسد [1] از دیدن دلایل

۵۱ اما به پیش بارت جز چاکری و اخلاص
چیزی دگر ندارد این بنده از وسایل

۵۲ تا هست تیر تا ثیر از قوس چرخ و تدویر
بر روی حکم تقدیر واصل به بوتهٔ گل

۵۳ تاثیر تیر قهرت از شست پاک تقدیر
بر جان دشمنت باد بی انتظار واصل

قصیدة [2] لمؤلفه فی جواب حسام الدین انوری :—

۱ ای مهر بیزوال تو ای [3] طالع از ازل
تا مهر اینچنین چه غم از ظلمت اجل

۲ کی لایق عروض زوال است سر عشق
ما فی الازل چگونه بود غیر لم یزل

۳ هر صورتی که عقل تصور کند ز حس
باشد بنزد معنی حسن تو مبتذل

1. The same in *BH* but *GY*, *BUL* and *HG* give حساد 2. The same in *BH* but *GY*, *BUL* and *HG* omit this *Qasida* 3. *BH* gives توام

عروس ناموس باد و حمی دولتس از نکبای نکبت زمان و صرصر صولت دشمنان محروس ـ العصیدة لمؤلفه ـــ

۱ شد شکل صرب سعت بر دوس دل حایل
هیکل رحررسمی و آنکه هراس ای دل!

۲ از پرتو جالت دیوانه مهر تابان
ور رشتهٔ شعاعش سر تا بپا سلاسل

۳ حابراست پای درگل تادیده [1] دیده حان
در طرف [2] گلشی دل آن شکل و آن شایل

۴ بر سمعدان دل زان سمع روان بهادم
تا دیدن رحب را سود جهات حایل

۵ دل با حراغ عسمت محراب قبلهٔ حان
بی خیال رویت حابراست حاه بابل

۶ ازهر دو کون حابرا ماوی [3] دهان او بس
آری به لامکان حان دارد همیشه منزل

۷ برگردنم رتیعت طوقیست پر حواهر
زین طوق گردن حان هرگز مباد عاطل

۸ تیغ تو آب حیوان مردم بحسرت آن
آری بهحت می سد آب حیات قابل

۹ بی دوست حند مانده در حبس بی روانم
زنجیر رگ رهایش ای دست عسق بگسل

۱۰ زامید روز وصلش ورصرب تیغ هجرش
بی مرده ام نه زنده حون مرغ نیم بسمل

۱۱ حان در لحاف تی حوس رفته بخواب غفلت
آمد ندا که برخیز یا ایها المرمل

۱۲ بفکن کمند ملحمت بر قصر قدر شاهی
کافلاک با کواکب بر قصر اوست کهگل

۱۳ سلطان محمد آن سه کز فرط کبریایش
در موقف غلامان صد سنجرست و طغرل

---

1 The same in *BUL* and *BH* but *GY* and *HG* give نادیده 2 *GY* and *HG* give طرق 3 *GY* and *HG* give ماوای

خیال حوصلهٔ بحر میپزم [1] هیهات
چه‌هاست در سر این قطرهٔ محال اندیش

نطاق رنوق برمیان جان معقود است که سلطان بیچون، تعالی عما یقول الظالمون، بحکم مطاع لازم کن فیکون دل بیمار حزین را بر مقتضی و ادا مرحمت بیو بشدین شربت وصال و قربت، که متصف بصفت ما هو شفاء للناس و رحمة است، از دست ساقی انجاز [2] در جام ایام مرحمت کند - بیت :-

بحت حواب آلود دل بیدار خواهد شد اگر
میزند بر دیده آب روی رخسان ترا

بعد هذا برطبع پاک و ضمیر دراک آن فرزند روشن باد که بوستان مراد به ازهار نور مراد منور است، و مهرهٔ دل حساد بر تختهٔ نامرادی ششدر، و سهام آلام و شداید از شست ولکن الله رمی بر هدف سینهٔ پرکینهٔ حقود و حاسد ساعة فساعة و لحظة فلحظة وارد - بیت :-

تیر تدبیر چو آید نکهٔن تقدیر
در عرض غرق کند دست قضا تا سوفار

باید که آن قرة العین در کاخ دماغ جز صورت فراغ بال هیچ نگارد و بدست توکل و تیغ خشوع سر بیمغز اعداء از اجساد فساد نهاد مقطوع داند و محوق لوای استعلا بر کتف عجز ونیاز تا عیوق سما مرفوع -

گرد صفت شد دلم بر سر آن کو مقیم
کیست چو او دیگری خاکی عالیجناب [3]

الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله - و درین وقت قصیدهٔ لامیه که در جواب قصیدهٔ خلاق المعانی کمال الدین اسماعیل اصفهانی و یکی در جواب حکیم حسام الدین انوری ویکی در جواب موید نعمایه صمدانی بدیع الزمان الهمدانی رحمهم الله [4]، بامر قضا قدر و فرمان لازم الاذعان حضرت سلطانی، لازالت آثار خفاف اقدامه الفاخره محاریب جباه الجبابرة و تراب ساحه جلالته الباهرة منقشه بتقبیل شفاه القیاصره، از درج ضمیر بر طبق تحریر سمت ظهور یافته بود بر وفق التماس آن مهر سپهر رشاد در ذیل کتاب ثبت افتاد - همواره دست همتش معانق

---

1. The same in *GY*, *BUL* and *HG* but *BH* gives میرم 2. The same in *GY*, *BUL* and *HG* but *BH* gives ایجاد 3. *BUL* omits this *bayt*. 4. The same in *BUL* but *GY*, *BH* and *HG* omit: ویکی در جواب حسام الدین انوری... بدیع الزمان الهمدانی رحمهم الله

سعر — تری الحساء ان الحبن حرم
وبلک حدیعة الطبع اللیم

و سک نیست که نقس مات برحسهٔ دات به ار گلگونه ی [1] دلی برحهره حمات‌است و نزول قهر عراحت حسام‌و سان به ار عروح معارج حمات مع اقتران طعن لسان اقران ـ شعر —

ونحن اناس لا توسط بینا
لنا الصدر دون العالمین او القبر
یهون علینا فی المعالی نفوسنا
ومن حطب الحسناء لم یغلها المهر

ریاده برین امواج حروف مرا کم درلحهٔ عرمعانی سلاطم به ساحت و سمع موعظت حورسید اسراق برلگی‌الفاط در الحس اسماق سوحت ـ همواره سرفکرسی ار کمان صمیر بر عیں غرص واصل ناد و لسکر طفر اثرمں در وسط بیجانگر نازل ، یحق الحق [2] ویرهق الناطل ـ

---

(۳۷)

ما کتب الیه من الله تعالی حلود طل والده علیه ـ

نا مساطه دهر حمال بکف الحصیب و ناحں هلال و آئینه مهر و حمای سفق آل نوعروسان پری حهره آمال را آراسته باحسں حال در ححر سایه سیمان حمر اقبال نساند ، نقس هر مراد ، که نقاش حیال بر صفحه بال آن فررند لازم‌الرساد، فلذه کند والد و حداد، لارال حلعه رفعة مرینة [3] بطرارالفصل والکرامة وهامة دانه مسرقة بعامة الساهة والسهامة ، موسوم مارد ، بحکم بادساه دیوان قصا و قدر رویت‌حصول آن‌در آئینهٔ وحود حارحی سدول و مسر باد ـ اصطیاد سهار بیان غرام بدام‌فکر و سکات عنا کبت اقلام ار معوله نوهات مستحیلهٔ اوهامست ـ بیت —

عنکوب حرد ار نار نظر دامی ساحت
با حس دام طلب‌کاری عنا سکرد

وتقدیر کسوت کلام برقامت کمیت سوق و آوام بطریق فصل و وصل و اسلوب اطناب و تصر عں حمال حام ـ بیت —

---

1 *BH* gives ٮد دلی 2 *GY* and *HG* give حق 3 *GY* and *HG* give مرکبه

مصرع :— اسکسته سود کمان چو از حد بکسی[1]

و سور اکرام وبدل نام درون دل خواص و عوام را سور دارد ـ وسرط اصابت کرم ورکن افاصت نعم آنست که فیضان بدلس باسد عام بر سطیع و عاصی و ادانی و اقاصی عام باشد ـ وچهرهٔ افضال وانعام متوسم [2] سمت بسر و ابتسام ، و باوجود ظلام الحاح و ابرام ابام الناع سهر بواصع و اکرام کالشمس فی اوقات الهواجر ظاهر، دامن همت وبکرستس از عروض حب ادی [3] و سب مطلقا طاهر ـ شعر :—

ادا ابو حامد حادت لنا یده
لم یحمد الاجودان البحر والمطر
وان اضاء لنا بسر بعزته
تصاء ل البیران السمس والقمر

و دیگر آنکه[4] تقدیم تدبیر کار و ترتیب مقدمات تامل و افتکار بردست همت خود لازم گرداند ـ وچون تیرفکر در کمان تدبیر موصوع سارد سر نیار و خشوع بر خاک عجز و خضوع اسوار دارد بادر آئنهٔ تدبیر آن فرزند حال صورت تقدیر بنماید ، که دولت عبارت از بوافق تقدیر با تدبیر است وبعد ار توفیق تدبیر بمساورت مردم پیر و جوانان روشنضمیر پای همت بال در رکاب عزیمت قتال و جدال آورد ـ سعر :—

الرای قبل سجاعه الشجعان
هو اول وهی المحل الثانی
وادا هما اجتمعا لنفس حرة
بلغت من العلیاء کل مکان

و چون از سر رای و فرهنگ قدم در میدان جنگ نهد متوکلا علی الله البصیر خزانهٔ خیال ار وسوسهٔ تعلق حیات و تخیل و تصور لذات و مشتهات خالی دارد ـ و درصدر طاق دل حز صورت نام و ناموس نگارد و عامهٔ جرأت و جسارت را بر هامهٔ همت خود محض سعادت و عین کرامت داند ـ بیت :—

برم مردان عرصهٔ رزمست و عسرت دار و گیر
بادهٔ خوش دشمن وجام دمادم تیغ و تیر

و در مقام قرار و ثبات بکلمات مردم صعف نیاب جبانت [5] سات هیچ التفات ننماید ـ

1. The same in *BH* but *GY*, *BUL* and *HG* give اشکسته شود کمان که از حد بکشی
2. The same in *BUL*, *BH* and *HG* but *GY* gives مترسم 3 *GY* and *HG* give ادنی 4. *GY* and *HG* omit آنکه 5. *GY* and *HG* give خیانت

بیت — دلش برنده نقش فن بدست حکم
کمش رسنده حد سم بنوک قلم

باید که ایشان را به صنوف مواهب وصروف ترقیات مراتب محظوظ دارد و وجوه مطالب و مآرب ایشان را بعین قبول ملحوظ ـ واگر عارض مطیر مرحمت آن فرزند ارجمند بهال وجود اینچنین کسان را برسحاب تربیت سرسبز و شاداب نگرداند رخسار کمال شعار و دثارش درگرمگاه مصاف حسن اوصاف مجروح بهال عیب وعار خواهد بود ـ نعوذ بالله من عروض هذا الرسم علی وجنة هذا الاسم ـ و دیگر آنکه مردمی که دوش ایشان از کسوت کسب فضائل و ردای حسن شمائل عاری باشد وکواکب مناقب از افق وجودشان متواری، بعین دانند که ایشان را در فتح مغالق معضلات امور هیچ دربت نیست و بمصاحبت و مجالست بزرگان هیچ نسبت نه ـ واگر، نعوذ بالله ، بمساعدت و معاونت بعضی اشخاص بساط صحبت آن فرزند بنقش تربیت ایشان مرسوم گردد ، رخسار جمال حالش بطعن لسان اکابر زمان موسوم خواهد بود ـ شعر —

اصحب اخا کرم تحظی بصحبته
فالطبع مکتسب من کل مصحوب
فالریح آخذة مما تمر بها[1]
نتنا من النتن او طیبا من الطیب

و دیگر آنکه به بنی ایالت و دولت ریاض ناضر ملک و ملت را از صرصر ظلم اهل فساد و تطاول مردم سرارت نهاد مصون گرداند و بوسیلهٔ این معنی عمود خلود سعادت را قرار ثمهٔ[2] قبهٔ گردون داند ، چه بر ذمم همم حکام رفع خار ستم از پای دل تمام امم عین فرض است و دست تغلب ظلم عساکر از جیب عرض و مال اصاغر و اکابر نگاهداشتن موجب نجات یوم العرض ـ شعر —

فاعدل[3] تکن من صروف الدهر ممتنعا
فالعرف ممتنع للعدل فی عمر[4]

و دیگر آنکه مواجب و رواتب[5] روسای حشم واطلاق ارزاق توابع خیول وخدم بی تعطل واهمال و تکسل واسمال بروجه اتم رساند ، واین معنی را مهم اهم داند و امرای لشکر و قواد عسکر را بکثرت مشاق و تکالیف مالا یطاق مستنفر نگرداند

1 The same in *BH* but *GY* *BUL* and *HG* give ... 2 *GY* and *HG* give ... 3 *GY* and *HG* give ... 4 *GY* and *HG* give ... while *BUL* gives ... 5 The same in *BUL* and *BH* but *GY* and *HG* give رواتب

سعر :— فالناس کلهم لسانا واحدا
یتلو الثناء علیک والدنیا فم

دیگر آنکه در سادی نوادی طلب مآرب از ملاحظهٔ کیمیات امور عواقب عاقل و
ذاهل نباسد ، و در کسب مواد جمیع مراحم و مراد برنمط سلوک والد و اجداد
جمل وتفاصیل وقایع استقبال ار صفحهٔ جریدهٔ حال مشاهده کند با لسان بادی وحاصر
در مجالس و محاصر محمدت و ثنای آن فرزند را داکر باسد ـ شعر :—

یری عاقبات[1] الرای والرای مقبل
کان له ی الیوم عینا علی عد
هو التابع التالی اباه کما تلا
ابوه اباه سید ابن سید

دیگر آنکه بر مقتضی انزل الناس منازلهم هریک ار امرای کبار و صغار وصفدران
مصاف کار زار را بقدر حال معرر و مستمال دارد و رنگ ملال ار آئینهٔ بالسان بمصقل
اعزاز و اجلال نزداید ـ سعر :—

اذا نلت ملک العز فالمال هین
و کل الذی فوق التراب تراب

و دیگرآنکه صورت عفو و سیاست بقلم موی فراست و کیاست درمواضع ومحال حویس
بوجه جمیل بی کم و بیش بنماید ـ شعر :—

اذا أنت اکرمت الکریم ملکته
وان انت اکرمت اللئیم تمردا
فوضع الندی ی موضع السیف بالعلی
مصر کوضع السیف ی موضع الندی

و دیگرآنکه کسانی راکه بدایع درایات وصنایع کفایات متحلی باشد ودیدهٔ مردم
بزرگ منش ار وفور دانس و بینش ایشان ممتلی[2] ودور سداد وصواب ارچهرهٔ خطاب
و جواب[3] ایشان تواند دید وسر فته و دست شر به‌تیغ حدت ذهن و دقت نطرتواند
برید ـ شعر :—

فواد لانواع الفضایل جامع
و رای لاعقاب الامور بصیر[4]

1. The same in *BUL* and *BH* but *GY* and *HG* give عاقبة 2 The same in *GY*, *BUL* and *HG* but *BH* gives متحلی 3 The same in *BUL* and *BH* but *GY* and *HG* give ارچهره خطاب وجود ایشان 4 The same in *BUL* and *BH* but *GY* and *HG* give معمر

بلکه حوف آست که سای امانی ہا ار تکاثر سلاں ہکا و نوافر باوه و اسکا موصوف بصعب دکا دکا گردد ـ قیاس قدیر ، حل علی الشیه والنظر ، که به مسعل ماه ونور عالم افروز سهر سور طاق سسدس سپهرست ، سب دعحور دل مهحور را به رور وصال وحمبور سدل گرداناد و ظلمت دیده حاطر محروں را بنور تلاق و حمبور سحول ـ

بیت — دارم امید بدیں اسک حو باراں که دگر
برق سادی که برقب [1] ار بطرم بار آید

معلوم آں فرربد باد که حاں مسای به انامل محت و اسماں در دل مرد که صور تفاصیل احوال ایں حای بر صفحه صحیفه مقال بار نماید ـ لیکں پیر عقل ، که اساد کارحانه ابداع است ، دست منع و اردداع بر سیهٔ حاں ملتاع نهاد که صرف عناں قلم ار صوب تفصیل محاسب اجمال محض مقتضی حال است ـ می باید که آں فرربد غبار ملال ار رحسار بال رایل گرداند که بعنایت الله المتعال صورت هر مراد ، که قلم تقسیں بند حیال بر ورق بال مکشد ، در آیینهٔ حصول به احسں وحوه سطور است ـ بعد هدا محقی نماند که چوں دست سعف و محت آں فرربد بر گریباں ایں دل مستمند محکم بود ، واجب دید که اصعی حاں اورا به نور شمع نصحی [2] حد روس گرداند ـ سباند که آں قرة العیں علو دعا م سروری و سمو قوا م سهری در رعایت لوارم امارت و احاطت شرائط وارکاں وزارت داند ، با در نظر اهل فضایل وحکم مستحق امداد سعب و احرای قلم باسد ـ و بعصی ار سرایط و ارکاں ومحاس ولوارم آں بوسیله ترحماں قلم تیر رباں ار درج صمیر در سلک بیاں می آورد و بواق آں بعقل و ادراک آں فرربد محول می دارد و یقیں داند که حلاف ایں حال موجب دبول نهال آمال است ومستلرم احلال مبانی حلال ، فنعود بالله مں عروص هدا الحال ـ یکی آنکه در استحماع محاس حصایل و استرقاع رایت مکارم سمایل بنوعی اهتمام نماید که حنانچه طل [3] حامعیت عوالم بر فرق فرقدسای اساں ممدود است کمر احاطت صفات حمیده و سمایل پسندیده بر میاں حاں آں فرربد فی الحقیقت مسدود باسد کما قیل

لو رزته لرأیت الناس فی رجل
والدهر فی ساعة والارض فی دار

با تمام افراد امم در سر عاطفت سم آں فرربد مستق الهمم و محد الکلم باسد ـ

---

1 The same in *GY BUL* and *HG* but *BH* gives سد 2 This appears to me a better reading although *GY BUL*, *BH* and *HG* give صبحی حد
3 The same in *BUL* and *BH* but *GY* and *HG* give ظلال

تو از هر در که بار آئی بدین خوبی و زیبائی
دری باشد که از رحمت بروی خلق بگشائی

زیادت برین کمیت ابلق اقلام در مضمار کلام سخلع اللجام نداشت تا اقدام ادای مرام از بساط مقتضی المقام بیرون نباشد - همواره ایرد متعال آن ذات بیهمال و نفس بیمثال را ، که محض [1] کمال است ، از عین الکمال محروس داراد و بقاع علم و رباع فضل را به عز جاه و جلال او مانوس -

---

(۳۶)

ما کتب الی ولده الکبیر المخاطب من الحضره العالیه بملک التجار ادام الله تعالی ظلاله علیه ما تابعت اللیالی والنهار [2] -

اللهم کما جعلته خلف الاسراف اجعله شرف [3] الاخلاف و آته من محاسن الاوصاف اکثر مما آتیت والده والاسلاف - چون آتش جانسوز شوق در کانون دل اشتعال یافت و زبانهٔ آن از روزنهٔ دهان برسطح مخروطی لسان تافت ، از تراکم دخانش سودای سواد نامه در دماغ ناطقه وسویدای دل خامه افتاد - ولیکن فی الحقیقت

بیت :— زبان ناطقه در وصف شوق ما لال است [4]
چه جای کلک بریده زبان بیهده گوست

لاجرم بعلت این سودای خام ، که در سرشت روان مخمراست ، میخواست که برمقتضی ، مصرع :—

کما یتداوی شارب الخمر بالخمر

درد غم اندود هجر را [5] بسواد کتاب شوق آمیز نظم و نثر کرامت شما ارزانی شود - اما هیهات هیهات [6] که سورت صهبای صبابت جان به امتزاج زلال وسلسال مقال سمت فتور و نقصان یابد - بیت :—

گفتم که سوز آتش دل کم شود به اشک
آن سوز کم نگشت ورا هم بتر سوخت

---

1 *HG* gives عحص 2 The same in *GY*, *AH* and *HG* but *BUL* and *BH* give vague title 3. The same in *GY*, *BUL*, *BH* and *AH* but *HG* omits احعله شرف 4 The same in *GY*, *AH* and *HG*, but *BUL* and *BH* give مالاما است and بالا ست respectively 5 The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives هجران 6 *AH* abruptly breaks here and blank space is left for ¾th of a folio.

و اسعارات‌آرد ، وسیلهٔ امداد زمان از برای نظم‌آن‌غیروافیست و فسحت درج عالم امکان طرفیست [1] آنرا غیرکافی ـ بیت —

جهان عشق نداﻧم چه عالمیست که آنجا
نه مهر راست زوال و نه شوق راست نهایت

حصول مرام ، که ملاقات آن‌سلالهٔ اشرف انام است بی تطاول دست موانع ایام مسیر باد، بالنبی و آله الامجاد ـ بعد هذا برضمیر دراک ، که محسود روشنان قصر افلاک ودرسوق میدان ادراک سابق فرسان حالاکیست ، مخفی نماند که از نسیم ورود کتاب منیف و حصول تشریف قدوم شریف غنچه مراد در چمن فواد شگفته گشت وغبار ملال از فسحت ساحت بال‌باد حصول آمال رفته آمد ـ شعر —

الحمد لله حمدا دائما ابدا
اذا انجز الدهر بالاقبال ما وعدا

بیت — شکرخدا که هرچه‌طلب کردم ازخدا
برمنتهای همت خودکامران شدم ـ

واز شمائم نمائم عنبر شمائم ابکار معانی ،که درحلل الفاظ مندرج بود ، رائحهٔ فائحهٔ انی لاجد ریح یوسف بمشام جان شکان کوی شوق ولهف رسید ـ شعر —

جاءت لتنظر ما ابقت من المهج
فعطرت سائر الارجاء بالارج

بیت — درآن دیارکه بوی ورد رطره یار
بهرح جاک فروشند نافه‌های تتار

نوعی آنکه لوای فرحت و سرور درمصاف عساکر سفور همهٔ مهٔ سما رسانید و بسرعت ملاقات مسرت موارات کواکب بهجت وحبور از مشارق لشکر غراة طالع فرمانید و دموع احزان از چهره جان جلان [2]به رومال سرعت وصال پاک گردانید ـ

شعر — فلو لم اعد انسان عینی بانه
دراکم سریعا اغرقته المدامع

تا آنچه مقتضی حال و مرتضی بال است در مرآت وجود مشهود گردد واز خاطر عاطر آن مطلع خورشید استحقاق غبار غمای [3] کثرت مشتاق منتفی آید و زنگ فراق از آینهٔ ضمیر مخلصان مشتاق بصیقل هلال التقا محو شود ـ بیت —

---

1. The same in *BUL* *BH* *AH* and *HG* but *GY* gives طرالیف
2. *BH* gives خلال   3. The same in *BH* but *GY* *BUL*, *AH* and *HG* give عما و عمای، عما وعمای، عما و عما and عماوعما respectively

کان خاطر آنجاب معالی مآثر، سلالهٔ خاتم اعاظم افاضل، حامی سرف ممالک فضایل، مهر سپهر عالم سهود، آیهٔ سجود مصحف وجود، بیت :—

بکرد طی ز فضای سدایحس قدسی
سیه کمیت قلم گرچه صد رهش بیمود [1]

قره العین سید [2] علا، ثمرهٔ سجرهٔ اصلها ثابت وفرعها فی السماء - سعر :—

نسب أضاء لوائه [3] فی رفعه
کالصبح فیه ترفع و ضیاء
وسایل سهد العدو بفضلها
والفضل ما سهدت به الا عداء

الذی یستحق ان یکتب اقلام الاهداب نعت طبعه الفیاض بمداد سواد العیون علی صحایف صفائح البیاض وتحسد حیاض الجنان وارهار الریاض علی زهر عیاض نوادره ومقاطر بحر خاطره الفضفاض، ولا زالت تمراب حروف کتابه محسوده لذوایب الحور واسراق جمال معاینه من وجوه حسن اسالیبه ومبانیه [4] نورعلی نور- چون بمحب مستاق، که قنادیل کمال استحقاق آن یگانهٔ آفاق را در مسجد سینه ومحراب دل مشتعل داشته است و زبانهٔ آن از روزنهٔ زبان بکاح صباح اهل وفاق ونفاق تافته، در اسعد ساعات، که خورشید مسرت قلوب از مطلع فوز مطلوب طالع بود و کواکب کروب در افق غروب میمود، واصل سد- بعد تکرار، نظر از مفتح تا مختم [5] کتاب و تفکر قدرت بسر بر اظهار اسرار فصل الخطاب از مساهدهٔ اصابت سهام فکر بر نقاط اهداف معانی بکر جمال فحوای توفیق نمای وما رمیت اذ رمیت را ناظرآمد و از ملاحظهٔ علو شان ورفعت مکان اسالیب تراکیبش آیت کرامت رایت واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت را ذاکر، بدایع تحیت و دعا و روایع مدحت و ثنا، که در آئینهٔ چهرهٔ مخدرهٔ اخلاص وصفاش جمال وثوق اجابت مسطور باسد و عروض عبار ریب و ریا برعارض خورسید معارض حسن احتصاص آن عقلا و نقلا ممنوع و محظور، مواجهه ومقابله افتاد- اگر ساقیان اقلام جرعهٔ از مدام سوق وغرام، که در زجاجهٔ جنانست، بجام کلمه و کلام ریزند حصار برمگاه جهان از رسیدن رایحهٔ ازان بمسام جان درعرصهٔ حشر و نسور مست و بیهوش [illegible] حیرند و اگر خواهد که درر [6] قطرات عبرات سوق والتیاع در حیوط [7] عبارات

1. The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives سود 2 *HG* omits سید 3 *GY* and *HG* give لواه 4 *HG* gives بیانه 5. The same in *BUL*, *BH* but *GY*, *AH* and *HG* give مختتم 6. The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give کیت درد الح 7. The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give درحیطهٔ

تا بدوروم برقد لطفت فا ار [1] حمد و سکر
طبع سرم سورں است و رسه عمراسب دار

لکن ى الحصت در اداى سکر ولی نعمت دیوی عاحر و قاصر است ، و این معنی کالسمس ى الهواحر معلوم حاطر بادی و حاصر ۔ و دره الناح ملکب عمی برلك تعلقات فانیه دنیاست ۔ واین درویس را نار تعلق بردوس و نسه غفلت درگوس ، وکلاه حب حاه هنور بر سر و لناس استناس اناس حالنا در بر ، نه در سرا پرده وحدت محروم و نه در نارگاه تحرید و تفرید محرم ۔ بلکه در محکمه عرص حسنات اعمال محرم ، و در قافلهٔ مله [2] حمعی نه محل نه محرم ،و باوحود بودں حال بر طنق این مقال حه مستحق ساتس و نناست وحه مساهل دکر در حصرت اعلی ۔ لکن آنحناب ، که صدرکنر محامع فتوت و بدر منیر آسمان مروتسب، قاعده نار [3] فروسی، که لارم معرفت درویسی است ، نتقدیم رسانیده اند ۔ فلا غروس السک ان یفوح و من الکواکب ان تلوح ۔ وآں حه در باب ارسال کتب تموحب تدکره فرموده بودند ، حال آنکه کتب مدکوره بعصی موحود و بعصی معقود است؛ اما حوں حاملاں صحیفه مسطوره ار بردں کتب مدکوره اطهار عحر نمودند، فرسادں آں در توقف افتاد ۔ انساء الله تعالی در اس طریق و صحبت مردم امس وبق ارسال کرده حواهد سد [4] ۔ حمل بر تقصیر نفرمایند و مرآت محبت و صداقت را تصقیل اعلام سلامتی داتسریف محلی گردانند ۔ همواره در محل کنف [5] عنایت الهی محفوط باد و ار سربت تحلیات نعوت دایمه دوق محطوط ۔ آمیں ۔

---

(۳۵)

حواب مکتوب کتب الی حدمه المولی العامل السید ابراهیم بں سیدالسریف نورالله مرقده [6]

حواهر رواهر سب تاب و لالی متلالی درج الهام واکتساب ، که بر سپهر مرغ مرصع بال کتاب ارسال فرموده بودند ، وتحور عرایس معال وصدور ماه رحاں تتق فکر وحیال تدست کلک مساطه مثال موسح و محلی نموده ، مطره بود ار محر راحر و ریره نمود ار

---

1 The same in *GY* and *HG* but *BUL* *BH* and *AH* give ثنای حمد و شکر
2 The same in *BUL* and *BH* but *GY* and *HG* give لله while *AH* gives قبله
3 The same in *GY* but *BUL*, *BH* *AH* and *HG* give بار 4 *GY* and *HG* omit خواهد 5 *HG* omits کنف 6 The same in *AH* but *GY* *BUL*, *BH* and *HG* omit the name

یهدی الله لنوره من یساء، مقابله[1] و محادات داده آمد - چون اشراق اسارات شوق بر مقتضی جل امره[2] عن الطوق خارج ادراک عقل و بیرون ساطر عالم تحت وفوق است ، مساهدهٔ جمال کمال آن بصاحب بصیرت پاک سریرت ذوق حواله کرده آمد - بیت :—

عاقلان نقطهٔ پرکار وجودند ولی
عشق داند که درین دایره سر گردانند

روضهٔ گلشن وفا بانوار و ازهار التقا عنقریب مزهر و محلی باد - بعد هذا بر ضمیر منیر واضح باد که جمال صلاح احوال و چهرهٔ حصول آمال بعون عنایت ذی الجلال بروفق متمنی بال مسهود و مسطور است و سایر جریان امور برطبق رضا و سرور بدست دبیر تقدیر مزبور و مسطور - الحمدلله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله - دیگر هویدا باد که در مکتوب مرغوب ذکر فرموده بودند که آنجناب فضایل مآب باتفاق اقضی القضاه قاضی احمد و سید السادات سید محمود قریب دارالعدالت شادی آباد رسیده و ایشانرا در شهر مذکور فرستاده خود متوجه لشکر منصور شده در خطهٔ سارنگپور، که مهبط انوار حضور حضورست ، شرف خدمت درگاه اعلی مشرف گشته است ، ریاح افراح در چمن بالا وزیدن گرفت و گلبرگ زبان درغنچهٔ دهان بنسیم شکر حضرت سان بشگفت - و آنچه بعد وصول و نزول در عرصهٔ چندیری ذکر فرموده بودند که کیفیت حسن نیت و صفای طویت این فقیر را باجمل[3] اسلوب در محل قابل ناجح[4] ، بر مقتضی الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح، بذروهٔ عرض حضرت سلیمانی خلد الله ملکه رسانیده اند[5] و کفهٔ اعمال[6] حسنات و سیئات این محب را در ترازوی قبول راجح گردانیده ، حال آنکه این فقیر در امور دنیا بس بیتواست و از خلعت رفعت عقبی سخت معرا ، زیرا که طراز خلعت[7] ناموس دنیا دانستن حق نعمت است ، و ادای شکر آن موقوف بصفای طویت و اظهار صوف خدمت - و اگرچه این فقیر از سر جسارت و جرأت نه[8] برسبیل مکنت و قدرت در مصاف اوصاف و شکر ولی نعمت خویش گفته است - لمؤلفه :—

---

1. GY and HG give مقابل 2. The same in AH but GY, BUL, BH and HG give حل عمره عن الطوق 3 The same in BUL, BH and AH but GY and HG omit به 4 AH gives ماسح 5 BUL omits اند 6 GY and HG omit حسنات while BUL, BH and AH omit کفه and give حسنات اعمال 7. The same in BUL, BH and AH but GY and HG omit واز خلعت رفعت عقبی سخت معرا زیرا که طراز 8, BH gives که

حریا علی‌الهام لا مشا علی الاقدام استمال نماند و رنگ آلام وافر ، که بر آسئهٔ حاطر آن فرزند طاهر گسته است ، تمصمل ایں الطاف باهر و اعطاف راهر برداند ؛ وادراک ملاقات ایں والد دلریس را[1] در مس وحود حوىش اکسیر اکبر و کبریت احمر داند ؛ و احابر دحاىر سعادات عمی و عرائس رعائب مرادات دىیا بدست سرعت التما در داس رحا حمع گرداند - حوں سوق[2] کلام بروفق مرام و مقتصی مقام سسق یافت و صور عروح مدارح ارتقا و کمعت سر و سلوك معارح بقا در صفحهٔ صحیفهٔ کلام باحسں سیاق اتماق افتاد ، احساح باسهاب ادىال پیام[3] و اطناب اطىاب حیام کلام ىدید - حواهر رواهر مرام آں مره العس ارکان امکاں ىعوں ىوفىق حصرت سماں مسحرح باد و درر عرر معاصد و حوح در سلک حصول آبدار و مدرح - بالنون والصاد و محمد والاولاد -

---

(۳۴)

حواب مکتوب کسے الی حنابه المولی الفاصل الوریر صدر بی کىىرالمحاطب بسرف الملک[4]

ىصوص احوان صعا و فصوص حواهر ىاىوں سعا یعنی کتاب بلاغت ىصاب فصاحت اسیعاب ملك السرق[5] سلک الحلی مطلع انوار سرف، مصاح کىر مں عرف نفسه فقد عرف، محط سر هدایت، حاوی اسرار بلاغت، مسوع[6] محصول فروع و اصول، محمع البحرین معقول و منقول ، اعنی صدرا سرقا[7] سعر —

لا یلحق الواصف المطری حصائصه
و ان یکن بالعاً فی کل ما وصفا

لا زال فواد حاسده لسهام الحوادث هدفا و حواهر[8] الفلک فی بحرالوجود لدر ىقانه صدفا که باین محب مودت سعار محمودالمحاطب می حصره الحلافة ملک التحار ارسال فرموده بودند ، درا ىرک ارمنهٔ حلله باحسں صورت حمله واصل و نازل سد - بروایح تحیات وافیه و بدایع تسلیمات صافیه ، که انوار مصباح صفای آں مزىل ظلام سمعه وریا باسد و سعاع و التماع آفتاب اصطفاس مقتبس از اسعه بارقه نور علی نور

1 *GY* and *HG* omit را 2 *GY* *BUL* and *BH* give شرق 3 *GY* gives پیام while *AH* puts ارذال پیام 4 The same in *AH* but *GY* *BUL* *BH* and *HG* give vague title 5 The same in *BH* and *AH* but *GY* *BUL* and *HG* give ملك الشرق 6 The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give ينابيع 7 The same in *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give صدرا الشرقا while *BUL* gives صدرا و شرقا 8 *BUL*, *BH* and *AH* gives جوهر

از بشارت وصول مسرت مبذول آن فرزند سعادت مآب کیاست مناب، رایع رایت، کرامت آیت نعم العبد انه اواب، و از اطاعت کتابت ایجابت در سبیل ایجاب و متابعت مضمون خطاب بر مقتضی محوای ابی عبد الله اتانی الکتاب، صدای مسرت و شادمانی و ندای فرحت و کامرانی بکاخ مزاج رسید - بیت :—

شگفته شد گل فرحت ببوستان امید
بشمس نار مسرت در آسمان امید

و رضیع لبان آمال، که مجمع سهد بال است، با منهج قرب وصال و سلامت احوال آن فرزند مرحوالمی آیت کریمهٔ ولنجعله آیه الناس و رحمه منا را منه برآمد

بیت — آخر دلم آرزوی خویشتن رسید
وآنچه از خدای خواسته بودم بمن رسید

معلوم باد که از اشتعال نار شوق سوامات و استیناس محرقهٔ حواس در احتراق است، و تراکیب[1] سامی اصطبار از صدمهٔ صرصر فراق در افتراق، مقتضی مدعو و مرتضی خاطر آنکه بهیچ حال توقف و اهمال را مجال نداده بر سبیل سرعت و استعجاب عزیمت این طرف نماید - بیت :

وعدهٔ[1] وصل چون شود نزدیک
آتش شوق تیز تر گردد

شعر :— دنوتم فزاد الشوق عما عهدته
و زدتم بقرب الدار کربا علی الکرب
وکنت اظن الشوق فی البعد[2] وحده
ولم ادر ان الشوق فی البعد[3] والقرب

همگی همت و جملگی نهمت در آمدن مصروف دارد و جهت حصول مرادات و وصول سعادات عنان مرکب حیات بدین جانب معطوف سازد و صنوف مرام و مامول و ضروب مشتهی و مسؤل بمجرد وصول ایجابت مبذول شناسد - و درینوقت حضرت رایات فریدون آیات خلد الله خلافته و ابد رافته فرمان جهان مطاع و طغرای واجب الاتباع مشتمل بر فنون اکرام و اصطناع صادر فرموده اند، و خلعت خاص، که عذار ذیل سعادت اختصاص درور عیون روشنان آسمانست، ارسال نموده - باید که آن فرزند التفات اکسیر سمات را تاج تارک مباهات ساخته

---

1 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give ترکیب but *GY* and *HG* give مژده 2 & 3. The same in *BUL*, *BH* and *AH*, *HG* give فی بعد

شعر — آن[1] کاملی که تراعظم همی کند
در رای روست به نصس[2] دلالی[3]
خورشید حرفه[4] پوش ز رای منیر تو
در حرج سکند ز سر صدق حالی

توقع و ترقب آنکه همواره بارسال کتاب بلیغ و خطاب فصیح آثار انفاس مسیح ظاهر گرداند و بعلم عصا صورت بیان سیرت موسوی دعوی سحره مصر بلاغت را بکسره باطل نماید ـ شعر —

براعک بیان لموسی بلاغة
یلقف ما ابدی من السحر مصقع

واگرچه میان هند و روم بعد مکانیست اما نقش دانند که ازدواج بیاض رومی نهاد و مداد هندی سواد مستلزم انتاج عرب حاییست ـ زیادت برین اطالت ادیال مقال خارج مقتضی حال و معنی محدود ملال بود ـ انتها بدعای بی ریا ، که آنسه حصول جمع می است ، اولی نمود ـ بیت —

همیشه تا به[5] بیاض نهار می آرند
مسودات لیالی برای ضبط حساب
حساب عمر و بهای تو باد چندانی
که از محاسبه عاجز شوند کلک و کتاب

---

(۳۳)

نسخه جواب مکتوب کتب الی حضرت ولده العزیز الخواجه عبد الله حین وصل من گیلان الی بندر دابول عمرها الله تعالی[6] ـ

شعر —

یا نفس بشری لما املت قد وقعا
و کوکب الوصل من افق المنی[7] طلعا

---

1 The same in *GY* and *HG* but *BUL* *BH* and *AH* give ای 2 The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give دوستی زنفس 3 *BH* gives ولائی 4 The same in *BUL* *BH* *AH* and *HG* but *GY* gives حرفه 5 The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give تاکه 6 The same in *GY* *AH* and *HG* but *BUL* and *BH* give ماکتب فی جواب نفس اولا صحبه الله فی قله الکرم 7 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give المنی

موشح بود ، لاحرم جمی فواد ار نقاطر عام[1] اقلام آن محی آثار کرام مرشح آمد و تخم محب ، که درمزرعهٔ دل کمل حبهٔ انبت سبع سنابل بود ، ار وصول[2] این کتاب سودب انساء باقاضب سوهبب والله یصاعف لمن یشاء مخصوص و سعوب گشب ۔ لمؤلفه :—

تحم عسی بو چوسد کاشته اندر دل من
خرمن حرح[3] بود ده یکی ار حاصل من

وحون دربارهٔ امار و اسعار ، که درآن دیار اند ، بطرا کسیر اثر دریع نمی دارند و سحاب اکرام و افصال بر چمن حال سان می بارند واین معنی ار عایت عیان مانند ماه عید رمضان مسار الیه سان اولوالایدی والابصار اسب وار نهایب وصوح واشتهار مانند مهر در وسط نهار معلوم صغار و کبار ۔ سعر :—

والشمس ى کبدالسماء محلها
وسعاعها ى ساير الآفاق

عذر آن بمکارم اخلاق آن وریر باستحقاق محولسب ریرا که وثیقه و حجب مروت و علو درجب درمحکمهٔ قصا وقدر بنام آن خلاصهٔ بسر مسجل اسب سعر :—

أتته الوزاره سقادة
اليه تحرر اديالها
فلم تک تصلح الا له
ولم يک يصلح الا لها

و اساس استحقاق وزارب و ریاسب ، که دریں رمان سمت انهدام[4] و اندراس پذیرفته بود ، بدعایم و قوایم اصابب رای وکمال سداد آن صدر دیوان ایجاد کارم ذاب العماد التی لم یخلق مثلها ى البلاد ریب واستحکام یافته اسب ۔ سعر :—

نبی نحو سمطاء الوزاره طرفه
فصارب[5] بادنى لحظه سه کاعبا

طلعب طلوع الفجر والدهر عیهب
وحلیب دل حلب تلک العیاهبا

---

1 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* put اعام 2 *BH* gives فصول 3 *GY* omits چرح 4 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give هدم 5. The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give فصار

لقد فات قرن السمس راحة لامس
واعيا مناط السر كفة قابض[1]

بيت — عقل می‌خواست که از عشق چراغی گیرد
برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد

چون محقق گشت که پر و بال عقل و خیال در هوای بیان آن حال مخصوص است ، و ادراک کم و کیفیت جوهری دوی، که از ملازمان حضرت عشق است ، مخصوص، زبان قلم ، که ترجمان بازار عقل و حس و فکر و حدس است ، پیرامون سرادق بسط آن نگشت و معرفت حقیقت آنرا بذوق سلیم آن طبع مستقیم باز بگذاشت بیت —

در خلوص مت از هست شکی تجربه کن
کس عیار زر خالص نشناسد چو محک

شعر — حسبی بقلبک شاهدا لی فی الهوی
والقلب اعدل شاهد یستشهد ۔

اما شجرهٔ جنان بشکوفهٔ امل سرور است که ثمرهٔ وصال، که دوباوه بستان فرح و منصفی حصول علو درج است ، بسیاری توفیق چیده آید و رخسارهٔ مامول از روزنه وصول باحسن وجوه دیده ۔ شعر —

و اعلم علما لیس بالظن أنه
اذا الله شی عقد شي تیسرا[2]

در اوایل محرم الحرام، که طلیعه لشکر اعوام است، از دارالسداد محمدآباد مضمون نامه ملفوظ لسان خامه آمد بنی ازانکه بعنایة الله المتعال سفاین احوال در بحار زخار ماه و سال بر وثق مشتهی بال جاریست واز لمعه بارقهٔ حسام اسلام اعلام کفر ظلام درکم عدم متواری ۔ الحمد لله علی نعمائه المتوالیة و الطافه المتتالیة ۔ بر ضمیر منیر، که تتق پرده ریب از چهرهٔ مخدرهٔ غیب باناملِ رای صائب بر دارد و وقایع یوم وغد را درآینهٔ امس بچشم فکر و حدس روشن بیند ۔ شعر —

ذکی بطنته ، طلعة غیبه
یری قلبه فی یومه ماتری غدا[3]

مخفی نماند که چون مضمون مکتوب مسرت مشحون بصنوف و فنون اظهار[4] اتحاد

1 *HG* gives قابس 2 The same in *BUL* and *HG* but *GY* gives شی *BH* gives تی الله الخ and *AH* omits عقد 3 The same in *BH* but *GY* *AH* and *HG* give ذکی بمه ملطمة غیبه یری قلبه فی یومه ما تری غدا but *BUL* puts کی ملطمة ملطمة غیبه یری قلبه فی یومه ماتری غدا 4 *GY* and *HG* omit اظهار

زبان وعروض باملایم جهان در امان داراد، بالنبی وآله الا مجاد، حقا که سیاه الحیوه معانی، که در ظروف واوانی الفاظ موضوع بود، وفراید افکار، که ارسواد حروف سطور مانند کواکب نوار از ظلام شب دیجور مینمود، جان علل وجان علیل را حیاتی از نو [1] ارزانی داشت، وساحت دل طلابی را بجواهر معانی سب تاب آن کلمات نورانی ساخت ـ

لآلی حقایق را کند طبع تو دریائی
عروسان معانی را کند خطت سستانی
خرد میگفت کلک را که ای بی بارهٔ ملیم
بدین گوهر که میباری به بی ابر نیسانی [2]

ببدایع دعوات جلیله، که کواعب حورا بدوائب عیاهب سیا عار امکان عروس ریا بر چهرهٔ صفای آن بگذارند، وصنایع سلطان حمیله، که خورشید تابان از سوق جمال آن جامهٔ ملمع صبح بر تن چاک زند و بحاروب خیوط شعاعی گرد جوار تصرف لحوق نفاق از ساحت رواق وفاق آن پاک کند، مواجهه ومسافهه کرده آمد ـ امید واثق و رجای صادق است که چون آئینهٔ اخلاص بصفای اختصاص جالیست و از رنگ نفاق مانند رخسارهٔ بدر از محاق خالی، وآفتاب استحقاق آن ذات ملکی ملکات از افق صفات شارق وسهام دعا بر هدف اجابت لاحق باشد [3] ـ

لمؤلفه :— قرطهٔ گوش قبول است واجابت دائم
هر دعائی که یقین از سر اخلاص بود

عقل محتال سی حواس که [4] بطریق تمویه واستدلال حرع و سهٔ فکر وخیال باجواهر بیان سوق بال [5] درسلک مقال [6] کشد، و باسناد قواعد واساس [7] تعریف وقیاس و اعتصاد میزان علم بلاغت استیناس، که کفتش آن علم معانی وبیان است، کمیت زفرت سوق والتیاع و هویت سورت عرام ونزاع بیان نماید ـ اما لسان ملهم غیب که بی ریب معرا از عیب است، بعد از مشاهدهٔ ضعف عقل ووقوف غرام از زبان عشق برحسب مقتضی مقام چنین انشاد [8] کرد که شعر :—

1 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* omit از 2 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give به بی ابر نیسانی 3 *GY* and *HG* omit باشد 4 *GY* and *HG* omit که 5 The same in *BUL*, *BH* and *HG* but *AH* gives — حرع وشهٔ فکر وخیال بطریق تمویه واستدلال باجواهر بیان الخ 6 The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GY* and *HG* put معانی 7 The same in *GY*, *BUL* and *HG* but *BH* and *AH* omit اساس 8 The same in *BH* and *AH* but *GY*, *BUL* and *HG* give انشا

حواب مکتوب کتب الی حنابه الوزیر الفاضل محمود شاه الرومی غفرالله له[1]

وهی بزرجمهر حصر سر لقمان اثر ، که بموجب موهبت و علمناه من لدنا علما و شهامت کرامت و لقد آتینا لقمان الحکمة و وهبناه فی کل شیء فهما علم دوالفرنین سپاه را از ظلمات دواب بسرچشمه حیات عبارات وحی بیانات رساند ـ بیت —

بوسیدن دست تو قلم را حو دهد جان
در قلم دست تو نمی آب حیات است ـ

وحهی آصف سلیمان جهان ، که بنیروی فضل و دانش و بازوی علم ویبس بلقیس معانی نقش بر سطوح سرر مساطر ، که نمودار صرح ممرد من قواریر است ، ستانده بطریق ارتحال بر مقتضی مثال قبل ان یرتد الیک طرفک حاضر آرد ـ وهاب بی علت، علی کلمه و حلت[2]، آنجناب حا تم نوال د تم افضال در دریای کمال دور قمری، جابر غایات مراتب بشری ـ شعر —

فان کنت فی الدنیا وانت مرادها
وجودا فان الدر فی صدف البحر
ولم تحوک[3] الدنیا لانک دونها
ولکن لب الشی غض بالقشر

گنجور کنوز کمال انسانی ، فرد کامل و ما صدق بانی مفهوم سمس نورانی ـ لمؤلفه(؟) —

اگر نه جوهر ذات تو بودی علت تکوین
نهم هرگز ندادی دست ترکیب هیولانی
زلوح خاطرت یکحرف عقل کل اگر خواند
کند طغرای معلومات افلاطون یونانی

لازالت اوراق الافلاک حریة امن کتاب اخبار قدره و اخر امتداد الدهر[4] ذیلا لقا بقائه و عمره و جریان القضاء والقدر مرآه لمعاد حکمه و امره فلانا را از صروف

1 The same in *GY* and *HG* but *BUL* and *BH* give
مما کتب ■ حواب بعض الافاضل الوزرا غفرالله له وضع حالة آله صوامر البلا and عما کتب بعض الافاضل الوزرا غفرالله respectively while *AH* gives — حواب مکتوب کتب الی جناب الوزیر الفاضل محمود پادشا الرومی لازال شمس الفلك ما علة الهلال الی جناب کاتبه سعد و یومی

2 *HG* omits علت and gives قدرته وحلت 3 The same in *BUL* and *BH* but *GY* and *HG* give تحول while *AH* reads تحرك 4 The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give الزهر

گشت و حطهٔ امید قلعهٔ کهیلہ مفتح آمد ۔ وتمام‌سران لسکر جاکهوری[1] جاکسار مردان‌کار آن مفسد [2] بانکار را بدل مال و لی معال جان بواحت که کمند انقاد برگردن جان شانُ انداحت و عمامه های فرنگی و کمرهای مرصع وپالکی واسپان تازی و سروح مکلل آتشی صعف و حلل درلسکر جاکهوری مفسد برافروحت و بدین اسعال حرس جمعیت آن بلمسکال بکلی بسوحت ۔ و دریں وقت نه پای گریز دارد و نه دست ستر و نه قدرت [3] آمدن و نه یارای [4] ماندن ۔ سعر —

کریسة تهب الریح ساقطة
لا تستقر علی حال من القلق

لاحرم بادیده پاک[5] و زبان ساکی حاضر وهاتم است و از دمام افعال حویش حاسر و نادم ۔ سعر —

کالشمع تبکی ولا تدری أعبرته
من حرقة النار ام من فرقة العسل

سعر — نه هنگام سادی درحتی مکار[6]
که زهر آورد بار او روزگار
که هر کس که تحم حفا رابکست
به‌حوس روز یابد نه حرم بهشت ۔

و لوای اعلا و اقتدار، که بقوت اصداد و اسرار بملک غمر و اسکبار افراسته بود، بر خاک عجز وانکسار [7] نگوسار گشت ۔ سعر —

المستجیر بعمرو عند کربته
کالمستجیر من الرمضاء بالنار ۔

و نقوس نوهات بدیهه الفساد، که بقلم اصداد و حساد برلوح فواد نگاسته بود، بعرق حیرت و سرسکِ حسرت محو گسته است ۔

بیت — برلوح دل نقوس پریسان کسیده بود
سد محو آن نقوس باب حسام دین

1 The actual name of this prince is جاکهورای see Sherwani *Mahmūd Gāwān* pp 182 158 For further information please see *Notes*

2 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give مفسدان

3 The same in *GY* and *HG* but *BUL* *BH* and *AH* give یارای

4 The same in *GY* and *HG* but *BUL* *BH* and *AH* give قدرت

5 The same in *BH* and *AH* but *GY* gives پاک *HG* پاک and *BUL* پاکی

6 The same in *GY* *BUL* *BH* and *AH* but *HG* puts نکار — 7 The same in *BH* but *GY* *BUL*, *AH* and *HG* give انطرار

صبح وصال صادق آید و عذبات رایات فتح آیات ملاقات برياح انفاس محبت اساس
خافق ، بمنه و کمال کرمه ـ بعد هذا اعلام ضمیر پاک وخاطر دراک میرود که قلم
درربار سحرنگار را جهت ادای تعریف وتسلی دل فگار لباس عباسی اساس الناس فرموده
بودند و زنگ ملال بمصقل مقال از آئینهٔ بال زدوده ، از مکارم اخلاق آن سهرسپهر
استحقاق عریب نمود ـ فلا عروس علی ان یجود[1] وس ولی ان یسود[2] و آنچه درباب
حصول انشراح سینه از وصول خبر فتح قلعهٔ ریگنه نوشته بودند ، مخفی نماند که
فتح قلعهٔ ریگنه علت قرینهٔ فتح حصار کهیلنه است وفی الحقیقت سبب انفتاح[3] امهات
قلاع کفار و مفتاح فتوح تمام بنادر ملیبار ـ و امید چنانست که درین ماه جزیرهٔ
گووه مفتح گردد وقلوب دوستان ازلمعهٔ اشعهٔ قوت اسلام منشرح ـ کواکب امداد
از مطالع همت طالع گردانند وانوار فتح و نصرت از تاثیر همت لامع دانند ـ زیاده
برین سیه کمیت اقلام در میدان کلام جولان نداد ـ همواره چمن آمال بنسیم اقبال
مخضر باد ـ بالنبی والاولاد وصحبه الامجاد ـ

---

(۳۰)

نسخه رقعه الی المولی الفاضل مولینا ابوسعید عفرالله له

مدت مدیدست که برجریدهٔ ولا رقم کرم نکشیده اند و کواکب ثواقب وداد در
غیاهب حروف کتاب ننموده و چمن وفاق ، که عدیم[4] المثل آفاقست ، بتواتر تقاطر
اقلام سور نفرموده و سابع حرکترت اشعال [5] هیچ مباد ـ بر ضمیر روشن واضح و
مبرهن باد که از مشاهدهٔ استحکام قلعهٔ کهیلنه ، که معادل کمر جوزا و مقارن
بروجیس مقارن تاج ثریاست ، واستماع اوضاع قلعهٔ ریگنه ، که ارتفاعش ارتفاع عدیل
سماک وار نهایت [6] اتساع سینه افلاک است ، مختفی شده که تسخیرآن [7] بمحاربه
وقتال امر محال است لکن سیال تدبیر و احتیال قابل احتلال ـ[8] بنا برین آنچه قدرت
خاطر فاتر بود از مکمن قوت بر ساحل فعل ظاهر کرد [9] ، وعنایت سبحانی ، که مفتاح
معالی آمانیست ، مدد تامه باهر نموده [10] قلعهٔ ریگنه در بستم محرم الحرام مفتح [11]

---

1. *BH* puts یسود 2 *GY* gives یشود but *BH* gives یجود
3. The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* omit علت قرینهٔ فتح سبب انفتاح 4 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give عدم
5 The same in *GY*, *BUL* and *HG* but *BH* and *AH* give اشتعال 6. *GY* and *HG* give نهایات 7. *BH* gives او 8 *BUL*, *BH* and *AH* give احتلال است
9 *HG* gives گردد 10 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* omit باهر 11. The same in *GY* and *HG* but *BUL*, *BH* and *AH* put مفتتح

اما عجب از کمال محب و صفای طویت آنجناب که کسالت فرزند کمال جان در باب
تحصیل علوم و آداب باوجود ظهور آن نزد جمیع اصحاب و احباب بار نمی نماید
بادست امید از دامن وجود او منقطع گرداند وصورت نسبی او برهستی راجح داند ـ
می باند که تلافی مافات کیفیت حالات او بر سبیل تفصیل بار نماند باسحره محبت
در جویبار دل بارور آید ـ زیاده حاجت بدید ـ همیشه محفوظ باد بالنون والصاد

---

(۴۹)

نسخة مکتوب کتب الی عمدة الملک * ادام الله کمالاته

عقود سطور کتاب ، که محسود عقود در خوشابست و عبارات عبارتش مغبوط
ماء الحیاه[1] وسکر روان اولوالالباب ، از جناب فضایل مآب محامد نصاب، عمده
ایوان شرف وکمال، شمسه پیش طاق دیوان امال ، هوالذی رکا نفسه فرعا واصلا
وأحکم البلاغة فصلا و وصلا و حرس ذهنه الثاقب علی الاعراض نصلا ، اعنی
عمدة الملک حقا و نور حدیقة الوزاره صدقا، لا زال فی معالی یتبع عبدالفعل [2] عدمها
ویتقدم علی اسداد[3] الزمان قدمها ، ما[4] اسعد رب یراعه بدوانه واسعد[5] ذو براعة بادوانه ،
بمعتمد محب شعار محمود المخاطب من حضرة الخلافة بملک التجار درابمن حال واحسن
مآل[6] واصل شد ـ بصروف سلام و ثنا ، که فرص سم اخلاص وسبیکهٔ زرمس در رکای[7]
جوهر وصفای پیکر رشک نقد شمس وقمر وخلاصه دارالضرب صفا وقدر باشد، مقابله
ومواجهه کرده آمد ـ اگر مدام بیان غرام از صراحی دل و اسویه اقلام در جام الفاظ
وکلام مصبوب گرداند ، احاطر دخایر ادراک عقلی به حسدن[8] قطره اران سهوب
گردند[9] ولباس احساس از اشخاص حواس[10] بشمیم رایحه آن مسلوب شده اند که بمقتضی
فحوای ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها از دناجیر هجر وملال طلوع جمال

---

*This seems to be the correct name it is borne out by the Arabic passage given just below The reading *Amidu l Mulk* given in all the *MSS* does not seem to be correct.

1 The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give ما حیات
2 The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give لازال فی معاون عبع عدالفعل
3 The same in *BUL* and *BH* but *GY* and *HG* give علی هذا الزمان while *AH* gives علی مدی الزمان 4 *GY* and *HG* omit ما 5 The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give اسد 6 The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give اجلال 7 *GY* and *HG* put کای 8 *GY* and *HG* give نتعدد 9 The same in *BH* and *AH* but *GY* *BUL* and *HG* give کرده 10 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give خواص

نسخه جواب مکتوب کتب الی حمایه المولی الفاضل العالم الکامل
مولانا شمس الدین محمد لاری[1]۔

وجوه[2] عوانی معانی ، که در نقاب کتاب پیچیده ، و درر خوشاب که در سلک خطاب کشیده از منظرهٔ ایوان ان هذا لشئی عجاب سحر حلال و رستهٔ بازار مقتضی الحال نمودار کرده بودند ، از سیون فنون آن جناب مناقب مناب ، لازال فی فلک الفضایل شمسا وما حسد یومه فی اکتساب الکمال امسا ، عریب نمود و نصروب سلام ، که پیش انوار معانی روشن و سواد سکسای جعد حروف مستحسن لآلی بحر عمان هیچ نماید و طرهٔ ماه رخان حمان در تاب و پیچ آید ، مواجهه و مشافهه کرده آمد ۔ اگر شعلهٔ آتش شوق و اشتیاق[3] درون زبانه از روزنهٔ[4] زبان کشد لوح هستی زمان و مکان رقم کل من علیها فان گیرد ۔ چمن حیات نه ازهار ملاقات سرهر باد ، و حک رقم دوری بدست اجتماع صوری مقادر و میسر ، بمحمد و حیدر[5] ۔ بعد هذا مخفی نماند که آنچه در باب تسکین حرارت دل و صبر و بر حدوث واقعهٔ هایل و حادثهٔ مشکل نوشته بودند ، سبب اطفای نار درون و موجب تسلی خاطر محزون آمد ۔ زیرا که همواره از قسی افلاک سهام حوادث بر ساکنان کرهٔ خاک رواست و گوی زمین در میدان زمان بچوگان دایرهٔ سما و فرسان قدر و قضا در میانه سرگردان ۔ شعر :—

چه کند بنده که گردن ننهد فرمان را
چه کند گوی که عاجز نشود چوگان را

اما ارسال مکتوب بلاغت اسلوب مستلزم تحصیر گلستان وداد و مقتضی تشمیر[6] اغصان اتحاد شد ۔ شعر :—

دعوی المحبة فی الرخاء کثیرة
ولدی الشدائد تعرف الاحباب

بیت :— مرا یار باید[1] بهنگام غم
شادی باشد[1] مرا یار کم

1. The same in *GY*, *AH* and *HG* but *BUL* and *BH* give اما کتب فی جواب بعض الافاضل and ما کتب فی جواب تعزیة بعض الافاضل من اصحابه respectively 2 *BH* gives وجون 3 *GY* and *HG* give اگر شعلهٔ آتش شوق اشتیاق درون while *BUL*, *BH* and *AH* omit واشتیاق 4 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give دورن 5 The same in *BH* and *AH* but *GY*, *BUL* and *HG* add وابی بکر وعمر after بمحمد وحیدر 6 The same in *GY*, *BH* *AH* and *HG* but *BUL* gives تشجیر

وگر نه مورد این لمعه راست آماده
بحانقاه حرد معدهای لعای

و اگر عارض مطر مرحمت و سعف این والد شحره وحرد او را برسحاب تربیت و نصحت سراب نگرداند ، درگرمگاه حدلان سوحته تاب آتس حرمان گردد ـ اکنون اگر رصای حدای و حوسودی آن والد حواهد میباید که ابواب موح سعادت؟ بدست حد و احتهاد نکوبد و غبار حمال کسل و اهال ار نطرگاه دل به حاروب سعی و اهتمام بروبد و رور و سب در طلب علم و ادب حون محوم حسم بار و ماند حورسد در تک و تار باسد ـ سعر —

قل للمرحی معالی الامور
بعیر احتهاد رحوب المحالا

تا در سپهر کواکب مناقب بر اعظم آید قصوص مسایل ، که در حاتم دل مرکور است ، رسک دراری نحوم و محسود حرایں و کنور داند ، و این معنی را در نیر بازار رورگار نقد و کان افتحار ـ بیت —

حر روی سعی اهل تجارت[1] گمان مبر
آینهٔ که حهره نماید درو طفر

ربرا که کسب فضایل در عنفوان سباب و ایام بلوغ عین فرض است و قبل ار تلاطم بحار اسغال و تراکم اسجار آمال دولت اسغال بتحصیل علم و کسب کمال غنیمت محض ـ بادروا بتعلیم الاطفال قبل تراکم الاسغال لان العرص تقسف والرمان صعب ـ

سعر —

ان الکبیر اذا ساهت سنه
اعت ریاضه علی الرواض

رنهار هسیار باس و حون جاعت اوباس وطایفه اوباس ایام سباب حراب مسار ـ

بیت — آنکس که پند عقل بسمع رصا سنید
پل پیس اران بست که سیلاب در رسد

همیشه در تحصیل کمال محد باد و توفیق الهی معین و ممد ـ آمین *

---

1 The same in GY and HG but BUL BH and AH give سعادت

ایضا مما کتب الی ولده الصغیر طول عمره ۔

نظم :— کسی نکردن مقصود دست حلقه کند
که پیش تیر سقف سپر تواند بود
تاررو وعوس ترنیاید این معنی
تاب دیده و حون حکر تو اند بود ۔

هر آنکه رقم سعادت برجبیهٔ حان او مکتوبست ، مرارت مشقت طلب در مذاقش مانند آب حیات لذید و مطلوبست ، و ساض و سواد کتاب در نظر بصیرتش چون رحسار و خط ماه رحان محبوب و مرعوب ، زیرا که عظمت حاه یوسف علیه‌السلام[1] باحتمال مشقت چاه مشروط است و ظهور اسراق سپهر و استیلای او بر عالم از سریر سپهر دکثرت حرکت و صفرهٔ چهر سوط ۔ بیت :—

درنامهٔ سعادت‌حود دردسدعسٔی
بی داغ محنتی رقم دولتی نیافت

مقصود ار ترتیب این مقدمه و ترکیب این مبانی محکمه آنست که قبل ازین استماع افتاده بود که آن فرزند ریاض کسب علم و ادب را تاب سعی و طلب سرسبز و شاداب میدارد و باران دموع ساد آه عام[2] خشوع بر چمن سینه متواتر می بارد تا ثمرهٔ علم و ادب را ار نهال بال بدست اقبال بچیند و دست امیدرا در گردن نو عروس ناموس حمایل بیند ، حتا که غنچهٔ دل درگلس تن بنسیم این حبر شگفته گشت و گرد ملال ار رخسارهٔ خاطر به رومال سکر حق متعال رفته آمد ۔ فاما درین وقت بخلاف آن[3] حبری رسید که فرح بترح متبدل گشت و دیدهٔ امید ار آمال ملال مترمل آمد و نزدیک بود که لوح دل را ار حروف دوستداری تاب بیزاری محو گرداند و فکر اصلاح و ذکر انجاح او محض خطا و عین سهو داند ۔ اما دست سفقت ابوت دامن دل نگذاشت ۔ بنابرین کلمهٔ چند ار روی نصیحت بر چهار طاق بیاض نگاشت ۔

قطعه :— اگرقبول کنی دست بردی ورستی
ز بای بند طلسمات نفس حیوانی

---

1 The same in *HG* but *GY* gives عظمت یوسف حاه علیه السلام while *BUL*, *BH* and *AH* omit علیه‌السلام 2 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* omit عام 3. *GY* and *HG* give این

وگرنه مورد این لعمه راست آماده
بحاتقاه حرد معدههای لئامی

و اگر عارض مطر مرحمت و سعمت این والد سحره وحود او را برسحاب بری
و بصحت سراب نگرداند ، درگرمگاه حدلان سوحته باب آتش حرمان گرد
اکنون اگر رضای خدای و خوشنودی آن والد خواهد ساید که ابواب قد
سعادت؟ بدست جد و اجتهاد بکوبد و غبار خیال کسل و اهمال از نظرگاه دل
جاروب سعی و اهتمام بروبد و روز و شب در طلب علم و ادب چون نجوم جسم
و ساید خورسند در تگ و تاز باشد ـ سعر —

فعل للمرجی معالی الامور
بغیر اجتهاد رجوت المحالا

تا در سپهر کواکب ساقب بر اعظم آید فصوص مسائل ، که در خاتم
مرکوز است ، رسک درازی نجوم و محسود جرابی و کیوز داند ، و این معنی
در بیز بازار روزگار نقد و کان افتخار ـ بیت —

هر روی سعی اهل تجارب[1] گمان مبر
آینه که چهره نماید درو ظفر

زیرا که کسب فضائل در عنوان شباب و ایام بلوغ عین فرض است و مثل
بلاطم بحار اشغال و تراکم اشجار آمال دولت اشغال بتحصیل علم و کسب کم
غنیمت محض ـ بادروا بتعلیم الاطفال قبل تراکم الاشغال لان الفرص تمیف والزمان عید

سعر —

ان الکبیر اذا شاهت سنه
اعیت ریاضته علی الرواض

زینهار هشیار باش و چون جماعت اوباش وطائفهٔ اوباش ایام شباب خراب مسار

بیت — آنکس که پند عقل بسمع رضا سند
پل بیس اران بیست که سیلاب در رسد

همیشه در تحصیل کمال جد باد و توفیق الهی معین ومدد ـ آمین *

---

1 The same in *GI* and *HG* but *BUL* *BH* and *AH* give سعادت

ایضا مما کتب الی ولده الصغیر طول عمره ـ

نظم :— کسی نگردن مقصود دست حلقه کند
که پیس پیر مسقف سپر بواند بود
باررو وهوس بر نیاید این معنی
بآب دیده و حون حگر بو اند بود ـ

هر آنکه رقم سعادت برحبهٔ جان او مکتوبست ، مرارت مسقت طلب در مذاقس مانند آب حیات لدید و مطلوبست ، و بیاص و سواد کتاب در بطر بصیریس چون رحسار و خط ماه رخان محبوب و مرعوب ، ریرا که عطمت حاه یوسف علیه‌السلام[1] باحتمال مسقت چاه مسروط است و طهور اسراق مهر و استیلای او بر عالم ار سریر سپهر بکثرت حرکت و صعرهٔ چپهر سوط ـ بیت :—

درنامهٔ سعادت‌حود دردمندعسق
بی داع محنتی رقم دولتی بیافت

مقصود از ترتیب این مقدمه و ترکیب این مبانی محکمه آنست که قبل ازین استماع افتاده بود که آن فرزند ریاض کسب علم و ادب را بآب سعی و طلب سرسبز و سادات سدارد و باران دموع ساد آه عام[2] حسوع بر چمن سینه متواتر سی بارد با ثمرهٔ علم و ادب را ار نهال بال بدست اقبال بچیند و دست امیدرا در گردن بو عروس باموس حمایل بیند ، حقا که عنچهٔ دل درگلس تن بنسیم این حبر شگفته گست و گرد ملال ار رخسارهٔ حاطر به رومال سکر حی متعال رفته آمد ـ فاما درین وقت بحلاف‌آن[3] حبری رسید که فرح بترح متبدل گست و دیدهٔ امید از آمال ملال مترسل آمد و نردیک بود که لوح دل را ار حروف دوستداری بآب بیراری محو گرداند و فکر اصلاح و دکر انجاح او محص حطا و عین سهو داند ـ اما دست سفقت ابوت داس دل نگداست ـ بنابرین کلمهٔ چند ار روی نصیحت بر چهار طاق بیاص بنگاست ـ

قطعه :— اگرقبول کی دست بردی ورستی
ر پای بند طلسات بفس حیوانی

1 The same in *HG* but *GY* gives عطمت یوسف حاه علیه السلام while *BUL*, *BH* and *AH* omit علیه‌السلام 2. The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* omit عام 3. *GY* and *HG* give این

ما کعب الی ولده الصعر المخاطب بالعجان اسع الله علیه و علی الرانا طل والله ما اصاب السران نعمه

لو کنت تقبل نصحی غیر متهم
ملات سمعک من نصح و اندار
بیت — نصیحت گوش کن جانا که ازجان دوستر دارند[1]۔
جوانان سعادتمند پند پیر دانا را۔

معلوم باد که چون راغ و رعی جهت آسایش تن و راحت بدن نظر بر پستی[2] دانسته و بساقطات اراضی راضی گشتند، لاجرم در نظر مردم خوار و بچشم اعتباری و قار آمدند، و باز، که جوع و تعب اختیار کرده و کوه و صحرا ببال همت وجناح اقبال مشقت پیموده بمطالب سعی واجتهاد بدر و مطالب[3] اعتضاد نمود، دست نشین سلاطین[4] و بادشاه طائران روی زمین شد۔ شعر —

و من رام العلی من غیر کد
اضاع العمر فی طلب المحال

و هر چند درر غرر نصحت در سلک عبارت و فصاحت کشیده می شود و سیه کمیت قلم درمیدان سعت تنگ می دود در نظر آن فرزند قیمتی ندارد و بر وفق مقتضی آن درعمل نمی‌آرد۔ شعر —

اذا لم تکن للمرء عین صحیحه
فلا غرو ان یرتاب والصبح مسفر

و چون بتحقیق پیوست که چند روز در ناصیهٔ احوال او آثار سعی و اجتهاد می‌نمود چنانکه به استماع این خبر مسرت اثر آفتاب بهجت و فرحت ازمطلع دل طالع بود ودرین وقت که شروع درمحاربهٔ سگسر و سخر غرو بر آن کشور کرده شده است با وجود کثرت مهام از استماع عدم اهتمام او انواع تقویس غم و ملال بر صفحه صحیفه بال ظهور یافت و درحال کلال بر سبیل استعجال این رقوم مسطور گشت

بیت — دولت همه ازجدای بیچون آید
تا درحق هر بنده نظر چون آید

والسلام علی من اتبع الهدی[5]۔

---

1 *GY* omits دوستر دارند 2 *GY* and *HG* give نظر پرستی 3 *GY* and *HG* give مطالعه 4 *BH* gives مسند سلاطین 5 *GY* omits علی من اتبع الهدی

وداد بمفاتیح مکاتیب مودت مفتوح دارند و مسکلات اشتیاق دل سوخته بلسان اقلام و سماه ارقام مشروح گردانند ـ وجملهٔ جمیلهٔ اتحاد به الف متحرک قلم و نون مسدد موکد سازند و مبانی یگانگی بجدران سطور و اساطین حروف مسید فرمایند ـ همیشه بحصول مراداب فایز و نهایت مراتب وغایت مناصب را حایز باد[1] ، بالصحب والاولاده الاقطاب والاوتاد ـ

---

(۲۵)

ما کتب فی جواب بعض اقاربه [2]

جواهر زواهر محبت مآثر مودت مساطر ، که در نظم حروف و سلک سطور مدرج کرده بودند ، از مساهدهٔ سواد آن نوری وافر و از مطالعهٔ مضمونش بهجتی متکاثر روی نمود ـ بر ضمیر منیر محبی نماند که حلقت این محب در روز بازار فطرت بشر بر وفق اقتضای انا کل سي خلقناه بقدر برصاعت [3] استکانت و صراعت مروت واستعانت نسو و نما یافته ، واز رسوم حقد و حسد و بواقی عواسی حس و حسد معرا و مبرا ـ و این معنی در اصقاع و بقاع ثری و اطراف و اکناف کرهٔ غبرا کالشمس فی وسط السماء ظاهر و هویداست ـ لا جرم بر مقتضی طبع سلیم و ستعی[4] فیض جسیم درر غرر محبت ذوی الارحام[5] را در رستهٔ جان انتظام داده و خزاین و دفاین وجود را بمفتاح این صفت محمود مفتوح گردانیده ، علی الخصوص محب و مودت احباب ، که فهرست کتاب مفاخر و عنوان صحایف این خاندان عواطف مآثر عوارف مساطر است ، و رجا واثق است که اولاد و احفاد این بنده الی ما تناسلوا[6] این سنت حسنه را سعادت محض و عین فرض دانسته باین محب اقتدا نمایند ـ و جمع دودمان سعادت[7] توامان مکارم شعار باشعهٔ انوار هدایت ایثار این آثار[8] ، که از لمعهٔ اسرار آنست من جانب الطور نارا مقتبس است ، اهتدا یابند ـ انه علی ذلک قدیر و بالاجابه جدیر ـ همواره سفاین آمال[9] بسواحل حصول موصول باد ـ بالنبی و آله الامجاد ـ

---

1 The same in *BUL*, *AH* and *HG* but *GY* gives عایت مناصب ورا حائز باد while *BH* omits باد 2. The same in *BUL*, *BH* and *AH* but in *GY* and *HG* blank space is left for the title. 3 *GY*, *AH* and *HG* give برصاعت 4 *GY* and *HG* give مطامی 5 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* put دوالارحام 6 The same in *GY* and *HG* but *BUL*, *BH* and *AH* give این بنده نیز and omit الا ماتناسلوا 7 The same in *BUL*, *BH*, *AH* 'and *HG* but *GY* gives ولادت 8 The same in *GY* and *HG* but *BUL*, *BH* and *AH* give باشعهٔ انوار این آثارهدایت ایثار 9. The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives آمال

رشک روشان ارائک افلاک است ، ارسال و اهدا فرموده بودند ، بمطالعه دعوات ، که لآلی الفاظ عجیب آن درسلک تراکیب قلادهٔ گردن عروس اجابت و قبول باشد ، مقابله و مواجهه کرده آمد ـ چون بیان کمیت ولوع و اشتیاق و کیفیت هویت لوعه وفراق بیرون حصار[1] حصر و عبارت و خارج حیطهٔ تشبیه و استعارت بود ، قدم‌خامه در بیدای [2] پیمای نامه جهت قطع منازل وطی مراحل بیان آن ننهاد ـ غنچه جمیع آمال بصبای وصال شگفته باد ، و ارساحت احوال غبار موانع این آمال بالکلیه رفته ـ بعد از طیران مرغ دعا بر صمیم دراک ، که سیاح [3] دریای عالم بالا و ناظر صور حجله قدر و قضاست ، مخفی نماند که جمل و تفاصیل حکایات ، که درمکتوب بلاغت سمات درج فرموده بودند ، بر کنوز رموز آن اطلاع حاصل آمد و دل مجروح را به مرهم آن‌کلمات[4] شفا واصل شد ـ و رسولان خوشنود را بطریقی ، که در مکتوب حضرت سلیمانی خلدالله ظلال عاطفته علی مفارق الاقاصی والاداني مسطور بود ، تفهیم کرده بمقتضی الوطر و مرضی الامر باز گردانیده شد ـ ومکتوب حضرت رایات اعلی ابد الله تعالی ظله علی سکان بسیط الغبرا بحضرت سلطان حسین شاه نصره الله القیوم الغفور نیز ارسال افتاد ـ واین محب خالص عزیز قربت ولایت گوهر سطر وصول لشکر ظفر اثر است ـ وتا آخراین ماه تمام عساکر نصرت پناه [5] مجتمع خواهند شد ودر اول جمادی الاخری در ولایت سنگیسری خاکسار درآمده آنچه از لوازم ایمان و شرایط و ارکان رضای حضرت شان باشد بتقدیم رسانیده خواهد شد و عکبرات [6] و جهارات ازیندر چیول[7] و وایل با مردان کار و سران نامدار از طرف دریا بقلع آن فسده وقمع آن مرده مشغول خواهد بود ـ واین محب با عساکر فیروزی مظاهر وسران شجاعت مآثر از راه بر در استیصال قلاع وبقاع سنگیسرجان اهتمام خواهد نمود که بعنایت حی [8] بر دوام جمیع انام و بوستان بهشت نشان اسلام به ازاهیر حصول مرام رشک گلشن آسمان مینا فام گردد ـ بیت —

یارب این‌آرزوی من چه خوشست

تو بدین آرزو مرا برسان

وجناب سیدالسادات منبع السعادات سید عماد الدین ، حفظه الله تعالی ، رفیق طریقند و بر اهتمام وعدم آن شاهد وثیق ـ توقع چنانست که همواره ابواب محبت و

---

1 The same in *GY* *BUL* *AH* and *HG* but *BH* gives امصای

2 *BH* omits بیدای   3 *HG* gives سیاح   4 The same in *BUL* *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give عراسم آن‌حکایات and عراسم آن‌حکایات respectively

5 The same in *GY* *BUL*, *BH* and *AH* but *HG* gives پناه

6 *BH* gives عکبرات   7 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give بندر چیول   8 *GY* and *HG* give حی

محمد کاصل هستی سد وجودش
جهان گردی زسادروان جودس
محمد کافرینس هسب خاکس
هراران آفرین برجان پاکش

و بر آل و اصحاب او ، که ثمرۀ سجرۀ وحود و نجوم آسمان هدایب و جود اند ؛ واصل باد ـ بعد از ابلاغ صنوف سلام و دعا و ضروب تحیه و ثنا ، که از اسعۀ بارقۀ صفای آن طلام ساعدب صوری و سب دیحور مفارقب و دوری رسک انوار نهار آید و محسود روسان فلک دوار نماید ، بر ضمیر پاک ؛ که مجلای جمال کمال ادراکست ، هویدا باد که صحیفۀ سریفه ، که مطلع خورسید محب و وداد و منبع انهار صافیۀ مودب و اتحاد بود ، در اسرف ازمنه و الطف آونه واصل‌سد ـ و از وصول‌آن الوف بهجب و سرور حاصل گسب ـ و آنچه در باب سلطان حسین‌شاه جونپوری نوشته بودند محض صواب و عین سداد نمود ، زیرا که به نعوب[1] وداد موصوف و بضروب حسن آئین معروف اند ـ و امداد ایسان از طرفین علب تشیید[2] مبانی دین و وسیلۀ جمیلۀ[3] قلع و قمع فرقۀ مسرکین و مفسدین است ـ همواره سینۀ اروسه و اسرار ، که معاون زمرۀ کفار و متعرض و مانع گروه باسکوه ابرار و اخیار اند ، هدف سهام بلا باد و عرایس مراد در عناق وفاق و وداد بزیور وصال محلی ، بالا نبیا والا ولیا ـ

---

(۲۴)

حواب مکتوب کتب الی خدمه واحد من افاضل الوزراء ـ

کتاب براعت خطاب بلاغب نصاب ، آئینۀ کمال ان هذا لسئی عجاب ، که جناب قضایل‌مآب فواصل قباب صدر صفۀ صدارت ، بدر سپهر وزارت ، مطلع کواکب مناقب ، مشرق مهر مناصب و مراتب ، طایر ریاض صفاب کمال ، طاؤس عیاض سهامب واقبال ، لا زالب ألسنه اقلامه ترجمان دلایل الاعجاز ولیقه مداد[4] دواته دوائب ابکار الحقیقة و المجاز ولا نا ، بدین محب وافر الصفا باهر الوفا ، که انوار جمال احلاص پاکس

1 The same in *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *GY* gives به بوت
2 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give تشید
3. The same in *GY* and *HG* but *BUL*, *BH* and *AH* omit جمیله
4. *GY* and *HG* give ملاد

فهل یعدسل الکل للنعص مطلب
وهل یعلی یمل و قد صلی الوتر

نظم — کسی که برلب کوبر کشد حام مراد
دهان حویشن ار آب شور بر نکند
کسی که سایه طوباس پرورید بهار
وطن بزیر سپیدار ی[1] ثمر نکند

چون رلال مرام درمجاری کلام برطبق معصی معام حریان یافت لاحرم اعلام احتشام بر سای دعای دولت ابد فرحام افراست ـ لمؤلفه —

تا ار مواد کادبه راند نسحه
کانرا ر روی صدق نگیرد حرد صواب
بادا حداع حاسد[2] دون پیش رای تو
مثل سواد لسکر سب پیس آفتاب

(۲۳)

نسحة مکتوب کتب من لسان السلطان العادل محمد ساه البهمی الی السلطان محمود ساه الگجراتی ادام الله ایامهما علی طرفتها ـ

حمدی ، که تعداد کمب افراد ماهیه آن حارج طاقت فرقه بسر باسد و مدرب بیان کمیب هویبس بیرون دفتر فضا و قدر ، حضرت آفریدگاری را که مرافق حلافت اهل رافت وصفاف مصمن سلامت حال برایا و مستلزم کرامت مآل دنیا و عقبی ساحب و مصادقت و مصافات و موالف[3] و موالات سلاطین دیندار را موجب نفع عباد و سبب قلع اهل فساد و عناد گردانید ـ وتحف تحیات طیبات و عب[4] تسلیمات زاکیات بر تربت مطهر و روضه منور حضرت غایت اعیاد و اسرف[5] هداه عباد ـ مسوی —

1 The same in *BUL* and *BH* but *AH* gives سفیدار while *GY* and *HG* add بلاد ساید respectively 2 The same in *GY BUL* and *HG* but *BH* gives دسس دون while *AH* gives حاسد بر 3 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give مراعب 4 The same in *BUL AH* and *HG* but *GY* gives تعب while *BH* gives عب 5 The same in *BUL* and *HG* but *GY* and *AH* give اشراف while *BH* puts جناب

درداب نار و گریه وعویل سحاب ازیں ماتم[1] درکارست، وعامهٔ عامهٔ سودا وحاک برسر ریحتں[2] هوا و حوش وخروش و کف بر سر زدن دریا شواهد بی عیب اند بر صحت این دعوی و دلایل بی ریب بر ثبوت این مدعی ـ نطم :—

متواتر قطراب مطر رحمت و فضل
درسر روضهٔ جت صمسش[3] باران باد
در تراروی عمل درهم احسان ورا
برنقود حسنات دوجهان رجحان باد

واین محب، که نهالی از بوستان افضال آن سلطان زمان است ومرغ روحش بر ساحسار دل سکر وساس آن جمسید نسان به هرار داستان نالان ـ سعر :—

أنا الدوحه العلیا سموت بلطفه
و روحی علیها طایر یترنم،

ارجهت ادای ما یجب علیه من السکر بالجوارح و الارکان پردهٔ اجفان دربیس طاق ابروان افگنده تانطر بصر برعیر جمال آن حورسید اثر نیفتد ـ بیت :—

سرم ز دیده نایدم[4] کوی تو دیده وآنگهی
حاک درت گداشته سست توتیا کسم ـ

وحاربند مرگان پیرامون ساحت دیده اران استوار ساحته تا عیر سلطان حیالس دران محل مدحل سارد ـ نطم :—

آنکس[5] عرض ز بادیه بیت الحرام بود[6]
کی جسم دل بحانب[7] احیا برافگند
آنکس که یافت طوبی وطرف ریاض حلد
طرفه بود که دیده بطرفا بر افگند

وبعد ار انتقال آن بادشاه مملکت افضال توجه طائر همت این محب بدان دس واطلال محص حیال داںد وتصور این صورت در آئینهٔ حاطر فیاض ورص محال ـ

سعر :— بلغت فهل بعد البلوغ بهایه
و سرت الی بحرالذی وانتهی البر[8]

---

1 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give در بن حاتم
2 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give پیحتں
3 *GY* gives معتش while *HG* gives شعاش 4 *BH* gives باید
5 *GY*, *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* give آنکس 6 *BH* gives داشت
7 The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives به حله و 8. The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give و سرت الی بحرالذی و انهی البر

وحب العلاة مع الا عداء صحة[1]
سم الخياط مع المحبوب ميدان

وچون حال آن اراضی بخلاف ماضی است ، جان مغموم و خاطر مهموم

مصراع — بی سایهٔ آن طوبی بی پرتو آن خورشید ،
مثل آن مرز و بوم بچه امید نماند ـ بیت —

بی او اگر برند بحدت زیم رآه[2]
آتش دران جهست که گردد جهنمی

دست تطاول دهر بی مهر بمنع آفتاب سپهر مقطوع باد و هر حکم سلطان بارگه ازل نفاد[3] تصرفات عامل اجل ممنوع ، که سبب قواب جان بادشاه کامل صفات گسته از سریر جهانبس بر بغش بهات انداخته اند و نقش بساط واماں ازلوح جان جهان پرداخته ـ بیت —

دهر دون پرور جهانی ازجه بیجان کرده
ورجه عالم سربسر بی شاه ویران کرده

و بظهور این ظلام ازسام غم و برور این غمام ازسمای ماتم فریاد اهل عالم درقبه آسمان پیچیده وصیاح و صراح اولاد آدم بسطح صباح کیوان رسیده ـ مثنوی[4] —

آه که در دیده کس نم نماند
قطره از آب درین غم نماند

مرغ نشاط ازچمن جان پرید
غنچه ازین غصه گریبان درید

دیده نرگس خو برآمد زخواب
کور شد از[5] بس که ساریده آب

لاله فگنده کله از سر بخاک
گل زده پیراهن زردور چاک[6]

ولباس نیلی در برافلاک و جریان جیحون از عیون خاک و لزوم سور و حرقت

1 The same in *AH* but *GY BUL BH* and *HG* omit the first hemistich
2 The same in *GY BUL AH* and *HG* but *BH* gives بی او اگر برند بحدت زیم آ
3 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give ساده ساد 4 From آه که الخ to the end of the letter has been repeated in *GY* and *HG* at folios 244 a to 245a and 195b to 196b respectively
5 *BH* gives او 6 *GY* gives خاک

بوقع که صورت و مواد این خبر را بدیدهٔ تدبیر نظر فرماید و زنگ اعتساف از خاطر صاف بمصقل انصاف بردایند ـ بیت ـ :—

آنکه فکرش گره از کار جهان بکشاید
گو بفرمای دریجا نظری بهتر ازین

وآنچه درباب منع توجه گیلان قلم درر بار در سلک بیان آورده بودند وعدم تاثیر طبیعت و خاصیت آن مملکت در حفظ الصحت حرمت توضیح فرموده تمامها معلوم گشت ـ بر ضمیر منیر واضح باد که سهباز همت این فقیر چشم دل ازمساطرهٔ تعلقات آب وگل دوخته در هوای فضای عالم دیگرطائراست ، وبصر بصیرت و نظر سریرتش چهرهٔ کمالی را ناظر که غبار زوال بر رخسارهٔ[1] جمالش نه نسیند و دیدهٔ عقل از روزنهٔ وهم وخیال جبههٔ حقیقت آنحال نه بیند ، چه جای توجه سستان گیلان و گلستان آسمانست ـ بیت :—

برو ای عقل نا محرم که امشب با خیال او
چنان خوش خلوتی دارم که من هم نیستم محرم

شعر :— تالق البرق نجدیا فقلت له
یا ایها ألبرق انی عنک مشغول

لاسیما که ذات ملکی ملکات فلکی درجات آن بادشاه تحت مملکت وجود وخلاصهٔ سلاطین عرصهٔ هست وبود حلاء السلطنه والرافة والجود برد الله مضجعه الی یوم الموعود و جعل حشره مع الذین سیماهم فی وجوههم من أثر السجود وفات یافته باشد وظل زوارف[2] وآفتاب عواطفش روی ازین دیار برتافته ـ شعر :—

أحن[3] الی نجد و من سامی الهوی
اذا لم یکن فی النجد مالی وللنجد[4]

بیت :— روی بسوی که آورد دل بامید نیکوئی
چو دل و دین ودیده را قبلهٔ آرزو توئی

والحق ضیق ساحت گیلان با فسحت ساحت واحسان آن حم نشان وسعت میدان آسمان وعرض وطول زمین و زمان داشت ـ شعر :—

1. *AH* and *BUL* give رخساد 2 *BH* gives وارف 3 The same in *BUL*, *BH* and *HG* but *GY* gives احن while *AH* puts - ألو احن 4. The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give والنجد while *BH* puts the hemistich thus اذا لم یکن فی النجد و المجد

او معنی ، اما فی الحقیقت محبت او محض خدیعت است و حدمتش فی نفس الامر کسراب بقیعة ـ شعر —

یعرنک الا عداء بلین کلامهم
مشوب بسم لین کل[1] الاراقم

ومانند مثل سایر و آفتاب هواجر بر نادی و حاضر ظاهر است که آن محتال بدفعال بتمیمه و عیاری و خدیعه و عیاری عقل کل را ناری دهد، و بفسون و مکاری در صورت محبت ویاری میان پدر و پسر بیزاری مستهد ـ بنا برین نفس است که باغرای غربت و اغوای عجیب و اسالیب اکا دیب عقربت رادت بعض و عدوان میان ریب و لاهجان حان بر افرار دکه رسم اس‌وامان و نقش‌مرار و اطمینان ار صفحه عرصه گلان بر اندارد و اتحاد به عناد و وداد بتضاد[2] و حقوق بعقوق و وفاق بنفاق مبدل سارد ـ شعر —

ولا علم لی بالغیب الا طلعة
من الحزم لا تخفی[3] علی المغیب

ونگارنده کارخانهٔ ابداع و داننده غایات احوال و اوضاع حس میفرمایند که ان الله یامرکم ان تودوا الامانات الی أهلها ـ بنابرین آیه محکمه وبواق مقدمات مسلمهٔ شرائط استهال و لوارم استحقاق رسالت کسی راست که بذکای[4] نفس و وجودت فکر و حدس حالی باشد وار شعار چاپلوسی و مکر و بی ناموسی وغدر خالی اکنون بکدام قانون راست باشد که بتربیت آن ملاد اعیان کسی برسالت موسوم کرده که در رذالت اصل و درجهالت‌جبلت و درمحافل اهل فضائل دلیل و بر مقتضی ألم نجعل کیدهم فی تضلیل در بوادی و بوادی سد وکید ضلیل باشد وبسه نماس ار فنای[5] مروت معرا و مواد حیاسی ار نفس[6] قلوب مبرا ـ لمؤلفه —

آنکه بود جامع کل عیوب
درحق او حیف بود ظن خوب
سگ بود ار در سگی خود اصیل
مبشود باکس ار انسان عدیل[7]

1 *BH* omits کل 2 *HG* omits بتضاد 3 *GY* and *HG* give لا تخفی while *AH* puts لا تخفی 4 The same in *GY* and *HG* but *BUL* *BH* and *AH* give زکای 5 *BH* gives فنای 6 The same in *GY* *BUL* and *HG* but *BH* gives نفس while *AH* puts نفس 7 The same in *AH* and *BUL* but *BH* and *HG* give میشود باکس ار انسان عدیل while *GY* puts میشود باکس ار انسان عدیل

وحال [1] آنکه ، سبب مکتوب مسرت مصحوب ، که پارسال ارسال فرموده بادند، حبیب[2]لباس سکب آن بادان ار دست تعرض دعوی[3] امان یافته ، هم دران سول بطرف هندوستان روان گشته است ـ اما عالیا رعایت حاطر سیخ علی و تسکین درد دل آن‌عی دبی مقتضی تکرار کتاب بوده است ومقتضی بتعلیط حطاب ـ وار رورنهٔ صماح نکاخ دماع جیان رسید که آن والاجناب معلی‌قباب شیخ علی مذکور را برسالت دارالسلطنت لاهیجان انتساب داده اند ـ از استماع این مقال ومشاهدهٔ مآل آن حال انگشت تحیر در دندان تفکر ماند و آیهٔ کریمهٔ لبئس ما کانوا یعملون از صفحهٔ صحیفهٔ افعال آنجناب فرو خواند ـ نظم :—

شمسیر نیک ز آهن بد چون کند کسی
ناکس بتربیت نشود ای حکیم کس
باران که در لطافت طبعش حلاف نیست
در باغ لاله روید و در شوره زار[4] خس

ویقین دانند که اساس صفات آن سگ‌سمات به نجاست ذات چنان ملوث است که ناب سیل[5] باران بهاران و تمام بحار عالم زمان و مکان پاک نمیشود که ما بالذات لایزول بما بالعرض، بلکه اگر ذرات جسد ناپاکش ار نکبای نکبت و صرصر قهر حضرت عزت در هوای فنا رود ، ار روایح منتنهٔ سیم ذمیمه و عظام رمیمه‌اش مشام سکان کرهٔ زمین وقبهٔ آسمان برین مکدر گردد ـ مثنوی :—

نکو زد این مثل دانای یونان
که نیکی بد بود جستن ز دونان
بجای زهر ندهد مار تریاک
نسیم نافه ناید هرگز از خاک

وآن سراج گوی مفسد و روباه خوی مسعد ، که ار روی تخلق و تملق ثعلبی است[6] ونظر بر خبائث حلس کلبی و بحسب ظاهر آدمی وضعی و برذایل خصایل خرس طبعی، انواع مکر و خداع در لباس خدمت و اتباع نسبت آنجناب فلک ارتفاع بظهور پرداخته که درحاطر خطیر متمکن و جایگیر شده است که دیوار دل آن دوست لباس دشمن اساس نسمهٔ اخلاص مرییست واشعهٔ نور وفا در صومعهٔ باطن خباثت مکامن

1. *GY* and *HG* omit حال 2 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give حسب and سب respectively. 3 *GY* and *HG* omit دعوی
4 The same in *GY* and *HG* but *BUL*, *BH* and *AH* give بوم 5 *GY* and *HG* give سیل 6. The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* omits است and gives merely تعلب

شناس است، سمت عیب و نقصان نیافته بود، وحال آنکه بر صغار و کبار آن دیار هویدا در ست بار و سپهر در وسط بهار هویداست که آنچه از طریف و تالد و صامت وناطق در تحت تصرف آن منافق شریر است، حق طلق[1] و مال صرف این فقیراست و دست سگ وگان از اذیال این معال قصیر و از روی حرم عزم جزم بود که هر مال که بردست آن قدوه ارذال شرعا ثابت است بی اهمال منصرف آید وبعد ازآن عنان عزیمت بصوب قبة الاسلام مصر، حفظها الله تعالی عن الاضرار منعطف نماند ـ چون مضمون کتاب بلاغت مشحون منضمن توبیخ دعوی و عدم تعرض بدان بی‌حیا بود، بواسطهٔ خاطر عاطر آن مطلع خورشید اقبال بوفق امهال واجب نمود ـ شعر —

فلیتک تحلو والحیوة مریرة
ولیتک ترضی والانام غضاب
ولیت الذی بینی و بینک عامر
وبینی و بین العالمین خراب

اگرچه نزد این محب محقق و معین است که اهمال در اخذ آن مال خلاف مقتضی حال و منافی ملاحظهٔ مآلست ـ بیت —

مکن بابدان نیکی ای نیکبخت
که در شوره نادان نشاند درخت

وتحقق مفهوم این کلام وتعین فحوای این پیام بعد معاودت آن ملاذ کرام ازآن فرقهٔ بدبخت نفاق طویت و زمرهٔ آدمی صورت شیطان سریرت برجمیع انام از خاص وعام ظاهر خواهد شد ـ مثنوی —

درختی که تلخست ویرا سرشت
گرش در نشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب
بزیر انگبین ریزی وشیر ناب
سر انجام گوهر بکار آورد
همان میوه تلخ بار آورد
زبد گوهران بد نباشد عجب
سیاهی بریدن نباشد زشب

شعر — وأنت وان داریت فی العمر حیة
اذا مکنت یوما من اللسع تلسع

1 *HG* omits طلق

سلیحه مسهود بطر بصیرب آمد ، مرع حیال در هوای جواب آن مقال بی پر و بال گسب ـ سعر :—

هو السمس ضوء ا ئی سماء بلاعه
ادا لم یکں فیها غروب و لا کسف

تقابلنا منها السطور نواسا
ا تعر تبدی س الحبرأم حرف

سابرین جمال عروس عبارت کمال چهرهٔ براعب و استعارب آنرا با ئینهٔ ادعیهٔ صافیه و اثنیهٔ وافیه مقابله و مواجه افتاد ، چه تقابل آئینهٔ صافیهٔ حکمای یونان رسین با صور قلم سحر آفرین نقاسان چیں ار عایب استهار محتاج به تبیین نیسب ـ بیب :—

کلکس چه قابلیسب که صاحبقران نطق
یعنی که نفس ناطقه در جببش الکسب[1]

صورب صریر معجزس ار روی حاصیب
در قوب حیال جبان صورت افگی اسب

کاکنون مراح حدر اصم در مقابله
ده گوش وده زبان چون بنفشه سب و سوسں اسب

پروار سهاز آز و نیاز در هوای فصای دل ، که گلسن راز اسب ، ازاں متعالی تر اسب که با کام حقیقب و مجار و آجام اطناب و ایجار و اعوار حروف و انجاد سطور و اعصان لسان و بوستان مکتوب و مدکور التماب نماید ـ بیب :—

بروں ار عالم حرف اسب جاں خرده بیاں را
بغمره سوی یکدیگر حکایتهای پنهانی

شمع حیاب برستهٔ جان در لگں جبان افروحته و عبیر سویدای دل در مجمرهٔ حاطرفاتر سوحته وچسم همب بر محض عنایب الهی دوحته که جمال وصال ، که در حجال سپید وسیاه ایام ولیال مستور است ، عنقریب بچسم طاهر مسطور گردد ـ بر رای صائب و خاطر ثاقب ، که حیب اسرار مغیباب خیر و شر بدست قدرب ادراک چاک کند و زنگ سک و تخمین ار آئینهٔ افکار بمصقل یقین پاک گرداند ، مخفی ساد که جامهٔ دیبای نامه حلهٔ [2] حواری وداد وخلت میںمود ، اما حیف و هزار حیف که ادیال آن بدکر سفارش تاح الدین بں نجم الدیں ناسپاس ، که بصورب اناس و بمعنی

1 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give ا فگی است

2 *GY* and *HG* omit حله

قلم مقدام [1] از لجۂ ممام و پجۂ [2] آن خاطرعام انعام بیرون آورده و بدست قدرت جوہری فکرت در درج حروف در سلك کلام بصورت حور معصورات فی الخیام قرار و انتظام داده بود، از عذوبت ذوق الفاظ کتاب و عجوبت سوق ترکیب خطاب صنادید بلغای کتاب از سر عجز و قصور در محاریب سطور سمت حر را کعا و اناب ا نساب یافتند ـ و آیه کریمه ان هذا لشی عجاب ورد زبان ودکر جنان ساختند ـ بیت —

در ملك سخن لفظ ترا منصب شاهی
منشی فلك داده بدین قول گواهی

شعر — له قلم عم الاقالیم نفعه
فاحص منها اول دون سابع
فاسل مصر عند بانله الذی
به روب الامصار خمس اصابع

ایزد بیچون و واهب دبیرستان ن والقلم و ما یسطرون [3] آن ذات فضایل مشحون فواصل معرون سجۂ مقدس کاف والنون ، قرات زلال معال عنایت سرب بها المقربون، الذی تری نعوت کماله الی امد لا ینتهی الیه سعی جاهد ولا یبلغ الی مدی مدائحه سیاح ساهرة المحامد شعر —

ماراده الالقاب معنی بانما
فکانها من صدقها اسماء [4]

لازالت حمایم ارواح الامم مرنمة باطواق کرمه الا مم ، و صحایف علو الهمم معنونة بشکر بره الاعم سهایا را ازعروض عن الکمال حساد محوط و مامون داراد ، وادبال حلالس از غبار ما فی الخیال اضداد محروس و مصون ، باویس و ذی النون ـ بوصول فرحت مشمول آن رقوم بهجت ملزوم نهال آمال ، که از حران هجران ذبول یافته بود ، بازهار سرور مقرون و موصول گشت ، واز ملاحظۂ العابات [5] عیون حروف و مشاهدہ دوایب [6] شمرات آن جان نابوان ، که معم راویۂ حاسبت ، ولهان و حیران ماند و سهام العات و قسی لوبات کمانیس لسکر بر شکوه اندوه را از عرصۂ ملك وجود درکتم عدم راند ، وچون مخدره معانی غریبه‌اش در حلل الفاظ فصیحه و حلی براکسب

---

1 The same in *BUL BH* and *AH* but *GY* and *HG* give ملام 2 The same in *BUL* and *AH* but *GY* and *HG* give فتحه while *BH* gives تپهه
3 *AH* gives ایزد بیچون که واضع دبیرستان ن و القلم و ما یسطرون است
4 The same in *GY BUL AH* and *HG* but *BH* gives اسمائه
5 The same in *GY BUL AH* and *HG* but *BH* gives التفات
6. *GY* and *HG* give دوایب

محروم و مایوس مانده ، لکن نور سمع سکر و مرحمت احسان آن خاندان از صومعهٔ جبانس[1] به روزنهٔ لسان و ارکان جان تابنده است ، و ارقام الطاف بر جریدهٔ فواد یوم التناد تابیده ـ ووصیت اولاد و احفاد آنست که الی ماتناسلوا اصداف جنان و دهان را بلآلی ثنا و دعای آن دودمان مزین ومرصع دارند ، و بوستان جان را از ابر سکر وخدمت ریان و مرسح ـ سعر :—

ساسکر کم مادمت حیا و ان أمت
ولم اوفه اوصیت بالسکر آلیا

کرم جبلی و احسان اصلی مقتضی آنست که بکرم عمیم و سفقت جسیم معذور دارند که العذر عند کرام الناس مقبول ـ توقع والتماس از درگاه عظمت اساس آنست که اولاد بنده را، که دران بلاد معدلت آبادند، دریطرف روان فرمایند تا بعد الوصول یکی را، که رقم سعادت بر ناصیهٔ جانس مرقوم باشد و رسوم فوز دولت ملازمت آن آستان بر لوح جنانس مرسوم ، فرستاده آید ـ واگر توقف و تعوق درین باب واقع گردد علامت آنست که سحاب مرحمت و مکرمت برچمن جان این بنده نمی بارند، و بر کیفیت خلوص وداد[2] این کمینه و کمال حسن اعتقاد و تراکم الطاف آبا و اجداد در بارهٔ اقل عباد، اطلاع ندارند ـ زیادت برین جرأت وجسارت را مجال ندید ، لاجرم بساط انبساط بایدی ادب در نوردید ـ حق سبحانه وتعالی سایهٔ آسمان پایهٔ آنحضرت بر مفارق مقیمان خطهٔ امکان مستدام داراد و اجساد عداه و حساد آنحضرت را از مسحت محوطهٔ وجود دربنگنای عدم نابود گرداناد بالنون والصاد ـ

(۲۲)

جواب مکتوب کتب الی جناب اخیه اسکنه الله فی فرادیس الجنان وخلده الی آخر الزمان

کتاب حکی عصر الشباب کلامه
و یقتاد ایام الوصال زمامه[3]
فکم فیه من در نفیس منظم
یخجل عقد[4] الغانیات نظامه

فراید فواید ابداع و انشاء و وسایط قلاید ذالک فضل الله یوتیه من یشاء ، که غواص

1 The same in *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *GY* gives حیاتش
2. The same in *BH* but *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* omit وداد 3 The same in *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *GY* gives نامه 4 *BH* gives عقدة

یکی آنکه مادر برادش هنوز
دوم آنکه عهد ورا دریافت

چون کوبر خان این بنده بطوق تربیت و مرحمت سلطان همایون شاه مرحوم مطوق بود و استقلال حال و رجای استمرار آمال این معنی از مصادر الطاف و اشفاق آنحضرت مستق ، لاجرم بر دمت همت جان واجب و لازم دانسته که حسب المقدور کمر خدمت از جهت ادای حق نعمت بر میان جان معقود دارد، و تا سر بر تن و جان در بدن است بر جاده عبودیت مستقیم و بر سر کوی وفاداری مقیم باشد ـ بیت —

مگر به تیغ اجل خیمه برکنم ورنی
رمیدن از در دولت نه رسم و راه منست
ازان زمان که برین آستان نهادم روی
فراز مسند خورشید تکیه گاه منست

اگر باوجود انواع شفقت و تربیت و صغر سن مبارک این حضرت از خدمت تقاعدی نماید و از دایره خادمان وفادار تجاوزی جویند، آنحضرت، که مرکز دایره خلافت وقطب فلک سلطنت و رافت اند ، چه خواهند فرمود، و بی شبه نطق سنان لسان عقلا مسبوب، وصفحه رخساره حیات[1] بداغ عدم وفا معیوب خواهد بود ـ نعوذبالله من ذالک، لاجرم نطاق خدمت بر میان همت بسته شد واین معنی را عنوان صفحه صحیفهٔ حسنات دانسته و دیباچهٔ کتاب حسن نیات ساخته آمد ـ بیت —

تا بدوزم بر قد لطفش قبای حمد و شکر
طبع تیرم سوزنست ورشتهٔ عمرست تار
نامهٔ ترجیح اعمال مرا بر کل کون
حرفی از لوح رضایش بس بود روز شمار

شعر —

سأشكر عمرا ان[2] تراخت منيتي
أيادي لم[3] تمنن و ان هي جلت
رأى خلتي من حيث يخفى مكانها
فكانت قذى عينيه حتى تجلت

بنابرین موانع از شرف ملازمت آنحضرت ، که اکسیر وجود این بنده است ،اگر

1 The same in *GY BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives نما
2 The same in *GI BH* and *HG* but *BUL* and *AH* give ما
3 The same in *GY BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives ولم تمن

تا در اثنای سفر کواکب عنایت الهی از مطلع ظفر روی نمود، وملهم غیب شرف ملازمت پادشاهان بهمن نژاد، نوشیروان سداد، حاتم[1] نواد، خلدالله تعالی ظلالهم الی یوم التناد، ارشاد فرمود، واز مراهم مراحم ایشان جراحت هجرت اوطان و ملالت بعد اخوان و خلان براحت متبدل[2] گشت ـ شعر :—

ولا عیب فیهم غیر ان ضیوفهم
تلام بنسیان الاحبه والوطن

و از طی فیافی و قطع بحار زخار، که موجب وصول بجبین درگاه کامگار بود، انواع شکر و سپاس اساس یافت ـ

سعر :— اذا حملت فیه المکاره و انتهت
الی ان تراه العین صارت محامدا
و ان بلغت بنا الصبابه جهدها[3]
و ادنت الی رویاه صارت فوایدا

و بر وفق ارادت استاد کارخانهٔ قدر و رسام نگارستان خیر و شر باوجود شغف کلی بوطن مالوف اصلی توجه آن بلاد را هر روز اسباب مانعه[4] وبوقف این سواد را هرلحظهٔ علل جامعه از مکمن غیب در صحرای شهادت ظاهر میشد تا آنکه سلطان مرحوم مغفور همایون شاه طیب الله ثراه وجعل عقباه خیرا من دنیاه از سرای غرور و فنا ساحت راحت و بقا رحلت فرمود و فرزند دلبند آنحضرت یعنی سلطان جم حشمت، کی همت،[5] وارث خلافت بهمن واسفندیار، سایهٔ رافت حضرت آفریدگار، نظام شاه

لمؤلفه :— مطخس را خیمه چرخ ازرق از دود و بخار
محور قطبش عمود و کهکشان آمد نوار

خلد الله تعالی الی یوم القیام بقائه وجعل فوق الفرقدین ارتقائه، سریر سلطنت باخمص شریف مشرف ساخت و اکابر و اصاغر را از وزرا وامرا و فضلا و علما به عواطف جمیله و عوارف جزیله نواخت ـ بیت :—

ز اولاد آدم دو کس ماند و بس
کز انعام او گوهر و زر نیافت

1. The same in *GY*, *BUL* and *AH* but *BH* and *HG* give حلم and حاتم respectively 2. The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives مبدل 3 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give جهدها 4. The same in *GY*, *BUL*, *BH* and *AH* but *HG* gives معانعه 5. *GY* and *HG* omit همت

مسعل ، بنا برین پای عزیمت در رکاب مسافرت اسوار ساخت و حرام حرم بر سمند باد پای همت تنگ در کشید ـ قطعه —

به سپهر خویش درون مرد بی خطر باشد
بکان خویش درون بی بها بود گوهر
عزم خاک و فلک در نگاه باید کرد
که آن کجاست ز آرام واین کجا ز سفر[1]

زیرا که جمال چهره مقاصد و مطالب بی ارتکاب صنوف شداید ومتاعب نمی توان دید[2] وجواهر زواهر مراد بی تیشه سعی واجتهاد ارکان امکان نمی توان کشید ، و مسند[3] این حال و شاهد این مقال آنکه حضرت یوسف نبی علیه السلام با علو رتبت نبوت وکمال عطوفت یعقوب بسبب ابوت بی مشقت قعر چاه و درد کم‌بود آه باوج جاه نرسید ـ بیت —

وصال دوست طلب می کنی جفا کش باش
که خار و گل همه با یکدگر تواند بود
کسی[7] بگردن معصود دست حلقه کند
که پیش تیر بلاها سپر تواند بود

وحضرت سید انام علیه الصلواة والسلام، که ذات پاک نتیجه اعداد عناصر و افلاک است، بی کربت غربت ومصابرت مهاجرت تارک مبارک بتاج انا فتحنا لک موشح نگشت ـ شعر[4] —

(۱) تغرب عن الاوطان فی طلب العلی
وسافر ، ففی الاسفار خمس فوائد

(۲) تفرج هم واکتساب معیشة
وعلم وآداب وصحبة ماجد

(۳) هم وارم أعراض الامانی بهمة
سر[5] بصبح النجح[6] لنیل المطالب

(۴) فلو کان عزا فی القعود لما سرت
مع الفلک الدوار زهر الکواکب

---

1 This I think, should be the proper reading but all the MSS collated give که این کجاست ز آرام وآن کجا ز سفر 2 The same in *BUL BH* and *AH* but *GY* and *HG* give می تواند دید 3 The same in *GY* and *HG* but *BUL BH* and *AH* give سند 4 *GY BUL, AH* and *HG* give the last two *Bayts* only while *BH* gives all the four 5 The same in *GY BUL, AH* and *HG* but *BH* gives ورود 6 *AH* gives النجح

لاجرم برمقتصی شعر :—

اذا لم تستطع امرا فدعه

ترک شرح و بسط آن کرده جبهۀ دل پر سوق و صبابت[1] در محاریب[2] صلوع سوی قبلۀ حسوع و استجابت موصوع داسته که همواره لوای استعلای آنحضرت از قمۀ قبۀ ثریا اعلی باسد ، و عرصۀ اقالیم و سکۀ دنانیر به اسم و رسم آن سدۀ ملایک سدنه مزین و محلی - حق سبحانه و تعالی این سدۀ قدیم را ، که رقم اخلاص آن خاندان در دفتر جبان مثبت داسته است و سکر نعمت و تربیت آن دودمان را طغرای مسسور حسنات اعمال ساخته - بیت :—

بروی زرد بیایم نسسته خاک کویش را
بعقبی گر بپرسندم که از دنیا چه آوردی

توفیق تقبیل انامل در یاش ، که خستگان مرض هجران را موجب انتعاش است ، بی تطاول دست موانع و براجع کوکب طالع مرزوق کناد - بالنبی وآله الامجاد و صحبه الامجاد[3] -

بعد ترسیح ازهار بیار در چمن کتاب و طی طوامیر طرق اسهاب واطناب سواب کامیاب طوبی لهم وحسن مآب اعلام میرود که برموجب مدلول سعر :—

و دارهم مادمت فی دارهم
وارضهم مادمت فی ارضهم

کمر مدارات اضداد برمیان جان محکم داستن و دستار سعار مواسات انداد بر سر نهادن از لوازم دانس و مواجب[4] بینس است ، وچون این فقیر مدتی درآن جانب با اقارب و اجانب بطریق مذکور سلوک نمود و دوش وفاق از احتمال این مساق صعیف آمد ، ویست عمر عزیز از نقل آن نقل سخت نحیف گست ، و جد بزرگوار آن حضرت فلک اقتدار ، غفرله الغفار و ابد ظلکم العالی الی یوم القرار ، بربان گهربار بسیار میفرمودند که اگرچه این بنده طریق مواسات ومدارات باجا و عداة مسلوک میدارد و بوستان جان ایسان را باران احسان ریان میگرداند ، اما کواهل قلوب اکثر کسان بار گران حسد را محتمل است[5] وشرارۀ نایرۀ حقد از زبانۀ زبان حال[6] سان

1 The same in *BUL*, *AH* and *HG* but *GY* and *BH* give صیانت 2. The same in *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *GY* gives عبادت 3. According to *BH* this letter ends here, but according to the other MSS what follows is part of this letter 4. The same in *GY*, *BUL* and *HG* but *BH* and *AH* give موجب 5. The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives از بادان گران حسد لامتحمل است 6 The same in *GY*, *BH* and *AH* but *BUL* and *HG* give جان

فلا زلت سلطانا علی الارض کلها
وملک الوری فی حصب عیس و مامن

طغرای منا شیر نور آمال و سرای تباشیر صبح نجح و اقبال یعنی کتاب وحی خطاب اعجاز نقاب سطره انوان ان هذا لشی عجاب، که ازبارگاه فلک اشباه شاهی و درگاه عالم پناه شهنشاهی در دریای سلطنت و معدلت گستری، خورشید آسمان رافت و ذره پروری، نظم —

ای جو عقل اول از آلایش نقصان بری
چون سپهرت بر جهان از بدو فطرت برتری
سایه خورشید نتواند بودش[1] تمام
گر زجاه خویش در عالم بساطی[2] گستری

وارث ایالت اقالیم ارض، مطلع اقبال و آیسه جمال دریة بعضها من بعض، پادشاه فریدون نسب سکندر حسب، شهریار نوشروان جد دباج اب، سحاب[3] من جعل الشمس ضیاء والقمر نورا و صیر ملک کل الوری باساطین لطفه[4] بینا معمورا ـ

شعر — لازال مالک بالمسار مسرورا
وصدر والک للزوار مسرورا

بر بنده قدیم آن دودمان وچاکر مستقیم آن خاندان نفاذ یافته بود ـ مصراع —

به ساعتی که نولا بدوکند تقویم

شرف نزول و کرامت وصول ارزانی داشت ـ بیت —

گفتم که این نجسب خداوندی تو ست
ای انوری بده وجون انوری هزار

اگر سوابغ سوابق نعم آن[5] خاندان کرم و لوازم ماهیت اخلاص حسن طویت این اقل خدم نقوب لسان خامه و بسطت بساط نامه شرحی نماند ، از هزار یکی و از بسیار اندکی در حیطهٔ بیان نمی آید و اگر خواهد که قضای سوق و غرام به برند اوهام و هجین اقلام و سرعت سیر الهام مطوی[6] سازد و عروج بام مینا فام سها را بریشان عنکبوت خیال سوی ساحه باشد ، مصراع —

رهی تصور باطل رهی خیال محال

---

1 The same in GY BUL AH and HG but BH gives پیمودن
2 BH gives ساط 3 GY and HG give سحاب 4 GY and HG omit لله
5 BH gives این 6 BH gives مطوی

وچون همگی خاطر[1] و حملگی باطن وطاهر مستاق و ملتاع آن لقای سمسیه الشعاع بدریه الالتماع است ، بوقع و ترقب آنکه بی اهمال و توقف و اسهال وتسوف کوکب حصول اکمل[2] مراداب ، که ملاقاب حیات مضاهاب آن ملکی[3] صفات است ، از افق حسی بصر طالع گرداند[4]۔ سعر :—

و ابرح مایکون السوق یوما
اذا دنت الخیام من[5] الخیام

زیاده برین تاکید حاجب ندید ۔ اللهم کما جعلت عونک له مساعدا احعل کوکب ثناء داته فی فلک الدوام صاعدا ۔

(۲۱)

مکتوب کتب الی جنابه السلطان الاعظم الاعدل علاء السلطنه والخلافه والدین الکیلانی خلد الله ملکه و سلطانه

لمؤلفه :—

ألا یا صبا بلغ ثنائی و دعوتی
الی الحضره العلیا ببلده فومن
و قل بعد لثم الارض منی ثانیا
بان لیس فی الدنیا سواکم بمحسنی
رفعت لواء الفضل و العلم والعلی
و دا کلها من فیض جدک اجتنی
ولو کنت من کیلان[6] فی الهند واقعا
اسمم طیب الفیض من آل اوکنی
لاسکرکم[7] مادمت حیا و ان أمت
فا وصت آلی ان یز اعوالدیدنی
سقی الله رشتا تحت ظل لوائکم
فصارت بهدا خیر ارض و مسکن

1 *GY* and *HG* omit خاطر 2 The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives کمال مرادات 3 The same in *GY*, *BUL* and *HG* but *BH* and *AH* give ملاك صفات 4 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give گرداند 5 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give علی 6 The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives جیلان 7. The same in *GY*, *BUL*, *BH* and *AH* but *HG* gives الا لشکرکم

بیت — حو[1] دولت اریں خاندان یافت کام
به دولت بود گر رود ریں معام
رهی دولب دولت سکنحت
که گست ار ارل وقف این باح وتحب

حون سوق کلام بر وفق مقتضی معام ار شم مالکان ممالک بلاغت وسالکان مسالک براعت بود و صورت حقیقت حال در آینه معال بار نمودن واحب[2] ، بنابریں نقاب ارباب بانادی سطور حطاب وانامل حروف کتاب ار پیش حهره مقصود بی‌حجاب برداسب ـ همواره در طلال اعمال حسنه و اتباع احماع اهل سنه محفوظ باد و عواقب امورش بعین اساه ملحوط

---

(۴۰)

حواب مکتوب کتب الی حلسة ابن احمد عمیدالملک حین وصل من مکة المسرفة الی دابول[3] لا رالت اغصان آماله بوجود حوده سالمة عن الدبول ـ آمین[4] ـ

دررغرر فراید و حواهر رواهر فواید، که ار حداول انامل محرمشاکل بر سواحل کمال عارف و مناهل اسالیب محلعه محار واسعارت مسور فرموده بودند ، بانادی محبت و صفا در معابله ومواحهه آن گردن و دوش محبت حلی و مودت اصلی را بقلاده مدحت و ثنا و تمیمهٔ محمدت و دعای آن حناب فضائل سائل ، ملاتک حصائل ، مسری امارة ، حورسید امارة ، قافله سالار کاروان رحال لا تلهیهم تجارة ،صدرنسس مجامع معالی فی بیوت اذن‌الله ان ترفع ، حامع حصائل و معارف انی الله فی غمره ان تجمع مرین و محلی گردانیده و مجمرحاطر به طیب دکر آن حلاصهٔ دهر معطرساحته، وگلستان حان و دل و بوستان مجالس و محافل به نسیم مکارم احلاق آن یگانهٔ آفاق مسور و مرهر داسته ، وآتس غرام، که بواسطهٔ طول امداد سهور واعوام اندک حمودی گرفته بود ، ار انعاس مسکی اساس بار اسعال گرفت ، وحمن حان ،که ار حران هجران دبول یافته بود ، ار سحاب وصول کتاب و نسیم عنبر سمیم حطاب طراوت و نضارت پذیرفت ـ بیت —

بوی حوس تو هر که ر باد صبا سنید
ار یار آسنا سخن آسنا شنید

---

1 The same in *GY BUL AH* and *HG* but *BH* gives کہ 2 The same in *GY BUL AH* and *HG* but *BH* gives واحب بود 3 The same in *AH* but *GY* and *HG* clearly give ابوک 4 This superscription of the letter is to be found only in *GY AH* and *HG BUL* and *BH* omit حین وصل الی دابول

که خلاف آئین سلاطین حال و ماضی است ، هیچ اعراض ننمود ، و ذمت جماعت اوباش ، که هرجا آئین آنجا باش اند ، سمع قبول نشنود و درین وقت حلف المشائخ حکایتی[1] چند مبنی بر استعلای لوای اسلام واطفای نایرهٔ انتقام و اتباع سنت نبی علیه الصلوه والسلام نوشته اند ، اما میان سلاطین بحث مطلوب اصلاح خاطر موقوف بطهارت باطن و ظاهر است ـ وطهارت ظاهر عبارتست از قلع خمت اختصام و رفع حدث سل سنان وصمصام از میان اهل اسلام ـ و طهارت باطن اشارتست بر قمع سواد شید ومکر وقطع فساد کید وغدر ، و مد اوان بوصی ثناء صفا بطریق و ترتیب[2] سلاطین با وفا ، اسکن الله ارواحهم فی ریاض الرحمه العظمی والموهبة الکبری ورحم سلفهم وابقی الی آخرالدنیا خلفهم ـ اکنون اگر داند که خلجی مد نور نورانی مسطور بر جادهٔ اصلاح مع الشرایط والارکان مستقیم است و بر منهج سلاطین دین مستعدیه این محب را بار نماید تا درمیان آمده ، بر موجب بحوای النصیحة لله ولرسوله وللمؤمنین آنچه مقتضی دین قویم[1] باشد بتقدیم رساند ، و هرچه از صور عرایس عقلی در آئینهٔ خاطر ظاهر گردد بر سبیل استعجال پیش از خروج به شکل بار نماید ومقایسهٔ قتال امثال باجدال[4] ملکشه ترک غض خیال بل فرض محال داند ـ بیت :ـ

نه گرگین بود همچو رستم نکین

نشد میش همسر به شیر عرین

زیرا که بعین عنایت سبحانی و محض حمایت یزدانی و قدرت نیروی تقدیر و قوت بازوی تدبیر و کثرت خیول واغله وصولت سیوف واسمه ، وصرهٔ حربه وتبرزین برسته وبارک واجرای دمای اعداصاعقهٔ بلارک اجساد اضداد را ازساحت دهر در حفرهٔ قبر روان گردانیده خواهد شد ، تا هرخیال فساد مواد[5] ، که در دماغ حساد مخمراست ، بگرز گران منقمع گردد ، وبنای وجود شان از چشمه سارحسام وسیلاب پیکان سهام بالکلیه منقلع ، چه سلطنت این خاندان استحقاقی است به اتفاق وچمن دولت حسبی وسبی ایشان سرهر و ریان از سحاب مطیر[6] هدامی فضل ربی ـ

---

1 The same in *GY* and *HG* but *BUL*, *BH* and *AH* and *ASB* give حکایت چند while *AH* gives حکایات چند 2 The same in *BUL*, *BH*, *AH* and *ASB* but *GY* and *HG* give طریق ترتیب 3 Here breaks off *ASB*, the succeeding folios have been segragated from it There are, thus, in *ASB* eighteen complete letters, the XIXth being only incomplete, in addition to the author's introduction 4 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give باحوال 5 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give مراد 6, The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives مطر

اکابر الکرام[1] المحص بعنایت الملک[2] الودود سیح داود ،حفظه‌الله تعالی من سرکل حسود وصرکل حقود، نامی محب واق الاعتقاد صافی الوداد ارسال کرده بود ، بصنوف تسلیمات و الوف عنات ، که صفائح صحائف صفای آن از رقوم ریا معرا و مفهوم محصلس باستعارات لائقه ولا وعبارات رایقه وفا محلی باشد ، مقابله کرده آمد ـ وآنچه درباب اصلاح ذات البین نوشته بود بتفصیل و اجمال معلوم گشت ـ برضمیر منیر حلف المشائخ راسخ باد که بر معیان چهارطاق ارض وساکنان اقالیم جهان بالطول والعرض سیرت حمیده و سریرت پسندیده دودمان حضرت بهمنان ، که ذات ایشان و مفهوم سلطنت توامان اند ، از زمان کیومرث ، که اول سلاطین جهان بود ومبدأ سلسلۀ این خاندان است ، الی هذا الان کالشمس فی وسط السماء طاهر و عیان[3]

است ـ شعر — ابناء بهمن طابوا بالندی مهجا
اذ طب المجد والعلیا محتدهم
صغر هم ککبر[4] فی ابناء علی
من تلق[5] منهم فقد لاقیت سیدهم

و موت سامه سلاطین آفاق بسمع شمه از محاسن شیم و احلاص انسان معطراست ، و باصره بصیرت اساطین روزگار از کحل الجواهرآثار افاضت انار شان منور ـ شعر —

ان الفضائل فی الدنیا مفرقة
وما جمعن مرور الدهر فی نفر
لکنها و بحمدالله اجتمعت
ابنائها عندهم فی احسن[6] الصور

واز شواهد این حال و اسانید این مقال آنکه[7] چون سلطان مغفور مرحوم وپادشاه مبرور معصوم سلطان نظام الدین احمد شاه، طیب الله ثراه وجعل الجنة مثواه، در اول جلوس نیران جلجی را ، که با هدایا آمده بودند ، مرضی الاثر و مقضی الوطر بازگردانیدند ، وبرمقتضی واذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها ازین طرف بطرفی ، که لائق این خاندان خورشید لمعان بود ، روان فرمودند ـ وجلجی مذکور ارقام محبت و وداد را به ارقم عداوت وعناد عبادات و عبارات نمود ، واز سلوک طریق نامرضی ،

1 *BH* gives الاکرام 2 The same in *GY* and *HG* but *BUL* *BH* *AH* and *ASB* omit الملک 3 The same in *GY* and *GH* but *BUL* *BH* *AH* and *ASB* give ظاهر وعیان 4 The same in *GY* *BUL* *ASB* and *HG* but *BH* and *AH* give ککبرهم 5 *AH* gives تلق 6 The same in *BUL* *BH* *AH* and *ASB* but *GY* and *HG* omit احسن 7 *BUL* and *BH* give آنکه

بایهم اقتدیتم اهتدیتم را حایر ، واصل باد ـ بعد تقدیم ابلاغ ثنا وترتیب ارسال لوازم دعا ، که درر غرر خصوصیت صفای آن[1] محسود کواکب سما و محمود ملایک ارایک ملاء اعلی باشد، بر ضمیر منیر خورشید نظیر و خاطر بحر مقاطر مخفی نماند که درین حین از طرف خلجی[2] قاضی لادن طاهر واسحق طاهر آمده تقریر کردند که خلجی مذکور[3] از خلجان شیطانی نادم گشته می خواهد که آثار اختلاف از میان اهل اسلام مرتفع گردد وانوار ایتلاف باحسن اوصاف موصوف و[4] مجتمع ـ و کلمات تملق سمات ، که بحسب ظاهر از مقتضیات اسلام مینمود ، می گفتند ، اماچون همگی همت باستعال نوائر انتقام مصروف است حملگی همت بر ارتفاع عمار آثار اهل عناد معطوف ، التفات بحکایات آن غدار مکار از دایرهٔ اختیار و جادهٔ اعتبار بیرون نمود ، تا علما و سادات و صلحا و قضاة التماس نمودند که بر مقتضی وان جنحوا للسلم فاجنح لها کسی راهمراه نفران اوفرستادن از رعایت احکام اسلام است وموجب اتباع سنت نبی علیه السلام ، و درسال گذشته که شیخ داؤد آمده بود ، کیفیت مقال او را اعلام ضمیر منیر گر دانیده شده بود و صلاح جهان دیده بودند که اگر درتقاسیم ارضیه قوانین سلاطین ماضیه رامسلوک میدارد،سلوک طریق صلاح اولی است و رفع اختلاف از میان اهل اسلام اعلی ـ بنا برین درین وقت قاضی شیخ محتسب وقاضی احمد نائب را مصحوب نفران خلجی فرستاده آمد که اگر در تقاسیم اراضی برطبق سلاطین ماضی راضی و مستقیم باشد ، و در کوچهٔ مکر و محلهٔ غدر غیر مقیم ، آنزمان وفاق بر خلاف مقدم دارند و الا بی توقف وامهال راجع و عائد گردند ـ چون مبانی وداد به عماد اتحاد سمت بقا دارد و منافع ومضار طرفین را یکی میداند،صورت حال در آئینهٔ مقال بار نمودن واجب نمود ـ همواره میاه[5] حسام مصادقت بر مجاری رؤس اعدا جاری باد و سهام انتقام ازکمان موافقت بر اهداف قلوب اضداد کاری ـ

(۱۹)

جواب مکتوب کتب الی حضرة خلف المشائخ شیخ داؤد رسول السلطان محمود الخلجی[6]

مکتوب محبت اسلوب مودت مصحوب ، که جناب خلف المشایخ العظام سلیل

---

1 *GY* and *HG* give معاران 2 *AH* gives خلجیی 3 The same in *BH* but *GY*, *AH*, *BUL* and *HG* omit مذکور while *ASB* omits مخفی نماند که درین حین از طرف خلجی قاضی لادن طاهر and مذکور 4 The same in *GY* and *HG* but *BUL*, *BH* and *ASB* omit موصوف و 5 *ASB* gives سپاه 6 The superscription to this letter in *BH* runs thus, — ما کتب فی جواب بعض المشایخ نورالله مرقده

رسانده ، وباید تلافی مافات سلیمانی جهت تدارک فوت شده بلعا آفتاب براعتنا از مطالع فصاحت و بلاغت مطلع[1] گردانیده، وبطرمعجزات حضرت محمدعلیه الصلوة والسلام از آفتاب کمال بلاغت بصر بصیرت سکران را حیران ساخته، وزلال سلاست[2] ولطافت ازساق وساق عبارت روان داشته ، وتفصیل کل شی لدیه[3] ماکان حدیثا یفتری ولکن تصدیق الذی بین یدیه ـ شعر —

اذا صلت صولا لم احد لی مصاولا
وان قلت قولا لم احد من یقاول

زیاده برایں در مصاف اوصاف حسام اتمام بی نیام نداشت و پیش ازیں سه کمت باد پای اقلام را در میدان کلام سطلع اللعام نگذاشت ـ همواره حمی ما و ارتقای آن حورسند لعا از نکبای دم سرد حسودان درامان باد ، و آوازه مکرمت و احسان آن عالیشان ازلسان بنی نوع انسان با نفح صور همعنان،[4] بمحمد من[5] بنی عدنان ـ[6]

---

(۱۸)

نسخة مکتوب کتب من لسان السلطان الاعظم محمد شاه البهمنی
الی السلطان العادل محمود شاه الگجراتی خلدالله سلطانها

اخماس حمد و سپاس حضرت آفریدگاری را که شهاب ثاقب معاودت سلاطین دین را ازسمای[7] وفاق رجم بال[8] اعدای شیاطین آئین گرداند ، و انواع و اصناف شکر بیقیاس سده بارگاه کردگار را که آفتاب عالمتاب عالیجناب پادشاهان دین دار سبب زوال ظلام وجود اضداد وموجب ادایب احساد جد[9] نهاد اهل عناد فرمود ـ و درود نامعدود بر مرقد منور و روضه مطهر سپهسالار جیوش جود وقافله سالار کاروان وجود، محمد الموعود بالمقام المحمود، وبرآل لازم الکمال ، که بتاج وهاج الا[10] المودة فی القربی فائز اند[11] ، و اصحاب واجب الاجلال ، که سمو مناقب و علو مناصب

---

1 The same in *GY* and *HG* but *BUL* *BH* *AH* and *ASB* give طالع
2 *GY* gives سلامت 3 The same in *GY* and *HG* but *BUL* *BH* *AH* and *ASB* omit وتفصیل کل شی لدیه 4 *GY* gives سمعان 5 The same in *BUL* *BH* *AH* *ASB* and *HG* but *GY* omits من 6 *BUL* and *AH* add — علیه الصلوة والسلام من الرحمن 7 The same in *GY* *BUL* *AH* *ASB* and *HG* but *BH* gives آباد 8 *GY* gives باك 9 *BH* gives احساد حسد حمله نها
10 *AH* and *ASB* give الى 11 *BUL* gives آمد

فلاح بحکمتی نور الهدی فی
لیا ل للضلالة مدلهمة

یرید الجاحدون لیطفؤها
ویا بی الله الا ان یتمه

اما چون سکندر خاطر[1] نقدم همم طی مسالک مهالک فکر وحدس نموده باشند ، بمرقات[2] نوبیں مطالع و معارب مراتب براعت راعت را برحسب مغرای حتی اذا بلغ مطلع الشمس پیموده ، و اضداد دون و حساد بوقلمون را بصفت قوما لایکادون یفقهون قولا موصوف یافته ، ملاحظه فرمایند که با وجود این حال سد [3] مهالک کمال این فقیر را از فساد یاجوج نهاد ایشان چه باکست ، و بوستان آسمان نشان مخترعات این حقیر را از حران طعن حسودان چه هلاک ـ[4] شعر :—

ان العرانین تلقاهم محسدة
ولا [5] بری للئام الناس حسادا

قطعه لمولفه :—

میکم از بہر دفع دشمن ابلیس لس
دایما افشان ز چرخ [6] طبع اسهام شهاب
می نهم برخوان فضل از شعر شیرین تا رنند
حاسدان هردو کف خود بر رخ وسرچون ذباب
رادهٔ طبع مراکس در جهان منکر نه شد
خود عریان را نمی گردند منکر[7] جز کلاب

ومره بعد اخری در معارک امتحان بیان دیده اند که اسلوب ابداع و ضروب اختراع ایں قلیل البضاعت[8] قصیر[9] الباع چون معجزهٔ موسی بقلم عصا آسا از قلوب جهاد مسبوب حساد ینابیع رلال [10] تحسین بر مجاری لسان ایشان جاری داشته است ومثال الحان داؤد[11] از جبال[12] طباع هر صد و حسود صدای آفریں بگوس هوش اولیاء

1 *BH* gives حاطرم 2. *GY* gives مرقات 3. *GY* gives سده 4 The same in *BH* but *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG* give ملال 5. *BH* gives والا 6. The same in *BUL*, *BH*, *AH*, *ASB* and *HG* but *GY* gives درج 7. *BH* gives دشمن 8 The same in *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG* but *BH* gives قلیل الصاع 9 The same *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG* but *BH* gives کثیر 10. The same in *BH* but *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG* omit رلال 11. The same in *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* and *ASB* give الحان داؤدی while *GY* puts الحال داؤد 12. The same in *BUL*, *BH*, *AH* and *ASB* but *GY* and *HG* give حبال

ومراد این صادق الوداد از سر این کتاب و نشر این حکایات تصوف سدا د وقصاری رساد ترسیح ساق اخلاص وتشمیح رایات اختصاص است ، چه ، بر واقفان رموز دقایق و سالکان کنوز حقایق محقق است که مطابقت هر نوع از جنس عام و خاص سصص و مسلم اسلاف است ، وتفاوت طباع بحسب اختصاص و ارتفاع مدارج تکوین و ابداع سبب اختلاف ، شعر —

ان النفوس لاجناد مجندة
بالاذن من ربها تجري و تختلف
فما تناکر منها فهو مختلف
وما تعارف منها فهو مؤتلف[1]

و دیگر از ثقات رواه چنان استماع افتاد که بعضی از اناس جماس اساس اراذل ناس، که درسلوک طرق فضایل جاهل و راجل اند وگردن جان شان از طوق ودس و سوق تحقیق عاطل و بظن فاسد و وهم کاسد برمقتضی فحوای وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا حرف ادراک خویش از جواهر زواهر افلاک بیش سداسد ،وحال آنکه در نظر نظران بازار علم و فضل مفلس و درویش اند و در دین بلاغت و براعت و آیین کمال صناعت بی کیش ، وباوجود قلت بضاعت و اضاعت اوقات در پیش آن والا قدرکامل صفات ابکار افکار این فقیر و مخدرات حجله ضمیر این حقیر را ، که هریک در نظرنظران جواهر معانی و بیان توام بنات خواطر فضلای زمانست و در مهد عهد بلاغت با عرایس[2]نتق ضمیر[3]ثلغا رضیع اللبان ، بنظر اعراض ودیده اعراض ملحوظ میدارند ـ شعر —

ما ضر شمس الضحی والشمس طالعة
ان لا یری ضوءها من لیس ذا[4] بصر

بیت — گر نه بیند بروز شپره نور[5]
چشمه آفتاب را چه گناه

سبحان الله حساد بی سداد در آتش حسد به حطب عناد چه سان محروق اند ، واجزای وجود شان در هاون جهد چه طریق مدقوق ـ شعر —

سبقت العالمین الی المعالی
بصائب فکرة و علو همة

1 *AH* omits موتلف 2 The same in *GY* *BUL* *AH* *ASB* and *HG* but *BH* gives عراس 3 The same in *GY* *BH* and *HG* but *BUL* and *AH* give خایر while *ASB* gives نایر 4 The same in *GY* *BUL* *BH* *AH* and *HG* but *ASB* gives لیس لاصر 5 The same in *GY* *BH* *ASB* and *HG* but *BUL* and *AH* give چشم

سر دفتران فصل که در برم مکرست
بیوسته می رجام وفا نوس کرده اند
آیا چه بود سان که بیکبارگی چنین
رسم و فا و سهر فراموس کرده اند[1]
قرضتم هوا د ی [2] با لتجبی و قلما
یری عدکم طفر الجفاء مقلما

وحال آنکه همواره در محافل ملوک و افاضل، که محط رجال فصایل و مهبط انوار جلایل سائل اسب ، لوازم حصایل این کاسل عاطل را به لسان حال و سان قال بسندیده اند وهرگز خط خطا برسطور ولای این راسح الوفا نه کسیده ـ شعر :ـــ

حسن قبل نعم قولك لا
قبح قولك لا بعد نعم
ان لا بعد[3] نعم فاحسه
فبلا فائدأ اذا حعب ندم[4]

وبر دمهٔ همت صدرنسیبان صفهٔ علو رتب واجب ولازم اسب که دوحهٔ محبتی ، که ازسحاب ساطر صفای باطن و وفای ظاهر بروسد و زاهر باسد، از هبوب ریاح انفاس عداه ، که بر افواه مراذل سیاب ایشان گذرد ، ذبول ندهند ، وبنیان [5] عالی سان هرمان نشان اتحاد، که بر آوردهٔ دست استاد کارخانهٔ ما تعارف منها ایتلف باسد، به تیشه عذر بیشه حساد ، وبه ترریق کین اهل عناد فساد بذیر نه[6] ساخته ماصدق و ما تناکرمنها احتلف نگردانند ـ واین محب احلاص مسشن با تراکم اغصان توبیخ[7] وبا تلاطم طوفان سرزنش هورعان گلگون لسان را بدست رعایت وداد ماسک اسب، وبطریق وضع سابق ، که مقتضی وضع لاحق اسب ، در مسالک اتحاد سالک

تعاشق روحی[8] روحه قبل خلقنا
ومن بعد ما کنا نطاقا و فی المهد
و زاد کما زدنا فاصبح نامیا
وانا اذا متنا علی مقتضی العهد

---

1 The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *ASB* gives ار مخلصان خویش فراموش کرده اند 2. *ASB* gives هوای 3 The same in *BUL*, *BH*, *AH* and *ASB* but *GY* and *HG* give بعد and بعد respetively 4 The same in *GY*, *AH*, *BUL*, *ASB* and *HG* but *BH* gives فلا فائدة حعت ندم 5 *GY* and *HG* give هرمانی 6 *GY* gives فساد پدید 7. The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *ASB* and *HG* but *AH* omits توبیخ 8. *ASB* gives دوی

وحسوع[1] بدان آراسته با باشد که در نظر قیاس تولعق به‌عر احابت وصول موصول گسته ، سعادت ملاقات ، که اعز مامول و اسرف مسؤل‌است ، باحسن‌وجوه مبذول گردد۔ این[2]صحیفة الولا ، که فهرست کتاب اخوان الصفا[3] است ، دراوایل صفر، ختم بالخیر والظفر ، از دارالسلطنت محمدآباد بعلم اتحاد و سداد وداد مواد بر ورق خالصت و مصادقت سمرا از غبار نفاق و مادت سمت تحریر یافت مضمون آنکه کتاب[4]مشحون به عتاب[5] مسعر برآن و محر از آن بود که اصحاب ملایک سطاف بمکاذیب اهل خلاف و امرا و گزاف جاعی[6] کذاب خلاف و تمویه صدق شبهه هرلمم، که ارسکان صدرحجم اند ، موصوف بصفت دسم هارمشاء بهمم ، وموسوم به سمت‌عمل‌بعد دالک رسم، سوا‌م تمام را درمرابع‌مسامع[7]راه داده وآیینه‌خاطرعاطر را، که جلای جمال جمع[8]سرابر است ، بر مقتضی من سمع نحل[9] زنگ پذیر فرموده اند۔ بیت — گهی حدیث دشمن‌خود رای نشنوم

آری حدیث دشمن خود راسوده[10]

و بمقتضی نورفرای معرای وان جاء کم فاسق بنباء فتبینوا التفات نموده ، وار مدارج سایر دین بلقس مذکر نقس که[11] تصبحوا علی‌مافعلتم نادمین سمع قبول نشوده ۔

بیت — عزیز شد زعلم وکرم مجلسس ولی

آنجاحوجرع[12]صرفه زگوهر برد چه سود

ملک سهرج و زر خالص‌چونک بهاست

نقاد معل را زمحک خرد چه سود

باوجود آنکه نقد سرائر این فقیر را درمعیر سعر امر، که آیینه امتحان نقد بسراست ، بنظر بیس دیده اند ، وما حضر احلاق دسمه و حمده این حمر را برمانده صحت وسعره تجربت مره بعد اخری عذاق درایت[13] جسیده ۔ بیت —

---

1 The same in *BUL* *BH* *AH* and *ASB* but *GY* and *HG* omit وحسوع
2 The same in *GY* *BUL* *AH* *ASB* and *HG* but *BH* gives این 3 *GY* and *HG* give اخوان صفا 4 The same in *GY* and *HG* but *BUL* *BH* *AH* and *ASB* omit آنکه 5 *GY* gives ساب 6 The same in *GY* and *HG* but *BUL* *BH* *AH* and *ASB* give جاعت 7 *GY* and *HG* give مسامع
8 The same in *BUL* *AH* and *ASB* but *GY* and *HG* omit جمع while *BH* omits جال 9 The same in *GY* *BUL* *AH* *ASB* and *HG* but *BH* gives من سمع عذر ملك 10 The same in *GY* *BUL*, *ASB* and *HG* but *BH* and *AH* give سعید 11 The same in *BUL* *BH* *AH* and *ASB* but *GY* gives مذکور نقس while *HG* gives only مذکور 12 The same in *BUL* *BH* *AH* *ASB* and *HG* but *GY* gives جرع 13 The same in *GY* *ASB* and *HG* but *BUL*, *BH* and *AH* give درست

که از جناب فلک قباب ملک نواب قتلغ ملک تکین ، من ثمر عالم تحمر و ثمین ، در دریای کون ومکان ، خلاصهٔ ذخائر دل اسلان ، مطرز شش عالی ملایک و ماسما ، نوباوهٔ باع و نمکوبهٔ راع الدین سمقت لهم منا الحسنی ، الذی تجاور حدود قدره عن متولتی الانس والکم وسمور جلال فهله انسان عین العالم و تجار فیضان احسانه من الدیم[1] اتم وشمول امسانه من الیم عم ، رب شمل بوین وجمیع الامال من لمعه حشیه جوده ، شیدسای عالم الکون بحدود و جوده ملانا[2] بحسب صافی الوداد زاکی الاعتقاد ، که عمرات شوق امارات سحرا[3] برصحن چهرهٔ[4] اصغرش رنگ تمرات چشم احتراسب و ارقوایح معاطویت و روائح عروق حسن نیشش آثار حجت بر چهرهٔ گل احمر[5] از روی لطف و احسان صادر گشته بود ، درساعتی ، که از اعصاب[6] مرنک وآتش فراق دل بعموم درعین عرق[7] واحتراق بود ، راحب وصول و مراتب نزول ارزانی داشت ـ بیت :—

ازین یک التعاشم[8] گشت روشن
که روز حشر چون باشد اعادت

به اسالیب اثنیهٔ وافیه و اعارت ادعیهٔ صافیه ، که ثرهٔ آسمان بجوگان شوق صفای آن در صحن میدان امکان گردانست و در حسب ثبات رجای اجابت و قبولش اضطراب اقطاب افلاک وارتعاش شواهی کرهٔ خاک ، قرب الحصول نفاذ داده آمد ـ هرچند خانک سوار ناطقه توسن حواس باطن و ظاهر و سمند تیز گام سریع الانتقال[9] خاطر را ، در نشیب و فراز حقیقت و مجاز میدواند که به تیر تدبیر و ادراک ضمیر معنی صید کند که فراخور مائدهٔ بیان حرقت جان و لایق خوان بسیط لوعت جان باشد ، از زبان ملهم غیب ، که معرا از عروض ریبست ، بگوش هوش آن ندا می رسید ـ مصراع :—

اذا لم تستطع امرا فدعه

لاجرم لآلی دموع بصر در خیوط سعاعی نظر مسطوم ساخته وچهرهٔ نوعروس خضوع

---

1 The same in *BUL*, *BH*, *AH*, *ASB* and *HG* but *GY* gives من دیم
2 The same in *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG* but *BH* gives only کاموت وحوده ملا نا 3 The same in *GY* and *HG* but *BUL*, *BH*, *AH* and *ASB* give هجر 4 The same in *BUL*, *BH*, *AH* & *ASB* but *GY* and *HG* give حرم 5 The same in *BH* but *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG* omit وارقوایح معاطویت و روایح عروق حسن نیش آثار حجات برچهره گل اثر 6 *ASB* gives اعصاب
7. The same in *GY*, *BH* and *HG* but *BUL*, *AH* and *ASB* give عرق
8 *ASB* omits التعاشم 9 The same in *BUL*, *BH*, *AH*, *ASB* and *HG* but *GY* gives سریع انتقال

اگر بار خارست خود کشتهٔ
و گر پرنیاست خود رشته

وحلجی مردود، که صاحب فراس بود و به هیچ وجه درو اسد انعاس نمی نمود، باستماع واقعه کهرله در باطن و ظاهرش آنچنان ولوله وزلزله افتاد که فرش پالکی را نعش ساخته دوساعت[1] بطرف کهرله توجه نمود ـ وچون این محب در سرحد ولایت نصیرخان معسکرساخته بود، بمجرد وصول خبر مذکور عزم جزم کرده آمد که بالسکر فتح قرنصرب اثر متوجه ولایت آن اردل نشر گشته، تلال و وهاد تمام بلاد آن منشاء فتنه و فسادرا باهامون خاک برابر سازد تا آثارحق‌شناسی این قمرقسی نگس روح الامس و داغ وان روده سپهر برین گردد و[2] از ظهور این اخبار برمسند مکار[3] تی خاکسار بیارش در آتش سور و آه مانند ملح درآب و رصاص درگه مذاب گشت وقالب معلول آثارش مثل موی زنگیان پیچ درپیچ وسیاه روی و درازآمد ـ بیت —

و بس که ریخت نمک بر جراحتش ایام
درآب دیده گریان گداخت همچو نمک

و برسبیل استعجال باسهال واهال روی منحوس اران طرف معکوس ساخته، بردنک عسکرین منصورین درمیان بیشه و جبال، که دران جبال برسر آن بدسگال رفتن برد خرد ممنوع ومحال است، التجا گرفت، وبقول جاسوسان،ازعاقب اندوه و ملال جان بدحال است که عنقریب از سطح سریر درقعر بئس‌المصیر روان خواهد شد، و بپای عموم و اخوان در هاویهٔ جحیم دوان ـ چون سوانح احوال درین حین بر نمط مقال بود، اعلام آن فرزند ارجمند واجب نمود ـ همیشه ثمرات توفیق برصفحه منه‌معانی واصل باد و ثمرات اقلام مرشح بساتین قلوب افاضل،بالمصدر والمرسل ـ

(۱۷)

مبا کتب فی جواب مکتوب کتب الیه جناب احمد غفرالله له ـ

اوانی ماء الصحوه معانی و مبانی فور حصول امانی و طغرای منشور کمال اسانی و آیه آیت اجابت کرامت نجابت رایت واجلل عدة من لسانی ـ لمولفه —

حکم عقل اگر حرفی زخط حس او خواند
بآب دیده سازد محو حکمتهای یونانی

1 The same in *GY BUL AH* and *HG* but *BH* gives دوسال while *ASB* omits دوساعت altogether 2 The same in *GY BUL AH ASB* and *HG* but *BH* omits و 3 The same in *GY BUL, BH, ASB* and *HG* but *AH* gives مکار مدکار

که ار امراض سدیدۀ روحانی و اعراض فاسدۀ جسمانی اسب ، آن نفس خسیس و داب ابلس[1] تلبیس راعایب مامول و نهایب مسئول میمود ـ سعر :—

لعمرک ما الابصار سفع اهله
اذا لم یکن للمبصرین البصائر

وهل ینفع الحطی غیر مشقف [2]
و تظهر [3] الا بالصقال الجوا هر

قطعه :— شمشیر نیک زآهن بدچون کند کسی
ناکس نتربیب سود ای حکیم کس

باران که درلطافب طبعش[4] حلاف نیست
در باغ لاله روید و در سوره بوم[5] خس

بادساه برحق ، که عالم حبایای [6] خواطر و واقف [7] خفایای ضمایر اسب ، لباس تلبیس اورا ، که جهب الباس اسراف اباس د ر مخیۀ [8] خاطر ستبه بود ، برقامب حیاب اوچون راسب بود ، هم باو بوسانید ـ وسربب عدر ، که درکاسۀ سرجهب تستمیۀ افرادسر ترتیب میداد ، چون لایق مداق ذاب لئیم او بود ، از دسب سکان جحیم هم با و جسانید تا عالمیان را محقق گردد که صور طویات خواطر برایا در آئینۀ جرا و سزا [9] مسطور اسب ، و کاستن تخم نیاب [10] کاسده بمیاه افکار فاسده محظور ـ

قطعه :— درختی که بروردی آمد بار
هم اکنون نگیری[11] برش در کنار

1. The same in *BUL*, *BH*, *AH* and *ASB* but *GY* gives دوات while *HG* reads دوات 2 The same in *BUL* & *BH*, but *GY* and *HG* give متفق while *AH* and *ASB* give مشفق and مشقف به It may be noted, however, that in the gloss in its margin *AH'* gives مشقف as the correct reading with its meaning 3. *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG* give يظهر but *BH* gives تظهر 4 The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives طبیعت طمعش while *ASB* puts طبیعت پاکش 5. The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *HG* give شوره زار while *ASB* puts شوره خارو خس 6 The same in *GY*, *AH* and *HG* *BUL* and *BH* give واقف خبایای while *ASB* omits که which precedes عالم 7 The same in *GY*, *AH*, *ASB* and *HG* but *BUL* and *BH* put عالم 8 The same in *BUL*, *AH* and *HG* but *GY* gives تحته while *BH* and *ASB* gvie تحته and بیچه respectively 9 The same in *BUL*, *BH*, *AH*, *ASB* and *HG*, but *GY* gives در حوالی سرا 10 The same in *BUL*, *BH* & *AH*, but *GY*, *ASB* and *HG* give دات 11 The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives نگیر while *ASB* reads بگیری

کمال‌خدمت، مخفی نماند که صورمامول درآئینه حصول مسطوراست، وبقلم‌منشی دیوان توفیق و تائید برجبهه وناصیه حساد و عبد رعنا و رغما رغم‌کلهم ناسط دراعیه بالوصید مربور و مسطور۔ الحمدالله الذی فضلناعلی کثیرمن عباده ان ربنا لغفور شکور۔ ودرین سال جهت قوام ملک و ملت و نظام احوال دین و دولت بندگان حضرت، واباب فتح آباب، خلدالله ملکه و خلافته،این محب را درفتح‌آباد جهت دفع‌مضار خلجی مردود نامرد فرمودند [1]، و مسندعالی ملک یوسف ترک المخاطب من حضرة الخلافه به نظام‌الملک را باتمام حشم و لشکر اران خود و ولایات[2]سهور درطرف کهرله جهت کسرعسکرآن مخذول، که دران طرف‌آمده بودند تعین نمودند۔ و بمجرد وصول عساکرظفر مآثر در موضع کهرله سراج الملک، که‌راس و رئیس آن فتنه و مسعله[3]بود، دراول واهله‌به‌تمام‌عیال و اقبال مقدار بست و سه سلسله در قید اسیر گرفتار آمدند، ومقدار پنج هزارپیاده و سواران‌فرقه نابکار طعمه نعمان سنان و لقمهٔ ضرغام حسام خونخوار گشتند۔ بیت —

حدت دندان رمح[4] زهره خونین درید
صدمهٔ آسیب گرز تارک مغفرشکست

شست‌به‌پیغام‌تیر خطهٔ‌جان فسخ کرد
دست باایمای تیغ مغفر پیکر شکست۔

وبعد از هبوب ریاح نصرت مآب و انعطاف عذبات فتح‌آباب، کا فری که عیال و اطفال او درنظرش به اسیری‌سپردند، ودر پس او عویل‌وصاح[5] وفریاد و صیاح میکردند، ازسر عجز و استکانت نزد ملک نظام الملک دویده و در اثنای کلام بهانهٔ تقبیل و اسلام نزد ملک مذکور خزید، و به خنجر زهرآلود پهلوی ملک مذکور جان مجروح گردانید که در یکساعت کالبد اورا درمفرس نعش وبستربستر حوابانید انه علی مایشاءقدیر وبه اظهارکمال قدرته جدیر۔ و هرچند که ایجاب گوش‌هوش اورا بجواهر نصایح مفرط[6] می ساخت و به درر مواعظ سعادت سای یوسف اعرض عن هذا مسبط میکرد و بمول و صروف تعص[7]و ابدا مخادات مسمود طبع معلول اورا شربت قبول نصیحت مبذول نبود، و خیانت وغدر و خباثت و مکر،

1 *BH* gives فرموده اند 2 The same in *GY BUL* and *HG* but *BH* and *ASB* give ولایت 3 The same in *GY* and *BH* but *BUL AH ASB* and *HG* give مسئله 4 *BH* gives تیغ 5 The same in *GY BUL* and *AH* but *BH* and *ASB* give ساح 6 The same in *BUL AH ASB* and *HG* but *BH* gives صاع in place of صاح while *GY* mentions مفرط instead of مقرط 7 The same in *GY BUL AH ASB* and *HG*, but *BH* reads مقیص

محمی نماند که از یمن اسعاف آن یگانهٔ آفاق دست آمال مولانای مسار الیه معانق عروس مامول و اقبال و جام فوادش ازمی حصول مراد مالامال خواهد بود ، وشاهباز آزو بذرو مقصود را صیاد ، و مردم دیده‌اش درسواد دیدهٔ این بلاد ناظر چهرهٔ مراد ، وعنقریب الایام مقصی الوطر و مرضی الاثرینقلب الی اهله مسرورا و یلاقی من بلقاء سعره بصره وسرورا ۔ توقع و تطلع آنکه در اتمام مهام متعلقان وحدام، که درین عام به آستان مقام بانام کعبهٔ معظمه، شرفها الله تعالی و عظمها الی یوم القیام، مسرف خواهد سد ، حنان اهتمام فرماید که بروجه مرام به اتمام رسد ۔ و در تواتر کتاب الهام خطاب ، که مانند تقاطر سحاب مخضرچمن فواد و مثمر گلبن گل مراد است ، تهاون و اهمال به هیچ وجه جائز ندارند ۔ شعر :—

لک الله راع حیث کنت ولاتزل
ایادیه سها زایر و نزیل ۔
ولا یئث [1] الدنیا بیومک انما
بقا ئک فیها عره و حجول ۔

---

(۱۶)

نسخه مکتوب کتب الی اس احیه عمیدالملک عمرالله تعالی لابیه و جعل سما ءالمجد لنجوم اداء کاتنه ذات الحبک ۔

هرچند خاطر ملتاع سفینهٔ یراع دربحار بیان التیاع به دعامهٔ حسن ابداع و شراع کمال اختراع جاری میدارد ، اما ازغایت فسحت و اتساع وصول به سواحل تبیان آن موسوم سمت امتناع است ، زیراک براکم لوازم آثار هجر چون توافر افواج امواج بحر و تکاثر اعداد مواد قطر متجاوز از احاطهٔ مراتب حصر است، بنا بران [2] شروع در تحدید آن ممنوع نمود ۔ لمؤلفه :—

عاجراست از درک سر عشق ادراک اناس
همچنان کز درک نورعقل ادراک حواس ۔

ایزد متعال جل عن الشبه والمثال زلال وصال به سجال و حبال آمال از قعرچاه سال بیرون آورده حیاض و ریاض خاطر مسافران بادیهٔ هجران را مالامال گرداناد، بالنبی وآله الامجاد ۔ برضمیر منیر آن فرزند، که مرآت جمال حمد و مجد و جام جهان نمای

1. The same in *GY* and *HG*, but *BUL* and *AH* give ولا هیت while *BH* gives ولا شیئت , *ASB* on the other hand, gives ولا ست 2. *AH* gives بنابرین

مصحح است و خاطر فاتر از حام امید وصال مشرح که در امر زمان چمن جان، که از حرارت هجران ذبول یافته است ، از سحاب لطف الهی شاداب آید و کوکب آمال ، که در مغرب وبال افول پذیرفته است[1]، از مشرق کرم نامتناهی باحسن وجوه برآید ـ بیت —

دارم امید بدین اشک چو باران که دگر
برق دولت که برفت[2] از نظرم باز آید

این صحیفة المودة در اوایل شهر الحرام ذوالقعده از بلده مبارکه[3] گلبرگه برقوم صفا و ولا مرقوم گشت و بقلم حمد و ثنا مرسوم شد تا آنکه صحیفه شریفه ، که به سعادت حساب فلک نجوم بدقیق و ملکهای تحقیق مولانا فخرالدین احمد استرابادی ، دام الله تعالی افادته وفاض محسن الخلق طبعه و عادته، مشحون بود، در ساعتی ، که کواکب[4] عنایت حضرت باری درطالع وقت ظاهر بود و ثواقب سعود[5] بدرجه ودقیقهٔ آن ناظر ، واصل شد ـ و از مطالعهٔ آن انواع لطف و اصطناع بدست حساب[6] مولانای ملک طباع معلوم و حاصل ـ واز مکارم ذات اصحاب رفعت مآب ، که مصدر افعال حسان و مستدالیه مفهوم لطف واحسان[7] است، بدیع و عجب نمود، زیراکه ازاحیال مساوی اماجد آفاق ، که خلعت دولت بر قامت استحقاق ایشان راست است و جمال آمال شان از جویبار توفیق نشو ونما یافته است ، فائده عظمی ومنفعت کبری آنست که از آفتاب عالمتاب علو مرتبت و سمو همت صوایع قلوب هاتمان کربت و مجامع هموم اهالی غربت سرور دارند وتخم موهبت امانی در مزارع درون اقاصی واداني و بساتین سینه محبین و جانی بکارند ، باخصول عجیب الشان آن محسود حریص آسمان آمده در انبار خانهٔ حساب حیات مجتمع آید، ودست نقصان وزوال از دامن کمال آن منقطع ـ والحمد لله تعالی که تمام اسباب و علل احسان مع الشرائط والارکان از شیم و سجایای آن افضل زمانست و صحت روان و مذهب زبان تمام افراد انسان شاهد برآن ـ شعر —

لیس من الله بمستنکر
أن یجمع العالم فی واحد

برصفحه سیر ، که آئینه جمال صور تقدیر و فهرست کتاب احکام حسن تدبیراست،

---

1 The same in *GY* *BUL* *AH* *ASB* and *HG* but *BH* omits است
2. *BH* gives سد 3 The same in *BUL* *AH* *ASB* and *HG* but *GY* and *BH* give مبارک 4 *GY* and *HG* give کوکب 5 *GY* and *BH* gives مسعود
6. *BH* gives حساب 7 The same in *GY* *BUL* and *HG* but *BH* omits از and *ASB* omits که

ما کتب الی جناب اخنه رحمة الله علیه

تا استغنای سالکان طریق ایقان باوجود لمعان اسعهٔ اسواق واشجان از پرتو چراغ تعریف و برهان چون استغنای صباحت صباح از وشاح مصباح به بداهت معلوم است ، مصرعه :—

چراغ بیوه کجا شمع آفتاب کجا ؟

همواره جواهر محامد و زواهر مدائح ، که از مکامن کان فیضان در ساحت فضای مظاهر خواطر وارد و سانح است ، و ثواقب مناقب، که انوار دولت ابدی و سعادت سرمدی از بریق ولمعان آن لائح ، نثار و ایثار آن ذات کامل صفات باد که فی الحقیقت سباق فرسان میدان منطق و صدرنشین مجامع مغرب و مشرق و خلاصهٔ تاثیر و تاثر وجوب و امکان و سلالهٔ امتزاج و ازدواج افلاک و ارکان و آئینهٔ کمال علم[1] کون ومکان است، وصفائح اوراق مدائحش اطباق زرافشان ساوی ، وسواد حروف القاسش انسان عیون اعیان ملکوت را مساوی ، الذی ترتعش [2] الشمس من فیضان نظره فی المطالع و یتفاخر علی احداق العیون بتقرط درر بعمته حقاق المسامع- شعر :—

تود عیون الناس عند ثنائه
لو انقلبت احداقها بالمسامع

رب کما زینت صحائف العواطف بطغراء حمده الوارف · احفظ ساحة سرادق جلاله عن عروض الوقائع و وقوف المخاوف تحیة و دعاء که بجابت اجابت از غرهٔ غرای آن کالشمس و ضحها پیدا باشد ومدحت و ثنا ، که نوعروس حسن صفای آن نرساقت قد و صباحت خد و تناسب اعضا محلی بود و از عروض عیب ریب و ریا معرا و مبرا فی اللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی مسلم و مهدی است و در تبئین کمیت آلام فراق و توضیح کیفیت اوام و اتواق اگر دبیر عقل پیر را کلک و محبر از ماه و محور باشد و سطوح افلاک اوراق دفتر، از ضبط جمل و تفاصیل[3] آن قاصر آید، و حمرهٔ خجل و صفرهٔ وجل در قواعدتحریر و معاقد تقریرآن از وجنات و جوه فصحای حاصرو بلغای عاجز کالشمس فی اوقات الهواجر روشن و ظاهر گردد وغنچهٔ دل از نسیم رجا

1 The same in *GY*, *BH* and *HG* but *BUL*, *AH* and *ASB* give عالم
2 The same in *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *GY* gives ترتعش *ASB* reads ترتعي 3 *AH* gives تفصیل

و من الكواكب ان نلوح ـ بيت —

لطف ارتو و بو رسسک و نور از حور سند
رسمست مدیم و عادتی معهود است

دیگر بر طبع نوار، که انوار اسرار غیبی را حون تکلب[1] و نوادرعلوم ادبی حامع است، مخفی نماند که عزم حرم است و زین اجال امال به حرام[2] این عزم نیک محکم که بعنایت الله تعالی و حسن توفیق درسال آینده عسه علیهٔ کعبه معظمه را به معاه حضوع و حباه حسوع ملثوم و مسجود سازد ، و آیینهٔ نامه اعمال را از زنگ دنوب به مصقل عمره و طواف بپردازد ، و نیلوفر دیده ، که از کربت عدم فرصت آن‌آفتاب عالمتاب بر معصی وایبعث عیاه من الحزن ی نور مانده است ، بالقای خورشید لقای آن مقام شرمعمنور گرداند ، ولب امید را ، که از حرارت حرمان و سرارت صحرت هجران حسک گسته است، از مله و اسلام حجرالاسود، که سواد دیده دین‌احمد است ، ماء الحیاب زمزم معرب بچساند ، و به اقتدادحکم جهان مطاع ، واجب الاتباع و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ، پای همت در حرم حرمت و من دخله کان آمنا ، که منتهای مرام اهل مني است ، نهاده ، آثار آثام و زلت بآب سراب رحمت محوسازد ، و تقره[3] توفیق طاعات و استطاعت عبادات ساروی انکسارفواد و سروی استغفار و دعوات ارکان قمص سیات‌محل‌عرفات مستحرح‌ساخته و در بوته سینه تا تش‌سوز دل و دم آه گداخته به سکه بادشاه شهنشاه عشق‌آراسته در نیر بازار میبای منی سلعه بها و امتعه عنی حریده آید ـ شعر —

الهی اتلی ما رحوت بحبها[4]
و بدل حطیاتی بها حسناتی

همت عالی ، که مرقات ترقیات به ذروه معالی است ، دریغ ندارند و سفینه سینه را از نفائس لوازم احوب مشحون دانند ـ زیادت برین گل جهره کمال محبت و اخوت ، که مستمم از نسیم مهب ودم است ، به سوک نوک قلم زیش‌ساحت و پیش از ین رخساره و داد و اتحاد به خط و خال حروف و نقاط ناراست ـ همیشه آن کعبه عز و علا و حطم جود و عطا مطاف موافل حمد و ثنا باد ، و حریم حرمتش حمی حاتم اولی اجنحه منی بالنبی المصطفی و آله المرتضی و صحبه المجتبی ـ

---

1 *ASB* gives تکلفات 2 The same in *GY* and *HG* but *BUL*, *AH* and *ASB* omit اجال امال and give instead حرم while *BH* gives خرام in place of حرم 3 So in *AH* but *GY* BUL *BH*, *ASB* and *HG* give نقد
4 *AH* gives سهم

لواهب النعم علی مقتضی الجود که کل این صفات بعضی از مکارم ذات آن خورشید سهاست ، و تمام این نعوت ثمری اران شجر و لازمی از لوازم آن جوهر ، که فی الحقیقت او حد بشر است وی شبه ثانی مطروی شکت ثالث شمس و قمر - شعر :—

وکاد یحکیه صوب العیث مسکبا
لوکان طلق المحیا یمطر الدهبا
والدهر لولم یخن والشمس لو نطقت
واللیث لولم یصد والبحر لو عدبا

بنابر استماع این حدیث از رواة وتحقیق این معنی از ثقات جناب سید السادات و منبع السعادات سلالهٔ اولاد الرسول و خلاصهٔ اکباد البتول سید اشرف ، که سلالهٔ آن عالم ربانی و آن واحد بلاثانی و معلم علمای اقاصی و ادانی حضرت سید شریف جرجانی است ، آنکه ، بیت لمؤلفه :—

زلوح خاطرش یک حرف عقل کل اگر خواند
کند طغرای معلومات افلاطون یونانی

چون بستان احوال و گلستان اعمال خود را از نکبای نکبت آوان و حران حوادث زمان بی برگ و نوا دید ، دست آمال و امانی از دامن مواجب و ادرار سلطانی و عطایای بواقی افراد انسانی کشیده ، بموجب شعر :—

اذا زرته فاستغن عن باب غیره
فساقطة بالواحات النوافل

جهت جبر کسر بال و سبب تحصیل رفاع حال مسافت بیکران بر و بحر بامید سماحت و احسان آن یگانهٔ دهر مساحت نموده است ، و امتداد دریای منقت و عنایهٔ سفینهٔ سحیهٔ رجا و سراع اتساع می پیموده - شعر :—

و قدکان[1] هذا البحر لیس بجوده
من الناس الا خائف[2] او مخاطر
فاضحی ابیسا ناعتنا یک عامرا
کان له الآمال فیه القناطر

گر حوروسید التفات آنحضرت بر ساحت حال و فضای مآل او لامع گردد و حیاض قصماص آن کف فیاض حدث حوادث را ، که بر ظاهر حال او حادثست ، بالکلیه رافع آید و بطواف[3] آن حطیم کعبهٔ اقبال و اعتکاف آن حرم قبلهٔ آمال ، اوساخ افلاس اوچون احاط سیاب ناب حساب مقلع و مقمع سود فلا عرو من المسک ان یفوح

1. *HG* gives کا 2. *HG* gives (?) خایمت 3. *AH* gives بطوف

سوادیافت حاکی ار صحت مراج حال و فرحت و ابهاج بال وطلوع کوکبه کواکب مال ار برج عنایت متعال ـ سعر —

و لو ان لی ی کل مست شعرة
لسانا ىس [1] السکر کىت معصرا

برصمیر مىیر، که حرکسوت صواب حلعتی نپوسد و غیر ار حام سداد کامهٔ ىنوشد، مخفی نماند که تحمل اثقال وراىب وتقىل اشعال صدارت کلفی عظىم و حرقتی حسیم است و حاصل المعنی حمل آن مىعاب و حلاصة الفحوای طیاین‌عمات بر معمی معرای و اما السائل فلا تنهر احابت سوال هرکىهراست، اما بوحه بهىر ومىسفاد ارفحوای آیة سعادت احوای و اما ىعمة ربک فحدث اطهار آثار نعمت اىست و دکر شمول نعم آن حصرت ـ و ىعىں است که اکمل طریق اداى سکر و احمل اسمای[2] حسن دکر آنست که تمام انعام بر حمی حال حاص و عام ار مقىم و مسافر وبادی و حاصر باران دارىد ، اما باىدکه در انصباب سحاب نعم و فواصل محل قابل و غیر قابل ، و زمیں حاصل و ى حاصل دىده کمف ماامعق به هرحا ىه بارىد و آنگاه آیىه اکرام و احسان بزنگ ادی و امتنان ىه هیچ‌وحه تارىک نگرداىىد و سلوک این طریق بر وحه سمىق ، که عىں توفیق اىست ، ىىب برحان حود داىىد لان‌النعمه عروس مهرها السکر و حلىها النشر ـ سعر —

هوالبحر من ای النواحی اتیه
فلحة المعروف و الحود ساحله
تراه اذا ما حئته متهللا
کانک تعطیه الذی انت سائله

تاعندلىب لسان ىنی نوع‌انسان ار قفص دهان ىترىم سکر نوای دکر حق‌منعم مستعل باسد و بریق ولمعان احسان ارسان زبان انسان در مصاف بیان‌مشعل و اسعه صنعت و مکرمت و بارقهٔعلو همىس ار سحاب لسان است تابىد انوار حورىسید نهاری و کواکب سىر سیاری واصح و پیدا آىد ـ وسماع بدل و ندی و التماع زىب و علاىس‌ار استقامت‌حال برایا و اسباغ سکر وافدان عمه عطایا حون صوء قمر ار خط استوا لایح و هویدا نماند ، و درر غرر سکر و سپاس ار دریای لطف و استیناس او در درج‌دهان و طبق لسان‌موضوع آید[3] ، و نامه دعا و ىاىس براحىهٔ ملائک صدق و صفا در بارگاه ملاءاعلی مرفوع ـ والحمد لواحب الوحود والسکر

---

1 *BH* gives ىلىب 2 The same in *GY BUL ASB* and *HG* but *AH* gives اسنای *BH* mentions اسای 3 The same in *GY BH* and *HG* but *BUL*, *AH* and *ASB* give گردد

شستم بآب چشمهٔ اخلاص مهر دوست
از لوح جان صفحهٔ دل هرچه غیر اوست

بیت :— ولو کنت محتاجا الی ذی شهادة
فلی الف عدل من ضمیرك شاهد

و خودرا ، که اسمیست بی مسمی و درس صفای نما کسراب قیعة یحسبه الظمآن ماء بذریعه سیمهٔ ابلاغ[1] تحیت و الحاح دعا در سمت سالکان مسالك من تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا منخرط و منسلك گردانده ، امید واریست که آنسفه حائش محل حبّان اجیب دعوة الداع اذا دعان گشته دعایه سمو سروری و نوایهٔ علو مهتری آن جناب ملاحس تمنا ادراك امل من و ملاحس ذروهٔ سدرة المنتهی باشد ، بمحمد و آله و صحبه الامجد ـ دل حزین و خاطر مسکین ، که رشتهٔ[2] حائس از شعلهٔ ضرام و لوع و ضربهٔ مضراب سورت عزام عروق و منقطع است ، در مجامع شوق و آز و صوامع توق و نیاز از لوس ارسوای دموع و اصوات مرتفع[3] اوتار عروق بر عیدان ضلوع سکران و ولهانست ، و شجون و غصون نال از عیوب نسیم امید وصال چمار وار[4] و سرو سان[5] دست افشان و سرافرازان ـ بیت :—

در چمن ذکر قدش چون رود ، از وجد چنار[6]
دست برهم زند ، و سرو سری جنباند

کمند رجا بر کنگرهٔ کاخ کبریا انداخته و دست امل بر دامن کرم حی لم یزل محکم ساخته و لوح سینه از نقش مشوش تفکر و تامل پرداخته و دیباچهٔ رجای التقا را به لوحهٔ وثوق آراسته که از عار رجا ریض[7] بی انتها بر مقتضی یحیی الارض بعد موتها درر التقای حسبانی در سلك اقصر امتداد زمانی منسلك نماید و نقد حیات مسکوك سکهٔ ملاقات گشته در درج خزانه مختوم ختامهٔ مسك جمع آید ـ شعر :—

لئن درست اسباب ماکان بیننا
من الوصل ، ماشوقی الیکم بدارس
وما انا[8] من ان یجمع الله شملنا
باحسن ماکنا علیه بآیس[9]

این صحیفه الوداد بقلم اتحاد و مداد سویدای فواد از دارالسداد محمدآباد سمت

1. The same in *BH* but *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG* omit ابلاغ
2 *BH* gives قطع رشتهٔ 3 *ASB* gives مرقع 4 *AH* gives چمار کردار
5 *HG* gives سرو شان 6. *HG* gives حان 7 *AH* omits ریض
8. *HG* omits انا 9. *BH* adds عسی وعسی من بعد طول التفرق علی کل ما نرجوا من العیش نلتقی

مله حطم کرم و اقبال محسود رفعت و شکوه فلك ، مسحود حماه گروه ملك ، ورير مستری‌مسرحرد مسس، طعرای ںامسرںماشرحس‌تدیر، آییه صور عرایس‌تقدیر،

بیت — آنکه در حفط ممالك مىرل اندر شان اوست
حکم ان مں امة الا [1] حلا فیها ىدیر

غره حسیه[2] آفریںس ، حمه غره داںش و بیںس ، حاتم نگں فصل و حکم ونگں حاتم ںدل و کرم ، ںظم —

طىاب حمه افلاك ںاد قته ںگسسی
ىه اوتاد ںقاںش گر نگشی در ارل محکم
رهی همحوں صدف دا تم سرف را دات ںومولد
رهی‌حوں مملکت‌دیں را ، حرد را رای ںو توام

الدی‌یمی الافلاك للسرف ان ںعں له ںدما و ںسںدعی المراںب ی‌اںقاد الاوامر ان ںکوں‌له حدما و ںلمس الںام ان ںسںںه هںما و ںود العمام ان‌ںمںل ںه کرما ـ

سعر — ںما علی ووراء الارص ںاطںة
فالکل ارص اداںا لاح و هو سما
احری‌ںحار الںدی مں ںعد ما ںسعت
لا اںسف الله ںاردیه له طںا

رب کا حعلت ںعرںف محاسں داںه آںیاعں‌ان ںحاط لعطا و اسما وصرںت بیان ماهیة صفاںه ںںحاورا عں‌طوں‌السر حدا و رسما ، احعل‌ںمره سحرة ںوقںه وسحره ںمرة‌ںحںںه دا تم السںو والںماحی ںقال اصلها ںاںب و فرعها ی السماء ںعدوںا ںهاںا راسب و رںا ںود و هسب و ںادا ـ بیت —

حلالت ار گرںباں سپهر آورده سر ںیروں
رںالت داںس آحر رماں راں‌ںل اندر پا

این درویس دلریںس ںںحواست که سکه احلاص و وفاق حویںس ںر درهم ںیاص اوراق رده ار دارالعیار‌صروب حںںت و ںعار در ںر ںر ںارار اطںاب و اعںار رواں دارد ، لکں‌حوں دید که ایں‌معںی ارںعار اهل روزگار اسب ، احتںاب اراں واحںب ںود ـ ںںا ںریں ںلںت صدق وصںا ںںار‌ںطںه رںا ار داںں‌ںعال دور ںمود ـ بیت —

1 The same in *GY BUL*, *ASB* and *HG* but *BH* and *AH* give آنة
2 The same in *GY BUL AH ASB* and *HG* but *BH* gives سپهر

مذکورهٔ را به سران نامدار و سواران کرار ممتنع الفرار و پیادگان چالاک بیشمار جهان استوار ساحت که حیات تمیات اضداد و مورد وهم و خیال اهل عناد پیرامون ارجا و انحای او نتواند گشت ،و دست آمال اهل کفر و ضلال معانق نوعروس وصال او نتواند گشت ، و دست آمال اهل کفر و ضلال معانق نوعروس و صال او نتواند شد ، چون صور کیفیات مذکوره[1] مواجه و مقابل مرآت کلمات مسطوره بود ، رسانیدن سمع نواب ملایک مساعر اسمعها الله السایر واجب نمود ، زیادت برین اقدام انبساط اقلام بر بساط بسیط و رباط کلام خارج مقتضی مقام دید ، لاجرم پای بیان در دامن ایجاز و اختصار کشید ـ همواره اقالیم کرهٔ ارض بالطول والعرض بحوافر خیول ظفر ماسول ساهی و صمصام نیل فام نصرت مسلول[2] شهنشاهی مسخر باد ، و سهام عرایم آن[3] بادشاه جمشید مکارم برهدف مرام مقدور و میسر بمحمد و حیدر ـ

(۱۴)

ایضاً ما کتب الی جناب اخیه تغمد الله تعالی برحمته و ادام ایام دولته وجلالته ـ

مدت مدید است و عهد بعید که فلک پیر بر وفق حکم استاد کارخانه تقدیر سبحانه و هو علی مایشاء قدیر ، با خرقهٔ خضرا و دراعهٔ صبح بیضا ، چون کاسهٔ ماه و کشکول حور و سبحهٔ مجره وعصای محور در منازل صباح و مراحل رواح پو یاست و در مساجد رجای عواید ومعابد امیدفوایدا رسر استکانت وخضوع ، مع جریان کواکب دموع در سجود و رکوع جویان[4] ، و ار غایت وجد و استغراق آتش حرارت اشتیاق بجرس آفاق رده در زاویهٔ زمان وبقعهٔ مکان ، که بعد مجرد عبارت از آنست ، جهان سماع کنانست که عمامهٔ خورشید از طرق افتابست وآستین مطرز بما هس از طرق خیران که با یک جوهر ذات کامل صفات از کان امکان و بحر احسان در دامن آخر زمان مشهود او گردد ، وبودا وهٔ آمالش از شاخسار اقبال بدست مردم چشم چیده آید ـ والحمدلله تعالی که چون مهر انور و قمر لیله البدر در نصر بصیرت سکان خانقاه لیل و نهار و نظر منصر ان چهار سوی بازار روزگار واضح و هویداست که خلعت این علامات حسنه وطراز آستین این شمایل و دیدنه برقامت فیض کرامت آن کعبهٔ حرم آمال و

1. The same in *GY* and *HG* but *BUL*, *BH*, *AH* and *ASB* omit مذکوره
2 The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *ASB* gives نصرت و مسول
3 *ASB* omits آن 4. The same in *BH* but *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG* give خواهان

چه در آینه حلیه حسن تدبیر جمال نو عروس مقاصد ضمیر منظور است ، و در چارطاق قصر تجارب کتاب سعادت انتساب رای صائب مسطور۔ بیت —

هرعکس رای اهل تجارب گمان مبر
آینه که چهره نماید درو ظفر

شعر — الرای قبل شجاعة الشجعان
هو اول وهی المحل الثانی
و اذا هما اجتمعا لنفس حرة[1]
بلغت من العلیاء کل مکان

تا رسام کارخانه قضا و قدر و نقاش صور خیر و شر صورت سطوت و هیبت و عدت واهبت لشکر نصرت اثر بموجب فحوای ظفرنمای ترهبون به عدوالله و عدوکم در نظر بصیرت آن مخاذیل آنچنانکه مقتضی مقام و مرتضی بال اهل اسلام بود ، بنمود ، و هر یک از لشکر شجاعت طباع نصرت التماع بشارت و اوریکم ارضهم و دیارهم و اموالهم بگوش هوش بشنود ، و بعد از ملاحظه این سوانح بشارت انوار و مشاهده لوائح بشاشت آثار ، بر وفق مدلول و جادلهم بالتی هی احسن ، باران ترهیب و ترغیب بر وجه ازین و طریق این بر خرمن دل آن گروه بباریدند ، و آتش کثرت لشکر ظفرمعشر محیط حواس باطن و ظاهر ایشان گردانید ۔ و عیب آن بآب استمالت وافر و نوازش متکاثر زبان و ناصر ساخت ، و باعتماد و استناد لطف خی قدیر تیر تدبیر بر کنگره تسخیر آن حصن حصین ، که معارن کره اثیر است ، بینداخت ، والحمد لله تعالی که بر هدف مامول وصول یافت ، و آنچه ازان حضرت جل جلاله مسئول بود ، بر وجه مطلوب مبذول گشت ، و بقوت تایید و توفیق مراسم کفر و بدعت منقطع و منسجم[2] گشت ، و معالم شرک و شعت منقلع و منهدم و معابد اصنام و اوثان مساجد اهل اسلام و ایمان شد ، و شعایر ظلام و ضلال به شرایع سعادت مآل سادت مآل مبدل آمد ، و کفره فجره ملت حنیفه بیضا منتحل[3]

شعر — و قد علم الکفار قد نصر الهدی
بان لیس للدین الحنفی منسخ

و معابر و مراصد اهل اسلام از عبور مفسد و متمرد مصون ماند و مطالب[4] و مآرب صادر و وارد و موحد و معاهد[5] بفوز و نجاح مقرون گشت ، و قلاع فلک ارتفاع

---

1 The same in *GY*, *BUL AH ASB* and *HG* but *HG* gives مرة
2 The same in *AH* but *GY BUL BH* and *HG* give منسجم while *ASB* reads منجم 3 The same in *BUL BH AH* and *ASB* but *GY* and *HG* give منحل 4 *BH* gives مطارب 5 *AH* gives معاند

بروح مستتر - شعر :-

یری ذنب السر حان فی الجو ساطعا
فهل ممکن [1] ان الغزالۀ تتطلع

وساهباز تیر نیز پر از نشیمن کمان وتر در هوای عزا مطیر گشته چنگال اهلاك برتد رو حیات آن طایفۀ ناپاك محکم ساخت ، و تمساح حسام در بحر حرب ظفر احتشام حیتان وجود آن لیام را طعمۀ صباح و شام ساخت ، و اشباح شیاطین اشباه آن گروه از آتش رماح شهاب شکوه محترق و مرجوم گشت و چهرۀ دوات دمیمۀ صعاب ایشان از انوار[2] اسد نجات محروم آمد ، و نواصی و جباه[3] حیات اکثر آن ملاعین بداغ سهام مرسوم ، و از صولت نصال و حملۀ شیران قتال و ضربۀ گرز و حربه و صدمۀ اتراس خورشید قبۀ قلعۀ رفیعه چنانکه طایران وهم و خیال را بر شواهق جبال آن عروج ممکن نبود ، و کنگرۀ دیوار حصارش در نظر عقول و حواس سماس مدب فلك البروج می نمود ، بعجز و ابتهال و تضرع و انکسار تسلیم نمودند و جمیع اموال و مواشی را بی تعلل و تحاشی سپر امان جان[4] خود ساختند - و خارج ضابطۀ عد و احصا[5] از جنس نقود و جواهر زواهر گران بها بر طبق و مغانم کثیره تاخذونها به لشکر ظفر اثر[6] بگذاشتند و بدین وسیله شردمۀ قلیله که بقیه السیف لشکر مقهور بودند ، زمام نجات یافتند ، و سعادت اسلام ، که قصوای همت و قصارای دولت انعام است ، دریافتند ، و از آنجا با رایات فتح آیات بطرف قلعۀ سحاب باره بلواره[7] عزم جزم گشت ، و قلعۀ مذکوره ، که احکم قلاع آن بقاع است و از غایت ارتفاع ملاصق[8] ثریا و معانق ذراع ، و صورت حصول تملیکش در نظر خیال موصوف بصفت امتناع ، ودست ضمیر بازوی تدبیر و نیروی مشاورت مشیر حایل برودوش تسخیر آن نمیشد ، و خورشید همم سلاطین ممالك اقتباس از مطلع ترجی استخلاص آن لامع نمیگشت - بناء علی هذا پای عزم در رکاب حزم در آورده که سمر ذیلا و ادرع لیلا و گوی تحصیل مآرب بمیدان تجارب در افگنده آمد ، و سهسوار ناطقه را بر توسن قوت عاقله سوار ساخته ، و در بوادی اکتساب مطالب مبادی در انداخته سریر به زین فکر دو پیکر اساس مشدود بخرام توفیۀ شرایط و تنقیۀ مواد قیاس تا بازوی توفیق و اجتهاد آهوان مقصود و مراد شکار کرده آید ،

1. *ASB* omits ممکن 2. *BUL* and *ASB* give نور 3 *ASB* omits جباه
4. *ASB* gives جان 5. The same in *GY*, *AH*, *ASB* and *HG* but *BUL* and *BH* give خارج این ضابط عد و احصا and خارج ضبط عدو احصا respectively.
6 *AH* omits ظفر اثر 7. This seems to be the correct name although all the *MSS.* collated give بایواره 8. *BH* gives ملاحق

سد ارکسبه برهسه بالا و پست
ساراح حان مرگ نکساده دست

و صعر وکبیر و برنا و پیر دربند کمند اسر آمدند و امر و وزیر و عی و صر در عقد قد دسکر سدند ـ سعر —

فکل عظم لم یدل لعره
فی ساقه قید و فی حیده غل

بیت — هر آنکو نه شد کسه سع و تیر
بربدند غار نگرا س اسیر
زن و بچه و حان و مان آنچه بود
گرفتند و ناراج کردند رود

وسلاسل و اغلال اطواق سعادت و اقبال آن فرقه[1] ضلال گسته و عقد ود وسواع و و عقد ست و اجاع[2] از هاویه کفر و ظلام[3] خلاص یافتند ، و بانوار سعادت آثار اسلام ساس گرفتند و حون نظر تامل و تفکر در علل و اسباب حریت و عبودیت عبد و حر کرده میسود ، مسباء حالتی بی ریب و متن طاهر و هویداست ، زیرا که آنکسان که بطوع و اختیار[4] بی اکراه و اجبار در حمس کتاب و احبار در گوش هوس گوشوار کردند ، عمامه حریت بر مفارق ایشان کرامت سد ، و آنکه دستار استکبار بدست اعراض و انکار بر سر نهادند ، از مرکب راهوار اختیار درکمند اضطراب و اضطرار افتادند و برگردن حیات بند اسیرهای یافتند اما ارسمول حکمت دینیو تم و ارعموم سعت نبی کریم گردن حان اسان ار اطواق استحقاق اعناق عاطل بسست و بعضی بوسیلهٔ عبودیت تعرایب[5] علیه و مناصب سنیه فایز میگردند ، بلك بعضی ار علو بخت بر سمو تخت می نسیند و بعد ار ضبط این مقام و بسط بساط[6] اسلام ازآنجا بطرف قلعه سپه کهلیه ، که ار غایت رفعت و متانت حون دماوند بلند و محکم است ار فرط رسوخ و حصانت بامنه هرمان بوام ، بعد الوصول بپایه آن حصار ، که ملاذ زمره کفار و معاد طایفهٔ فجار است ، مبادل کره افلاك گرد مرکز حالت و مشاکل اسعه سعلهٔ نار حوالی احساد فساد نهاد کفار حلقهٔ کرده آمد ، و از باران سهام عساکر نصرت پیام صفحهٔ لوح نهار در حسم آن ملاعین بدکردار سب تار گست ، و غزال صحرای سپهر ار صلابت و صولت سیران آدمی‌حهر در مغارات[7]

1 *ASB* gives فرقه 2 *ASB* gives ودو سواع ست و اجاع 3 *ASB* gives ظلال
4 *AH* gives طوع و رغبت و اختیار 5 *GI* omits غرایب 6 *ASB* omits بساط
7 The same in *GI* *BUL* *AH* and *HG* but *BH* and *ASB* give مغالات

صنوف عبارات و فنائی غیر متناهی اسالیب استعارات نقوب و اعتضاد فیض الهام و نیروی بازوی بلاغت و براعت کلام بالنواصی والاقدام دوانست ، بدایت بیدای ادای آن ورائی قوای طایران عرصهٔ امکان بیرون اقالیم اقتدار سکان خطهٔ زمان و مکان دید ، لاجرم اخلاص صرف را بی نفس لباس صوت و حرف و بزین طراز نحو و صرف وسیلهٔ جمیلهٔ قبول ماموول وذریعهٔ جزیلهٔ حصول مسئول ساخته که عنقریب الایام دیدهٔ رمد دیدهٔ هجران بکحل الجواهر تراب آن اقدام مکحل گردد ، ووثیقهٔ انقضای مده لعل و عسی بروفق ستغی رصادر دار القضای قدر و قضا[1] بتوقیع امضا مسجل آید۔ در عسر ربیع الثانی ختم بالخیر والامانی صیاد رنگی سلب خامه درفضای بیضای نامه طایران معانی عالم ابداع و اختراع را، که منعوت بنعوت اولی اجنحه مثنی و ثلاث و رباع اند ، به سر دام خط و سر دانهٔ نقط مصید و مقید ساخت ، مبنی ازآن که بعنایت بیغایت حضرت موجد کل ، جل جلاله ، و یمن اتباع سالار هادیان سبل ، صلی الله علیه و سلم، شرط و علت سلامت دین و استقامت ملت به اکمل طریق و اجمل تنسیق حاصل است ، و بر مقتضی آیت کلام مجید و فرقان حمید که و انزلنا الحدید فیه باس شدید هر سال فتحی جدید متواصل ، و از صرصر قهر لشکر اسلام رایات کفر و ظلام فی الدرک الاسفل من النار نازل۔ الحمدلله علی تواتر آلائه و ترادف نعمائه ۔ و مبین این حال و معین این مقال آنکه از فروع رایات نصرت آیات الهی که در مقدمه عساکر نصرت مظاهر شاهی تابانست ، و گروه شکوه الطاف نامتناهی ، که در طلیعهٔ لشکر ظفر مخبر شهنشاهی روان ، در تاریخ ثانی عشر ربیع الاول لشکر فتح اثر چون هاله در اطراف قمر و مانند اوراق پیرامون شجر قلعهٔ منیعهٔ ماچال را محصر ساخته جمیع جوانب او را مواقع دعایم خیام و مواضع قوایم شعار اسلام گردانیده و عندلیب ایمان کامل بر شاخسار دل این بندهٔ مقبل بمفهوم بشارت انشا و استعینوا بالله واصبروا ان الارض لله یورثها من یشاء تغرد و نوا میفرمود ، و ملهم سلوك مناور طریق و مدرس طالبان تحقیق در مدرسهٔ فیضان توفیق محال مشکله کتاب ضمیر این فقیر را بآیهٔ کریمهٔ نصرت ضمیمه تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی محشی میفرمود ، تا برین بشارت سیلاب خونبار پیکان تیر و آب شمشیر رعد چکاچاک صاعقهٔ تاثیر چنان باران گردانید که کنگره و طاق و پنجرهٔ و رواق قلعهٔ آسمان طباق بر مقتضی فجعلنا عالیها سافلها با هامون خاك انطباق یافت ۔ بیت :—

ببارید چندان نم خون ز تیغ
که باران نه سالی نبارد ز میغ

---

1. *ASB* omits قدر و قضا

احرای حهان اگر همه دیده سود
ممکن نه بود که در حلال تو رسد

شعر — و ان فسصا [1] حط من سبع نسعة
و عشرین حرفاً عن معالیک قاصر

لا حرم دست برحی و کمی ار داس تعهد مدح و سا کوتاه ساحته و ار سر حصوع و حسوع سوی آسان اسحابت دعا برداسته که ایرد بیعدیل حل عن السبیه و المسل آن حصرت حورشید سان حمسید نشان مرکز دایره حلافت و ممکن[2] در دریای [3] اعاد و نکوین ، بیت —

ای سواد درگهت بر روی دولت حال دین
هده حاب عدن قاد حلوها حالدین

الدی سار بساتین القلوب من ادرا رو غمام انعامه کحاب تحری ولمعت اسعة مصباح رافه من مشکوة سریر حلافته کانها کوکب دری ـ بیت —

ای حو عقل اول ار آلانش نقصان بری
حون سپهر بر حهان ار بدو فطرت برتری
سایه و حورسید نتوانند پیمودش[4] تمام
گر رحاه حویش در عالم بساطی گستری

رب کما حعلت انظار الاستدلال العلمی فی مدارج معارج البرهان السلمی کلیله عن ادراك مراتب مدوه و ارتقائه ، إحعل طول الامدادین من البرهان التطبیقی أقصر من مدی مدة عمره و بقائه را با تمام [5] قیامت بعینه الی لا اسام ملحوظ و کلمه الدی لا انرام محفوظ داراد ـ مخلص کمترین ومختص کهترین ، که ار حلوص قد آعتقادس قرص رر حورشید در بوتهٔ حسد مدابست و حهره حور ار اسعهٔ صفای تورش ورای حجلهٔ حجلت درحجاب ، بابلاغ درر دعا و انهای حواهر ننا ، که درسلك احابت و اصابت منظوم باسد و آثار قبول بر ناصیه اختصاص اخلاص مرسوم ، حود را دره وار در نظر نوار آن پادساه سلیمان اقتدار معروض میگرداند ـ

بیت — حود را بررگ میکنم اندر میان حلق
ی آنکه حدمتی ربرای تو میکنم

حندانکه برید فکر و نظر حهت بیان شوق آن آستان سلطنت معر درتمادی بوادی

---

1. *AH* gives و کل قیس 2 *AH* gives مکنی 3 *HG* gives in the margin ادر ی جای 4 *BH* gives پیموده 5 *BH* gives ب

نموده آمد ، با خاك وجود خلجی مردود به بادپایان عربی و شرارهٔ آتش شرارت او تاب سیوف مصری و رماح مغربی منتفی و منطفی گردانیده آید ـ اگر درین وقت ازان طرف نیز انوار اعلام لشکر ظفر پیکر بسرحد ولایت آسیر لا مع گردد ، بی شبه آن غدار مکار به تیغ آتش بار صاعقه کردار از مکارم معارك کار زار فی الدرك الاسفل من النار نازل خواهد شد، و از بارقهٔ نعال خیول عساکر نصرت مظاهر طرفین سواد بلادش، که منشاء ظلم و فساد و مبدأ ضلالت و عناد است ، باسرها محروق و بائر و صورت اتحاد و جمالِ حسن اعتقاد جانبین در نظر سکان مشرقین و مغربین چون ظهور شمس و وقوع امس ظاهر و باهر خواهد نمود ـ بیت :ـ

از دشمنان کشند به تیغ وفاق پوست
تا یکدگر شوند چو دو بادشاه دوست

وآنچه از مقتضیات سداد و قامعات مادهٔ افساد اضداد است علی التفصیل والاجمال خان اعظم تیمور خان[1]، که اخص مختصان و اخلص مخلصان است ، بسمع شریف خواهد رسانید ، استماع و اصغا فرمایند ـ زیادت حاجت ندید ـ اعدای طرفین به تیغ بیدریغ هالك و لسان اودای دولتین در طریق ادای رسالت تقدم صدق سالك باد ، بالنبی و آله الامجاد و صحبه الانجاد ـ

---

(۱۳)

نسخه مکتوب کتب الی السلطان الاعظم الاکرم شمسا لملك السلطنه الخلافة و الدنیا و الدین سلطان محمد الکیلانی خلد ملکه و سلطنته آمین ـ

هرچند شهسوار عقل دراك نشیب و فراز کرهٔ خاك و حضیض و اوج بسیط افلاك ادراك را بخطوات انتقال افهام و سطوات اعتصام حی لایام طی کرد ، تا بسهام الهام و سنان اقلام از اوابد معانی شکاری تواند کرد که بطریق توصیف باجمل اسلوب مجاز با نقل مناسب نعت آن مرکز کرهٔ علم و فضل و نقطهٔ دایرهٔ شهامت و بذل باشد ، لیکن سنان ابداع و سهام اختراع بیرامون شکار صحرای استماع نمیگردد[2] ـ رباعی :—

ای عقل به سرحد کمال تو رسد
ای جان به سراچهٔ وصال تو رسد

---

1 The same in *AH* but *GY*, *BUL*, *BH*, *ASB* and *HB* give تمرخان
2. *AH* reads میگردد

جوا ب مکتوب کتب من لسان السلطان الاعظم الاکرم محمد شاه البهمی الی السلطان الکجراتی ولم یذکر اسم الکاتب والمکتوب الیه فحررت عادتها علیه ـ

حمد و سپاس بدیع الاساس ، که روش ضمیر آن مدارس افلاک و مهسواران میدان ادراک از انهای بیکران آن ماپادی عجز و قصور معترف آیند و توب رویت کمل[1] اناس ، که واصفان نوابس حد و قیاس و راقمان حجب اسماء و الناس‌اند، از درک کنه آن به حیرت و فتور معترف ، حضرت آفریدگاری را ، حل شکره وعم بره، که تاج کرامت و اساه بر سر برگزیدگان درگاه خویش بی کم و بیش ارزانی داشت و به سهم وفاق و اتحاد سان طور ارواح اهل فتنه و فساد از اغصان جان و بوستان اجساد ایشان افتراق داد و زمام قوام عالم و سبب انتظام احوال بنی آدم بکف کاف تدبیر مدر ناسر ایشان نهاد ، وصلوات نامیات و تحیات مسکیة الفوحات بر روح پر فتوح حضرت غایت ایجاد مکونات و خلاصه و سلاله موجودات محمد رسول الله صلعم ـ بیت —

آ ن گهر تاج فرستادگان
تاج ده گوهر آزادگان

وبر آل و اتباع و اصحاب و اتباع او باد ـ بعد از ادای محامد عوائد الهی و وتبلیغ تحیات سحاب‌ناسناهی، که سهام آن بکمان صفا و سبب وفا از بازوی‌صداقت وولا برهدف اجابت لاحق باشد ، روشن[2] و مبرهن باد که حضور جان اعظم جامع المحاسن و مکارم الشیم صفدر جان دام سموه سانی محبت و وفاق را بعمود و میثاق مشید گردانیده و سلک عنی به‌در ثمین کلام رب‌العالمین توشیح وتزیین داده قلاده‌نوعروس اتحاد و پیرایهٔ جمال مخالصت وداد کرده آمد ـ و عنایت‌بینهایت سبحانی‌را که طغرای[3]مناشیر سعادت دو جهانی است ، مقدمه عساکر ظفر مآثر ساخته واسیاف چون آشام از غلاف انتظار فرصت انتقام بیرون آخته برونق کلام قدیم‌الاساس و طبق نص هدایت اسساس وانزلنا الحدید فیه باس شدید و منافع للناس ، و بر مصداق حدیث حضرت نبی روف که الجنة تحت ظلال السیوف جهت قطع نایره فساد و جدال و قمع ماده ظلام و ضلال[4] عزیمت طرف فتح آباد و آسیر

---

1 *BH* gives کل 2 *BH* omits روشن 3 *BUL* omits طغرای
4 *AH* gives ظلال

جه اسراق آفتاب فضل و احسان بر ناقابلان عرصهٔ زمان آن حکم دارد که اظهار ظلام حرمان بر ساحت حال مستحقان اکوان ـ بیت :—

نکوئی با بدان کردن چنانست
که بد کردن بجای نیکمردان

شعر :— اذا انت اکرمت الکریم ملکته
و ان انت اکرمت اللئیم تمردا

فوضع الندی فی الموضع السیف بالعلی
مضر کوضع السیف فی موضع الندی

امالله الحمد که آنجناب معارف آیاب مکارم رایات شعلهٔ نایرهٔ افساد آن لیام را بمیاه احسان و اکرام اطفا فرموده اند ، و صور نیاب خباث شان آن حساد را در آئینهٔ دلایل خطابی و برهانی بخدام نانام حضرت سلطانی ، خلدالله ظلاله ، علی الاقاصی و الادانی بار نموده ، و نکهت شامهٔ آیهٔ مبین ان جاءکم فاسق بناء فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهاله فتصبحوا علی مافعلتم نادمین بمسام جان خاص و عام رسانیده ـ چون بیان آیات الطاف آنجناب ازان افزونست که معسر افهام و مدکر اقلام بر صفایح دفاتر شهور و اعوام مدکور و مسطور سازد و یا منسی خاطر بقوانین اطناب و ایجاز و اسالیب مختلفهٔ حقیقت و مجاز در صفحهٔ تقریر و صحیفهٔ تحریر بپردازد[1] ، لاجرم عذر آن الطاف و اشفاق بمکارم اخلاق آن یگانهٔ آفاق محول گشته ، و صحایف محاسن و مکارم آن قافله سالار کاروان لایخافون لومه لائم در بر و دوش فکر و هوش اهل روزگار تعوید و هیکل آمد ـ همواره آن حضرت ، که معوط کاملان عرصهٔ حال و مستقبل است ، در کنف صیانت حی لم یزل باد و بصر بصیرت راهروان مفاوز محبت بکحل الجواهر هدایت آن واقف رموز بدایت و نهایت مکحل ـ

و هذا دعاء لو سکت کفیته
لانی سالت الله فیه و قد فعل

1 The same in *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG* but *BH* gives در صفحه و صحیفهٔ تقریر و تحریر بپردازد

و ربط و ضبط قبض و بسط آن بلاد بود ، بعد ازمدت دو سال ، که تقاطر غمام
انعام حق بر دوام بر باطن قبص مظاهرش متواتر گشت و آینه خاطر شریفش از
زنگ اشتغال امور دنیوی متغیر آمد ، ایضا بطرف کعبه معظمه شرفها الله تعالی
عازم گشته و فرزند ارجمند خواجه شمس الدین شیخ محمد مذکور را در وطن مالوف
قائم مقام خویش داشتند ـ دران زمان آن شخصان بد فرصت و عملان بد خصلت
مذکور تیر زهر آلود غدر و مکر درکمان ملت جفا و عدم فکر بنهاده بجانب فرزند
مذکور انداختند ، و بحسام خصلت و سنان خدیعت طوامیر احوال فرزند مذکور
مختل ساختند ـ شعر —

لقد ربیت جروا طول عمری
فلما صار کلبا عض رجلی[1]

چون فرزند مذکور دید که بندگی امیر اعظم سلاله ملوك الجبل والدیلم امیر
محمد ، خلد الله تعالی ظله حتی الابد ، در دست آن دونی مروت ناپاك مغلوبست
و آثار شرم و انوار فتوت و آزرم از چهره ظاهر و باطن ایشان مسلوب ، بر مقتضی
الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین نطاق هجرت بر کمر حفظ حرمت بسته سفر
بر حضر اختیار کرد ـ شعر —

ان تکرمونی فانی غرس دولتکم
فما بحث لمطواع و مذعان[2]
و ان اهنتم فارض الله واسعة
لا الناس انتم ولا دنیای جلان

و آن[3] مقبلان کوی بیباکی از کثرت خباثت و ناپاکی اختراع مفاسد غریبه و ابداع
مکاید عجیبه کرده کتابات مزوره و حکایات مموهه و کلمات مرموزه، که لازم ذات
و مفهوم صفات ایشانست ، نوشته در پایهٔ تخت آن بادشاه اسلام ، مدالله ظلاله
من النسل الی الانام ، انها کرده اند و صورت حال این مقال ، که حرام علی النفس
الخبیثة ان تخرج من الدنیا حتی تسیء الی من احسن الیها ، در آینهٔ افعال خویش به
بیگانه و خویش نمودند ، و حرمت حقوق و شناخت را بمکیال عقوق و اساءت پیمودند

نظم — زبد گوهران بد نباشد عجب
سیاهی بریدن نه شاید ز شب
گر از کوه پرسی بیابی جواب
که شاخ خطا بار نارد صواب

1 The same in *GY BUL AH ASB* and *HG* but *BH* gives فلما صار کلبا عض رجلی

2 *AH* gives مذعان 3 *BH* omits آن

نموده اند [1] - اگرچه این فقیر ارسکر و سپاس آن حق ناشناس[2] فارغ البال است ، ویقین میداند که فرض رقم مروت برلوح دل او محض محال[3] است - نظم :—

آنکه حیا از رخ او گشته محو
هست باو طن وفا عین سهو

نیست وفا در نظرش حرجفا[4]
سگ به ازان کس که ندارد وفا

و حال شیخ علی مذکور آنست که چون وقوع اس و طلوع شمس وظهور آثار خواص خمس بر اهالی آن حوالی، از ادانی و اعالی ، واضح و هویدا است که گلشن ارتقای او و برادرش و چمن بقای پدر و مادرش از انصباب سحاب احسان این خاندان سیراب گشته است، و مآل مایه و منال و پایه از فضلهٔ انعام و وسیلهٔ خدمت این دودمان در حوزهٔ حصول یافته ، بلکه در ابتدای حال نهال آمال جاه و مال از سرزمین سینه به بیل قنوط و یاس از اصل برکنده بودند و جهت لقمهٔ و خرقهٔ در محراب اثر نعال عمال ،که اردل رجال اند ، از سر تضرع و ابتهال سده وار سجود سمودند تا آنزمان که عرق غیرت از جهت قرابت ماسی که بود در حرکت آمده بخدمت این خاندان مخصوص گردانیده از چاه مذلت و هوان بجاه وزارت دیوان رسانده آمد - و چون این فقیر اهتمام و اعتنای جناب برادر والا قدر شهاب الملة والدین اطال الله بقاءه و رزقی لقاءه در بارهٔ [5] او بمرتبهٔ اعلی ودرجهٔ قصوی مشاهده کرد، و خداع مکر او [6] ، که در صورت صفای صدر بجناب اخوی می نمود، دلایل عقلی و وسایل نقلی به هیچ وجه سودمند نبود - بنابر غفلت اخوی و عطلت حضرت پادشاه که ولی نعمت حقیقی است ، خروج از حدود آن ارض چون عین فرض بر خود واجب ملك سردفتر حصول جمیع مآرب دانست تا ناگاه برید کاروان الذی جاهدوا فینا مژدهٔ سعادت لازمهٔ لنهدینهم سبلنا بگوش هوش رسانید ، و بر حکم این پیام دولت التزام بعزم و جزم و اهتمام تمام سعیا علی الهام لا مشیا علی الاقدام سوی آستان کعبهٔ معظمه شرفها الله تعالی، که محط رحال آمال حجاج و ماحی ذنوب مجاوران راویهٔ احتیاجست ، توجه نموده آمد و جناب اخوی مخدومی اعظمی ، اطال الله بقاءه و اوصل الی ذروه العلی ارتقاءه، که بعد از سفر این[7] فقیر متکفل حل

1. *BH* gives آمد 2. The same in *GY*, *BUL*, *AH*, and *HG* but *BH* and *ASB* give ناحق شناس 3 The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *ASB* and *HG* but *AH* gives خیال 4 *AH* gives وفا 5. *HG* gives دربان 6. The same in *GY* and *HG* but *BUL*, *BH*, *AH* and *ASB* omit او 7. *BH* gives مدت سفر

فلا تعذر فی الحب بالملك والعدی
فلس بصب من تمسک بالعذر

اما چون دریوزت عطاب مستطاب و نصائح سعادات استیعاب بر مقتضی هذا عطاءنا فامنن او امسک بغیر حساب این معتقد اخلاص اساس را از خصص حرمان و یاس به اوج فلك استیناس رسانیده اند، امید واثق و رجای صادق است که آینه جان از زنگ موانع زمان مصقول گردد، و نقش خروج در زیر ران شهسوار روح رام و ذلول، تا رحیق تحقیق از خمخانهٔ توفیق نوشیده آید و به انوار شهود و عیان آثار ظلام کدرت اکوان معدوم ماند و آنچه در باب آمدن ایلچیان گیلان بآیه سریر اعلا خلد الله سلطنه الی انتهای الدنیا بطلب فرزند ارجمند خواجه شمس الملة والدین شیخ محمد صانه الله تعالی من سرحاسد اداحسد و باز گردانیدن[1] ایلچیان خائب و خاسر و روان داشتن فرزند مذکور بر وفق مسعی خاطر ذکر فرموده بودند از مکارم اخلاق و لوازم اشراق آن خورشید آسمان عرفان و جمشید جهان ایمان عجیب و غریب ننمود۔ فلا غرو من علی ان یسود و من ولی ان یجود۔ بر ضمیر منیر، که بی کم وزیادت آینه غیب و شهادت است، مخفی نماند که اگرچه بندگی امیر محمد ابا عن جد، رحم الله سلفه و اکرم خلفه، ولی نعمت این خاندان وملاذ ومعاذ[2] این دودمان است، اما درین وقت از کسوت اختیار مطلقا معراست و زمام اختیارش در دست بعضی از وزرا و امرا، که هریک از ایشان سالار سپاه بل هم اصل وصدرنشین محافل دولت اصل اند، یعنی سپه سالار حاجی محمد امیر و مشیر است و شیخ علی، که دبیر و وزیر، فی الحقیقت حاجی محمد مذکور در خس وبت تاب تربیت این مخلص نشو و نما یافته است۔ شعر —

و قد کان غصنا ذاویا[3] فسقیته
الی ان کسته بالهمامی اوراق[4]

و بابه دل و جان از دست تدبیر این فقیر بذرو مقصود را صید کرده[5] و شوق نوش دولتش بر ذروه سواهق مجد و سنق شهسوار[6] رسیس بر ساقهای هلال صد جوب تعلیم این حقیر بوده، و در مجالس و محافل بر سبیل تشکر وتفاخر خود و برادر مرحوم او بهادر کواکب[7] شکر تربیت و تعلیم این خاندان را از افق لسان و ارکان ظاهر

---

1 *AH* gives گردیدن 2 The same in *GY AH ASB* and *HG* but *BUL* and *BH* omit وملا 3 *BH* gives ذوایا 4 The same in *GY* *BUL AH*, *ASB* and *HG* but *BH* gives الی ان کسیه بالهامی اوراقه 5 *AH* gives صید کرده است 6 *BH* gives شهسواران 7 *AH* gives کوکب کواکب

حال آن آفتاب آسمان فضل و کمال گردد ـ بیت :—

در وصل تو دسته‌ام همه همت خویش
باشد که ستمهای همت ترسم

این صحیفهٔ خلوص اعتقاد از دارالسداد محمدآباد ، حمیت عن الفساد و صین صاحبها عن الاستنداد ، در ماه ربیع الاول سمت سوادیافت ـ چون مغزای مکتوب فرحت فرا حاکی ارسلامتی دات ولایت آیات[1] بود ، مدکر لسان از مدارج دهان تحمید و تمحید حضرت سان بمسامع سحه[2] طراران مجامع ملکوت و گوسه سیمان صوامع جبروت رسانید ـ سعر :—

وحودك فیا نعمةالله بینا
و نحن ناوفی شکرها نستدیمها

مدت مدید و عهد بعید است که کبوتر دم کس جان در قفص مسدس جثمان[3] از سر شوق و نیار بالانست و قمری خاطر بر اعصان مساعر باطن و طاهر حیران و ولهان تاباشدکه از اوکار افکار و نسیم حس و عقل مستعار حلاص یافته حال آفتاب شرف معرفت از مسطر نظر[4] ولات ممالك فیض و رافت بر مطاهر استعداد این معتقد بر وجه احسن نتابد ـ لیکن دست تمانع قدر و قضا بر روی ارادت و سیهٔ رضا هردم از سوی[5] هویدا میسد، و هر لحظه از ریاح حران احران زمان درگلشن عزایم جبان دلولی بیدا میگسب ـ سعر :—

وکم هم نضو ان یطیر مع الصبا
الی السام لولا حبسه بعقال

و شک نیست که طالبان کعبهٔ تحقیق و ایقان را به اذیال اعدار سبت کردن و لوازم کاسدهٔ[6] دواب بشر را مقتضی قضا و قدو گفتن و بیر هوا و هوس از کمان طبیعت بر ووق مستهای جهالت وکسالت انداختن وعمل قصا برقبضهٔ[7] آن نبستن منافی طریق اهل ادست و مخالف شیوهٔ سوختگان آتش طلب ـ شعر :—

أیا طالب العرفان من مسلك الصفا
فکن اںٮ اصمی فی الوداد من القطر

---

1 *ASB* omits آیات 2 *ASB* gives سحده 3 The same in *AH* but *GY*, *BUL*, *BH*, *ASB* and *HG* give جهان 4 *BH* omits نظر
5 The same in *BUL*, *AH* and *ASB* but *GY* and *HG* give ازهرسوی while *BH* reads ازسوی آسمان 6 *ASB* gives کاسره 7. The same in *GY*, *BH*, *AH* and *HG* but *BUL* and *ASB* give قصیه

بلابل الارواح ی اقفاص الاسباح علی ورد جمال معاله ، و سورب ساحة رواق الا کوان من اسعة لمعاب کماله ، رب کما سرفت[1] بسط [2] الارض بامداد طلاله ، حلصنا بوسیلته عن وهاد الصلال و ىلاله و حصصنا بمسک عروه اداله[3] و سهل علىنا سلوك مسالك اتباعه و ربن حلعة حیوبنا بطرار لطفه و اصطناعه بحدوىا مرقا علىنا بایں معکف کوی عحر و ىىار و ىمم زاویهٔ سوى و آر ، ار روی تد کر و ىمعد بر معمصى ما لی لا اری الهدهد اصدار یافته بود ، ار سرف وصول آن گلس حىات به ارهار و انوار[4] مسرب مباهات محلی شده ، و تارك انحار ماس برك باح ىرىا گسته ، کمر اعسار بسته رر بهت حورا محلی آمد ـ حال نوعروس آن بلاغت و براعت را آیىه فلت بضاعت و قصر باع در صاع ـ سواحهه داسه ، ىدعای های آن دات ملکة الطباع فلکة الارىعاع ، که مطلع انوار آفتاب حمىع فنون[5] و محلی حمال ـ سهود و سیو ن اسب ، مقابل کرده آمد ـ بیت —

بدیں لطائف و حو ی کسی ىىاراىد
به حلىهای عبارب عروس معنی را

حون تحریر صورت صحرب فراق و تقریر صورة ماهىت اشىاق بهوب براع و قدرت اختراع بسر و اسعاد مسىان دیوان قضا و قدر و امداد مداد بحر محیط و بیاص ساحت سطح بسط ار مسىعداب عقلی و مسىحىلاب نقلی[6] بود ، ىرك بیان آن اولی ىمود ـ سعر —

لو ان البحر اصبح لی مدادا
و دحله و الفراب وکل وادی
و ىىت الارض ا ملاما حمىعا
تخط بها ا لی یوم التناد
ا دا لم استطع احصاه ما ی
من السوق المبرح ی فوادی

لیکن در صدر صفهٔ دل ، که ساه ىسں رونق آب وگل اسب ، بساط امل مفروس است و ىىش طاق برون حىهره زعفران گون و ىسکرف سرسک و دود آه درون مرىن و منقوس که ىی تعلل و اهال مورد الهام حصول وصال و مهبط بسارب الىفای

1 The same in *GY BUL AH ASB* and *HG* but *BH* gives اسرف
2 *AH* gives ىسط 3 The same in *HG* but *GY BUL BH AH* and *ASB* omit وحصصنا بمسك عروة ا اله 4 *AH* gives ىوا 5 The same in *GY BUL BH* and *HG* but *AH* and *ASB* add و سىع حىود after ىىون
6 The same in *ASB* but *GY BUL BH AH* and *HG* give عادی

اقبال بران سلالهٔ دودمان فضل و افضال بنوعی ممدود دارند که خطهای اقلام افاضل بر مدارح سایر انامل بسر فضایل آن ملک خصایل رطب اللسان و عذب البیان باسد ، و قوت ناطقه بعبارات رایقه و استعارات شایقه دیباجهٔ کتاب استداد جهان بالقاب و نام آن آفتاب آسمان احسان مزین و محلی دارد ـ شعر :ـ

أ ری المجد سیفا والثناء نجاده
ولولا نجاد السیف لم یتقلد
و خیر حمالات السیوف حماله
تحلی بابکار الثناء المخلد

زیاده برین سوق ادهم قلم نهرسان سان در میدان بیان موهم سامت خاطر بحر فیضان دانست ـ بنابرین عنان لسان از سمت اطناب و اسهاب بصوب ایجاز واختصار معطوف داشته آمد ـ همیشه آنحضرت ، ملک منقبت ، فلک مرتبت ، مطلع انوار اقتباس فاحکم بین الناس باد و سعی و اجتهادش در تعمیر بقاع و بلاد و تنویر صوامع فواد عباد احیای مراسم دین و داد ،که روز بروز افزونست ، بعرکراست دارین مقرون جزاء بما کانوا یعملون بالصاد و النون ـ

(۱۱)

جواب مکتوب کتب الی جنابه المولی الامام و السید الهمام شرف الملة و الدین علی یزدی افاض الله تعالی علیه سحاب کرمه ـ آمین ـ

تباشیر الصباح وقیت شرا
تبلج من دیاجیر الظلام
لقد عطف العنان الی بحث
و ولی الهم منخلع اللجام

خطاب بلاغت نصاب چهره نمای عروس ناموس ابی التقی الی کتاب مبین اعجاز و آستین طراز تحری بامره رخاء حیث اصاب مصباح انوار و مفتاح اسرار انا مدینة العلم و علی بابها ،که ارجاب سرادق سباب سیمرغ قاف قطع علایق ، شاهباز هوای فضای حقایق، گوهر شاهوار بحار علم و شرف ، گنجور کنور من عرف نفسه فقد عرف ، دلیل سالکان ، و سالار کاروان صراطا سویا ، رافع رایت[1] و مطلع آفتاب آیت و رفعناه مکانا علیا ، رضیع لبان[2] و صحیح مسهد احسان من لدنک ولیا ، یا من ترنمت

1. *ASB* gives رایات 2. *BH* gives لبان است

سلك انتظام باشد ، و درر[1] رمای احرار و ابرار از اصداف لبل و نهار و بحار رحار روزگار بیرون آرند و آنرا ملاده گردن حسناب اعمال ودرة التاج ناموس و امال و گوشواره نو عروس حصول آمال سازند، و وضع شی در موضع خویش بی عروض تحلل کم وبیش بعدم رسانند ، و بیان احوال بعضی از فطان خطه خاك ، که از ظلم طلمه بیباك محل[2] است ، چون طاق معوس و رواق معرس افلاك اسوار گردانده وساحت سینه بی نوع انسان رامایند صومعهٔ دل عارفان از خاشاك ملال پاك دارند۔ و خلایق را ، که ودایع خالقند ، از تعرض تطاول این و آن در کنف امان محفوظ و بعین عدل و احسان ملحوظ سازند ۔ و بیت القصیده کلام و حاصل الجریده پیام آنکه درین حین بعین گست که بوم ظلم و عدوان و جعد تغلب بعضی ناکسان باطاوس ناموس جناب سلالة الاکابر، جامع المحاسن والمفاخر ، خواجه شیخ اویس گنجی در مقابله آمده مخلب تعرض و منقار نادی دراز کرده اند ۔ اما از ادراك تمه قدرت آن خاندان عرب مقرون حشم بضرب آن حسسان[3] دون از کحل توفیق غیر مکحولست ، و از تشمم[4] فواتح گلستان مکارم آن دودمان مسام جان شان جعل صفت معلول ، لاجرم صدور این حین افعال سبعه و ظهور این نوع اعمال بشنعه از آن خبیثان ناپاك و لیهان بیباك عجیب و غریب نمود ، لیکن خرد خورده دان ، که صراف بازار مملکت امکان است ، درین کار بسیار حیرانست که باوجود طلوع آفتاب دولت آنحضرت زمره خفاش و گروه اوباش را چه قدرت تعرض طاوسان بوستان ملت و کجا یارای ایذای شاهباران فضای انس، شعر —

اذا عیر الطائی بالبخل مادر
و عیر قیسا بالفهاهة[5] باقل
و قال السها للشمس انت خفیة
و قال الدجی للصبح لونک حائل
فیاموت زران الحیوة ذمیمة
و یا نفس جدی ان دهرك هازل

زیرا که اعظم اسباب منع و ظلم و عدوان از ساحت قفص ساحت جهان خوف حکام زمانست ، کما قال عثمان ابن عفان ان الله لیخوف بالحکام اکثر مما یخوف بالقرآن ، بنا برین مقدمات بدیهة الانتاج نوعی از فیضان انوار آن شمس وهاج آنست که ظلال

1 The same in *GY BUL AH* and *HG* but *BH* and *ASB* give گوهر
2 *ASB* and *HG* give مجال 3 *ASB* gives خیبان 4 The same in *GY BUL BH* and *HG* but *AH* gives تسم while *ASB* reads تسم
5 The same in *GY BUL*, *AH*, *ASB* and *HG* but *BH* gives الفهارة

میفرمودند و اکنون مدت یکسال است که آن عواید مالوفه و عوارف معروفه را بی شایبهٔ رلتی و رایبهٔ علتی مقطوع و موقوف داشته بودند ـ نظم :—

سر دفتران عشق که در بزم مکرست
پیوسته می زجام وفا نوش کرده اند
آیا چه بود شان که بیکبارگی چنین
از مخلصان خویش فراموش کرده اند

همانا که فرقهٔ ارباب حرص ، فزادهم الله مرضا بعد مرض ، و زمرهٔ اصحاب حسد، فی جید ها حبل من مسد ، که بیهوشان بادهٔ مادهٔ حسمانی و مدهوشان جرعهٔ جام هیولانی اند ، میخواستند که بر ووق مشتعی خاطر عنید و بر مشتهی ضمیر بلید خویش از جهةٔ اخوت و وجهٔ محبت را بداغ بهتان و افترا موسوم ساخته این مخلص جانی را در محافل سرهنگان فرهنگ و داس محرم و جانی سازند ـ شعر :—

دع الوشاه و ما قالوا و ما نقلوا [1]
بینی و بینکم ما لیس ینفصل

بیت :— همی خواهند بدگویان مرا دور از نکو رویان
باوازسگان نتوان زکوی دوست گردیدن [2]

اما عرق اخوت و مروت آنحضرت در حرکت آمده و شجرهٔ طیبهٔ مواخاه نوباوهٔ باغ حیات بر آورده کتاب بلاغت خطاب ، که درین وقت فرستادند غبار و باری و وحشت و افکاری، که چشم هوش اران کلیل بود و بر دوش روان او تحمل اعبای آن ثقیل، بایادی عبارات محبت انگیز و انامل استعارات توبیخ آمیز بالکلیه مرتفع گشت ـ سعر :—

ما عودونی احبائی مقاطعه
بل عودونی اذا قاطعتهم وصلوا ـ

بیت :— اگر جفای تو روزی دلم بیازارد
کمند لطف تو بازش بعنف باز آرد

بعد از ادای لوازم صفای طویت و قضای فوایت مقتضی حسن نیت انهای ضمیر منیر خورشید اساس دقایق سپاس میرود که غایت تیقظ در اسلوب وزارت ونهایت[3] بسه سفقان نقد عمر در تعمیر مبانی دولت و امارت آنست که جواهر زواهر امور انام در

1 *BH* omits the Arabic *bayt* 2 The same in *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG* but *BH* gives برگشتن 3. *ASB* gives عایت

اسراف و صدور طالع بود و سهب طهور حساد و کواکب وجود اهل تضاد و عناد و از اسعه لمعهآن رای خورسند طهور در نواری عدم مستور مسمود ، عندلیب دل و جان به هزار دستان در بزم اطرای [1] ثنا و دعا افزود که

یاس اعاد رسم الملك مسرورا
وصم بالرای امرا کان مشورا
لازال قالبک بالمسار مسرورا
و صدر والبک للزوار مشورا

و نوائح عبور حمد و سپاس از پنجره حواس و روزنه ارکان بدیع الاساس بدماغ سکان زمین رسانید ـ بیت ـ

شکر ایزد که باقبال کله گوشه گل
نخوت باد دی وشوکت خار آخرسید

مضمون این ارقام از دارالاسلام شام عمرها الله تعالی الی تمام[2]العام در ماه محرم الحرام حمت عن الآلام سمت انتظام یافت مبنی بر آنکه از ورود این حدود وافرالسور والسرور رائحه صدق قائحه بلده طیبة ورب غفور بمشام جان رسید، وگلبرگ زبان راکه در غنچه دهان نهان بود ، بنسیم بیان الحمدلله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور شکفته دید و تکرار[3] انظار بر سواد این دیار و انوار ازهار جنت آثارش سبب طرب حواس باطن و ظاهر و موجب ازدیاد مواد[4] تعشق خاطر آمد ـ

غزال صادنی طرفا یواری الشمس والقمرا[5]
یریدك وجهه حسنا اداما ردته نظرا

شام کو خال رخ عرصه گیتی ست تمام
خوش سوادیست به دل که علکم بالشام

اما جسم بغربت غرق مرشک تحسر است ، و بلبل دل در بوستان ترکیب آب وگل مبتلای خار تفکر و تحسر ، که آنحضرت سپا رفعت همواره از رشحات دوات د یم شیم ، و قطرات دریا کرم[6] قلم ، ریاض حیات و حیاض نجات این محب را معمور و معمور

---

1 The same in GY, BH ASB and HG but BUL and AH omit اطرای
2 The same in GY AH BUL ASB and HG but BH gives تمام
3 The same in GY BH and ASB but BUL AH and HG give تکرر
4 The same in GY BUL AH ASB and HG but BH omits مواد
5 ASB and HG omit the first bayt 6 The same in GY BUL AH ASB and HG but BH omits قلم

نعرم مرحلهٔ عسق پیش نه قدسی
که سودها کی ار این سفر بوانی کرد

تا از انوار مصاحبت و اسراق مساهدت و مخاطبت آن آفتاب آسمان منقبت آنچه در قوت مخیلهٔ مصور است ، در حوزهٔ حصول میسر آید و افاضهٔ مطالب و افادهٔ مآرب معین و مقرر ، و طهارت ذاتی و لطافت صفاتی مقتضی آنست که امهال را محال دانند و لوازم اهال را به هیچ حال مجال ندهند ـ بیت :—

دارم امید بدین اسک چو باران که دگر
برق دولت که برفت[1] از نظرم بازآید

در زیادت نوشتن هیچ فایده صورت نیست ،

مصراع :— قلم اینجا رسید و سر شکست

همواره مرآی تعیات کثرت مجلی کمال صورت وحدت باد ، بالنبی و اولاده وصحبه وتابعیه الامجاد ـ

(۱۰)

جواب مکتوب کتب الی جناب اخیه من کیلان الی الشام فسح الله فی اجله و اسکنه بحبوحه الجنان ـ

صبحی که ار کویت گدر افتد نسویم باد را
تا شامم آید قدسی هردم مبارکباد را

ملوک کلام متوج نتیجان الهام مرصع بیوا قیت تطبیق مقتضی المقام ، که بر سرر موصوعهٔ الفاظ ذات العماد و قصور[2] مرفوعهٔ سطور لم یخلق مثلها فی البلاد اجلاس فرموده بودند ، حطیب بیان ار مساهدهٔ جمال کمال آن بر منبر پیکر والا قدر انسان با حسام لسان و دراعهٔ صبح فام اسنان منسور عالی شان توتی الملك من تساء بنام آن مالك ممالك ابداع و انساء بر سکان اقالیم صباح و عساء فرو خواند ـ معتکفان مسجد اقصی بلاغت و براعت و مجاوران قبهٔ صخرهٔ کمال صناعت سر عجز و استکانت بر سجادهٔ استفادت موضوع داشتند و دست ثنا و دعا[3] سوی آسمان افاضت و عطا مرفوع ، که آن ذات فلك سمات ملك صفات مظهر کمال مواهب واجب ، محسود فضایل فواصل[4] صابی و صاحب ، مسرق آفتاب علوم ادبی ، ناسخ فصاحت و بلاغت

1. *BH* gives نشد 2 *BH* gives تصویر 3 *ASB* gives دست تناول
4 *ASB* gives فواید

بوادی هجران را بزلال وصال ریان گرداند ، و جز امید التقای لقای آن جناب[1] نقش تعلق از صفحه سینه این عجب محو داند و صورت مروق مال و جاه از لوح خاطر فاتر این دولتخواه ممنوع حسوع و انساء مشغول ، و آئینهٔ باطن از زنگ تعلقات ظلمت‌آیات عالم تعاب مصمول ، زیرا که مفاتح کنوز صحبت فقرا و مصابح رموز قرب عرفا را موجب[2] انفتاح خزاین جود و مستلزم وجدان دقایق مکون و برور وجود دانسته از مقیدات مموهه حسی و ادراکات مزوقه عقلی و خلقی فارغ البال و رافع[3] الحال است۔ بیت —

دل راحلال گشت ز عشق تو دم زدن
زان رو که باد غیرتو بر وی حرام شد

و بر ضمیر منیر مخفی نیست که طی معاور طریق تحقیق موقوف بیدرقه توفیق و مشروط بملازمت مرشد شفیق است ، و نگران همت این فقیر در میدان جهان بایی سبب سایر است ، و مرغ جان در هوای این طلب طایر۔ بیت —

یارب این آرزوی من چه خوش است
تو بدین آرزو مرا برسان

امید بمبع کرم قیاس[4] ی دریغ جناب است که باران حصول مامول بر مزار دل یاران دارد ، و سبزه رجای جان را در باغ جان بی ورق و ثمر نگذارد ، و چون غواصی بدن و نعاسی دیده من را سلاشی ساخته است ، و ساحت فیض سیاحت دل از غبار معصی آب و گل پرداخته ، وثوق حاصل است که سلوك طریق طلب بمنزل حصول مآرب[5] واصل گرداند ، و ظلام شکوك و اوهام از پیش بصر[6] بصرب بالکلیه زایل ،

بیت — گرچه منزل بس خطرناك است و مقصد ناپدید
هیچ راهی نیست کانرا نیست پایان،غم مخور

اللهم ان کرمک اوبی ، وانت بمضان فضلک علی الراجیین احری[7]۔ اگر اصحاب سر خود را از ظلمات آن سواد و مصاحبت مصاحبان فساد نهاد نفاق حواد آن بلاد خلاص دهند ، محض صلاح و عین نجاح خواهد بود۔ بیت —

1 The same in *BUL BH AH ASB* and *HG* but *GY* gives وجرامید التقای آن جناب 2 *BH* gives یرموجب 3 *BH* gives رافع الحال

4 The same in *BUL BH* and *AH* but *ASB* gives امید منبع قیاس بیدریغ while *GY* adds کرم پادشا and *HG* gives امیدمنبع قیاس پادشا 5 *BH* omits سلوك طریق طلب منزل حصول مآرب واصل گرداند و but *ASB* omits مآرب

6 *ASB* omits بصر 7 The same in *BH* but *GY BUL AH ASB* and *HG* give اللهم ان کرمك وفى وانت بفضلك لفضلك على الراجين حرى

درر غرر ثنا و جواهر زواهر دعا، که لایق بر و دوش و گردن و گوش خلوص و اعتقاد و خصوص صفای فواد باشد، در درج زبان دوکان دهان و بازار بیان نیافت ـ لاجرم قدم شروع در بیابان[1] بیان آن نه نهاد ـ اما کبوتر بال، که از ساخسار[2] خیال ناطر آن حال بی همال بود، بر مقتضی ندای، سعر :—

حامه جرعی حومه الجندل اسجعی
فانت بمرئی من سعاد و مسمع

بتنعم اهدای خدمات و برنم ابلاغ تسلیمات خود را سطور نطر اکسیر اثر گردانیده، و خامهٔ عباسی عمامه بعرض این اخلاص نامهٔ خود را از هامهٔ عامه گذرانیده، بر رای نوار، که جام جهان نمای اسرار و مجلی صور الهامات حضرت آفریدگار است، معروض میدارد که باروی توفیق پادشاه بارگاه ازل و نیروی عنایت شهنشاه درگاه لم یزل، سهام هر مراد، که در کمان عسی و اگر و وتر توك و مگر موضوع بود، بر هدف وصول مامول واصل است، و صورت هر مرام، که کلک خیال بر لوح اندیشهٔ بال تصویر کرده، باجمل طریق و اکمل[3] تنسیق در آئینهٔ حصول حاصل ـ

بیت :— هر کرا اقبال مادر زاد رهبر می شود
همت اندر هرچه می بندد میسر می شود

الحمدلله الذی فضلنا علی کثیر من عباده ان ربنا لغفور شکور ـ اما حکمت بالغه و قدرت غالبهٔ حضرت لایزالی، که دستور احکام افعالش از رقم کم و کیف و حروف افسوس و حیف متعالیست، جون سرشت حیات و زندگانی در ظروف و اوانی اعمار زمانی موضوع فرموده است ـ و شیشهٔ دل عشاق را، که از آتش حمیای شوق در جوش و قلق است، بر طاق فلك معلق به سلاسل وسایل[4] و اوضاع مختلفه معلق[5] نموده است، و محقق است که جان قالبی را با حوادث متراکمه و عوایق متصادمه قدرت مقابله و مقاومه و قوت مجادله و مصادمه[6] نخواهد بود ـ بدین سبب حواس باطن و ظاهر جون بید مضطرب اند و شعلهٔ تاسف و تلهف از کانون دل ملتهب، که ناگاه کوکب اقبال قبل طلوع خورشید وصال در ظلام وبال محجوب ماند، جه آفتاب بقای افراد انسانی قریب بغروب[7] است، و ادای صلوات مامولات بر مسافران طریق عشاء و غداء بطریق قصر مندوب ـ بنابرین بر سبیل تعجیل بی توقیف و تاجیل تشنگان

1 The same in *BUL*, *BH*, and *AH* but *GY*, *ASB* and *HG* give بیان
2 *BH* omits از 3 The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *ASB* and *HG* but *AH* gives باجمال طریق و اکمال 4 *ASB* gives سلاسل معلق وسائل 5 *BH* gives متعلق
6 *GY*, and *HG* give متصادمه 7. The same in *GY*, but *BUL*, *BH*, *AH*, *ASB* and *HG* give قریب الغروب

مسند الد اساند کرم ، فرد فرید و ما صدق وحد علو همم -

بیت — مثل او[1] در جهان ندید[2] کسی
ور تو گوی که هست ، هان ، بیا

شعر — فوالله لو لا الله ما ل لک الوری
معال النصاری فی مسیح ابن مریم

یا من ساهی کره الثرا [3] من سرافة قدمه علی هامة الثریا ، و تفاخر ترب الارض بتقبیل نعال حیوله [4] علی هلال [5] السماء و تبختر زاویه آثار حمد علی روانا العلک الاعلی - شعر —

فیا الس الله امره اقوی حسمه
من المجد الا بعض ماانت لابس

رب کما جعلت ثواقب آرائه الوضاحة مستکفة علی اضواء الکواکب و مواهب مکارمه العامة صابة علی البرایا کالعام الصائب ، اجعل اسعه مسامر نعال حیوله[6] فی المحارب [7] محسوده لالماع [8] انوارالثواقب[9] معوطة[10] للشمس فی اصلاء اقالیم المسارق و المعارب سهایا ، بو جهی ، که مساطهٔ جال آمال در آینهٔ حال جلوه داده است، مسیر گرداناد [11] بیت —

غالباخواهد گشود از دولتم کاری که دوش
من همیکردم دعا و صبح صادق میدمید

سمعیل و مجمل دفاتر اخلاص خاطر در ذکر حسن مآثر و نشر مناقب و مفاخر آن فضائل مظاهر محرر عقود بیان اصاغر و اکابر است و قوافل مدح و ثنا در حرم صفا و ولا گرد کعبهٔ صمت آن ملکی صفات دایر -

حجی الیک و رسم دارک کعبتی
ولدیک سعی والطواف و عمرتی

و لباس احرامی التجرد[12] عن هوی
الا هواك و عند بابک وقفتی

---

1 *BH* gives تو 2 *BUL* gives شدید 3 *BH* gives کثرة الثرا
4 *BH* omits حیوله هامة الثریا و تفاخر 5 *GY* omits هلال 6 *BUL* and *BH* give خیله while *ASB* gives نعال خیاله 7 *BH* gives بالمحارب
8 *GY* gives عمره کالالماع 9 *BUL* gives الثاقب 10 *AH* gives مفروحة
11 The same in *AH* but *GY* *BUL*, *BH* *ASB* and *HG* give گرداند
12 *BUL* gives المورد

و حار بندی ، که سحبهٔ قصهٔ وجود جهب حراسب خیال آن جال با کال[1] و سمع دخول صور اغیار آن خیال[2] گرد ساحت دیده کسیده اسب، محبوسان حیطهٔ حدس و حواس و کوته نظران حطهٔ عقل وقیاس، که در تیه هواجس نفسانی و دیحور خسایس هیولانی هایم و حیرانند ، اهداب و مرگان می خوانند ـ سعر :—

جعلت من الاهداب جفنی مسوکا
لانک لم تخرج و لم یدخل الوس

بیب :— بگرد دیدهٔ خود حار بندی [3] از سره کردم
که نی خیال تو بیرون رود نه خواب[4] در آید

و چتر روان و تخت جان[5]، که رسام نقس نامهٔ ارل و قسام کارخانهٔ لم یزل حهت سلطان خیال آن دیدار سعادب ایثار به لآلی متلالی دموع طاهر و حواهر رواهر خشوع خاطر مرصع ساحته اسب ، طیب[6] طبیع ارسر کح طعی بحار لطیف و شکل صنوبری میداند ـ لمؤلفه :—

چتر روان وتخت دل بی جم عسق هیح نیسب[7]
بی خط داغ عاسقی باد سواد تن تلف

کمند دعا بدست وبوق رجا تافته و بر کنگرهٔ کرم کبریا انداخته و بذروهٔ وصل وعطا محکم ساخته که از خزانهٔ احسان بی عوض و بدل و گنج‌خانهٔ فیضان بی‌عرض و علل موهبت عالی منقبت سامی رتبت یعنی التقای لقای ملایک ارتقای آنحضرت ، بشر صورت ملک سیرت ، درهٔ بیضای کمال سریرت ، غرهٔ و ضحای جبههٔ بصیرت ـ

بیت :— خجسته ذات کریمش بصورت بشری
تبارك الله گوی که رحمتیسب جسیم

سراح ارواح سکان عالم پاك ، مصباح [8] مجامع صوامع افلاك ،

بیب :— رواںش خرد دان و تن جان پاك
تو گوئی که بهره ندارد زخاك

---

1 The same in *GY*, *AH* and *HG* but *BUL*, *BH* and *ASB* omit با کمال
2. The same in *GY*, *BUL*, *BH* and *ASB* but *AH* gives مردعالم‌مثال حمال while *HG* gives حمال 3 The same in *ASB* but *GY*, *BUL*, *BH* and *AH* give حارستی while *HG* gives حارست 4 *BUL* and *ASB* give عید 5 *AH* gives وتحت وچتردوان وحان 6 *GY* gives طبیعت 7 The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *ASB* and *HG* but *AH* gives تحت دوان وتاج دل بی حم عشق هیچ بیست
8. *GY* omits مصباح

در چنین کار کبیر و امر خطیر[1] موجب الدال علی الخیر کفاعله نامهٔ حسنات اعمال خویش را به نثر این حال و نشر این مقال حلی گرداند و بدست سعی و اجتهاد مفتاح کنوز دعا به مدلول لیس للانسان الا ما سعی جهت انفتاح ابواب ثواب عقبی در حرکت آرد ـ زیادت براین جریان اقدام اقلام بر صفحهٔ صحیفه مرام موجب ایلام و مستلزم ابرام دانست ـ همواره زمان های اهل خصام چون مدت وقت شام قصیرباد ، و مانند لمعهٔ بارقه و مسابقه سهم سارقه بهبا قرین ـ مصرعه —

زانکه مهلت عمر اعدا را نباید بیش ازین[2]

آمین

(۹)

نسخهٔ مکتوب کتب من مکة المشرفة الی جناب احمد بالکیلانی اسکنه الله فسیح الجنان و ادام ایام دولته ما طلع النیران ـ

بیت — بیان شوق چه حاجت که سوز آتش دل
توان شناخت ز دردی[3] که در سخن باشد

شعر — ولوعی و اشجانی و شوقی ولوعی
کجوهر ذاتی فی الغرام طبایع
غرامی نار و الهوی بهو الهوی[4]
وبری و الماء دلی و المدامع

شعب و اغصان شجرهٔ[5] عشق و اشجان ، که پیرامون سجرهٔ جنان برآمده است و از ثوران نائرهٔ آن جنان ذبول و ذوبان یافته که ازو بجز[6] نام و نشان نمانده است ، حکم فلسفی، که دیده بصیرتش از ادراک آفتاب شوق و التهاب در پس پردهٔ حجاب مانده است ، عروق و اعصاب می نماید ـ بیت —

مران سمند که رگهای سینه پیش مرا
طناب[7] گردن جانست و تازیانه دل

1 The same in *GY BUL BH HG* and *ASB* but *AH* gives امرخطیر وکار کبیر
2 The same in *BH* but *GY BUL AH ASB* and *HG* give زانکه مهلت عمر اعداد برنتابد بیش ازین 3 The same in *GY* and *HG* but *BUL BH AH* and *ASB* give ز سوزی 4 The same in *GY BUL AH ASB* and *HG* but *BH* gives والهوی فی کالهوی 5 The same in *BUL BH AH* and *HG* but *GY* and *ASB* give شاخه 6 The same in *GY* and *HG* but *BUL BH AH* and *ASB* give جز 7 The same in *GY*, *BUL AH*, *ASB* and *HG* but *BH* gives که

طهور یابد[1]۔ بیت :—

مرا امید وصال تو زنده میدارد
وگرنه چون رهد این‌جان من زجنگ فراق

اللهم ارزقنی حصول ما لا عوض عنه قبل حلول ما لا بد منه۔ اوایل شهر محرم الحرام برید قلم بیرگام، که ترجمان بلدان کلام است، جریا علی الهام لا مسیا علی الاقدام از سواد محمدآباد هند در حال اطاعت صد و متابعت ند در بیدای صحای ورق[2] بموجب محوای لم تکونوا بالغیه الاشق، سایر و دائر گشت، سی ترآن و سی اران که کواکب ثواقب حصول مرام از افق عنایت حی[3] بر دوام طالع است، و الویهٔ عرائت رعایت بایادی توفیق حضرت واجب بر مناکب وصول و کواهل حصول واقع، الحمدلله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله ۔ بیت :—

شکر خدا که هرچه طلب کردم ازخدا
بر مقتضی[4] همت خود کامران شدم

بر طبع شهاب وقاد، که محرق احساد شیاطین مواد حساد و منور بواطن صدر نشسان محافل مروت و سداد است، هویدا باد که حامل صحیفة المودة از السنهٔ خواص وعوام و رواب ثقات کرام محقق کرده بود که آفتاب محبت و موافقت بین الجانبین از افق یگانگی درخشانست و از سحاب ارتیاب بیگانگی در امان ۔ بنابرین در وقت توجه بدان کعبهٔ مقصود سفارش نامهٔ التماس نمود و الحق از فنون فضایل ادبی وافر البضاعه است، و در اختیار دقایق حکمی کامل الصناعه ۔ ونر جایران کموز رموز سیادت و فایزان مکون و سرور سعادت بی‌ریب و مین عین فرض و فرض عین است که توسیم جبههٔ فواد جبین قابلان و ناصیهٔ استعداد مثل این فاضلان را به ارقام اکرام واحسان از عنایم سعادات[5] دو جهان دانند، و تخم اصطناع و عواید، که درچنین زمین وافر الفواید میکارند، ذخایر عظیم الرتبه مضص القربة فی کل سنبلة مائة حبه را در خرمن رضا و قبول حضرت واهب[6] الماٰمول جمع انگارند ۔ چون احباب به وفور فضایل وکمال خصایل شهباز اصطیاد قلوب و شیر ژیان و بیر بیان آجام ازالت هموم وکروبست، احتیاج به تنبیه نه دید[7] ۔ اما می‌خواست که

1 GY, BUL and HG give یافت 2 The same in AH but BH gives ورق کالورق while BUL and ASB give رق GY and HG give دق
3 The same in GY, BUL, BH, ASB and HG but AH gives حق
4 The same in GY, BUL, ASB and HG but BH and AH give برمنتهای
5 BH gives سعادت 6 AH gives واجب الماٰمول 7. The same in GY and HG but BUL, AH and ASB give نبود while BH gives احتیاج تاکید ندید

و ار بدو غربت و انتال الی هذا الحال هر چند که بر معصی مصرع —

بقدر احتهاد الوسع و الوسع مدول

سمند قدرت و توان در میدان رمان ماحت ، گوی وصال بچوگان سعی و احهاد به ربود، و نقش حصول مرام ار طاس فلک میا قام وتحته سمس ایام به هیچ وجه روی سمود ـ بیت —

اگر بحول حال حهاںاں به قصاست
حرا مجاری احوال بر حلاف رصاست[1]

آری آری [2] ـ بیت —

ر در گسد حصرا چاں تواں بودں [3]
که اقتصای قصاپای گسد حصراست

تاکار بدانجا رسد که دیده امید ار عروص سل مواىع محل آمد ، و سراب امل در مرابهٔ سیمهٔ محل حرمان مىدل گشت ، و در اىىای طلام حیرت و تنگمای مصىق فکرت ىدای هاتف عىب ، که مىرا ار عروص مں و ر یب است ، بصماح حاں رسید که رباعی[4] —

ای هستی تو هسی هست دگرست
ویں مستی تو مسی مست دگرست
رو سر بگریبان تفکر درکس
کیں دست تو رآسیں دست دگرست

چوں حمں[5] مرام حاں ار تکىای حراں رماں دبول یافت ، و حورسید ایں معصود و مامول ار افق فلک حصول ىافت ، بالصرورت بر حسب معصی حال ، به ر وفق مرىصی بال ، فررىد عىدالله را در سده سیه و عتبه علیه ، که محط رحال آمال و مهبط کمال اقبال است ، ارسال داسته ، و تخم امید تربیت و احساں بماه وبوں اسماق آنحصرت سحاب فیصاں در مررعه حاں کاسته ، امید است که ىموحب مفهوم آیت کرامت رىت ىی کل سىىله مائة حىة ثمره و ىهره دهد ، و بر وفق الطاف آىا و احداد آنحصرت تو عروس ناموس ىىدگاں مرحمت ماىوس در آیسه مراد مرىی گردد تاکىاىه ماتر الطاف مطاهر آنحصرت بر صفحه حارطاں عىاصر نگاسته گردد و رایت افتحار ایں حدمتکار بر دیوار فلک دوار افراسته ـ بیت —

---

1 The same in *GY* *BUL* *BH* and *HG* but *AH* and *ASB* give حراسب
2 *BH* and *ASB* omit آریآری 3 *BH* gives دیدں 4 *GY* *BH* *ASB* and *HG* omit که 5 *BH* gives حىه

هویاب غم عشق است بیرون ار حد فکرت[1]
رتحریر و بیان آن زبان و کلک را حیرت

سعر :— و ان قمیصا خط من نسج تسعه
و عسرین حرفا عن عرائسی لقاصر

سابرین لآلی دموع بصر در حبوط شعاعی[2] نظر سطوم ساحته و حمن رجا ساران سرسک مماثل ریاص جبان ریان داسته است که نهال‌آمال وصال بر وفق ستعی بال و اعصان متراکمه الافنان مراد بر طبق مرتضی[3] فواد منمر آمده توفیق تعیل[4] اناامل سحاب معادل بحر مساکل مروق سماه حان و دل گردد ـ بیت :—

از هر کرانه[5] تیر دعا کرده ام روان
باسد کران میانه یکی کارگر سود

این صحیفهٔ صراعت مصمون اخلاص مسحون در اوایل شعبان ، که‌برایت برکات آیهٔ السعمان سهری سالار عساکر سهود و صاحب لوای لسکر دهور است ، بمداد سویدای فواد از دارالسداد محمد آباد سمت سواد یافت مبنی برآنکه هر نقد امل که درکان امکان مستتر[6] و مندمج بود ، و در نهانخانهٔ امور متعسره الظهور مندرج ، و ار خزانهٔ همت وگنجینهٔ نهمت اهل دنیا خارج، ار اثر نظر آبا و احداد آنحصرت در حوزهٔ تیسیر و حیطهٔ تسهیل[7] میسر و مسهل است ، و مردم چسم جهان نکحل الجواهر شکر آن خاندان مکحل ـ اما سحنهٔ لسکر خوف و هراس بر سکان ساحت ادراك و احساس[8] موکل است که مبادا قبل ار حصول لقای‌آن آفتاب آسمان دول[9] طوامیر مناسیر امل ندست‌کاسان دیوان اجل مطوی[10] گردد ـ بیت :—

ای کرده درد عشق تو اشکم به خون بدل[11]
وی ایزدم سرسته زعشق تو در ازل
ترسم که روز وصل تو نادیده ناگهان
سر بر زند ز مشرق عمرم شب اجل

1 The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *ASB* and *HG* but *AH* reads thus بروست ار حدعشقت هویات عم وفکرت 2 The same in *GY*, *BUL* *AH*, *ASB* and *HG* but *BH* reads شعاع 3 The same in *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG*, but *BH* gives مقتصی 4 *BH.* gives توفیق رفیق تقبیل 5 The same in *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG* but *BH* gives کنار 6 *BH* gives مستتیر 7. *BH* gives تسخیر 8. *BH* gives احساش 9 The same in *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG* but *BH* gives متمنای دل قبل ارحصول لقای‌آفتاب آسمان دول 10. The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *ASB* and *HG* but *AH* gives مسطور 11. *AH* gives بخون دل

ر ساحسا ر ابلاغ و اصدار معرد فرموده بودند ، در ساعی ، که حورشید وصول امید ار افق تابید صورت حصول امانی را در آسهٔ احسن عبارات و معانی اررانی فرمود

بیت — آمد بسوی بند ، مهحور مستهام
مرغی ر قصر قدر سهشاه نامه نام
عقلس حطاب کرده که یا امی الحدیث
روحش لقب نهاده که یا احسن الکلام

ار رویت روبت کتاب صمبر وهاج سویدای دل و حان را ابهاح و روح را باسکان صوامع ملکوت و قطان نارگاه جبروت اسراح [1] حاصل آمد ـ سعر —

فحلت صمیم القلب حتی کانه
لسامعه فی کل حارحة عطف
له عرف سلطان الملوك وطیبه
فلا عصو الا ود لو انه انف

بروایح دعوات صالحه و بدایع صوفات عبودیات وافیه [2]، که بالاسیان محدره ماه و حور و سحه طراران بهشت هست در انوار و اصواى ارتداد قربت و اکساب موهبات علو رتبت ار ربده پوسان راویه صفا و محبت و سوحیه دلان اودیهٔ احلاص و صفوت آن اقتباس نمایند، مواحهه و مشافهه کرده آید ؛ سمع حان در لگن حان افروحته و حشم همت بر راه احابت دعا دوحته که مبانی بقا و ارتقای آن حورسید لقا حون قطب فلك مسد بر قایم و راسح باسد، و فرس قصر عالی قدرس مانند فلک الافلاک سامح ـ بیت —

فارغم ر آمس حو میدانم که طوافان قدس
استحابت با دعای بنده مقرون کرده الد

حون اقدام اقلام عصاف حروف و مسامس اصمارات و الوف در طی معارج و معامىر بیان اسحان صمىر حون قدم حکم مبانی [3] در معرفت اسرار سرع سر غىر ماسى است ، بلکه حسم تعقل عقول ار ادراك هویت ماهیس متعاسی و قوت قدرت بسر بالات و ادوات قواعد نظر در بیان کمیت و کیفیت آن متلاسی ، در بیان آن حه گوید و در بیابان حان حرا پوید ـ لمؤلفه —

---

1 The same in *BUL BH AH ASB* and *HG* but *GY* omits ودوح را

2 The same in *GY* and *HG* but *BUL BH* and *AH* omit صوفات while *ASB* gives بروایح دعوات صالحه وافیه باسکان صوامع ملکوت وقطان نارگاه جبروت اسراح

3 The same in *BUL BH* and *ASB* but *AH* gives مباس while *GY* and *HG* read متناهی

در ذوی عقل هر سخنی کان ثنای نست
جون زندگی حوس اسب اگرچه مطولست

و بدعای دولت روز افزون ، که از صولت تطاول زمان محروس و مصون باد ، احتتام نمود ، و نو عروس این دعا به عز اجابت و قبول مقرون بالصاد و النون ۔

(۷)

ایضا جواب مکتوب کتب الی حضره السلطان الاعظم الاکرم الاعدل علاءالسلطنة و الخلافه و الدین الکیلانی خلد الله تعالی ایام معدلته و رافته ۔

الحمدلله الذی انزل علی عبده الکتاب ، و خصص خلص عباده بخلعه ایتاء الحکمه و فصل الخطاب ، مطرزه بطراز ''انله عندنا لزلفی و حسن مآب ،، ۔

بیت :— اینکه می بینم به بیداریست یارب یا بخواب
خویشتن را در چنین نعمت[1] س از چندان عذاب

یعنی حمامهٔ نامه نام ، که از حریم کعبهٔ خلافت و حطیم قبلهٔ جود و رافت ، سلطان فریدون نباهت ، خاقان سکندر رویت و بداهت ، پادشاه عیسی سیرت[2] یوسف چهر، شهسوار ادهم ماه و زردهٔ مهر ، مطلع انوار انظار فیض احدی ، زوزنهٔ رواق و شجرهٔ چار طاق هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی، الذی تشرف بحرالدهر بجواهر زواهر مآثره و تذلل صعاب[3] الافلاك لاعمه نواهیه و اوامره، اللهم ادم سحاب فیضانه[4] علی اغصان بستان الامکان ، و عمم انعامه و احسانه علی ازهار اشجار الاکوان، لیجتنی من ارم کرمه و روضه نعمه کل قاص و دان، علاء الخلافة والسلطنه فی زمان، در چمن تعظیم و گلشن تکریم این بندهٔ قدیم ، که گلبن اخلاص عجیب الشان کثیر الافنان آن دودمان را در باغ جان و راغ جنان بیش از تعین هویت این و آن کاشته است ، و فوایح روایح آن را تقویت دماغ بقا و لخلخهٔ قوت شامهٔ ارتقا داشته ، بیت :—

نشان بر صفحهٔ هستی نبود از عالم و آدم
که جان در مکتب عشق از ولای[5] تو میزد دم

1 The same in *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG* but *BH* gives دولت
2 The same in *GY*, *AH* and *HG* but *BUL* and *BH* give سریرت while *ASB* gives سریر 3 The same in *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *GY* gives صفات while *ASB* gives اصعاب 4. The same in *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB*, and *HG* but *BH* gives فضله 5 The same in *AH* and *ASB* but *GY*, *BUL*, *BH* and *HG* give تمنای

رباعی — از لطف تو هیچ بنده نومید نه شد
مقبول تو جز مقبل جاوید نه شد
لطفت بکدام ذره پیوست دمی
کان ذره به از هزار خورشید نه شد

وسبب توقف امسال[1] آن بود که ساسات آن بلاد مع توابع اسباب از اطراف و بلاد مرتب گردد ـ توقع وطماع ازخدام فلك ارتفاع ملك طباع آنست که بموجب مضمون انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مهتدون انوار تربیت[2] خورشید اشراق بر طبق تفضل و اشفاق ، نه بر وفق استیهال و استحقاق ، شامل حال او گردانند ـ و اورا در تعداد بندگان قدیم، که برجادهٔ عبودیت مستقیم اند، درآورده از جملهٔ زید و عمر و خالد و بکر نه دانند ، و سایهٔ مرحمت خسروانه بر ظواهر حال و بواطن مال او بران منوال مبسوط گردانند که نامه نیکنامی[3] آن پادشاه جم حشم گشتاسپ نسب را شاه سوار ناطقه بنی نوع انسان ، که فارس گلگون لسان است ، و رسول بارگه ملتمس و ناظر مناظر علی و حسی در اصقاع اقالیم سبعه و اقطاع ممالك مرکبات عناصر اربعه واصل گرداند[4] ، و کاروان سالار قافلهٔ دهر امتعهٔ لطف و مهر[5] آن حضرت فریدون منش سکندر دانش را بر قطار[6] همه ایام نهاده ، در بیر بازار دنیا به درر و غرر حمد و ثنا و جواهر زواهر مدح و دعا بیع و شری کند ـ بیت —

بکن معامله ، وین دل شکسته بخر[7]
که با شکستگی ارزد به صد هزار درست

زیادت برین[8] اقدام اقلام بر بساط انبساط نه نهاد و دست ابرار براعت در آستین قناعت و پای اظهار کمال صناعت در دامن قلت بضاعت کشیده ویس ازین کلک مدقوق سمت مستسقی صفت از ظروف الفاظ و عبارات آب اطناب نه داد ، هر چند[9] بیت —

1 The same in *GY BUL AH ASB* and *HG* but *BH* gives وسبب توقف امساك آنست 2 The same in *GY BUL AH BH* and *HG* but *ASB* gives ترتیب 3 The same in *GY BUL ASB* and *HG* but *AH* gives نام نامی while *BH* reads که تا نامه نیکنامی 4 The same in *GY BUL AH ASB* and *HG* but *BH* gives گرداند 5 The same in *GY BUL AH ASB* and *HG* but *BH* reads مهربانی 6 The same in *BUL BH* ? *AH ASB* and *HG* but *GY* gives اقطار 7 *BH* gives بکن معامله واین دل شکسته را تو بخر 8 *BH* gives ازین 9 The same in *GY BUL AH, ASB* and *HG* but *BH* gives آب اندازد and omits هر چند

بندگان دیرینه منخرط می بود ، و گوش هوش او بجواهر اوامر شهنشاهی مقرط ، وسالهاست که طبخ این رجا در دیگ دماغ تاس طلب و هوس در جوش است ، و عقل و هوش از صهبای این افتراح دربزم گلستان صباح و شبستان رواح بجام افراح [1] مست و مدهوش :—

سعر :— شربت بکاس الحب فی المهد شربة[2]
حلاوتها حتی القیمه فی حلقی[3]

نظم :— من جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال
کی ترك آب خورد کند طبع خوگرم

گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر
این مهر برکه افگنم، آن دل کجا برم

اما تیر تدبیر بی شست یاوری تقدیر ازکمان دوالقرنین قیاس بر هدف مامول ممتنع الوصولست :— نظم

عمریست تا در آرزوی خدمت تو ام
و این دولتم ز بخت میسر نیامده است

خور چون رسد بحضرت تو زآنکه اوهنور[4]
گامی ز اوج چرخ فراتر نیامده است

وچون [5] نو عروس این مرام در حجلهٔ موانع ایام مستور نمود و نه رکوب توسن رجا[6] و تازیانهٔ سعی واجتهاد سلوك مناهج این مراد غیر مقدور بود ، مشیر فکر ، که میر وزیر و امیر سریر دانش و ضابط ممالك تدبیر و بینش است ، چنان ستود که فرزند عبدالله را بسعادت ملازمت درگاه گیتی پناه ، که بحسب ارشاد واکتساب از وقت کیومرث و لهراسپ تا زمان آن ذات ملك شان [7] ملك نشان قبله جای [8] شفاه سلوك جهان و قبله‌گاه سلاطین زمان بود وهست و خواهد بود ، روان گرداند ـ و بصر بصیرت و سریرت او را بخاك آن آستان مانند چشمهٔ آفتاب روشن و تابان ـ

---

1. *BH* gives ارواح 2. The same in *GY*, *BUL* and *ASB* and *HG* but *BH* and *AH* give شربت بکاس لحب شربة لطعکم 3 *BH* gives فی الحلق
4. *GY*, *BUL*, *BH*, *AH*, *ASB* and *HG* give خود چون رسد بحضرت توان که اوهنود but the reading adopted seems to be better 5 The same in *GY* and *HG*.
6. The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *ASB* but *BH* gives ومرکب قوس سداد
7. *BH* and *HG* omit ملك شان while *ASB* reads ملك سمات فلك نشان 8 *BH* gives قبلهٔ ملایك حای

بیت — گر زانکه بنده را همه اعضا زبان شود
صد یک ز شکر او نتواند شمار کرد

و نوید عالم غیب، که مصون از سایه ریب ومامون از غایله شک و عیب است، از پنجره حواس و منظره حدس و قیاس بگوش هوش میرسد که بر جاده رجا[1] مستقیم و در سر کوی وثوق مقیم باش که به قانون حکمت الهی وضع سابق مقتضی وضع لاحق است ، و چون در فاتحه صحیفه حیات این جهانی آیه عنایت کرامت هذا عطاونا فامنن او امسک ظاهر و مبین است، طوا مر مناشیر خاتمه و عاقبت آن بتوقیع منیع[2] مختوم خاتمه مسک مصون و مزین خواهد بود . لمؤلفه —

ای پیش خاک کرده محسود فلك
وانکه به لطف کرده مسجود ملك

لایق نبود که نقد امید مرا
سازی تو زر قلب بهنگام محک

شعر — اذا ابدأت با لاحسان تمم
وما الاحسان الا بالتمام[3]

بعد از عرض حال خویش بر رای نواب صواب اندیش[4] ، که مرآت صورت حال این درویش است ، معروض میدارد که چون مس وجود این ناتوان از یمن التفات آن خاندان مانند نقد مهر دارالضرب سپهر ، که خطوط شعاعی[5] مهر یافته است ، در شش جهات جهان روان است . بیت —

نقد وجود ماست به بازار کن فکان
از سکهٔ محبت خانان شده روان

و نقش نعلین پای[6] زیبا سای آن دودمان در چشم بصیرتش خراب جان و تنه جان . بیت —

خاکی[7] که نعلین تو شود از دیده دارم دوستر
از مایه آری دوستر دارند مردم سود را

لاجرم خرد خورده بین چنان می شود که این دعاگوی کمینه در سلك

---

1 *BH* omits رجا 2 *BH* omits منیع 3 *BH* gives the Arabic verse before the preceding Persian *Ruba'i* 4 *BH* gives بررای نواب اندیش
5 The same in *BUL*, *BH* *AH* and *ASB* but *GY* and *HG* give شعاع
6 The same in *GY* and *HG* but *BUL* *BH* *AH* and *ASB* omit پای
7 *BH* gives خاك

نہا یه آمالی لقاءك مره
فیا لیت سعری هل یساعدنی الدهر

بیت :— چیدان ر روزگار مرا سهل آرزوست
کز خاك آستان تو چسمم سود قریر[1]

در تاریخ اوسط[2] شہر اللہ الاصم ، که بر فلك سنین و عوام و بروج اسہر حرام بدر اتم است[3] ، این صراعت نامه بارسال آن آستان دارالمقام سمت کرامت یافت مسٔعر و مخبر ارانکه نقود آمال حمان ، که در کتم کان امکان موصوع و دفین بود ، بالنفات ضمیر خورسید نطیر و برکات نظر اکسیر تاثیر آن خاندان حمسید سریر[4]، خورسند تنویر ، در بوتۂ دل به نار نیاز مسبوك گسته در دارالضرب ایام بدست توفیق حصول مسکوك است ۔ بیت :—

ازان زمان که برآن آستان نہادم روی
فراز مسند خورسید تکیه گاه من است

شعر :— لاسکرکم مادمت حیا و ان امت
ولم اوفه ، اوصیت بالسکر آلیا

و یوسف رجا ، که از چنگال نکال اخوان[5] گرگ نشان زمان در چاه تحسر[6] و تاسف بر مقتضی واسفا علی یوسف مبتلا بود ، عزیز مصر وجود و گنجور حرائی مطلوب و مقصود است ۔ الحمدللہ الذی فضلنا علی کثیر من عباده و خصصنا بتشبث اذیال اهل وداده ۔ و اعظم مواهب آن که در موارات هر موهبت حمید و نعمت جدید آیۂ کریمۂ لان شکرتم لازیدنکم ولان کفرتم ان عذابی لشدید آئینۂ نصر نصیرت ، و روزنۂ قصر سریرت داسته مذاق جان را به سکر شکر جزیل و سرنت حمد[7] جمیل رب قد آتیتنی من الملك و علمتنی من تاویل محلی میدارد ۔ سعر :—

و لو ان لی فی کل منبت شعره
لسانا لما استوفیت واجب حمده

1. *AH* gives قریب 2 The same in *AH* but *GY*, *BUL*, *BH*, *ASB* and *HG* give اواسط 3 The same in *BUL*, *BH*, *AH* and *ASB*, but *GY* and *HG* add است after ودر ساتین قبول اعمال اهم باران فیض رسان 4 The same in *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG*, but *BH* omits ‹‹ حورشید نطیر و برکات نظر اکسیر تاثیر آن خاندان حمشید سریر›› 5 The same in *GY* and *HG* but *BUL*, *BH*, *AH* and *ASB* omit احوان 6. The same in *GY*, *BUL* and *AH* but *BH* and *ASB* give تحیر while *HG* gives تحسر تحیر و تاسف
7. *BH* omits حمد

سوار و عسکر حواس مدرکه در یمن و هوای عرکه در یسار عدت سع احلاص و مصادف کرب حمعت معاق و مهادت را کحمر مستغرة فرت من مسوره آواره گردانیده در مطان احابت دعا و آوان اصابت رحا سر اسکالت و آر با دموع حسوع و نیار بر سحاده سسه و محراب دل در مسحد س ،که معند اقالم آب و گل اسب ؛ مهاده ـ ار حصرت مسان،حل سانه والبرهان،به‌الحاح حواهاست که بقا و ارتقای آن حاندان حون قلهٔ مینا قام آسما ن سس معادر امداد رمان و محدد حهات عالم کون و مکان باسد ـ نظم —

(۱) چس که س به دعا دست بر فراسه ام
بر یں سو ر دل و نا لهٔ سحر گا هی

(۲) عحب ندارم ار الطاف حصرت بردان
که ر در حکم نو آرد رماه با ماهی[1]

طابران صابت و لیار ار نشیمں امکان بیان پروار نموده اند و در هوای فصا پر و بال بارکرده که سهبار فکر صاحب حقیقت و عار و ساهس فهم بعوب حوالی وحوادم اطناب و اعار پیرا مون بیان آن نمیتواند گسب ، اگرحه حیاط حاطر قابر[2] مساعی حمیله در سرح و بسط آن طاهرگردانیده سحواهد که عیطهٔ دقت فکرب و سوزن مژگاں بصرب و مقراض سمس حا ن و مقیاس مواد حطاب و برهان حلعت بسط کلام بر اندام کمیت شوق و غرام بپردارد ، اما فصل و وصل و حصر و قصر آن بادوات حسی و هندسی وآلات فکری وحلسی‌محض محال و فرض محال‌است۔ بیت —

آهس پای حو پرکار سد و هم نرسید
پیک اندیشه دریں دایره الا به محال

سعر — امتد نحو النجم راحة قاصر
و ایں الثریا مں یدالمتناول

دست رحا در داس مبول دعا سخت محرم است و پای همت در رکاب وبوق عحت محکم که لآلی آمال ،که در صدف صدر[3] بواسطه تموج موانع دهر مکتوم است، در رشتهٔ امدادرمان عمر،که به یواقیت ررد وکبود سب و رور منطومست، سمت انصمام و صفت انتظام یافته واسطهٔ قلادهٔ گردن حیات و قرطه گوس نوعروس سمصهٔ نحاح و عاب گردد ۔

---

1 The last *bayt* is omitted in *ASB* 2 *BH* omits حاطر
3 *BH* gives در صدف صدور وبال

بکمترین مخلصان ، که داغ بندگی و اخلاص آن دودمان برجبهۀ جان و وجنۀ جانش مبین است و طایر روانش در قفس جثمان بطوق منت آن خاندان مزین۔

سعر :— لا اوحش الله من قوم مکارمهم
و فضل جودهم کالطوق فی جیدی

بیت :— ز احسان جد و باسن طوقی بگردن جان[1]
زین طوق گردن جان هرگز مباد عاطل

صادر گشته بود، در ازین ارسه واین آونه مانند فیضان حیات برقالب رمیم سمات محاوران راویۀ مهاب و مشابۀ[2] باران عام بهار بر اسجار و ازهار چمن روزگار شرف نزول سعادت وصول ارزانی داشت ۔ سعر :—

فقلتها ثم قلتها
و بالحمد والشکر قابلتها

نظم :— آب حیوانی[3] که اسکندر بتاریکی نیافت
در سواد حبر[4] آن مکتوب مضمر یافتم
راستیای دست گوهر بارش آن الفاظ را
گاه بر دل گاه بر لب گاه بر سر یافتم

همانا که جان غم فرسود از سر منزل عدم در شهر وجود باستقبال این طالع مسعود آمده بود ، الحمدلله تعالی که نو عروس مقصود در آئینۀ حصول به احسن وجوه روی نمود ۔ بیت :—

دل رفته بود و جان شده ، منت خدای را
کان دل به سینه آمد و آن جان به تن رسید

بعون عبودیات خالصه و صنوف خدمات متخصصه ، که بیان آیات آنرا قدسیان عالم پاك در مدارج معارج افلاك بسبحۀ ثوابت و سیارات اوراد عقیب[5] صلوات دانند و روشن ضمیران صومعۀ محبت و وداد ، که اوتاد قیام تراکیب خاك و باد و صدرنشینان محافل معروف مبدأ و معاد اند ، نقد اخلاص خویش را به سکۀ صفای آن مسکوك گردانند، از غرۀ صباح تا طرۀ رواح آئینه وار مقابل جمال آن الطاف داشته می آید[6] سلطان سریر جان، که مسمی بجان است ، بر بوس باد پای نفس حیوانی

1 The same in *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG* but *BH* gives طوق بگردن جان
2 *BH* gives و ارمتنانۀ 3 *BH* gives آب حیوان 4 *BH* gives مسطر 5 *GY*, and *HG* give عقبت 6 The Same in *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG*, but *GY* omits مقابل while *BH* gives آئینه وار مقابل جمال آن سلطان کمال داشته می آید

جواب مکتوب کتب الی جناب السلطان العادل علاء السلطنه والخلافة والدین الکیلانی خلد الله تعالی ایام سلطنته وخلافته و شوکته ـ

الله اکبر عز اللطف مد رحرا
و هیج الریح موجا بقذف الدررا

بیت — حه لطف بود که ناگه رشحه قلمت
صنوف حدمت ساعرصه کردبر کرست
بنول حامه رقم کرده سلام مرا
که کارخانه دوران ساد بی رقمت

کتاب وحی گرامی و برید نوید شاد کامی نعنی آیسه جمال احلال ای اصطفیک علی الناس برسالاتی و بکلامی دره بیضای تاج تارك ، پر تو انوار آفتاب کتاب ابرلناه الیک مبارك، که ار حضرت پادشاه ولی نعمت ، شهنشاه جم نسب فریدون عظمت، غایت برتیب [1] کارخانهٔ تکوین و اعاد ، محی آثار احداد کیقباد نژاد ، بیت —

د رعرصه وجود بپای فلك سود
کاقبال رحت حویس دران خاندان نهاد

سطر حار طاق غایب [2] عاصر ، بحره رواق ادراك عقل عاسر ، لائق خلافت و ایالت اقالیم اراضی ، محسود ارواح سلاطین حال و ماضی ، الذی یرحی البحر ان تکون قطرة علی حضرة حدیقه حوده ، ویتمنی الفلك ان یصیر من اصناع ملکه والکواکب من سکان حدوده ـ شعر —

لو اشبهتک بحار الارض فی کرم
لاصبح الدر مطروحا علی الطرق
او اشبه الغیث [3] حودابک منهمرا
لم ینج فی الارض مخلوق من الغرق

اللهم کما جعلت الخصان اللسان فی بساتین افواه افواه الانسان مثمرة بذکر وصفه الجمیل، اجعل جلیل عنایتک و جزیل هدایتک له العاید والدلیل و جموح [4] الفلك له دلولا مطیعا و المجرة له السبل علاء السلطنة والخلافته والدنیا والدین ـ

---

1 *BH* gives ترتیب 2 *GY* gives عاب 3 *GY* gives الغیث
3 *BUL* gives خروج

بدیبای آن دولت تازه عهد
عروس جهانرا بیارای مهد

سعر :— ان الخلافه ثوب قد خصصت به
اذا لبست فلم یفصل ولم یعر

ما اودع الله فی احداقنا بصرا
الا لنفرق بین الدر و الحجر

و چون نقود کون و مکان از مکامن کان امکان بامید القاب[1] سعادت نشان آن صاحبقران مستخرج است و لآلی دعا و ثنا از بحار خواطر اهل باطن و ظاهر درچار سوی بازار صباح و مساجهت تحلی عرایس آمال آنحضرت آسمان رفعت مدحرج ، رابطهٔ رجا محکم و دست عمل بر دامن کرم مبدأ اول سخت مبرم است که صورت هر مراد ، که کلک امید آن سکندر سداد بر لوح فواد نقش میکند ، به احمل و جوه و اکمل سکوه در آئینهٔ حصول حاصل آید ، و سهام هر مرام که آن خاطر الهام مظاهر در کمان گمان و وبر بوك و مگر می نهد [2] بر هدف مامول واصل نماید و خورشید سلطنت قضا مکنت آن حضرت در اقالیم سبعه از افق حسی حنی و اسی عقریب طلوع نموده ، صیت استعلا و استیلای آنحضرت خجسته رایت چون برید صبا گیتی مسیر و مانند اشعهٔ تیغ آفتاب جهانگیر باشد - شعر :—

بقیت مدی الافلاك ملكك راسخ
و ظلك ممدود و بابك عامر

یرد [3] سناك البدر و البدر زاهر
و یقفو نداك البحر و البحر زاخر

قطعه :— اران جه عهد وجود است و مدت ابد است
هزار سال بقای تو باد افزون تر

به هرچه روی نهی و به هرچه روی آری
خدای عز وجل بادت اندران یاور[4]

---

1 GY and HG give التفات 2 The same in GY, BUL, ASB and HG but AH gives برحمة الدهر حرف امتثاست می نهد 3 AH gives نفوق 4. These Persian verses are omitted in BH and ASB

اران اسلوب ، که ساق رمای اهل قلوبست، احتناب نمود ، و نموحب فحوای کلام العساق یطوی ولا یحکی ، طی طوامیر ما شر آن ممهج مو بم دانش اقرب و مسلك مستقیم بیس الىسب [1] داست ـ بنابرین بمان تعرص بیان او دامن کمال آن کوتاه داسته و تحم رحا در چمن حان بلست سار کاسته که رنگ حرمان ار آئیه حان بمصل و نوق بردایذ ، و حبین رحساره مهر آئین نو عروس مقصود ار روزبهٔ عین القین حلوه نماید ، یعنی تقسل امامل عمر بایل ، ار حصایل ، بمساعدت توفیق ی حجاب سراپرده تعویق باکمل طریق حاصل آید ، انه علی ذالك قدیر و بالاحابة حدیر ـ عالم‌حمایای سرایر و واقف حمایای ضمایر شاهد حال و ناطر روایای بال است، وکفی بالله شهیدا ، که در رمان فیصان وبوی رحا و آوان مطان احابت دعا ، لآلی غلطان سحه سرشک در رشتهٔ حان بلست حصوع مسلك است ، و در مسجد دل و محراب دل سجاده حشوع انداحته ، و مرغ بال بر وهاد وبلال تضرع و ابتهال طایر ساحته که مفاح فتوح حاقتی و درةالتاج سلطنت مشرقی درین قران برح آی محسب موعود نصع سنی کمای ، و بر حسب احکام سجان حاوی[2] بکف کاف الحضرت سوط باسدو عرصهٔ اسلام ار بارقهٔ سحوق رایات ظفر آیات سور ومصبوط[3]ـ

بیت — حس که من به دعا دست برفراسته ام
قرین سور دل و ناله سحرگاهی
عجب ندارم ار الطاف حضرت بردان
که ریر حکم تو آرد رماه تا ماهی

شعر[4] — و هذا دعاء لا یرد لانه
دعاء لاصاف البرية شامل

بر سدهٔ ملایک دیدله بواب کامیاب ، طوبی‌لهم و حسن مآب ، روشن و مبرهن است که سطح بسیط اقالیم ارص بالطول والعرص حهت بسط و ربط و حکم و صبط آن پادساه حهان پناه مرتب و موصوع است ، و میدان عالم‌امکان بسبب حولان سمند دولت آن سپهساه فلك بارگاه آماده ومصبوع، و با وجود اسباب اسیلا وسرایط و ارکان اسعلا و ظهور اسعه مهر توفیق و برور آثار انوار هدایت طریق پا ی همت فلك رتبت در دامن قناعت کسیدن و دیل لباس سعادت اساس اناجعلناك خلیفة فی‌الارض فاحکم بین الناس بدست تعلل و تعوق در چیدن ، نه مقتضی رتبت فلك منقبت آن صاحقران است ـ بیت —

1 *GY* omits الىسب 2 The same in *GY* *BUL* *BH* *AH* and *HG* but *ASB* gives طوی 3 The same in *BUL* *AH* *BH* *ASB* and *HG* but *GY* gives مسرور 4 This *bayt* is omitted in *GY*; *HG* puts it in the margin

بر ساحب بحر ساحب فلك مساحب آن صاحبقران ممتنع القرين و آن واجب استیلای لازم التمکین، مطهر انوار اسرار و القيت عليك[1] محبه منی ، مطلع آفتاب موهبت هنی قد آتیتنی من الملك و علمتنی ، یوسف مصر جامع خلافت ، خورشید آسمان احسان و رافت ، ثمرهٔ شجرهٔ طیبهٔ ذریه بعضها من بعض، صاحب لوای کرامت احتوای جعلنا کم خلائف فی الارض ، الذی حل جناب [2] مناقب جلالته عن تخطی الافهام باقدام الاقلام ویرجی اسهب الفلك ان یکون له مرکبا والمجره له الحزام ، و یتمنی عیون کواکب السماء ان یکتحل علی عتبه بابه من تراب الاقدام - بیت :—

گر نگویم وگرنه داند[3] عقل
کین طراز قبای رب کیست

سلطانا شمسا لفلك السلطنه و الخلافه و المعدله، رب کما سلمت الیه زمام ذمام[4] الدین و جعلته من افضل افاضل السلاطین ، شرف مسامع مجامع المسلمین من صیت فتحه المبین مقرطه بشاره ظهور وعدك "ستغلبون فی بضع سنین" تا قیام ساعت و ساعت قیام تابان و درخشانست -

بیت :— بدین مژده گر جان فشانم رواست
که این مرده آسایش جان ماست

اقل خدام باتام [5] ، که سیاحان اقالیم سبعه و ساحان بحار افلاك تسعه ، بقوت اقدام حدس[6] و احساس و قدرت باروی فکر و قیاس سرحد رسم و حد ماهیت اخلاص و اختصاص آن نتوانند رسید ، و این الثریا من یدی المتناول ، بلبل چمن حسن نیت و عندلیب گلشن صفای طویتش از شاخسار ابلاغ و ارسال عبودیت بتغرد ادعیهٔ لازمه القبول واهبه المامول گوش هوش سکان ملکوت را مروح میدارد ، و هردم اوتار دموع بر عیدان ضلوع بمضراب مژگان در مقام استکانت و خشوع مینوازد - مصرع :—

خود همین کار کند هر که مسلمان باشد

چهرهٔ ماه رخان شوق دستبوس را باطفار تکلف خراشیده داشتن و یوسف مهر ملازمت سعادت افرور را در چاه سطور محبوس ساختن ، نزد مصران بازار غرام و صرافان نقود بی غش اوام بر مقتضای وا اسفا علی یوسف حیف تمام بود ، لاجرم

1 *ASB* gives اليك 2 *GY* omits جناب 3 *GY* gives گوید while *HG* gives داند as the correct reading in the margin. 4 The same in *BH* and *ASB* but *GY BUL, AH* and *HG* omit ذمام 5. The same in *GY, BUL, AH* and *HG* but *BH* and *ASB* give انام 6. *GY* and *HG* give اقدام اقلام حدس

حویست احصار و لکن کلم وار
اطناب در مکالمهٔ دوست[1] خوشتر است

الماس از درگه مرصوص الاساس آسمان مماس آنست که بر حریمه و حسارت این بنده اخلاص اثار طلال عفو و اغماض گسترانیده درسلك بندگان مخصص و منخرط و جواهر اوامر سعادت مظاهر گردن افتخار و گوش هوس انتظار را مرصع و مسمط فرمایند همواره اقالیم هفت کشور و اقطار و اطراف ممالك بحر و بر میدان سمند آن سلیمان زمان باد ؛ و بمساح رماح و نعمان سنان سلاب[2] اشباح و حداب ارواح دشمنان وغبار مصاف عساکر نصرت مآثرش سحاب ماطر وغمام هامر امن و امان قطعه —

تا می کشد سریر زر آفتاب[3] صبح
کس روزگار پیل سعد دمان مباد
بادا مطیع هندوی تو پیل صبح کو
سر در سواد لشکر هندوستان نهاد
جاوید حکم زان که بنام تو در ازل
ایزد اساس سلطنت جاودان نهاد

---

(۵)

کتب الی جناب السلطان الاعظم مالك الرقاب الامم السلطان محمد مراد بیگ الرومی خلد الله تعالی ایام خلافته و شوکته و سلطنته ـ

بشری لقد انجز الاقبال ما وعدا
و نجم حکمک من افق العلی صعدا

ساسر بسایر عالم غیب مطرز به طغرای ذالك الکتاب لاریب فیه چون تواتر و تقاطر امطار و تراکم افواج امواج بحر زخار بردست قاصدان مسالك الهام و تحقیق و واقفان مدارك تایید و موفق بمسامع قطان[4] محافل قدس و مجامع سکان صوامع انس واصل و نازل است که خورشید دولتی ، که سحاب انقلاب[5] و زوال حاجب جمال کمال آن نشود وگرد تصور افول[6] گرد اذیال جلالش به هیچ حال نگردد ،

1 The same in *GY* *BUL* *AH* *ASB* and *HG* but *BH* reads درمکالمه بادوست
2 *GY* gives سیلاب 3 *AH* gives سریر زر زآفتاب 4 *ASB* gives قطان
5 The same in *GY* *BUL* *BH* *AH* and *HG* but *ASB* gives انقلابی
6 The same in *BUL* *AH* *BH* and *ASB* but *GY* gives تصورافول while *HG* reads تصور الزوال

بی احتمال عروض مساق بلمعان تیغ آفتاب اسراق محصل و مقدر گردد ـ شعر :—

توجه وفد[1] النصر والفتح حب ما
توجه فی عون الاله لوائه
فکل مکان مس حافر حیله
تخلص من ایدی الفاء فنائه

قطعه :— عبیری سامیخ مساطهٔ فتح
عروس طفر را رگرد سیاهب
به هر سو که رو آوری چشم دولت
بمژگان به روید همه خاك راهب

و سطح اقالیم جهان ساحت ستان قصر قدر آن صاحقران آید و اصاف مختلفهٔ نوع اسان انوار و ازهار متلونهٔ چمن آن نماید ـ بیت :—

ای ملك ترا عرصهٔ عالم سر کوئی
در ملك تو با ملك سلیمان سر موئی

و هر چند محقق اسب [2] که مبادی بوادی ثنای آنحضرت بی انتها اسب و سرحد عد و احصای آن بیرون تخطی اقدام کیاسب و بهی، و نگوس هوس اقلام از ملهمان عالم‌قدس خطاب لم‌تکونوا بالغیه الا بشق‌الانفس متواصل و اروقهٔ عبارت و حرثومهٔ کنایب و استعارت در ساهل فکر و مراحل حروف نازل ، و قبایل سایل و جلایل فضایل آن پادشاه ممالك قلوب افاضل ار سارل تعقل و ادراك راحل ـ سعر :—

ایمتد نحو النجم راحه قاصر
واین الثریا من ید المتناول

و اما قلم سودائی مراح را قوب [3] باعثهٔ وصول کمال ، که ما یتم به النوع اسب ، مقتضی شروع درین مقال آمد ، و واضح و هویدا اسب که احل رتب قصهٔ[4] آنسب که دوق سربب شکر ار کاسهٔ زبان بقوت دایقهٔ انسان رساند ـ بنابرین کمر خدمت بر میان جان بسته ار سکر و ثنای آن ملك جناب باکتساب کمال انتساب داد و بسبب کثرب شوق تذکار ار صوب ایجاز و احتصار در سمب اسهاب و اطناب افتاد، چه سلوك طریق اطناب نزد اولی البلاغة والالباب در بعضی محال اولی و احری است ـ لمؤلفه :—

1 *BH* gives دون 2 The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *ASB* omits محقق است 3 The same in *AH* and *HG* but *GY*, *BUL*, *BH* and *ASB* omit قوت 4 The same in *AH*, but *GY*, *BUL*, *BH*, and *ASB* give قصه while *HG* gives قصیه

آب وضو داده در محراب ابروان و زاویه احفان بر سجاده صوف [1] السمک سرکان ازسر خضوع سائل ساحته که وحاب و حدود عروس جهان جمال طلال حریسهساهی جمان سرین و معلی آید که روی زمین سبیه ریاض خلد برین ماند ـ بیت —

ای سواد درگهت برروی دولت حال دین
هذه جنات عدن فادخلوها خالدین

و وسعت عرض و طول ارض و فسحت مسه اهل نعل و فرس ، که ارطناب طلم [2] مراکمه حاعت حورصاعب براکمه و افواج امواج تعدیات ملاطمه آن زمره فجره دون همت مساکل درون لئام و معادل دل عبده اصنام وعبده اسلام تنگ و تاریک گشته بود ، ار اشعه آفتاب معدلت ناب آنحضرت خلافت مآب مانل درون کرامت مشحون اسما فسیح و مانند خاطر فیض مظاهر اولیاء روس و وسیع گردد ـ

بیت — ای جهان‌بو روس، تو بمانید خدا
نعمتی می زن و آفاق منور می کن

شعر — قد شرف الله ارضا انت مالکها
وشرف الناس اذ سواک سلطانا[3]

و اگرچه بحسب ظاهر تسخیر اکناف بلاد و نور وصال جمال مراد منوط [4] بهطی و قطع تلال و وهاد است و سبب تحصیل مسعای نواد معلق بجهاد[5] جد و اجتهاد ، الحمدلله که این معنی را آن اسکندرثانی بطریق تحقیق حاویست و این حدیث را آن روسی دیده تیمورخان [6] علیه الرحمة والغفران ارآبا واجداد موصولة الاسناد بالاسناد راوی ، مصراع —

خود کدام آیت لطف است که درشان تو نیست

طایر روح پر و بال تضرع و آز درفضای مطار اجابت بازگشاده است و نرگس وار همگی تن چشم انتظار بر راه نهاده و بنفسه دیار [7] جملگی بدن گوش هوش [8] بر استماع اخبار داشته و جهار کردار سرنپای دست بدار حضرت آفریدگار فرار ساخته که بر موجب کلام وحی پیام [9] ان الارض یرثها عبادی الصالحون و فحوای عمرردای لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المومنون تملک تمام ممالک آفاق

---

1 The same in GY BUL ASB and HG but BH and AH give منول and منرل respectively 2 The same in GY BUL AH ASB and HG but BH omits ظلم 3 BUL gives سلطانی 4 The same in GY BUL AH ASB and HG but BH gives مربوط 5 The same in GY BUL AH, ASB and HG but BH gives معلق باشد جهاد 6 BH gives تیمور خان 7 BH gives آثار 8 BH omits گوش 9 ASB gives بیان

وان قمیصا خیط من نسج سعه
و عسرین حرفاً عن معالیه [1] قاصر

رب کما نورت اعصان اللسن و لسان الزمن بانوار ازهار حمده و سکره ، شرف رقاب الاقالیم نقلاید اطاعت نهیه و امره و زین صدور الدهور تمایم دوام نقائه ملکه و قدره تا ظهور نفح و بروز حسر و نسور نایده و مستدام داراد ـ نالنی و آله الامجاد و اصحابه الامحاد ـ سعر :—

و هدا دعاء قد احسب و انما
یرید نه داعیه اطهار احلاص

عالم حرئیات وکلیات و واقف حمیات نیات و طویات مطلع است ، وکمی نالله سهیدا که واللیل اذا عسعس والصبح اذا نفس بموجب نوید اجیب دعوه الداع اذا دعان و مقتصی حبر مرحمت ائر من نقرب الی دراعا تقرب الیه ناعا ندایع و صنایع دعا ، که در آئینهٔ اخلاص و حسوع آن صورت قنول و اجابت انطباع یابد ، بر قوادم جناح اولی اجنحهٔ مثنی وثلاث و رباع معروض و مرفوع میدارد ـ بیت :—

سوی سدره زمن مرع طاعتی نیرد
که رقعهٔ نبرد ار دعات در منقار [2]

وتلاوت مصاحف حمد و ثنا و قرأت صحایف مدح و اطرای [3] آن پادساه حیطهٔ رافت و داد و سهنساه حطهٔ خلافت و سداد را طغرای منسور نقای دات و یرلیغ نیاص و سواد سیب و سبات حیات حود می داند ـ و بجان و جنان ، در عیان و نهان حواهان که اناره سریر و افسر سلطانی و دایرهٔ چتر عدل گستر سلیمانی نعیمه از رر نیغس حور حاور [4] و نحسه [5] ار اطلس منقس [6] چرخ مدور ناشد ـ

بیت :— نهر چتر قدر تو ایرد راول کرده است
چرخ اطلس بخیه انجم عقل کل استاد کار

و نفس ناطقه را ، که مطلع [7] انوار ادراکات خفیه [8] است ، بر دروهٔ کاخ لامکان معرا ار هواجس وعواسی عالم امکان متصرع ومبتهل داشته، وانسان عین را ار ینبوع دموع

1 The same in *BUL, BH, AH* and *ASB* but *GY* and *HG* give معالیك
2 The same in *GY, BUL, AH, ASB* and *HG* but *BH* gives که ار دعات ندارد 3 The same in *GY, BH, AH, ASB* and *HG* but *BUL* gives صحیفه در منقار
4 The same in *GY* but *BUL, BH AH* and *ASB* omit حاور 5 *GY* and *HG* give نعیه 6. *GY* gives منتسم 7 The same in *GY, BH, AH, ASB* and *HG* but *BUL* gives مطالع 8 The same in *BH, AH* and *ASB* but *GY, BUL* and *HG* give حقه

بیت — چه سا گویمت ای سایهٔ الطاف خدای
یارب این سایه سی بر سر اسلام بپای

واهب بی علت و واهب بی منت این پادشاه یم همم ، دیم شیم ، جمشید تمکین ، فریدون آئین ، [1] خورشید نکوئی ، سلیمان نگین سایه سس حبر ایالت اقالیم سبعه فالطول والعرض ، آینه جمال کمال [2] انا جعلناک خلیفة فی الارض ، مشرق آفتاب امان خلق، مطلع انوار استحقاق فاحکم بین الناس بالحق ، محسود روان طغرل و سنجر ، مسجود روح کسری و قیصر ، قطعه —

ای مکحل دیده بخت به کحل لاینام
وی مخاطب بخطه مهرب عکم لا بدر
گرنه گسسی [3] گوهر ذات شریف واسطه
می گسست ایام سلک عقد نسل بوالبشر

پادشاه نوشروان داد ، اسکندراستعداد ، شهنشاه تیمور نژاد طیفور سداد

بیت — بر کشدد دست قدر این قرطهٔ کحلی رحرخ
گر اشارات ترا نماند ار جان انقیاد

جامع رفعت فلک و سرعت ملک مخاطب رلنحای دنیا خطاب هیب لک[4]

لمؤلفه — ای به پیس رخس عزمت دور عالم یم یک
لشکر منصور رایت راست عقل کل یرلـ
عرصهٔ ملکت فزون ار حیطه این اسب وکم
عالم قدرت برون ار سر وهم و سور سک

یا من نصع الفلک جبهه علی باب جنابه لنیل القدر و الجلال [5] و اذا بهلت جبهة بلصوق ترابه سمت بالهلال [6] ولا یستصی فضله که سایه من اکثار ریت الحال فی مصباح المعانی [7] علی مشکوة المقال - شعر —

---

1 *BUL* resumes here the broken thread 2 The same in *GY* *BH* *AH* *ASB* and *HG* but *BUL* gives آئته کال 3 The same in *GY* *BUL* *AH* *ASB* and *HG* but *BH* gives سودی 4 The same in *BUL* *BH* *AH* *ASB* and *HG* but *GY* omits the sentence جامع رفعت فلک ... هیب لک 5 The same in *GY* *AH* and *HG* but *BUL* *BH* and *ASB* omit القدر 6 The same in *BUL* *BH* *AH* and *ASB* but *GY* gives و اذا هلت والذا تهلت غرته بلصوق الخ *HG* gives عدته بلصوق ترابه سحب بالهلال 7 The same in *AH* but *BUL* *BH* *ASB* and *HG* give فی مصابیح المعانی

لازال قالیک بالمنشار مشورا
و صدروا الیک الزوار منشو را

بر ذمت اولاد آدم و همت افراد اهل عالم چون فرض عین و ادای دین بی ریب و مین
واجب و لازم است که بر مقتضی فحوای ـ شعر :—

افادتکم النعماء منی ثلثه
یدی و لسانی والضمیر المحجبا

گوش و بر و دوش و صدر عروس بیان منصهٔ لسان را بجواهر زواهر حمد بیحد و
نوادر عواطر سکر بیعد مزین و معطر دارند ، و اغصان ارکان ابدان از اثمار و
ازهار ستایش سپاس آرایش بطرزی مثمر و مزهر گردانند که نمودار کواکب ثواقب
بستان آسمان نماید و لکن جهان بانوار شمع سپاس بیقیاس جهان روشن سازند که از
اقتباس انعکاس آن بوادی و نوادی ناسوت و مناظر و محاضر ملکوت منور آید ـ

بیت :— سکر منعم واجب آمد در خرد
ورنه بکساید در خشم ابد
عقلت از نعمت بود ذکر انتباه [1]
صید نعمت کن به دام شکر شاه

که درین ظلام جور و عدوان زمان و عام عموم و احران جهان آفتاب جهانتاب
جهانبانی[2] از مشرق عنایت الهی طالع است که عرصهٔ دلهای بنی نوع انسان چون
مرآت خواطر فیض مظاهر عارفان روشن و تابان است و از تعرض زنگ هموم
مطلقاً در امان و خطور مامول بال اهل جهان و ظهور توفیق حصول آن توامان ـ

بیت :— آن لطف حق که عقل نه دید است و نی سنید
سکرانه واجب است که در روزگار ماست

و ظلال عدل بر مفارق خلایق شایع که بادی و حاضر از اصاغر و اکابر بمیامن محاسن
رافتش از عروض حرارت الم و آفت مصون و محروس اند ، و بنعمت فراغ بال و
رفاع حال مخصوص و مانوس ـ شعر :—

اشکر مانره فلسن ماثرا
ولکنهن قلاید الاعناق
فالتم انامله فلسن اناملا
و لکنهن مفاتح الارزاق

---

1 The same in *GY*, *BH*, *AH* and *HG* but *ASB* gives ذکر تباه 2 The same in *AH* but *BH* and *HG* give آفتاب جهانبانی , *ASB* gives آفتاب جهانتاب while *GY* gives آفتاب تابی

مخلصان مبذول دارند ، و وجود ذره مثال را از اشعه خورشید نظر بهایت مسئول رسانند فلا غرو من المسک ان یفوح وبن الکوکب ان یلوح - بیت —

ز لمعات تو تا می توان مشاهده کردن
که چون کند بعظام رمیم روح اعادت

شعر — انما تجار الدل نحو ملیککم
و ارواحنا الرجات تلک البضایع
تحکم بما تهواه فی فانی
تعبر بسلطان المحبة طایع

نوعی دیگر اران بانی مبانی کرم و مشید اساس مکارم شیم آنست که به رشحات کلک سحاب مسطر، احیا بحر، حرارت دل این علیل طلب و غلیل مفاوز تعب را زایل فرماید[1] ، و بدست قدرت و انامل همت پرده ارتیاب و حجله حجاب از بصر بصیرت این تراب اقدام طلاب مرتفع گرداند[2] - بیت —

زورم تو بر فرور و سم را تو نور بخش[3]
کاین کار تست کار مه و آفتاب نیست

همواره عرایس مرحمت و شفقت آن والا منقبت در حلل حروف مکاتب و حلی ترتیب تراکیب بر معتمدان صافی طویت جلوه‌گر باد و از قطرات غمام اقلام درر آبدار غلطان در اصداف آذان مخلصان معنی و مقرر، و بر دوش حورای مکرمت و صیغت آن ملک سرعت در دیده زند دیده مشتاقان جواهر الفاظ لطف و سلک اسالیب خطاب سرمه سرین و سور- بالشفیع المشفع یوم المحشر-

---

(۴)

کتب[4] الی السلطان الاعظم الاعدل الاکرم نوشیروان الزمان السلطان ابو سعید گورگان -

نامی اعاد رسم الملک مشهورا
و ضم بالعدل امرا کان مشهورا

---

1 The same in *BUL BH AH* and *ASB* but *GY* and *HG* give گردانند

2 The same in *BUL BH AH* and *ASB* but *GY* and *HG* give فرمائید

3 The same in *BUL BH AH* and *ASB* but *GY* and *HG* give روز کن

4 The earlier portion of this letter is missing in *BUL* and as no actual folios seem to be missing it can be inferred that the copyist forgot to copy it.

(۲) و کیف یمیص القول اسرار وحده
ولو ان فه س نلاع مصاقع[1]

بیت :— مرا که روی تو باید نگلستان چه کم
حو حط و حال تو حواهم بحرف و نقطه چه کار

و درسواد این بلاد کسی نیست که از اسعهٔ نور درون او نه دل تاریک انعکاس رسد و از پرتو حمال کمالس اقتباسی رود ـ لاجرم هایم و حایر در بیدای حسرت سایر است ـ سعر :—

فؤادی وا فؤادی وا فؤادی
فؤادی هایم ی کل وادی

و مرغ روح در فصای نوا بمحاحین دوق و سوق طایر ، و عندلیب جان ار قفص تعین تن‌نشیمن اصلی و آسیان اولی را طالب و داکر ـ بیت :—

ستهٔ دام بلا باد چو مرغ وحسی[2]
طایر سدره اگر در طلس طایر نیست

سعر :— وکم هم نصو ان یطیر مع الصبا
الی السام لولا حسه[3] نعقال

نما برین سرطلب بر آستان ادب و روی نیاز و استکانت به درگاه شاهان قرب و مکانت نهاده و درکوی مسألت و افتقار وکوچهٔ مذلت و احتقار افتاده ، ار آفتاب همت‌اهل کمال حواهان نظر است و از ضمیر اکسیر تاثیر واقفان گنج معرفت حویان اثر ـ

بیت :— آنانکه خاك را بنطر کیمیا کنند
آیا بود که گوسهٔ چشمی بما کنند

خصوصا اران جناب مکرمت مآب ، که مس وجود مخلصان از تاثیر نطر اکسیر نطرش با قرص مهر و ماه مماثل است ، و حمال حال طالبان زار مهجور از پرتو حاطر پر نورش بچهرهٔ حور مشاکل، بیت :—

رو بسوی که آورد دل بامید نیکوئی
چون دل و دین و دیده را قبلهٔ آرزو توئی

گر از علو شان و سمو مکان و غایت احسان و نهایت امتنان ملتمس و مامول اقل

1 *BH* gives the second *bayt* after the following Persian verse.
2 The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *ASB* gives وحشی مرغی
3 The same in *BUL*, *BH* *AH* and *ASB* but *GY* gives حبسها while *HG* reads وحره, although the gloss in between the lines indicates without any doubt وحسه , for the meaning given is و اگربه‌محبوس بودی

شدت للدین والدنیا بهاءها
الله اماك للدنیا و للدین

بیت — یارب پناه خلق جهانست نوکرده
اندر پناه خویش بدار این پناه را

عقل پیر[1]، که حلقهٔ دبیرستان ابداع و ابرار هست و خلعت وجودش به طراز «اول ما خلق الله العقل» مطرز، در ضبط کمیت ابعاد سوی و اوام و بسط بساط کیفیت نوی و سرام دست عجز و تار بکوش و ردای قصور و اعذار بر دوش دارد۔ زیرا که ساده‌ی بوادی بیان و مخاصر و بوادی سرح آن اوان وسیع تر و رفیع تر است که سدای اطوای قدم همم بلغاء[2] و فصحاء به سر حد ارجاء و انحای آن تواند رسید و تناسبات نظریه و مقدمات شعریه پیرامون بیان آن تواند پیوند۔ بیت —

زبان ناطقه در وصف شوق مالالست
چه جای کلک بریده زبان بیهده گوست

سعادت ادراک قربت اکسیر رتبت، که عنوان صحایف کل امانی و طغرای سامسر جمل مراد و کامرانی است، بصورتی، که مامول جانست، مبذول باد، بالنبی و آله الامجاد و صحبه الامجاد۔ شعر —

و ما عرفات الوصل الا جنابکم
فطوبی لمن فی حضرة القدس واقع[3]

بعد هذا بر ضمیر منیر، که مشکوة مصباح نور علی نور است و علم نار و آنسه انوار من جانب الطور، هویدا باد که آتش شوق درون در کانون دل سخت مشتعل است و چشم جان به سرمهٔ سواد تصانیف اکابر زمان مکتحل، اما انسان عین نور ذوق از مراود[4] اقلام و مداد کحل قام نوری، که مطلوب قلوبست، نمی یابد و از سمع اصطلاحات، که در صوامع الفاظ و مجامع عبارات موضوع است، روشنی، که موجب وصال جمال مقصود باشد، به دل نمی ماند۔ شعر —

(۱) قسر الهوی عن خطه القول خارج
و ما القیل للعشاق و القال نافع

---

1 The same in *GY BUL AH ASB* and *HG* but *BH* gives عقل دوربین
2 The same in *BH* but *BUL AH GY ASB* and *HG* omit سدای اطوای *GY* gives قدوم *ASB* اقدام in place of قدم 3 The same in *GY BUL BH ASB* and *HG* but *AH* has فطوبی لمن حضرت فی القدوس واقع
4 The same in *GY, BUL BH AH* and *HG* but *ASB* gives تراود

گر آفتاب دلش سایه بر فلك فگند
چو روی روز شود طرهٔ شب یلدا
کسی که جوهر نصحش چو لولو اندر گوش
کند، هر آئینه مقبل بود به هر دو سرا

الذی جل جناب ثنائه عن تلم شباة الاقلام و سمی سدة تبیان [1] بیان اطرائه عن تقبیل افواه الاوهام ، رب کما نورت اقالیم المعالم بمصباح زجاجة صدره ، نور سرایر الضمایر و بصایر الخواطر بانوار نیار مخدوما طول عمره تا روز قیام پاینده و مستدام داراد ـ مرید معتقد ، که حرارت و رطوبت عزیزی حیاتش از آب دموع و آتش ولوع [2] مستفاد است ، و جان نیاز نوازش از زلالهٔ مواد شربت دم و غذای غم معتاد ، فنون دعوات اخلاص آیات ، که گلستان چمن صفات آن مانند گلزار بوستان جان از تند باد خزان ریا [3] در امان باشد و کمال گلشن صفاتش سوز درون محفل [4] قدسیان و معطر مشام صدر نشینان مجالس کروبیان بود ، از سر سوز و نیاز و درد و گداز گاه در صحاف اطناب و ایجاز و گاه در ظروف حقیقت و مجاز بدست برید صبا ، که مروح قلوب سوختگان فیفای شوق و نواست ، ابلاغ و اهدا میدارد و استداد بقای آن خلاصهٔ اولاد آدم که در اصلاح مزاج احوال عالم اسرار دم عیسی و آثار قدم موسی دارد ، بجان و جنان خواهان است ـ شعر :—

احبی بک الله هذا الخلق کلهم
فانت روح و هذا الخلق جثمان [5]

قادر بر کمال ، جل عن الشبه والمثال ، صورت و مادهٔ قیاس حیات و ترتیب و اساس بقا و ثبات آن ذات ولایت [6] نیات را ، که نیران [7] قباب افلاك از حصاة ساحت حماس صبا و سنا اقتباس کنند و معتکفان معابد ملکوت از سدهٔ کرامت دیدنه‌اش سعادت نظر التماس نمایند ، از نقوض تفصیل و اجمال [8] مصون و از عروض اختلال و زوال [9] محفوظ و مامون داراد ـ شعر :—

1. The same in *GY* and *HG* but *BUL*, *BH*, *AH* and *ASB* omit تبیان
2. The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *ASB* omits و آتش
3. The same in *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG* but *BH* gives خزان زمان
4. The same in *BH* but *AH*, *ASB* and *HG* give کل while *GY* and *BUL* give کل and کمال respectively 5. The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *ASB* gives اجسام 6. The same in *GY*, *BUL*, *BH* and *ASB* but *AH* gives ذات شریف ولایت 7. The same in *GY* and *HG* but *BUL*, *BH*, *AH* and *ASB* read نیرات 8. The same in *GY*, *BH*, *AH* and *HG* but *BUL* and *ASB* give تفصیل و اجمالی 9. The same in *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG* but *BH* reads از عروض اختلال و زوال صور

دره حلاص بر ناح احلاص حواهد دید ـ بیت —

آفتابیست مول نظر اهل کمال
که به یک تابش او[1] سگ شود صاحب حال

زیادت برایں اطباب ارمام پیرامون حام مرام برگردن اوباد اقلام بید احت، و بیس اریں آس ولوع دل شعوف در کانون الفاظ و حروف مسعمل نه ساحت ـ همواره در محراب شریعت بر سجاده طریعت بوجه کعبه حقیقت مسعول باد و مول ماموول مخلصاس موجب ازدیاد عروج و وصول ـ بالرسول و اولاد السول ـ

(۳)

کتب [2] الی المولی السیح الامام العارف بالله نورالملة و السریعه و التقوی الحواجه عبید الله ابدالله ظلال ارساده ـ

لس لم تقر عینای منک بنظرة
ولم اقص من لقائک ما کنت آمل
فعالم ما تحی السرایر عالم[3]
بانک فی عینی و قلبی نازل

طاق مقرنس دل ، که مخیمگاه دارالخلافه آب وگل است ، جلوس سلطان خیال آن لمض رسان سکان کون ومکان رسک رواق نه طاق آسمانست ، و نقد سر سک ، که در بوته حدقه دیده مسبوکست ، و بسکه شوق و نثار آن پادشاه اقلیم زور مسکوک ، در حدود حدود روان ـ بیت —

مجان خواجه و عهد قدیم و مهر درست
که مونس دم صبحم دعای دولت تست
سرسک من که زطوفان نوح دست ببرد
زلوح سینه نیارست نقش مهر تو شست

ریاض ازل و وهاب لم یزل برکات آن ذات فلک سمات ، ملک صفات ، قطب آسمان ولایت ، خورشید طریق هدایت ، گنجور کنوز هدایت و نهایت ، سلطان جهان معرفت ، آینهٔ تجلیات ذات در احمل صفت ، طاوس ریاض رضا [4] قاموس لآلی عزت و ولا ـ بیت —

---

1 The same in GY BUL BH AH and HG but ASB gives او
2 This letter happens to be the first in BH 3 The same in GY BUL, AH ASB and HG but BH gives شاهد 4 GY omits رضا

علی العالمین،، ازمسع فیص یزدان بمداق جان رساند، و فایدۀ تعبیر[1] و تحمل حصرت حاتم رسل صل الله علیه و سلم اهانت بیگانه وحویش ار مضرو قریس آن بود که مفارق سالکان طریق متابعت و شارعان مشارع اطاعت حویش را بعمامۀ کرامت علامت ،، کنتم حیر امه ،، مشرف گرداند، و ایشان را ار حضیض عقلت بر اوج علو مرتبت [2] رساند، و ار فروع این فصول و فروع این اصول واضح و روشن است که حصول عایت جزیلۀ دخول سراچۀ تعین، و فایدۀ جلیلۀ ورود ضیافت حانۀ تکون[3] موقوف نظر اکسیر تاثیر کاملان خورشید ضمیر است که ظلام طبیعت سریت، به انوار لمعات تربیت، مستانس ،، نور من جانب الطور،، گرداند، و رهمونی هایمان وادی هجر و بین بر دست همت خویش فرض عین دانند ـ عربیه :—

هم الناس فالزم ان عرفت جنابهم

فعهم لضر العالمین منافع

بنا برین مقدمات مرقوم اگر بباع [4] و بقاع این مرزوبوم را بقدوم فیض موسوم سور سازند و دماغ جان و راغ جان اهل این مکانرا به نسیم ملاقات سعادت مضاهات معطر گردانند، از مکارم عرفان و لوازم احسان آن مطلع مهر ایقان عجیب و غریب نخواهد بود ـ عربیه :—

تعلوا الغصون اذا عد من ثمارها

و المثمرات دنون للمتناول

بیت :— گربه ارواح رساند نفسی بوی بوباد
عقل وجان گوهرهستی به نثار افشانند

و بی‌شبه یعقوب قلوب اهل کروب به نتائج نوافح [5] بوی یوسف وصال از غاوۀ تاسف و عشاوۀ تلهف خلاص خواهد یافت ـ بیت :—

بازگرد[6] ره مردی نکی سرمۀ چشم
ار پس پردۀ غیب نماید جمال

وذوالنون دل‌طلاب، که در ظلام ،،فالتقمه الحوت،، بصفت ،،لایحیی ولایموت،، موصوف و مسجون است، ار انوار آفتاب فیض‌قرین ،، و نجیناه من الغم و کذالك ننجی المومنین ،،

---

1. The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *ASB* gives تعمر
2. The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *ASB* gives مراتب
3. The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *ASB* gives تکوین
4. The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *ASB* and *HG* but *AH* gives ارباع
5. The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *ASB* gives فوایح
6. The same in *BUL*, *AH* and *ASB* but *BH*, *GY* and *HG* give گردی

نهاية آمالی لقاءك مرة
فيالت شعری هل ساعدنی الدهر

بیت — مراد ما ز تماشای باغ عالم چیست
بدست مردم چشم از رخ تو گل چیدن

اللهم احب دعائی ولا تخیب رجائی انک علی ذالک قدیر و بالاجابة جدیر۔ برجا طرغیب ساطر، که حلعت الفاظ فاخره بر قامت افکار افکار قمص مطاهرس مطرز بطراز" ان من البیان لسحرا" است، و بر رای بواطن آرای،[1] که مجلای جمال حال و آسهٔ مقال "آنست من جانب الطور نارا" هویداست که فائده تعلق مطرات ارواح بمکامن اصداف اشباح آنست که در قعر بحر وجود بوسیله جمیله و ذریعهٔ منیعه محض فیض وجود گوهری منور باحسن صور مصور گردد، و بدست استادان بازار عرفان و ادب به احمل طریق و اکمل نسق محلی و مثقب آمده، قرطه گوش پادشاه ممالك غیب و شهود آید، تا منزل معهود و منهل موعود حویش ورود یافته باشد۔

رباعی — چون قطره جان در صدف تن پیوست
در بحر وجود گوهری صورت بست
گوهر چو تمام شد صدف را نه شکست
بر طرف کله گوشه سلطان نه نشست

و مانند صباحت مهر رخشان و ملاحت چهره ماه رخان معلوم هست که[2] غایت غربت و اخوان حضرت یوسف کنعان در چاه مذلت و هوان و نهایت ابتلای غدر و مکر اخوان گرگ سان آن بود که بشارت مسرت اشارت فتمنی که" وقال الملك ائتونی به استخلصه لنفسی" در مجمع جهان بسمع جان سیده باران قمصان عفو و اغماض " لا تثریب علیکم الیوم " برسماری ذنوب قوم متقاطر دارد وجسد حسد مواد انسان را از غبار حوادث تشریف پاك گرداند۔

در نامه سعادت خود دردمند عشق
بی داغ بیخی رقم دولتی نیافت

وغایت منقبت حضرت کلیم از احمال آلام و اصطبار ساتی اغنام آن بود که بتشریف گرامی " انی اصطفیتك علی الناس برسالاتی وبکلامی " فائز گشته، تابعان دین و مطیعان احکام متین خود را سربت ماه معین " انعمت علیکم و انی فضلتکم

1 The same in GY and HG but BUL BH AH and ASB omit بر رای بواطن آرای

2 The same in BH but GY BUL AH ASB and HG omit the passage which begins with غایت غربت اخوان حضرت یوسف and ends with بی داغ بیخی رقم دولتی نیافت

آمده قبل از طلوع[1] سفق الاعذار من افق الاعمار، کاین چمن حیات بانوار ازهار ملاقات فیض مساوات آن آفتاب فلک عرفان، گنجور کنوز رموز حقیقت انسان، صراف ابریز کان طریقت، غواص درر بحرین شریعت و حقیقت، شهسوار معارک و مصف "من عرف نفسه فقد عرف" مطمح انظار و مظهر اسرار کرامت و شرف "فخلقت الخلق لاعرف" الذی ما انعقد مثله در فی صدف البحر الوجود، و ما استخرج شبهه جوهر من معدن الاعیان الثابته فی اطباق عالم الشهود، و ما رصع بیجان الافلاک الانس سقطات لطایف فوایده وما الفلک الدوار الاسحابه من بحار بحار عوائده، فلا زالت القلوب مستنیره من نثره نثره[2] و من شعری شعره، و مجامع المظاهر و صوامع الخواطر مستضیئه من مصباح قلبه، الذی فی محراب صدره ملاذنا، در نظر مراد و نصر فواد سور و سرهر نماید ـ معتقد بجان مستمند، که جمال کمال شوق و ولوعش بطلای چهرهٔ زرد و لآلی دموع محلی است، و از معایب تکلف و مثالب تصلف چون چهرهٔ ماه و خورشید مبرا و معرا، لیلا و نهارا و سرا و جهارا ضروب تحیت وسلام، که ازعرهٔ جبههٔ صبح فاسق انوار صفای صبابت و ادام مماثل سعاع خورشید و مسالک التماع کوکب نوید حصول اسد لامع و طالع است، بدست خضوع و ضراع[3] بر قوادم مرغان اولی اجنحهٔ مثنی و ثلاث و رباع بسته اتحاف و اهدی مینماید عربیه :—

اهدی سلامی علی من لست احمیه
وان ذکرت سواه کنت اعنیه

فیا رسولی تضرع فی السوال له
عساك تعطفه نحوی و تثنیه

قوای محرکه، که خدام زاویهٔ بن اند، ساحت صفهٔ آنرا ازخاك[4] و خاشاك ما و من پرداخته اند، و نفس ناطقه، که سیح بقعهٔ بدن است، بر مناظر حواس مدرکه جسم انتظار جار ساخته که جمال وصال صوری آن مجلای صور عالم حضوری بی حجاب و حجاب[5] لعل و عسی و قبل از غروب آفتاب روز عمر بمعرب فنا در آئینهٔ حیات دیده آید، تا عنادل دل و جان بر شاخسار لسان شکر حضرت منان به هزار دستان سرایند ـ عربیه :—

---

1 The same in *BH* but *ASB*, *HG* and *GY* read وقبل طلوع, while *AH* and *BUL* give پیش از 2 The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *ASB* gives سر نثر من شعری شعره مستنیرهٔ من 3 The same in *AH* but *GY*, *BUL*, *ASB* and *HG* give زاع while *BH* gives یراع 4 The same in *GY*, *BH*, *BUL*, *ASB* and *HG* but *AH* gives خار 5 The same in *GY*, *BUL*, *BH* and *ASB* but *AH* gives و بی مجال حجال while *HG* reads بی حجال حجاب

اگر آفتاب التفات بر ذرات وجود طالبان این دیار تابان دارند ، و غماهب این بلاد را بانوار شرف قدوم محمود روشنان مشارق و مغارب گردانند ،

فلاغرو من المسک ان تفوح و من الکوکب ان تلوح ـ بیت —

ای همای به تو روشن تو سایه خدای
نفسی می زن و آفاق منور می کن

چون محقق است که تحصیر دل قابلان طالب بر ذمه قابلان [1] کامل واجب است ، زیاده بر این مصدع اوقات با برکات و مضیع ساعات قفس نفحات نشده همواره مداق اوقات آن ولایت آیات از شرب شهود محظوظ باد و وجوه التماسات معتقدان اخلاص شعار بنظر قبول و رضا ملحوظ ـ بالنبی و آله الامجاد ـ

---

(۲)

کتب الی المولی الامام العارف المحقق مولنا عبدالرحمن جامی
ادام الله تعالی بقائه

فی کل عضو فی کل صبابة
الیه و شوق جاذب لزمامی
اصلی فاسدد و حین اتلو بذکره
و اطرب فی المحراب و هو امامی

طائران بیان شوق و غرام از قید دام خطوط و حبس تقفص کلام و دانه نقاط و تعلق شاخسار اقلام منعطف و منصرف اند ـ بیت —

کبوترخانهٔ روحانیان را
نقاط و حرف کی دام است و ارزن

و عبور [2] شاریان شوق و التیاع بفضای ابادی سراع و دعام و شراع قرطاس و یراع و هبوب [3] نسائم طیبهٔ انفاس و دلالت معلم هوب ابداع و اختراع بصنعت اسماع منصف ، بنابرین دست تحریر از دامن تقریر شوق قصر کوتاه داشته و نهال امید وصال بر سرچشمهٔ سرشک ، که مسمی بالست ، کاشته ، و ازحضرت وهاب بی منت و منان بی منت بلسان عجز و آز و زبان رمز و راز خواهانست که نقد تضرع و ابتهال ، که در بوتهٔ بال مسبک است ، ولآلی ملالی دعا ، که در رشته جان مسلک و به یواقیت موافقت مثقال احباب مسبک ، حلی و وشاح نو عروس قبول

---

1 *GY* has نعمان 2 *BH* resumes the text here 3 The same in *BH* but *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG* omit هبوب

غارب می گردد ، ولموع بارقهٔ شوق و حسوع از نقاطر دیم دموع حایب می‌شود ـ

عربیه :— حدیث الهوی سر و ی السر لم یز ل

و ما القیل للعشاق والقال با مع

فدع عنک دعوی القول فی‌المکتة الهوی

فراحله الالفا ظ ی السر طا لع

و انوار یقین حاصل است و ظلام شکوک و اوهام رایل که سلوک طریق مساهدهٔ تحقیق و طلوع سهر سهر توفیق موقوف شرف‌خدمت و صحبت‌آن[1] صاحب رتبت‌است که سایه نسین چتر قربت و صاحب‌لوای مصاف عساکر محبت باشد ـ عربیه :—

هم الدخر للملهوف والکنر للرجاء

و منهم ینال الصب ما هو طامع

هم القصد و المطلوب والسئول و المنی

و اسمهم للصب ی الحب سافع

و دریں زمان از تمام قطان بقاع واصقاع جهان ذات کامل صفات این حورسید سات بانوار این نعوت محلی و موسح است و جمن رس از نسیم معارف عوارف آن خلاصهٔ اکوان مروح ـ عربیه :—

لکل زمان واحد یقتدی به

و هدا زمان انت لاشک[2] واحد

بیت :— گر نگویم وگر نه داند [3] عقل

کیں طراز قبای رست کیست

بیت القصیدهٔ کتاب و حاصل الجریده خطاب آنکه بسی از مستعیضان قابل عارف و مستعدان فیضان مواد معارف دریں ملك مجتمع اند و از افق حال و فلق بال ایشان کواکب ادب و مهر طلب ملتمع و به لسان قال و زبان حال ذاکر این مقال اند که ـ عربیه :—

الا قل لسکان وادی [4] الحبب

هنیئا لکم فی الجنان الخلود

افیضوا علینا من الماء فیضا

فنحن عطاش و انتم ورود

---

1 *BH* suddenly breaks off here as a number of folios are missing from it
2 The same in *GY*, *AH*, *BUL* and *HG* but *ASB* gives ذالك 3 The same in *BUL*, *AH*, *ASB* but *GY* and *HG* give گوید although the latter gives داند as a variant 4. The same in *GY*, *BUL*, *ASB* and *HG* but *AH* gives دار

فلولا رفری[1] أغرمی ادمعی
و لولا دموعی أحرمی رفری

وگلس حیات را نماء امید ملاقات نفس نحلی مصاهات محصر می دارد ، و نور نوید سعادت قدوم آن سهار هوای قرب موم را بهوب وبوق [2] رجا حاصل می‌داند ـ

لمولفه — در امید وصل را دور حیات من صدف
ناوک سست سوق‌رادل‌سده طاق[1]و جان هدف

نس واتق است و رجا صادق که بر مقتضای معرای سوق فرای این بیت که

بیت — دل کششی نمی کند هیچ به سوی او مرا
تا کسسی نمی شود سوی دلم رسوی او

سواد دیده سکان این بلاد و دیار ار آثار قدوم نفس یار آن مصباح مسکوة " ولولم نمسسه نار " بانوار عرفان سور آید و جمال‌آن مجلای صور تحقیق در آیینه توفیق به نظر این بی ادب و بصر بصیرت این سوخته هاویه طلب جلوه‌گر نماید ـ عربیه —

أبلی الهی مارجوت محیهم
و بدل خطای بهم حسانی

این صحیفهٔ شوق مضمون عامه مژگان جیون و مداد سویدای دل محزون در اوایل سهر سعبان، که درجهه اسهب بهاد و ادهم شب نار بهره دری معبان سهری موسوم‌ست ، مسطور و مرقوم گشت مبنی بر آنکه سرائط و علل حضور باسرها مجتمع است و حجب کرب ار پیش بصر بصیرت بالکلیه مرتفع ـ الحمدلله علی‌آلائه و السکر علی مزید نعمائه ـ اما بر خاطر نفس مظاهر ، که مصقل آیینه بواطن ار زنگ عیب و جام جهان نمای صور اسرار سهادت و غیب است ، مخفی نیست که التهاب درون طلاب باسکاب سحاب خطاب و جواب انطفا نمی پذیرد و صنوف امراض فاسده و الوف اعراض کاسده ، که ار لوازم نصاب کربست ، بوسایل مطالعه رسایل و مسایل انبعا نمی یابد ـ سعر —

فکل حدیث ساع فی الس الوری
عن العین فی التحقیق للعین رادع
فسر الهوی عن ماثلیه محجب
و کسف و ساع الحدیث توابع

بلکه ارکرب مطالعهٔ کسب اصطلاحات ، کواکب ذوق طالب در مغارب حصول

1 *AH* gives دری 2 The same in *BUL BH AH ASB* and *HG* but *GY* gives و نور

مداد خامهٔ آن ماء الحیوه قبول جاری باشد و از التماع شعاع بیاض نامه اش فروع دروغ و سمعه وریا در پس حجلهٔ حجلب ستواری ، ابلاغ میدارد و یرلیغ تبلیغ آنرا طعرای مناشیر اوراد و مجلی تباشیر صبح نجح مراد میداند [1] ـ شعر :—

ای هدهد صبا به سبا میفرستمت
بنگر که از کجا بکجا میفرستمت
تا لشکر غمت نکند ملك دل خراب
جان عزیز خود به نوا میفرستمت [2]

عربیه :— وقلبی مذ القاه حسبک عنده
تحیاته منکم الیکم سارع

مدان عمر سیار تنگ است و مرکب امل سخت لنگ و دست مقدرت از تماسک دامن مقصود سل و پای رجا از تمشی مسالك تدارك منی [3] در وحل ـ بیت :—

ترسم که روز وصل تو نادیده ناگهان
سر بر زند ز مشرق عمرم شب اجل

عربیه :— ایا کعبة الآمال وحبیک حجتی
و عمره سکی انی فیک والع
بمردلفات فی طریق غرامکم
عوایق من دون اللقاء قواطع [4]

و شعلهٔ آتش لوعت و غرام ، وانصباب سحاب دموع و انسجام ، محرق مدرکات حواس درونست ، و مغرق مردمک دیده در بحر عیون ـ عربیه :—

حالی و حزنی و عشقی کیف احکیه
و انت فی وسط قلبی ساکن فیه
مولای حد بندی مادام فی رمق
وامنن [5] علی حسدی ان شئت تحییه

اما نایرهٔ حرقت درون را به سجم دموع تسکینی می دهد ، و سیلان سرشک را به دست رجای التقای آن حورسند لقا سدی می بندد ـ عربیه :—

1 The same in *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG* but *BH* gives می پدارد
2 The same in *GY* and *HG* but these two lines are omitted altogether in *BUL*, *AH* and *ASB* while *BH* gives only the first two hemistiches 3 The same in *GY*, *AH*, *BUL*, *ASB* and *HG* but *BH* omits می 4. *AH* gives من دون اللقاوقواطع 5 The same in *BUL*, *BH* and *AH* but *GY* and *ASB* read و احسن while *HG* gives و احس

نسخت ساحت سینه عاروب "لا" ارغبار تعلق اغبار برداخته وحمر سواد برسر بر حیات سایهان پادساه حال آن صاحب کمال ساحته ، بیت —

عجب روان و باج دل بی حم عسق هیچ نیست
بی حط داغ عاسقی باد سواد تن تلف

و تخم امید وصال در مزارع بال بلست حسوع کاسته و ار نسوع غرام و ولوع بماه دموع ربان و ساداب داسته ، و بوسیله این بضاعت و دریعه این صراعت ار حضرت سلطان بارگاه ارل و حاص ریاض بوستان امل مسئول و مامول است که عمریست بی تعلل و تسویف و تمهل و توقف اسعهٔ لمعات بارقه وصال آن قطب فلك کمال و مرکز دایر مطاهر[1] جمال ، خورشید آسمان دقایق تحقیق ، جمشید جهان جهات تدقیق ، هادی ضلیلان اودیه طلب ، ساقی غلیلان بادیه عسق رب ، سردفتر صوفیان صومعه حالک ، نور عس حاوران قبه افلاك ، نقاد حقایق رموز و اسرار ، کشاف عوامض دقایق عبارات[2] الذی لم تخلص یعقوب القلوب عن غیاهب الاحزان والکروب الا بروایح یوسف وصاله ، ولا تستسقی ایوب الفواد من بلیه الانکار الا بسربة ماء الحیوة من وجنة جماله، اللهم کما وفقنه بسعادة الجمع بین العلم والعمل ، وایدته فی ازاله غاوة الرین عن بصیرة سکان بقاع الکیف والاین ، ارفع عساوه قلوبنا بنور لعانه من البین بحدوما صدرا ، وفی السماء الارساد بدرا ، ار افق سوص[3] قدسی مسطور نظر حسی گردد ، مخلص معتقد ، که سبب ارتباط عاسق روان بمعسوق بدن و وبد عطام وطناب اعصاب[4] پیرامون خیمه دل و سراپرده سر[5] امید وصال آن صدر محافل قرب وانس و نوید قدوم[6] آن سهسوار فضای قدس است ـ عربیه —

فلولا رجاء الوصل ما عست ساعه
ولولا خیال الطیف ما ابهجع

بیت — گر امید وعده فردای وصلت نیستی
آه سیگرم بر اندودی در مشرق هجر

من الفلق[7] الی العسق دعوات اجابت آیات و سلمات مجابت بیاب ، که[8] ار سواد

1 The same in *BUL BH AH* and *ASB* but *GY* and *HG* give مظهر
2 The same in *BH* but *GY BUL AH ASB* and *HG* give تاویلات
3 The same in *BH* and *HG* but *BUL AH* and *ASB* give ار ذاتی لیس while *GY* merely gives ر ذلیوش 4 The same in *BH* but *GY BUL AH HG* and *ASB* give وتد اطناب اعصاب 5 The same in *BH* but *GY BUL AH ASB* and *HG* give قدس 6 The same in *GY BUL AH* and *ASB* but *BH* gives قدم 7 The same in *BUL BH AH ASB* and *HG* but *GY* gives من الفلوں 8 The same in *GY BUL AH ASB* and *HG* but *BH* adds
ز خط خط متفاوت و خلوصیت سویدای دل اهل نیاز هویدا باشد و

بیت :— در ذوق [1] عقل هر سخنی کا ن بود بلیغ
چون زندگی خوش است اگرچه مطولست

تا جاعت مترسلان کیاست بضاعت را سبب ازدیاد مواد براعت گردد و موجب بصارت و مهارت در سلوك طرق صناعت - و چون سواد خطاب بر بیاض این کتاب مانند زلف مه رخان به سمت نثر منسوب بود ، کواکب مکاتیب در سمای تالیف بطرز ثواقب منثور مکتوب گشت با نقاب تکلف تقدیم و تاخیر مکاتیب ، که از ملاحظهٔ مرتبهٔ مکتوب الیه ناشی است ، از چهرهٔ مخدرهٔ کتاب مسلوب باشد ، و صورت جمع مکاتیب مطابق وضع [2] نثر اسالیب گردد - رجا واثق است که بوسیلهٔ جمیلهٔ عنایت حی جلیل میدان امتداد و اتساع عمر عریض و طویل آید ، تا بعضی از فواید قواعد انشاء ، که آنرا زبان قلم بلغا افشا نکرده است ، مقدمهٔ این رساله سازد تا سالکان بوادی طلب و جویندگان نقود علم و ادب را شروع مسالك ابداع و اختراع ، که فی الحقیقة از مراقی اقدام اکثر طاعتست ، بر سبیل حس بصیرت با شد ، و در معرفت انضمام لفظ فحل و ابداع معنی بکر مستوفی دیوان درك و فکر و سر دفتر جریدهٔ اهل نظم و نثر گرداند - و در احتیاط مسالك ارتباط درج اقتباس پای فکر و خیال شان ملاقی خار عجز و یاس نه شود ، و به تنظیم لآلی القاب و مناقب در سلك رعایت ادانی [3] و اواسط و اعالی مراتب سالار قوافل فصحای کلام ، و دلیل ره روان کعبهٔ مقتضی مقام آید - ا لله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق - [4] اللهم ارنی صورة المامول فی مرآه الحصول ونظم فرایدالمسئول فی سلك الاجابة والقبول بالرسول و اولادالبتول -

---

(۱)

کتب [5] الی الشیخ الامام العالم العارف المحقق صدرالدین رواسی قدس الله روحه

فواد به نور المحبة ساطع
ولیس لنجم العقل فیه مطالع
فلا النار الا فی فوادی محلها
ولا السحب الا بالجفون تدامع

---

1 The same in *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG* but *BH* gives کوش

2 The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *ASB* gives نظم و نثر

3 The same in *GY*, *AH* and *HG* but *BH*, *BUL* and *ASB* omit ادانی و

4 *ASB* has العقیق 5 The superscriptions of the letters contained in this work vary from manuscript to manuscript, although they usually name the addressee. This letter is II in *BH*, the first being the III in this edition

نسخت ساحت سه عاروت'' لا '' ارغار نعلق اعار پرداحه وحمر قواد برسرىر
سایان پادساه حال آن صاحب کال ساحه ؛ بیت —

عب روان و باح دل ی حمعسق هیح سست
ی حط داغ عاسی یاد سواد س ىلف

و تحم امىد وصال در مرارع بال بقصد حشوع کاسه و ار سوع عرام و
نماه دموع ریان و شاداب داسه ، و بوسله اىں بصاعت و درىعه اىں صراى
حصرت سلطان بارگاه ارل و قناص رىاص بوستان امل مسئول و مامول اسـ
عمرىب ىی تعلل و تسویف و تمهل و توقف اسعه لمعات بارقه وصال آن قطـ
کال و مرکز داىر مظاهر [1] حال ، حورسىد آسمان دقائق تحقىق ، حمشىد
حهاب بدقىق ، هادی صللان اودیه طلب ، ساقی غللان بادىه عسق
سردفتر صومان صومعه خاك ، نور حسن محاوران قبه افلاك ، نقاد معانى و
اسارات ، کساف غوامض دقائق عبارات [2] الذی لم یحلص تعوب القلوب عن
الاحران والکروب الا بروایح نوسف وصاله ، ولاىسسفی انوب الفواد من
الانکار الا بسرىة ماءالحىوة من وحنة حماله، اللهم کما وفقه لسعادة الحمع بىن
والعىں ، واىدىه ی ارالة غاوة الرىں عن بصىره مکان قاع الکیف والاىں
غساوة قلوبنا سور لقائه من السى محدوما صدرا ، وفی السماء الارساد بدرا ، ا
قوص [3] قلسی سطور نظر حسی گردد ، مخلص معتقد ، که سبب ارتباط عاسق
تمسوی بدں و بند عظام وطناب اعصاب [4] پیرامون حیمه دل و سراپرده سر [5] امىد
آن صدر محافل قرب وانس و نوید قدوم [6] آن سهسوار فصای قدس است ـ عربیه

فلولا رجاء الوصل ما عشت ساعة
ولولا حىال الطیف ما ابهجع

بیت — گر امىد وعده فردای وصلت نیسی
آه سکرم بر اندودی درسرں بقىر

من العلق [7] الی العسق دعوات احابت آیات و سلمات محامت بیىات ، که [8] ار

The same in *BUL* *BH* *AH* and *ASB* but *GY* and *HG* give مطهر
[2] The same in *BH* but *GY* *BUL* *AH* *ASB* and *HG* give ناویلات
[3] The same in *BH* and *HG* but *BUL* *AH* and *ASB* give ازالق قیص while ... merely gives رذقیرص 4 The same in *BH* but *GY* *BUL* *AH* *HG* *ASB* give وتد اطناب اعصاب 5 The same in *BH* but *GY* *BUL* *AH* and *HG* give سر 6 The same in *GY* *BUL* *AH* and *ASB* but ... gives قدم 7 The same in *BUL* *BH* *AH* *ASB* and *HG* but *GY* gives ... 8 The same in *GY* *BUL* *AH* *ASB* and *HG* but *BH* adds
از نقط خط صفاوت و حلومیت سویدای ... اهل نیاز هویدا باشد و

بیت :— در دوق [1] عقل هر سخنی کا ن بود بلیغ
چون زند کی خوش است اگرچه مطول است

تا جاعب مترسلان کیاست بضاعت را سبب ازدیاد مواد دراعب گردد و موجب بصارت و مهارت در سلوك طرق صناعت ـ و چون سواد خطاب بر بیاض این کتاب مانندزلف مه‌رخان به سمت سر منسوب بود . کواکب مکاتیب در سمای تالیف بطرز ثواقب منشور مکتوب گشت تا نقاب تکلف تقدیم و تاخیرمکاتیب ، که از ملاحظهٔ مرتبهٔ مکتوب الیه ناشی است ، از چهرهٔ مخدرهٔ کتاب مسلوب باشد ، و صورت جمع مکاتیب مطابق وضع [2] نثر اسالیب گردد ـ رجا واثق است که بوسیلهٔ جمیلهٔ عنایت حی جلیل میدان امتداد و اتساع عمر عریض و طویل آید ، تا بعضی از فواید قواعد انشاء ، که آنرا زبان قلم بلغا افشاکرده است ، مقدمهٔ این رساله سازد تا سالکان بوادی طلب و جویندگان نقود علم و ادب را شروع مسالك ابداع و اختراع ، که فی الحقیقة از مراقی اقدام اکثر طباعست ، بر سبیل حس بصیرت باشد ، و در معرفت انضمام لفظ وحل و ابداع معنی بکر مستوفی دیوان درك و فکر و سر دفتر جریدهٔ اهل نظم و نثر گرداند ـ و در احتیاط مسالك ارتباط درج اقتباس پای فکر و خیال شان ملاقی خارعجز و یاس نه شود ، و به تنظیم لآلی القاب و مناقب درساك رعایت ادانی [3] و اواسط و اعالی مراتب سالار قوافل فصحای کلام ، و دلیل ره روان کعبهٔ مقتضی مقام آید ـ ا لله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق ـ [4] اللهم ارنی صورة الماٴمول فی مرآه الحصول ونظم فرایدالمسئول فی سلك الاجابة والقبول بالرسول و اولادالبتول ـ

---

(۱)

کتب [5] الی الشیخ الامام العالم العارف المحقق صدرالدین رواسی قدس الله روحه

فواد به نور المحبة ساطع
ولیس لنجم العقل فیه مطالع
فلا النار الا فی فوادی محلها
ولا السحب الا بالجفون تدامع

---

1 The same in *GY*, *BUL*, *AH*, *ASB* and *HG* but *BH* gives گوش
2 The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *ASB* gives نظم و نثر
3 The same in *GY*, *AH* and *HG* but *BH*, *BUL* and *ASB* omit ادانی و
4 *ASB* has المقیق 5 The superscriptions of the letters contained in this work vary from manuscript to manuscript, although they usually name the addressee. This letter is II in *BH*, the first being the III in this editiou

طرس ایں فعر، که ساح تیار عار فنض الهی است و سیاح دنار کرم ناساهی ـ

لمؤلفه — حون حماص حاطرم هست ار سحاب فنض پر
ار رلال طبع هر کس حاحت قواره سست
حوهر عن الهر فکر مرا در درح دهر
حر رکان حاطرم ارطبع کس رباره سست

و ار سعمران حار سوی نارارکن فکان و حوهرنان دکان کوی کون و مکان ماسول و مسول است که عسب وسع و امکان تقاب حهره محدره عفو و اعماص گسترده حهره محدره فکرت ایں ناتوان را [1] ناحں انگشت اعراض محروح سارند [2] و نطر تامل و تفکر و بصر رصا و تدبر بر وحوه توجیه آن اندارند ـ بیت —

گرین طریق سابد کمال شان نقصان
ولی نعں شرف رورگار من باسد

و پیس ارباب بصیرت و صدر نسسان محالس حسں سرت معں و مسق اسب که عں عدل و انصاف ناطر اصاف محاسں اوصاف است و حسم عسب حویان عدرای فصاحت مظهر آنار ساحت و ساحت اسب و ناں حسں صناعت ـ عربیه —

فعں الرصا عں کل عیب کلیله
ولکں عیں السحط تبدی المساویا

بالفارسیه — حسم حسود دوکه برکنده باد
عسب نماند هنرس در نطر
ور هنری داری و هفاد عیب
دوست نه بیند عر آن یک هنر

و اگر در آئینه حاطر وقاد و صمیر نقاد سان صورت حطا و سهو بهاید ، بانامل حسں سامل ، که معصی عمواست ، موسوم بسمت عفو گردانند که " لکل حواد کبوه ولکل صارم نبوة ولکل عالم هعوه " ـ و در نعصی ار مکاتیب ایں کتاب ، که قبل اریں در وقت کتابت [3] لناس [4] حطاب و حواسی موصوف بصفت اطالب و اسهاب نبود ، در حین تالیف حامه عارسی مرین به بساط بسط و تمهید [5] باطناب اطناب ساحت ـ

---

1 *ASB* has تواد 2 The same in *GY* and *HG* but *BUL* *BH* *AH* and *ASB* omit " وحمر عدد " 3 The same in *BUL* *BH* *AH* *ASB* and *HG* but *GY* omits که قبل اریں در وقت کتاب

4 *GY* reads کتاب instead of لناس 5 The same in *GY* *BUL* *AH* and *HG* but *BH* adds ممدود after مہید while *ASB* gives مد only

در سبیل تالیف نسب اوراق دفاتر گردد ـ لمؤلفه :ـ

من درصف فرسان فصاحت چه کم
تا تیغ زبان کشیدن آید هوسم

تا جمعی از دوستان، که هر یک از ایشان صدر محافل افاضل بودند و مهر سپهر علوم و فضایل ، بوجوب جمع و تالیف آن اجتماع نمودند و نجوم الزام و ابرام از ابی اجتهاد و اهتمام دایمه الشعاع فرمودند ، بنابرین مکتوبی چند که مسودهٔ آن از عروض حوادث مجددهٔ زمان محفوظ مانده بود ومظنهٔ آن می شد که بعین رضای اهل دانش ملحوظ گردد ، درسلك تالیف انتظام داده وآنرا کتاب ریاض الانشاء نام نهاده ، اگرچه در مقابلهٔ کلام بلغای معالی مراتب تقابل سیف قاضب و مخراق لاعب است ، اما ابکارمعانی جمیله اش د رحلی و حلل عبارات جزیله ازنتایج خاطرایں نقیر است ، ولآلی تراکیب وزواهراسالیبش از شآییب ضمیراین حقیر ـ شعر :ـ

من سبی اجرای برج و هفت طبق[1] آسمان
میخورم سوگند و دایم موجب کفاره نیست
کین بنات خاطرم را در تجلی گاه عرض
حز ز پنج انگشت من بر فرق یک سرحاره نیست

چه بعرایس افکار حسن و وساح افصاح افاضل زمن قلم تصنیف و طومار تالیف بدست گرفتن و بلباس عبارت کسان میان افاضل واکابر زمان دعوی قوت انشاء و اختراع کردن عین ننگ و عار و محض شین و شنار است ـ شعر :ـ

روز عروسی سود سانه حکایت کند
آنکه به موی دروغ زلف نهد بر عدار
هیچ کسی را بدو ناز نخوانند ، اگر
دایه بجان پرورد طفل کسان درکنار

و باوجود آنکه بحر کرم وجود حضرت واجب الوجود ازلآلی فیض مملو است و افاضت دیم کرمش بر مفارق تمام امم امری مرجو ، دیدهٔ طمع بر فراید قلایدهٔ خواطر اذکیا داشتن ، و صورت عروس شهرت و ناموس خود را بآن آراستن ، شیوهٔ کسی است که گنجینهٔ مخترعات مردم را قبله ساخته بمال مقروض مستعار میان متمولان رستهٔ بازار افتکار دستار افتخار و استکبار بر فرق عجب و پندار نهد و چهرهٔ دعوی ابداع و انشاء را بدست مشاطهٔ طباع کسان موسح و موسی سازد ، نه[2]

1 The same in *GY*, *AH* and *HG* but *BH* gives تیغ ,while *BUL* and *ASB* read سع 2. *ASB* give وبهر

ارادت خالق دهور منوط ـ مثنوی —

دست نی تا دست جنبانی بدفع
نطق نی تا دم زنی از ضر و نفع
ضر و نفع ما همه از حق بود
حکم حق بر فرق ما مطلق بود

لاجرم زمام رضا بکف قدر و قضا داد و سرتسلیم بر خط اتباع حکم ما مضی نهاد تا حسب تقدیر و عدم اصابت تیر تدبیر وزر وزارت بر کواهل طواهر خاطرافتاد، وقوت عاقله در دفع این واقعه هائله و حادثه مشکله مدهوش و حائر ماند و دانست که بر مقتضای ''عرفت‌الله بفسخ العزائم'' سهام عزائم مهاجر بر اهداف مطالب غیرصایب است ؛ و سلب مفهوم اختیار از ذات محکوم علیه خاطر واجب ـ رباعی —

این هستی تو هستی هست دگر است
وین مستی تو مستی مست دگر است
رو سر بگریبان تفکر درکش
کین دست تو رآستین[1] دست دگر است

تا بر موجب ''الضرورات تبیح المحظورات'' طی‌طوامیر ما فی‌الضمیر بدست فکر و قطع عقبات وقایع[2] دیوان بپای صبر لازم گشت ـ بیت —

من جهد همی کنم ، قضامیگوید
بیرون زکفایت تو کار دگر است

و باوجود وفور اشتغال و امور و وجوب مخاطبه و محاوبه بر حسب رضای جمهور و تلاطم امواج افکار متنجه‌المرام در انضباط امور و ثغور اسلام و تسخیر مدن و ولایات عبده اصنام و تعمیم مواساه صغیر و کبیر و تراکم مدارات ملوک[3] هند ، گه گه[4] جهت امتحان طبع کسلان بمراسله و مکاتبه مخادیم و یاران اقدام می نمود ، و قراضه ارکان معانی بصورت آتش طبع در دار الضرب ضمیر مسکوک می ساخت و صفحه بیان آنرا به اسم شریف سلاطین و اعیان مشکوک می داشت ودر نظر صرافان بازار دانش سره منقود ، و بر محک خاطر اهل[5] فضل و بینش ارسمت نا بی بهره نبود ، و در هرطرف که وارد می شد کواکب مناقب و محامد از مطالع السنه افاضل و اماجد طاهر میگشت ـ اما چون از فراغ خاطر قاصر بود مستحق آن نمی دید که

1 The same in *BUL* but *GY BH AH ASB* and *HG* omit ز

2 The same in *GY BUL AH BH* and *HG* but *ASB* gives عقبات وقایع

3 *AH* gives ملک 4 *ASB* gives only one گه 5 *ASB* omits اهل

حه ، نصر [1] نصیرت بر زخارف صورت ورارت افگندن ولجج بحار معارف [2] یقینی و
براری و بوادی مسالك معنوی بقدم همت نه پیمودن از ماء معین و جمال حور عین
بلمعهٔ سراب و صورت حباب قناعت نمودست ـ نظم :— [3]

۱ ـ مست چرا بریم عطای زمانه را
همت چرا کنیم نه هرکار مختصر [4]

۲ ـ دریا وکوه را بگذاریم و بگذریم
سیمرغ وار زیر بر آریم بحر و بر [5]

۳ ـ یا نامراد بر سر همت [6] نهیم پای
یا مرد وار در سر همت کنیم سر

و چون از بدو زمان الی هذا الآن دست همت متشبث بفتراك شهسواران مصاف
عشق است [7] که بچوگان شوق و بازوی ذوق گوی جمعیت خاطر از میدان تفرقهٔ
باطن و ظاهر ربوده ، هیچ التفات به کرهٔ غبرا و صولجان فلك اعلی ندارند ، بنابرین
چه عجب که ازیمن نظر اکسیر اثر ایشان شهباز همت این درویش نظر محبت
جانی نسیمن عالم هیولانی نه افگند ، و پر و بال التفات در فضای جهان فانی
نه گسترد ، و عین اعتبار بر مرغزار نمودار تعینات هالکه نه افگند ، و از سموم
حیات لذات فاتکه [8] بالذات نپرهیزد ـ بیت :—

هردل که یافت [9] رونق بازار حسن دوست
دوکان هر دوکون بچشمش حقیر شد
فرخنده طایری که ز چنگ جهان برست
وانگه بدام عشق دل او اسیر شد

تا از سروش عالم غیب ، که رخسار مقالش مبرا از غبار ریب است ، بسمع جان
رسید که بر مقتضی مغزای '' قل کل من عندالله '' خطوط جباه [10] اهل انتباه بنقاط عجز
تفویض منقوط است ، و أعنهٔ اختیار جمهور و حل و ربط و قبض و بسط امور بدست

1 The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *ASB* omits نصر
2 The same in *BUL*, *BH*, *AH*, *ASB* and *HG* but *GY* has معرب
3 This Qit'a is omitted in *BUL* 4 *AH* puts this hemistich first
5 The same in *GY*, *AH*, *ASB*, and *HG* but *BH* gives حشك و تر
6 *BH* gives یا نا مراد بر سرگردون نهیم پای
7 *ASB* omits است 8 The same in *BUL*, *BH*, *AH*, and *ASB* but *GY* and *HG* give قاتله 9 The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *ASB* gives دید 10 *ASB* gives حیات

لاجرم[1] بر وفق توفیق ربانی ، در عنفوان سن و حداثت حوالی جنان شغف و التیاع باستماع صریر یراع و مشاهده حسن چهره معانی داشت که گردن جامه جان از بطوق تعلق اغانی و غوانی[2] عاطل بود ، و در ریعان شباب چندان استیناس بمطالعه خط و خال کتاب و نوك اهداب اقلام مشکین نقاب داشت که نقوش مزخرف هوا وهوس و شکل صورت و صحبت هرکس و الهاب سماع احادیث مدلس جمال باطل مینمود ـ شعر —[3]

مدامی مدادی والکؤس محابری
ندامای أقلامی و فاکهتی شعری
و مسمعی و رقاه صب عیسها
فاسدلتِ الاسمار من ورق خصر

وهمگی جان و دل باکتساب جلائل فضائل مائل[4] بود ، و باغبان روان در چمن فواد باحتنای باکوره فضل و سداد مشتغل و آتش طلب برق وکمال در کانون دل مشتعل ، و قوافل محبت صحبت افاضل در صدر دل ، که سطره چهارطاق آب وگل است ، نازل ـ شعر — [5]

اصحب اخاکرم تحظی بصحبته
فالطبع مکتسب من کل مصحوب
والریح آخذة مما تمر به[6]
نتنا من النتن أو طیبا من الطیب

وچون در عالم صور و سواد چهره احوال والد و اجداد خط و خال وزارت سلاطین عالی نژاد موسوم بود و بچشم رضای اهل بصارت بعضی از ادوات وزارت[7] استحقاق قربت تاجداران سریر امارت بر جبهه قابلیت این حقیر مرقوم و مرسوم مینمود ، و حال آنکه دوش هوس این ضعیف از احمال اثقال[8] وزارت مجتنب بود ، وپیوسته همت معنی از وطن مألوف و مسکن مشعوف منعطف ـ شعر —

فالق البرق نجدیا فقلت له
یا ایها البرق انی عنک مشغول

---

1 The same in *GY BUL AH ABS*, and *HG* but *BH* omits لاجرم
2 *ASB* omits وغوانی 3 *ASB* omits the following verses although there is a blank space left in the *MS* for these verses
4 The same in *BUL BH AH* and *HG* but *GY* and *ASB* omit مائل
5 *ASB* omits these verses but blank space is left for these in the *MS*
6 The same in *GY BUL AH* and *HG* but *BH* gives ,,والریح آخذة مما غرمه،،
7 The same in *GY* and *HG* but *ASB* gives دولت و امارت while *BUL BH* and *AH* read ادوات وزارت وامارت 8 The same in *GY BUL AH* *ASB* and *HG* but *BH* adds ورد after اثقال

بر میان جان علویات و سفلیات معقود ، و وجود آن ذات کامل صفات از اتحاد تمام کاینات مطلوب و مقصود و اقدام احکام دولت ختامش بر رقاب واردان اقلیم وجود ۔

بیت :— طبیب لطفش ار می گشت مایل
توانستی بیکدم کرد[1] زایل
زکام از صبح ، و از خورشید صفرا
دوار از چرخ و از شب رنگ[2] سودا
زمه دق و سبل از چشم کوکب
ز دریا رعشه وز باد صبا تب

ونکتهٔ حجر بر طرف تن بستن ، و دندان در فشان وزین سنگ کستن آنست که در کارخانهٔ ارادت ازلی بحرارت نار محبت لم یزلی خاتم وجودش از نقد کان رسالت و نبوت مصنوعست ، و جواهر زواهر کان عرفان در سینهٔ پاکش موضوع ۔

رباعی لمولفه :— چو خاتم بود جمع انبیا را
ازان بر سینه بستی سنگ خارا
چو بودش زیر خاتم هر دو عالم
زدندش سنگ بر دندان چو خاتم

و متحقق و یقین که عقل کل فص آن انگشترین است و نقش نگینش نص ,, وما أرسلناك الا رحمه للعالمین '' ۔

بیت :— ای خاتم کمال ترا عقل کل نگین
وز سدره تا جناب تو صد سدره تا زمین[3]

أللهم صل علی محمد و علی آل محمد بعدد مخزونات علمک و مکنونات حکمک[4] و مصدورات امرك و مقدورات قدرك صلوة تلیق بافاضه قدسک و استفاضهٔ انسک ۔

اما بعد ۔

چنین گوید فقیر جانی محمود بن شیخ محمد الگیلانی نورالله قلبه بتجلیات الجال[5] و جعل صوره ماله مشهوده فی مرآة المال ، که چون کوکب حسن تقدیر ازلی از افق ولادت این فقیر طالع بود و سهم السعادت عنایت لم یزلی در درجهٔ طالع واقع ،

---

1 The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *ASB* reads گشت
2 The same in *GY* *BUL*, *BH*, *ASB* and *HG* but *AH* gives گرد
3 The same in *GY* *BUL*, *BH*, *AH* and *HG* but *ASB* gives
و رسد ره جناب توصد سدره تا زمین
4. The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* but *BH* gives حلك while *ASB* reads حلك 5 The same in *GY*, *BUL*, *BH*, *ASB* and *HG* but *AH* gives الکمال

و بهرام ، که ضرغام آجام انتقامیست ، چون سنان سهان دمای خصمای آعضاب را بر خاک خواری می ریخت و بلست[1]سان و بیع احساد حساد سرعش بغربال درع بیدریغ می بیخت ، هر آینه سالار سپاه کواکب آمد و فسحت مساحت بدویرش بر بداویر بوافب افلاک عالب ـ بیت —

بسه مناسب بهرام در بندگی محکم
زان از ممل سمس بدویر اوست اعظم

و برحس سعد سرشت چون وثائق حم هدایت خلایق بنام آن محمود مقام سنوست ، ودر پایه[2] سسم از سفر خرج برین خطبه حم[3] نوب و دین که" ولکن رسول الله و خاتم النبیین ،، بگوش هوش اهل تقلد و یقین می خواند ، لاحرم در محکمه دارالقضای سماء باقضای حکم قضا مشرف گشت ـ بیت —

گر مشتری خوی ز هوای تو کم کند
یکباره سرغرار فلک خوشه رسنه دان[4]

و کیوان چون خودرا در عتبه باب هندوی بواب می پنداشت و بر درگاه رفعت اساس لوازم بندگی التماس می داشت باین وسایل و ذرایع پایه[5] خاص بفلک سابع رسید ـ

بیت — بر در قصر جلالش چون زحل شد پرده دار
سبعه[6] سیاره را شد زیر دست او مدار

و سایه جسم پاکش ، که رشک روان روشنان افلاکست ، ازان بر سطح کره خاک نه افتاد تا بر دیده اولی الابصار ظاهر و واضح گردد که جسم روح مآترش مبرا از لوازم و غواشی مرکبات و عناصر است ، و اذیال ظلال دولت متالش از عروض گرد انتقال و غبار زوال نقی و طاهر ، و حکمت اقامت جبر سحاب بر فرق عرش سای آعضاب آنست که برگرفتاران سلاسل سعاع بصر ، که وا ماندگان قافله فکر و نظرند ، مانند طلوع مهر از افق سپهر روشن گردد که دست تصرف کرامت و معجزاتش بر جیب وجود کائنات حو[7] ممدود است ، و کمر خدمت و ادعان آن عالی شان

1 The same in *GY BUL BH ASB* and *HG* but *AH* gives بدسان
2 The same in *GY BUL AH ASB* and *HG* but *BH* gives باد
3 The same in *GY BUL* but *AH* and *ASB* give ختام while *BH* gives خاتم
4 The same in *GY BUL ASB* and *HG* but *AH* and *BH* read باد
5 The same in *GY BUL BH ASB* and *HG* but *AH* reads پای
6 The same in *GY BH ASB* and *HG* but *BUL* and *AH* read سه
Logically the latter reading should be considered as more sound in view of the fact that the term سبعه سیاره also includes زحل so that without زحل the number would be سه 7 The same in *GY BUL, BH III* and *HG* but *ASB* omits جو

اثرش در زمان دور قمر بود ، ماه وشاح از این نسب مناقب تاج [1] کلاه برجت و ابتهاج بر قمهٔ قبهٔ سما انداخت ، و سر نیاز و خضوع بر زمین عجز موضوع ساخت تا در سلك ممالیک منسوب گردد و در زمرهٔ نامداران ثبت بتابیعهٔ لشکر دینش منسوب ـ بنابرین گوش ماه را در سرانگشت اشارت منشی ساخته به هلال موسوم آمد ـ و گاه داغ کلف از روی عجز و شرف بر رخساره اش مرسوم آمده ، ناسش بدر شد و مستحق سوخت سرشکی حسم شب و مستاهل [2] ایالت مملکت رنگی مملکت گشت

بیت :— گر نیست رای مه که شود نعل مرکبش
تاج سرخود ازچه کند مدوی سمش

و چون تیر دبیر در دیوان فلك مستدیر شیوهٔ تملق و استراق داشت و در سعادت و نحوست با سعد و نحس ازدواج ، سبب این نفاق معذب باتش احتراق آمد ـ

بیت :— چون دو رنگی شیوهٔ تیراست بر وفق نفاق
لاجرم در دور چرخ آمد نصیبش احتراق

و زهرهٔ زاهره که در نرمگاه دنیا دوایر فلك پر حلاحل [3] میوازد و بر اهل صبوح و غبوق از قوس افق چنگ می سازد وگاه در خانهٔ ترازو نشسته میراس بهر سو سر در می آرد و زبان خویش نکم و بیش بیرون میکشد ، در تیز بازار فلك دوار بر ثور آسیای چرخ سوار داشتند [4] ـ بیت لمولفه :—

چون مطربی و ریو بود زهره را شعار
آری بحکم شرع شود ثور را سوار

و چون خورشید جهان افروز جهت میاومهٔ [5] سکان زاویهٔ عالم بروزش میان شب و روز میگردد [6] و ماه راکه خادمهٔ مهد عهد سیادت آنحضرت است و رخسارهٔ کمال سعادتش محلی به وسمهٔ شب ولادت او باقاصت ضیاء و نور انگشت نمای جمهور دهور میساخت ، از این سبب بر سریر خارج المرکز فلك نشسته از مضیق تدویر محفوظ و مصئون گشت ، و رفعت رتبتش از سقف رجعت محروس و مامون آمد ـ

بیت :— هر که در سایهٔ جاه تو بود چون خورشید
در [7] رخش کس نتواند که کند تیر نگاه

---

1. The same in *BUL*. *BH*, *AH*, *ASB* and *HG* but *GY* has تاج
2 The same in *GY*, *BUL*, *AH* *ASB* and *HG* but *BH* gives متاهل
3 *ASB* gives حلاحل 4 *BH* gives داشت
5 The same in *GY* *AH*, *ASB*, *BH* and *HG* but *BUL* gives مباد مه
6 The same in *AH* and *HG* but *GY*, *BH*, *ASB* and *BUL* give میگرد
7. The same in *BUL*, *AH*, *BH* and *ASB* but *GY* and *HG* give بر

و روایح صلوات سابقه ، که شمه ار سایم نکهسس لحلحه مشام ملسان ملایک و ماده اسراح ارواح سکان سبع اراتک باسد ، و فوایح درود و تسلمات لایقه ، که طبب عاس صفات قایمه اس ار ساحب فص ساحب ناموب تا عرصه ممتنع المساحت ملکوب معطر دارد ، حانکه ما عاحران حاك سرسب که سیا بر وفی امر ''صلوا علیه و سلموا تسلیما '' بموقف عرض میرسانیم بر طبق مسعاد [1] '' ان الله و ملایکته یصلون علی النبی '' بسیار افطار امطار ، و تعداد امواح بحار ، بر روصه رصه وحطیره حطیره سید اولیا وسید انبیا ـ بیت —

محمد کاصل هستی سد وحودش
حهان گردی ر سادروان حودش

و بر آل و عترب طاهره او ، که مظهر سوغ [2] نعم طاهره و باطنه اند ، و بمقتصای فحوای '' کتاب الله وعترتی '' بر عتت تکریم و تعظیم صاحب دهم اقتران کلام قدیم و در سطم سلك صلواة و تسلیم که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد صمم دکر حصرت رسول کریم ، و بر اصحاب هدایت مات ، که در مصاف محامد اوصاف موصوفند بصفت '' أسدآء علی الکفار رحماء بینهم '' و در محافل فضایل مبعوث بنعت اصحابی کالنحوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم ، سوابر واصل ونازل دار و نظر عفو و رحمت بر عاصیان امت آنحصرت گمار ـ رهی رسول میمون الغیب لازم الترحیب که ار طلوع مهر داس بر افق اعیان وسعت امداد زمان وفسحت پیس طاق کون و مکان سمت انحاد و صفت احداث و تکوین یافت ـ بیت —

کاف کاف نست دواب دواب کون
ورنه سواد هستی کونین ار کحا است

و ار بروز صحوی دیں هدایب قریس سای سعار کفر و ضلال ممسوح سد ، و ار شمول احکام قویم و شیوع طریق سرع مستقیمس آثار سبل رسل سابقه مدروس و ممسوح ، و درواره ایباع نبوت دیگری بعمل اسباع مسدود گست ـ و سایهٔ حبر آسمان پیاس [3] '' کنتم خیر امة اخرجت للناس '' ار میان تمام امم بر مفارق این امت کرامت دوام مخصوص و ممدود آمد ـ سعر —

لما دعی الله داعینا لطاعته
باکرم الرسل کنا اکرم الامم

و حون بر طبق حکم حالق بسر و مسور دیوان قضا و قدر انوار ظهور حورشید

---

1 The same in *BUI* *BH* *AH* and *ASB* but *G1* and *HG* give میعاد
2 The same in *BUL* *AH* *BH* and *HG* but *ASB* gives شیوع while *GY* سرو 3 The same in *GY*, *BUL*, *BH* and *AH* but *ASB* gives عاس

و باد و آتس آه و گداز است ، شرىب سفاى لقا كرامت فرماى ، و ماسوحتگان بادیۀ تمنای عسق و ىشگان اودیۀ سودای سوق و ىس ماندگان قوافل سوارع ذوق را ىه سرچسمۀ رلال وصال حويس راه نمای ، و رنگ ىعلقات فاىىه ار صفحۀ آئینۀ سیىه بمصقل جدىاب [1] عنايب ديريىه نزدای ـ ىب :—

اقفال غم اندود ر ابواب سعاداب
كس حز بمفاىيح عناياب [2] ىو ىكسود

وساحب قصرحان را بجاروب "لا" ازعبارعىوراعىار بىردار، و ار پیسگاه ىارگاه دل، كه ىطرگاه پادشاه وحدتىسب، هجوم ىطارگیان كىرب را ىه دور ىاس "الا" دورسار ـ

ىیب :— يارب بحق كعىه كه سگ ىىان راه [3]
در زمزم عدم فگں ار قىله گاه ما

و حسم همب جان را ىور معرفب جىان روىس گردان كه در مجالی حروف كىرب جر ىور الف وحدب هیچ [4] در ىیاید ، و ىیس اسعۀ حورسىد ظهورت دراب نمودار [5] عالم مطلقاً عدم ىماید ـ شعر :—

أ أنت أم أنا هدا العىن فى العين
حاشاى حاشاى من اثبات اىىين
بيىى و بيىىک انى ينازعنى
فارفع ىفصلك انيا مں البين

ىظم :— ىغيرىود ىو درچسم كس وجودی ىیسب
ر هرچه هسب بغير ىو حر ىمودی ىیسب

و دیدۀ سريرب فواد را ىكحل سداد و ارشاد ىطرزی منور داركه چهرۀ مخدرات آياب قدس در مرائی مجلوه آفاق و اىفس ىاحسں صور [6] جلوه گر آيد ، و استاب ىعىاب وجود ىقاب خدود اصل مقصود ىه سود ، و حجب قوای مدركه و محركه مانع ادراك رخسارۀ شهود نگردد ـ ىیب :—

گر بی ىقاب دیده دلی [7] دید روی دوسب
كافر دلست گر ىطرش حر سوی اوسب

---

1 The same in *GY*, *BH*, *AH* and *HG*, but *BUL* and *ASB* give حدىه
2 The same in *BH* but *GY*, *BUL* *AH*, *ASB* and *HG* give هدايات
3 The same in *GY*, *BUL*, *AH* and *HG* but *ASB* and *BH* give حرص
4 *ASB* gives در و هیچ 5 *AH* gives دراب حله ىمودار 6. The same in *BH*, but *GY*, *BUL*, *ASB*, *AH* and *HG* give صورت 7. The same in *GY*, *BUL*, and *HG* but *AH*, *BH* and *ASB* give دل Furthermore *BH* gives another variant reading of the first hemistich thus.— گر بی ىقاب دیده در آید بروی دوست

و مدارج و معارج برهان سلم فرس محال ـ بیت —

پای استدلالیان چوبین بود
پای چوبین سخت بی تمکین بود

شعر —
ورقاء فهمک لا ینال جنابه
جناحی الاحساس و الادراک
هیهات ان تصل العناکب بالی [1]
سجت انامِلها ذری الافلاک

بیت —
عنکبوت حرد ار بار بطر دامی باحت [2]
باحس دام طلکاری عنقا می کرد

حه شک نیست که علت غای ایجاد لسان انسان [3] آنست که مدرکات نفوس و حواس بر صفحه صحیفه بیان بی التباس نماند ، و چون حریطه احساس حواس و خطه ادراک نفوس مجرد اساس در حسب کمال معرفتش بیحد تنگ است ، لاجرم قدم تقریر زبان بر بساط بسط بیان سخت لنگ باشد ـ رباعی —

ای صفات تو بیانها ار [4] زبان انداخته
عرب ذات تعس را در گمان انداخته
هرچه آن برهم نهاده دست وهم و حس و عقل
کبریایت سنگ بطلان اندران [5] انداخته

خدایا چون کلام کاملت در مشاهده صفات ذات مقدست این بداشت که ''سبحانک ای بیت الیک'' وورد زبان حضرت حبیب اطهار ابرار''لا احصی ثناء علیک''، چگونه ما عاجزان را قوت ناطقه بمحامد لائقهٔ آنحضرت ناطق گردد و عذبات رایات السنهٔ خلائق بنسایم انفاس بچه طریق خافق آید ـ رباعی —

آنجا که کمال کبریای تو بود
عالم نمی ار بحر عطای تو بود
مارا چه حد حمد و ثنای تو بود
هم حمد و ثنای تو سرای تو بود [6]

الهی ماجستگان بادیهٔ طلب را ، که بسته جناب شان [7] ار آب و خاک گرنه و بنار

1 The same in *GY* *AH* and *HG* but *BH* *ASB* and *BUL* give بالای
2 The same in *AH* but *HG* *GY* *BH* *BUL* and *ASB* give ساخت
3 *ASB* omits لسان
4 The same in *GY* *AH* and *HG* but *BUL* *BH* and *ASB* give در
5 *GY* gives زمان 6 *ASB* gives a wrong order of the four hemistiches
7 The same in *BH* but *GY* *AH* *BUL* *ASB* and *HG* omit شان

بسم الله الرحمن الرحيم

یا من توحد ببدایع الابداع و الانشاء و تفرد باجراء قلم الاختراع علی وفق علمه کیف یشاء، و یا من وضع فی اصواف اصداف الکلم فرائد المعانی و فواید الحکم، کما برقع[1] علی لمعات جماله و سطوات جلاله نقاب سحاب العالم ، و یا من ابدع من مصباح المعنی[2] فی مشکوة الحرف نارا علی علم ، کما اطلع انوار اقمار[3] عوالم الوجود من مطلع صورت آدم ؛ صل علی ادلة مسالك السعادة و اجلة ممالك ، غایة الابداء[4] والاعادة ؛ و خصص من بینهم دلیلنا الهادی من کثرة[5] الظلماء الی صحوة الوحدة و الصفاء ، محمد المصطفی المجتبی و علی اهلة فلك العلیة[6] المشرفین بسجال ,, الا المودة[7] فی القربی ،، و صنادید مسانید الصحبة علی ارائك العهود ,, الذین سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ،، ، و سلم تسلیما کثیرا کثیرا - جواهر زواهر ثنائی ، که واسطهٔ سلك منتظمی حال و خلاصه قلاده تعظیم و اجلال آید و دست قدرت مشاطه فکرت بر و دوش نوعروسان منصه جمال و گردن و گوش ماه رخان تتق سراپرده جمال بآن آراید ، فراخور سپاس و ستایش حضرت آفرید کاریست که گلبرگ لسان بستان[8] بنی نوع انسان در غنچه دهان به نسیم ذکر احسان او منفتح است و گلشن صدور و چمن جان اهل شهود و حضور بانوار و ازهار شکرش منشرح - بیت —

هر زبانی[9] که نه ذکر تو کند گویا نیست
و آن دلی را که تو مشهود نهٔ بینا نیست

قادری که منشیه حور ولوحه قمر و وقوف و آفتاب ثوابت و سیارات بر اوراق اطباق سماوات از مرقومات[10] مصحف قدرت اوست - بیت —

از مصحف کمال تو برلوح لاجورد
یک ورق آیتی[11] ست بات زر آفتاب

کریمی که گوهر وجود هر موجود از دم ابر جودش قطره نم است ، و از سقف عرش تا سطح فرش در پیشگاه تاب آفتاب کرمش از ذره کم -

---

1 *BUL* and *ASB* give برقع 2 *AH* gives المعانی 3 *AH* *ASB* and *BUL* omit انوار 4 *AH* and *GY* give غایة الابداع while *ASB* gives غایة الابد 5 *GY* *BH* *HG* and *ASB* give الکثرة 6 *ASB* has آله فلك السادة 7 *BH* omits الا 8 The same in *ASB* but *GY* *BUL* *BH* *AH* and *HG* omit بستان 9 *BUL* has هرزبانی 10 *ASB* gives مرقومات 11 *GY*, *BUL* *HG* and *AH* give ورق و آیتی

(٦) نسخهٔ (ASB) که درکتابخانهٔ اشیاتک سوسائتی بنگاله موجود است (Royal Asiatic Society of Bengal) نامکمل است و بسیاری از نامه‌های که در نسخه های دیگریافته میشود ، درین مجموعه وجود ندارد ـ این نسخه نیز در خط نستعلیق نازك و ریز مرقوم است ـ المستشرق ایوانو (W. Ivanow که فهرست نسخه های اشیاتک سوسائتی مرتب کرده ، حدس میزند که کتابت این نسخه در قرن نوزدهم بپایان رسیده باشد ، و الله اعلم ـ ممنونم که کارمندان این انجمن نامبرده نسخه ایشان ببنده مستعار دارند ـ

قبل از این که سخن بپایان برسانم خودرا موظف میدانم که بخدمت آقایان شمس العلماء الدکتور عمر بن محمد داؤد پوته ، و الدکتور تارا پور والا الدکتور ایس ـ ایم کتری و الدکتور مرحوم محمد بدل الرحمن و استادی محترمی خان بهادر پروفیسر شیخ عبدالقادر سرفراز و استاد محترم الدکتور غلام یزدانی و صدیقی آقائی محمد عبدالقیوم ، هدیه امتنان و تشکر تقدیم کنم ـ نیز از کارمندان و کار فرمایان مجلس مخطوطات فارسیه ، حیدر آباد ، تشکر میکنم که مساعی بنده را بچشم قبول پذیرفته مسئولیت و زحمت نشر این کتاب را بعهده گرفتند ـ اشتباهاتی که درمتن این کتاب یافت میشود در اثر کم مایگی و ناپختگی مصحح میباشد و امیدوارم که قارئین محترم از راه لطف تام این عذر خام بنده را خواهند پذیرفت ـ و السلام ـ

کوئٹه ، بلوچستان ٦ ـ جون سنه ١٩٤٧ مسیحی

شیخ چاند ابن حسین عفی عنها

که خواندن متن آن هیچ اشکالی ندارد - متاسفانه در اوراق این نسخهٔ قدیم و رنها از کاتب و تاریخ کتابت خبری نیست - اما از قراین معلوم که در قرن یازدهم دراحاطهٔ تحریر آورده شده -

(۲) نسخه قدیمه که در کتابخانهٔ دارالعلوم بومبای (BUL) وجود دارد بوسیلهٔ صدیقی الدکتور پی - ام - جوشی - ام - ای ، پی - ایچ ڈی - (Dr P M. Joshi, M A., Ph D)

بدست بنده رسید - این نسخه نسبت بتمام نسخه های دیگر که بدست بنده رسیده است، صحیح تر است - شرح این نسخه ی ها در فهرست* استادی و مخدومی خان بهادر استاد شیخ عبدالقادر سرفراز - ام - ای ، آی - ای - ایس ، دام ظله یافته میشود -

(۳) نسخه (BH) که درکتابخانهٔ بهندارکر اورینتل ریسرچ انستیتوت پونا بنمره ۱۸۰ (Bhandarkar Oriental Research Institute, Poona) مندرج شده و بوسیله همکارم و صدیقی الدکتور داندیکر (Dr R. N Dandekar, M A, Ph D) بدست بنده آمده ، هم در خط نستعلیق نوشته شده است - اوراق این نسخه ی شیرازه و پاره شده است و بگاهی بعضی از آنها گم شده است - این نسخه تاریخ کتابت و نام کاتب ندارد -

(۴) نسخه که درکتابخانهٔ شخصی علامه الدکتور مولوی عبدالحق ، مدظله ، معتمد انجمن ترقی اردو دهلی، (AH) میباشد، یکی از خوبترین درین نسخه های است که در دسترس بنده گذاشته شد - اما ترتیب خطوط درین نسخه در بعضی جاها از ترتیب خطوط نسخهٔ های نمره (۱) و (۲) و (۳) و (۵) و (۶) مختلف است خیلی متشکرم که علامه الدکتور نسخه ی های خود شان را ببنده تحویل دادند - نسخه هذا مکمل است و قبل ازین مهری داشته اما این مهر از بین رفت است -

(۵) نسخه قدیمه که در کتابخانه حبیب گنج علی گڑه (HG) محفوظ میباشد، بوسیله آقا ی محترم استاد غلام یزدانی بعاریت گرفتم - از نواب حبیب الرحمن خان شروانی ، مدظله ، تشکر میکنم که بنده را اجازه دادند که در تصحیح متن ریاض الانشا از نسخهٔ ی های ایشان نیز استفاده کنم - این نسخه هم در خط نستعلیق است در حروف جلی ، و عنوان هر نامه به روشنای سرخ رقم شده است ، اما نه تاریخ کتابت دارد نه اسم کاتب بنظر نسخه قدیمی باشد -

* K. B. Prof. Shaikh Abdu'l-Qādir i-Sarfarāz (M.A., I.E.S. (Retd.) *Descriptive Catalogue of Arabic Persian and Urdu MSS in the University Library Bombay* Bombay 1934, pp. 29-30.

باسمه تعالی

مقدمه مصحح

حمد محمود منشئ ازل را سزد که عالم انشاء را به ریاض گاوانی اینقدر سرسبز و شاداب داشته که هر ورق از آن باغبانان گلشن بلاغت و فصاحت را انگشت تحیر و تفکر در دندان کرده ـ و درود نامعدود بر روح پاك سرور انبیاء و خاتم رسل ، صلی الله علیه و سلم ، باد که از مکاتبات و مراسلات نمونه های برای پیروان خودشان برای تعقیب و تتبع گذاشته و علی آله و اصحابه و ارواحه وذریاته و اهل بیته اجمعین ـ

اما بعد چنین گوید اقل عباد شیخ چاند ابن حسین احمد نگری ثم ناگوری عفی الله عنها ، که چون جناب آقای استاد غلام یزدانی ، دام ظله ، ناظم سابق آثارقدیمه قلمرواعلی حضرت خسرو دکن ، خلدالله ملکه و سلطنته، بنده را ببلدهٔ حیدر آباد ، عمرها الله تعالیٰ الی یوم المیعاد ، احضار نموده یک دانه نسخهٔ کتاب مستطاب ریاض الانشا از آثار خواجهٔ جهان ، خواجه محمودگاوان ، نورالله مرقده ، لطف فرمودند و خواستند که بنده بتصحیح متن آن کتاب بپردازد ، بنده بفرمان این چنین استاد والا مقام اطاعت نموده و فرمائش آنجناب را موجب افتخار و مباهات شمردم و بمطالعه و مقایسهٔ نسخه های مختلف این کتاب ، که در کتاب خانه های هندیافته میشود ، پرداختم ـ الحمد لله و المنه که بعد از محنت سه ساله ، نسخه متن مصححهٔ این کتاب را پیش آقای نام برده تقدیم نمودم ـ مفتخرم که ایشان این مساعی را به نگاه تحسین و تشویق تقدیر نمودند ـ و بنده جسارت میکنم و این مساعی کم بها را بحضور قارئین کرام تقدیم میکنم ـ

بعض از احوال نویسندهٔ این کتاب در مقدمه ، بزبان انگلیسی ، شرح داده شده است ، و اینجا تکرار آن لازم نیست ـ اما موظف هستم که شرح مختصر در اطراف نسخه های خطی که برای تصحیح متن این کتاب بکار برده شد، بدهم ـ

(۱) نسخه قدیمه که از آقائی محترم استاد غلام‌یزدانی (GY) در یافت نمودم ، بخط نستعلیق مرقوم است ـ حالا این نسخه رابطوری درست کرده اند

کتاب کا خلاصہ ختم ہوا اور اگر یہ طالب علموں کے لیے مفید ثابت ہوا تو مجھے بہت مسرت ہوگی ۔ میری غرض اس طویل (تمہید) سے یہی تھی کہ تاریخ کے صحیح ذوق رکھنے والوں کو محمود گاواں کی کردار اور سیرت، ذہنی قابلیت اور سیاسی تدبر کی ایک صحیح تصویر مل جائے ۔تاریخ کی اکثر کتابوں میں جو بڑھا چڑھا کر انسان کو فرشتہ بنانے کی کوشش کی گئی ہے وہ میری ناقص رائے میں درست نہیں۔

پروفیسر براؤن مرحوم نے منشآت فریدون بے کا ذکر کرتے ہوئے لکھا ہے کہ ان مکتوبات سے ہم عصر واقعات پر روشنی پڑنے کے علاوہ خود بادشاہوں کے باہمی تعلقات کا حال اچھی طرح معلوم ہوجاتا ہے ۔ ریاض الانشا کی اہمیت بھی بہمنی سلاطین کے زمانہ کے تاریخی واقعات کے لیے ویسی ہی سمجھی چاہیے جیسی کہ فریدون بے کے منشآت کی ترکی اور عباسیہ خاندان کے بادشاہوں اور حکمرانوں کی تاریخ اور آپس کے تعلقات کے لیے یورپ کے بعض مؤرخین اور مستشرقین نے تسلیم کی ہے[1] ۔ منشآت فریدون بے میں ایک مکتوب بہمنی سلطان کے نام کا بھی موجود ہے۔

آخر میں دارالطبع سرکارعالی کے لائق ناظم مولوی عبد القیوم صاحب ایچ ۔ سی۔ اس کا شکریہ ادا کرنا لازمی سمجھتا ہوں ۔ جنہوں نے نہایت ضبط و تحمل سے اس کتاب کی طباعت کا انتظام فرمایا۔ کیونکہ بعض اوقات مصحح کے پاس سے زیر طبع اوراق کئی کئی مہینے تک وصول نہیں ہوئے ۔

دولت آصفیہ کی معارف نوازی اور مالی اعانت سے سلسلۂ مخطوطات فارسیہ کی جو یہ بھی کتاب طالبان علم کے لیے پیش ہے ۔ خدا اس مملکت اور اس کے علم دوست اور دریا دل سلطان کو ہمیشہ قائم رکھے ۔ آمین ۔

غلام یزدانی

باغ تاریخ ، حمایت آباد

محررہ ۱۲ ۔ مئی سنہ ۱۹۴۸ ع — حیدرآباد ، دکن

---

[1] یہ کتاب سنہ ۱۲۷۴ ھ میں قسطنطنیہ میں چھپ چکی ہے ۔ پروفیسر ایچ ، اے ، گبنز (H A Gibbons) اور ہیمر پرگسٹال (Hammer purgstall) نے اپنی تالیفات میں منشآت فریدون بے سے استفادہ کیا ہے ۔ ملاحظہ ہو تاریخ ادبیات ایران (انگریزی میں) مؤلفہ براؤن ، جلد سوم ، صفحات ۱ ـ ۳ ـ

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		بے حد اشتیاق ہے ۔ آخر میں دعا بھی دی ہے اور بیان کیا ہے کہ کثرت اشغال اور عام لوگوں کے میل جول نے روحانی سرمایہ سے محروم کردیا ہے ، چاہتا ہوں کہ آپ کی توجہ سے مجھے باطنی استغراق اور محویت حاصل ہوجائے ۔
۱۴۷	۴۰۴-۰۷	(اوایل شوال ، محمّد آباد) کسی ایسے بادشاہ کے نام ہے جسے آل رسول (قرۃ العین سلطان الانبیاء ، بادۂ کدہ پادشاہ اولیاء) ہونے کا فخر حاصل ہے بادشاہ کی تعریف و توصیف کے بعد کسی بزرگ ہستی کی موت پر اظہار افسوس کیا ہے اور بادشاہ کو صبر اور تطییب خاطر کی تلقین کی ہے ۔ پھر لکھا ہے کہ میرے بعض متعلقین وطن کی محبّت کی وجہ سے آپ کے شہر (دارالسلطنت) میں ٹھیر گئے ہیں اور ان کی جائداد (املاک خاصہ) جو نسلاً بعد نسل موروثی ہیں اور جس کے حقوق کے متعلق سلطان مغفور نے کوئی تعرض نہیں کیا تھا اب ضبط ہو گئی ہے ۔ امید ہے اس کو اپنے کرم و فضل سے بحال فرمایا جائیگا ۔ اور اس معتقد (کمینہ) کو فرامین اور احکام سے سرفراز فرمایا جائیگا ۔
۱۴۸	۴۰۷-۰۹	(اواخر ذی قعد ، محمّد آباد) یہ مکتوب غالباً گیلان کے وزیر کو لکھا گیا ہے ۔ تسلیمات و تحیّات ، کے بعد درج ہے کہ جو مال حسن تمجانی (تاجر) اور فقیہ محمّد گیلانی مرحوم کے تصرّف میں تھا اس پر قبضہ حاصل کرنے کے لئے سیّد حسن گیلانی اور شہاب الدین گیلانی کو وکیل بنا کر بھیجا جارہا ہے ۔ آپ بندوبست فرما کر مال کو ان دونو وکیلوں کے حوالہ کردیں ۔ اور اگر ان میں سے ایک فوت ہو جائے تو دوسرے کو جو زندہ رہے ان لوگوں کے مواجھہ میں سونپ دیں جو ان وکیلوں کی همراهی میں روانہ کئے گئے ہیں ۔ آخر میں تحریر کو صحت اور درازی عمر کی دعا دی ہے ۔

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		میں بیٹھی ہوئی تھی لیکن خواجہ کی وزارت نے اس کی عظمت و شان میں اور چار چاند لگائے۔
۱۳۵	۲ ۳۹۸-۴	اپنے کسی عزیز کو لکھا ہے کہ تمہارے مکتوب کے پہنچنے سے میرے دل کو ویسی ہی تسکین ہوئی جیسا کہ حضرت یعقوب کے دل کو حضرت یوسف کے پیرہن کی خوشبو سے ہوئی تھی۔ پھر ہمایوں شاہ بہمنی کی مدح میں جو رانبہ قصیدہ خواجہ نے لکھا تھا وہ درج ہے۔ اور اپنے عزیز کو لکھا ہے کہ تم نے اس قصیدہ کو منگوایا تھا، اس لئے بھیج رہا ہوں۔ اس قصیدے کے یہ دو شعر پر لطف ہیں۔

علت غای زهدم نیست الا خاک پات
ورنه بی آب بها در ظلمت آبادم چه کار

شد شهای خود مرا ساکن بدین درهند ازآنکه
مردم دیده نباشد ساکن الاجای تار

اس قصیدہ میں خواجہ نے ہمایوں کی تعریف کی ہے ایک اور مکتوب (صفحہ ۱۸۷) میں بھی خواجہ نے ہمایوں بادشاہ کے احسانات کو سراہا ہے۔ تعجب ہے کہ فرشتہ نے ہمایوں بادشاہ کو نہایت ظالم اور سفاک ثابت کرنے کی کوشش کی ہے۔ ممکن ہے ہمایوں اپنی صحت کی خرابی کی وجہ سے بدمزاج ہو۔ اس نے صرف تین برس سلطنت کی۔ اٹھارہ برس کی عمر میں تخت پر بیٹھا اور اکیس برس کی عمر میں انتقال ہو گیا۔ خود اس کے قرابت داروں نے بغاوت کی اور عائد سلطنت نے ان کا ساتھ دیا۔ اس لیے اگر ہمایوں نے ان کا قلع قمع کیا تو تعجب کی بات نہیں۔

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
۱۳۶	۴ ۲-۴	اپنے کسی قرابت دار کو بیٹا ہونے پر مبارکباد دی ہے۔ اور پھر لکھا ہے کہ آپ کو اور آپ کے بچے کو دیکھنے کا

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		کا سلسلہ جو عرصہ سے بند ہوگیا ہے اس کو پھر جاری فرمائیں ۔
		ان تین مکتوبوں (۱۴۰ - ۴۲) کے مختلف ارباب اقتدار کے نام جانے سے معلوم ہوتا ہے کہ بہمنی اور گجرات کی حکومتوں میں شاید کچھ کشیدگی ہوگئی تھی اور رسل و رسائل کا سلسلہ بند ہوگیا تھا ۔ ان مکتوبات کے ذریعہ سے کوشش کی گئی ہے کہ محبّت اور اتحاد پھر حسب سابق قایم ہوجائے ۔
۱۴۳	۳۹۱-۹۳	(اواسط ذی قعد) یہ مکتوب خواجہ نے محمّد شاہ بہمنی کی طرف سے سلطان مراد بک شاہ روم کو لکھا ہے اس کی عظمت وشوکت ، جود و سخا ، اور شجاعت اور بہادری کی تعریف کی ہے ۔ پھر لکھا ہے کہ بعد مسافت کو دلوں کے ملنے میں حایل نہ سمجھنا چاہئے ۔ آپ کی فتح و نصرت کی خبروں سے بے انتہا مسرت ہوئی اور حدیۂ سوق کے تحت فارس خان کو بطور ایلچی روانہ کیا جا رہا ہے تاکہ وہ مابدولت کی دوستی اور محبّت کو واضح کردے ۔ سلطان مراد بک کی شہرت فتح و نصرت کے علاوہ اس کی علم دوستی اور معارف نوازی پر بھی مبنی ہے ۔ ملاحظہ ہو سخاوی ، جلد دہم ، صفحہ ۱۵۲ ۔
۱۴۴	۳۹۳-۹۸	یہ مکتوب خواجہ نے اپنی طرف سے سلطان مرادبک کو لکھا ہے ۔ سلطان نے خواجہ جمال الدین حسن کو بطور قاصد روانہ کیا تھا اور اس کے ہمدست فرمان بھی بھیجا تھا ۔ خواجہ نے اس عزّت افزائی پر اپنا فخر ظاہر کیا ہے ۔ اور سلطان کے جاہ و جلال اور فتح و نصرت کی افزونی کی دعا دی ہے ۔ خواجہ کی شہرت سلطان روم کے دربار میں اس کے علم و فضل اور عزّت و وقار کی وجہ سے بھی تھی ۔ بہمنی سلطنت کی شان و شکوہ کی دھاک تمام اسلامی ممالک

مکتوب	صفحه	خلاصه
		رفع هوگئے ـ مجھے امید ہے که آپ کے هاں بیٹا هونے کی خوشخبری مجھے جلد ملیگی ـ آخر میں عمر اور اقبال کی ترقی کی دعا دی ہے ـ
١٣٠	٣٨٧-٨٨	یه مکتوب محمد شاه بهمنی کی طرف سے خواجه نے سلطان محمود گجراتی کو لکھا ہے ـ معلوم هوتا ہے که بانو گجرات سے کوئی مکتوب یا ایلچی بهمنی دربار میں نہیں آیا تھا ـ یا محمد شاه بهمنی نے محمود شاه گجراتی کی علالت کی خبر سنی تھی ـ کیونکه مکتوب میں درج ہے که خان اعظم نصیر خان کے آنے سے تردد اور پریشانی جو آپ کی (محمود شاه گجراتی کی) سلامتی کے بارے میں پیدا هوگئی تھی ، رفع هوگئی ـ آپس کی دوستی اور محبت میں مزید اضافه کرنے کی غرض سے سید مظفر الدین کو بھیجا جا رہا ہے ـ اس کے پیام سے مفسدین کی زبان بند هوجائیگی ـ
١٣١	٣٨٨-٨٩	یه خط خواجه نے محمد شاه بهمنی کے مکتوب کے سلسله میں مولینا اسمعیل کو لکھا ہے ـ جن کا تعلق گجرات کے دربار سے ہے اور معلوم هوتا ہے سلطان محمود شاه گجراتی پر ان کا اثر ہے ـ بهمنی ایلچی سید مظفرالدین مسعود کی خاندانی وجاهت اور ذاتی صفات کی تعریف کی ہے اور مولینا سے امید ظاهر کی ہے که سید موصوف کی آو بھگت اور عزت و احترام میں کوئی کوتاهی نه هوگی ـ پھر مولینا سے خط و کتابت جاری رکھنے کی استدعا کی ہے ـ
١٣٢	٣٩ -٩١	خواجه نے یه مکتوب بھی سید مظفر الدین کی رسالت کے بارے میں لکھا ہے ـ مکتوب گجرات کے کسی وزیر کے نام ہے جس سے یه استدعا کی گئی ہے که بهمنی بادشاه (محمد شاه) نے جو امیر مظفر الدین مسعود کو بطور ایلچی بھیجا ہے ، آپ براه کرم ان کی اعانت فرمائیں ـ اور خط و کتابت

ایران کے بھی مالک ہیں اور طبرستان کے بھی حاکم مطلق ۔ آپ کو آباء و اجداد کی خصائل پیدا کرنی چاہئیں ۔ آپ کے بڑے بھائی جلال الدین سلطنت کے معاملات میں آپ سے صلاح و مشورہ کرتے ہیں ، اور جب وہ بزرگ ہونے کے باوجود مصالحت اور موافقت کے طالب ہیں تو آپ کو بھی مخالفت نہ کرنی چاہئے ۔ اور اتحاد اور محبت سے دونو کی حکومت اور عظمت (سلطنت و جلالت) قایم رہیگی ۔ دوم یہ کہ اخلاق حمیدہ پیدا کرنے کی اس طرح کوشش کی جائے کہ سلطنت کے استحقاق کے بارے میں آپ کی اہلیت روز بروز ترقی پذیرھو ۔ سوم یہ ہے کہ اپنی ذات اعلیٰ کو ایسے شوق سے مثلاً شکار کھیلنے کی حد سے زیادہ عادت ، یا مئے نوشی ، یا اس کے اثر کے بد نتایج سے محفوظ رکھو ۔ چہارم یہ کہ علماء اور فضلاء کو اپنی صحبت میں رکھو ۔ قابل اعتماد وزیروں کے مشورہ پر عمل کرو ۔ سچّے اور وفادار اور خوش کلام ایلچیوں کو دوسرے بادشاہوں کے دربار میں بھیجو ۔ تاریخ کی کتابوں کا مطالعہ کرو ۔ ایسے ملازم رکھو جن کی عادات اور کردار پسندیدہ ھوں ۔ مملکت کے انتظام اور مالیہ کے اضافہ کے لئے کوشش کرو ۔ توجہ اور محبت کو راحت اور فرض سمجھو اور کھیل کود اور غفلت کو باعث بدنامی اور تباھی ۔ پنجم یہ کہ جو اکابر سلطنت فرمانروائی اور حکمرانی میں آپ کے شریک کار ھیں ان پر نظر رکھو اور غافل نہ ہو کیونکہ گیلان کی مملکت میں اکثر جھگڑے سرکاۓ کار سے غافل رہنے کی وجہ سے ہوتے ہیں ۔

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
۱۳۹	۳۸۶-۸۷	خواجہ نے یہ مکتوب اپنے کسی رشتہ دار کو لکھا ھے ۔ پہلے شوق ملاقات ظاھر کیا ھے پھر بیان کیا ھے کہ سید جمال الدین اسحق کے آنے سے اور ان کی گفتگو سے بے حد مسرّت ہوئی ، اور جو شبھے پیدا ھوگئے تھے وہ

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		لطف اللہ برہان کے آنے سے خلوص عقیدت ، اور حسن طویت ، میں اضافہ ہوا ۔ ہو خواجہ کے ذاتی تاثرات معلوم ہوتے ہیں ۔ ممکن ہے کہ عراق کے علاقہ کی کشتیاں ہندوستان کے تاجروں اور مسافروں کو لوٹ لیتے ہوں۔ اور بہمنی بادشاہ نے اول خواجہ کو سلطان عراق سے رسم و راہ بڑھانے کے لیے اشارہ فرمایا ہو ۔ اور بعد میں خود بھی مکتوب بھیجنے کا ارادہ رکھتا ہو ۔ اس مکتوب کا تعلق مکتوب نشان ۱۳۳ سے بھی ہے جس میں عراق اور دکن کے ایلچیوں کے نام کی تصریح ہے ۔
۱۳۶	۳۸ -۸۲	(اوائل شوال) گیلان کے بڑے شاہزادے کو بادشاہ کی موت کے بعد لکھا گیا ہے ۔ اول اس سانحہ پر اظہار ربح و غم کیا ہے بعد میں اطمینان ظاہر کیا ہے کہ اب عنان حکومت آپ کے قبضے میں آگئی ہے ۔ آخر میں فرامین اور احکام سے سرفراز فرمانے کی تمنا ظاہر کی ہے اور یہ بھی استدعا کی ہے کہ میرے بیٹے عبد اللہ پر نظر شفقت اور تربیت رہیگی ۔
۱۳۷	۳۸۲-۸۳	یہ مکتوب گیلان کے چھوٹے شاہزادے کو اسی موقع پر (ملاحظہ ہو مکتوب ۱۳۶) بطور نصیحت لکھا گیا ہے کہ مفسدوں کے مشورہ پر عمل نہ کرے اور بڑے بھائی کو مثل باپ تصور کرے کیونکہ مخالفت سے سوائے ندامت کے کچھ حاصل ہوگا اور اتفاق اور یگانگت سے دونو کی سلطنت قائم رہیگی ۔ چونکہ آپ کے دادا اور والد میرے مشورہ کو اچھا سمجھتے تھے اس لیے آپ کو بھی صلاح دینے کی جرأت ہوئی ۔
۱۳۸	۳۸۳-۸۶	یہ خط بھی گیلان کے اسی شاہزادہ کے نام ہے ۔ لکھا ہے کہ باپ کی طرف سے آپ کا سلسلہ نسب لہراسپ اور گشتاسپ کو پہنچتا ہے اور ماں کی (طرف دیگر) جانب سے قابوس اور تہماسپ تک ۔ اس طرح سے آپ مملکت

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		محمّد شروانی اور سیخ محمّد احمد کا بطور ایلچی روانہ کیا جانا بیان کیا گیا ہے - ان واقعات سے گمان ہوتا ہے کہ مکتوب سلطان حسین بیگ کو لکھا گیا ہو - جس کا دربار بھی علم اور علماء کی سر پرستی کے لئے اس زمانہ میں ممتاز تھا - مکتوب میں خواجہ نے اپنی عقیدت مندی کا اظہار کیا ہے اور بادشاہ کے جاہ و جلال کی ترقّی کے لئے دعا دی ہے - سلطان حسین بیگ کو جو خط خواجہ نے علانیہ لکھا ہے اس کے لئے ملاحظہ ہو مکتوب ۱۳۵ ، صفحات ۸۰-۳۷۸ -
۱۳۴	۷۷-۳۷۶	یہ مکتوب عربی میں ہے اور خواجہ نے غالباً سلطان عراق کی طرف سے سلطان مصر کے نام لکھا ہے - کیونکہ آستی اور اتّحاد کی تمہید میں جو دریائے نیل اور فرات اور شط العرب کا تلازمہ رکھا گیا ہے اس سے یہ گمان پیدا ہوتا ہے - فرات اور شط العرب کو عراق سے وہی تعلق ہے جو نیل کو مصر سے - مکتوب میں حافظ عبید اللہ کے بطور ایلچی بھیجنے جانے کا بھی ذکر ہے - یہ بھی لکھا ہے کہ بعد مسافت ، دوستی اور محبّت کی ترقی کی راہ میں حائل نہوگی -
۱۳۵	۸۰-۳۷۸	اس مکتوب کے عنوان میں یہ درج ہے کہ یہ خط خواجہ نے سلطان (بہمنی ؟) کے فرمانے سے سلطان حسین بیگ شاہ عراق کو لکھا تھا - لیکن مضمون میں کوئی ایسی بات درج نہیں ہے جس سے دو بادشاہوں یا دو مملکتوں کے درمیان اتّحاد اور دوستی قایم کرنے کی بناء معلوم ہوسکے - تا ہم خط میں خواجہ لطف اللہ ترخان کے عراق سے بطور ایلچی آنے کا ذکر ہے - اور دکن سے خواجہ شمس الدین شروانی اور مولینا شیخ احمد حجی کا بھیجا جانا درج ہے - اور غرض یہ بیان کی گئی ہے کہ محبّت اور موافقت میں ترّقی ہو - لیکن ساتھ ہی خواجہ نے یہ بھی لکھا ہے کہ

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		اجداد کی خصائل حمیده پیدا کرنے کی کوشش کریں ـ خدا آپ کے اقبال کو ہمیشه قائم رکھے ـ
۱۳۱	۳۶۵-۶۶	یه مکتوب مولٰنا جامی کے نام ہے ـ شوق ملاقات، فیض صحبت اور طلب ہدایت کا ذکر ہے ـ مولٰنا جامی کو خواجه نے جو اور خط لکھے ہیں ان کے لیے ملاحظه ہوں مکتوبات ۳۸، ۴۸، ۵۸، ۶۴، ۲ ۱ ـ
۱۳۲	۳۶۷-۷۲	(اواسط رمضان، محمد آباد بیدر) گیلان کے بادشاہ کے نام ہے لکھا ہے جو احسانات آپ کے آباء و اجداد نے میری تربیت اور عزت افزائی میں کیے ہیں ان کے مد نظر دلی تمنا یه بھی که ساری عمر آپ کی خدمت میں گزرے ـ لیکن بعض ناگہانی (ناملائم) باتیں ہوگئیں اور حاسدوں کی غیبت اور ملامت کرنے والوں کے لعن طعن نے مجبور کیا که وطن کو چھوڑ دوں ـ اب یہاں پہنچ گیا ہوں قوی ضعیف ہو گئے ہیں اور بڑھاپے نے سر سفید کردیا ہے ـ اور اولاد اور ازواج کی اور بیڑیاں پڑ گئی ہیں ـ اس لیے خود ادراک سعادت سے محروم ہو گیا ہوں ـ لیکن اپنے بیٹے عبداللہ کو اس غرض سے بھیجتا ہے که آپ کے فیض تربیت اور لطف و کرم سے خاندان کی عزت اور وقار کو قائم رکھے ـ اگرچه آپ کی بارگاہ سے ہرمز کے فساد کی وجه سے کوئی فرمان میرے نام شرف صدور نہیں لایا ـ لیکن جو محرم ذات ابھی اس خطه میں گیلان سے وارد ہوئی ہے ان کے زبانی بیان سے میرے دل کا غم و رنج دور ہو گیا ہے ـ امید ہے مجھے ہمیشه فرامین اور احکام سے سرفراز فرمایا جائے گا ـ
۱۳۳	۳۷۲-۷۵	اس مکتوب کے عنوان میں صرف ' الٰی بعض السلاطین ' درج ہے اور نام یا مملکت کی صراحت نہیں ہے ـ لیکن آخر میں خواجه جلال الدین لطف اللہ برہان کے بحیثیت قاصد آنے کا ذکر ہے، اور خواجه کی طرف سے شمس الدین

مکتوب صفحہ خلاصہ

اور تربیت سے اس کے اخلاق اور ذہنی قویٰ حاطر خواہ نشو و نما پائینگے اور وہ خاندان کی عزت و وقار کو قائم رکھ سکیگا۔ گزشتہ سال اس کے اصلاح حال کے بارے میں ایک معروضہ گزراسے کی جراٗت کی گئی تھی۔ امید ہے میری استدعا کو شرف قبول بخشا گیا ہوگا۔

خواجہ کے پہلے معروضہ کے لئے ملاحظہ ہو مکتوب ۹۹ —

۱۲۹ ۳۶۱-۶۲ (اواخر رمضان) ھندوستان پہنچنے کے بعد خواجہ نے یہ مکتوب کسی ایشیائی ممالک (گیلان؟) کے شاہزادے کو لکھا ہے۔ ابتدا میں شاہزادے کے حسب و نسب اور ذاتی اوصاف کی تعریف ہے اور یہ بھی درج ہے کہ میرا دل ہمیشہ آپ کے خاندان کے احسانات کے ذکر میں مشغول ہے۔ مکتوب کے وسط میں نصیحتیں بھی ہیں۔ وہ یہ ہیں کہ بادشاہوں کی دل کی مراد اسی وقت بر آسکتی ہے جب کہ ان کی ذات حسن صفات سے آراستہ ہو، اور خلق خدا صفات حسنہ کے لحاظ سے ان کو شاہی کا سزاوار سمجھے۔ بادشاہوں اور بادشاہزادوں کو نیک اوصاف حاصل کرنے کے لئے علماٗ اور اکابر (تجربہ کار سیاست دانوں) کی صحبت اور مشورہ سے استفادہ حاصل کرنا چاہئیے۔

بادشاہزادوں کو شاہی مکارم اور فرمانروائی کے لئے خواجہ نے جو نصیحتیں کی ہیں ان کے لئے ملاحظہ ہوں مکتوبات ۱۲۹، ۱۳۸ -

۱۳۰ ۳۶۳-۶۵ (اواخر شہر رمضان، محمّد آباد) یہ کسی ایسے شاہزادے کے نام ہے جو باپ سے بگڑ کر دارالخلافہ سے چلا گیا تھا، لیکن اب واپس آگیا ہے۔ خواجہ نے اپنے مکتوب میں لکھا ہے کہ مجھے اس خبر سے بے انتہا خوشی ہوئی کہ آپ اپنے والد محترم کے فرمان کی تعمیل میں دارالخلافہ میں واپس آگئے ہیں۔ باپ کی خوشنودی فتح و نصرت کی کنجی ہے۔ آپ اپنے

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		کے وزیر کے خط کے جواب میں ہے ـ جس میں غالباً خواجہ کے متعلق یا خاندان کے برخلاف کچھ شکایات درج تھیں ـ خواجہ نے لکھا ہے کہ میرے اور میرے آباء و اجداد کو جو نسبت سلاطین گیلان سے رہی ہے اس کے متعلق اہل گیلان سے دریافت کیا جاسکتا ہے اور اگر میرے بیٹے عبد اللہ سے خطائیں سرزد ہوئی ہیں تو آپ اس کے اصلاح حال پر توجہ فرمائیں ـ پھر وزیر کو نصیحت بھی کی ہے ، کہ اللہ تعالٰی نے کلام پاک میں فرمایا ہے ـ ''ان اللہ یامرکم ان تودوا الامانات الی اھلھا '' ـ احسان کا بیج ایسی زمین میں بوؤ کہ اس کے پودے اور شجر اور پھل و پھول سے مخلوق خدا کو فراغ خاطر اور مسرت حاصل ہو ـ عبد اللہ کے اصلاح حال کے متعلق ملاحظہ ہوں مکتوبات ۴۹، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۱۵ ـ
۱۲۷	۳۵۷-۵۹	یہ مکتوب شاہ گیلان کے نام ہے ـ لکھا ہے کہ آپ کے والد ماجد اور جد محترم نے میری تربیت میں ایسے احسانات کیے ہیں کہ اکابر سلطنت کو حیرت ہوتی تھی اور اب بھی جب کہ آپ کی بارگاہ سے میری وہی عقیدت اور تعلق ہے میں اپنی تمناؤں کے پورا ہونے میں کیوں محروم رہوں ، مجھے امید واثق ہے کہ عبد اللہ کی تربیت اور اصلاح حال میں لطف شاہانہ کار فرما رہیگا ـ اور اس کی عزت اور وقار برقرار رہیگا ـ
۱۲۸	۳۶ -۶۱	گیلان کی شاہزادی کے نام ہے اس کے مکتوب کا عقیدتمندانہ طور سے شکریہ ادا کیا ہے ـ پھر لکھا ہے کہ عبداللہ کے متعلق جو خبریں مجھے معتبر آدمیوں کے ذریعہ سے وصول ہوئی ہیں ـ ان سے معلوم ہوتا ہے کہ نہ اس کا کردار درست ہے نہ اچھے آدمیوں کی صحبت حاصل ہے ـ اس کے گیلان بھیجنے کا بڑا مقصد یہی تھا کہ وہاں کے عظیم الشان بادشاہوں کی توجہ

مکتوب	صفحه	خلاصه
۱۲۱	۳۴۹-۵۰	یه خط خواجه نے اپنے چھوٹے بیٹے کو اسکی ماں کی تعزیت میں لکھا ہے - صبر کی تلقین کی ہے اور اپنے پاس بلایا ہے تاکه اس کے غم میں عزیز واقارب سے مل کر کمی ہو-
۱۲۲	۳۵۰-۵۱	کسی دوست کو لکھا ہے که آپ سے ملنے کا بے حد اشتیاق تھا - اب چونکه آپ تشریف لا رہے ہیں یه تمنا پوری ہو جائیگی - اور آپ کے فیض صحبت سے بقیّه عمر سکون خاطر اور نور معرفت سے بہره ور رہیگی -
۱۲۳	۳۵۱-۵۳	سلطان ابوسعید (تیموری) کے نام ہے - بادشاه کے جاه و جلال عدل و احسان اور فتح و نصرت کو سراہا ہے اور دعا دی ہے - از فراز عرش آمین میکند روح الامین چون دعای پادشاه ملک و ملت می کنم آخر میں یه التماس کیا ہے که اس " بندهٔ اخلاص " پر نظر التفات رہے اور اس ناچیز بنده کو فرامین اور احکام سے سرفراز فرماتے رہیں - سلیمان ذو ملک تفقد هد هدا واصغر ما فی الطایرات الهد هدا
۱۲۴	۳۵۳-۵۴	اپنے چچا زاد بھائی خواجه فخر الدین احمد (المخاطب به صفی الملک) کی موت پر اس کے بیٹے کو تعزیت کا یه خط لکھا ہے - انسان کے لئے قضا و قدر کے مقابله کے لئے سوائے رضا و تسلیم کے اور کوئی چاره کار نہیں - صبر اور استقلال کی تلقین کی ہے -
۱۲۵	۳۵۴-۵۵	یه ایک رسمی مکتوب ہے جو کسی بادشاه کے نام ہے- سوائے فن انشاء کی خصوصیات کے اس کی کوئی تاریخی اهمیت نہیں -
۱۲۶	۳۵۶-۵۷	(اوائل رمضان ، دار الامان محمّد آباد) یه مکتوب گیلان

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		کیا تھا ۔ اور جواب میں مشرف الملک نے لکھا تھا کہ حسن دلوی چونکہ اس مملکت (بہمنی) سے تعلق رکھتا ہے اس لیے اس کے امر کو جس طرح مصلحت سمجھیں مٹادیں ۔ اور اس عہد نامہ کی اب تک کوئی خلاف ورزی نہیں ہوئی اور دونوں مملکتوں میں اتحاد اور دوستی قائم ہے ۔ لیکن فساد پیشہ لوگ ہمیشہ یہ چاہتے ہیں کہ یہ اتفاق باقی نہ رہے اور آپس میں مخاصمت پیدا ہوجائے ۔ معاملہ کو واضح کرنے سے یہ غرض ہے کہ آپ کی جانب سے سہایم کے عمال کے نام ایسے احکام صادر فرمائے جائیں کہ وہ اپنی ناہنجار حرکتوں سے باز رہیں ۔
۱۱۹	۳۴ -۳۶	یہ مکتوب کسی جلیل القدر عہدہ دار کو لکھا گیا ہے جو حال ہی میں وزارت کے عہدہ پر فائز ہوا ہے ۔ اس کی فراست اور شجاعت کی تعریف کی گئی ہے ۔ یہ بھی لکھا ہے کہ بعض مفسد آپ کے برخلاف ہیں ۔ لیکن آپ کی فضیلت ، آپکا تدبر اور اخلاق حمیدہ ایسے ہیں کہ دشمنوں کا کینہ اور بغض آپ کو ہرگز کسی قسم کا گزند نہ پہنچا سکیگا ۔
۱۲	۳۴۷-۳۹	(اواخر رمضان) یہ مکتوب بھی کسی وزیر کے نام ہے ۔ شوق ملاقات ظاہر کیا ہے اور لکھا ہے اگرچہ بعد مسافت کی وجہ سے ملاقات نہیں ہوسکتی ہے لیکن میرا دل آپ کی عنایات اور احسانات کا شکرگزار ہے ۔ میرے متعلقین پر جو لطف و کرم آپ نے فرمایا ہے اس کا حال آپ کے مکتوب سے معلوم ہوا ۔ میں خواجہ جلال الدین محمود کو بھیج رہا ہوں تاکہ دوستی اور یگانگت میں ان کی رسالت سے اور ترقی ہو ۔ امید ہے کہ نامہ و پیام سے آپ کی سلامتی اور " استقامت حال " کی کیفیت معلوم ہوتی رہیگی ۔ یہ خط گیلان یا کسی اور ایسی مملکت کے وزیر کے نام ہے جہاں خواجہ کے متعلقین موجود ہیں اور جن کی فلاح و بہبود کا خواجہ کو خیال ہے ۔

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		اوران کی میری برائی کے لئے کوشش کرنا ایسا ہی بے سود ہے جیسا کہ کوئی سورج کو گوبھیئے کے پتھروں سے نقصان پہنچانا چاہئے ۔ صادق القول اور صاحب وفا اصحاب سمجھ سکتے ہیں کہ اتحاد اور یکدگی صرف اسی صورت میں قائم رہ سکتی ہے جب کہ کمینے اور مفسد لوگوں کے کہنے سننے پر عمل نہ کیا جائے ۔
۱۱۸	۲۲۸-۲۰	یہ مکتوب محمد شاہ بہمنی کی طرف سے سلطان محمود شاہ گجراتی کے نام ہے ۔ اور بعض اہم تاریخی واقعات پر مشتمل ہے ۔ مکتوب میں محمد شاہ بہمنی نے لکھا ہے کہ حال میں مہایم (ندربار) کے تھانہ کے عہدہ داروں کا خط مرتضیٰ آباد کے تھانہ کے عہدہ داروں کے نام آیا ہے جس میں راجپوری کے متعلق چند ایسے بیانات درج ہیں جو سمجھ میں نہیں آتے ۔ حقیقت حال یہ ہے کہ حسین دلوی کا تعلق عرصہ سے مرتضیٰ آباد (ندر) اور مصطفیٰ آباد کے حفاظتی دستوں (چشم) سے ہے ۔ اور وہ اور اس کے قبیلہ اور جماعت کے لوگ مع متعلقہ فوج کے ہمیشہ ہماری طرف سے اس علاقہ کی مہموں کے سر کرنے میں شامل رہے ہیں ۔ ماندولت کی حکومت نے حسین دلوی کو شتاب خاں کے خطاب سے بھی سر فراز کیا ہے ۔ اوریہ امر کہ راجپوری کا محل وقوع مرتضیٰ آباد اورمصطفیٰ آباد کے درمیان ہے ، محتاج بیان نہیں ۔ اور راجپوری اور مہایم میں ساٹھ کوس (کروہ) کا فاصلہ حائل ہے ۔ اور دو نو مملکتوں (بہمنی اور گجرات) کے درمیان جو عہد نامے مرتب ہوئے تھے ان میں درج ہے کہ آپ کی طرف سے دوبی اورسکی کو جو باعث فساد ہیں مستحق سزا قرار دیا جائیگا اور اس طرف سے سکسر (رائے) اور حسین دلوی کو ۔ اور سیّد مظفر الدین نے ہماری جانب سے حقیقت حال کو واضح

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		کردارکی اپسے لطف و کرم سے اس طرح اصلاح کریں کہ ادھر مجھ کو خوشی اور اطمینان حاصل ہو اور ادھر گیلان میں ہمارے خاندان کی عزت وشان قائم رہے ۔ اسی مضمون کے اور خطوط کے لیے ملاحظہ ہوں مکتوبات ٦، ٩١، ١١١، ١١٣ ۔
١١٦	٣٣١-٣٤	کسی رشتہ دار کے نام ہے جس نے خواجہ کو عتاب آمیز خط لکھا تھا ۔ خواجہ نے جواب دیا ہے کہ آپ کے مکتوب میں شروع سے آخر تک مجھکو ہدف ملامت بنایا گیا ہے ۔ اس کے جواب میں سوائے خلوص اور محبت کے میں کیا پیش کرسکتا ہوں ۔ مجھے رنج اس بات کا ہے کہ آپ نے ایسے شخص کے بیان پر اعتماد کیا ہے جو میری نظر میں مچھر اور چیونٹی سے زیادہ قدر و حیثیت نہیں رکھتا ۔ آخر میں بطور طردعا دی ہے کہ خدا آپ کو اپنی عزت و ناموس کے بچانے کی توفیق دے اور آپ کے دل کو حقیقت شناسی کے نور سے منوّر فرمائے ۔
١١٧	٣٣٤-٣٨	بہمنی دربار کے وزیرکو یہ خط غصہ اور عتاب کے انداز میں لکھا ہے ۔ خواجہ غالباً اس وقت کوکن کی مہم کے سرکرنے میں مصروف تھا ۔ پہلے اس امر کی شکایت کی ہے کہ میں نے آپ سے ایک لائق اور مستحق شخص کی سفارش کی تھی لیکن آپ نے میرے التماس پر توجہ نہ کی اور ایسے لوگوں کو بڑھایا جو غیر معروف اور نااہل تھے ۔ حالانکہ جب میری روانگی کے متعلق شاہی فرمان صادر ہوا تھا تو آپ نے مجھ سے اتفاق اور یگانگت کا عہد کیا تھا ، اور نتیجہ سوائے نفاق کے کچھ نہ نکلا جس سے مجھے مایوسی ہوئی ۔ جہاں تک میں نے سنا ہے مجھے معلوم ہوا کہ آپ کی روش میں یہ اختلاف آپ کی مجلس کے بعض سربر لوگوں کے کہنے سننے کی وجہ سے ہوا ہے ۔

مکتوب	صفحه	خلاصه
		باتوں سے خالی۔ جوانی کے زمانہ کو بادشاہی صفات کے حاصل کرنے کے لئے مغتنم سمجھنا چاہئیے ۔ اور فضول اشغال میں گنوانا نہ چاہئیے۔ بعد میں مکتوب میں استدعا کی ہے کہ میرے خاندان کی طرف ایسی توجہ رہے کہ آپ کے لطف و کرم کا حال سب چھوٹوں، بڑوں کو روشن رہے۔ آخر میں یہ بھی لکھا ہے کہ مولیٰنا نعمت اللہ کو جو میں نے بھیجا ہے اس کے معروضہ کو توجہ سے سنیں اور اس کو جلد واپس فرمادیں ۔
		اس مضمون کا خط جو مخدومۂ جہاں کو لکھا ہے اس کے لئے ملاحظہ ہو مکتوب ۱۱۱ صفحات ۲۳ - ۳۲۲ -
۱۱۴	۳۲۷-۲۹	سلطان حسین بایقرا کے نام ہے ۔ مکتوب میں سیّد جمال الدین حسین کی سفارش کی ہے اور پھر معافی بھی مانگی ہے کہ میری گستاخی اور جسارت کو معاف فرمایا جائے گا۔ بادشاہ کے اخلاق اور معدلت گستری کی تعریف کی ہے ۔ اور خود خواجہ پر جو نظر لطف و عنایت ہے اس پر فخر کیا ہے اور اپنی عقیدت اور اخلاص کا اظہار کیا ہے۔
		سلطان حسین بایقرا کے نام جو اوٗر خط ہے اس کے لئے ملاحظہ ہو مکتوب ۵۵، صفحات ۲۰۱-۱۹۸ -
۱۱۵	۳۳۰-۳۱	(اوائل شوال) سلطان گیلاں علاء الدولہ کے نام ہے۔ اپنے خلوص اور عقیدت کا اظہار کیا ہے اور ریا اور نفاق اور بد باطنی سے بریّت ثابت کی ہے۔ اور یہ بھی لکھا ہے کہ اگر مجھ پر کسی قصور کا شبہ ہو گیا ہے تو وہ جلد حالات معلوم ہونے پر رفع ہو جائے گا۔ پھر یہ استدعا کی ہے کہ میرے خاندان پر حسب سابق عنایت و مرحمت رہے۔ اس عرض سے میں نے مولیٰنا نعمت اللہ کو بھیجا ہے جو آپ کی بارگاہ کے قدیم ہوا خواہ ہیں ۔ ان کے معروضہ کو توجہ سے سنا جائے تا کہ جو جھوٹ سچ الزام میرے خاندان کے برخلاف حاسدوں نے لگادیا ہے وہ دور ہو جائے ۔ اور عبد اللہ کے

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		نعمت اللہ کو ان کے بطور قاصد بھیجا ہے۔ ان کے معروضہ کو شرف قبولیت بخشا جائے اور واپسی کی اجازت مرحمت فرمائی جائے۔
		اس مکتوب سے خواجہ کا اثر دربار کے امرأ اور عمائد کے علاوہ محل کی شاہزادیوں پر بھی معلوم ہوتا ہے یہ معروضے ایسے وقت لکھے گئے ہیں جبکہ خواجہ کے خاندان کو دشمنوں کی غیبت سے نقصان پہنچ چکا تھا، اور شاہ گیلان اس کی جانب سے بدظن ہو گیا تھا۔ خواجہ نے اپنے معروضوں سے بدظنی کو دور کرنے کی کوشش کی ہے، اور گیلان میں اپنے خاندانی وقار کو قائم رکھنے کے لیے اپنے تمام محسنوں اور شناساؤں کو خط لکھے ہیں۔ اور مولینا نعمت اللہ کو شاہ گیلان کے دربار میں بطور قاصد بھیجا ہے۔
۱۱۲	۲۵-۳۲۴	اپنے بھتیجے عمیدالملک کو لکھا ہے۔ خواجہ کو اس وقت قحط سے جو دکن میں دس سال سے پڑا ہوا تھا سخت پریشانی معلوم ہوتی ہے۔ مکتوب میں عام تباہی اور حرج کی زیادتی کا حال درج ہے۔ جوعوں کی زیادتی کا بھی ذکر ہے۔ خزانہ پر جو بار پڑ رہا ہوگا اور رعایا کے فاقوں سے مرنے سے جو بدامنی پھیلی ہوئی ہو گی اس کے رفع کرنے کے لیے خود بھی خدا پر بھروسہ ظاہر کرتا ہے اور بھتیجے سے بھی دعا چاہی ہے فرشتہ نے بھی اس قحط کا ذکر کیا ہے۔ عمیدالملک کو خواجہ نے جو اور خط لکھے ہیں ان کے لیے ملاحظہ فرمائیے مکتوبات ۱۶، ۲، ۲۹، ۳۵، ۵۹، ۶۸، ۷۳۔
۱۱۳	۲۷-۳۲۵	(ماہ سارک سوال) گیلان کے بڑے شاہزادے کے نام ہے۔ پہلے نصیحت کی ہے کہ بادشاہی کا استحکام صحیح رائے اور حسن تدبیر پر منحصر ہے۔ اور حسن تدبیر اسی وقت میسر آتا ہے جب کہ دل عقل اور حق جوئی سے معمور ہو۔ اور لایعنی (فضول)

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
۱۰۹	۳۱۸-۲۰	(اواخر شہر رمضان) سلطان علی بن سلطان محمّد گیلانی کے نام ہے - بادشاہ کے حسب و نسب کی تعریف کی ہے اور لکھا ہے کہ بعض مجبوریوں کی وجہ سے خود حاضر ہونے سے قاصر ہوں لیکن معروضوں کے ذریعہ سے اپنے اخلاص اور خدمت گزاری کے جذبات کا اظہار ضروری سمجھتا ہوں - اب یہی میری تمنّا ہے کہ میرے خاندان پر مراحم و عواطف خسروانہ جاری رہیں، اور مولٰینا نعمت اللہ پر بھی جن کو میں نے بطور قاصد بھیجا ہے بنظر لطف و کرم رہے - اور فرامین اور احکام سے مجھے سرفراز فرماتے رہیں -
۱۱۰	۳۲۱	کسی سپہ سالار کو لکھا گیا ہے - اس کی بہادری اور شجاعت کی تعریف کی ہے اور لکھا ہے کہ اپنے حالات سے مطلع کرتے رہو آخر میں رفعت مرتبت کی دعا دی ہے -
۱۱۱	۳۲۲-۲۳	(ماہ مبارک رمضان) مخدومۂ جہان شاہزادیٔ گیلان کے نام ہے - اس وقت معلوم ہوتا ہے مخدومہ کا بیٹا گیلان کا بادشاہ تھا - کیونکہ دعا میں یہ جملہ لکھا ہے - ''و بقاء ولدہا علیٰ سریرالملک و العدل دایما'' - شکر و سپاس کی ضمن میں بیان کیا ہے کہ آپ کے ہی خاندان کا پروردہ اور تربیت یافتہ ہوں اور اگر آپ کے والد مرحوم کی جانب سے کوئی ناپسندیدہ حکم میرے متعلقین کی نسبت جاری ہوا تو مرحوم کی نیک خصائل پر اس حکم سے کوئی دھبّہ نہیں آتا ہے، کیونکہ سارے فساد اور شرارت کے اصل بانی مبانی وہ اشخاص ہیں جو ایک زمانہ میں میرے ہی ماتحت اور ملازم تھے - پھر لکھا ہے - وما کیم وبہ رحیم اگر خفا سیم کہ در طریقت ما کافریست رنجیدن چونکہ مجبوریوں کی وجہ سے میں خود حاضر نہیں ہوسکتا اس لئے التجا ہے کہ میرے خاندان پر ایسی عنایات اور احسانات ہوں کہ اس کی عزّت اور حرمت باقی رہے - مولٰینا

مکتوب صفحہ خلاصہ

هم بگو تو هم تو بسو هم نو باس
ما همه لاسم با حدیں دراس

۱۶ ۳۱۲-۱۴ (دارالاماں محمدآباد) گیلاں کے کسی وزیر کے نام ہے۔
لکھا ہے کہ میرے خاندان کی شہرت اور عزت جو تمام دنیا کی مملکتوں میں عام طور سے اور گیلاں میں خاص طور سے ہوئی ہے اس کا حال آپ کو اچھی طرح سے معلوم ہے۔ اور دشمنوں کے حسد اور غیبت سے جو گزند میرے متعلقین کو پہنچا ہے اس کی ذمہ داری گیلاں کے عالی قدر فرمانرواؤں پر ہرگز نہیں ہے بلکہ انہی مکاروں کی خبث طبیعت، اور ریشہ دوانی کا نتیجہ ہے۔ آپ چونکہ حقیقت کو جانتے ہیں اس لیے ہماری عزت اور ناموس کو محفوظ رکھیں آپ کی نصیحت پسندی اور تائید حق کی تعریف ہمیشہ دنیا میں ہوتی رہیگی۔ آخر میں لکھا ہے کہ میں نے مولٰنا نعمت اللہ کو اس غرض سے بھیجا ہے کہ وہ زبانی بھی حقیقت معاملات کو آپ کے سامنے بیان کریں۔ مجھے امید ہے کہ آپ پیام کو توجہ سے سنینگے اور ان کو جلد کامیاب واپس فرمائینگے۔

۱۷ ۳۱۲-۱۶ کسی سیادت نسب، بزرگ کو لکھا گیا۔ مکتوب میں خواجہ نے بیان کیا ہے اگرچہ دنیوی مقاصد میں یہاں پورے طور سے کامیاب ہوں لیکن عارفوں کی صحبت سے محروم ہوں۔
حرمیں برساید بمرغان چمن که هم آوارسیا در قفسی افتاد ست
آخر میں باطنی توجہ اور ہدایت کی آرزو ظاہر کی ہے۔

۱۸ ۳۱۷-۱۸ (محمد آباد) کسی وزیر (گیلاں؟) کے نام ہے۔ اپنے اخلاص اور دوستی کا اظہار کیا ہے اور لکھا ہے کہ بعض مجبوریوں کی وجہ سے اگرچہ دور ہوں۔ لیکن آپ کی نیک خصائل اور پسندیدہ عادات کی ہمیشہ تعریف کرتا رہتا ہوں۔ اور قلبی اور روحانی یکانگت جسمانی محبت کی صورت میں نمودار ہورہی ہے۔

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		ھدوستان نہ آنے کے بیان کئے ھیں اس کے جواب میں خواجہ نے یہ شعر لکھا ھے - لن ترانی! می رسد از طور موسیٰ را جواب این ھمہ فریاد مشتاقان زاستغناء اوست اسی مضمونؐ کے جو خط خواجہ نے مولٰینا جامی کو لکھے ھیں ان کے لئے ملاحظہ ھوں مکتوبات ۳۹، ۴۰، ۵۹، ۶۴، ۱۳۱ -
۱۰۳	۳۰۴-۰۶	یہ مکتوب شیخ بایزید خلخالی کے نام ھے - بحیثیت ایک راسخ العقیدت طالب کے باطنی ھدایت اور بصیرت کے لئے مدد چاھی ھے -
۱۰۴	۳۰۶-۱۰	(اوائل ماہ شوال) یہ مکتوب سلطان محمّد بن سلطان ناصر گیلانی کے نام ھے - لکھا ھے کہ عبد اللہ کو آپ کی بارگاہ میں اس امید سے بھیجا گیا تھا ، کہ شاھانہ توجہ سے اس میں نیک خصائل پیدا ھوجائیگی اور میرے خاندان کی عزّت اور حرمت برقرار رھیگی - چنانچہ التجا ھے کہ شاھانہ توجہ اور احکام اس کے اصلاح حال پرجاری ھوں تاکہ مجھے دلجمعی حاصل ھو اور ھمارا خاندانی وقار قائم رھے - اسی مضمون کے اور حطوط کے لئے جو شاہ گیلان کے نام اس کتاب میں شامل ھیں ملاحظہ ھوں مکتوبات ۵۴، ۶۲، ۶۳، ۹۱، ۱۰۱ -
۱۰۵	۳۱۰-۱۲	(محمّدآباد ، بیدر) کسی عالی مرتبت ، آل رسول ، صاحب علم و فضل شخص کے نام ھے - مکتوب میں خواجہ نے اظہار عقیدت اور شوق ملاقات کو لطیف پیرایہ میں بیان کیا ھے اور ھدایت اور ارشاد کی تمّنا ظاھر کی ھے - اپنے وجود اور کوشش کو ذات سیح میں اس طرح مدغم تصور کیا ھے -

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		خطاؤں کو معاف کرنے اور اس کے حال کی اصلاح کرنے کے متعلق خطوط لکھے ہیں ۔ ملاحظہ ہوں مکتوبات ۔ ۴۹، ۱۱، ۴۱، ۱۱ ۔
۱	۹۰-۲۹۴	(محمد آباد ، بیدر) یہ خط بھی عبد اللہ کی بری عادتوں کے متعلق کسی وزیر کو لکھا گیا ہے خط میں درج ہے عراق اور گیلان کے تاجروں کی زبانی معلوم ہوا کہ عبداللہ کے دوست اور ملنے والے رذیل لوگ ہیں وہ شراب اور گانے کا شوالہ ہوگا ہے ، اور ہمارے خاندان کی عزت و وقار کو نقصان پہنچنے کا اندیشہ ہے ۔ میں نے سلطان کی خدمت میں معروضہ گزرانا ہے آپ بھی تائید فرمائیں ۔
۱۱	۲۹۶-۳	(اواخر ماہ رمضان) یہ خط سلطان علا الدین شاہ گیلان کے مکتوب کا جواب ہے ۔ اپنے بیٹے عبد اللہ کے بارےمیں لکھا ہے کہ میں ابھی چند سال اپنے پاس اور رکھنا چاہتا تھا تاکہ بری صحبت کا اثر اس کی عادات سے رفع ہوجائے ۔ لیکن اپنی کبرسنی اور ضعف قوٰی کی وجہ سے عقل کا یہی تقاضہ ہوا کہ اس کو آپ کی خدمت میں بھیجدوں ۔ لیکن جو خط آرہے ہیں ان سے معلوم ہوتا ہے کہ اب تک عبداللہ کی صحبت رذیل اور بد شعار لوگوں میں ہے ۔ جس سے معلوم ہوتا ہے کہ آپ کی توجہ اس کے اصلاح حال پر نہیں ہے ورنہ شفقت اور لطف وکرم سے وہ بری صحبت سے نکل آتا ۔ دوسری التجا یہ ہے کہ میں نے اپنے معتمد سرورکو جو بارگاہ عالی میں بھیجا ہے اس کے التماس کو آپ براہ کرم توجہ سے سنیں اور میری تمنّا یہ ہے کہ اس عاجز (بندہ اخلاص) کو فراموش اور مکتوبات سے سرفراز فرماتے رہیں ۔
۱۲	۳ - ۳	(اواخر ماہ رمضان) مولینا جامی کے نام ہے ۔ شوق ملاقات اور آرزوئے دیدار کا نہایت محبّت آمیز اور عقیدتمندانہ پیرایہ میں اظہار کیا ہے ۔ لیکن مولینا نے جو وجوہ اپنے

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		ہے ۔ شیخ نے کسی ایسے شخص کی سفارش کی تھی ۔ جو پہلے بہمنی دربار کے ملازمین میں شامل تھا اور محمود گاواں نے اس کی تربیت اور ترقی کے لئے خاص سعی کی تھی بعد میں نمک حرامی کرکے وہ مانڈو چلا گیا اور وہاں اسے بڑا عہدہ اور وسیع اختیارات مل گئے ، اور شاہی خطاب سے بھی سرفراز کیا گیا ۔ خواجہ کو اور بہمنی سلطنت کے اور کار پردازوں کو خلجی دربار کی یہ نوازش ہرگز پسند نہیں آئی ہوگی ۔ چنانچہ اس مکتوب کے مضمون سے معلوم ہوتا ہے کہ اس عہدہ دار کی اولاد اور عیال کو مقید کرلیا گیا تھا ۔ خواجہ نے لکھا ہے کہ اس عہدہ دار کے کفران نعمت کو ہرگز معاف نہیں کیا جا سکتا اور نہ اس کے اہل وعیال کو رہا کیا جاسکتا ہے ۔ اور اس بالائی کو جو اختیارات سونپے گئے ہیں اس کا نتیجہ فتنہ و فساد کی صورت میں آپ عنقریب دیکھ لینگے ۔ ممکن ہے یہ نمک حرام عہدہ دار ملک شہ ترک ہو جس کا ذکر مکتوب میں ہے ۔
۹۹	۲۹۳-۹۴	گیلان کی شاہزادی کے نام ہے ۔ عبد اللہ کے حال پر توجہ دلائی ہے ۔ اور لکھا ہے کہ سلطان کی خدمت میں جو معروضہ قاصد کے ذریعہ بھیجا ہے اس میں مفصل کیفیت درج ہے ۔ میرے خاندان کی عزّت وحرمت کا خیال رکھا جائے اور پند و نصیحت کی باگ ڈور سے عبد اللہ کو بیراہ روی سے بچایا جائے ۔ معلوم ہوتا ہے کہ عبد اللہ کی ناہنجار حرکتوں سے سلطان گیلاں تنگ آگیا تھا اور اس کو ایسی سزا دینا چاہتا تھا جس سے خواجہ کے خاندان کی عزّت اور حرمت کو بٹہ لگتا تھا ۔ اسی وجہ سے خواجہ نے سلطان گیلاں وزیر گیلان ، شاہزادیٔ گیلاں اور عائد گیلان کو عبد اللہ کی

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		میں مکتوبوں کے روانہ کرنے کا مہینہ آخری جمادی الاول درج ہے۔
		وزیر کو لکھا ہے جو خط مکہ معظمہ، ہرمز اور عراق سے عبد اللہ کے کردار کے متعلق آئے ہیں ان سے میں سخت پریشان ہوں۔ ان خطوں میں لکھا ہے کہ اول تو اس کی صحت بہت خراب ہے دوم شراب پینے کی عادت پڑ گئی ہے، اور اچھی باتوں سے بالکل غافل ہو گیا ہے۔ چونکہ اس کی اصلاح کے لیے سوائے سلطان (گیلان) کی مدد کے مجھے کوئی اور تدبیر کارگر ہوتی نظر نہ آئی اس لیے میں نے سلطان کی خدمت میں معروضہ گزرانا ہے آپ بھی تائید فرمائیں اور میرے معتمد سرور پر بھی نظر عنایت رکھیں، اور تمام امور میں اس کی مدد فرمائیں۔
۹۵-۹۷	۲۸۷-۸۸	ادیب اور شعراء اپنے فن کا کمال دکھانے کے لیے دوسرے ادیبوں اور شعراء کے نظم و نثر کے مضامین اور عنوانوں پر طبع آزمائی کرتے تھے اور اہل ذوق داد دیتے تھے۔ چنانچہ بیسیوں مثنویاں، قصائد، غزلیں اور نثرِ قدماً کے رنگ میں بعد کے شعراء اور ادیبوں نے لکھے ہیں۔ ان تینوں مختصر مکتوبوں (۹۵-۹۷) میں بھی خواجہ نے ان مکتوبات کے مضامین اور عبارت آرائی کا مقابلہ کیا ہے جو خواجہ شمس الدین نے اپنے فاضل بھائی خواجہ علاء الدین کو لکھے تھے اور جس میں مختلف صنائع اور بدائع کے ساتھ شوق ملاقات ظاہر کیا گیا تھا۔ پہلے خط میں جاریہ رنگ اور احرام فلکی کا تلازمہ ہے۔ دوسرے مکتوب میں بھی کم و بیش یہی رنگ ہے لیکن خوشبوؤں اور فرحت آمیز ہواؤں کا اور اضافہ کر دیا گیا ہے۔ تیسرے میں بہاریہ رنگ زیادہ واضح ہے اور ترنم بلبل کے ساتھ غائبانہ حور صورت کا بھی ذکر ہے۔
۹۸	۲۸۹-۹۳	یہ مکتوب شیخ محمود ماندوی کے خط کے جواب میں

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		نہ لگیے - اور میری یہ بھی تمنا ہے کہ معتمد سرور کی تربیت پر بھی لطف خاص فرمائیں - اس خط کے آخر میں حضرت جنید اور معروف کرخی کا واسطہ دیا ہے جس سے معلوم ہوتا ہے کہ ان بزرگان دین کا گیلان کے بادشاہوں پر بڑا اثر تھا۔ خواجہ نے اپنے مکتوبات کو اکثر حضرت رسول خدا اور حضرت علی کرم اللہ وجہہ کے واسطے سے ختم کیا ہے - بدیں الفاظ بمحمد و حیدر - عبداللہ کی اصلاح کے لئے ملاحظہ ہوں مکتوبات ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴-
۹۲	۲۸۱-۸۴	اپنے بیٹے علی کے نام ہے جس کو بادشاہ کی طرف سے ملک التجار کا خطاب ہوا تھا - اس کے غرور اور رعونت کی شکایت کی ہے اور لکھا ہے کہ میں بوڑھا ہوگیا ہوں لیکن تم نے میری قدر و منزلت کو نہ پہچانا - میری تو یہ آرزو تھی کہ تم میرے دینی اور دنیوی جانشین ہوتے۔ مرد آن بود کہ از حساب خصال خویش گردد نشان والد خود قطب خاندان علی کے تکبر اور نخوت کے متعلق مکتوب (۹۳) بھی ملاحظہ ہو۔
۹۳	۲۸۴-۸۵	یہ مکتوب بھی علی کے نام ہے۔ بیٹے پر عتاب کیا ہے اور لکھا ہے، کہ تمہارے خط سے یہ معلوم ہوتا ہے کہ میری عزت اور آبرو کو چند درہم (دنیوی اور ذاتی اغراض) کے لئے بیچ دینے پر آمادہ ہو۔ تم کو اس غرض سے اس مہم پر روانہ کیا گیا تھا کہ تم باغیوں کا قلع قمع کروگے - نہ اس لئے کہ ان کی غداری چھپانے کے لئے عذر پیش کرو۔ اب بھی اگر میری خوشنودی چاہتے ہو تو ان مفسدوں کو ختم کردو۔
۹۴	۲۸۶-۸۷	(آخر جمادی الاول) یہ خط گیلان کے وزیر کو وہاں کے سلطان کے خط (مکتوب ۹۱) کے ساتھ لکھا گیا تھا - دونو

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		بعض ایسے سرداروں نے جن کو خواجہ نے انعام و اکرام سے سرفراز نہیں کیا تھا دربار میں یہ خبریں پھیلائی ہیں کہ خواجہ نے اپنے آدمیوں کو بھرے میں شاہی خزانہ خالی کر دیا ہے - خواجہ نے اس مکتوب میں ان خبروں کی تردید کی ہے اور داد و دہش کے متعلق اپنے اصول کو بیان کیا ہے - لکھا ہے کہ خدا کے فضل سے بادشاہی خزانہ مالا مال ہے - انعامات صرف انہی لوگوں کو دیے گئے ہیں جنھوں نے اس مہم میں نمایاں کام کیے ہیں، اور جن کی ہمت افزائی نہ کرنا سرداری کی شان کے خلاف ہوتا - بزدلوں اور سرکشوں کا کوئی مقابلہ نہیں اور حرص اور ہوس کا دامن بھرا نہیں جاسکتا - اور میں حاسدوں کی شکایت کی مطلق پروا نہیں کرتا - میرا مسلک توکل ہے اور میں تائید الٰہی اور احسان شہنشاہی پر پورا بھروسہ رکھتا ہوں -
۹۱	۲۲۲-۸۱	(اواخر جمادی الاول) سلطان گیلان کے نام ہے - پہلے اپنی وفاداری اور نیک نیتی کا ذکر کیا ہے، پھرخدمت کی سعادت حاصل کرنے کی آرزو ظاہر کی ہے - اس تمہید کے بعد بیان کیا ہے کہ میں نے اپنے بیٹے عبداللہ کو گیلان میں اس لیے چھوڑا تھا کہ جس طرح آپ کے جد محترم کی نفس اثر نظر میری تربیت پر رہی اسی طرح آپ کا لطف و کرم اور خاص توجہ عبداللہ کے حال پر رہیگی - ہرمز اور عراق سے جو خط آئے ہیں ان سے معلوم ہوا کہ اس کی صحبت خراب ہو گئی ہے، اور وہ لہو و لعب میں پڑ گیا ہے - ان خبروں سے مجھے بہت رنج ہوا اور میں نے مولینا محمد اور معتمد سرور کو حالات کی اصلاح کے لیے فوراً روانہ کیا لیکن جو اطلاعیں حال میں آئی ہیں ان سے میری پریشانی اور بڑھ گئی ہے، اور آپ سے استدعا ہے کہ ایسا فرمان جاری فرمائیں جس سے عبداللہ کی حالت کی اصلاح ہو جائے اور ہمارے خاندان کی عزت کو گیلان میں داغ

مکتوب	صفحه	خلاصه
		اگر سامل حال رهی تو هماری فوجیں جلد اس علاقه پر قبضه کرلینگی - آپ حرم شریف میں همارے لئے فتح کی دعا کریں - یه مکتوب غالباً خواجه نے کوکن کی فتح کے بعد لکھا هے ، جب اس کا اقتدار بہت بڑھ گیا تھا - اور بادساه نے مملکت کے صوبوں کی تقسیم اور دیگر اهم امور اس کے سپرد کردیے تھے -
۸۸	۲۶۶-۶۷	یه مکتوب چھوٹے بیٹے کے نام هے جس کو بادساه کی طرف سے الغ خاں کا خطاب عطا هوا تھا - عیس اور تن پرستی کی برائی کی هے اور محنت اور مسقت کی تعریف - آخر میں تمنا ظاهر کی هے که بڈھے باپ کی نصیحت پر عمل کرو گے -
۸۹	۲۶۷-۷۱	غالباً بهمنی دربار کے کسی ایسے وزیر کے نام هے جو خود دکن کا رهنے والا نہیں تھا - خواجه نے اپنی خصلت کے متعلق لکھا هے که میں نے کسی کی دل آزاری نہیں کی بلکه جو میرے دشمن هیں ان سے بھی مدارات برتی - لیکن مجھ سے حسد کرنے والے جو اکثر میرے هی پرورده اور بڑھائے هوئے هیں میرے برخلاف طرح طرح کے الزام تراش رهے هیں - اگر ان کے دل میں ذرا بھی انصاف هوتا تو وه اس قسم کے بہتان مجھ پر نہیں اٹھاتے - پھر لکھا هے که اگر هندوستان میں میرے علم و فضل کی قدر نہیں هوئی تو مضائقه نہیں کیونکه یه ملک هی ایسا پست سواد، هے - میری عادت سکایت کی نہیں هے ، اس وقت میں چونکه متأثر تھا اس لئے یه کلمات دشمنوں کے متعلق میری قلم سے نکل گئے - چوں ز حد بگزشت زخم تیغ دسمن بردلم خوں دل آمد سیاه و ریخت از نوک قلم
۹۰	۲۷۲-۷۶	یه مکتوب قاضی صدر جهاں کے نام هے اور غالباً کوکن کی مہم کے دوران میں لکھا گیا هے - معلوم هوتا هے

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		مستحکم کرنے کے لیے سید مظفر الدین کو خان اعظم کے ساتھ روانہ کیا جارہا ہے ، یہ بہت عالی نسب ہیں اور آداب شاہی اور وفاداری اور خلوص کی صفات سے سرشار ہیں ۔ اس وقت ہماری فوجیں کلنار میں چھاونی ڈالے پڑی ہیں اگر سرنگی کے قلع قمع کرنے میں آپ کی جانب سے فوراً مدد دی جائے تو اس تائید کو ہم ہمیشہ بنظر استحسان دیکھینگے ۔ کلنار سے غالباً کسرار یا کراڑ مراد ہے جو بیجا پور سے دابول کی قدیم سڑک پر واقع ہے ۔ چونکہ اس مکتوب میں مہم کی غرض خشکی اور سمندر کے تاجروں اور مسافروں کے جان و مال کی حفاظت بھی بیان کی گئی ہے ۔ اس لیے کلنار کو موجود کراڑ ماننے میں مزید تائید حاصل ہوتی ہے ۔
۸۶	۲۶۳-۶۴	اس مکتوب کے عنوان میں درج ہے کہ یہ خط خواجہ نے محمد شاہ بہمنی کی جانب سے محمود خلجی شاہ مالوہ کو لکھا تھا ۔ لیکن مضمون محض رسمی ہے اور کسی ایسی بات کا ذکر نہیں جس کا تعلق ان دونوں مملکتوں کی باہمی دوستی یا دشمنی سے ہو ۔ قاصدوں کے نام بھی درج نہیں ہیں اور صرف فلاں ، لکھدیا گیا ہے ۔
۸۷	۲۶۴-۶۶	اپنے بھتیجے برہان الدین ابراہیم کو جو مکہ معظمہ میں تھا لکھا ہے ، کہ اس سال چونکہ مجھکو بادشاہ نے انتظامی اور مالی معاملات کے بندوبست کے لیے دارالخلافہ میں ٹھہرا لیا ہے ۔ اس لیے میری جگہ میرے بیٹے علی کو جسے بادشاہ کی طرف سے ملک التجار کا خطاب عطا ہوا ہے بیجا پور کی مملکت کے خلاف مہم لے جانے کے لیے نامزد کیا گیا ہے ۔ یہ مملکت بہت عظیم الشان ہے اور اس میں بہت سے قلعے اور بندرگاہیں ہیں اور اس لیے کہ مسلمانوں کا اس علاقہ پر کبھی پورے طور سے قبضہ نہیں ہوا یہاں کے راجہ بہت مغرور اور متکبر ہیں ۔ لیکن تائید الٰہی

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		فتح مکّہ سے قبل - اور مکتوب میں جو یہ لکھا گیا ہے کہ آپ کی فوج کشی کا مطلب اڑیسہ کے لشکر کو شکست دینا اور ہم کو مدد دینا تھا وہ سرتا پا جھوٹ ہے، جس کا اظہار مفصلہ ذیل حرکات اور افعال سے بھی ہوتا ہے۔ یعنی باوجود ہماری جانب سے آپ کے قاصدوں کی عزّت و احترام کے آپ کا ہمارے ایلچی کو ذلیل کرنا اور پھر کوچ بکوچ آپ کی سپاہ کا ہماری مملکت کی جانب بڑھنا -
		دوسری بات جو آپ کے مکتوب میں درج تھی وہ ماہور کا معاملہ تھا - ایلچپور اور ماہور کے علاقے پہلے کافروں کے قبضے میں تھے - احمد شاہ بہمنی نے دونو علاقوں کو ماہور کے مقدم کے قبضہ سے نکالا - اور فیروز شاہ کے زمانہ میں بھی نرسنگ حاکم علاقۂ گونڈوانہ نے ماہور کے مقدم کے تغلّب کی شکایت کی تھی، اور انہوں نے نفس نفیس نرسنگرائے کی تائید کے لئے فوج کشی کی - ایسی صورت میں یہ دونو علاقے نرسنگ رائے کی ملک کس طرح قرار دیئے جا سکتے ہیں - اور اگر ایسی بے بنیاد باتوں کا ذکر کرنے سے جنگ کرنی مقصود ہے تو بسم اللہ ہم بھی تیار ہیں، اور ہمارے بہادر مالوہ میں جا کر انتقام لیںگے -
		اس مکتوب میں مالوہ کے خلجی سلاطین اور بہمنی بادشاہوں میں جو خصومت کے اسباب درج ہیں وہ تاریخ کی کتابوں میں ایسی تفصیل سے نہیں ملتے -
۸۵	۲۶۱-۶۳	یہ مکتوب خواجہ نے محمّد شاہ بہمنی کی جانب سے محمود شاہ سلطان گجرات کو لکھا ہے - محبت اور اتّحاد کی تمہید کے بعد مکتوب میں درج ہے کہ خان اعظم اسلام خاں جو گجرات سے بطور قاصدِ روانہ کئیے گئیے تھے یہاں دربار میں پہنچ گئیے ہیں - جو مکتوب وہ ساتھ لائے تھے اور ان کے زبانی پیغام سے اطمینان ہوا - موافقت اور دوستی کو مزید

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
۸۳	۲۵۵-۵٦	مولٰنا ابو سعد کے مکتوب کے جواب میں یہ لکھا ہے، جن امور کا آپ نے ذکر کیا ہے ان سے مجھے سخت ملال ہے ۔ آپ ان باتوں سے ہرگز متاثر نہ ہوں، اور جو آپ کی مراد ہے وہ اللہ جلد پوری کردیگا ۔ خدا دشمنوں کو غارت کرے ۔
۸۴	۲۵٦-٦١	یہ مکتوب شیخ محمود مندوی کے نام ہے ۔ جس نے نجم الدین محمود کے ہمدست ایک خط اور زبانی پیغام خواجہ کو بھیجا تھا ۔ خواجہ نے اپنے جواب میں لکھا ہے کہ آپ کے مکتوب میں دو اہم باتیں درج تھیں اور مجھ سے خواہش کی گئی تھی کہ میں ان کو بادشاہ سلامت کے گوش گزار کردوں، چنانچہ میں نے دونوں کو بارگاہ خسروی میں عرض کردیا ۔ پہلے پیغام کے متعلق تو یہ فرمان ہوا ہے کہ آپ کے بیان میں چونکہ بیرونی ملمع گری اور اندرونی کھوٹ ہے اس لیے اس کا جواب بجائے قلم کے تلوار سے دیا جانا زیادہ مناسب ہے ۔ اور اس اندرونی کھوٹ کا حال ذیل کے واقعات سے کھلتا ہے ۔ پچھلے بہمنی بادشاہ کی وفات کے بعد ابھی مملکت کا انتظام پورے طور سے قبضہ میں نہیں آیا تھا کہ جاجنگر اور تلنگانہ کے راجا اور زمیندار موقع کا فائدہ اٹھا کر مملکت کے اندر گھس آئے اور آپ کی جانب کے جو سردار سرحدوں پر تھے انہوں نے حیلہ و مکر کو اختیار کیا اور اس مملکت اسلام کے برخلاف کافروں کو مدد دی ۔ لیکن تائید الٰہی سے نہ صرف سرکش اور باغی راجاؤں کو ہماری فوج نے شکست دی، بلکہ سہات خان حاکم حیدری اور ظہیر الملک کو بھی جو باعث فتنہ کی قیادت کر رہے تھے ہلاک کردیا ۔ البتہ ملک شہ ترک نے ہماری طرف سے ذاتی اغراض کے مد نظر بیوفائی کی اور وہ بھاگ گیا، اور اس کے فرار ہوجانے سے آپ کی سپاہ کا غلبہ ہوگیا، لیکن یہ کامیابی ایسی ہی عارضی حیثیت رکھتی ہے جیسی کہ ابوسفیان کی کامیابی حضرت رسول خدا کی فوج پر

خلاصہ

نابردہ رنج گنج میسّر نمی سود
مزد آں گرفت جان برادر کہ کار کرد

تم نے ھرسر اور خراسان کے حالات پوچھے ھیں وہ ویسے ھی ھیں جیسا مولیٰنا عبدالرحمٰن کی کتاب میں سرف خان کی مثال دیکر بیان کئے گئے ھیں۔

۸۰ ۲۰۲-۰۳ یہ مکتوب بھی الغ خان کے نام ہے۔ تحصیل علم کا سوق دلایا ھے، اور کوسش اور محنت کی تعریف کی ھے۔ اور آخر میں لکھا ھے کہ اگر میری خوسنودی چاھتے ھو تو طلب علم و ادب میں مشغول رھو۔

۸۱ ۲۰۳-۰۴ یہ مکتوب خواجہ نے محمد ساہ بہمنی کی طرف سے محمود ساہ سلطان گجرات کو لکھا ھے۔ بادساھوں کی صفات میں عالی ھمّتی کی تعریف کی گئی ھے، اور فتنہ و فساد کو رفع کرنا ان کا فرض قرار دیا ھے۔ اگر اللہ کے نیک بندوں کی دلجوئی میں کوئی حارج ھو تو اس کا مٹانا ایسا ھی ضروری ھے جیسا کہ کسی بچھو یا سانپ یا موذی جانور کو ھلاک کرنا۔ ملک السرق جن کو بطور ایلچی بھیجا جارھا ھے، چند اور باتیں آپ کے گوش گزار کرینگے۔

اس مکتوب کا مضمون چونکہ سرسری ھے اور ملک الشرق کے آگے بھی 'فلاں، کا لفظ درج ھے اس لئے یہ امر مشتبہ ھے کہ یہ فرمان محمود شاہ گجراتی کو بھیجا گیا یا نہیں۔ کیونکہ کوئی پتہ کی بات اس میں نہیں ھے۔

۸۲ ۲۰۴-۰۵ اس خط میں الغ خان کو پھر نصیحت کی ھے اور لکھا ھے کہ ذیل میں جو شعر درج ھیں ان میں سے جو حال اپنے لئے پسند کرتے ھو اختیار کر لو۔

آدمی زادہ طرفہ معجونیست ار فرستہ سرشتہ و از حیوان
گر بدیں میل می کند کم ازیں ور بدان میل می کند بہ ازآن

مجھے رات دن تمہاری محنت اور کوسس کا حال سننے کی فکر دامنگیر ھے۔ خدا تعالیٰ میری آرزو پورا کرے۔

خلاصہ

کے لیے میں تیار ہوگیا کہ رنگنہ کا قلعہ حوالہ کردیا جائے
بارہ لاکھ نقد یا مال کی صورت میں ادا کیے جائیں، اورجا کو
کا بیٹا بطور پابندی شرائط بھیجدیا جائے۔ لیکن جب غنیم
نے دیکھا کہ رنگنہ کا قلعہ اگر سونپ دیا گیا تو گویا اور
رنگنہ کے علاقے کی پیادہ سپاہ اور کرھر اور جاکنہ کی سوار
فوج کے ھجوم سے سکسر نوکیا بیجا نگر کی سلطنت کا
بڑا حصہ مسخر ھوجائیگا، تو جو شرائط پیش کی تھیں ان پر
پچتایا اور میرے دل میں جو شبہات مفسدین کی طرف
سے تھے وہ صحیح نکلے۔ جن کا ذکر میں بادشاہ سلامت کی
خدمت میں جب حاضر ھونگا عرض کرونگا۔ اب برسات کے
موسم میں اس علاقہ میں اس غرض سے ٹھہر گیا ھوں کہ
غلہ اور کپڑے کی رسد بالکل بند ہو جائے، اور دشمن
کی جو فوج اس نواح میں پڑی ہوئی ہے جوشی سے یا مجبوراً
میری اطاعت قبول کرلے۔ اور فوج کی کمی اور رسد کے نہ
پہنچنے سے دشمن کا زور ٹوٹ جائے۔ اور بادشاہ سلامت کی
عظمت اور موب اور میری کوشش تاریخ میں یادگار رہ جائے۔

٧٨ ۲٥-٥١ چھوٹے بیٹے الغ خاں کے نام ہے۔ کوشش اور محنت کی
نصیحت کی ہے۔ اور کاہلی اور بد سوی کی مذمت۔ لکھا ہے
کہ سعادتمند وہ ہے جو تحصیل علم و ادب کے لیے توفیق
الٰہی کا خواہاں رہے، اور بارگاہ خدا میں عاجزانہ التجا کے
ساتھ دن رات محنت اور مشقت بھی کرے۔ اگر میری نصیحت
کو اب بھی نہ سنا تو اپنے کو عاق شدہ سمجھو۔

عاق کرنے کی دھمکی خواجہ نے ایک اور خط میں بھی
دی ہے۔ ملاحظہ ہو مکتوب ۲۲،صفحہ ۱۸۲۔

٧٩ ۲٥١-٥۲ یہ خط بھی الغ خاں کے ہی نام ہے۔ لکھا ہے کہ اگر تم
باپ، دادا کے مرتبہ پر پہنچنا چاہتے ہو تو تحصیل علم
میں کوشش کرو۔ بغیر جد و جہد کوئی چیز حاصل نہیں
ہوتی۔ شعر۔

مکتوب	صفحه	خلاصه
		ریادہ کمزور نطر آتی هیں - هم جنگ کے لئے آمادہ هیں اور اگر آپ کوئی عهد یا میثاق کرنا چاهتے هیں تو وہ بغض و عناد کے طعن و تشنیع پر مبنی نہو، بلکه ایسی محبّت و اتّحاد پر قایم کیا جائے جو امتحان میں پورا اتر سکے - گهیرله کے قلعه کو پہلے بہمنی بادشاهوں نے خلجی سلطان کی حدود میں تسلیم کرلیا تھا - ملاحظه هو فرشته (ترجمه برگز) جلد دوم ، صفحات ۸۳ - ۴۸۲ ، اور برهان مآثر صفحات ۱۱۱-۱۱۰ (سلسله مخطوطات فارسیه حیدرآباد) -
۷۶	۲۴۷-۴۸	یه مکتوب خواجه نے محمّد شاہ بہمنی کی جانب سے محمود خلجی سلطان مالوہ کو لکھا ہے - قاضی احمد کو پہلے بہمنی دربار سے بطور ایلچی مانڈو بھیجا گیا تھا - مکتوب میں درج ہے که قاضی احمد کے معروضوں اور ملک نصیر حال کی زبانی گفتگو سے معلوم هوا که آپ (محمود خلجی) کی جانب سے اتفاق اور دوستی کے آثار نمایاں هیں اور اسی غرض سے یادگار کو بطور سفیر بھیجا ہے - اس مبارک کلام کے تحت که ، اگر صلح و آشتی کے لئے وہ جھکیں تو تم بھی جھک جاؤ ، خان اعظم صدر خاں کو یہاں سے یادگار کے ساتھ بھیجا جا رہا ہے - خان اعظم کی زبانی آپ کو حالات اجمالی طور سے معلوم هوجائینگے اور تمام معاملات مقصد کے مطابق طے هو جائینگے - خلجی بادشاہ سے عہدنامه کے متعلق ملاحظه فرمائیے مکتوب ۷۵ فرشته (ترجمه برگز) جلد دوم ، صفحات ۸۳ - ۴۸۲ ، اور برهان مآثر ، صفحات ۱۱-۱۱۰
۷۷	۲۴۹-۵۰	مولینا شمس الدین محمّد لاری کو ان کے خط کے جواب میں کوکن کے کسی مقام سے لکھا ہے - مکتوب میں درج ہے که سنگیسر کے راجه کے قاصد چونکه بادشاهوں اور امرا (خوانین) کے پاس پہنچے تھے ، ان شرائط پر صلح

مکتوب صفحہ خلاصہ

لکھا ہے کہ بتائید الٰہی اور بادشاہی فوج کی قوت اور زور سے جمادی الثانی کے آخر میں سگسر کے تمام قلعے فتح ہوگئے ہیں ۔ اور امید ہے ماہ شعبان میں گووا بھی فتح ہو جائیگا ۔ اس علاقے کی تسخیر سے مسافروں اور تاجروں کو بیحد خوشی ہوئی، کیونکہ اب وہ امن اور چین سے آمد و رفت اور کاروبار کرسکینگے ۔ پھر خط بھیجنے کی تمنا ظاہر کی ہے ، اور بادشاہوں کے اقبال اور سعادت کی اہلیت کی دعا دی ہے ۔

سگیسر کے علاقے کے قلعوں کی فتح کے لئے ملاحظہ ہوں مکتوبات ۳۹، ۴، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۶۶ -

۷۴ ۲۴۴-۴۵ عمید الملک کے خط کا جواب ہے جب وہ مکہ معظمہ سے واپسی پر دابل کی بندرگاہ پر اترا ہے ۔ خواجہ نے مکتوب میں ملنے کی تمنا ظاہر کی ہے اور حصول مراد اور کامیابی کی دعا دی ہے ۔

عمید الملک کو خواجہ نے جو اور خط لکھے ہیں ان کے لیے ملاحظہ ہوں مکتوبات ۱۶، ۲، ۴۵، ۵۹، ۶۸، ۱۱۲ -

۷۵ ۲۴۵-۴۸ یہ مکتوب محمود خلجی سلطان مالوہ کے ایلچی شیخ داود سدوی کے نام ہے ۔ شیخ نے خواجہ کو خط لکھا تھا ۔ جس میں گھیرلہ کے قلعہ کی تعمیر کا بھی ذکر تھا ۔ خواجہ نے اول اصولاً بیان کیا ہے کہ مسلمانوں کے دل کی صفائی دو چیزوں پر منحصر ہے ظاہری پاکی اور باطنی پاکی ۔ ظاہری پاکی سے میری یہ مراد ہے کہ کوئی ہنگامہ آرائی اور قتل و خون نہ ہو، اور باطنی پاکی سے یہ مطلب کہ مکر و حیلہ گری اور دغا و فریب نہ برتا جائے ۔ گھیرلہ کو پہلے بادشاہوں نے ویران چھوڑ دیا تھا آپ اسے مستحکم کرنا چاہتے ہیں جس سے مجھے فساد کا اندیشہ ہے ۔ اب تک جو فتنہ اور شر ظہور میں آتا ہے آپ کی جانب سے ہوا ۔ آپ کی محبت اور اتحاد کی باتیں مجھے مکڑی کے جالے سے

مکتوب	صفحه	خلاصه
		وہ کفّار کے ہاتھوں سے سہد ہوجائیں ، اور اس طرح میں بد نام ہوں - لیکن خدائے تعالیٰ کی تائید سے ہم کو فتح حاصل ہوئی - میں لسکر کی وایسی کا انتظار کر رہا ہوں اس کے آتے ہی متواتر کوح کرتا ہوا دارالخلافه بساط بوسی کی غرض سے یہنح جاؤنگا - اسی مصموں کا خط خواجه نے اپنے ایک اور دوست کو بھی لکھا تھا - ملاحظه ہو مکتوب ٦٦ -
۷۱	۲۳۹-۴۱	قاصی سرف الدین صدر جہاں کے نام ہے - خواحه نے عرصه سے خط روانه نه کرنے کا گله کیا ہے ، اور آخر میں لکھا ہے که مری جان و دل بادساہ (بہمنی نژاد) کی قدم بوسی کے لئے بے تاب ہے اور اس خط کے بھیجنے کے تھوڑے ہی دن بعد یه سرف حاصل کرونگا -
		اس مکتوب سے بھی یہی پایا جاتا ہے که بادساہ خواجه کی روس سے خوش نه تھا - اور بادساہ کی ہی ناراضگی کی وجه سے صدر جہاں نے خواجه کو خط بھیجنے بند کردیئے تھے - صدر جہاں کے وسله سے خواجه یه چاہتا تھا که بادساہ کا دل اس کی طرف سے صاف ہو جائے - خواجه کے اور خط جو صدر جہاں کے نام ہیں ان کے لئے ملاحظه ہوں مکتوبات ۵۰، ۵، ۹۰-
۷۲	۲۴۱-۴۲	اپنے چھوٹے بیٹے الع خاں کی کند ذہنی اور بد شوقی پر افسوس ظاہر کیا ہے - اور لکھا ہے که میرا بیٹا ہو کر پندرہ برس کی عمر میں تو اس کو قطبی کی سرح سمسیه اور کافیه کا حاسیه پڑھنا چاہئے تھا ، نه ایسا نالائق که ایک خط بھی ٹھیک طور سے نه لکھ سکے - خواحه نے اس بیٹے کو جو اور عتاب آمیز حط لکھے ہیں ان کے لئے ملاحظه ہوں مکتوبات ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲ -
۷۳	۲۴۲-۴۴	گجرات کے ایلچی اسلام حاں کے مکتوب کا جواب ہے - خواجه ابھی تک کوکن کی مہم سے فارغ نہیں ہوا تھا -

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
٦٨	٢٣٥-٣٦	اپنے بھتیجے عمدۃ الملک کو جب وہ مکہ معظمہ میں تھے لکھا ہے - بعض تمناؤں کے پورا ہونے میں خواجہ کو مایوسی ہوئی ہے اس لیے قناعت اختیار کرنے اور حرص و آز کو چھوڑنے کا مکتوب میں ذکر ہے - آخر میں یہ بھی لکھا ہے کہ مکتوب میں (عمدۃ الملک کے مکتوب میں یا خواجہ کے کسی پہلے مکتوب میں) چونکہ واقعات کی تفصیل درج ہے اس لیے ان کو دہرانا مناسب نہیں سمجھا۔ طلب دعا پر مکتوب کو ختم کیا ہے - ۔ عمدۃ الملک کے نام پہلے خطوں کے متعلق دیکھیے مکتوبات ١٦، ٢، ٤٥، ٥٩ -
٦٩	٢٣٦-٣٨	نظام الملک (وزیر) کے مکتوب کا جواب ہے - معلوم ہوتا ہے نظام الملک نے خواجہ کی روش اور طرز عمل کی شکایت کی تھی - خواجہ نے صفائی پیش کی ہے اور لکھا ہے کہ جو کچھ بدمزگی ہوئی ہے وہ آپ کے بعض متعلقین کی فساد انگیزی کا نتیجہ ہے - ورنہ مجھ کو آپ سے اب بھی ایسی ہی محبت ہے جیسی پہلی تھی ، اور آپ کی منفعت کو میں اپنی منفعت سمجھتا ہوں اور آپ کے نقصان کو اپنا نقصان ، میرے دل میں کسی قسم کا بغض اور رنجش نہیں ہے ، اور اتحاد و محبت میں ہم دونو کا فائدہ ہے - آپ نے جو اخلاص اور صفائی کا قدم اٹھایا ہے اس میں بیشک فلاح اور بہبودی ہے اور آپ مجھ کو صاحب وفا اور اتحاد میں غیر متزلزل پاسکیں گے -
٧٠	٢٣٨-٣٩	خواجہ نے یہ مکتوب اپنے کسی دوست کو گوا کی فتح کے بعد لکھا ہے - جب وہ گوا کے قریب کسی بلند مقام (عنبہ) پر چھاؤنی ڈالے پڑا ہوا تھا - کمک اور مدد کے نہ بھیجنے کا گلہ کیا ہے، اور لکھا ہے کہ میرے حاسد تو یہ چاہتے تھے کہ گوا کے جزیرہ میں جو مسلمان تھے

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		ہندوستان کے راستہ سے مکّہ معظّمہ جانے کے لئے خواجہ نے کئی خط مولیٰنا جامی کو لکھے ھیں جن سے معلوم ھوتا ھے کہ خواجہ کو مولیٰنا سے بے حد ارادت تھی (ملاحظہ ھوں مکتوبات ۳۸، ۴۰، ۱۰۱، ۱۳۱)
٦٥	۲۳۲-۳۳	اگرچہ عنوان میں یہ درج ھے کہ یہ مکتوب محمد شاہ بہمنی کی طرف سے حسین شاہ سلطان جونپور کو لکھا گیا ھے۔ لیکن مکتوب کے متن میں کوئی بات ایسی درج نہیں ھے جس سے عنوان کے بیان کی تصدیق ھو۔ عام اتّحاد اوردوستی اور رسل و رسائل کے جاری رکھنے کا پیغام ھے البتّہ قاضی عثمان کے بطور قاصد بھیجے جانے کا ذکر ھے، اور یہ بھی لکھا گیا ھے کہ مسلمانوں کی بہبود اور خلق اللہ کی رفاہ کے لئے جو پیغام وہ پہنچائے اس کو رضا و رغبت سے سن لیا جائے۔
٦٦	۲۳۳-۳۴	خواجہ نے اپنے کسی عالم دوست کو جو دارالخلافہ (بیدر) میں تھا گووا کے قریب کی کسی پہاڑی (عقبہ) سے جہاں وہ چھاونی ڈالے پڑا ہوا تھا لکھا ھے۔ مکتوب میں درج ھے کہ میں نے اسعد خان کو گووا بھیجدیا ھے، لیکن بادشاہ سلامت چونکہ دارالخلافہ سے باھر آگئے ھیں اور مفسدوں نے طرح طرح کی جھوٹی شکایتیں میرے برخلاف کی ھیں، اس لئے ارادہ ھے کہ بادشاہ کی لشکرہ گاہ میں پہنچ کر خدمت میں حاضر ھوں، تاکہ غلط فہمی کا ازالہ ھو جائے۔
٦٧	۲۳۴-۳۵	یہ مکتوب محمّد شاہ بہمنی کی طرف سے محمود شاہ سلطان گجرات کو مخدومۂ جہاں کی تعزیت میں لکھا گیا ھے۔ رنج و ملال کا اظہار کیا ھے اور سلطان گجرات کو صبر کی تلقین کی ھے۔

مکتوب	صفحه	خلاصه
		خاندانی اعزاز اور اعتبار چونکہ شاہان گیلان کا عطا کردہ ہے اس لیے عبد اللہ کو خدمت گزاری کے لیے وہاں چھوڑ دیا ہے -
		بگذاشته ام خدمت دیرینه بجا رسند او را بخدا و بخداوند سپرد م
		آخر میں یہ بھی لکھا ہے کہ میرے کسی رشتہ دار کی موت و حیات یا عزل و نصب کی وجہ سے میرے بیٹے کے اعزاز و تربیت میں فرق نہ آئے - کیونکہ صاحب اخلاص خادموں کے لیے بادشاہوں کی نظر عنایت ایک ایسی سنت ہوئی ہے جس پر وہ اور ان کی اولاد ہمیشہ فخر کرتے ہیں - اور آخرت میں بھی ان کو اپنے اخلاص اور وفا داری سے نجات اور سرخروئی حاصل ہوگی -
۶۴	۳۲-۲۲۷	مولانا جامی کے خط کا جواب ہے - محب معتقد ، کی حیثیت سے دیدار کا شوق اور ہندوستان تشریف لانے کی تمنا ظاہر کی ہے - اور لکھا ہے کہ میرے علاوہ بہت سے طالبین علوم باطنی اور سالکین راہ خدا ہیں جو آپ کی ہدایت اور فیضان کے منتظر ہیں ، بہت سے ادیب بھی آپ کے علم اور کمال سے خوشہ چینی کرنا چاہتے ہیں - کعبۃ اللہ کی زیارت کے لیے بھی بعض معتقد آپ کی رہ نمائی کے متمنی ہیں تاکہ اس مقام منور میں خاطر خواہ روحانی فروغ حاصل کرسکیں - ہندوستان کے راستہ سے جانے میں بہت سے شہروں کا سفر اور سمندر کی مصیبتیں کم ہوجائینگی - یہاں کثرت سے اچھے جہاز موجود ہیں اور ماہر ناخدا اور عملہ ہمرکابی کے لیے حاضر ہے ، علاوہ اریں غلاموں اور خادموں کا بھی انتظام ہے - چونکہ آپ کا زیارت کا پکا ارادہ ہے اور یہاں کے معتقدین آپ کی ہدایت کے متمنی ہیں اس لیے مجھے قوی امید ہے کہ میری آرزو ضرور پوری ہوگی اور آپ ہندوستان تشریف لائینگے -

مکتوب	صفحه	خلاصه
٦٢	٢١٣-٢٠	(اوائل رمضان ، دارالحرب بیجانگر) ۔ سلطان محمّد گیلانی کے نام ھے ۔ بادشاہ کے حسب و نسب کی تعریف کی ھے اور فتح و نصرت اور اقبال و سلطنت کی دعا دی ھے ۔ پھر شوق خدمت اور جذبۂ عبودیت ظاھر کیا ھے اور لکھا ھے اگر چہ مجھ کو اس ملک میں ھر طرح کی عزّت اور آبرو حاصل ھے لیکن شاھان گیلان کی تابعداری اور ملازمت کو فرض سمجھے جاتا ھوں، اور اسی وجہ سے میں نے اپنے بیٹے عبد اللہ کو گیلان میں خدمت گزاری کے لئے چھوڑ رکھا ھے، اگر اس کے وھاں دشمن ھیں تو میری رعایت اور حمایت کا خیال نہ فرمائیں بلکہ اپنے جاہ و جلال اور معدلت و مکرمت سے عبد اللہ پر نظر شفقت رکھیں ۔ مکتوب میں یہ بھی درج ھے کہ گزشتہ سال بیجانگر کے بعض قلعے اور بندرگا ھیں فتح ھوگئی ھیں اور عنقریب کچھ اور مقامات بھی مسخّر ھو جائینگے ۔ آخر میں استدعا کی ھے کہ فرامین سے مجھ کو (سوختہ آتش انتظار) سرفراز فرماتے رھیں ۔ سلاطین گیلان کے نسب کے لئے ملاحظہ ھو مکتوب ۱۳۸ ۔
٦٣	٢٢٠-٢٦	(اواخر ماہ شعبان) سلطان علاءالدین شاہ گیلان کے نام ھے ۔ خواجہ نے اپنے خلوص اور پاکئ نیّت کو امتحاناً پیش کیا ھے ۔ پھر لکھا ھے کہ آپ کے باپ اور دادا کا تربیت یافتہ ھوں جن کے الطاف سے کبھی دشمن مجھ کو نقصان نہ پہنچا سکے ۔ چونکہ بوڑھا ھو گیا ھوں اس لئے خود خدمت گزاری سے معذور ھوں ۔ اپنے بیٹے عبد اللہ کو بھیج رھا ھوں اس کو میرا بدل سمجھیں، اور اگر اس میں کوئی کمزوری ھو تو اپنے کرم عمیم سے چشم پوشی فرمائیں، اور شفقت و تربیت سے اس کے رتبہ کو بڑھائیں ۔ یہ بھی لکھا ھے کہ سلاطین بہمن نژاد (بہمنی بادشاھوں) کے لطف و کرم سے مجھے مال و منال ، لشکر و قوّت حاصل ھے ۔ لیکن

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
٥٨	٢٠٨-١	مولینا جامی کے نام ہے تشریف لانے ، شرف دیدار اور ہدایت حاصل کرنے کی عقیدتمندانہ آرزو ظاہر کی ہے ۔ اس مکتوب سے اس ارادت کا بھی پتہ چلتا ہے جو خواجہ کو طلب حق میں بزرگان دین سے تھی ۔
٥٩	٢١١	اپنے بھتیجے عمید الملک کو جو مکّہ معظمہ میں ہے لکھا ہے ۔ سلطان گیلان کی والدہ کی وفات پر افسوس ظاہر کیا ہے اور دیوانی کے فرائض کو ادا کرنے میں جو مجبوریاں ہیں ان کی توضیح کی ہے ، پھر یہ لکھا ہے کہ سلطان کے حکم کی اطاعت فرض ہے ۔ اور آخر میں دعا دی ہے کہ خدا تم کو ہمت عطا کرے اور دشمنوں کی طرف سے جو ملال تمہارے دل میں بیٹھ گیا ہے وہ رفع ہو جائے ۔
٦	٢١٢-١٣	کسی سید عالم با عمل کے نام ہے ۔ خود کو ' محب معتقد ، لکھا ہے اور ملنے کی آرزو ظاہر کی ہے (برکاسہ ملاقات جہانی پیش از چاک شدن بقای این جہانی مقدر باد) ۔ آخر میں مکتوبات سے سرفراز فرماتے رہنے کی استدعا ہے ۔
٦١	٢١٣-١٣	(اوائل شہر محرم ، محمد آباد بیدر) ۔ علّامہ نورا لدین عبد اللہ کے نام ہے شوق ملاقات ظاہر کیا ہے ۔ پھر قاصد کے مع گھوڑوں اور مال و اسباب کے بھیجنے کا ذکر ہے ۔ پھر لکھا ہے کہ واصل باقی ، کا خط لے کر قاصد واپس چلا گیا ہے ۔ اس خط میں درج ہے کہ گھوڑوں اور اسباب کی قیمت اس رقم میں سے (از جملہ مبلغ معلومہ) جس کی صراحت خواجہ نے غالباً واصل باقی، کے مکتوب میں کر دی ہوگی مجرا کرلی جائے ۔ معلوم ہوتا ہے خواجہ نے بہمنی دربار کی ملازمت کے زمانہ میں بھی گھوڑوں اور ساز و سامان کی تجارت کو جاری رکھا تھا ۔ تجارت اسلامی تہذیب میں ہمیشہ کسب معاش کا ایک باعزت ذریعہ رہا ہے ۔

مکتوب	صفحه	خلاصه
		هوں مکتوبات ٥ اور ١٤٣ اور انسائکلو پیڈیا اوف اسلام ، جلد دوم ، صفحات ٢٩ - ٢٨٧ - اور سخاوی ، جلد دهم ، صفحه ١٥٢ -
٥٧	٢٠٥-٠٧	(٢٧ - رمضان ، محمّد آباد بیدر) امیر جهانشاه لاری کو جروں کی فتح پر مبارکباد دی هے اور ضیاء کی شکست پر اظہار خوشی کیا هے - پھر لکھا هے که کافروں کی سب میں بڑی ولایت بیجا نگر هے ، مسلمان حاکموں کو چاهئے که کافروں کے مقابله میں ایک دوسرے کی تائید کریں - بیجا نگر کے علاقه کی تسخیر کو میں نے اپنے ذمّه لے لیا هے ، اور توفیق الٰہی سے بہت سے قلعے فتح هوگئے هیں - اگر ضیاء (بے دین) کے مقابله کے لئے جمعیت ، اسلحه ، گھوڑوں اور سار و سامان سے مدد کی جائے تو ایک قابل تعریف کام هوگا - اور اس بارے میں آپ اپنے سرداروں اور نائبوں کو هدایت فرمادیں اور جو سردار اس مهم کے لئے هماری طرف سے متعیّن هیں ان کو اپنا هی خادم سمجھیں اور ان کی همت افزائی اور اعزاز کی جانب متوجه رهیں -
		جروں ایران کی بڑی بندرگاه هرمز کا دوسرا نام هے - عبدالرزّاق سمرقندی نے مطلع السعدین میں جروں کی عظمت اور اهمیت کا تفصیل سے ذکر کیا هے - بیجانگر کے جهاز بحیرۂ عرب میں مسلمان حکومتوں کے جهازوں اور کشتیوں پر لوٹ مار کرتے تھے محمود گاواں نے بیجانگر کی بحری قوت کو توڑنے کے لئے امیر جهانشاه کی مدد چاهی هے - خواجه گووا کے علاوه بیجانگر کی اور بندرگاهوں پر جو مغربی ساحل پر تھیں قبضه حاصل کرنا چاهتا تھا هم عصر مؤرخین نے بیجانگر کی مهم کی ضمن میں جهانشاه سے بحری تائید حاصل کرنے کا ذکر نہیں کیا هے - جروں کے متعلق ملاحظه هو تاریخ ادبیات ایران مولفۂ براؤن ، انگریزی متن ، جلد سوم ، صفحات ٩٨-٣٩٧ - امیر جهان شاه کے لئے ملاحظه فرمائیے حبیب السیر ، جلد سوم ، جزء سوم ، صفحات ١٣٣ ، ٨١-١٨٠ ، ٨٧-١٨٦ -

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		بیجا نگر کے علاقہ کی تسخیر کے لیے بھیجدیا ہے، اور اس نے بعض اہم معاملات پر قبضہ کرلیا ہے ۔ آخر میں استدعا کی ہے کہ میرے بیٹے عبد اللہ کی تربیت پر نظر لطف رہے تاکہ وہ اس دعا گو کی خاندانی عزت و ناموس کو گیلان میں برقرار رکھ سکے ۔
		اہم امور سے مراد غالباً صوبوں کی تقسیم اور ان کے حاکموں کے اختیارات اور فوج کی تعداد کا تعین ہے ۔ یہ مکتوب کوکن کی مہم کے بعد لکھا گیا ہے ۔ جب کہ محمود گاواں بہمنی سلطنت کے تمام امور پر پورے طور سے مختار ہو گیا تھا ۔
۵۵	۱۹۹-۲ ۱	سلطان حسین بائقرا کے نام ہے ۔ پہلے فتح و نصرت اور درازی عمر و اقبال کی دعا دی ہے اور بادشاہ کے علم و فضل، ہمت و شجاعت، اور انصاف و معدلت گستری کو سراہا ہے ۔ پھر شکایت کی ہے کہ آپ کے بعض عہدہ داروں نے میرے متعلقین کی عزت و ثروت کو تباہ کردیا ہے اس لیے اپنی جان بچانے کے لیے وہ آپ کی مملکت سے بھاگ آئے ہیں ۔ چونکہ ایسا ظلم و تعدی آپ کی حکومت میں مجھے عجیب و غریب معلوم ہوا اس لیے میں نے واجب سمجھا کہ واقعات کو آپ کے گوش گزار کردوں تاکہ آپ کو یہ خیال پیدا ہو کہ میں نے اپنے متعلقین کو آپ کی مملکت اور شہروں میں جانے سے منع کیا ہے ۔ سلطان بائقرا کے لیے ملاحظہ ہو ۔ حبیب السیر، جلد سوم، جز سوم، صفحات ۷ - ۲ ۔
۵۶	۳ -۱ ۲	محمد مراد بک سلطان روم کے فرمان کے جواب میں ہے ۔ خواجہ نے اپنی بندگی اور عقیدت کا اظہار کیا ہے، اور سلطان کو فتح و نصرت کی دعا دی ہے ۔ سلطان روم نے اپنا فرمان امیر جلال الدین کے ہمدست روانہ کیا تھا جس کا نام مکتوب میں درج ہے ۔ محمد مراد بک کے لیے ملاحظہ

مکتوب	صفحه	خلاصه
		کی رسالت کا پھر ذکر ھے که دوستی اور اتّحاد کو دونو سلطنتوں میں مستحکم کرنے کی غرض سے سیّد موصوف کو یه خدمت سپرد کی گئی ھے -
۵۲	۱۹۱-۹۲	اپنے بھتیجے جمال الدین حسین کو لکھا ھے جو مکّه معظّمه اور مدینه منوّره کی زیارت سے مشرّف هو کر دابول کی بندرگاه پر اترا ھے - ظاهری اور باطنی مدارج کی ترقی کی دعا دی ھے اور ملنے کا شوق ظاهر کیا ھے - پھر لکھا ھے که تمھارے آنے تک کھیلنا کا قلعه فتح هو جائیگا - اور اس کی فتح تمھارے آنے سے اسی طرح منسوب هوگی جیسا که خیبر کی تسخیر جعفر کے آنے سے -
۵۳	۱۹۲-۹۳	کسی ایسے بزرگ کے نام ھے جو آل نبی هونے کے علاوه علم کی دولت سے بھی مشرّف اور ممتاز تھے - خواجه نے ملاقات کا شوق ظاهر کیا ھے ، اور استدعا کی ھے که مکتوب سے سرفراز فرماتے رهیں -
۵۴	۱۹۳-۱۹۸	سلطان علاءٔ الدین گیلانی کے نام ھے - خواجه نے رمضان میں ایک عریضه سلطان کی خدمت میں بھیجا تھا جس میں کوه دم کے باغیوں کی شرارت کی وجه سے رسب کی مملکت میں جو تغیّر هوگیا تھا اس پر افسوس ظاهر کیا تھا - اب جو اس علاقه کی فتح اور دشمنوں کی سرکوبی کی خبریں آئیں ، تو خواجه نے بے حد مسرّت کا اظهار کیا ھے اور بادشاه کو نصیحت کی ھے که پڑوس کے سرداروں کے مکر و بیوفائی سے همیشه هوشیار رهیں ، اور اهل رائے سے مشوره کرتے رهیں - پھر اپنے بارے میں لکھا ھے که اس سال میں اس لئے فوج کشی نه کرسکا کیونکه مجھے سلطنت کی حدود کا تعیّن کرنا ھے اور بعض اور اهم مسائل بھی طے کرنے هیں - لیکن میں نے اپنے بیٹے (علی) کو جسے بھی بادشاه نے ملک التّجار کے خطاب سے سرفراز فرمایا ھے

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
۰	۱۸۵-۸۸	یہ مکتوب قاضی شرف الدین (المخاطب بہ صدر جہاں) کے نام ہے ۔ اس میں خواجہ نے صدر جہاں کی کم التفاتی کا شکوہ کیا ہے ۔ پھر لکھا ہے کہ میری گردن سوائے ہمایوں شاہ بہمنی کے احسانات کے اور کسی کے فضل و کرم سے دبی ہوئی نہیں ہے ۔ اور اگر میں نے کسی نو وارد یا مملکت کے کسی رہنے والے کے ساتھ سلوک کیا ہے تو یہ میری عادت ہے کسی کا کوئی حق مجھ پر واجب نہ تھا ۔ اور چونکہ میری آپ سے دوستی ہے اس لیے صاف صاف لکھ رہا ہوں ۔ آخر میں خط بھیجنے کی آرزو ظاہر کی ہے تاکہ دل کی کوفت رفع ہو ۔ اور یہ بھی لکھا ہے کہ میرے دشمنوں اور حاسدوں کے کہنے سنے کا یقین نہ کریں ۔ قاضی شرف الدین کے لیے ملاحظہ ہو مکتوب ۱۷ ، صفحات ۲۴۱-۴۲
۰۱	۱۸۹-۹	یہ مکتوب محمد شاہ بہمنی کی طرف سے محمود شاہ سلطان گجرات کے نام ہے ۔ اسلام خان گجرات سے بطور سفیر آیا تھا اور دوستی اور اتحاد کا پیغام لایا تھا ۔ مکتوب میں اس پیغام پر خوشی کا اظہار کیا گیا ہے اور یہ بھی درج ہے کہ یہاں سے (بہمنی حکومت کی جانب سے) سید مظفر الدین کو روانہ کیا جا رہا ہے تاکہ باہمی اتفاق اور یگانگت اور مستحکم ہو جائے ۔ پھر لکھا ہے فلاں (خواجہ محمود گاواں) کو سنگیسر کی مہم کے لیے نامزد کر دیا گیا ہے ۔ تاکہ اس علاقہ کی ہر بندرگاہ میں مسافروں اور تاجروں کی جان و مال محفوظ ہو جائے اور وہ بے کھٹکے آ جا سکیں ۔ گزشتہ سال ریگنا کا قلعہ جو ملبار کی بندرگاہوں کی کنجی ہے فتح ہو گیا تھا ۔ اور کچھ عرصہ سے مابدولت کی فوجیں ماچال ، کیلنا (کھیلنا) ، بلوارہ ، مرہاد اور نگر کے قلعوں کا محاصرہ کئے ہوئے تھیں ، تائید الٰہی سے یہ سب قلعے فتح ہو گئے ۔ آخر میں سید مظفر الدین

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		فراوانی ہے ۔ ریکنہ کے قلعہ کی سخیر کی ضمن میں لکھا ہے ، کہ سنگسر کے راجہ کا غرور اور گھمنڈ اپنے علاقے کے قدرتی موانع اور قلعوں کی مضبوطی پر غیر واجبی نہ تھا ۔ اور ہم بغیر درہم و دینار اور تالیف قلوب محض بہادری سے اس علاقہ کو فتح نہیں کرسکتے تھا ۔ مکتوب کے آخر میں وزیر سے ہمّت افزائی چاہی ہے ۔
۴۷	۱۸۱-۸۲	چھوٹے بیٹے الغ خاں کو محبت اور مشقّت کی نصیحت کی ہے، اور سستی اور کاہلی پر ناراضگی کا اظہار کیا ہے ۔ اور پھر اس کی بد ذہنی اور غفلت کو اس طرح جتایا ہے کہ دو برس ہوگئے اور ابھی تم نے کافیہ بھی ختم نہیں کی ۔ اور دو مہینے میں جو خط لکھا ہے اسکی عبارت دوسروں کی تحریر سے اڑائی ہوئی ہے ۔ آخر میں اس کو عاق کردینے کی دھمکی دی ہے ۔
۴۸	۱۸۳	دکن کے کسی وزیر کو سنگیسر کی چھاونی سے لکھا ہے کھیلنا کے قلعہ کی فتح کی امید ظاہر کی ہے ۔
۴۹	۱۸۴	اپنے کسی دوست کو سنگیسر کی چھاؤنی سے لکھا ہے۔ اس دوست نے محمود گاواں کو کچھ نصیحتیں کی تھیں جن میں ' عواقب امور ' پر نظر رکھنے کے لئے بھی کہا تھا ۔ محمود گاواں نے دوست کی تنبیہ کی قدر کی ہے ، اور یقین دلایا ہے کہ آپ کی نصیحت پر عمل کیا جائیگا ۔ پھر لکھا ہے کہ کھیلنا کا قلعہ جلد فتح ہو جائیگا ، لیکن اس کی تسخیر کے لئے قوت جدال و قتال سے صبر اور استقلال کی زیادہ ضرورت ہے ۔ آخر میں لکھا ہے کہ ایک مکتوب پرنولی سے روانہ کرونگا جو عنقریب آپ کو ملیگا ۔ اس مکتوب سے معلوم ہوتا ہے کہ خواجہ کے برخلاف کوکن کی مہم کے زمانہ میں بھی بعض عمائد سازش کر رہے تھے ۔ اور اس کو خاطر خواہ مدد نہیں مل رہی تھی جس کا ذکر خواجہ نے بعض اور خطوں میں صراحت سے کیا ہے (ملاحظہ ہوں مکتوبات ۶۶، ۷۰ ، ۸۹ ، ۹۰) ۔

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		جاهی تواتک سال کے بعد آپ کو ایسا سرافراز اور فائز المرام پهنچا دیا جائیگا کہ چهوٹے بڑوں کی نگاہ میں آپ کی عزت اور وقار میں مزید اضافہ ہوجائیگا ۔ اس مکتوب میں بهی سنگیسر کے علاقے کی تسخیر کا ذکر ہے ۔
۴۴	۱۷۷-۷۸	خواجہ عبداللہ (عبیداللہ؟) کے مکتوب کا جواب ہے۔ پہلے اپنی عبدیت کا اظہار کیا ہے ۔ پهر صفائی طاہر و باطن کے لیے ہدایت و توجہ چاہی ہے خواجہ عبداللہ (عبیداللہ؟) کے لیے ملاحظہ فرمایئے حبیب السیر، جلد سوم، صفحات ۱ - ۲ -
۴۵	۱۷۹	اپنے بهتیجے عمید الملک کو جو اس وقت مکہ معظمہ میں تها لکها ہے ، کہ دعا کروکہ ملیبار کی بندرگاہیں جو کفار کے قبضہ میں ہیں ہمارے خاندان کی سعی و کوشش سے فتح ہو جائیں ۔ یہاں کے موجودہ حاکم جو کافر ہیں مسلمان سیاحوں اور تاجروں کو لوٹتے ہیں اور مار ڈالتے ہیں۔ خدائے بزرگ اس مقام پاک کی برکت سے ہماری عاجزانہ دعا کو قبول فرمائے ۔ عمید الملک اور عمدہ الملک دونوں خطاب تقریباً ہم معنی ہیں ۔ ممکن ہے کاتبوں کی غلطی سے عمید ' عمدة ، ہوگیا ہو۔ یا عمدة ' عمید، ہوگیا ہو ۔ مکتوب نشان (۲۹) میں اس بهتیجے کا خطاب عمدہ الملک درج ہے ۔ اور یہاں عمید الملک لکها گیا ۔ اکثر مکتوبات میں عمید الملک ہی لکها گیا ہے۔
۴۶	۱۸۰-۸۱	بہمنی سلطنت کے کسی وزیر کو ایسی جهاونی سے لکها گیا ہے جہاں سے گووا صرف چوده (۱۴) فرسنگ رہ گیا ہے۔ خواجہ کی فوج کے بعض امیر وہاں پہنچ چکے ہیں ، چنانچہ لکها ہے اسعدخان اور کشورخان وہاں ہمارا انتظار کررہے ہیں۔ گووا کی زرخیزی اور شادابی کی تعریف کی ہے ، نارجیل اور چهالیہ کے درخت بکثرت ہیں اور نیشکر اور پانوں کی بهی

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
۴۱	۱۷۲-۷۳	مشہور عالم جلال الدین دوانی کے نام ہے - ان کو دکن بلایا ہے اور لکھا ہے کہ اگر علوم ظاہری کے پڑھانے کی طرف طبیعت مائل ہو تو اس کا یہی یہاں پورا اہتمام ہے اور صاحب استعداد طالب علم موجود ہیں - آخر میں ان کی صحت اور عافیت پر خوشی ظاہر کی ہے اور ملنے کی تمنا کو ان الفاظ میں بیان کیا ہے - 'طیران مرغ خاطر این فقیر در ہوای آن طرف است و چشم دل مستہام منتظر نظارۂ رخسارۂ آن عروس' - جلال الدین دوانی کے لئے تمہید صفحہ ی - و اور حبیب السیر، جلد سوم، جزء چہارم، صفحہ ۱۱۱ ملاحظہ فرمائیے -
۴۲	۱۷۳-۷۵	مولینا کمال الدین رومی کے مکتوب کے جواب میں لکھا گیا، مولینا نے اپنے بیٹے خلیل اللہ کو دکن بھیجا تھا - خواجہ نے کوکن کے ہی کسی مقام سے جواب دیا ہے، اور لکھا ہے کہ گزشتہ سال سے میں اس علاقہ کی تسخیر کے لئے آیا ہوا ہوں، بہت سے قلعے فتح ہوچکے ہیں، شروع ذی قعد تک بیدر واپس پہنچ جاؤنگا - آپ مولنا خلیل اللہ کی طرف سے بالکل مطمئن رہیں، میں ان کی مرضی کے مطابق انتظام کردونگا - اس مکتوب میں چونکہ اصطرلاب، اور افلاکیات کی اصطلاحات کا تلازمہ ہے اس لئے معلوم ہوتا ہے، کہ مولینا کمال الدین کو ہیئت اور متعلقہ علوم میں خاص مہارت تھی -
۴۳	۱۷۵-۷۶	ابوبکر طہرانی کو سکیسر کی سدرگاہ سے لکھا گیا ہے - ابوبکر طہرانی بڑے پایہ کا ادیب معلوم ہوتا ہے، وہ ہندوستان آنے سے ذرا گھبراتا ہے - خواجہ نے اسے اطمینان دلایا ہے کہ یہ ملک داد و دہش اور عالی ہمتی میں دنیا کے تمام ملکوں میں ممتاز ہے، اور یہاں ہمیشہ علماً اور فضلاً آتے رہتے ہیں - اگر یہاں آنے کے بعد آپ واپس وطن جانا

مکتوب	صفحه	خلاصه
		ہے ۔ ایک سو بیس جہاز سمندر کے لیے بحری راستہ سے روانہ کیے گیے، اور میں خود ایک ہزار فوج کے ساتھ خشکی کے راستہ سے حملہ آور ہوا اور گووا کا سرسبز اور خوش منظر جزیرہ ۲ ۔ شعبان کو فتح ہوگیا ۔ اب ہونور کی بندرگاہ تک بڑھنے کا قصد ہے، اور پھر محمد آباد (بید ر) واپس چلا جاونگا ۔ بعد میں لکھا ہے کہ اس سال کچھ تحایف بطور ہدیہ اور اپنے قاصد بھیج رہا ہوں تاکہ وہ واقعات بیان کردیں اور آیندہ سال عبد اللہ کو روانہ کرونگا ۔ امید ہے اس کی تربیت میں وہی توجہ اور شفقت رہیگی جو ہمیشہ اس خاندان کے افراد پر مبذول رہی ہے ۔ کوکن کی مہم کے لیے فرشتہ (انگریزی ترجمہ برگز ، جلد دوم ، صفحات ۸۷ - ۴۸۵) اور برہان مآثر (طبع مجلس مخطوطات فارسیہ، صفحات ۱۶ - ۱۱۳) ملاحظہ فرمایئے ۔ اس مکتوب میں تاریخیں اور حالات زیادہ وضاحت سے درج ہیں ۔
۴	۷۲-۱۶۵	(رمضان ، عشر اواخر) یہ مکتوب مولنٰا جامی کو ان کے خط کے جواب میں سگسر کے علاوہ سے لکھا ہے۔ پہلے مولٰینا کے مکتوب کا شکریہ ادا کیا ہے ، اور ملاقات کی عقیدتمندانہ تمنا ظاہر کی ہے، اور یہ شعر لکھا ہے ۔ علمی کہ رہ بدوست برد در کتاب نیست وآنہا کہ خواندہ ایم ہمہ در حساب نیست پھر لکھا ہے کہ اس سال کافروں کے پانچ سنگیں قلعے فتح ہوے ۔ سگسر کا راجہ خشکی اور سمندر میں تاجروں کا مال لوٹا کرتا تھا ، اور اس غرض سے اس کے تین سو جہاز سمندر میں چلتے تھے ۔ بحکم رب کو ان سب قلعوں اور ملحقہ شہروں اور گاؤں پر قبضہ ہوگیا ، اور گووا کی بندرگاہ بھی فتح ہوگی۔

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		کے مطالعہ سے رفع ہوگئے ، آخر میں پھر عقیدتمندانہ تمنا ظاہر کی ہے کہ ہندوستان ضرور تشریف لائیے ۔
۳۹	۶۰-۱۵۷	(اوائل ماہ رمضان) سلطان گیلان کے نام کوکن کی کسی چھاونی سے لکھا گیا ۔ مکتوب کو نہایت عجز و انکسار سے شروع کیا ہے ۔ اپنے کو ''کمینہ مخلص باوفا'' کہا ہے ۔ پھر دولت خواہی کا اظہار کیا ہے اور سلطان کو کوہ دم اور کوجستان کی فتح پر مبارکباد دی ہے ۔ کوکن کی مہم کے حالات کی ضمن میں لکھا ہے کہ ریگنہ کا مستحکم اور بلند قلعہ محرم کے مہینے میں فتح ہوگیا تھا ، لیکن سنگیسر کے راجہ کو اپنے علاقے کے دشوار گزار پہاڑوں اور جنگلوں اور مضبوط قلعوں پر بڑا گھمنڈ تھا ۔ اور راجہ اور اس کے متعلقین کے تقریباً تین سو چہار مسلمانوں کا مال و اسباب لوٹنے کے لئے سمندر میں مختلف سمتوں میں چلتے تھے ۔ مقابلہ اور اس علاقہ کی تسخیر کے لئے میں نے سوچا کہ جنگی قوت کے علاوہ مال و زر اور تسخیر قلوب کو بھی کام میں لانا چاہئے ۔ چنانچہ یکم رجب کو میں نے اپنی بہادر سپاہ کے ساتھ جس میں ترک و عرب اور کرد و حبوش شامل تھے ماچال کے قلعہ کا محاصرہ کرلیا ، اور تیروں کی ایسی بوچھاڑ کی اور تیغ زنی کے ایسے جوہر دکھائے کہ قلعہ تھوڑی دیر میں فتح ہوگیا ۔ ماچال کے مسخّر ہو جانے سے راجہ پر بڑا اثر ہوا اور کیلنا (کھیلنا) کے قلعہ سے جہاں وہ مع اہل و عیال اور مال و متاع مقیم تھا اپنے بیٹے کو معتبر آدمیوں کے ہمراہ اطاعت کے پیغام کے ساتھ بھیجا ۔ چونکہ اصلی مقصد اس علاقہ پر قبضہ کرنا تھا اس لئے اس کی اور اس کے اہل و عیال کی جان بخشی مصلحت سمجھی ۔ اور ولایت اسلام میں سے جس قدر گاؤں اس کے گزارہ کے لئے کافی ہوسکتے تھے اس کو عطا کئے گئے ۔ بعد میں گوواکے جزیرہ کا رخ کیا جو بیجا نگر کی حکومت کی سب میں بڑی بندرگاہ

مکتوب	صفحه	خلاصه
		حلاق المعانی کمال اصفهانی کے لیے ملاحظه ہو تذکرہ دولت ساہ سمرقندی، مصححه براؤن، صفحات ۴-۵۲ ۱۵۲، حبیب السیر جلد دوم، جزء چہارم، صفحه ۱۹ ، تاریخ ادبیات ایران انگریزی متن) مؤلفه براؤن ، جلد دوم، صفحات ۲-۴-۵۴ - اوحدالدین انوری کے لیے دیکھیے تذکرہ دولت ساہ ، مصححه براون صفحات ۸۳-۸۶، حبیب السیر جلد دوم ، جزء چہارم ، صفحات ۴ - ۳ ۱ ، تاریخ ادبیات ایران (انگریزی متن) مؤلفه براون ، جلد دوم ، صفحات ۹۱-۳۶۵ اور بدیع الزمان ہمدانی ابوالفضل احمد بن الحسن کے لیے ملاحظه ہوں یتیمة الدہر، مؤلفه ثعلبی، جلد چہارم، صفحات ۹۶ ۱۶۸، ۱۲۹، تاریخ ادبیات ایران (انگریزی متن) مؤلفه براون جلد، دوم ، صفحات ۱۳-۱۱۲ -
۳۸	۱۵۲-۵۶	یه مکتوب مولنا جامی کے نام ہے، سنگیسر کی مہم کے دوران میں لکھا گیا ہے ، مولینا سے اس علاقه کی فتح کے لیے باطنی تائید اور دعا چاہی ہے - اور لکھا ہے که اس خطه پر اب تک کسی مسلمان بادشاہ کا قبضه نہیں ہوا - بہت سے بلند مقامات پر مستحکم قلعے ہیں ، اور اہل اسلام پر سمندر اور خشکی دونوں میں لوٹ مار کی جاتی ہے - پھر لکھا ہے که آپ کا مکه معظمه جانے کا قصد ہے اگر ہندوستان کے راسته سے جائیں تو مجھ جیسے بھٹکے ہوؤں کو ہدایت حاصل ہو جائیگی - اور ذات عالم تاب کو خراسان سے ہندوستان آنے میں کسی طرح کا اندیشه نہیں، البته آپ کے نور جمال سے یه خطه منور ہو جائیگا - مولنا نے فصوص الحکم کی شرح کا ایک نسخه بھی خواجه کو بھیجا تھا - خواجه نے شکریه ادا کیا ہے اور لکھا ہے که توحید کے متعلق جو شکوک تھے - وہ اس

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		مدد پر بھروسہ رکھے - جان کی محبّت اور ذاتی خواهشوں کو بھول جائے - اور همّت اور جرأت کو اصل سعادت اور ننگ و ناموس سمجھے - حقیقت یہ ہے کہ پیشانی پر سہادت کا ٹیکہ بزدلانہ زندگی کے رنگ و روغن (گلگونہ) سے کہیں شاندار ہے۔ آخر میں لکھا ہے کہ اگر ان نصیحتوں پر عمل کیا گیا تو مجھے امید ہے کہ جلد یہ خبر سنونگا کہ تمہاری سپاہ بیجانگر (وجیا نگر) کے وسط میں پہنچ گئی - علی کی کردار کو سمجھنے کے لئے مکتوبات نشان ۹۲ ۹۳، صفحات ۸۱ - ۲۸۰، بھی ملاحظہ ہوں -
۳۷	۱۴۱-۵۲	یہ خط غالباً عبداللہ کے نام ہے جو گیلان میں تھا - اول بیٹے کو یقین دلایا ہے کہ یہاں (دکن میں) ہر چیز دلی مراد کے مطابق ہے اور دشمن اور حاسد ذلیل و خوار ہیں - پھر بیٹے کو نصیحت کی ہے تم بھی سکون قلب رکھو اور توکّل اور بارگاہ ایزدی میں عجز و نیاز اختیار کرکے دشمنوں پر غالب رهو - میں نے جو لامیہ قصیدہ کمال الدین اصفہانی کے قصیدہ کے جواب میں لکھا تھا اور دو قصیدے جو بادشاہ (محمد شاہ بہمنی) کی مدح میں انوری اور بدیع الزمان ہمدانی کے قصیدوں کے طرز میں مرتّب کئے تھے، ان کی نقول تمہارے التماس کے بموجب بھیج رہا ہوں - پہلے قصیدہ میں محمود گاواں نے کمال اصفہانی پر اس طرح اپنا تفوق جتایا ہے۔ از نور آتش طبع و زجیرئی زبانم مصباح نظم و نثرم روشن کند محافل گر سد کمال در شعر ے مثل لیک نبود در فضل و علم و دانش این بندہ را مماثل

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
۳۶	۱۳۶-۳۱	یہ خط خواجہ نے ناصحانہ انداز میں اپنے بڑے بیٹے علی کو لکھا ہے۔ بہمنی سلطان نے اسے ملک التجار کا خطاب عطا فرمایا تھا اور وجیا نگر کی مہم پر روانہ کیا تھا۔ بیٹے کی لغزشیں باپ کے کان تک پہنچی ہیں چنانچہ اس نے جو نصیحتیں کی ہیں وہ حسب ذیل ہیں۔ (۱) شمائل پسندیدہ اور صفات حسنہ کا جامع رہے۔ (۲) مقاصد کی طلب میں ہمیشہ عواقب امور پر نظر رکھے۔ اور باپ اور دادا کی دوررس نگاہ پر کاربند ہو۔ (۳) چھوٹے اور بڑے امرا اور سورما سرداروں کے اعزاز کا خیال رکھے ان کی دلجوئی کرتا رہے اور ملول نہ ہونے دے (۴) عفو اور سیاست میں تدبر برتے اور افراط تفریط ہونے پائے اور ہر عمل خوش اسلوبی سے ہو۔ (۵) ایسے افراد جو صاحب عقل و دانش ہیں اور جن کے اثر اور فراست اور گفتگو سے فتنہ و فساد رفع ہو سکتا ہے ان پر ہمیشہ نوازش رکھے اور ان کے مقاصد کو پورا کرتا رہے (۶) ایسے افراد کی صحبت سے گریز کرے جو اخلاق اور شمائل حمیدہ سے عاری ہوں اور جن کے ادراک و فہم سے معاملات کی گتھیاں نہ سلجھ سکیں۔ (۷) ملک و رعایا کو ظالموں کی زیادتی سے محفوظ رکھے۔ (۸) فوجی عہدہ داروں اور روسا کی تنخواہوں، راتبوں اور معاشوں کی اجرائی میں ہرگز سستی اور لاپروائی نہ برتے۔ تاکہ متعلقہ جمعیت، سوار و پیادہ، خوش دل رہے۔ اور لشکر کے عہدہ داروں اور سرداروں سے ایسے کام نہ لیے جو ان کی بساط سے باہر ہوں اور جس سے وہ تنگ آجائیں۔ (۸) معاملات کو سلجھانے اور مہمات کے سر کرنے میں خود غور و فکر اور تدبیر کرے۔ اور عجز و نیاز خدا تعالیٰ سے طالب توفیق اور مدد ہو۔ اور جب کوئی تدبیر ذہن میں آئے تو معرکہ آرائی سے قبل تجربہ کار بڈھوں اور روشن ضمیر جوانوں سے بھی مشورہ کرے۔ (۹) جب میدان جنگ میں قدم رکھے اللہ کی

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		صدر بن کبیر نے بہمی ایلچیوں کے پہنچنے کا ذکر کیا تھا کہ قاضی احمد اور سیّد محمود کو میں شادی آباد (مانڈو) میں چھوڑ آیا ہوں اور خود سارنگ پور جہاں آج کل بادشاہ (محمود شاہ خلجی) مقیم ہے جارہا ہوں ۔ صدر بن کبیر نے یہ بھی لکھا تھا کہ آپ کی (خواجہ کی) حسن نیت اور صفائی باطن کو میں بادشاہ کے ذہن نشین کر چکا ہوں ۔ خواجہ نے اس عیّارانہ چاپلوسی کا اپنے مکتوب میں نہایت لطیف پیرایہ میں جواب دیا ہے۔ اور لکھا ہے کہ یہ عاجز ابھی تک دنیا کے جھگڑوں میں گھرا ہوا ہے اور فکر عقبیٰ سے غافل ہے ۔ اور کسی تعریف اور توصیف کا اہل نہیں ۔ لیکن اپنے ولی نعمت (بہمنی بادشاہ) کی خدمت گزاری کو واجب سمجھتا ہے۔ پھر لکھا ہے کہ جن خطوط کا آپ نے ذکر کیا ہے ان میں سے بعض موجود ہیں بعض غائب ہو گئے، اور چونکہ خطوں کے لیجانے سے قاصدوں نے انکار کردیا ہے اس لئے راستوں کے پر امن ہو جانے اور امانت دار قاصدوں کے ملنے تک یہ مکتوبات روانہ نہ کئے جا سکیں گے ۔ معلوم ہوتا ہے صدر بن کبیر محمود گاواں کو توڑنا چاہتا تھا ۔ لیکن وہ گرگ صد باراں دیدہ تھا ، خلجی وزیر کے دام تزویر میں نہ پھنسا ۔ خلجی بادشاہ سے عہد نامہ کی تدوین کے متعلق مکتوبات نشان ۱۸ و ۱۹ بھی ملاحظہ فرمائے جائیں۔
۳۵	۱۳۳-۳۵	یہ مکتوب عربی زبان کے مشہور نحوی سید شریف جرجانی کے بیٹے سید ابراہیم کے نام ہے جنہوں نے خواجہ کو خط لکھا تھا اور اپنے آنے کی اطلاع دی تھی ۔ خواجہ نے سید ابراہیم کی انشاءٔ پردازی اور علم و فضل کی تعریف کی ہے اور ان کے آنے پر خوشی کا اظہار کیا ہے۔ خواجہ سید شریف کے خاندان کا بڑا خیال رکھتا تھا ۔ (ملاحظہ ہو مکتوب نشان ۱۴)

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
۳۲	۱۲۵-۲۹	(اوائل محرم ، محمد آباد بیدر) یہ مکتوب محمود ساہ وزیر سلطان روم کے خط کےجواب میں ہے۔ حواجہ نے دونو سلطنتوں میں دوستی اور اتحاد کی ترقی پر خوسی ظاہرکی ہے اور محمود ساہ کا سکریہ ادا کیا ہے، کہ آپ جو سفیروں اور قاصدوں کی جو خاطر مدارات فرمارہے ہیں وہ آپ کے اعلٰی احلاق کی دلیل ہے۔ پھر رسل و رسائل کے سلسلہ کو جاری رکھنے کی تمنا ظاہر کی ہے، اور آحر میں لکھا ہے کہ ہند اور روم کی مملکتوں میں اگرچہ فاصلہ بہت ہے، لیکن رومی کاغذ (بیاض) اور ہندی ساہی کا باہمی تعلق انسا اللہ دلی قرب پیدا کردیگا۔ اس مکتوب میں حواجہ نے محمود ساہ کے اعجاز قلم کی طرف بھی ان الفاظ میں اسارہ کیا ہے۔ " بقلم عصا صورت ثعبان سیرت موسوی دعوی سحرہ سحر بلاغت رایکسرہ باطل نماید۔ "
۳۳	۱۲۹-۱۳۱	یہ خط حواجہ نے اپنے بیٹے عبداللہ کو لکھا ہے جو گیلان سے ہندوستان آتا ہے اور دابل کی بندرگاہ پر اترا ہے۔ حواجہ نے اس کی سلامتی اور عافیت پر والہانہ خوسی ظاہر کی ہے، اور لکھا ہے کہ جلد میرے پاس آجاو۔ پھر جوفرمان بھی بادساہ نے عبداللہ کے نام صادر کیا تھا، اور جس کے ساتھ خلعت بھی بھیجا تھا حواجہ نے لکھا ہے کہ اس کا استعمال کرنا اور تمہاری جو آرزوئیں ہیں وہ جلد پوری ہو جائیں گی۔ حواجہ نے سلطان گیلان کو لکھا تھا کہ میرے بیٹے جو وہاں رہ گئے ہیں ان کو میرے پاس بھیجدیا جائے ان میں سے جو خدمت کے لائق ہوگا اس کو گیلان بھیجدونگا (ملاحظہ ہوں مکتوبات نمبر ۲ و ۶) ۔ معلوم ہوتا ہے کہ عبداللہ کا باپ کے پاس آنا سلطان گیلان کی اجازت سے ہوا ہے۔
۳۴	۱۳۱-۳۳	یہ مکتوب حواجہ نے صدر بن کبیر (المخاطب بسرف الملک) وزیر مالوہ کو اس کے خط کے جواب میں لکھا ہے۔

مکتوب	صفحه	خلاصه
		خواجه نے اس خط میں اپنے کو محمود المخاطب به ملک التجّار لکھا ہے۔ خواجه جہاں کا خطاب اب تک عطا نہیں ہوا تھا۔ کوکن کی فتح محمود گاواں کا بڑا کار نامه ہے۔ فرشته (ترجمه برگز ، جلد دوم ، صفحات ۴۵۳-۵۵) اور برهان مآثر (طبع مجلس مخطوطات فارسیه ، صفحات ۱۱۴-۱۶) دونو میں کوکن کی فتح کا ذکر موجود ہے۔ لیکن جو حالات خواجه نے مکتوبات میں لکھے ہیں وہ مہم کے واقعات پر مزید روشنی ڈالتے ہیں۔
۳۰	۱۲۲-۲۳	یه مکتوب مولٰنا ابو سعید کے نام ہے جنھوں نے خواجه کو کچھ عرصه سے خط نہیں لکھا تھا۔ مکتوب میں مولٰنا ابو سعید کو لکھا ہے که قلعۂ کھیلنا کے استحکام کو اپنی آنکھوں سے دیکھ کر اور قلعۂ رینگنا کی بلندی اور وسعت کے حالات سنکر مجھے یقین ہو گیا که محض جنگ و جدل سے یه قلعے مسخر نہو نگے۔ حالانکه حسب تائید الٰہی سے رینگنا کا قلعه ۲ محرم الحرام کو فتح ہو گیا، تو کھیلنا کے قلعۂ کی تسخیر کی صورت بھی پیدا ہو گئی۔ اور میں نے جا کھو راے اور اس کے سرداروں کو داد و دھش اور میٹھی زبان سے ایسا نوازا ہے که وہ سب مطیع اور فرمانبردار ہو گئے ہیں، اور اپنی کمزوری اور زبوں حالی کو محسوس کرنے لگے ہیں۔ ماہ ربیع الاول میں آگے بڑھنے کا پکّا اراده ہے، اور امید واثق ہے که کھیلنا کے قلعه پر مع اس کے خزانوں اور دفینوں کے قبضه ہوجائیگا۔ همت افزائی فرماتے رہیں تاکه یه مہم سر ہو جائے۔
۳۱	۱۲۴	سیّد مهدی تبریزی کے مکتوب کا جواب ہے۔ مولٰنا تبریزی نے اپنا کلام خواجه کو بھیجا تھا۔ خواجه نے اشعار کی تعریف لکھی ہے اور تبریزی کی صحت و عافیت کے لئے دعا کی ہے۔

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
۲۶	۱۱۷	سکیسر کی مہم کے دوران میں ہے یہ خط اپنے چھوٹے بیٹے الغ خان کو لکھا ہے - جس میں تن آسانی کی مذمت کی ہے، اور جفاکشی اور محنت کی تعریف کی ہے۔ یہ بھی لکھا ہے کہ میری نصیحت پر تم عمل نہیں کرتے، حالانکہ میں ایک مہم سر کرکے آیا ہوا ہوں لیکن تمہاری بے توجہی کی خبریں سن کر مجھے یہاں بھی رنج و ملال ہوتا ہے۔
۲۷	۱۱۸-۱۹	یہ مکتوب بھی الغ خان کے ہی نام ہے - اس کی بد شوقی پر اظہار ناراضگی کیا ہے، کہ اگر رضا الٰہی اور میری خوشنودی چاہتے ہو، تو تحصیل علم و ادب میں کوشش کرو اور جوانی کے زمانہ کو اوباشوں اور برے لوگوں کی صحبت میں ضائع نہ کرو۔ یہ خط بھی سکیسر کی مہم کے دوران میں لکھا گیا ہے -
۲۸	۱۲ -۲۱	یہ مکتوب مولینا شمس الدین لاری کے خط کے جواب میں ہے، جنہوں نے خواجہ کی مصائب اور ہجوم حادثات پر تسلی دلائی تھی - خواجہ نے لکھا ہے کہ آپ کے مکتوب سے میرے دل کو تسکین ہوئی اور محبت اور الفت تازہ ہوگئی - پھر شکوہ کیا ہے کہ آپ نے تعجب ہے کمال خان کے فرزند کی کاہلی اور تحصیل علم سے بے توجہی کا ذکر سن لیا - آئندہ مکتوبات میں ضرور اس کا حال لکھیں تاکہ آپ کی محبت میرے دل میں قائم رہے -
۲۹	۱۲۱-۲۲	عمدة الملک (عبدالملک) نے خواجہ کو کسی واقعہ پر تعزیت کا خط لکھا تھا اور ریبگنا کی فتح پر مبارکباد دی تھی - خواجہ نے جواب میں لکھا ہے کہ آپ کی ہمدردی سے دل کو تسلی حاصل ہوئی - ریبگنا کی فتح سے اب کھیلنا بھی فتح ہوجائیگا اور اس علاقے میں جتنے قلعے ہیں اور ملسار کی جتنی بندرگاہیں وہ بھی فتح ہوجائینگی، اور گووا کے جزیرہ کی فتح کی تو اسی مہینے میں امید ہے -

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
٢٤	١١٤-١١٦	یہ مکتوب غالباً گجراب کے وریر کے نام ھے - جس نے محمود گاواں کو جونپور کے سفیروں کی خاطر مدارت کے لئیے لکھا تھا، اور اپنے خط کے ھمراہ سلطان گجراب کا بھی مکتوب بھیجا تھا - محمود گاواں نے جواب میں لکھا ھے ، آپ کے ارساد کے مطابق سفیروں کی خاطر مدارب کی گئی ھے، اور سلطان حسین ساہ (ساہ جونپور) کے نام محمد ساہ بہمنی کی طرف سے مکتوب روانہ کردیا گیا ھے - میں اس وقب گوھر کی ولایب کے قریب فوج کا انتطام کر رھا ھوں - اس مہینے کے آخر تک تمام سپاہ جمع ھوجائیگی - اور جمادی الآخر کے اوّل میں سنگیسر میں داخل ھوکر جیسی مرضی الٰہی ھو گی کارروائی سروع کر دونگا - اور کستیاں اور جہار چیول اور دابل (وابل) کی بندرگاھوں سے بھی سپاہ اور جنگی سامان لیکر سنگیسر کے قلعوں اورعلاقوں پراس طرح حملہ آور ھونگے کہ جلد فتح ھو جائیگی - سیّد عماد الدین میرے ھمراہ ھیں اور جو تدابیر کہ اختیار کی جارھی ھیں وہ اپنی آنکھوں سے دیکھ رھے ھیں - آخر میں خواجہ نے وزیر گجرات (؟) کو مراسلت کے جاری رکھنے اور دوستی و اتّحاد کے بڑھانے کے لئیے لکھا ھے - سید عماد الدین غالباً گجرات کے دربارسے تعلق رکھتے تھے - سنگیسر کی مہم کا ذکر متعدد مکتوبات میں درج ھے (ملاحظہ ھوں مکتوبات ٢٦، ٣٩، ٤٠، ٤٢، ٤٣، ٤٦، ٤٨، ٥٢، ٧٣، ٧٧) -
٢٥	١١٦	اپنے کسی رستہ دار کو لکھا ھے کہ میرا دل بغض اور کینہ سے پاک ھے - اور رشتہ داروں کی محبّت میری فطرت میں داخل ھے - اور میں چاھتا ھوں کہ میری اولاد بھی اس بارے میں میری تقلید کرے - آپ جیسے سلیم الطبع اور فیض رساں عزیز کے برخلاف میرے دل میں کس طرح کوئی برا جذبہ پیدا ھو سکتا ھے -

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		خطاؤں سے درگزر کرنا ہرگز مصلحت نہیں ۔ لیکن آپ کے فرمانے سے میں نے اپنے دعوے کو اٹھالیا ہے ، ورنہ ارادہ تھا کہ مال وصول ہونے پر مصر چلا جاؤں ۔ پھر شیخ علی کے بطور ایلچی لاہجان بھیجے جانے پر خواجہ نے بڑے سد و مد سے اپنی ناراضگی اور غصہ کا اظہار کیا ہے، اور لکھا ہے کہ وہ نہایت مکار اور سعی ہے، اور اس کی سفارت سے تم دیکھو گے کہ رشت اور لاہجان میں جلد فتنہ پیدا ہوجائیگا۔ آخر میں بھائی کو لکھا ہے، کہ مجھے اب کوئی دنیوی تمنا باقی نہیں ، اور اس وقت میرا میلان اور توجہ ایک اور عالم کی طرف ہے ۔ گیلان کے بادشاہوں کے مجھ پر بیحد احسانات ہیں ، لیکن سلطان علاء الدین کے انتقال کے بعد میرا گیلان واپس جانے کا ارادہ نہیں ، تم خاطر جمع رکھو۔ یہ مکتوب غالباً اس زمانہ کا ہے جب دونو بھائیوں میں صفائی نہیں تھی ۔
۲۳	۱۱۳-۱۴	یہ مکتوب سلطان محمد شاہ بہمنی کی جانب سے محمود شاہ گجراتی کے خط (صحیفہ شریفہ) کے جواب میں لکھا گیا ہے۔ سلطان گجرات نے شاہ مالوہ کے حملوں کو روکنے اور اس کی جنگی قوت کو توڑنے کے لیے سلطان جونپور کی مدد کا (غالباً) ذکر کیا تھا ۔ محمد شاہ بہمنی نے جونپور کے بادشاہ کی دوستی اور تائید کو سراہا ہے ، اور لکھا ہے کہ سلطان جونپور کی مدد سے مقصدوں کا فلع قمع ہو جائیگا ۔ ریاض الانشا میں اور مکتوب بھی سلطان جونپور کی تائید کی ضمن میں موجود ہیں۔ سلطان گجرات کا علاقہ مالوہ سے ملحق تھا اس لیے ہمیشہ اسے محمود شاہ خلجی کی بڑھتی ہوئی قوت کا ڈر تھا، اور جونپور اور دکن کے سلاطین کی دوستی اور اعاد کو اسی وجہ سے ضروری سمجھتا تھا کہ کہیں اس کی مملکت کو گزند نہ پہنچے ۔

مکتوب	صفحه	خلاصه
		جو اس نے صلح نامه کی سرائط کے طے کرنے میں خلجی ایلچی پر ڈالا ، کوئی دکر نہیں ھے ۔
۲۰	۹۷	اپنے بھتیجے عمیدالملک کو اس کے خط کے جواب مں لکھا ھے۔ مرحوم بھائی (شہاب الدین؟) کی خصایل اور علم و فضل کی نسبت سے بھتجے کو سراھا ھے، اور ملنے کی تمنّا طاھر کی ھے۔یه حط اس وقت لکھا گیا ھےجب عمیدالملک مکّه کے سفر کے نعد دابل کی سدرگاه پر اترا تھا ۔
۲۱	۹۸-۱۰۴	سلطاں گیلان کے نام ھے ۔ حواجه کو سلطان نےبلایا ھے، لنکں وه گیلا ن کے حالاب اورحود باد ساه اور اس کے امرأ کی طرف سے مطمئن نہیں ھے۔ وطن مالوف واپس آنے کی تمنّا کا اطہار کیا ھے اور ساھان گیلان کے احسانات کو نہایت عقیدتمندی سے دھرایا ھے۔ لیکن ساتھ ھی یه بھی لکھا ھے که نعیر سفر کی صعوبت کے حصرت رسول کریم کو بھی 'انّا فتحنا' کا امیار حاصل نہں ھوا ۔ مجبوری اس طرح ظاھر کی ھے، که سلطان ھمایون ساه بهمی مرحوم کا مجھ پر بیحد لطف و کرم تھا اور اس کو میں ھرگز فراموس نہیں کر سکتا ۔ سلطان کا بیٹا نطام ساه ابھی کم سں ھے اور اس کی حدمت میرے لئے فرض ھے۔ اگر وطں چلا آونگا نو ناسکری کا الرام عاید ھوگا۔ البتّه میرے بیٹوں کو جو گیلان میں ھیں اگر یہاں بھیجدیا جائے، نواں میں سےجو حدمت گراری کےلائق ھوگا اس کو گیلان بھیج دونگا ۔ لیکں اگر بیٹوں کو نه بھیجا گیا تو سمجھونگا که ابھی تک سلطان کا دل میری طرف سے صاف نہیں ھے ۔
۲۲	۱۰۴-۱۲	اپنے نڑے بھائی کے نام ھے، جو غالباً اس وقت گیلان میں وزیر تھے ۔ بھائی نے حواجه کو لکھا ھے که تاج الدیں بں نجم الدیں کے قصور کو معاف کردو، اور جو کچھ تمہارا مال و متاع اس کے پاس رہ گیا ھےاس کا مطالبه نه کرو۔ خواجه نے جواب دیا ھے که ایسے کمینے اور احسان فراموش کی

مکتوب	صفحه	خلاصه
		تو عہد نامہ مرتب کرلیا جائے، اور اگر کوئی مکر اورحیلہ نظر آئے تو فوراً واپس آجائیں ۔ چونکہ گجرات اور دکن کی مملکتوں میں خدا کے فضل سے اتحاد اور یگانگت قائم ہے اسلیے آپ کو ان تمام امور کی اطلاع دینی ضروری سمجھی گئی ۔ فرشتہ (ترجمہ برگز، جلد دوم، صفحات۸۳-۲۸۱) اور برہان مآثر (صفحات ۱۱- ۱۱، اشاعت مجلس مخطوطات فارسیہ) میں مالوہ کے سفر اور صلح نامہ کی شرائط کاذکر ہے ۔ لیکن اس مکتوب میں ایلچیوں کے نام اور صلح کی وجوہ زیادہ وضاحت سے بیان کی گئی ہیں ۔
۱۹	۹۶-۹۵	یہ مکتوب شیخ داود (ایلچی سلطان مالوہ) کے خط کے جواب میں ہے ۔ جو غالباً نامی لادن اور اسحٰق طاہر کی سفارت سےپہلے لکھا گیاتھا۔خواجہ کےمکتوب سےمعلوم ہوتا ہے کہ شیخ داؤد نے اپنے خط میں بہمنی خاندان کے بادشاہوں کی تحقیر کی تھی اور ان کی جنگی قوت کا مضحکہ اڑایاتھا۔ خواجہ نے اس مکتوب میں شیخ داود کو کھری کھری سنائی ہیں ۔ مالوہ کےخلجی بادشاہوں کی غداری کا ذکر کیا ہے کہ کس طرح نظام شاہ بہمنی مرحوم کے زمانہمیں جب مالوہ کے ایلچی آئے تو ان کی خاطر مدارات کی گئی اور یہاں سے قاصد بھیجے گئے تو ان سے بد سلوکی کی گئی اور اوباشوں کی باتوں پر اعتبارکیا گیا ۔ پھر لکھاہے کہ اگر صلح کا حقیقی ارادہ ہے تو برسات کے شروع ہونے سے پہلے مجھے اطلاع دیدیجائے تاکہ میں عہدنامہکیشرائط کے طے کرنے میں کوشش کروں ۔ ورنہ ہمارے بہادروں کی تلواریں اور تیرے اورگرز اور تبر اس سارے غرور اور تکبّر کو خلجی سپاہیوں اور سرداروں کے سر سے نکال دینگے جو ان کے دماغ میں بھرے ہوئے ہیں

ہم عصر مؤرخین کی تالیفات میں محمود گاواں کے ارکا

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		قابلیت کے متعلق آپ کے دل میں شک پیدا کردیا ہے ، حالانکہ آپ علمی مجلسوں اور مناظروں میں دیکھ چکے ہیں کہ کس طرح میری طبیعت کی جدّت اور کلام کی فصاحت اور بلاغت کی تعریف ہوتی ہے ۔ آخر میں لکھا ہے کہ خدا آپ کو ہمیشہ دشمنوں کے فساد سے محفوظ رکھے اور آپ کی بزرگی اور احسان کا ذکر ہمیشہ تمام بنی نوع انسان کی زبان پر رہے ۔
۱۸	۹۳-۹۴	یہ مکتوب محمد شاہ بہمنی کی جانب سے محمود شاہ گجراتی کو لکھا گیا ہے ۔ جس میں درج ہے کہ مالوہ کے بادشاہ نے قاضی لادن طاہر اور اسحٰق طاہر کو اس مقصد سے بھیجا ہے کہ اسلامی سلاطین کے آپس کی دشمنی اور اختلاف رفع ہو جائیں ۔ اسلامی اخوّت کے مدّ نظر یہ پیغام مستحسن معلوم ہوتا ہے ، لیکن محمود خلجی نے جو غدّاری اور حیلہ گری اب تک برتی ہے اس پر سوچا جائے تو اس پیغام میں صداقت نظر نہیں آتی ، اور سلطان مالوہ سے عہد نامہ کرنے میں تامّل ہوتا ہے ۔ تاہم بہمنی دربار کے اکابر اور فضلاء کی یہ رائے ہے کہ اگر دشمن صلح کے لئے جھکے تو خود بھی جھکنا چاہئے (بمحوائی وان جنحوا للسلم فاجنح) ۔ اس لئے مالوے کے ایلچیوں کے ہمراہ اس دربار کے قاصد روانہ کرنا قرین شعار اسلامی ہوگا ۔ گزشتہ سال بھی جب شیخ داؤد سلطان مالوہ کے پاس سے پیغام لایا تھا تو یہاں سے یہ جواب دیدیا گیا تھا، کہ اگر تقسیم علاقہ کے بارے میں پہلے سلاطین کی مقرّرہ حدود کو ملحوظ رکھا جائے تو صلح نامہ کی ترتیب میں مابدولت کو کوئی انکار نہوگا ۔ اس جواب کے مدّ نظر قاضی شیخی محتسب اور قاضی احمد نائب کو مالوہ کے ایلچیوں کے ہمراہ روانہ کیا جا رہا ہے کہ اگر سلاطین ماضی کی تقسیم کے موافق حد بندی ہوجائے

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
	-	عجز و انکساری اور دل سوزی کی تمنا کا اظہار کر کے نظام الملک کے قریب بھیج گیا۔ اور اپنا زہر میں بجھا ہوا خنجر نظام الملک کے پہلو میں اس طرح بھونکا کہ ایک گھنٹے میں وہ ختم ہو گیا۔ نظام الملک کے کردار پر بھی خواجہ نے اس مکتوب میں روشنی ڈالی ہے۔ پھر محمود خلجی کے گھرلہ کی جانب بڑھنے کا ذکر ہے۔ اور مقابلہ کے لیے نصیر خان فاروقی کے علاقہ سے اپنی روانگی کا بیان ہے۔ مکتوب کے آخر میں محمود خلجی کی بیماری اور ہمنی فوجوں کی فتح سے اس کی سراسیمگی اور جھاڑی راستہ سے بھاگ جانے کا حال بھی درج ہے۔ اس واقعہ کا ذکر برہان مآثر (صفحہ ۸ ۱ - طبع حیدرآباد مجلس مخطوطات فارسیہ) میں بھی موجود ہے اور فرشتہ میں بھی (جلد دوم ترجمہ برگز ، صفحات ۸ - ۹ ۴۷) درج ہے۔ لیکن ان دونوں مورخین نے محمود گاواں کے محمود خلجی کے مقابلہ میں روانہ ہونے کا اور محمود خلجی کے فرار ہونے کا ذکر نہیں کیا ہے۔
۱۸	۸۸-۹۲	(اوائل صفر ، محمد آباد بیدر) بڑے بھائی (شہاب الدین ؟) کے خط کے جواب میں ہے، جنھوں نے خواجہ کی شرت اور علمی قابلیت پر بدگمانی ظاہر کی تھی۔ خواجہ نے بھائی کو لکھا ہے کہ آپ تو میرے اخلاق (حمیدہ و ذمیمہ) کو سفر اور حضر دونوں میں اچھی طرح پرکھ چکے ہیں، اور بادشاہوں اور اکابر کی صحبت میں بھی میری خصائل کی مقبولیت اور خلوص و وفا کے اثر کو ملاحظہ فرما چکے ہیں، جو غلطی کہ حاسدوں اور دشمنوں کی غیبت سے پیدا ہو گئی ہے اس کو یکا یک اور محبت کے جذبہ سے رفع فرما دیں، اور وہی عنایت اور الفت جو پہلے تھی اس اخلاص کیش کے حال پر پھر ہو جائے۔ خواجہ نے آگے چل کر اس کی بھی شکایت کی ہے کہ بعض لوگوں نے جن کا مبلغ علم اور قوت ادراک نہایت محدود ہے میری ذہنی استعداد اور علمی

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		مکتوبات میں یہی درج ہے جو خواجہ نے اپنے دوستوں اور عزیزوں کو لکھے ہیں ۔
۱۴	۷۶-۸۱	(بیدر) بڑے بھائی (شہاب الدین ؟) کے نام ہے ۔ ابتداً میں لکھا ہے کہ میں اپنے خلوص اور عقیدت مندی کے متعلق لکھنا چاہتا تھا لیکن بھائی تو اس قسم کی باتیں لکھنی چونکہ ایک طرح کی دنیا داری ہوگی اس لئے ایسے اظہار سے گریز کی ۔ پھر داد و دہش کی تعریف کی ہے اور اس ضمن میں سیّد اشرف (سلالۂ سیّد شریف جرجانی) کی مدد کی سفارش ہے ۔ آخر میں آئندہ سال اپنے مکّۂ معظمہ جانے کا ذکر ہے ۔ (سیّد شریف جرجانی کے لئے ملاحظہ ہو حبیب السیر، جلد سوم، جزء سوم، صفحہ ۸۱)
۱۵	۸۲-۸۳	(اوائل ذی قعدہ ، گلبرگہ) بڑے بھائی (شہاب الدین ؟) کے نام ہے جنہوں نے مولیٰنا فخر الدین احمد اسفرائنی کی سفارش کے لئے خط بھیجا تھا ۔ خواجہ نے بھائی کی لطف و احسان ، کی خصلت کی تعریف کی ہے اور یقین دلایا ہے کہ مولیٰنا فخر الدین کی آرزو اس ملک میں جلد پوری ہوجائیگی اور وہ کامیاب اور خوش و خرّم اپنے وطن واپس پہنچ جائینگے۔
۱۶	۸۴-۸۷	اپنے بھتیجے عمید الملک کے نام ہے ۔ محمود خلجی سلطان مالوہ کے حملے کی مدافعت کے لئے اول اپنی فتح آباد (موقوعہ خاندیس ؟) اور ملک یوسف ترک (المخاطب بہ نظام الملک) کی ماهور میں تعیناتی کا ذکر کیا ہے ۔ پھر کھیرلہ کی جنگ کا حال درج ہے کہ کس طرح سراج الملک (سردار افواج مالوہ) کو مع اهل و عیال اور تیئیس ہاتھیوں کے گرفتار کرلیا اور دشمن کے تقریباً پانچ ہزار سوار و پیادے مارے گئے ۔ پھر نظام الملک کے قتل کا واقعہ درج ہے، کہ ایک ہندو سردار جس کے اهل و عیال قید ہوگئے تھے ،

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		گجرات سے بطور قاصد آیا تھا - مکتوب میں درج ہے، اتفاق ویگانگت کی اس کے مواجہ میں توثیق کی گئی اور عہد نامہ پر کلام پاک کی بھی شہادت پیش کردی گئی - افواج کو فتح آباد (دولت آباد ؟) اور آسیر کی جانب محمود خلجی (شاہ مالوہ) کے قلع قمع کے لیے بھیجدیا گیا ہے - اگر گجرات کی فوج بھی آسیر کی سرحد پر پہنچ جائے تو دشمن کو شکست فاش ہوجائیگی اور ہماری سلطنتوں کا اتحاد سب کو معلوم ہو جائیگا - دشمن کو تباہ کرنے کے لیے جو تدابیر اختیار کی جانے والی ہیں، ان کی تفصیلی کیفیت خان اعظم تیمور خان کی زبانی معلوم ہوگی جن کو بطور ایلچی بھیجا جا رہا ہے -
۱۳	۷۶-۷۷	(عشر ربیع الثانی) یہ مکتوب سلطان محمد گیلانی کو کوکن کی مہم کے دوران میں روانہ کیا گیا ہے - لکھا ہے کہ ربیع الاول کے دوسرے عشرہ میں ہمی فوجوں نے ماچال کے قلعہ کا محاصرہ شروع کیا - اور تلوار، تیر اور تفنگ کے زور سے قلعہ کے کنگوروں اور برجوں کو منہدم اور اہل قلعہ کو گرفتار کرلیا - اس قلعہ کا انتظام کرنے کے بعد ہماری فوجیں کھیلنا کے قلعہ کی تسخیر کے لیے بڑھیں - اور محاصرہ کرنے کے بعد تیروں کی ایسی بارش کی اور تیغ زنی کے ایسے جوہر دکھائے کہ اہل قلعہ نے عاجز آکر قلعہ کو حوالہ کردیا، اور تمام مال و متاع سپرد کرکے جان کی امان چاہی - بعد ازآں ہماری فوجوں نے بلوارہ کے قلعہ کا رخ کیا اور آخر اس کو بھی مسخر کرلیا -
		ان قلعوں کی فتح سے خواجہ کو بے حد خوشی ہوئی ہوگی - اور اپنے اس کارنامہ کا ذکر خواجہ نے سلطان گیلان کے خط میں اس لیے کیا ہے کہ وہ اس کو اپنا محسن اور مربی سمجھتا تھا - ان قلعوں کی فتح کا ذکر اور

مکتوب	صفحه	خلاصه
		خواجه کے خاندان کے افراد کی جانب سے پیدا ہو گئے تھے ان کو رفع کرنے کی کوشش کی تھی، اور خواجه کو لکھا تھا که گیلان کے ایلچی تمہارے بھتیجے شمس الدین شیخ محمّد کو لینے آئے تھے لیکن تمہاری چونکه مرضی نه تھی اس لئے شیخ محمّد کو گیلان نه بھیجا گیا اور ایلچیوں کو واپس کردیا - خواجه نے مولٰنا یزدیؒ کی عنایت کا شکریه ادا کیا ہے، اور لکھا ہے که سلطان محمّد کی ملازمت اگرچه ہمارا خاندانی ورثه ہے، لیکن اس وقت چونکه حکومت حاجی محمّد سپه سالار اور شیخ علی دبیر اور وزیر کے اختیار میں ہے، اور سلطان ان کے ہاتھ میں کٹ پتلی سا ہوا ہے، اس لئے خود مجھے اس سر زمین سے باہر نکلنا پڑا - مکتوب میں خواجه نے حاجی محمّد اور شیخ علی پر اپنے احسانات کا بھی ذکر کیا ہے، اور یه بھی لکھا ہے که میرے بھائی (شہاب الدین) نے ان کے مکر کو ابتداءً میں نه سمجھا لیکن آخر میں جب حقیقت معلوم ہوئی تو وه مکّه معظّمه چلے گئے، اور اپنے بیٹے خواجه شمس الدین شیخ محمّد کو وطن میں چھوڑ گئے - خواجه شمس الدین کو بھی جب ان دونو شریروں نے تنگ کرنا شروع کیا اور افترا اور بہتان سے سلطان کو شمس الدین کی طرف سے بدظن کردیا تو وه بھی وطن سے بھاگ نکلے - مکتوب کے آخر میں خواجه نے مولٰنا یزدی کی عنایت کا شکریه ادا کیا ہے که انھوں نے سلطان گیلان اور دربار کے امراء کی بدگمانی کو دلائل اور حقیقی واقعات کے انکشاف سے رفع کر دیا ہے - (شرف الدین علی یزدی (وفات ۸۵۸) کے حالات کے لئے ملاحظه ہو حبیب السیر، جلد سوم، جزء سوم، صفحه ۱۴۸)
۱۲	۶۹-۷۰	یه مکتوب محمّد شاه بہمنی کی طرف سے خواجه نے سلطان گجرات (محمود شاه) کو لکھا ہے - خان اعظم صفدر خان

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		کرنے کا ذکر کیا ہے ، اور امید ظاہر کی ہے کہ بادشاہ کا فضل و کرم اس کے شامل حال رہیگا ۔
۸	۴۹-۵	(اوایل محرم ، محمد آباد بیدر) کسی وزیر کے نام ہے شوق ملاقات ظاہر کیا ہے، اور پھر حامل رقعہ کی سفارش کی ہے، کہ اسے ادب اور حکم کی مدد کرنا موجب حسنات ہوگا ۔
۹	۵۵-۵۱	اپنے بڑے بھائی (شہاب الدین ؟) کو جو گیلان میں ہیں مکہ معظمہ سے لکھا ہے ۔ تعلقات دنیا سے کنارہ کشی اور تلاش حق اور 'ہدایت مرشد شفیق' کا ذکر کیا ہے ۔ بھائی کو بھی تحریک کی ہے کہ اس تاریک ماحول (گیلان) اور فاسد اور منافق لوگوں کی صحبت سے نکل آئے تو 'محض صلاح و عین نجاح خواهد بود' ۔
۱۰	۶۲-۵۶	(ماہ محرم ، دارالاسلام شام ، دمشق؟) یہ خط بھائی کو شام سے لکھا ہے[1] ۔ اور مضمون سے معلوم ہوتا ہے کہ اس وقت بھائی (شہاب الدین) وزارت کے عہدے پر فائز ہوگئے تھے، اور دربار میں جو حریف اور دشمن تھے ان پر غالب آگئے تھے ۔ وزارت کے فرائض کی تصریح کی ہے اور خواجہ اویس گجی کے احترام اور اعظام کے متعلق سفارش کی ہے جنہیں بعض شریر لوگوں نے شکار کیا ہے ۔ اور یہ بھی لکھا ہے کہ آپ کا خط آجانے سے میرا رنج وغم رفع ہوگیا ، جو اس اطلاع سے پیدا ہوگیا تھا کہ مفسدوں نے اپنی افترا پردازی سے آپ کے دل میں میری طرف سے بدگمانی پیدا کردی ہے ۔
۱۱	۶۸-۶۳	(ربیع الاول ، محمدآباد بیدر) یہ مکتوب مولینا شرف الدین علی یزدی کے خط کے جواب میں ہے جنہوں نے سلطان محمد والی گیلان و دیلم کے دل میں جو شکوک خواجہ اور

---

1 اس مکتوب کے عنوان میں جو یہ درج ہے ۔ 'الی جناب اخیہ من گیلان الی الشام' سہو کاتب ہے ۔ الی جناب اخیہ من الشام الی گیلان ہونا چاہیے ۔

مکتوب　صفحہ　خلاصہ

کو ' دعا گوے کمینہ ' اور ' کمترین مخلصان ' لکھا ہے اور خود مکتوب کو ' ضراعت نامہ ' بیان کیا ہے۔

عبدالرزاق سمرقندی ہندوستان کی سفارت کے بعد گیلان کی سفارت پر بھیجا گیا تھا وہ تقریباً محمود گاواں کا ہم عصر تھا۔ مطلع السعدین سے گیلان کے حالات پر روشنی پڑتی ہے۔

قطب الدین محمود نے اپنی کتاب درۃ التاج میں امیرہ دوباج کا جو مغربی گیلان کے حکمران تھے شجرۂ نسب دیا ہے۔ کتب خانہ آصفیہ میں اس کتاب کا نہایت عمدہ نسخہ موجود ہے۔ میں نے شجرۂ نسب کو پڑھا جو حضرت نوح سے گزر کر حضرت آدم تک پہنچتا ہے۔ اور محض روایتی اور غیر محققانہ ہے۔ مکتوب (۱۳۸) میں جو گیلان کے بادشاہوں کا نسبی تعلق بیان کیا گیا ہے وہ زیادہ صحیح معلوم ہوتا ہے۔ ملاحظہ فرمائیے درۃ التاج ' قلمی نسخہ متحف برطانیہ نشان ۲۶۹۴ اور مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی ' قلمی نسخہ متحف برطانیہ نشان ۱۲۹۱۔

۷　۴۳-۴۴۸　(محمد آباد، اوایل شعبان) یہ مکتوب بھی سلطان علاء الدین شاہ گیلان کے نام ہے ' اور پہلے مکتوب کے بعد لکھا گیا ہے۔ معلوم یہ ہوتا ہے کہ جو رسل و رسائل گیلان سے خواجہ کے پاس آتے تھے ان سے بعض اوقات بادشاہ کی طرف سے مطمئن ہو جاتا تھا اور بعض اوقات پھر شک میں پڑ جاتا تھا۔ پہلا خط جو وسط رجب میں لکھا تھا۔ اس وقت محمود گاواں شاید عبد اللہ کو روانہ نہ کرسکا ' اس لئے اس کی روانگی کے متعلق یہ دوسرا مکتوب لکھا۔ اس مکتوب میں خواجہ نے شاہان گیلان کے احسانات کا اعتراف کیا ہے ' جو خود اس پر اور اس کے آباء و اجداد پر کئے گئے ہیں۔ پھر اپنے حرمان و حسرت کا اظہار کیا ہے کہ کہیں ایسا نہ ہو کہ 'حصول لقاء' سے پہلے داعیٔ اجل کو لبیک کہنا پڑے۔ ایسے حالات کے مدّ نظر اپنے بیٹے عبداللہ کے روانہ

مکتوب	صفحہ	خلاصہ
		کے لیے ملاحظہ ہو حبیب السیر، جلد سوم، جزء سوم، صفحات ۱ - ۲ -
۴	۲۸-۳۲	سلطان ابوسعید گورگان کے نام ہے ۔ بادشاہ کی معدلت گستری اور جہانبانی کی تعریف کی ہے، اور فتح و نصرت کے لیے دعا دی ہے ۔ اور آخر میں التجا کی ہے کہ اس بندہ اخلاص ،کو اپنے خاص خادموں میں تصوّر فرمائیں، اور سعادت نشان فرمانوں سے عزت بخشتے رہیں ۔ (سلطان ابو سعید گورگان کے لیے ملاحظہ ہو حبیب السیر، جلد سوم، جزء سوم، صفحات ۹۶ - ۱۷۶) ۔
۵	۳۳-۳۶	سلطان محمد (مراد بک) بادشاہ روم کے نام ہے ۔ سلطان کی شوکت اور قوت اور جہان کشائی اور ملک داری کی تعریف کی ہے اور دست بوسی (تقبیل انامل بحر نایل) کی آرزو ظاہر کی ہے۔ اور آخر میں اقبال و یاوری اور طول عمر کے لیے دعا دی ہے ۔ (سلطان محمد مرادبک کے لیے ملاحظہ ہو انسایکلو پیڈیا اوف اسلام ، جلددوم ، صفحات ۲۹ - ۷۲۸) ۔
۶	۳۷-۴۳	(وسط رجب) سلطان علاء الدین شاہ گیلان کے نام ہے ۔ محمود گاوان نے ایک مکتوب میں جو ریاض الانشا میں شامل ہے ، سلطان کو یہ لکھا تھا کہ اگر میری طرف سے اب کوئی شبہ باقی نہیں رہا ہے تو میری اولاد کو جن میں عبد اللہ بھی شامل ہے میرے پاس بھیجدیا جائے ، بعد میں اس کو خدمت گزاری کے لیے بھیجدیا جائیگا ۔ سلطان نے شاید اس درخواست کو منظور کرلیا اور خواجہ کے بیٹوں کو دکن جانے کی اجازت دیدی ۔ موجودہ مکتوب میں محمودگاوان نے شاہان گیلان کی نسبت اپنے اخلاص اور عقیدت اور قدیم خاندانی تعلق کا ذکر کیا ہے ۔ اور استدعا کی ہے کہ عبد اللہ کو اپنے خاص ملازمین کے زمرہ میں داخل کرے اور اس کا شمار ، جملہ زید و عمر و خالد و بکر ، میں ہو ۔ مکتوب کا اسلوب نہایت لجاجت آمیز ہے ۔ خود

مکتوب	صفحه	خلاصه
۱	۱۴-۱۹	(اوایل سعبان) شیخ صدرالدین رواسی کے نام ہے - خواجه نے خود کو معتقد مخلص لکھا ہے، اور شیخ کو نہایت عجز سے اس ملک میں بلایا ہے، اور بیان کیا ہے که جو کمزوریاں اور فاسد خیالات دل میں اثر پذیر ہیں ان کا ازاله مکتوبات کے مطالعه سے نہیں ہوتا - یه بھی لکھا ہے که اس ملک میں اور بہت سے مستعد طالبان فیض ہیں جو قدم بوسی کے آرزو مند ہیں - شیخ صدر الدین رواسی (وفات ۸۷۱ ھ) کے لئے ملاحظه ہو حبیب السیر، جلد سوم ، جزء سوم، صفحه ۱۹۷-
۲	۱۹-۲۲	مولٰینا جامی کے نام ہے- اپنے کو خواجه نے ' معتقد بجان مستمند، لکھا ہے اور والہانه محبت اور کمال احترام و اعظام کے اظہار کے بعد مولٰینا کو دکن آنے کی دعوت دی ہے ، اور یه تمنا ظاهر کی ہے - جمال وصال صوری . . . قبل ازغروب آفتاب روز عمر بمغرب فنا در آئینهٔ حیات دیده آید - (مولٰینا جامی کے لئے ملاحظه ہو تاریخ ادبیات ایران، مؤلفه پروفیسر براؤن ، اور تذکرة الشعرأ دولت شاه مصححه براؤن ، صفحه ۴۸۳) -
۳	۲۳-۲۷	خواجه عبیدالله کے نام ہے جو سلسلهٔ نقشبندیه کے ممتاز رہنما تھے - مولٰینا جامی کو خواجه عبید الله سے بہت عقیدت تھی - محمود گاواں نے بھی اس مکتوب میں اپنے کو ' مرید معتقد ، لکھا ہے ، اور بیان کیا ہے که جو نور اور روشنی مطلوب ہے وہ اکابر زماں کی تصنیفات کی سیاهی کے سرمے سے اور اصطلاحات کی شمع سے حاصل نہیں ہوتی - اور اس ملک میں کوئی ایسا رہنما نہیں جس کی باطنی شعاع سے دل کا اندھیرا دور ہو جائے - اس طالب زار ، مہجور پر نظر کرم رکھیں ، اور اپنے رشحات قلم سے میرے دل کی حرارت اور پس ماندگی دور فرمائیں - خواجه عبیدالله (وفات ۸۹۶ ھ)

حالانکہ خواجہ کے بڑے بھائی کچھ عرصہ پہلے خواجہ سے ناراض ہو گئے تھے ، لیکن شاہ اویس گنجی کی مدد کے لیے خواجہ نے بھائی کو لکھنے سے دریغ نہ کیا ۱ - اسی طرح سید اسرف کی مدد کے لیے جو مسہور نحوی سید سریف جرجانی کی اولاد میں سے تھے پھر اپنے بھائی کو لکھا -

پندرھویں صدی عیسوی میں اسلامی بادشاہوں کے دربار میں علماؒ کی بڑی قدر و منزلت تھی - سلطان ابوسعید گورگان اور سلطان محمد مرادبک (شاہ روم) علم و فضل کے خاص سرپرست تھے - چنانچہ مکتوبات سے معلوم ہوتا ہے کہ محمود گاواں کی ان بادشاہوں سے راست مراسلت تھی ، اور قاصد اور پیام آتے جاتے رہتے تھے ۲- محمود گاواں نے حیثیت وزیر بہمنی بادشاہوں کی جانب سے سلطان عراق ، سلطان روم اورہندوستان کے بادشاہوں میں سلاطین گجرات ، مالوہ اور جونپور کو خط لکھے ہیں - جن کی تاریخ کے طالب علم کے لیے بڑی اہمیت ہے ۳ - بعض مکتوبات میں فرمانروائی اور حکومت کے سیاسی اصولوں کی سرح کی گئی ہے - یہ خود خواجہ کے سیاسی نظریہ اور اس زمانہ کی عام اسلامی سیاست پر روشنی ڈالتے ہیں ۴ - ایک مکتوب میں یہ بھی لکھا گیا ہے کہ مالوہ کی جانب فوج کسی کس طرف سے کی جائے ۵ - اور دکن کی تاریخ اور اسلامی تہذیب اور ثقافت کے لیے تو ہرمکتوب میں کچھ نہ کچھ مسالہ موجود ہے - چونکہ مکتوبات کی عبارت بہت مرصع ہے اور زبان بھی عربی آمیزش کی وجہ سے سہل نہیں - اس لیے مکتوبات کا مختصر خلاصہ ذیل میں درج کیا جاتا ہے ، تاکہ طالب علم کو وہ باتیں جو تاریخ کی کتابوں میں درج نہیں ہیں معلوم ہو جائیں - اور اگر درج بھی ہیں تو ان کی توثیق ہو جائے - عام طالب علم کے علاوہ تحقیق کرنے والے کے لیے بھی یہ خلاصہ مفید ہوگا ، کیونکہ ساری کتاب پڑھنے کی بجائے یہ اس کو ان مکتوبات کے مطالعہ کی طرف رہنمائی کریگا جن میں سے اس کو مطلوبہ معلومات حاصل کرنی ہیں -

---

۱ مکتوبات ۱، ۱۳، صفحات ۶۲ - ۵۶، ۶۹ - ۷۷ -

۲ ملاحظہ ہوں مکتوبات ۳، ۵، ۸، ۵۶، ۱۳۳ - صفحات ۲۲ - ۲۷، ۳۳ - ۵، ۱۰ - ۲، ۳۹۱ - ۹۲ -

۳ ملاحظہ ہوں مکتوبات - ۱۲، ۱۸، ۲۳، ۵۱، ۶۵، ۶۷، ۷۶، ۸۱ - ۸، ۸۶، ۱۱۸، ۱۳، ۱۳۳ - صفحات ۶۹ - ۷، ۹۳ - ۹۳، ۱۱۳ - ۱۳، ۱۸۹ - ۹۱، ۲۲۲ - ۳۳، ۳۰، ۲۳۳، ۲۳۷ - ۳۸، ۳ - ۵۳، ۲، ۲۶۱ - ۶۳، ۲۶۳ - ۶۳، ۳۳۸ - ۳، ۳۸۷ - ۸۸، ۳۹۱ - ۹۲

۴ مکتوب ۱۳۸، صفحات ۳۸۲ - ۸۶ -

۵ مکتوب ۱۲، صفحات ۶۹ - ۷ -

ملاقات کی۔ ریاض الانشاء میں جو مکتوبات علماء کبار کے نام ہیں ، ان میں سے بعض میں خواجہ نے اپنی عقیدت کا اظہار کیا ہے اور دعا چاہی ہے ان بزرگوں میں خواجۂ خواجگان عبید اللہ ، شیخ بایزید خلخالی ، امام صدر الدین رواسی اور مولٰنا جامی خاص طور سے قابل ذکر ہیں ا ۔ مولٰنا جامی کو تو ہندوستان آنے کی کئی بار دعوت دی ، اور جب ذرا ناامیدی ہو گئی تو یہ شعر لکھا ۔

لن ترانی مرسد از طور موسیٰ را جواب

این همه فریاد مشتاقان ز استغناے اوست

خواجہ کو علماء اور صالحین سے حقیقی انس تھا ۔ اور خود اس کے فضل و کمال اور داد و دہش نے جس کا ذکر ہم عصر مؤرخین نے کیا ہے ، اس کو اقصائی عالم میں مشہور کردیا ۔ شہرت کی وجہ خاندانی اعزاز اور مہمنی وزارت کا جلیل القدر عہدہ بھی تھا ۔ مکتوبات سے معلوم ہوتا ہے کہ بعض جیّد علماء کو خواجہ نے اپنے مدرسہ کے لئے جس کو بیدر میں قایم کیا تھا دکن بلایا تھا۔ ان میں جلال الدین دوانی، اور ابوبکر طہرانی کے نام قابل ذکر ہیں ۔ جلال الدین دوانی نے جب شیخ شہاب الدین سہروردی کی مشہور کتاب ہیاکل النور کی شرح الموسوم بہ شواکل الحور لکھی تو شرح کو محمود گاواں کے نام سے معنون کیا ۲ ۔ اسی طرح جب مولٰنا جامی نے فصوص الحکم کی شرح لکھی تو اس کا ایک نسخہ ہدیتاً خواجہ کے پاس بھیجا ۳ ۔ مراسلت سے بھی جو مولٰنا جامی اور خواجہ کے درمیان ہوتی تھی اور جس کے بعض مکتوبات محفوظ ہیں ، علمی دنیا میں خواجہ کی عزّت و وقار کا پتہ چلتا ہے ۴ ۔ صالحین اور بزرگ زادوں کی مدد خواہ وہ کسی مملکت میں ہوں خواجہ بڑے حوصلہ سے کرتا تھا۔ چنانچہ ایک مکتوب میں اپنے بڑے بھائی (شہاب الدین) کی توجہ شاہ اویس گنجی کی مصیبتوں پر دلائی ہے جو ظالموں کے ہاتھوں سے ان کو پہنچ رہی تھیں ۔

---

۱ ملاحظہ ہوں مکتوبات ۳۱، ۳۸، ۴۰، ۵۸، ۶۴، ۲ ۔

۲ ملاحظہ ہو قلمی نسخہ کتب خانہ آصفیہ فلسفہ ۶۶، ورق ۲ اور کشف الظنون، حصہ ششم، صفحہ ۵۰۰ ۔

۳ مکتوب ۳۸ ، صفحہ ۱۵۶ ۔

۴ رقعات جامی، قلمی نسخہ جامعہ عثمانیہ نشان (۱۱۱۷) ۔

میں متعدد خطوط ہیں جو شاہ گیلان ، شاہزادئ گیلان ، وزیر گیلان اور دیگر عمائد گیلان کے نام ہیں جن میں عبد اللہ کی کمزوریوں پر چشم پوشی اور اس کے اصلاح حال کی جانب توجہ کی استدعا کی گئی ہے ۔ اولاد کے معاملہ میں محمود گاواں خوش نصیب نہ تھا ۔ چھوٹا بیٹا الغ خان بہت کند ذہن اور بدشوق تھا ۔ متعدد مکتوب ایسے ہیں جن میں تحصیل علم کی طرف شوق دلانے کی کوشش کی گئی ہے ۔ ایک خط میں لکھا ہے ۔ کہ پندرہ برس کے لڑکے کو توضیح کی شرح شمسیہ اور کافیہ کا حاشیہ پڑھنا چاہیے ، نہ یہ کہ وہ نوشت و خواند کا بھی سلیقہ نہ رکھتا ہو ۔ ایک مکتوب میں عاق کردینے کا بھی اشارہ کیا ہے[۱] ۔ بڑے بیٹے علی کی گستاخیوں سے بھی ناراض تھا ۔ خواجہ کے اثر سے بادشاہ نے اس کو ملک التجار کا خلیل القدر خطاب دیدیا تھا ۔ ایک مکتوب میں خواجہ نے علی کے تکبر اور غرور کی مذمت کی ہے اور لکھا ہے افسوس ہے تم نے اپنے بوڑھے باپ کی قدر و منزلت نہ کی ، اور اس کی نصیحت پر عمل نہ کیا ، اس کا نتیجہ تمہارے لیے اچھا ہوگا[۲] ۔

مکتوبات میں محمود گاواں کی زندگی کے مختلف پہلوؤں کو دیکھنے کے لیے کافی مسالہ موجود ہے ۔ کہیں بیٹے کو اس کی ماں (یعنی اپنی بیوی) کے مرنے پر صبر کی تلقین کی ہے ۔ کہیں کسی اور عزیز کو اپنے چچا زاد بھائی فخرالدین احمد المخاطب بہ صفی الملک کی موت پر تشفی دلائی ہے ۔ کہیں کسی دوست کو لکھا ہے کہ گھوڑے ، اور سامان جو تم نے بھیجا تھا اس کی قیمت تمہارے آدمی کے ہمدست جو خط لایا ہے روانہ کر رہا ہوں ۔

علماء کے ساتھ خواجہ کا سلوک نہایت محبت آمیز اور عقیدتمندانہ تھا ۔ تحصیل علم میں مختلف اسلامی ممالک کا سفر کیا تھا ۔ اس لیے اپنے ہم عصر علماء سے یا تو ذاتی واقفیت تھی یا رسل و رسائل کے ذریعہ سے محبت اور یگانگت پیدا کرلی تھی ۔ چنانچہ مشہور مورخ سخاوی جو خواجہ کا ہم عصر تھا لکھتا ہے کہ محمود گاواں نے قاہرہ میں شیخ بخاری (محمد بن محمد بن محمود الشمس الحنفی) کے علم و فضل سے استفادہ کیا اور اسی طرح زین زرکشی سے صحیح مسلم کا درس لیا ، اور بعض شام کے علما سے بھی جو اپنے فن کے امام سمجھے جاتے تھے

---

۱ ملاحظہ ہو مکتوب ۲۷ صفحہ ۲۳۱ ، و مکتوب ۷۸ ، صفحہ ۲۰۱ ۔
۲ مکتوبات ۹۳ - ۹۲ ، صفحات ۸۵ - ۲۸۲ ۔

ہے اس کو معاف کرنے کی سفارش کرتے ہیں حالانکہ وہ نہایت ناسکر گزار
اور بد سیرت ہے - اسی خط میں سیخ علی پر بہت لعن طعن کی ہے جس کو خواجہ
کے بھائی نے لاھجان کی رسالت پر متعیّن کردیا تھا - سیخ علی خواجہ ہی کے
بڑھائے ہوئے لوگوں میں سے تھا ، لیکن بعد میں سلطان علاءالدین حاکم
گیلان سے خواجہ کی تمکنت اور حکومت پسندی کی سکایت کرکے سلطان کو
خواجہ سے ایسا بدظن کیا کہ اس کو مال و متاع اور اولاد کو چھوڑ کر گیلان
سے بھاگنا پڑا - اس مکتوب میں خواجہ نے سیخ علی کو بہت برا بھلا کہا ہے،
ملاحظہ ہو -

یقین دانند که اساس صفات آن سگ سیاہ به نجاست ذات چنان ملوّن است که
با آب سیل باران بہاران و تمام بحار عالم زمان و مکان پاک نمی شود، که
ما بالذات لایزول بما با لعرض - بلکه اگر ذرات جسد ناپاک کش از نکبا ے
نکبت و صرصر قہر حضرت عزّت در ہوائے فنا رود ، از روایح منتنهٔ شیم دمیمه
و عظام رمیمه اش مسام سکان کرهٔ زمین و قبهٔ آسمان برین مکدّر گردد - الخ
(مکتوب ۲۲ ، صفحه ۱۰۸)

خط میں آگے چل کر اس سے بھی زیادہ سبّ و شتم ہے -

محمود گاواں کی فیّاضی اور داد و دہش کی سب مورخین نے تعریف کی ہے -
خصوصاً علماء کے ساتھ خواجہ کے سلوک نے اس کی شہرت کو چار دانگ عالم
میں پھیلا دیا - لیکن لین دین کے معاملہ میں وہ سخت تھا - چنانچہ ایک
مکتوب میں جو بیدر سے ذی قعد کے آخر میں کسی وزیر کو لکھا ہے یہ درج ہے[1]
" سید حسن گیلانی اور سہاب الدین گیلانی کو بطور وکیل مقرر کرکے اس لئے
بھیجا جا رہا ہے کہ جو مال حسن تمجانی اور فقیہ محمد گیلانی کے تصرّف میں تھا اس کو
ان دونو وکیلوں کے حوالہ کر دیا جائے - اور اگر ان میں سے ایک فوت
ہو جائے تو اور رفیق جو ساتھ ہیں ان کے سامنے دوسرے وکیل کو سپرد کردیا
جائے - "

خواجہ کو اپنے وطن میں خاندانی وقار کو قائم رکھنے کی بڑی تمنّا تھی -
لیکن اس کے بیٹے عبد اللہ کی ناھنجاری سے یہ تمنّا پوری نہوسکی - ریاض الانشاء

---

۲ ملاحظہ ہو مکتوب ۱۴۸ ، صفحہ ۸۰۴ - یہ مکتوب غالباً گیلان کے وزیر کے نام ہے

کے رھنے والوں کی شکایت سے چونکہ بادشاہ خواجہ جہاں کی طرف سے بد دل ہوگیا تھا ، اس لیے جو جعلی تحریر خواجہ جہاں کی نمک حرامی کے بارے میں اس کے دشمنوں نے بادشاہ کے ملاحظہ میں پیش کی اس کو بادشاہ نے صحیح سمجھا اور وزیر کے قتل کا مصمم ارادہ کرلیا ۔ سخاوی نے جو محمود گاواں کے قتل کے اسباب بیان کیے ہیں ان میں مزید وضاحت موجود ہے کہ محمود گاواں بادشاہ کے کام میں دخل در معقول کرتا تھا اور اس کے اختیارات کو محدود کردیا تھا، اس لیے بادشاہ کو خواجہ سے نفرت ہوگئی تھی[1]۔

سخاوی نے جعلی مکتوب کا ذکر نہیں کیا ۔ لیکن بادشاہ کے بر خلاف بغاوت کے جھوٹے الزام اور امراء کی سازش کا ذکر کیا ہے۔ فرشتہ اور علی طباطبا دونوں جعلی مکتوب کا ذکر کرتے ہیں، جو نرسنگ رائے کے نام لکھا گیا تھا۔ سخاوی محمود گاواں کا ہم عصر تھا اور علی طبا طبا اور فرشتہ سو سوا سو برس کے بعد کے مؤرخ ۔ چونکہ نرسنگ رائے سے سازش کا جھوٹا الزام جعلی مکتوب میں درج تھا، اور بادشاہ کے برخلاف بغاوت کا الزام بھی نرسنگ رائے کی سرکوبی کی مہم کی ضمن میں بیان کیا گیا ہے ، اس لیے بغاوت کی زبانی جھوٹی خبر کا سو سوا سو برس میں جعلی مکتوب بن جانا کوئی تعجب کی بات نہیں ۔ یہ امر البتہ علی طبا طبا اور سخاوی دونوں کے بیانات سے واضح ہے ، کہ بادشاہ خواجہ سے اس کی تمکنت کی وجہ سے پہلے ہی سے ناراض تھا ، اور جیسا کہ میں اوپر لکھ چکا ہوں یہ تمکنت اس کے مکتوبات سے بھی جو خواجہ کی زندگی کے واقعات سے متعلق ہیں عیاں ہے ۔ اس لیے قتل کے اسباب بیان کرنے میں جہاں دربار کے امراء کی سازش بیان کرنی ضروری ہے وہاں خواجہ کی تمکنت کا اظہار بھی لازمی ہے ۔ کیونکہ اسی خصلت نے سلطان علاءالدین گیلانی کو خواجہ سے برگشتہ خاطر کیا اور اسی خصلت نے محمد شاہ بہمنی کو ایسا بد دل کیا کہ آخر اس نے خواجہ کو ختم کردیا ۔

مکتوبات سے خواجہ کے کردار کے متعلق جو اور کمزوریاں نمایاں ہوتی ہیں ان میں درگزر اور معاف نہ کرنے کا عیب بھی شامل ہے ۔ ایک مکتوب میں جو بڑے بھائی (شہاب الدین احمد ؟) کے خط کے جواب میں ہے ، لکھا ہے کہ افسوس صد افسوس آپ تاج الدین بن نجم الدین کے ذمہ جو میرا مال واجب الادا

---

[1] ملاحظہ ہو سخاوی کی کتاب الضوءاللامع لاہل قرن التاسع ، جلد دہم ، صفحہ ۱۴۴ (مطبوعہ مصر) ۔

گستاخی اور بد زبانی پر کوسا ہے ۔ ریاض الاساء میں بیسوں ایسے مکتوب
ہیں جن سے محمود گاواں کی تمکنت مزاج ٹپکتی ہے۔ فرسته نے اپنی تاریخ میں
محمود گاواں کی سیرت کو بہت سراہا ہے اور قتل کا سارا الزام محمّد ساہ بہمی
کے سر تھوپ دیا ہے۔ اور واقعات کے بیان کرنے میں مبالغه آمیز روایات پر انحصار
کیا ہے ۱ ۔ محمود گاواں نے جو خط کو کس کی مہم سے قاضی سرف الدین کو جو صدر
جہاں کے لقب سے ممتاز تھے لکھے ہیں ان سے ظاہر ہوتا ہے که دربار میں
بادشاہ کو بہکانے کے لئیے بہت سے حاسد اور دسمن موجود تھے ۔ ایک مکتوب
میں تو یہاں تک لکھا ہے سوائے ہمایوں بادساہ (بہمنی) مرحوم کے میری گردن
کسی کے احسان سے دبی ہوئی نہیں ہے ۲ ۔ جس سے یه نتیجه نکالا جا سکتا ہے که
محمود گاواں کچھ محمد شاہ کے برتاؤ سے بھی خوش نه تھا ۔ خطوں میں اس قسم
کے بیباکانه جملوں سے محمود گاواں کی تمکنت صاف ظاہر ہے ۔ کیا بادشاہ کو
محمود گاواں کے اس کبر و غرور کی خبر نه پہنچائی جاتی ہو گی ۔ بادساہ کے محمود گاواں
سے ناراض ہونے کا پته کوندویر کی مہم سے بھی چلتا ہے جس کو علی طباطبا نے
برہان مآثر (صفحه ۱۲۶) میں تفصیل سے بیان کیا ہے ۔ اجمال یه ہے که جب
بادشاہ نے قلعه کا محاصرہ کیا تو اہل قلعه نے پناہ طلب کی اور فریاد پیس کی که
دربار میں ایسے کارفرماؤں کے ہاتھ میں مملکت کا انتظام ہے جنھوں نے اپنی فاسد
اغراض کے مدّ نظر ہم پر نالایق حکّام کو مسلّط کردیا ہے جو نہایت ظالم اور
اور سفّاک ہیں ، اور ہم نے آخر تنگ آکر اطاعت گزاری کو ترک کر دیا ہے۔
کیونکه جو عرضیاں ہم نے روانه کیں وہ آپ کے ملاحظه میں پیش نہیں کی گئیں ۔ بادشاہ
نے حالات سن کر مظلوموں کے گناہوں کو معاف کیا اور قلعه کو مع مضافات ملک حسن
(ہمایوں شاہی) اور الغ اعظم نظام الملک بحری کے سپرد کردیا ۔ اور خواجه جہاں
(محمود گاواں) کی طرف سے برگشته خاطر ہوا اور یه ٹھان لی که خواجه کو ختم
کردے۔ علی طبا طبا نے آگے چل کر جہاں محمود گاواں کے قتل کی سازش کا
ذکر کیا ہے وہاں کوندویر کے واقعه کو پھر دہرایا ہے اور لکھا ہے که کوندویر

---

۱ فرشته نے اپنی تاریخ محمود گاواں کے قتل کے کوئی سو برس بعد مرتب کی اور خود اس کے
قول کے بموجب واقعات ملاّ عبد الکریم کی کتاب سے لئیے ہیں ۔ یه ظاہر ہے که
ایک مقتول شخص کے حالات اس کے دوستوں اور عزیزوں کی زبانی تھوڑے ہی عرصه میں
کیا سے کیا ہوجاتے ہیں۔

۲ ملاحظه ہو مکتوب ۵۰ ، صفحه ۱۸۷ ۔

" و مراسلهٔ ارکان معانی بسورت آتش طبع در دارالضرب ضمیر مسکوک می ساخت ، و صفحهٔ بیان آن را باسم شریف سلاطین و اعوان مسکوک می داشت ،
ودر نظرصرافان بازار دانش سره می نمود ، و درمحک خاطر اهل فضل و بینش از سمت نا ہے بہرہ نبود ، و در هر طرف که وارد می شد کوا کب مناقب و محامد از مطالع السنه افاضل و اماجد طاهر می گشت ***** اگرچه در مقابله کلام بلغای عالی مراتب تقابل سف قاصب و عراق لاعب است ، اما ابکار معانی
حمیله اش درحلیٔ وحلل عبارات مرتبله از نتایج خاطر این فقیر است، ولآلی تراکیب و جواهر اسالیبش از سابیت ضمیر این حقیر***** چه بعرایس افکار حسن و وشاح افصاح افاضل زین قلم تصنیف و طومار تالیف بدست گرفتن ، و بلباس کسان میان افاضل و اکابر زمان دعوی قوت انشا و اختراع کردن عین ننگ و عار و محض شین و شنار است ***** و باوجود آنکه بحر کرم وجود حضرت واجب الوجود از لآلی فیض مملو است و افاضت دم کرمش بر معارف تمام ام امری مرجو ، دیده طمع بر فراید فلاینده خواطر اذکیاء داشتن ، و صورت عروس سفرت و ناموس خود را بآن آراستن ، شیوه کسے است که گنجینه مخترعات مردم را مبلغ ساخته
تمال معروض مستعار مثال مسمولان رشته بازار افتکار دستار افتخار و استکبار بر فرق عجب و پندار نهد ، و جهره دعوی ابداع و انشا را بدست مشاطه طباع کسان موشح و موشی سازد ـ نه طریق این فقیر که سباح بیار بحار فیض الٰہی است ، و سباح دبار کرم نامتناهی الخ ـ (دیباچه ، صفحات ۱۳ ــ ۱۱)

محمود گاواں کے مکتوبات پر جب مجموعی طور سے نظر ڈالی جاتی ہے۔ تو اس کے اسلوب بیان میں ادبی مٹھاس کی بجائے علمیت زیادہ محسوس ہوتی ہے۔ لیکن اس کی قادر الکلامی میں کوئی شک نہیں ـ اس کی ذہنی قوت ، سیاسی استعداد اور وسیع علم و دانش ایسے اوصاف تھے جن کی وجہ سے بڑے بڑے بادشاہ اپنے دربار میں محمود گاواں کو رکھنا چاہتے تھے ـ لیکن طبیعت میں کچھ ایسی ضد اور خود پرستی (جذبۂ انانیت) تھا جس کی وجہ سے نہ گیلان کے بادشاہ سے نبھی اور وطن مالوف کو خیر باد کہنا پڑا ـ نہ بہمنی دربار میں اطمینان خاطر رہا اور آخر اپنی جان گنوادی ـ بڑے بھائی ، بھتیجوں اور رشتہ داروں سے بھی غالباً اس بری خصلت کی بدولت ان بن ہوئی ، یہاں تک بیٹوں سے بھی شکر رنجی رہی[1] ـ خواجہ علی کو جسے بہمنی دربار سے ملک التجار کا خطاب مل گیا تھا

---

1 ملاحظہ ہوں مکتوبات ۹۳ ـ ۹۲، صفحات ۲۸۰ ـ ۲۸۱ ـ

محمود گاواں نے جو خط اپنے بھتیجے برھان الدین ابراھیم کے نام لکھا ھے
اس میں بہار کے رنگ کو ملاحظہ فرمائیے، نمونہ پیش ھے -

تا شهریار نامیه در مصاف بهار از پیکان غنچه و سنان خار و ناچخ
بنفشه و گوپال گلنار وخود نیلوفر و سپر گل وخنجر گل چیپه وجعبهٔ سنبل آلات
پیکار و ادوات کارزار مرتب می دارد - و دست چنار بدعای فتحش سوی آسمان
کشاده است، و صفوف اشجار در مواقف جونثار باقدام خدمت ایستاده،
همواره ازهار آمال بر شجر بال آن فرزند رسد مثال، مجد مآل منتج اثمار
حصول مرادو موجب ترویح مشام فواد باد الخ (مکتوب ۸۷ - صفحه ۲۶۳)

اس تمہید میں بہار کی لوازمات کے ساتھ اسلحۂ جنگ کو بھی وابستہ
کردیا گیا ھے تاکہ عبارت میں رزمیہ رنگ بھی رھے -

ھر مکتوب کے شروع میں اس کے مضمون کے لحاظ سے ایک تمہید ھے -
جس میں ذھن کے مرصع کار نے قرآن و احادیث، الٰہیات و فلسفہ، نجوم و
ریاضیات، شعر و سخن، معانی و بیان، جغرافیہ و تاریخ، حیوانیات و طبیعیات
مناظر قدرت اور واقعات زندگی کے جواھر پاروں کو ایک دلکش انداز میں
ترتیب دیا ھے - یہ رنگ محمود گاواں کا مخصوص رنگ نہیں ھے- سیکڑوں انشاء کی
کتابیں اسی مرصع کاری سے بھری پڑی ھیں - اور انشاء کو چھوڑکر تاریخ
اور قصص کی کتابیں بھی دیکھیں تو یہ آراستہ تمہیدیں ھم کو ھر باب کے
شروع میں نظر آتی ھیں- جہاں علم و فضل کی نمایش زیادہ ھے وھاں عبارتیں
اور زیادہ مغلق ھیں - لیکن جن مصنفین کا ادبی ذوق ستھرا ھے انہوں نے
معانی کو نمایاں رکھنے کی کوشش کی ھے اور عبارت کو گورکھ دھندا نہیں بنایا -
ریاض الانشاء میں بھی علم و فضل کی آرائش کے اندر مطالب کے چہرے
صاف اور روشن ھیں - زبان میں عربی آمیزش بہت زیادہ ھے - لیکن اسلوب
بیان اور انداز خیال خالص عجمی ھے - اس زمانہ کا خود عربی ادب اس عجمی
مرصع کاری کا شکار بن گیا تھا، اور فرات اور دجلہ کے کنارے اپنی سادگی
اور ابتدائی زور کھو بیٹھا تھا -

محمود گاواں نے ریاض الانشاء کے دیباچہ میں اپنی تحریر کی مقبولیت کا
ذکر کیا ھے- اور یہ بھی لکھا ھے کہ میرے مضامین خود میری ذھنی کاوش
اور ادبی ذوق کے پھل ھیں اور کسی اور مصنف کے علمی مال و متاع کی چوری نہیں -
محمود گاواں نے اس مضمون کو اس طرح ادا کیا ھے -

تمہید از مدیر

مجلس کو اس کتاب کی اشاعت کا خیال مدت سے تھا۔ لیکن لائق مصحح کے نہ ملنے سے یہ آرزو پوری نہ ہوئی تھی۔ مجھے بے حد مسرت ہوئی جب پروفیسر شیخ حامد حسن نے ریاض الانشا کی تصحیح کے لیے اپنی آمادگی ظاہر کی۔ مجلس نے فوراً پروفیسر موصوف کو کام کرنے کی اجازت دیدی۔ شیخ حامد حسن صاحب ڈکٹور مارگولیوتھ کے شاگرد ہیں۔ اور پونا کے اورینٹل ریسرچ انسٹیٹوٹ میں بھی بہ حیثیت استاد نہایت اعلی خدمات انجام دے چکے ہیں۔ ریاض الانشا کے متن کی تصحیح انہوں نے نہایت محنت اور قابلیت سے کی ہے۔ لیکن طباعت میں صحت کا معیار چونکہ ہندوستان میں اب تک یورپ کے مشہور مطبعوں کے معیار کو نہیں پہنچا ہے، اور کتاب کی عبارت بھی نہایت مرصع اور مغلق ہے اس لیے بعض مقامات پر غلطیاں نظر آئیںگی۔ تاہم شیخ صاحب کی جانکاہی کو ہم سراہے بغیر نہیں رہ سکتے۔ اور یہ انہی کی کوشش کا نتیجہ ہے کہ کتاب کا متن مع ان کے عالمانہ مقدمہ اور حواشی اور اشاریہ کے آپ کے سامنے پیش ہے۔ مجلس مخطوطات فارسیہ ان کی عالمانہ خدمات کا اعتراف کرتی ہے اور ان کو اس وقیع کام کی تکمیل پر مبارکباد دیتی ہے۔

فن انشاء بھی فارسی ادب کا ایک اہم جزء ہے۔ میں نے خود خانگی تعلیم میں انشا مادھو رام اور رقعات مرزا قتیل پڑھے تھے[1]۔ اور کالج کے نصاب میں بھی انشا ناتمام فارسی دروس میں شامل تھی۔ ایشیائی دماغ کی کاوش اور ندرت پسندی نے اس فن کو کمال پر پہنچادیا۔ چنانچہ تشبیہ و استعارہ، تلمیح و کنایہ اور معانی اور بیان کی کوئی صنعت ایسی نہیں ہے جو فارسی نظم میں تو موجود ہو اور انشا پردازوں نے اس کو چھوڑ دیا ہو۔ شاعروں نے بہاریہ قصیدے لکھے ہیں، فارسی مکتوبات میں بھی بہاریہ تلازمہ موجود ہے۔ چنانچہ

---

1 ہندوستان میں جو انشا کی کتابیں لکھی گئیں وہ زیادہ تر ہندو اصحاب کی ہیں مثلاً انشا برہمن، انشا صاحب رای، انشا لچھمی نارائن، انشا ہرکرن، انشا نہار نامہ، (سجان رائے پوری)، منتخب الحقایق (دلپت رائے)، گلدستۂ فیض (بھوری مل منشی)۔

عنوان	صفحہ

عنوان صفحه

عنوان		صفحه
	افاض الله تعالیٰ علیه سحاب کرمه	۶۲ - ۶۹
(۱۲)	جواب مکتوب کتب من لسان السلطان الاعظم الاکرم محمد شاه البهمنی الی السلطان الگجراتی	۶۹ - ۷۰
(۱۳)	الی السلطان الاعظم الاکرم شمساً لفلک السلطنة و الخلافة والدنیا والدین سلطان محمد الگیلانی خلّد ملکه و سلطنته	۷۰ - ۷۶
(۱۴)	الی جناب اخیه تغمّد الله تعالیٰ برحمته و ادام دولته و جلالته	۷۶ - ۸۲
(۱۵)	الی جناب اخیه رحمة الله علیه	۸۲ - ۸۴
(۱۶)	الی ابن اخیه عمید الملک عمر الله تعالیٰ لابیه۔	۸۴ - ۸۷
(۱۷)	الی جناب اخیه عمر الله له	۸۷ - ۹۳
(۱۸)	کتب من لسان السلطان الاعظم محمد شاه البهمنی الی السلطان العادل محمود شاه الگجراتی خلد الله سلطانهما	۹۳ - ۹۴
(۱۹)	الی حضره خلف المشایخ شیخ داؤد رسول السلطان محمود الخلجی	۹۴ - ۹۷
(۲۰)	الی ابن اخیه عمید الملک حین وصل من المکة المشرفه الی دابول	۹۷ - ۹۸
(۲۱)	الی جناب السلطان الاعظم الاعدل علاء السلطنة و الخلافة والدین الگیلانی ، خلد الله ملکه و سلطانه	۹۸ - ۱۰۴
(۲۲)	جواب مکتوب الی جناب اخیه اسکنه الله فی فرادیس الجنان و خلّده الی آخر الزمان	۱۰۴ - ۱۳
(۲۳)	کتب من لسان السلطان العادل محمد شاه البهمنی الی السلطان محمود شاه الگجراتی ادام الله ایامهما علی طریقتها	۱۱۳ - ۱۴
(۲۴)	جواب مکتوب الی واحد من افاضل الوزراء	۱۱۴ - ۱۶
(۲۵)	ما کتب فی جواب بعض اقاربه	۱۱۶ - ۱۷
(۲۶)	الی ولده الصغیر المخاطب به العجان طل والده	۱۱۷ - ۱۸
(۲۷)	الی ولده الصغیر طول عمره	۱۱۸ - ۲۰
(۲۸)	الی جنابه المولی الفاضل العالم الکامل مولینا شمس الدین محمد لاری	۱۲۰ - ۲۱
(۲۹)	الی عمدة الملک ادام الله کمالاته	۱۲۱ - ۲۲
(۳۰)	الی المولی الفاضل مولینا ابوسعید عمر الله له	۱۲۲ - ۲۴
(۳۱)	جواب مکتوب الی جناب سید السادات سید مهدی تبریزی	۱۲۴ - ۲۵
(۳۲)	جواب مکتوب الی جناب الوزیر الفاضل محمود شاه الرومی عمر الله له	۱۲۵ - ۲۹
(۳۳)	الی حضرة ولده العزیز الخواجه عبد الله حین وصل من گیلان الی بندر دابول ، عمرها الله تعالیٰ	۱۲۹ - ۳۱
(۳۴)	جواب مکتوب الی جنابه المولی الفاضل الوزیر صدر بن کبیر المخاطب بشرف الملک	۱۳۱ - ۳۳

فہرست عنوانات

عنوان | صفحہ

ارکان مجلس

(۱) عالی جناب نواب علی یاور جنگ بہادر (صدر نشین)

(۲) الاستاد ھارون خان سروانی

(۳) دکتور نظام الدین

(۴) دکتور قاری کلیم اللہ

(۵) دکتور یوسف حسین خان

(٦) مولینا دکتور عبد الحق

(۷) مولینا سید ھاشمی فرید آبادی

(۸) دکتور غلام یزدانی (معتمد اعزازی)

رکن اعزازی

مولینا حبیب الرحمن خان سروانی المخاطب به نواب صدر یار جنگ بہادر

رياض الانشاء

از

خواجه عمادالدين محمود گاوان الملقب به صدر جهان

(۸۱۳-۸۶ هجری)

سلسله مطبوعات مجلس مخطوطات فارسیه کتاب نشان ۴

تحت اعانت دولت بهیهٔ آصفیه

ریاض الانشاء

از

خواجه عمادالدین محمود گاوان الملقب به صدر جهان (۸۱۳ ۸۸۶ هجری)

به تصحیح و تحشیه

الاستاد شیخ چاند بن حسین - پی - ایچ ڈی (آکسن)
سابق مشیر وزارت معارف سرکار هند

باهتمام

دکتور غلام یزدانی

در

دارالطبع سرکار عالی چاپ شد

حیدرآباد دکن

سنه ۱۹۴۸ع